

عَلَيْكُمْ سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سُنَّةُ الْخُلَفَاءِ

سید احمد المنة کہ دو شرح کتاب موطا امام جلیل القدر بر رفع المنزلة امام

الہجوة مالک بن انس الامامی المدنی علیہ الرحمة کی در متن مستے بہ

مصنف

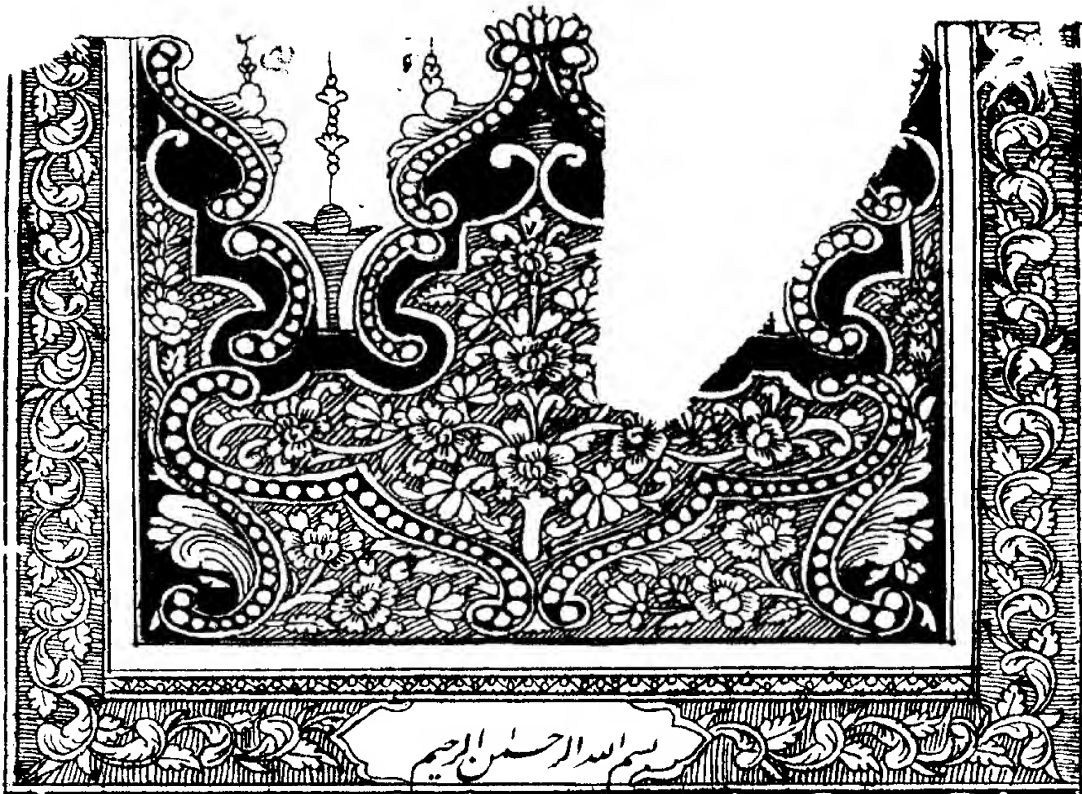
و دیگرے بر حاشیہ موبہوم ہے

مستوفی

ہر دو از عمدہ تالیفات خاتم اجتہادین حجتہ اللہ علی العالمین فارسی است

معاً عالم ربہ حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ و تصحیح تمام و بخشی مناسب مقام

مطبع فاروق محمد مصطفیٰ



بسم الله الرحمن الرحيم
 محمد بن عبد الله الذي أنزل
 عليهما آياته وكتبهما
 في كتابهما
 للعالمين سلاجا منيرا
 وذا عجايب إلى الله بازائه
 وهما ديارا واما ما جعل
 أمتة خيرا مة لغير
 للناس أفضلها من ذلك

نعمتهای حضرت باری جل مجد سیر و ن از حد احصاست نعمتی که زیاده تر از جمیع نعمتهای بعثت ایجاد و رزق توان
 داشت بعثت انبیاست حضرت باری جل جلاله سرکشندگان بادی ضلالت با بسنه تراجمه انبیاء علیهم الصلا
 و التسلیمات بدایت نمود و حقوق خود و احکامیکه مصالح ایشان را آن منوط ساخته بود بزرگانهای ایشان شناسا و
 تا بقامات قرب اصل شوند و از عذاب قبر و حشر خلاص یابند تجفیف بعثت حضرت خاتم الانبیاء علیه الصلو
 و التسلیمات بلا حصر و لا انتها که با قاطعه سمحه و خنجره ضیا مبعوث شد و دعوت او امر و اسود و مشارقه و مغار
 در گرفت حضرت باری علوم بسیار و معارف بشمار بصیرت روایت یا بشارت و دلالت بر اسطوانات شریف
 القافیه و مهت اورا بهترین اعم و سنت اورا بهترین سلف و علوم اورا صایب ترین علوم و معارف و معارف
 کشاده ترین معارف شناخت خداوند اچنانکه ما لم یحضر فضل خود بشرف تصدیق این وسیله عظمی شرف
 کمال اتباع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و باطنی میسر گردان و چنانکه ما لبطرفی از علوم و معارف این جل
 الاکبر سر بلند نموده فهم معانی آنها بوجه تحقیق دون تقلید و عمل بر حسب آن بغیر افراط و تفریط روزی بنا آنحضرت را
 صلی الله علیه و سلم بمواهبیکه در دین مانی کجند آنرا تو گفتی و بس مخصوص فرما و اما در جمله تابان و پیروان مجاب
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم محشور گردان و رواه علم و حله دین که علم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بارسانید
 یاراه فهم و درایت معانی بر ما مسل ساختند با جرمیل و ثواب جزیل مشرف سازانک قریب عجیب

اما بعد سگید فقیر الی رحمة الله الکریم ولی الله بن عبد الرحیم العمری نسبا للهوی و طنا این فقیر را در تنبلیت
 مذاهب فقها و کثرة احزاب علماء و کشیدن بر کسی بجائی تشویشی روی داد زیرا که تعیین طریقی برای عمل ضرورت
 و تعیین بغیر ترجیح سقط و وجه ترجیح بسیار و اقوام را در تقریر و وجه ترجیح اجمالا و تفصیلا اختلاف فاحش پسین
 دست یازد و فائده ندید و از هر کسی استعانتی نمود حاصل بدست نیامد بعد از آن بتضرع تمام بحضرت باری
 جل مجدده متوجه شد و گفت لئن لم یهدنی ربی لا کونن من القوم الضالین انی وجهت وجهی
 للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین پس اشاره بکتاب موطا که تالیف
 امام همام حجة الاسلام مالک بن انس است واقع شد و رفته رفته آن اشاره در خاطر فاتر شاخ و برگ آوده
 از جمله آن شاخ و برگ یکی آنست که بمقین معلوم شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست بر
 افضلیت کتابی بنسبت کتابی یا از جهت فضل مصنف باشد یا از جهت التزام صحت یا از جهت شهرت احادیث
 یا از جهت قبول جمهور اهل اسلام آنرا یا از جهت حسن ترتیب استیعاب مقاصد همه اینها آن دایمیه جہات در
 وجودند بنسبت جمیع کتب موجوده بر وجه ارض اما فضل مصنف باید دانست که امر از در دست مردمان
 برنج کتابی نیست که مصنف آن از تبع تابعین باشد غیر موطا هیچ کتابی نیست که اهل حدیث متفق باشند
 قدر مصنف او مانند موطا زیرا که در وزن مالک زمان تبع تابعین از چندی پیش نبودند از آن هیچ کتابی
 نمانده است و از ائمه فقه امروز هیچ کتابیکه خود ایشان تصنیف کرده باشند بدست مردمان نیست الا موطا شافعی
 گفته است اذا ذکر العلماء فمالک النجم و ما احدث من علی فی علم الله من مالک و قتیذ ذکر علماء
 کرده شود پس مالک ستاره است درخشان در آسمان و این تشبیه از جهت علو منزلت و ظهور نور کرده است و نیست
 کس منت او برین زیاده باشد از مالک علم خدا و نیز گفت مالک و ابن عیینة القرینان لولاهما
 لذهب علم الحجاز مالک سفیان بن عیینة قرین یکدیگرند یعنی در علم و قوه حدیث اگر نبودندی گم می شدند حجاز
 و نیز گفت فی العلم یدور علی ثلثة مالک بن انس و سفیان بن عیینة و لیث بن سعد
 علم میگرد بر سه کس مالک بن انس و سفیان بن عیینة و لیث بن سعد و قال سفیان بن عیینة فی حدیث
 یوشک ان یضرب الناس ابدا لا بل یطلبون العلم فلا یجدون عالما اعلم من عالم الملة
 نوری اند مالک بن انس در حدیث آمده است که بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود نزدی است
 که بزنند مردمان جگرهای شتران را یعنی سفر کنند بر شتران و آنها را بعنف روان کنند طلب کنند علم را پس نشان

و مقام او منزلت بلو
 من شاء فی کل طبقة
 استنباط ما خفی من
 احکام الدین الهامی
 عن التفاسیر
 و من یحکم
 تفهیم فی الفروع معجزة
 و العلماء کلها تحب ما یمنون
 فی اختلاف السلف و اهل
 خاصه یکن یحکمون

عالمیکه و انما تر باشد از عالم مدینه گفت سفیان بن عیینه ما را منورده میشود که آن عالم مالک بن انس است فقال
 ایضا رحم الله ما لکما ما کان اشک انتقاد مالک للرجال رحم کنا و ذی مالک اچو بسیار بود سره
 از ناسره ممتاز ساختن مالک مردمان و قال ایضا کان مالک لا ینکب من الحديث الا صحیحا
 و لا یحدث الا عن ثقة الناس و ما ادى المدينة الا متخرب بعد موت مالک بود مالک را رفع میکرد
 از حدیث مگر صحیح را و حدیث منی کرد مگر از معتقدان و منی بنیم مدینه را مگر که خراب خواهد شد بعد موت مالک
 و قال عبد الرحمن بن همدی ما بقی علی وجه الارض احد من علی حدیث رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم من مالک بن انس باقی نمانده است بر روی زمین بیکس امین تر بر حدیث آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم از مالک بن انس و قال ایضا ما اقدم علی مالک فی صحته الحدیث احدا
 مقدم منی کنم بر مالک در صحت حدیث بیکس را و قال ایضا سفیان الثوری امام فی الحدیث و لیس
 بامام فی السنة و الا و زاعی امام فی السنة و لیس بامام فی الحدیث و مالک بن انس امام فیها
 جمیعاً سفیان ثوری امام است در حدیث و نیست امام در سنت و او زاعی امام است در سنت و نیست
 امام در حدیث و مالک بن انس امام است در هر دو باب بهمه یکجا حافظ ابن صلاح را از معنی این کلام
 سوال کردند پس گفت سنت اینجا ضد بدعت است پس گاهی آدمی عالم میباشد بحدیث عالم منی باشد
 بسنت مؤلف گوید شرح این کلام بطی میطلبید باید دانست که سلف در استنباط مسائل و فتاوی بود و
 بودند یکی آنکه قرآن و حدیث و آثار صحابه جمع میکردند و از اینجا استنباط مینمودند و این طریقه اصل
 راه محدثین است و دیگر آنکه قواعد کلیه که جمعی از ائمه متقی و تهذیب آن کرده اند بآداب دیگرند بی خط
 مأخذ آنها پس هر مسئله که وارد می شد جواب آن از همان قواعد طلب میکردند و این طریقه صحیح
 فقهاست و غالب بر بعض سلف طریقه اولی بود و بر بعض آخر طریقه ثانی و اشاره بهین معنی است
 آنکه گفته اند که حماد بن ابی سلیمان اعلم الناس بود بمسائل ابراریم نخعی یعنی بقواعد کلیه که وی در فتاوی
 تهذیب و تنقیح کرده بود چون امام مالک در مؤطا از قواعد مقرر اهل مدینه بسنت تعبیر میکنند چنانکه
 میگوید لیسنته التي لا اختلاف فيها عندنا کذا و کذا عبد الرحمن بن همدی بهم بهمان اصطلاح رفته است و
 است که سفیان ثوری در کوفه امام بود در نقل حدیث و آثار صحابه با سانسید صحیح و اقامت لفظ حدیث
 و تقریب آنها در ابواب فقه و استحصار احادیث در هر بابی و او زاعی امام بود در معرفت قواعد

فمن العلماء ما یفهم
 الناس علی السنن من
 التذکر و کشف الغامض
 عن العامة فلاما
 و لا ترال طائفة منهم
 قاضین علی الحق و صنف
 فیها لفظ حدیث
 کلامی از حدیث و سنت
 من هم یفهمون التقریب
 و لا یفهمون التقریب
 معنی از قواعد و احادیث
 بلاما الله و صرح

کلیه سلف در هر بابی از ابواب فقه و مالک امام است در هر دو باب و ثبوت این معنی پیش مشغولان بغير حدیث
 در ظهور کاشمش فی رابعة النهار است و قال ایضا ما دایت أعقل من مالک ندیدم دانا تر از مالک و قال
 یحیی بن سعید القطان و یحیی بن معین مالک امیر المؤمنین فی الحدیث امام مالک بادشاه مسلمانان است
 در حدیث و قال بن معین کان مالک من حجج الله علی خلقه بود مالک از جهت های خداست تعالی بر خلق
 و قال ابن وهب لولا مالک و اللیث لفضلنا اگر نمی بود مالک و لیث گمراه میشدیم و قال ابن قدامه
 کان مالک احفظ اهل زمانه بود مالک حافظ ترین اهل عصر خود و پرسید عبدالله بن احمد بن حنبل
 بدر خود را من اثبت اصحاب الزهری کیست حافظ ترین صحاب زهری قال مالک بن انس
 فی کل شیء گفت مالک بن انس حافظ ترین اهل عصر است در هر چیز چه در حدیث زهری و چه غیر آن
 و قال البخاری اصحاب الاسانید مالک عن نافع عن ابن عمر صحیح ترین اسانید این سناده است
 مالک عن نافع عن ابن عمر ابو نعیم در حلیه آورده است که امام مالک گفت نه ختم هیچ شیهه مگر که دیدم
 آنحضرت را صلی الله علیه و سلم باید دانست که امام مالک پسر انس بن مالک بن ابی عامر بن عمرو
 بن ابی امارث الاصمعی است ابو عامر صحابی جلیل القدر است حاضر شد در غزوة همراه حضرت صلی الله
 علیه و سلم الاغزوه بدر و مالک از کبار تابعین است و از علمای ایشان و او یکی از جمله آنجا کس
 است که برداشته عثمان را بوقت شب بسوی قبر او در آن هنگامه و فتنه که به یکس این امر فتنه
 کرد و روایت میکند از حضرت عمر و حضرت عثمان و ابو سبیل نافع بن عامر هم امام مالک
 ثقات تابعین است امام مالک از وی روایت بسیار دارد و امام مالک متولد شد در سنه ثلث
 مئین یعنی نود و سه و بعضی گفته اند در نود و حامل شد مادر او با و سه سال و بود مالک در آن قاعه
 بزرگ سرموی سر نداشت بغایت سفید رنگ ثمل بسرخی بود سفید شده سر و ریش او و اکثر
 اخذ حدیث او از اهل مدینه است و علم را دست بدست از ایشان گرفت نخت علم فقه
 و فتاوی و دوران میکرد بر حضرت عمر و دوسه واسطه عقد بود درین باب و بعد
 از آن بر فقهای صحابه مثل ابن عمر و عائشه و ابن عباس و ابو هریره و انس و جابر دوران کرد
 و ایشان مکرر داوره آمدند و بعد از ایشان این کار و بار بر فقهای سبعة افتاد مانند سعید بن
 وهب و سالم و قاسم و بعد از ایشان بر زهری و یحیی بن سعید و زید بن اسلم و سید ابی الزناد و نافع و بعد از این و ابی

لا شريك له ملكا
 قادم صمد سلوا
 و اشهد ان سیدنا
 و حبیبنا عبد الله
 و صلی الله علیه
 و آله و سلم
 و من دونه تحت لوائه
 ۵
 حین یقیم الشفاعة
 فیما ما صلی الله
 علیه و آله و سلم
 و علی آله و آله

امام مالک و حدیث آثار ایشان تدوین فرمود و آنچه از سینه بسینه منتقل میشد در بطون قراطیس و دیعت نمود
 و اهل آفاق از جمیع مصاریع و سبوی او متوجه شدند چه در نقل حدیث و چه در فتاوی و سرآمد همه شد در وقت خود
 و شهرت عظیم یافت که هیچکس در آن شهرت و قبول نزدیک بود و مشایخ او نبود و مدتی مدید باین ریاست و دیانت
 و مدینه مکرمه که روح عالم است دل امصار بکشت فرمود و بعد از آن روز یکشنبه مرخص شد و بیت و دو روز مرخص ماند
 و روز یکشنبه دهم ربیع الاول یعنی گفته اند چهاردهم ربیع سنه تسع و تسعین و مایه بدار القرار انتقال فرمود
 سخون گفت عمر امام مالک هشتاد و هفت سال بود و در مدینه مشرفه در منصب جهاد و افاق شصت سال
 کشت فرمود و انتهی پس دریندت از اطراف و جوانب مسائل پیش او می آمدند و جواب با صواب می فرمود
 چنانکه شاعری در مدح وی گفته تشعشع یدع الجواب فلا میراجع هیبة * و السائلون ذاکس
 الاذقان * ادب الوقاد و عز سلطان التقی * فهو المظلم و لیس ذالسلطان * یعنی گوی گزارد
 جواب او در حالیکه سایلان بر سینه افکنده و بشند زنجار یعنی مجال گفتگو مانند پس گفت و شنود کرده نشود و با
 از جهت همیت و آن همیت ادب و بردباری و عزت بادشاهی تقوی است پس دی فرمان برداری
 کرده شده است و نیست صاحب بادشاهی و عمر بن سعد الانصاری شبی که امام مالک انتقال فرمود
 و خوابید که گویند میگوید تشعشع لقد اصبح الاسلام ذعیر کنة * غداة تومی الهادی لک
 ملحد القبر * امام الهک ما زال للعلم صاینا * علیه سلام الله فی الخوالده * هر آینه گشت
 باین صفت که جنبش داده شد اساس او را صبا می که جای گرفت را بنهای عالم نزدیک لحد قبر امام هدایت
 همیشه نگاه دارند علم بود بروی سلام خدا باد تا آخر زمان و باید دانست که مدینه مشرفه در زمان او بیشتر
 از زمان متاخری شبیه مرجع فضل و محط رجال علماء بوده است و چنانکه تقریر کردیم زمانی بعد از ما - نه
 مفتیان عظیم الشان که همه عالم را قبلة توجه علم ایشان بودند و میشدند و در آخر همه این کار و بار بر امام مالک
 و امام مالک ارشاد آن همه شد چنانکه شمای محسوس را کسی از دست کسی میگیرد و اگر فتن او بدست خودش
 محسوس میشود و وی آنچه یاد گرفته بود در کتاب درج فرمود و طوالت عالم بکتاب ارجوع کردند و ندانستند
 فی الحقیقت تفصیل کتاب اوست و امام محمد را سرایه فقاہت در مبوط علم اوست با بجله این چهار امامانند
 که عالم را علم ایشان احاطه کرده است امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی و امام احمد این دو امام متاخر
 شاگرد امام مالک بودند و مستندان از علم او و در عصر تاجعین نبودند مگر ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی

خان من السادة سهام
 اما بعد فيقول الفقير الى
 رحمة الله الكريم احمد المذعبي
 بولي الله بن عبد الله المذعبي
 وطن العريش منسباً الى
 عفى الله عنه و انتم في
 بسلفه الصالحين ان عالم الفقه
 اشرف العلوم و انفعها و اوسعها
 و كتاب الموطا هو كتب الفقه
 و اشهرها و اقلها و اجمعها

To: www.d-mosdata.com

مسلسل بقراءة الجميع او سماعه الى مالک بغیر
 الا نفظالم و هیچ کتابی از کتب اهل عصر مالک امر و فریت
 نمی شود چه جای تسلیل سماع و آما قبول اهل اسلام آنرا پس
 اهل مذہب مالک خود عمل ایشان بر آنست و حاصل مذہب
 شافعی و مشرقی اجتہاد او موطا مالک است در بعض جاها تعقب
 کرده است و در ترجیح روایات اختلاف نموده است محمد
 در مبسوط و غیره آن سرمایہ نقاہت موطا است الا آثار یک
 از امام ابو حنیفہ روایت کرده است جمیع مسائل فقہ را کفایہ
 یعنی کند و در موطا بسیار جا میگوید و بہ اقوال و
 بہ کان یقول ابو حنیفہ و آما تلقی صحاب کتب سنیہ آنرا
 بقبول پس نظر از آن است کہ گفته شود بخاری تا وقتیکہ از
 مالک متصل مرفوع باید عدول نمی کند از وی بروایت غیر وی
 مگر آنکہ بشرط خود دنیا بد پس شواہد می آرد بر اسے او در بسیار
 از مواضع آثار موطا را استنبہاد میکند با اشارات حدیث
 و آیات آن آما ترتیب استنبہاب پس باید دانست کہ
 بر عصر صحابہ و تابعین رسم تدوین علم نموده است
 تا آنکہ عمر بن عبد العزیز خلیفہ شد و بفقہامی عصر خود نوشت
 کہ سنن بخضرت صلی اللہ علیہ آله وسلم و آثار حضرت عمر رضی اللہ
 عنہ بنویسند ابن شہاب ابتدا ای آن کرد لیکن بغیر ترتیب
 و بتویب بعد از آن کبار اہل طبقہ ثانیہ تصنیف و بتویب شول شدند
 پس یحیی بن یسعیج و سعید بن عروہ بطرے از علم تدوین کردند
 بعد از آن امام مالک تدوین حکام سنہ نمود و بر جمیع ابواب
 فقہ تکلم نمود و آنچه قوسے بود از احادیث مرفوعہ

وما يتعلق بالفقه
 من صحيح البخاري
 و جامع الترمذي
 و سنن ابن ماجه

9

المعطاه من سنن
 و مؤلفه من سنن
 و مؤلفه من سنن
 و مؤلفه من سنن

انا قبول اهل اسلام آنرا

انا ترتیب در سنن اب

اهل حجاز جمع نمود بعد از آن شرح کرد از انزال بر اسماء و ابیاتی و اقوال صحابه فتاوی تابعین و ابن جریر بکوه و از اعمی
 بشام و سنیان ثوری بکوه و حماد بن سلمه بنصره و ششم بواسطه و معمر بن و ابن مبارک بخراسان و جریر بن عبد الحمید بکوه
 قریب بین وضع تصانیف پرداخته اند و نزدیک استین تصنیف مانید دستور شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه
 آله و سلم منفرد ساختند از آثار و غیر آن و امام مالک بواسطه قریب ده هزار حدیث جمع کرده بود بعد از آن روز بروز نظر
 میکرد و آنرا کم میساخت تا اینکه در باقی ماند و ابو جهم رازی را گفته شد که موطن را چه موطن گفت اند گفت شعی قل صنفه
 و وطاه للناس حتی قیل موطن مالک بن انس این موطن چیز نیست که تصنیف کرد و مهندس ساخت آنرا برای
 مردمان تا آنکه گفته شد او را موطن مالک چون مالک احکام فقه کتابی مرتب ساخت و نام او موطنها و جماعه دیگر نیز
 بتصانیف پرداختند پس گفته شد با امام مالک تو نفس خود را در محنت انداخته بودی بتصنیف این کتاب حال مردمان
 امثال آن ساختند فرمود خوانید دانست که مقبول نخواهد شد ازین تصانیف مگر آنچه بان و جلاله داده کرده باشند
 بعد ازانی نام و نشانی از آن کتب شنیده شد گویا در جاه انداخته شد آنها را و مالک رازی از مطوف بن عبد الله پرسید
 که مردمان چه میگویند در موطن من گفت الناس و جلاله محب مطهره و حاسد مفتقره مردمان دوست دارند
 بعضی دست مباله کننده است در شنا و بعضی حد کننده و فتر نمایند پس گفت مالک ان مذابت حضرت قری یونس
 الله به اگر دراز کرده شود و در حق تو عمر را خواهی دید آنچه اراده کرده است خدا ایتیالی با او ابو بکر اهری گفته جلد آنچه در
 موطن موجود است از آنحضرت صلی الله علیه آله و سلم صحابه و تابعین هر آری و مقصد و مبیت حدیث است مسند از امام
 ششصد حدیث و مرسل دویصد و مبیت دویصد و موقوف ششصد و سیصد و از قول تابعین دویصد و هفتاد و پنج و
 ابن حزم گفته شمار کردم آنچه در موطن است پس فرم از مسند با نقده و چند حدیث و سیصد و چند مرسل الله علم تحقیق
 باجملا این فقیر درین شرح حرص تمام نموده است بر آنکه مرتب سازد احادیث موطن را بر ترتیب کتب فقه چنانکه خداوند
 و سعدون را در مرجع موطن تصنیف است بنایه لطیف کلام خود را در مرجع موطن بان ختم کنم تصنیف اقول لمن بروی حدیث
 و یکتب و یسلک سبل الفقه و یطلب و میگوید کسی که را یانه حدیث میکند و می نویسد از او میرود و بر آن
 نقابت و طلب میکند اجتهاد را ان تذاخی للذی الحق عالمنا فلا یفقد ما یحوی من العلم یغرب
 اگر خواهی که خوانده شود و نزدیک خدا است عالم پس تجاویز کن از آنچه حاوی آن شده است مدینه منوره از علم احادیث و آثار را
 انک دارا کان بین بیوتها و یوقح و یغدا و جبرئیل الملقب و ایما ترک میکنی و ارا البجوه را که در میان خانهای مردم
 شام می آمد و رفت صبح می آمد جبرئیل مغرب میبایست رسول الله فیها و بعد و یستبیه صحابه قدنا کتبوا و روایات یافت

اسبیل و سنیان ثوری
 و دفعه و استینان مالک
 و الشواهد بالسنه و احاطه
 بکتابه و فی سنیان

و ایما ترک میکنی و ارا البجوه را که در میان خانهای مردم
 شام می آمد و رفت صبح می آمد جبرئیل مغرب میبایست رسول الله فیها و بعد و یستبیه صحابه قدنا کتبوا و روایات یافت

صنفه

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دران دار الهجرة وبعد از آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم اصحاب آنحضرت بسنته او ادب پذیر شدند
 و فرق شل العلم فی تابعیهیم و کل امر منهم له فیه مذهب و در پراننده کرده شد علیکم تسبیح بود و بیان تابعین
 و هر مردی را از تابعین دران علم می بود و فخلصه بالتسبیح الناس مالمات و منه صحیح فی تحقیق اجوب و پس
 خالصت علم را درین است که مختلف بر میزان امام مالک از علم و قسم پیدا شده بود و تدرست وقت دست ساندن و
 برض خارش بنده شده فایده استصحیح الروایة جاءه و و تصحیها فیه و له مجرب و پس هر که در من علم امام مالک
 بسبب آنکه بصحت حکم کرد و روایت را بصحت حکم کردن آن روایت در علم دای مجرب است و ولولم یلم فی الموطا لمن صحیح
 بلیل عامه مادری این مذهب و اگر نمی شد موطا برای کسی که وقت شب در شبکوری خود برگزیدنتی که گویا میزد
 فبا دموطامالت قبل فوته و فاما بعد ان فوات الحق مطلب و پیش تاب کن بوی موطا مالک پیش از آنکه بدست
 نیاید پس نیست بعد موطا اگر بدست نیاید برای حق مطلبی و دعه الموطا کل علم تریده و فان الموطا الشیخ العلم الکتاب
 بکذا بسبب شغل موطا هر یک که خواسته از پس هر آینه موطا افت است و سائر علم تا روست موطا اصل طباطب الفروع منه
 الطیب و ولم لا تطیب الفروع و الاصل طیب و موطا اصل است در علم خوش شده است فروع علم احکام بحیث خوبی و
 و چه خوش نشود و فروع حال آنکه اصل او خوش است و هو العلم عند الله بعد کتابه و وفیه لسان الصدیق بالحق
 معرب و موطا هاست علم مقبول نزدیک خدا کتاب الله که قرآن عظیم است و در موطا زبان راستی با بر واقعی خبر
 دهنده است لقد اعربت اناده بیاینها و فلیس لها فی العالمین مکذبت بر آینه اظهار کردند آثار موطا بر بیان
 محسن احکام شرح را پس نسبت او را در عالمها پنج دروغ دانده و حجاب اهل الحجاز از تنافروا و بان الموطا بالعراق
 و از بعد آنچه بان اهل حجاز مغفرت کرده اند بر جمیع اقطار است که موطا در عراق دوست داشته شده است و اعتبار آن بیشتر
 دارند و من لم یکن کتب الموطا بدیت و فذلک من التوفیق بدیت عجب و و هر که نوشت موطا را در خانه خود
 پس آن خانه را دیت بطلب رسیده از توفیق اتعجب و از علا فی حیوة و تعالی من بعد المیتة و احب تعجب
 میکنی از مالک بسبب آنکه بلند شد قدر او در حیات او بلند قدری او بعد از مرگ عجب ترست جزوی الله عنانی موطا را
 با فضل ما یجزی اللیب المذهب جزا داد خداست علی از جانب مالک او موطا او بهترین و جزا داد و میشود و اما
 ارسته شده را لقد احسن التخلیص کل ماری و کذا فضل من یخشی الله و یوہب بر آینه نیک کرد و خاص کردن
 از خاک و بر هر چه روایت کرد و همچنین است که اگر کسی که ترسد از خدا و برسان می باشد لقد فاق اهل العلم حیا و میتة و فاضحت
 الا مثال الناس تضرب بر آینه فائق شد بر اهل علم در حالیکه نده بود و در حالیکه موده بود و پیش از دستها با امام مالک

این روایت احادیثه
 و تفسیر الیسیل تناوله
 و تدریس علی کل حدیث
 به الاستدلال و تحقیق
 بجاهل العلماء و افاض
 الی ملک من القاص
 ۱۱
 من حفظه و من
 قسیده و لا اله الا الله
 من معرفته و اذکر
 فی کل بار من هب
 الشافعی و الظنفة

اجتهاد در علم فقه

انها الصلوات الملقاة
البراءة وهم الذين
والصنفين في زكوة
الصادقة لا ينفقه
لله سبحانه وتعالى
عليه السلام

ساده خان

میشود در بیان مردمان هرگز خواهند بدید و معلوم کنند گویند مالک عصر خود است و عاقلان هم از تقوی و خشیت
و اذ کان یرضی فی الآله و یغضب فی الناس نشد بر عالمان مگر تقوی خدا تعالی در سر او و سبب آنکه از صنی
میشد بر آخذ و غضب کرد بر آخذ افلا زال یقیق قلبه کل عارض بمبندقی ظلل حذر الیه مشکب پس همیشه
که آب میدید قبر او را بر آب بسیار جاری که است همان شکهای او و نیز آن شاخ و برگ می آید که یقین
معلوم شد که طریق اجتهاد و فقه یعنی معرود احکام شرعی از اولیه تفصیلیه مرد و مرد دست الا از یک چه که موطن است
و وصل مرسل آن و ماخذ اقوال صحابه تابعین بشناسد و نظر مجتهدان که تحدید مفهوم الفاظ و تطبیق دلائل و تبیین بکن
و شرط و ادب و تخلص بقواعد کلیه جامع و معرفت علل احکام و تعلیم تخصیص احکام بر حسب علل مانند آنست اختیار کند
و تعقیبات شافعی غیر آن در نظر دارد و بعد از آن چه کند معلوم احکام الهی یقین یا غالبی حاصل کند بدلائل
بر آن سائل تفصیل این مجهول آنست که اجتهاد در هر عرصه و در هر عصر و در هر زمان و در هر مکان و در هر
شأن اجتهاد شافعی که در معرفت تعدیل و جرح رجال معرفت لغت و مثل آن محتاج شخصی دیگر نبود و همچنین در علم مجتهد
مستوفی باشد و اگر چه معرفت اجتهاد در هر عرصه و در هر عصر و در هر زمان و در هر مکان و در هر
واجب آنچه مستوفی بدان شده است غیر کافی و در اینها اختلاف بسیار که بدین رجوع باده اصل اختلاف آنست که در وقت
آن تا مجتهدین غالباً منقطع پس بغیر عرض بر قواعد اجتهاد راست نیاید و آنکه گفتیم که امر و طرق اجتهاد و مسدود است
از حیث سبب آنست که صرف احادیث جمیع احکام الکفایه میکنند لابد است از آثار صحابه تابعین و معالیه و کتبی که
مقدم باشد و نظر مجتهدان در آن کرده باشند طبقه بعد طبقه غیر موطن نیست این امر محتاج بدلیل نیست نزد یک سبب که تشریح
که اصول شرح اند شناخته باشد و نظر مجتهدان و حکم علما در آن دانسته باشد و ساد و لوحان زمان که ازین جانب
معروض اند تا صفته مهارسی و دینی خود محکم کرده اند نمیدانند که کجا میروند کار و بار ایشان دیگر است و ایشان را بجهت
امر و تکلف نتوان کرد خلق الله له و بجا که لا و بحالاً لقصصه و تروید باجماع و احاطه این امور شوق و
موطا و لا و شرح آن ثانیاً پیدا کرد و در شرح ترتیب ترویج مسائل فقهیه بر حسب ترتیب کتب فقه و ذکر آیات متعلقه
به ریاض شرح غریب ترجمه هر حدیثی در بیان اختلاف فقها و در هر مسأله بوجود آمد و تقدید الفاظ دارد و در خصوص و
استخراج ملامت هر حکمی تخلص بوجه آن بقواعد کلیه جامع و تعقیبات شافعی غیر آن که خواص سراسر اجتهاد است ذکر کرده شد
و وصل مرسل و ماخذ اقوال صحابه تابعین که از عوالمین معلوم محدثین است نیز ذکر کرده شد و اگر اهل زمان بغیر این خواص
مستوفی باشد و اگر چه معرفت اجتهاد در هر عرصه و در هر عصر و در هر زمان و در هر مکان و در هر

و انرا غنیمت نشمارند بلکه نیست زیرا که از خود من مجتهدین و خود من محدثین بر دو معنی متفاضل اند و ملازم این حدیث
 لما جعل باید دانست که امام مالک بنای نفع بر حدیث نخصرت صلی الله علیه و سلم نهاده است که مسند باشد یا مریسل نقاة
 بعد از آن بر قضایای حضرت عمر و بعد از آن بر فتوی ابن عمر و عمل او بعد از آن بر فتاوی سائر صحابه و دفعتهای مدینه که سید
 بن اسید بن عروه بن الزبیر و قاسم و سالم و سلیمان بن یسار و ابوسلمه و ابوبکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ابو
 بن عمرو بن الحزم و عمر بن عبد العزیز اخیلفه و مانند ایشانست اما اختیار قضایای حضرت عمر پس از جهت آنست که رای
 ایشان موافق وحی و کتاب بود غالباً و آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند از رویای خود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و سلم بن خود دند و تعبیه خود را بعد از آن تعبیر آن علم بود و بر عمر قیصری سلخ دیدند و تعبیر آن علم بود از جهت آنست که غالباً
 قضایای حضرت عمر صحابه میشدند و اما عمل ابن عمر پس سبب آن اختیار نمود که اکابر صحابه باستقامت او و قوت
 او در آن باب بر سائر صحابه گواهی داده اند از جمله قول خدیفه لقد تركنا رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم
 توفی و ما منا احد الا و غیر عما کان علیه الا عمر و عبد الله بن عمر را آنکه گذشتیم حضرت راضی الله علیه و سلم
 و سلم روزیکه متوفی شد حال آنکه نیست از جمله یا یحیی الا تعبیر کرد از آن وضع که بر آن بود مگر عمر و عبد الله بن عمر قال لک
 بن انس قال ابن شهاب لا تعدل عن رای ابن عمر فانما قام بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ستین سنة فلم یخف علیه شیء من امر رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحابه و عدل لمن
 رای ابن عمر پس بر آئینه وی اقامت کرد و بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم شصت سال پس پوشیده نماز بر سجده
 حال آنحضرت صلی الله علیه و سلم اصحاب و وعاشه رضی الله عنهما گفت ما دایما الزم للامر الاول من عبد
 بن عمر ندیکم لازم تر از اول یعنی سنت آنحضرت راضی الله علیه و سلم از عبد الله بن عمر و محمد بن حنفیه گفته کان
 عمر خیر هذا لانه بود این عمر بهترین این است سعید بن جبیر گفت دیدم ابن عمر و ابوسهریره و ابوسعید و غیر ایشانرا
 كانوا یرون انما لیس احد منهم علی الحال التي فارق علیها رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر من
 این جماعه از صحابه میدیدند که نیست هیچکس از ایشان بر آنحال که مفارقت کرده بود آنحضرت راضی الله علیه و سلم بر آن غیر
 ابن عمر و جابر گفت اذا سركم ان تنظروا الی اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم بغیر اولم یبدلوا فانظروا الی عبد الله
 بن عمر ما منا احد الا غفور و قتیقه خوش وقت کند شما را که ببینید بسوی صحابه آنحضرت صلی الله علیه و سلم کن صحابه که تغییر
 تبدیل کرده اند پس ببینید بسوی جابر بن عمر بن حمریت از یا یحیی پس مگر که تغییر کرده و ابوجعفر گفته لم یکن من اصحاب رسول
 الله صلی الله علیه و سلم اذا سمع من رسول الله صلی الله علیه و سلم حدیثاً احداً ان لا ینزله و لا

ما
 صاحب صحیح
 مستدرک
 فی مناقبه
 شرح غریب
 مشکلی
 الفقهاء
 من بیان
 احادیث
 و تأویل
 الفریقین
 و توفیق
 ربه
 من اخبر
 اصحابه
 الا فی مواضع
 لان العباد

ولا كلام من ابن عمر بن الخطاب رضي الله عنهما في حديثه ان النبي صلى الله عليه وسلم قد قيل له ما اشد حزنك قال لا احزن الا لما رايته في النار او لم يره في الجنة
از آنکه زیاده کند یا نقصان نماید از این عمر و نافع گفت لودایت ابن عمر بیتیتم انما رسول الله صلى الله عليه وسلم
هذا الجحون اگر سیدیک ابن عمر چون پیروی حضرت صلی الله علیه و سلم میکرد میگفتن این مجنون است و جعفر بن محمد عن ابیه
جده علی بن الحسین روایت میکند که علی بن الحسین میگفت که ابن عمر زاهدترین قوم است و صاحب بن الیسان از روی
اینکه نام دارد در کتاب حکم مذکور است و یکی از آثار استقامت ابن عمر عدم ملائمت دوست در وقت با حضرت مرتضی علی
کرد بان شرط که با هر مسلمان قاتل نکند حضرت مرتضی با نفقه رضا داد و از نجابت از محاربات انتخاب خلف نمود نافع نظر کرد
است که ابن عمر داخل شد و کعبه پس شنیدم او را که در سجده میگفت قد تعلم ما یمنعنی من عزامة قریش علی هذا دنیا
الا خوفک برأیة میدانی که منع نمیکند مرا از عزامت قریش برین دنیا مگر خوف تو بسبب افتقار اقوال تابعین مدینه است
مدینه روح بلاد و دل مصارب بوده است و علمای مانا بعد زمان در اینجا میرفتند و آرا خود را برای اهل مدینه عرض میکردند پس
نزدیک اهل مدینه علوم منتقم بودند که نزدیک غیر ایشان نبودند و شاخ مالک همه از اهل مدینه اندالاشش کس ابو الزبیر از اهل مکة
و حمید طویل ایوب سختیانی از اهل بصره و عطاء بن عبد الله از اهل خراسان و عبد الکیم از اهل جزیره و ابراهیم بن اسحاق
از اهل شام باید دانست که امام مالک حدیث عبد الله بن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم غالباً روایت میکند عن نافع
عن ابن عمر و عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر و کاوسی ابن عمر روایت میکند عن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم حدیث
عائشة عن النبی صلی الله علیه و سلم غالباً روایت میکند عن ابن شهاب عن عمروه او عن قاسم عن عائشة و عن هشام بن
احمد عن ابریه عن عائشة و عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة و عن یحیی بن سعید عن عمروه عن عائشة و عن ابی الرضا
عن امه عمروه عن عائشة و حدیث ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و سلم عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریره و عن
الحارث بن عبد الرحمن عن ابی هریره و عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب و عن ابی سلمة و عن ابی بکر بن عبد الرحمن
بن الحارث بن هشام عن ابی هریره و یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب عن ابی هریره و سهیل بن ابی صالح عن ابیه
ابی هریره و عن تميم عن ابی صالح عن ابی هریره و سعید بن ابی سعید عن ابیه عن ابی هریره و حدیث انس عن النبی صلی الله علیه و سلم
علیه و سلم عن ابن شهاب عن انس عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن عن انس و عن احمق بن عبد الله بن ابی طلحة عن
انس و عن حمید عن انس عن عبد الله بن ابی بکر عن انس حدیث جابر عن النبی صلی الله علیه و سلم عن ابی الزبیر عن جابر عن جعفر
بن محمد عن ابیه عن جابر عن وهب بن کیسان عن جابر عن محمد بن المنکدر عن جابر و حدیث ابی سعید الخدیری عن عمر بن الخطاب
عن ابیه عن ابی سعید و عن محمد بن یحیی بن عثمان عن ابی سعید حدیث سهل بن سعد عن ابی حاتم عن سهل امام مالک بارین

عنوا عن ناعنه على الياحي
منى بان مسند الاستاذ
انما اضيق المسارقه
الكاتبه لى القفر
وهذه لى القفر
ذالك فقا لا يور
الى رجبنا الشهيدين
الامة المرحومة وهى
طباطبائى جليل كان
طباطبائى وارشاد الى
تراكى طاب تراكى
من العلم طاب تراكى
فاربو من فضل الله
رحمتهم ان يكفون

قریب پانصد حدیث روایت کرده است آن احادیث همه واقعی حدیث حضرت امام علی علیه السلام در شارق مغارب
 زمین امام مالک از حضرت رضی الله عنہ بن عباس کم روایت کرده است و ماژن رشید از نسب آن تنفا کر و فرمودم میگوینا
 بیلتک علم الحق و جالہ المصلی بنوخذہ در شہرین و ملاقات نکردم بایاران ایشان مع ند بعض احادیث از ایشان روایت میکنند
 عن ابن شہاب عن عبد اللہ بن حسن بن محمد بن علی عن اسحاق بن علی بن ابی طالب عن ابن شہاب عن عبد اللہ بن عبد اللہ بن
 قتیبہ بن مسعود عن ابن عباس عن زید بن سلم عن عطاء بن یسار عن ابن عباس اما حدیث در صلہ پس شیخ مالک
 و ان بسیار از اجل ایشان ابن شہاب عن یحییٰ بن یحییٰ بن عبد اللہ بن علی بن عبد اللہ بن علی بن سلیم بن زید بن سلم
 عن عطاء بن یسار عن ابی بن عبد اللہ بن علی بن سلیم بن زید بن سلم و یحییٰ بن سعید عن سعید بن مسیب
 عن ابی بن عبد اللہ بن علی بن سلیم بن زید بن سلم و یحییٰ بن سعید عن سعید بن مسیب
 و هشام بن عروہ عن ابیہ عن ابی بن عبد اللہ بن علی بن سلیم بن زید بن سلم و امام مالک بن یسار
 و کتب جامعہ مطالعہ کرده و آنرا مالک بن عبد اللہ بن علی بن سلیم بن زید بن سلم و یحییٰ بن سعید عن سعید بن مسیب
 عن ابن عمر عن عمرو بن زید بن سلم عن ابیہ عن عمرو بن زید بن سلم عن عمرو بن زید بن سلم عن عمرو بن زید بن سلم
 سعید بن مسیب عن عمرو بن زید بن سلم عن ابیہ عن عمرو بن زید بن سلم عن عمرو بن زید بن سلم عن عمرو بن زید بن سلم
 عن ابن عمر و عبد اللہ بن دینار عن ابن عمر و اما حضرت عائشہ عن ابیہ عن عائشہ و یحییٰ بن سعید عن حمزہ
 عن عائشہ و اما اقوال فقہای مدینہ پس اقوال سعید بن مسیب عن ابن شہاب یحییٰ بن سعید عن سعید بن مسیب
 ابن شہاب عن سالم و ابی بکر و زید بن سلم عن عطاء بن یسار و عبد الرحمن بن القاسم عن ابیہ و یحییٰ بن سعید عن
 سلمہ و در ای ایشان بھی هستند از حلقہ علم کہ آن کثرت و وفور روایت کرده اند بلکه ده بیست حدیث از اقوال تابعین
 یا روایات ایشان روایت کرده اند مثل سالم بن ابی النضر و ابی سعید و ابی حمزہ و ابی جعفر و ابی عبد الرحمن بن
 حزمہ الاسلمی و زید بن زوان و سعید بن قیس السمری و ابی الاسود محمد بن عبد الرحمن عن عروہ و حلقہ بن ابی حلقہ و زید
 بن حصیقہ و محمد بن زید الدیمی و محمد بن عمر بن حلقہ الدیمی و موسی بن عقبہ و محمد بن ابی مریم و یحییٰ بن عقیل و ابی امام
 مالک بن یحییٰ بن زید بن سلم و ابی بکر و زید بن سلم و ابی بکر و زید بن سلم و ابی بکر و زید بن سلم و ابی بکر و زید بن سلم
 یا بھی حوادث واقع شد و بافتہای سبب استفتا کردند مالک از ایشان آن فتوی القدره بغیر آنکہ در مرتبہ شیخ مالک است
 و قتی گیر است کہ امام مالک مختار خود و افتہای سبب معمول مدینہ را تقریر میکند و میگوید السنۃ عندنا کذا و کذا شافعی
 افادہ فرمودہ است کہ آن اجماع نیست بلکه مختار مالک شیخ خود است پس فقہ ازین قسم آنچه موافق جمہور بودہ است درین مکتب

ذکر کرد و آنچه مخصوص بود با مالک از ذکر آن اعراض نمود و با جملة میزاجم که احوال رجال سائید مالک الکلام مختصر غرض هم
تاقاری بر بصیرت باشد از سائید مالک از تفصیل جا لیکه قلیل الوقوع اند اعراض نمودن انسب می نماید عبد الله بن
یکی از کثرین است در روایت حدیث و یکی از فقها که دار فداوی در عصر صحابه بروی بود و بر استقامت او جمعی کثیر از صحابه
گوایی دادند و در فتنه داخل نشد و خلافت را بسبب آنکه شجر بشود بقتال سلمین قبول نکرد و فضائل او پیش از حدیث
اول مشاهد خندق است بعد از آن محبت حضرت اصفی الله علیه و سلم و جمیع مخازی لازم گرفت در عمر شاد و چها
ویا شاد و شش سالگی سه شصت و شصین بدار القار شتافت رضی الله عنه سالم بن عبد الله بن عمر کی از فقها
مدینه و متورعان و ثقات است از پدر بزرگوار خود بسیار روایت کرده است و آنکه بدار القار رفت محمد بن مسلم بن
عبد الله بن شهاب الزهیری یکی از فقهای اسلام و محدثین است و شار الیه و جمیع فنون شرعیة دل کسی است که کتاب حدیث
کرد و احادیث طویل بدوئی متفق علیه نمیشود و عمر بن عبد العزيز گفت لا اعلم احدا احلم بسنة معاصیه منه و
حافظ حدیث است در اسلام عدد مشایخ او در حدیث و عدد او یان از وی نتوان حصا کرد و در عمر شاد و دو سالگی از
عشرین و مائة انتقال کرد تا بن حرس مولی عبد الله بن عمر کی از ثقات محدثین است و حدیث عبد الله بن عمر را چه مرفوع
و چه موقوف در بروی است و مالک کشا کرده است در روایت از وی مالک گفت اذا سمعت حدیث نافع عن ابن عمر لا یابا
ان لا اسمع من احد سنة سبع عشر و مائة و قیل سنة عشرین و مائة انتقال کرد حرس بنجر سین بهله سکون
را و کسر جمیع عبد الله بن مینار مولی عبد الله بن عمر از ثقات تابعین مدینه است نه سبع و عشرین و مائة یا نه اثنی و ثلاثین و مائة
انتقال کرد حضرت عائشة ام المومنین بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنها فضیله حافظ کثیره الحدیث بود در شجاعت و سخاوت
و فصاحت و علم و تقوی از مردان گوی ساقبت ر بوده بود نه سبع و خمیس یا نه ثمان و خمیس انتقال نمود عروة بن الزبیر
یکی از فقهای مدینه کثیر الحدیث و الفتوی است و از ثقات و متورعین بود ست و سبعین انتقال کرد قاسم بن محمد بن
ابی بکر الصدیق رضی الله عنه یکی از ثقات فقههای مدینه و از متورعین تابعین است نه احدی و مائة انتقال نمود و عمر بن
عبد الرحمن الانصاری در تربیت حضرت عائشه بوده است و صاحب فقه و حدیث و از وی بسیر و ابوالرجال محمد بن
روایت کرده است نه ثمانیة انتقال نمود یحیی بن سعید بن قیس الانصاری القاضی ثقة ثبت است امام مالک کشا
بسیار روایت کرده است مرفوع و موقوف نه اربع و مائة متوفی شد هشتم بن عروة بن الزبیر فقیه است
اکثر روایت او از والد است مرفوع و موقوف نه خمس و اربعین و مائة یا ست و اربعین و مائة متوفی شد و عمر شاد و شصت
سالگی عبد الرحمن بن القاسم ثقة جلیل است ابن عیینة گفت کان افضل من مائة و ثمانیة متوفی شد ابو هریرة

وقد اقصى الحال في بعض
المواضع ان اوقع اللفظ
في باين فراجع الى
ذلك شرطه المعتبر
عند اهلنا وفي بعض
من اذكر حديثا واحدا
مبين فان كانا معا
١٢
فهما والاشتمال
في موضع وقلت في موضع
الاخر قال بالك شتمت
كذا وكذا وقد استعملت
احاديث الموطا واثاره
في هذه النسخة وكان
من قوله من السنة
كذا او كان استنباطا

و نسبی وی اهل نقل مختلفه اند بسیارترین صحابهست در روایت حدیث و اسانید صحیح کثیرا را حدیث او را بهیچ یک است و دیگر را بیشتر
نویز بخودست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسید و از آن باز ملازم سعادت صحبت بود در سفر و حضر شده بجاه و بهشت متوفی شد
و غیر این نیز گفته اند عمر او هشتاد و هشت سال رسید بن المیب قریشی مخزومی سید بنی امیهین است و جامع در فقه و حدیث
و زهد و عبادت و روح حکم نامس بود بحديث ابی هریره و قضایای عمر سنده ثلث و تسعين متوفی شد ابو سلمه بن عبد الله
بن حوثل یکی از فقهائى مدینه است و از ثقات و مفتین است سنده اربع و تسعين متوفی شد احمج نام وی عبد الرحمن
بن فرست ثقه ثبت است از حلقه علم در مدینه منوره اکثر روایت او از ابو هریره است سنده سبع عشره و مائه متوفی شد از ان
نام وی عبد الرحمن بن زکوان است فقیه است و ثقه در حدیث سنده ثلثین و مائه متوفی شد ابو صالح عثمان نام او زکوان است
ثقه ثبت است جلبک کرد زیت را بکوفه ازین جهت زیات و سمان گویند سنده اهدی و مائه متوفی شد سهیل بن جهم
صدوق است و آخر عمر حفظ او متغیر شده بود از جهت بخاری غیر مقرون بغیر او یا معلول روایت نمی کند شعی موالی ابی
بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ثقه صدوق است ثلثین و مائه انتقال کرد ابو سعید المقبری کیسان ثقه ثبت است
سنده مائه انتقال کرد از موالی بود نزد یک مقبره مدینه ساکن میشد از خیمه مقبری گویند سعید بن ابی سعید از مشاییر اهل
مدینه است و ثقات ایشان و از آخر عمر اخلاط پیدا کرد و مائه قبل از اخلاط روایت کرده اند سنده ثلث و عشرین و مائه انتقال
نموده انس بن مالک انصاری باز مكثرین در روایت است ده سال بود که سعادت خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
اخیرا کرده و ده سال بر خدمت معیت شد و بیست سال بود که واقعه فاکه آنجناب علیه الصلوٰه و السلام پیش آمد مؤثر
عنایات بسیار شده بود و نوحه با و در حق وی مستجاب گشته در فود و نه سالگی متوفی شد و بسبب طولی عمر صفار
تابعین نیز از وی روایت کرده است بن عبد الله بن ابی طلحه الانصاری از ثقات تابعین مدینه است قال الواقدی
ما لک تقدم علیه احد ما لک بر وی مقدم نمیگردد و پیش ازین اربع و ثلثین و مائه متوفی شد جریمه بن ابی عبد الرحمن
المعروف بزمیه الرامی یکی از فقهائى مدینه است خوض در مسائل سلف و استنباط بروی غالب بود
ازین جهت او را بزرگ شایسته نسبت کردند حمید بن ابی حمید الطویل تابعی کثیر الحدیث است
سند عثمان و تابعین و مائه در گذشته قال الاصمعی لم یکن طویلا و لکن کان طویلا لیس دین
عبثه الله بن محمد بن ابی بکر بن عمرو بن حسنم الانصاری المبدنی الفاضل ثقه است
سند خمس و ثلثین و مائه برقت ابو سعید الخدری سعد بن مالک بعد از احد در جمیع مشاهد
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حاضر شد و حدیث بسیار روایت کرد سنده ثلث و اربع و تسعين

متوفی شد عمرو بن يحيى بن عماره المازنی ثقة است بعد ثلثین^{۱۱} و مائة برفت محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی مصعبه
 الانصاری المازنی ثقة است از اهل مدینه اهل بن سعد الساعده در زمان فاطمہ خضرت صلی الله علیه و آله و سلم پانزده ساله بود
 و هو اخو من مات فی الحقیقی فی المداینه سنه احمک و لتبعین متوفی شد ابو حازم سلمه بن دینار ثقة عابد است از اهل بن سعد
 روایت کند در خلافت منصور متوفی شد جابر بن عبد الله الانصاری السلمي فقیهین صحابی ابن صحابی در نوزده غزو و چند
 خضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد در سن نود و چهار سالگی سنه سبعین متوفی شد ابو الزبیر المسکي محمد بن سلیمان بن
 بقیع نازشانه و سکون دال جمله ضم امولی الاسدین صدوق است سنه ثلث و عشرين و مائة برفت از دنیا برفت
 در دست بخاری از وی روایت نکرده علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه لقب است برین العابدین
 سیادت و عبادت و قضا است جمیع کرده بود قال الزهري ما روایت قریشیا افضل منه سنه ثلث و تسعين برفت
 از دنیا محمد بن علی بن الحسین ابو جعفر الملقب بالباقر شل پدر بزرگوار شرف سیادت و علم هم کرده بود از جابر و از پدر خود
 روایت کند سنه صد و ده و چند برفت از دنیا جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابو عبد الله الملقب بالصادق فقیه است
 امام و شریف صاحب مناقب بسیار سنه ثمان و اربعین و مائة برفت از دنیا و هب بن کسان مولی قریش از ثقات
 مدینه سنه سبع و عشرين و مائة برفت محمد بن النکد زتابی جلیل سنه ثلث و مائة برفت عن بصری یکی از فقهائیا
 تابعین است و مناقب او شهر از ان است که احتیاج بیان داشته باشد سنه ست و عشرين و مائة برفت از دنیا ابوب
 بن ابی تیمه کسان استخانی بقیع اسدین المهدیه بعد از مجتهد ثم فثانه ثم ثمانیه و بعد الالف نون نسبت است به علی
 ثقة است از کبار فقهائیا و عباد سنه احدى و ثلثین و مائة برفت عطاء بن عبد الله الخراسانی مولی المهدیه است سنه
 خمس و ثلثین و مائة برفت عبد الله بن ابی الخارق بضم سیم و جابر حمزه جزری الاصل بنیل مکه ثقة است سنه ست و عشرين
 و مائة برفت محمد بن علی ابن ابی طالب المعروف بابن الحنفیه عالم ثقة است بعد از حسن پسران وی اند زهری اینان را
 ترین مکرر می آرد عبد الله بن عبد الله بن عتبہ بن سعد فقیه ثقة است از اهل مدینه کثیر الروایه از ابن عباس سنه اربع
 تسعين برفت عطاء بن یسار فاضل حصار و عبادت است سنه ربع و تسعين برفت زید بن اسلم مولی عمر عالم
 ثقة است مالک و تعظیم او مبالغه کردی سنه ست و ثلثین و مائة برفت صفوان بن سلیم مولی بنی زبیره ثقة عابد است عالم
 ابی نصر مولی عمر بن عبد الله المقرئ شی ثقة ثبت است سنه ست و عشرين و مائة برفت داود بن الحسین ثقة است
 خمس و ثلثین و مائة برفت محمد بن عبد الرحمن ابو الاسود تمیمی بود که عروہ پرورش داد او را ثقة است سنه سی و چند برفت
 برفت علقمه بن ابی علقمه طلال مولی عایشه ثقة است سنه سی و چند و مائة برفت محمد بن زید الدیلمی کبیر الدیلمی برفت

روایت محمد بن جابر
 جمیع ما فی المطاوعه
 محمد بن جابر الصمدي
 و در کتب و تالیفات
 راجعه و تصحیح
 ۱۶
 الشیخ محمد بن علی
 الهمدانی فی کتاب
 من اوله الی آخره
 جمیع ما فی المطاوعه
 الشیخ حسن بن علی

بیشتر آن کرده شود اما تخدیه الفاظ پس بنای آن چهار چیز است قسمت مثال تجرید مفهوم و تنجی دلائل شرعی اما
 قسمت پس عبارت است از اخذ اعم از شئی شامل اول و نظایر او را فرمودن آنچه مندرج اند در آن و تقطین بوجوه
 در میان شئی مطلوب و غیر نظیر او و هر فرق را قیدی نهاده که اعم منزه بعضی باشد و قیود منزه افضل و مثال عبارت
 از اختصاص جزئیاتی است که در استعمالات لغت بر آن اطلاق کنند بقدر طاقت و تجرید مفهوم عبارت است از تقطین
 لازم وجود و لازم عقل بوجدان ذهن نزدیک تعلق حکم بآن باز آهند را سبر کردن و از اختصاصات اطلاقیات برحکم
 زدن و تنجی دلائل شرعی به تنجی حکم شرع است بوجوه حکم نزدیک بعضی قیود و بعضی پس اینهمه امور را باید ملاحظه
 کردن و بعدی جامع مانع انتقال نمودن و حکم را بر آن حد و دایره فرمودن مثال قسمت خروج از وطن کا همی تفرج
 بسیار است و گاهی میان با عدم تعیین مقصد و گاهی سفر بسوی مقصدی و فرق در تفرج و سفر آنست که
 تفرج دلالت میکند بر قرب مقصد و سهوله رجوع و این معنی در سفر نیست و در میان و سفر فرق عدم تعیین
 و تعیین آنست و مثال مثال جده تا که سفر است و عساف تا که و ذات انصب تا مدینه سفر است و علی بن ابی طالب
 و مثال تجرید مفهوم تحت ملبوس است در ارجل نه از ثوب بلکه از ایدیم و مانند آن و بودن فوق الکعبین یا الی انز
 اثری نمی کند زیرا که محل فرض عمل جلیین است پس مشغول بودن محل فرض باید قطع نظر از حال یا فوق و
 مثال تنجی دلائل شرع تنجی حج جمع است در میان عمره و حج و او شهر حج بقوله تعالی فمن تمتع بالهجرة الى الحج
 بودن ناسک اهل تفاق بدلیل قوله تعالی ذلک لمن لم یکن اهلا محاضرا المسجد الحرام و الله اعلم بالصواب
 اما تعیین رکن و شرط پس بنای آن تنجی نصوص و اشارات شرع است و استقرار مواضع که در شرع آن ا
 بآن شئی مسمی کنند و تعینش اجزا و شروط آن و تجرید آن مفهوم که در ذهن گنجیده از آنچه بحسب عاده بآن
 بوجه و دلایلی که میسر آید اما تنجی نصوص و اشارات شرع پس مثال آن که اصل قوله تعالی لم یقر بفاتحة الكتاب
 و تحريمها التكبير و تحليلها التسليم ارجع فاصل فان لم یصل ثم قال اذا قلت الى الصلوة الخ لا تقبل صلوة
 احدکم حتی یتوضأ و حکما فافی ادخلتھا طاعتین و اما استقرار پس آنست که اند خارج و حکم شرع اخذ و حضور نماز
 و حج به بنید و از آنچه قدر یک متفق علیه است بر کشند و آنچه بحسب عاده بآن لاحق شده است نیز نمایند بدلیل آن مثلا در نماز
 آنحضرت صلعم شستن و شیری نبود و حمل دلالت میکند که این خارج است از امور حج و بودن و نبودن آن اثری ندارد بر حکم
 خروج است از وطن آنحضرت صلعم مدینه چهار رکعت گذاردن و دو رکعت کلید دو رکعت خصوصیت بدلیل اثری ندارد بر حکم خروج است از وطن
 و نظیر استقرار تجرید و امر و عرقه آنست که جمعی در عوب میر و عود و دانه و دانه و دانه می شنود پس میفهمند که ما را است و ما را است

بیخبرانه خدای عز و جل
 از هیچ دلائل شرعی که در این کتاب
 مذکور است بیخبر بود و غافل
 از او بود

۲۱

۱۰۰

واجب نیست و قول حضرت در تعین و ابن عمر و عباد بن بهرام است که در واجب نیست و اما فی الحال مقصد که تکمیل طاعت است
 یا شود فدیعه اثم یا تو فار و حسن سمت یعنی مو که باشد یا داخل است در رکن ازار کان سلام یا انشی از کبار پس حکم که
 باشد و اما اقوال مخرج پس اثبات حکم است در نظیر مسئله مثلا چون دیدم که شارع تحریری را در توجیه بقبله معتبر داشته است
 قول مخرج از آن در باب اشتباه ادانی ما را طاهر یا غیر طاهر و اشتباه ثیاب طاهر و یا غیر طاهر و همچنین در جمیع شروط
 صلوة کشیده بردیم و تفریع نیست که مسئله وارد شود که بعینه آنرا در اصول فقهی خود یعنی یا بیم پس اگر نظیر آن مسئله
 مصرح یا فیه حکم آن منتخب گردانیدیم و اگر عمومی یا فیه در آن عموم درج نمودیم و بلازمست و منافات امور مصرح یا
 که فیه یا با ما واقفنا و فقه افهم کردیم فقه اشل فقه حرمت ضرب از لا تقل لهما ف واقفنا مانند آنکه حقیقت و لغت برین
 ملک دلالت میکند و صلیت بر تطهرت و ایما دلالت مفهومی و هشتم غایه و عدد و شرط و وصف است و این حساب
 نیاده از آنست که تفصیل آن در بنقد که گنجایش کند لیکن ما لا یدرک کل لا یتوک کل را که بسته ایم به فیه
 مقدمات اجتهاد و هشتم ط است که در جزم ما مور شرعیه بخار آید نه جدل و اما که علم شرع نیست بلکه علماء دنیا از ابرار
 رواج بازار خود اختراع کردند و قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من احدث من امرنا هذا ما لیس منه فهو رد
 باید دانست که این فقیر کتاب موطار وایت کرده است از شیخ ابوطاهر مدنی و شیخ تاج الدین قلعی سید عمر بن محمد
 ابن بنت شیخ عبداللہ بن سالم البصری ثم الملکی بسواع بعض و اجازة باقی بعد از آن بر شیخ و قد الله المضر الملکی
 المولود الممنشأ من آن خواند و اینجا بر همین سناد و اخیر اکتفا می کند که سلسل است بسواع جمیع و الله یتوالی و متوالی

جناح والی عبد الله
 بن یحیی سماعا قال اخبرنا
 والی یحیی بن یحیی
 البیہقی الصمی و سماعا
 عن امام دار السنک
 ۲۲
 الحقیق الشیخ بن انا
 الا ابو یوسف ثقفی من ائمة
 فقه نیاذ بن عبد الرحمن
 عن الامام مالک بن انس
 رحمه الله تعالى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات وعلى فضل المعول في جميع الحالات و صلى الله على خير خلقه
 وآله وصحبه جميعين أما بعد فيقول الفقير الى رحمة الله الكريم احمد المدعو بولي الله بن عبد الرحيم
 الدهلوي طنا القم لنسباً عفا الله عنه والحق بسلفه الصالحين اخبرنا اجمع ما في اللوطاد و ايتيحي
 بن يحيى المصموي الا نذكر في رحمة الله تعالى واسعة الشيخ محمد و قد الله الملك الماكي قراءة مني عليه من
 الى اخره بحق سماعه لجميعه على شيخ الحرم الملکی الشيخ حسن بن علي العجمي الشيخ عبد الله بن سالم البصری
 الملکی قال قال اخبرنا الشيخ حبيب اللعق سماعا من لفظه في المسجد الحرام بقراءة لجميعه على الشيخ سلطان احمد
 المراسي بقراءة لجميعه على الشيخ احمد بن خليل بقراءة لجميعه على الشيخ العنيفة سماعا لجميعه على الشرف عبد الحق بن محمد

عن أبي محمد عبد الله بن محمد بن هارون القرطبي سماعاً عن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الحق الخزرجي القمي
 سماعاً عن أبي عبد الله محمد بن قريح مولى بن الطلاع سماعاً عن أبي هلوليد يونس بن عبد الله بن مخيث
 الصفار سماعاً عن أبي عيسى محمد بن عبد الله سماعاً قال أخبرنا عم والدي عبد الله بن يحيى سماعاً قال
 أخبرنا والدي يحيى بن يحيى الليثي المصموي سماعاً عن إمام دار الهجرة مالك بن انس سماعاً إلا أبا
 ثلاثاً من آخر الاعتكاف فنعن زياد بن عبد الرحمن عن إمام مالك بن انس رحمه الله تعالى

كتاب الصلوة

باب الصلوات الخمس أحاد كان لا سلام ولا يجزئ على المكلف من الصلوة شيء غير الخمس كذلك الصوم
 ولا يجزئ شيء غير رمضان وكذلك الزكاة نماز ناسي بخلافه كي إذا كان إسلامه واجباً في شهر رمضان
 أو قسماً نماز خيري بخبرين بنحو نماز وجمع بجاي ظهر استيسر داخل باشد و نماز ناسي بخلافه و بخبرين روزة كي إذا كان إسلامه
 واجباً في شهر رمضان أو قسماً روزة خيري غير رمضان و بخبرين زكاة مالك عن عمه أبي سهيل بن مالك عن
 أنه سمع طلحة بن عبيد الله يقول جاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم من أهل نجد ثائر الرأس يسمع
 دوى صوته ولا يفقه ما يقول حتى دعى من رسول الله صلى الله عليه وسلم فآذاه و سأل عن الإسلام فقال رسول
 صلى الله عليه وسلم خمس صلوات في اليوم والليلة قال بل على غيرهن قال لا إلا أن تطوع قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم وصيام شهر رمضان فقال هل على غير هذا قال لا إلا أن تطوع قال وذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الزكاة فقال هل على غير هذا قال لا إلا أن تطوع قال فادبر الرجل وهو يقول والله لا أزيد على هذا ولا
 أنقص منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أفلم أن صدق طلحة كفت أمد مدى سبوي فخرت صلى الله عليه وسلم
 بل نجد برشاً سرشيداً و ميثداً و أرواحي غير مفهم و فهميده ما نسي شد خير كيه ميگفت تا آنكه زد يك امد از رسول الله
 صلى الله عليه وسلم پس ناگاه دى سوال مى كرد از اسلام پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم كي إذا كان إسلامه
 واجباً در روز شب گفت آیا بر من واجب است غیر این پنج نماز فرمودند لکن ترا میرسد که نفل کنی گفت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم و دیگر از ارکان اسلام روزة گرفتن ماه رمضان است گفت آیا بر من واجب است غیر رمضان
 فرمودند لکن ترا میرسد که نفل کنی گفت طلحة و ذکر کرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم زكاة الرب گفت آیا بر من واجب است
 غیر این فرمودند لکن ترا میرسد که نفل کنی گفت طلحة پس پشت گردانید آن مرد و او میگفت قسم بخدا زیاد كنتم برین قدر

قلت في الحديث دليل على
 صلوة الوتر و صلوة العشاء في كل
 صلاة الشافعية و وافقه أبو يوسف
 و علي بن النضر و هو ظاهر كلام
 محمد في العبد جليل قال
 إذا اجتمع عيدان فلا ولي
 سنة و عني أبي حنيفة و جليل
 و قوله أفان صدق معناه
 أنه لا يؤخذ بتركه غير
 الفسر عن

مفتی اعظم

الفصل في الأحاديث
 المستفيضة وزاوية
 العمل على مجازاة
 اللفظ أو على المعنى
 هما العلم من السوء
 الفصل في الخفيفون
 منهم حسابا فاطما
 من يوطأ قلبه معونا
 لا يعم الصلوة ويكنم
 حينها فاطما وارتداد
 استجاب جميعهم
 الفصل في النكاح
 والنكاح والذوالحال
 في قوله وإن كنتم
 لم تعلموا فاطما
 أو على سفر فاطما
 أو لا سبب العسل من
 الوضوء الفصل في التيمم
 وتيمم سبب وجوب
 التيمم والاختلاف
 في قوله لا تستقيم فاطما
 لمس شق المرأة وهو
 موجب للوضوء شق
 وقيل الجاح وهو موجب
 أو في الناصفة

التعجب المراد بالهبة
هو المطلق

نیت در محل قصد فعل است و هیچ عاقل هیچ عمل بدون قصد نمی کند خواه برای خدا باشد یا برای دنیا و چون امر حلی
 شرع بتصریح ایجاب آن فرموده بلکه مراد اینجا از نیت کردن عمل برای خداست بوجهی که ریاء و شرک عاده و آن
 نباشد باز متقی این قول کنیم که عمل کردن برای خدا استغالی حیثیت البتة معنیش آن نیت که خدا استغالی را نفس عمل
 شود بلکه تا محل شود قرب او بجهة امتثال امر او یا بجهة تحصیل موعودی که خدا استغالی بر آن عمل مقرر فرموده است
 از درجات جنه و خلاص از نار یا معنی که لازم آن باشد مثل رفع حدث که لازم قرب است یا استباحه جنه
 که مشروط است بآن مثل صلوة و طواف و مس مسح که لازم امتثال امر الهی است یا ادای فرض که تفصیل
 امتثال امر است از اینجا باید دانست که نسبت محضرت حق ضروری است به روحی ازین وجوه که باشد
 و اگر نیت کرد یکی ازین وجوه و نیت کرد بآن تبرور صحیح است و مقارنت عرفی با عمل ضروری است اگر
 فصلی بوده باشد و با قول مسئله حدیث نزد یک جمهور رساله ما بر عضو است بوجهی که تقاطع پیدا
 زیرا که رتش و غسل و مسح همه داخل اند در ملاقات کنانیدن ما بر عضو و فرق در غسل و مسح با رساله ما درست
 و در رتش و غسل و مسح و دلت اند و غسل قید معتبر دانند و صناعه تجربه مفهوم آنرا از هم میپاشد زیرا که
 دلی که در غسلات الشوب میفهمند و عضو متوارث سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل و الا باین سهولت
 و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عائشه آمده است فاغسل علی جلدہ الباء مسئله حدیث
 طو لا یابین منابت شعر الراس غالباً و اسفل الذقن و ما بین اذنین عرضاً و سبیش آنست که راس
 و وجه و اذنین و ماتحت انهم هر یکی عضوی است مباین عضو دیگر اگر چه هر عضو ازین اعضا مشغول
 بر اعضای بسیار و مطلق را اگر لحمیه او خفیف است غسل بشره فرض است و اگر کثیف است واجب شود
 غسل ظاهرش و چون ابی یوسف بیاصل معتضض بین ملاذن و لشعر خارج است از حد وجوب قلت
 هو الظاهر فی احب الیئمة الکشیفة و قید غالباً برای اخراج صلیح است و الله اعلم مسئله
 غسل بدین تا مرفقین ضرر من است یا منفی که مرفقین داخل حکم غسل باشد و همچنین است حال
 در کعبین اجماع جمهور است و طاهر لفظش با آن است و اگر بعضی دست کسی بریده باشد
 تفریح کردند که ضرر من است غسل یا بقی مسئله اگر کسی گوید که یک دست و یک پا
 شستن ضرر من است و شستن دست و پا را واجب و دیگر واجب زیرا که مقتضای جمع

قول شافعی ائمه ای نماید

این سخن را بر روی او باید زد که مخالف اجماع است مسئله اقل فرض مسح نزدیک شافعی مسامی مسح است بشروط این یا شریکی
متصل است یعنی آنکه مترسل نباشد زیرا که مسح طلب مسح است و مسح مصدر است صادق می آید بر هر قلی که مسح
بر آن جاری است و مالک مسح تمام سر را فرض گرفته است و نظریه بر سگاس اس کرده و خفیان بقدر ثلاث اصابع یا ربع را
تقدیر کرده اند و ازین همه اقوال قول شافعی اقوی مینماید و در مسح بیده الحایط نفهمیدن احتیاج عارض شده است بر مالک
و قول خفیان مدخول است که ثلاث اصابع تقدیر است بر آن زیرا که کتبی هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم راس و لفظ ناصیص در
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده دلالت بر ربع راس نمیکند و اگر کند ثبوت فعل مستلزم نفی جواز اقل نیست و حکایتی که
آیت و بیان حدیث مغیره آنرا مدخول است بحد مصدق حد اجمال بر آن بلکه مطلق است و عامله باطلاق خود یا خاص
است بخصوص نوع و خاص مبین است احتیاج بیان ندارد مسئله طیفه جلین غسل است مسح چنانکه شیعه میگویند
بدلیل آنکه وضو امر کثیر الوقوع است بر مسلمانی آنرا پنج بار هر روز میکند و از امور حسیه است که اجتهاد دارد و از این
دخل نیست پس صحابه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل جلین آموختند و تابعین از صحابه و تبع تابعین از
تابعین و هکذا الی یومنا هذ و تشکیک در مثل این امور انکار ضروریست و در آیه و اد جملک نصب جبر
خوانده اند در صورت نصب طهر است و در صورت جرحه جواب داده اند که اعراب مجاور گرفته است مانند عذاب یوم المیم
جرح نصب خرب جمعی دیگر گفته اند که لمس فی کلام العرب یکون غسل و یکون مسحاً و فی مواهب الرحمن لوحده
غسل شقوق رجلیه اجرى الماء علی ظاهر الداء قلت و بما قولی مسئله ان کتمه جنباً فاطهره و مربوط
باقبل است یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم است غسل اگر جنب باشید پس شرطی غسل صحته نماز را ازین آیه فهمیدند
مسئله ماده جنب لاله بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعیده و مستوره میشود جنب بمعنی جامع اطلاق کرد و محصور
گفتند که مرد و قریب الجماع بعید است از عبادات تا آنکه غسل کند از حیث جنب گفتند و غسل جنبه شرعیه قدیمه است که مله
ابلهایی بر آن جاری شده حالاً در حد جامع مانع جماع سخن بایگفت که آیا انزال واجباً شرط است یا نه و این بحث خواهد
مسئله کسیکه محکم شد نیز در حکم جامع دخل است با حدیث صحیح و اجماع و چون قلام را خواهم که منع کنیم قید نوم بر غیر
زیرا که چون عادت جاریست بخروج منی بعد خواب قلام گفتند و الا نوم ناقص غسل نیست و شرطیه نوم حله غسل
نیز معقول است یعنی در پیشانی خروج منی اعدا ساخت شهوة باشد یا نه و ابو حنیفه قید شهوة زیاده میکند و حد منی ندی
و فارق در آنها چیست بیشتر خواهد آمد و اگر منی از مجروح غیر متعاد بر آید مثل صلب نغیان تغیر کرده اند و وجوب غسل را
و نزدیک فقیر بعید مینماید و این بحث در تنقیح اکل شرب محل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد و این تنقیح اگر گفته اند از

در خلق است بلکه اظهر آن می نماید که شارع امور کثیره الوقوع را حکمی مقرر فرموده است و نادان الوقوع را علت ساقطه و اگر اصل تنقیح تسلیم کنیم این تقریرها را گنجایش تسلیم نیست مسئله اظهار مبالغه است در طهارت و مردان ازان اساله است بر جمیع بدن باجماع و جمعی متسک کرده اند بان در وجوب مضغه و اشتقاق در غسل و در الوضوء و آن ضعیف است زیرا که معنی مبالغه در استحباب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در اشتراط مضغه و اشتقاق مسئله و آن کند و مرضی او علی سفر متعلق است باقبل تعویذ کرده نماز کنید و از وضوء و غسل مانعی پیدا شود شرط صحیح نماز تیمم است مسئله نخست بیان اسباب عدول از وضوء و غسل تیمم میفرماید و آن کنتم مرضی مرضی جمیع مرضی است مانند جریم و جرحی و در تعین کسی است که مرضی که در عرف ازان حسابی بردارند داشته باشند مثل خدشه و شوره و انشقاق رمل و مانند آن و درین راجع انقید تشخیص نتران کرد و از اقتضای آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص مرضی ضرر است این احصا بنوعی فیه مخصوص بجهت نیست پس در حاضر بحث فتا و شافعی گفتند مرض بخلاف سحرین احتمال علی مضغه و بعضی و کذا البوار البر او اشین الفاحش فی خصوص ظاهر و حنفیان گفتند تیمم رضی خاف شده المرض او البوار البر استیحا کما حکم ذوی العجز و ظاهر است که ضرر نیز عاده بر عرف است مسئله علی سفر سفر که در قصر صلو و افطار صوم معتبر است یا در تیمم شرط نیست هر از احادیث آثار است که در سفر مقصوره تقریب بن است بعدم و جدان را چنانکه ذکر سفر و مسئله بن مقتضای آیه نیز همانست زیرا که ظلم تجد و ما بر شمار است بانکه ما حکم عدم و جدان آب است و آیا داخل بلد و خارج آن برابر است فقها مختلف شدند باینکه عدم و جدان در نادان الوقوع است فقیر گوید و این فرق نزدیک اما محال فکر بدخول است زیرا که علت ترخیص تیمم عدم و جدان ما با سفر یا عدم و جدان ما فقط و عدم و جدان ما با بودن خارج بلد امر است که علیتان از قرآن و سنت مفهوم نمیشود و چون لازم شد که علت عدم و جدان ما باشد نذر و وقوع و کثرت و وقوع فرق نمیدهند چنانکه چون علت ربو و تحقق شد بیچ گندم یا نسیم بوجهیکه گندم از زیاده از بویگیر و آن از حوادث قلیله الوقوع است یا بوجهی که جز زیاده باشد و آن از حوادث کثیره الوقوع است با هم فرق نمیکند و همچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر و افطار است حوادث قلیله الوقوع مثل سیر یک میل در وقت شب در محله در غایت رفاهیه مانع علیته اولیست پس چون علت چیری ثابت شد حکم بر آن دار باشد چه نادر و چه کثیر حکم یافته شود یا ندری نذر و وقوع را در شر و عتیه علت و سباب نزدیک شارع اثری است همانا محلی عدم اقتضای تیممی در بد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافاً لهنهناج مسئله و اجاء احدکم من الغالیط ثانی بیان اسباب وجوب تیمم میفرماید نزدیک از ده صلو و وجود و سباب عدول از وضوء و غسل تیمم غایط زمین نرم را گویند و مردان یا قضای حاجت بشری و بول است که غالباً در زمین نرم میباشند چون تلفظ بصیریم این الفاظ نکرده بود

عدول فرمود بکنایه درج طلق است باین دو باجماع هست و حدیث صحیح مسئله از سوق کلام فهمید شد که این چیز با سبب
 یا غل بوده است و بضرورة عدول کرده شد به تیمم و خدا تعالی جمع کرد در میان موجب وضو و موجب غسل ترتیب
 وضو و غسل پس محیی از غایط و آنچه طلق یا دست ناقض وضو است و ناقض تیمم نیز و بران اجماع منعقد شده است مسئله
 سوق کلام ظاهر شد که ارتضاع بسبب ضروری که در خص تیمم است قبل از ادای صلوٰۃ تجدید طهارة بر وضو و غسل واجب میکند
 و بعد از شروع اختلاف کرده اند و آن مسئله مجتهد فیه است مسئله اول استم النار ملاست در اصل یعنی دست راست
 است بایکد گیر و استعمال غالب بر جماع دارد و از آن کنایه کرده میشود پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل کردند بر دست راست
 بغیر جماع و برین تغیر لازم آمد که لمس ناقض وضو و از نزد یک ایشان آیه از نیابت تیمم و غسل ساکت باشد پس سبب
 ایشان همین بود و عبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیه از دلالت نقض لمس بر وضو ساکت باشد
 و دلالت کند بر نیابت تیمم از غسل مذکور بن عباس همین بود و ابن عمر مذکور دیگری داشت که به نیابت تیمم از غسل و نقض
 از لمس مرأه بر دو قائل بود گو یا لمس اعم از جماع و مس داشته است پس خدا تعالی لمس را موجب تیمم ساخت یا بمعنی که اگر
 بر صلوٰۃ جماع متحقق شود نایب غسل خواهد بود و اگر در صلوٰۃ لمس متحقق گردد نایب وضو خواهد بود و این توجیه خول است
 بعد صحت جمع بین الحقیقة و المجاز و بین معنی المشترك ممکن است که ابن عمر تسک کرده باشد با ثار حضرت عمر و ابن
 مسعود دست راستین و بحدیث عمرو بن العاص و عمران در نیابت غسل از تیمم و چون صحابه مختلف شوند و از
 احوال ایشان از کتاب سنت ظاهر شود تا مل در ماخذ بایکد و از آن جهت باب ترجیح بایکد شاید پس آنچه راجع مینماید
 ملاست بر جماع است زیرا که نیابت تیمم از غسل ثابت شد و از کلام مجزبعید مینماید که اشاره کند به نیابت از طهارة وضو
 و ایهام فرماید نیابت را از طهارة کبری با وجود ثبوت آن و از حضرت عائشه حدیثی مدعوم نقض قبل وضو نقل
 کرده اند هر چند دامان گفتگو در آن کشاده کرده باشند لکن از مرجع بودن یکی از دو احتمال آیه منی افتد مسئله
 فتم تجد ما را ظاهر آنست که متعلق بفرست زیرا که وجدان ما را بر من مانع تیمم نیست و محتمل که مراد عدم قدره باشد
 زیرا که وجدان مرعین مانند لا وجدان است مسئله فقهاء از تاثیر عدم وجدان ما را در خص تیمم و از تاثیر ضرورت
 منی فهم کرده اند که عدم وجدان ما را بسبب فقد آن است تا از دل و در شا یا عدم امکان حصول بهما از جهت عدم وسیع محل هر
 است و تضرع بسبب حرکت بسوی ما یا احتمال آن محلی است بر من و همچنین مشغول بودن بجابت ضروری یا غطش و غیر آن مسئله
 بعد از این مختلف است زیرا که ممکن نیست که آب یا فیه منی نیست که آنجا آب یافته منی شود زیرا که یک باشد یا در اگر چه یک
 مرحله باشد لکن عدم وجدان ما در حرف جایی طلاق کنند که یافت آب شاق باشد و در آن حرجی نمایان بود زیرا که از آنجا

مسافران هر روز مقاسه میکنند پس عابر راه اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله بخرج تمام میسر آید یا قافله بعد از نرسیدن
 میتوان گفت لم یجد ما و نازل تا جائیکه اهل قافله از آنجا آب می آرند و خارج بلد تا جائیکه متعارف آب آوردن است از آنجا
 واجد ما است و تخدیه بیل تقدیر برای است و دل از تقدیر برای در فاقه قلع است زیرا که تشریعی جدید میشود **مسئله**
 در عرف اطلاق کرده میشود بر مطلق و اگر مولی عبد خود را گوید که اصل آنی ما را بجز مطلق متحمل میشود نه مقید مانند ما و در پس
 در مطلق و مقید سخن افتاد و شافعیان گفتند هو ما یقع علیه اسم المار بلا قید و التفریع بغيره عنه که عفران تفریع مطلق هم
 المار لیس مطلق بخلاف التفریع البیسر الذی لا ینسخ اطلاق الاسم و بخلاف التفریع بمثل مکث و طین و طحلب خفیان گفتند هو ما یقع
 علی او صفا خلقه کما رسما و العیون و الابر و البحار و الحذران و ان انتن بطول المکث او تفریع مالا ینفک عنه کما لرب
 اوراق الاشجار لا ما غلب علیه غیره ثم اختلفوا فی تفسیر الغلبة فتعلی غلبه الاجزاء بحیث لا یسیر و قبل اختلاف العیون و الامار
 حصص شجر او ثمر و قول اول مبنی است بر جاده قبیح لغو و ناممکن باشد آنرا نتوان گذاشت **مسئله** اگر مطلق نیاید از
 عدل تیمم اگر چه بنید یا لیس موجود باشد بعض قرآن زیرا که بنید ما نیست بمعنی که تقدیر کردیم **مسئله** از فحوا می آیت معلوم
 میشود که طهارت آب شرط صحت وضو غسل است زیرا که فرمود و ان کنتم جنبا فاطهروا و صاحب لغت بغیر آنکه مجتهد باشد
 میفهمد که غرض در وضو غسل تطهیر است و از علوم فطریه انسان است که آب بیکه مخلوط باشد نجاست از وی تطهیر نیاید پس طهارت
 آب شرط صحت وضو غسل شد **مسئله** ثالثا بیان صفت تیمم سفیر یا یقه تیمم در اصل بمعنی قصد آمده است پس اگر بر روی
 افتد و ترخ کند و بعد از آن نیت نماید یا نفع بوی رسد بعد از آن دست بهاله صحیح نباشد و جمعی از آن فهم کرده اند و جهت
 و تیمم آن ضعیف است زیرا که نیت معتبر در شرح گردانیدن عمل است برای خدا و مفهوم از آیت قصد صید طیب است
 نه از گردانیدن عمل بعد و قصد عمل از مایل جدا نمیشود و خلاص باشد یا با و آن قصد امر ضروریست تکلیف شرع را بان حجت
 نیست پس این استدلالات خطا ظاهر است بلکه مستند و خوب نیت حدیث انما الاعمال بالنیات و آیه و ما اعد الا لیعبدا
 محاصین له الدین است **مسئله** صعبا و طیباً صعب در لغت تراب اگر گویند آنچه درین بغیر تحمل ادا که میکند عدم مطلق صعب
 بر زمین و نوره و سحابة خذف و نفع و حجر و طیب طاهر اگر گویند پیش شرط پیدا شد قصد بودن تراب یا بر طهارت آن
مسئله فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه ظاهر آیه استیجاب وجه و یدین است الا آنچه شاق باشد مانند
 تحت لحيه الخفيفه و از سیاق آیه فهم کرده میشود که مسح یدین تا مر فقیین باید زیرا که در کلام عرب چون کجایان
 قبول کردند در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود و جمعی اند حدیث عمار و ابن عباس پی برده اند که تا کوع کفایت
 میکند و ظاهر اول است **مسئله** منه دلالت میکند بر نقل چیزی از تراب با اعضا پس لکن نقل نکرد و مثل آنکه

دست بسبک بر تراب نهند و بسبک بر او از جائز نبود مسئله آیه از ضررت و ضررتان ساکت است نقل ثواب مسح باید خواه ضررت باشد
 خواه ضررتان محبتی گفته اند که از فم تجدد و سبق طلب مفهوم میگردد پس طلباء برای هر تیمی لازم باشد و فیه نظر زیرا که فم تجدد
 بر سبق غالب است بعد از آنکه لالت میکند خواه بطلب باشد خواه باخبار صدوق خواه بنوعی از اجتهاد و لازم است صحاب
 این غالب است لا غیر مسئله اختلاف کرده اند که تیم چهاره ضرورت یا طهارت مطلقه و نزدیک فقیر نزاع لفظی است
 زیرا که ضرورت است بمعنی آنکه مشروعتیه آن نزدیک فدا است و طهارت مطلقه است بمعنی آنکه مؤثر است در ابقاء صلوة
 و غیر آن بشرح ستانف پس عامل تیم طبع ترتیب از متوضی بلکه هر یکی در مظان خود طبع است پس تفریعی که بر ضرورت
 تیم کرده اند با سراج محل بحث است مانند لا یتیم لفر من قبل وقت فدا و تیم کل فوض و بنوی استبلاحة الصلوة
 لا در الحدیث مسئله ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتقوا نعمته علیکم این آیه
 اصل است و مسح بر جبار و عصائب و در و و اینکه بر شقوق رجل مالد و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند صحبت و در حکم
 سلسل البعل الفلوات الرج و الله علم **باب فضل الوضوء** باب در بیان فضیلت وضوء

عن سهیل بن ابی صالح عن ابی عن الهذلی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا توضاء العبد المسلم
 او المؤمن فصل یخرج من وجهه کل خطیئة نظر الیها بعینه مع الماء او مع اخر قطر الماء او

هذا فاذا غسل یدیه خرجت من یدیه کل خطیئة بطشتها یداه مع الماء او مع اخر قطر الماء حتی یخرج
 نقیاً من الذنوب رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود چون وضو کند بنده مسلمان یا گفت بنده مؤمن درین شک
 را ویت پس بشوید روی خود را بر آید از روی او هر گناهی که بسوی او نظر کرده بود و چشمهای خویش بر گناهی که
 حاصل شده از نظر بسوی جمال غیر حیلد بر می آید همراه آب یا گفت همراه آخر چکیدن آب یا گفت کلامی دیگر معنی این
 شک را ویت پس چون بشوید دو دست خود را بر آید از دو دست او هر گناهی که گرفته است او را دو دست او یعنی حاصل
 است از گرفتن بدست بر می آید همراه آب یا گفت همراه آخر چکیدن آب تا حدیکه بر می آید این بنده مؤمن صافی شده از
 جمیع گناهان و در روایت بغوی زیاده است که فاذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشتهر ارجلا مع الماء او مع اخر
 قطر الماء یعنی پس چون شویید و پایی خود را بر آید هر گناهی که گرفته است بسوی آن دو پای او یعنی حاصل شده است
 از شستن با آب یا آخر چکیدن آب باید دانست که خروج خطایا استقاره است برای حصول مغفرت نزدیک غسل عضو
 نه آنکه خطائی بحقیقه جسمی است که با ب مخلوط میشود و میرود و این را در قرآن و حدیث و کلام عرب نظائر بسیار است نیز باید
 که اکثر علمای تحقیق کرم اندین خطایا بصغائر بدیل حدیث صحیح الصلوة الحسن الجمعة الی الجمعة و رمضان الی رمضان کفاد الماء

ما اجتنب الکبار و این حدیث دو معنی دارد یکی آنکه ما اجتنب الکبار خارج باشد مخرج استثنای گو یا میفرماید الا الکبار و دیگر آنکه این فضل کسی است که اجتناب کبار کرده باشد پس ترک کبیره را این فضل نیست آیهی اخیر نزدیکتر است بآیت ان تجتنبوا کبارا ثم تنهون عند تکفیر عنکم سیداکو الایه و این را محض گفتن در باب کفایات اقد است و تودی میل را اصل کرده است الله علم **باب يجب الوضوء من المذک** واجب میشود وضو بابتیابی برای نماز

عن ابی النضر عن مولى عمر بن عبد الله عن سليمان بن يسار عن المقداد بن الاسود ان علي بن ابي طالب امره ان يسال الرسول الله صلى الله عليه وسلم عن الرجل اذا دلى من اهل فخرج منه المذک ما اذا عليه قال عليه فان عندك ابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم وان اسخيه ان اساله قال المقداد فسال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال اذا وجد ذلك احدكم فليضحه فربما الماء وليتوضأ وضوءه للصلاة المقداد بن الاسود

گفت که حضرت علی بن ابیطالب را که در آنکه بر سر هم برای او از رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم مردیکه چون نزدیک شود باین یعنی قبله و معانقه کند برآید از ذکر دمی چو میزد واجب شود برین شخص یعنی غسل واجب شود و یا وضو گفت حضرت علی هر نزدیک نیست دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم و من شرم میدارم که این مسئله از حضرت بر سر هم گفت مقداد پس سوال کردم از حضرت علیه السلام حکم این شخص پس فرمود چون بیاید دمی را کسی از شما باید که بغشاند بر فرج خود آب او باید که وضو کند مانند وضو خود برای نماز **مالک** عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال اني لا جده يصعد مثل الخمر فاذا وجد ذلك احدكم فليضل ذكره وليتوضأ وضوءه للصلاة یعنی مالک حضرت عمر گفت هر آینه می بینم که این چیز فرو می آید از من مانند دانه بلور پس اگر بیاید از کسی از شما پس باید که بشوید ذکر خود را باید که وضو کند وضو خود برای نماز مرا میداشت ازین اشاره دمی **مالک** عن زيد بن اسلم عن جندب مولى عبد الله بن عباس الخمر و می ان قال سالت عبد الله بن عمر عن الذي فقال اذا وجدت فاحصل فرجك وتوضأ وضوءك للصلاة جندب گفت سوال کردم عبد الله بن عمر را از حکم می گفت چون بیایی بآزارشویی فرج خود را وضو کن وضو خود برای نماز فلیضح بکسر الضاد مسئله می انجتمیم اسکان ذال سجو بر لغت اصح و اشهر و غیر این نیز منقول است ابی سید قیق فرج که نزدیک شهوة بر می آید و در خروج آن شهوة و در قی می باشد و بعد از آن در حضور جویه که در حضور می شود و گاهی احسان بخروج آن نمی شود و در شام می بسیار دیدم به نسبت رجال مسئله و حکم می عدم و جوب غسل است باجماع و وجوب وضو بر آن خواه گویم شقیج اد جا را احد منکم من الغائط خرج من السبیلین است معناه باشد یا غیر معناه یا گویم مخصوص است بمعاد و در وضو حکم می و ستمی از دلیل متعارف ثابت میشود و بقا اشاره کرده شد که شقیج

له فلیضح
یخدا ای بنزل التوراة بالراء
المهولة قبل المعجزة البعثة
شعبة بها في الصفاء قال كثر
اهل العلم اذا خرج من احد
الفرجين شقیج
سواء كان عينا او رجلا
معناه كان معنایا او عینا
معش

حلقه دبر را گویند و حدیث ابی داود و انما الوضوء علی من نام مضطجعا فی اسناده ضعف و حدیث مسلم و شافعی ابی داود
 کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یفتقر الی غسل فیما یشقوا حتی یخفوا و یصلون و لا یتوضئون **مسئله**
 چون عله نقص نوم زوال عقل است بدلیل العینان و کار السه پس غیر نوم مثل اغما و سکر نیز ناقص شد و تنقیح مسئله آنست که زوال
 عقل ناقص وضو است مسئله تنقیح نوم قاعدا نزدیک شافعی آنست که تکلیف مقعد بوده باشد پس کسیکه نریل باشد و در میان مقعد
 و زمین فرقی باشد تکلیف حاصل نشد و تنقیح نوم مضطجعا است که تکلیف مقعد نباشد هر حال تنبک بود بعد ازین و ذکر اضطیج تعقیب
 و تمویز ستر خای عشاء و نزدیک احنوفیه رکع و ساجد بر وجه سنت حکم قاعدا در دوشکی که بزوال تنبک بقیه حکم مضطجعه دارد
 و جمیع تنقیح آن خواب گران و خواب سبک نهاده اند و اول اقوی اینها بدینرا که حدیث فان اذ اضطجعت سترت مفاصله
 صحیح است در علیه استرخاء و چون الظاهر و اشهر در بیات نوم ستر خاص اضطیجاع و مستلحا است آنرا بر روی کار آورند
 و حصر را بآن متوجه ساختند **باب** یجب الوضوء من مس العجز واجب میشود وضو بسبب دست رسانیدن بجز
مسئله عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن ارمی حرم انما سمع عروة بن الزبیر یقول دخلت علی مروان بن الحکم
 فذاکرنا ما یکون منه الوضوء فقال مروان ومن مس الذکر الوضوء فقاہرہ فما علمت ذلک فقال مروان بن الحکم

سم

اخبرنی بسبق بنت صفوان انہا سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول اذا مس احدکم ذکرہ فلیتوضأ عروہ
 بن الزبیر گفت داخل شدم بر مروان بن الحکم پس بایکدیگر مذاکره کردیم در موجبات وضو پس مروان گفت از سنن کر و سنو
 واجب میشود عروہ گفت من این را ندانسته ام پس گفت مروان بن الحکم خبر داد مرا بسبق بنت صفوان که وی شنید از
 رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود چون دست رساند یکی از شما بذكر خود پس بایکدیگر وضو کند **مسئله** عن
 اسمعيل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص عن مصعب بن سعد بن ابی وقاص انه قال قلت لاسکة
 علی سعد بن ابی وقاص فاحتلک فقال سعد لعلک مسست فذکرت قال فقلت نعم قال
 قسم فتوضأ فقلت فتوضأت ثم رجعت مصعب پرسید صاحب ابی وقاص گفت که من
 نگاه میدارم ششم مصعب را بر سعد بن ابی وقاص مصعب را بدست میگرفتم و در وی نظر
 می کردم تا در محل اشتباه بروی فتح کنم یعنی لقمه دهم پس درین اثنا رخا دیدم بدن خود را پس
 گفتم شاید تو دست رسانیده بذكر خود گفت مصعب گفتم آری گفت بر چنین در وضو کن پس بر ششم
 و وضو کردم پس باز آمدم پیش مصعب گفتم **مسئله** عن ناظم ابن عبد الله بن عمر ان یقول ای مس
 احدکم ذکرہ فلیتوضأ می گفت جده ام بن عمر چنین دست رساند که از شش بذكر خود

پس باید که وضو کند **مالک** عن هشام بن حرمة عن ابيه ان كان يقول من مسح كره فقد جعليه الوضوء
 سبغت عروقه برکه دست رسانید بکمر خود پس **ابو جندب** برمی وضو **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه
 قال رايت ابي عبد الله بن عمر يغتسل ثم يتوضأ فقلت يا ابا عبد الله ما يجزئك الغسل من الوضوء فقال يلجئ اليك
 احيانا امس ذكوى فاقوضا گفت سالم بن عبد الله ویدم پدر خود عبد الله بن عمر که غسل میکرد باز وضو رخت
 لغتم ای پدر آیا کفایت نمی کند ترا غسل بجای وضو گفت آری میکند و لکن بعض اوقات دست میرسانم در شستن
 بکمر خود پس وضو میکنم **مالک** عن نافع عن سالم بن عبد الله انه قال كنت مع عبد الله بن عمر في سفر
 فرايت بعد ان طلعت الشمس توضأ ثم صلى قال فقلت لان هذه الصلوة ما كنت تقصدها فقال اني
 بعد ان توضأ ات لصلوة لوجه ميسنت فوجئني نيت ان اتوضأ فتوضأت وعدت لصلوتي
 گفت سالم بودم با پدر خود عبد الله بن عمر در سفری پس دیدم او را که بعد از آنکه آفتاب برآمد وضو کرد و نماز گذارد پس گفت سالم
 گفتند او این نماز است که تو میگذاری آنرا گفت بر آئینه من بعد از آنکه وضو کردم برای نماز صبح دست رسانیدم بغض خود باز وضو
 کردم که باز وضو کنم پس حالا وضو کردم و عود کردم برای نماز خود یعنی اعاده کردم مترجم گوید رضی الله عنه تعقب کرده اند بر این
 جماعة مثل سفیان ثوری و محمد بن الحسن بن عبد الله بن الحسن بن علی و روایت کرده اند رجلا سال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن
 من ذكره يتوضأ قال بل هو الا بضعه من جسدك مردی سوال کرد از رسول الله صلى الله عليه وسلم از حکم کسی که دست رسانید بکمر
 خود آیا وضو کند گفت نیست مگر الا بضعه از بدن تو یعنی وضو کردن لازم نیست و با آن حضرت علی و ابن مسعود و ابن عباس
 حدیث داده بودند و عمار و سعید بن اسید بن بصری که از من فرمودند وضو لازم نمیشد نزد یک ایشان و جواب ابو بصیر از من
 تعقب بآنکه حدیث بسره متاخرست زیرا که ابو هریره آنرا روایت کرده است و او متاخر الاسلام است طلح بن سلیمان
 هجرت بخندمت آنحضرت آمده بود و این فقیر را درین جواب نظر هست او را بطریق معارضه که از حدیث طلح بن علی چنان میفرموم
 میشود که قبل از آن حکمی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفته بود یا شبیه نزد یک سائل قائم شده بود و ال بر وجوب وضو پس
 اینست که حدیث طلح ناسخ حدیث دیگر است و ثانیا بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جابر
 میتوان کرد در باب ترک وضو همانست النار که ابو هریره حدیث وجوب وضو همانست النار روایت کرده است و بر آن
 عمل میکردند حالا که قدم ابو هریره بعد واقعه خیبر بود و سعید بن انهمان روایت کرد که در راه خیبر حضرت صلی الله علیه وسلم ماسته اننا
 خرمند و نماز گذارند وضو نکردند پس می بایست که حدیث ابو هریره را ناسخ آن میگفتند و همچنین نیت باتفاق و محل است
 که بسیار بود که ابو هریره را از سائر صحابه قدما روایت میکردند و میگویند می تواند بود که در حدیث مرفوع من فرکنا یا رسول الله

قلت قال الشافعي
 الوضوء من مسح الفرج
 وشظية الفرج
 الكف والصلوة
 الاصابه قال ابو جندب
 خفيقة مس الفرج
 لا ينقص ولا يجزئ
 صلى الله عليه وسلم
 هل هو الا بضعه منك

چنانچه استنجا و محمی از غائط است میشود فقیر گوید میتواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص محم نیست بلکه بیان مصلحت است پس جمعی از متوهمان صحابه آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکند برین مدار که وضو شرعی کثیر الوقوع است پس بعید نمیدانید اختلاف اجلاهی صحابه در مثل این امور اما اختلاف در تورات و مثل آن در صحابه شایع بود بلکه جمیع خبر صحت میل میکردند **باب الوضوء من قبله للمرأة وجسها** باب در بیان حکم وضو از قبله زن و دست رسانیدن مردن زن

مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبدالله عن ابيه عبدالله بن عمر انه كان يقول قبله الرجل امراته وجسها بيده من الملاصقة فمن قبل امرؤة او جسها بيده الوضوء بعد السجدة بن عمر ميگفت که قبله کردن مردن خود و مس کردن او را بدست خود از ملاصقة است یعنی در قول خدا تعالی اولاً مستقر النساء داخل است پس هر که قبله کند زن خود را یا مس نماید او را بدست خود بروی وضو واجب میشود **مالك** انه بلغه ان عبدالله بن مسعود كان يقول من قبله

الرجل امرؤة الوضوء بعد السجدة بن عمر ميگفت از قبله کردن مردن خود وضو لازم میشود **مالك** عن ابن شهاب انه كان يقول من قبله الرجل امراته الوضوء ابن شهاب ميگفت که از قبله کردن مردن خود وضو لازم میشود و تمسک تعقب کردند بر مالک جمعی بحديث عوده عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قبل بعض النساء ثم خرج الى المصلاة ولم يتوضأ قلت من هي الا انت فضحكت قبله کرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم بعض زنان خود را بعد از آن برآمد نماز و وضو نکرد و عوده گفت من نیست آن زن مگر تو پس عائشة بخندید و جواب دادند ترمذی و غیر آن که سنها و این حدیث متصل نیست و تحقیق آنست که منشار اختلاف درین مسأله اختلاف ایشانست و تفسیر قوله تعالی اولاً مستقر النساء پس حضرت عمر و ابن مسعود محل کسند آنرا بردست رسانیدن بر سنان غیر جماع و برین تفصیل لازم آمد که لمس ناقض وضو دارند و نزدیک ایشان آیه از نیابت تمیم عرض است باساکت باشد پس مذمه با ایشان همین بود و عبدالله بن عباس محل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیت از دلالت نقض لمس وضو باساکت باشد و دلالت کند بر نیابت تمیم از غسل پس مذمه با ابن عباس همین بود و ابن عمر مذمه بی ثالث پیش گرفت که لمس اعم است از جماع و لمس پس خدا تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بآنمقی که اگر در صورت جماع متحقق گردد و نائب غسل باشد و اگر در صورت مس متحقق گردد نائب وضو خواهد بود پس ابن عمر قائل بود به نیابت تیمم از غسل قائل بود به نقض مس و وضو و در آنچه بعد از آنجا قول ابن عباس است که در قرآن عظیم در مواضع بسیار ملامت و مس از جماع کنایت آمده است و استلال دیگران باین آیه ناهض خبر صحت است اما جابر الاحمال بطل الاستدلال چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تا مل مانده باید که در تاجان بعض بر بعض ظاهر شود و ظاهر ابو حنیفه درین مسئله مذمه ابن مسعود و برهم تخم نهی بهمین سبب گذاشته است با وجود انبیاء و ایشان را در سائر مواضع و این حدیث اگر چه ضعیف باشد ترجیح

۹
قلت
قال الشافعي نقض لمس الرجل المرأة وضوها
وقال ابو حنيفة لمس المرأة
لا يعجبني الوضوء في غير
صلى الله عليه وسلم
انه قبل ولم يتوضأ
وفي نظره بان المراد
بالملاصقة الجماع

يوجهه بشرطه وقال الشيخة
لنعم الوعد من غير الخرج
خروج النجاسة قال الشيخ
قلت له

یک تا دلیل آیه را بر تاویل دیگر کفایت میکند زیرا که نزدیک اجتماع هر دو قوت میگیرد و نه سبب جن بصری و سفیان
 عدم نقص است **باب الوضوء من الفی بیان حکم وضو سبب مالک** انه وای دبیعة بن ابی عبد الرحمن
 قیلش حواء ماء وهو فی المسجد فلا ینصرف ولا یتوضأ حتی یصله مالک یدریع بن عبد الرحمن اگر قی میگرد
 آب را چند بار و او مسجد بود پس باز نگشت بخانه خود و وضو نمیکرد تا آنکه نماز میگذارد یعنی باز نگشت تا وقتیکه نما
 گذارد و بعد از آن نماز رفت قال عیسیٰ شئ ما لک عن رجل قلس طعاما أهل علیه الوضوء قال لیس علیه وضو
 و لیضمض من ذلک و لیغسل فاه گفت عیسی بن یحیی سوال کرده شد مالک از شخصی که قی کرد طعام را یا واجب شوی
 بروی وضو گفت نیست بروی وضو باید که مضغه کند از قی و بشوید و آن **باب الوضوء من الریح**
 و الجملة بیان حکم وضو از خونی که از بینی سیلان کند و از جملة **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن عباس
 كان یضع فیخوض فیغسل الوجه ثم یرجم فیدبی علی ما قد صلی عبد الله بن عباس صاحب عاف میشد پس
 از مسجد پس می نشست خون را از خود باز رجوع می کرد و بنامی کرد و بر آنچه گذارده بود از نماز یعنی آنچه قبل از نماز
 کرده بود محسوب می ساخت و باقی را تمام میکرد **مالک** عن عبد الرحمن بن حرملة الا سلی ان قال رأیت
 سعید بن المسیب یضع فیخوض منه الوجه حتی یختضب اصابعه من الماء الذی یخرج من انفه ثم یصله ولا
 یتوضأ عبد الرحمن گفت دیدم سعید بن مسیب که مختار عاف میشد پس خراج میشد از وی خون تا حدیکه رنگین میشد
 او از خونیکه بر می آمد از بینی او باز نماز میگذارد و وضو نمیکرد **مالک** عن عبد الرحمن بن الحجاج انه رای سالم بن
 عبد الله یخرج من انفه الماء حتی یختضب لکن من الماء الذی یخرج من انفه ثم یصله ولا یتوضأ عبد الرحمن بن حرملة
 سالم بن عبد الله را که بر می آمد از بینی او خون تا حدیکه رنگین میشد انگشتهای او از خونیکه بر می آمد از بینی او باز نماز میگذارد
 و وضو نمیکرد **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا رجع انصرف و وضو نمیکرد و وضو نمیکرد و وضو نمیکرد
 چون رجعت میشد او باز نگشت وضو نمیکرد و وضو نمیکرد و وضو نمیکرد و وضو نمیکرد و وضو نمیکرد و وضو نمیکرد
 تمام میکرد **مالک** عن یزید بن عبد الله بن قسیط اللیثی انه رای سعید بن المسیب وهو یصله فاتی حجة ام سلمة زلیخا صلی الله
 علیه و سلم فاتی وضو فتوضأ ثم یصله یزید بن عبد الله بن سعید بن مسیب که مختار نماز میگذارد و وضو نمیکرد و وضو نمیکرد
 بحرام سلمه و در حضرت صلیم پس آمد و شد پیش او آب وضو پس وضو کرد و باز رجوع کرد مسجد پس بنا کرد و بر آنچه گذارده بود و قال
 مالک الا وضو ان لا یتوضأ من حیة الا من هم و لا من قیر بیل من المسجد ولا یتوضأ الا من حیة یخرج من
 او و بر او وضو گفت مالک مکی که مقرر است وضو نمیکرد یعنی علمای مدینه و از صحابه و تابعین نه است که وضو کرده و وضو نمیکرد

[illegible]

أى الوضوء

از رفات و دانه خون و دانه زردی که سیلان کند از مجده و ضو کرده می شود الا از حدیثی که برمی آید از ذکر و بر باز نوزم شرم گزیده
متکسر کرده است محمد بن الحسن باین دوا اثر بر دو مسئله یکی آنکه دم سائل ناقص و ضو است دیگر آنکه اگر کسی بغیر اختیار رسد
پیش آید و اثر نماز باید که وضو کند و بنا کند بر نماز خود و آنچه کرده است و حساب شمار و باقی ملاکند و در زمان وضو اند
رفت سخن نگویید و جواب داده اند که مراد از وضو اینجا تنظیف است و غسل هم نه وضو شرعی دلیل برین تاویل آنکه صحیح شده است
از ابن عمر انه قال فممن اجتمع لیس علیه الا غسل محاجر گفت ابن عمر در باب کسیکه جماعت کرد نیت بروی واجب
شستن مواضع جماعت و همچنین محفوظ از مذاهب سعید بن المسیب علم نقض وضو است و این خبر گوید چنان
دارد که ابن عمر و سعید بن المسیب وضو کرده پسند برای معاویه رعات زیر اگر شستن روی و اطراف باید
رعات را و همچنین حدیث ابو دروان النبی صلی الله علیه و سلم قال فافطروا و توضعوا دلالت میکند بر وجوب نیت
وضو زیر اگر آن برای معاویه بود و شستن روی و اطراف باز میدارد و دفع میکند فحش را اما آن مسئله
دیگر لیس آمد و رفت نه بجهت انتقاض وضو بود بلکه برای دفع نجاست و آن مسلم است و محمد بن الحسن روایت کرده است
از عبد الرحمن بن الجعفر روایت سابق را باین عبارت از راسی سالم بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن النعمان
ثم یخرجها و فیها شئ من دم فیتکده ثم یصلی و لا یتوضأ یعنی دید سالم بن عبد الله را که دمی آورد و انگشت خود را به بینی خود
باز بر می آورد آنرا و در آن انگشت چیزی از خون بود پس میآید با انگشت آن خون را پس نماز میکند و وضو نمیکرد
و حمل کرده است آنرا بر آنکه دم سائل نبود و چون دم سائل نباشد لازم نمی آید و این خلاف روایت مشهوره است
و روایت مشهوره است که سابقا گذشت یخرج من الفم دم حتی یتخضب صابونه و این لفظ تاویل نذکور را قبول نمی کند
و الله اعلم و باجمعه چنان متبادر میشود که اگر چه مذاهب در موجبات وضو مذاهب حسن بصیرت و وضو از مخرج من
السیلین و از نوزم میکنند و از لیس و راه و مسخ کردن و در رعات می شکند و الله اعلم باید دانست که شریعت عام افرا
انرا از دیگر است و صحت نفوس ایشان و غش نفوس ایشان و دیگر و شایع هر دو علم افاده فرموده است و بر فقها و کماهی علم
بالم دیگر مشتبیه میگردد پس شریعت چیزیست که در طرا اعلی بر ایشان مکتوب شد ایشان را آن مکلف ساخته و حرام ساخته است
مکروه و مکروه و مکروه و حرام را بیاورد که در تزیین نفوس داخل و لکن حکم استیفاء آن نیت که بر ایشان
مکتوب شد و غسل و چیزی را بعضی بآن حمل میکردند و بعضی عمل نمیکردند و بر همین اصل فرمود باید آورد مسئله شستن و مسخ و در حدیثی
و الله اعلم باب ترك الوضوء هل یستحب التائبان تركه کرون وضو چیزی که سید از ائمه معین چیزی که با تشبیه شده است
صالح عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اکل کتف شاة

ثم صلى ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم خروجه من بيته فزاره نازكاً ووضو نكرو **مالك** عن يحيى بن سعيد عن
 بن يسار مولى بني حادثة عن سويد بن الغنم ان اخبره انه خرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام خيبر حتى اذا كانوا بالمهاجر
 وهو اذني خيبر فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى العصر ثم دعا بالاذن واد فلم يثب الا بالسويق فامره به فثب
 فاكل رسول الله صلى الله عليه وسلم واكلنا ثم قام الى المغرب ففحص ومضمضنا ثم صلى ولم يتوضأ برأيه
 بن النعمان مراه فخبرت صلى الله عليه وسلم سل خيبر يعني در ساليكه غزوه خيبر واقعة تا وقتيكه سيد نذعبيار وان يوت
 از جابا متصل بخيبر يعني توابع خيبر پس فرود آمد فخبرت صلى الله عليه وسلم پس گذارد نماز عصر را باز طلب کرد تو شها پس
 حاضر کرده نشد مگر سويق پس حکم فرمود بدست ساختن آن پس نناک کرده شد پس خورد و فخبرت صلى الله عليه وسلم
 خوردیم ما باز برخاست بسوی نماز مغرب پس مضمضه کرد و فخبرت سلم مضمضه کردیم ما باز نماز گذارد و وضو نکرد
مالك عن محمد بن المنكدر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج للطعام فقرب اليه خبز ولحم فاكل
 ثم توضأ ثم أتني بفضل ذلك الطعام فاكل منه ثم صلى ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم لطلبه
 برای طعامی پس نزدیک گردانیده شد بفخبرت صلى الله عليه وسلم نان و گوشت پس خورد از آن طعام باز وضو کرد و
 نماز گذارد و بعد از آن آورده شد پیش فخبرت صلى الله عليه وسلم آنچه باقی مانده بود از آن طعام پس خورد و بعد از آن نماز گذارد
 و وضو نکرد و **مالك** عن أبي نعيم وهب بن كيسان انه سمع جابر بن عبد الله الانصاري يقول رايت
 ابا بكر الصديق اكل لحماً ثم صلى ولم يتوضأ جابر گفت دیدم حضرت ابوبکر الصديق را که خورد گوشت را بعد از آن نماز
 گذارد و وضو نکرد و **مالك** عن محمد بن المنكدر وعن صفوان بن سليم انهما اخبرا عن محمد بن ابراهيم
 بن الحارث التيمي عن ربيعة بن عبد الله بن الهادي انه نقشه مع عمر بن الخطاب ثم صلى ولم يتوضأ ربيعة بن
 عبد الله طعام شام خورد و همراه حضرت عمر بن الخطاب بعد از آن نماز گذارد و حضرت عمر بن الخطاب وضو نکرد و **مالك**
 عن حمزة بن سعيد المازني عن ابان بن عثمان ان عثمان بن عفان اكل خبزاً ولحماً ثم مضمض وعسل يديه
 ومسح بها وجهه ثم صلى ولم يتوضأ حضرت عثمان خورد نان و گوشت باز مضمضه کرد و شست دو دست خود را
 و مسح کرد بدو دست روی خود را بعد از آن نماز گذارد و وضو نکرد و **مالك** انه بلغه ان علي بن ابي طالب جدد
 بن عباس كان لا يتوضأ مما مست المني حضرت علي بن ابي طالب و عبد الله بن عباس وضو نکردند از خوردن
 چیزی که رسیده است بان تش یعنی چیزی که باتش نخته شده است **مالك** عن يحيى بن سعيد انه سال عبد الله
 عامر بن ربيعة عن الرجل يتوضأ للصلوة ثم يصيب ما قدمته الناء يتوضأ قال رايت ابي يعقل لك

و یصله ولا یتوضا بحی بن سید سوال کرد عبد الله بن عامر از حکم کسی که وضو کرده باشد برای نماز بعد از آن برسد
 بطعامیکه سید است او را آتش یعنی تناول کرد طعام بخیزد آیا وضو کند گفت دیدم پدر خود را که عامر بن ربیع باشد میگردید و چون
 و نماز میگذاشت و وضو میکرد **مالک** عن موسی بن عقبه عن عبد الرحمن بن زید لا تضادی ان اتش بر مالک
 قدام من القراق فدخل علیه ابو طلحة و ابی بن کعب فقاما بطعاما قد مسه النار فاكلوا منه فقام اتش فتوضا
 فقال ابو طلحة و ابی بن کعب هذا يا اتش اعراقية فقال اتش لیسلم اهل وقام ابو طلحة و ابی بن کعب فلبیا ولم یوضا
 اتش بن مالک قد همک و از عراق پس داخل شدند بر وی برای ملاقات ابو طلحة و ابی بن کعب پس نزدیک ساخت باین عزیز طعام
 که رسیده بود آنرا آتش پس بر سر خود زد پس خواست اتش پس وضو کرد پس گفتند ابو طلحة و ابی بن کعب چیست این خصلت
 اتش یا این خصلت عراقیه است یعنی اتش آردی آنرا یعنی در شریعت خود نیست پس آیا آنرا از عراق آموخته پس گفت
 اتش ای کاش میگردم اینکار را و برخاستند ابو طلحة و ابی بن کعب پس نماز گذارند و وضو نکردند باید دانست که ابو هریره و عمر بن
 عبد العزيز میگفتند وضو واجب بشود بخورن طعامیکه او را آتش بخیزد باشد و مشک میگردند بحديث ان حضرت حصة الله علیه وسلم توضا
 مما است انما زنده سبب جمهور صحیح و تابعین خلافت نیست چنانکه امام مالک تحصیل بیان فرمود پس قطع مخالفت بین محدثین
 یکی از دو وجه تواند بود یا نیست که حدیث توضوا مما است اتش را نسخ باشد یا نه یا بحول باشد بر غسل و تنظیف که
 معنی اخروی وضو است و الله علم **باب** اخرها لا یجوز منه الوضو باب در بیان چیزی که واجب نمیشود وضو را بر ستمها
مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر جئت ابنا السعيد بن زيد فدخل المسجد فوضا ولم یتوضا
 مترجم گوید در نسخ که پیش فقیر است از روایت عیسی بن عیسی المصنفی حکم سطور است و در روایت محمد بن حسن خطبه که در دست
 خط قدیم طارکات مشتبیه میشد یعنی روایت اولی نیست که عبد الله بن عمر تحلیک دیک فرزند سعید بن زید را یعنی قرار
 خائیده در دامن طفل نومولود شده رحمت بجهت تبرک و برداشت او را یعنی در بر خود بعد از آن داخل شد پس نماز گذار
 و وضو نکرد و بر روایت دیگر آنست که عبد الله بن عمر خطه مالید در بدن یک فرزند سعید بن زید و خطه آن خوشبوی را گویند که در بدن
 مرده سه حال میکنند یعنی سعید بن زید را فرزند می مرده بود عبد الله بن عمر خطه در بدن او مالید بعد از آن نماز گذار
 و وضو نکرد از روایت اول مستفاد می شود که برداشتن طفل نومولود شده و دست رسانیدن با و موجب وضو و شستن
 دست نیست و از روایت دیگر مستفاد میشود که خطه مالیدن در بدن مرده و برداشتن جنازه موجب وضو نیست و این
 سلسله جمعی خلاف داشتند و جمهور بعد از و وجوب وضو فرمودند و الله اعلم و این روایت ثانیه که خطه باشد وضو است و از روایت
باب یکنه الاستغناء بثلاث اجماع کفایت میکند برای تنجیه **مالک** عن هشام بن عروة عن ابی

قلت
 عامة اهل العلم ان
 الوضوء من الماء المستطهر
 منسوخ قال ابو العباس
 علي بن ابي بصير
 قال قتادة من غسل
 فيه فقد توضا بالصلاة
 بفتح الهاء واللام
 مكان ادنى خبير
 طهها ما يلي المني
 بفتح الميم واللام
 وتشد الراء في
 اي تكسر في فصلة
 اسفل خط من
 اللدنية اهل
 قلت عليه
 في اصلنا اهل البيت
 وفي رواية خطه ماليد
 له نقل الخطه
 في الجاهل على كل
 نقد بر فضيلة عامة
 اهل العلم

بر وجهی که او از خارج نشنود و بوی آن احساس نکنند و دستار بقدر دلت فراموش یا زیاد از آن و گفتن نزدیک محل
 اللهم انی اعنی بک من الخبث والخبائث و نزدیک خروج خضر آنکه معلوم شده باب استقبال بالماء غیر
 وجوب استنجاست استنجاء بر آب از غیر وجوب ماله عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب سئل عن الوضوء
 من الغائط فقال انما ذلک وضوء النساء یحیی بن سعید شنید از سعید بن المسیب که سوال کرده شد از وضوء بسبب
 غایط یعنی استهال آب بسبب قضاء حاجت پس گفت جز این نیست که استنجاء بر آب ضرور زنان است ماله عن
 یحیی بن محمد بن طحله عن عثمان بن عبد الرحمن ان اباه حدثه انه سمع عمر بن الخطاب یتوضأ بالماء وضوء
 لما تحت ازاده عبد الرحمن شنید از عمر بن الخطاب که وضوء میکند عمر باب وضوء کردن برای آنچه زیر از او بود یعنی می
 ذکر و در خروج او قال یحیی سئل ماله عن غسل الفرج من البول والغائط هل جله فیہ اثر فقال بلغنی ان بعض من مضی
 کما نوا یتوضأ من الغائط وانا احب غسل الفرج من البول گفت یحیی بن یحیی معصومی که سوال کرده شد ماله ان
 شستن فرج بسبب بول غایط آیا آمده است درین باب اثری گفت رسیده است خبر من که بعض سلف می شست
 از غایط و من دوست میدارم که بشویم فرج را از بول ترجم گوید از هر دو اثر حاصل شد که استنجاء با حجار کفایت میکند و استهال
 آب و شستن ذکر و بر آب زیاد ترست در نظافت تطهیر باب النی عن استقبال القبلة و استدباها عند قضاء
 الحاجة و اختلافهم فی خلک در بیان نهی از رو بر نشستن بجانب قبله و یا پشت بقبله کردن نزدیک او می حاجت
 بیان اختلاف علماء درین باب ماله عن اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة عن رافع بن اسحاق مولى لآل اشفا
 و کان یقال لمولى ابی طلحة انه سمع ابا ایوب الانصاری صاحب النبى صلی الله علیه وسلم وهو بصیر یقول والله
 وادری کیف استمع بهن الکواثین قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا ذهب احدکم لغائط او لبول فلا
 یتقبل القبلة ولا یستقل بها بوجهه رافع بن اسحاق شنید از ابو ایوب انصاری و او در آن وقت مبصر بود
 که میگفت قسم خدا نمیدانم که چگونه کار کنم با من خلا جا یا و حال نیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است
 چون بروی کسی از شما برای غایط یا برای بول پس باید که روی نکند بقبله و باید که پشت نه بد بسوی قبله بخرج
 یعنی این خلا جا یا در مصر بر وجهی نباشد بود که هر که آنجا برای قضاء حاجت بنشیند رو بقبله یا پشت بقبله بنشیند
 پس ابو ایوب میگفت نمیدانم که چه کار کنم درین خلا جا یا که راس بیای تعقیب کنیف یعنی جایی ضرور و جمیع کاش
 و کز ناس بنون نیز همین معنی دارد ماله عن نافع عن رجل من الانصار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 ان یتقبل القبلة لبول او لغائط رسول خدا صلی الله علیه وسلم منع فرمود از آنکه روی بقبله یا پشت بقبله وقت بول

۹
 قلنا
 معنی الوضوء وضوء
 القس و التلطیف
 و علیهما قاضی اهل
 العلم

باب في غسل الجنين

باب في غسل الجنين

باب في غسل الجنين

باب في غسل الجنين

باب في غسل الجنين

باب في غسل الجنين

باب في غسل الجنين

باب في غسل الجنين

باب في غسل الجنين

بار شست در دست خود را تا آنجکه دو و دو بار با مسح کرد سر خود را بدو دست خود را بجانب دوی آورد و دست خود را بر پشت
کشید آنها را شروع کرد بمقدم سر خود یعنی نخست دست را بر صد غنیمت بر ناصیه نهاد و بعد از آن بر دود دست خود را بر
قفا خود بعد از آن باز در دهر دور تا آنکه رسید بهمان جا که از آن جا شروع کرده بود بعد از آن شست و پامی خود را
مترجم گوید ازین حدیث معلوم شد که غسل پیش از دخول که در آن در ظرف آب سنت است نزدیک خواب باشد یا
دو بار شستن کفایت میکند بلکه یکبار نیز کفایت میکند و سه بار کمال سنت است و نیز معلوم شد که مضمضه و استنشاق
و استنشاق سنت است و در اینجا استنشاق را مذکور نکرد و ظاهر پیش فقیر آن مینماید که چون استنشاق برای سنت است
ست مطلوب اصل همان است که گفته شده شد بلکه استنشاق را از استنشاق و اینجا نشان نماند گفته است پس متبادر است
که غسل کرد میان مضمضه و استنشاق یعنی یک غرض گرفت و بعضی از اوردن داخل کرد و بعضی از اوردن بیرون باز یک غرض
گرفت و دهر و چیز کرد و در غرض سیدم همچنان این در بعضی روایات صریح آمده است با جمله غسل و فصل بر دود دست است
مودی از سنت است قال یحیی سمعت مالکاً یقول فی الرجل یمضمض من غرض واحد از لا بأس بذلك یحیی
شدیم از مالک که میگفت و باب تفصیل مضمضه و استنشاق را که از یک غرض که هیچ باک نیست و نیز معلوم شد که تشریفات
غسل در کمال سنت است و دو بار دست شستن نیز مودعی است از سنت و نیز معلوم شد صفت مسح و آنکه سنت
استیجاب سر است مسح و نیز معلوم شد که وظیفه غسلین غسل است نه مسح و در روایت یحیی از طریق ابو حنیفه که در است
ان رجلاً سأل عبد الله بن زید المازنی و هو جده عمر و ابن یحیی همان روایت صحیح است و در روایت یحیی بن یحیی واکثر روایات
موطأ تحریری نفقه است که از سال عبد الله بن زید المازنی و هو جده زید که این عبارت را آورده اند که عبد الله بن عمر و جده را بگوید
و لکن خلاف واقع است و گفته اند نام این سائل عماره بن ابی حصن المازنی است و در جده عمر و است مسئله تشریفات اول و غسل
لحمیه اصابع و اطراف غره و تحمیل موالاة و گفتن بعد از وضو تشهدان لا اله الا الله وحده لا شریک له و تشهدان محمد عبد الله
و آلهم حبیب من المومنین و اجدی من المظهرین اینها سنتهاست که در احادیث عملاً و قولاً ثابت شده **باب تجمیع التیمم**
الوضوء و الفضل واجب است نیت کردن در وضو غسل قال الله تعالی و ما اعموا ولا یعبده الله محضین له الذین
در روی مالک سه نهاده فی غیر روایت یحیی ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال انما الاعمال بالنیات **باب یسن غسل الیدین قبل**
ادخالهما الا ناء سنت است شستن هر دو دست پیش از آنکه داخل کرده شود آنها را در ظرف آب **مالک ح**
الزناد عن الاحمر بن ابی صریحه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال اذا استقیظ احدکم من نومه فلیغسل
قبل ان ینخلع فی وضوء فان احدکم لا یدک ایت بائنه و مود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون بیدار شود

الدين الذي تقصدوا
تعليمك ما سمعنا وان
نظرك موافقة الامم
تقبلك

قلنا
قال اكثر اهل العلم
الدين الى الكون شكاً
في ابتداء الوضوء
سواء قلم من
ان كان قائم من
لا يغسل يده في الوضوء
حتى يغسلها بالوضوء
قبل الغسل ولا يعلم
نحوه في ذلك ولا يصح

من اجله الذي

عن عبد الله بن زياد عن عروة بن المغيرة عن أبيه المغيرة بن شعبة قال سألت أبا عبد الله عروة بن المغيرة قال العلماء وهم يحيى بن يحيى نهى هذا الحديث لأن عبد الله بن زياد هو أخو عبيد الله بن زياد ليس من ولد مغيرة بن شعبة أقول كان يحيى بن يحيى عن يحيى بن يحيى بن زياد عن محمد بن عبد الله بن زياد عن محمد بن شعبة عن مسلم ولد مغيرة بن شعبة عن موثق المارواه الشافعي عن ابن جرير فسقط لقطع عن موثق من نسخة يحيى بن يحيى مواراه من نسخة يحيى بن يحيى وكان ابن وهب على الصحيح وكان ابن وهب يقول عن ابن ماجة الشافعي يقول عن ابن شهاب عن عبد الله بن زياد عن المغيرة كما هو ظاهر تأريخه يقول

عَنْ ابْنِ شِهَابٍ عَنِ ابْنِ الْمُبَرِّقِ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ ابْنِ قَاضٍ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ

قل الشافعي يثبت في ذلك
 الوضوء عند اللبس
 وقال ابو حنيفة عند
 الحمل لا يروي الحفاظ
 التوقيت يوم يلبس
 للغير ثلثه ايام يلبسها
 للمساكين من حين على
 رضى الله عنه فذهب
 اكثر اهل العلم الى ان
 لا يلبس ثلثه من يوم
 ولتلبس ثلثه من يوم
 بجزء بعد لبس الثياب
 وذهب مالک الى انه
 لا يلبس ثلثه المسح
 لمان يلبس ثلثه
 الفصل

وان جله احدنا من الغائط قال عمر بن الخطاب وانه جله احدكم من الغائط عبد الله بن عمر داخل شد بكوفه بر سعد بن ابى
 وادامير كوفه بود پس يكند بر دو موزه پس انكار كرد اين را بعد پس گفت او را سعد پرس از اين
 مسله پدر خود را چون داخل شوى بروى پس قدم كرد عبد الله بن عمر و فراموش كرد كه سوال كند حضرت عمر را
 از اين مسله تا وقتيكه آمد سعد پس گفت ايا تو سوال كردى پدر خود را گفت نه پس سوال كرد عبد الله بن عمر را پس
 حضرت عمر چون داخل كنى دو پاى خود را در دو موزه حالا نكه دو پاى تو پاى كند پس مسح كن بر دو موزه عبد الله
 اگر چه آمده باشد كسى از ما از خلا جا گفت آرى مسح كند اگر چه آمده باشد از خلا جا قال يحيى شبل مالك عن رجل من
 ثعلب خفيه ثم استأنف الوضوء قال يترى خفيه ثم ليتوضأ وليغسل وجليه پرسيد ه شد مالک از حکم كيكه شست
 دو پاى خود را بعد از آن پوشيد دو موزه خود را بعد از آن ابتدا كرد وضوء را گفت مالک بر آرد بر دو موزه را باز وضوء
 كند باز بشويد بر دو پاى خود را از داخل حفظه و الغتبار التوقيت بيوم وليد للقيم و ثلثه ايام بلبسها لسا فرجه
 على رضى الله عنه زياده كرد حفاظ حديث و فقها ب تعيين وقت و در جواز مسح بر موزه يك شب و روز بر اى مقيم و
 شبانه روز بر اى مسافر بر و ايت حضرت على كرم الله وجهه ترجمه كويد ظاهر از لفظ ظاهر تان است كه هر شرعى كجا
 وضوء است اراده كرده اند پس مسح موزه صحيح نبود بلكه بر وضوء تمام پوشيده باشند و همچي گفته اند كه اگر يك پا
 در وضوء شست و موزه پوشيد بعد از آن پاى ديگر شست و موزه ديگر پوشيد مسح صحيح است و اين هم
 محتمل است و الله اعلم و امام مالك توقيت بيك شبانه روز و در حق مقيم و در شبانه روز و در حق مسافر و
 نكردن زياده سببى است كه مدت مسح بيك توقيت و تقدير نيت بلكه او را ميرسد كه مسح موزه كند تا وقتيكه
 غسل نكند و تعقب كرده اند حفاظ حديث و فقها را مصداق حديث حضرت على رضى الله عنه كان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يامرنا ان مسح لحيتم يوم اوليئنا و المسافر ثلثا اخرجه مسلم ان حضرت مسلم ميمر و ما را كه مسح كنيم كيكه شبانه
 و مسافر شبانه روز و جواب داده اند از جانب امام مالك كه خريده بن ثابت همين حديث روايه كرده است و در
 گفته و لو ستر زناه و لزاونا و در كوفه بخوى اين جواب را كه قول خريده لو ستر زناه و لزاونا طعن است از
 پس جايز نيت ترك يقين يعنى ترك صريح حديث باين ظن ترجمه كويد محمل كلام خريده نيت كه توقيت
 بر سبيل واجب نبود بلكه بر سبيل نذير و احتياط ففضل الله و حال دلالت ميكرد كه اگر كسى از حضرت صلى
 عليه وسلم زياده طلب ميمر و البته بزياده امر ميكرد پس ظن نباشد بلكه محمل كلام آن حضرت صلى الله عليه وسلم
 بر نيت زياده فهم است ب نيت مسافر و ايت و با سائر و ايات مخلفه نذر و پس بكن كه تقدير

یکشنبه روز در حق میقیم و سه شنبان روز در حق سافروست مگر باشد و غیر آن تقدیر نماز عصرست بشکلی تقدیر نماز غایت
 بشک شب و تقدیر صدقه لغیر است پس از نماز عید جهاد در عمل از حدیث توقیت تجاوز نباید کرد و چه هر که بتوقیت افتد
 مختلف اند در ابتداء مدت نورانی بوسیله دشت فکری افتاد ابتداء مدت از اول حدیثی است که بعد پس خفین حادث شود و احمد
 و اسحق گفته اند که ابتداء از اول مسح است و هر دو محتمل است و الله اعلم **باب** صفة مسح علی الخفین بیان طریق
 مسح بر بر دو موزه **مالک** عن هشام بن عمار انه دای اباه یحیی علی الخفین قال وکان لا یزید اذ مسح علی الخفین علیان **مسألة**
 لا یسح بطونهما هشام دید پدر خود عروه را که مسح میکرد بر دو موزه گفت هشام که عروه زیاده نمیکرد چون مسح موزه کرد
 بر آنکه مسح میکرد بر پشت پایی مسح میکرد بجانب بایمن یا بایستمال **مالک** انه سال ابن شهاب عن المسح علی الخفین کیف
 فادخل ابن شهاب احد یدیه تحت الخف والاخری فوقه ثم اسحهما **مالک** سوال کرد ابن شهاب از مسح بر دو موزه که
 چگونه است آن پس آور و ابن شهاب یکی از دو دست تحت زیر خف و یکی را گذاشت بالای خف بعد از آن کشید بر دو
 دست را مترجم گوید در صفت مسح دور وایت مختلف آمده چنانکه روایت کردیم همه جائزست و واسع مسئله حدیث
 حضرت مرتضی علی رضی الله عنه که لو کان الدین بالراي الم ترجیح میداد قول عروه را پس اختیار با همان مسئله
 کنایت میکند سبای مسح بر اعلای خف قلیل باشد یا کثیر بقیاس آنچه در مسح را سگفتیم اما قید اعلی پس باخوشت
 اتفاق مسلمین بر صحت اقتصار مسح بر اعلی دون الاسفل **باب** اذا جاؤا الختان الختان وجب الغسل ازل
 اولم یزول چون بگذرد موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن واجب شود غسل ازال واقع شود یا نشود و **مالک**
 عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب و عثمان ابن عفان و عائشة زوجة النبی صلی الله علیه
 كانوا یقولون اذا مس الختان الختان فقد وجب الغسل حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت عائشة زوجة
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگفتند چون برسد موضع ختنه مرد و موضع ختنه زن را آن کنایه است از ادخال
 سر ذکر مرد و فرج زن پس واجب غسل **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن
 عبد الرحمن بن عوف انه قال سالت عائشة زوجة النبی صلی الله علیه وسلم ما یوجب الغسل
 فقالت هل تدبر منی ما مثلک یا ابی سلمة مثل الفرج یسمع الدیكة تضج فیخرج
 معهما اذا جاؤا الختان الختان فقد وجب الغسل ابی سلمة گفت سوال
 کردم از عائشة رضی الله عنها چه چیز واجب میکند غسل را گفت ای ابی سلمه آنی که
 صفت تو حیثیت ای ابی سلمه مثل تو مانند چونه مرغ است که می شنود از خروس

۴۱

قلنا

قال الشافعی مسح علی
 الخفین و مسح اسفله
 سنة و قال ابو حنیفة

لا یسح الا علی

قلنا

علی الختان اهل العلم
 من جامعهم

۴۲

فتین المسئلة وجب
 الغسل علیها وان لم یزول
 الختان فیضع الظفر
 من ذکر الغلام و نواة
 الجارية

که بانگ میکنند پس می نیز بانگ میکنند و آن است که ابوسلمه در وقت سوال بالغ نبود و محتاج بتجقیق این مسئله نه لکن چون مردان اشید که درین مسئله بحث میکنند می نیز سوال کرده عاشره گفت چون تجاوز کند موضع ختنه مرد از موضع ختنه واجب شود غسل **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان اباموسی الاشعری قال عاشره زوج

صلی الله علیه و آله فقال لها قد شق علی اختلاف اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی امر الی لا عظم ان استقبلت فقالت ما هو کنت سائل عنک اذ کنت فی غت فقال الرجل یصیب اهلک فیکسل ولا ینزل فقالت اذا جاء و لم یزل

فقد وجب الغسل فقال ابو موسی الاشعری لا اسال عن هذا الحد البعدک ابدا ابو موسی اشعری آمد نزد یک عاشره پس گفت او را هر آینه دشوار شده است بر من اختلاف چهار پنج حضرت صلی الله علیه و سلم در مسئله که امر عظیم میدانم یعنی حیا میکنم از آن که رو بروی تو گویم آنرا پس گفت عاشره حدیث آن مسئله پنج سائل میشدی از آن مادر خود را پس سوال کن مرا از آن پس گفت ابو موسی مرد میرسد بن زن خود باز کمال میکند و انزال نمیکند پس گفت عاشره چون تجاوز کرد موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن واجب شد غسل گفت ابو موسی سوال کنم از این مسئله میباید که بعد از تو هرگز یعنی در تکلیف حاصل نشود

نماند **مالک** عن یحیی بن سعید عن عبد الله بن کعب عن یحیی بن علفان ان محمدا بن لبید الاضداد سأل ابی بن ثابت الاضداد عن الرجل یصلی ثم یکسل ولا ینزل فقال زید بن علفان فقال لا یزال فی الغسل فقال زید

ابی بن کعب بن زعم عن ذاک قبل ان یموت محمدا بن لبید سوال کرد زید بن ثابت از حکم مردیکه جماع کند با اهل خویش کمال نماید و انزال نخند پس گفت زید غسل بکند پس گفت او را محمدا بن زعمه ابی بن کعب غسل واجب نمیدید پس گفت زید هر آینه ابی بن کعب جماع کرد ازین مذاهب پیش از آنکه بمیرد **مالک** عن نافع ان حبدا لله ابن عمر کان یقول

اذا جاء و لم یزل الختان فقد وجب الغسل میگفت عبد الله بن عمر چون تجاوز کند موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن و ا شود غسل شتر جمع گویند که در مجاوزة ختان از ختان را بدخل حشفه یا قدر آن در فرجی قبل باشد یا در فرج آدمی باشد یا فرج بهریمه اصل این تنقیح است که ختان لغظ مصدر است لابد اینجا محل ختنه مراد داشته اند باز ذکر ختان بر حسب طایفه پس جماع قلف باز نیکه او را خفص نکرده اند همین حکم دارد و این را عارف لغت میفهمد زیرا که دوران حکم بر قصاص است با خروج منی است ختنه را در آن دخل نیست پس آن کنایت است از حشفه و سیکه حشفه او قطع شود باشد قدر حشفه در حق وی حکم حشفه دارد و مثل آنچه تحریر نمودیم و مجاوزة کنایت از دخل است هم از آنکه تمام داخل شود یا نه و چون قات حشفه مقام انزال منی بجای نیست که انزال امریست مخفی پس سبب اجبای او نصب کرد و حکم ابران اداره فرمودند یا محلی کردند این قضای شهوت را با قضای شهوتیکه در صورت انزال میباشد بر تقدیر عارف لغت می شناسد قبل از آنکه

قلت عاشره
المرء یصلی العلم من جماع
امر یقتضی علیها الحشفة
وجوب الغسل علیها
و ان لم ینزل
الختان موصوع القطع عن
سکر الغلام و نواة الجارية

فزق نذارد و فرج بهر آوی یکسان است الله اعلم مسئله اگر گوئیم علت قضای شهوت جماع است بر سیکه لواطت کرده باشد
 غسل واجب شود موافق قاعده و الا بطریق احتیاط بوجوب حکم کرده اند **باب** اذا احتلم وجدا للبل غتسل غسلا
 و فیکه کسی محتمل شود و در یاد تری را غسل بکند و بشوید جائز خود را **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن
 بن عبد الرحمن بن حاطب انه اعتمر مع عمر بن الخطاب فی ركب فیهم عمر بن العاص بن عمر بن الخطاب عمر بن
 بعض الطريق قریبا من بعض المیاء فاحتلم عمر نکاحا دان یصبر فلم یجد مع الרכب ماء فو کب حتی اذا جاء المیاء
 فغسل فیس ما رآی من ذلك الا حلاما حتی اسفر فقال لعمر بن العاص صبحت ومعدنا ثیابا فلدع ثوبک بغسل فقام
 عمر بن الخطاب و اعجابک یا عمر بن العاص لئن کنت تجد ثیابا او کلل الناس یجد ثیابا والله لو فعلت لکنا
 سنقبل غسلا ما رآیت و انتقم ما لم ادری بن عبد الرحمن بن حاطب عمره کرد و همراه عمر بن الخطاب در میان جمعی
 شتر سواران که در جمله ایشان عمرو بن العاص بود و هر آنکه عمر بن الخطاب آخر شب برای شراحت نازل شد و بعض
 طریق نزدیک بعضی آنها یعنی حوضها یا چشمهها پس محتمل شد عمرو نزدیکش بود که بوقت صبح در آید پس نیافت بسواران
 آب پس سوار شد تا آنکه رسید آب پس شروع کرد و شستن آنچه دید از اثر آن احلام تا آنکه بوقت روشن درآمد گفت
 او را عمرو بن العاص صبح کردی و با جامه های میگیرستی پس بگذرا جامه خود را تا شسته شود پس گفت عمر ای عجب حال تو
 بن العاص اگر تو میبای جامه را آید مردم میبایند جامه ها و آنها اگر چنین کنم سنت شود بلکه بشویم آنچه دیدم و آب بنفشام
 بر آنچه دیدم شتر جم گوید و تجست که بر مواضع شب آب فشانند و ازین حدیث مفهوم میشود که منی نجس است و هو الاصح
 مسئله ما اخذ اثر حضرت عمر در وجوب غسل حدیث مرفوع است که ام سلیم از احلام سوال کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بر تشبیه داده فتوی بوجوب غسل دادند پس این حدیث باقتضای دلالت میکند بر وجوب غسل نزدیک احلام و احادیث
 مرفوعه بسیار شاید معنی است و در غسل ثوب حدیث عائشه که می شست منی را از جامه آنحضرت صلی الله علیه و سلم محل
 بر وجوب شستن و قیاس بر آنچه از مخرج برمی آید مثل بول مذی و این قیاس بالاولی است مسئله احلام و یا فتن بل
 نتیج کرده اند بخروج منی از طریق معتاد و یا غیر معتاد و نزدیکش خیمه بخروج منی از طریق معتاد باشد شهوة نزدیکش
 فاین قول ثانی اتوی است نزدیک این فقیر زیرا که روایت مقتضیات انزال منوم لغو است بحدیث مرفوع که دلالت میکند
 بر آنکه اگر نیافت بل احصل لازم نمی آید اگر چه یاد دارد و چیزی و منوم نیز لغو است زیرا که سببیت آن یا شرطیه آن غسل را
 معقول نیست پس باقی نماید الا خروج منی بشهوة از طریق معتاد و بل لفظ عام است شامل بول و منی و منی
 و ما و اینجا نیست الا منی زیرا که در کلام عرب بلفظ عام تعبیر میکنند و ترا و از ان چیزی خاص باشد بدلیل سابق که من الذی

قلت

علی هذا اکثر اهل العلم
 ان غسل الجنابة یجب
 الا من اصاب داخل الخشقة
 فی الفرج او جرحه
 من البول او المرأة او الموال بالبل
 المتی فان لم یغسل علی
 عند اکثر اهل العلم و قال
 الشافعی فی الاودی و یس
 و زاد بن الفضل عند انه
 كان تطیفا و لا الا و فصح
 ما لم یفرقه شیئا و قال ابو
 حنیفة نجس لکن یطهر
 الثوب من یابس بالفرج

در من این غسل مسئله نیز در میان منی و دودی ضرورت نیست پس صفات ممیزه هر یکی بحسب تقریر بیان کردند و شش است
 میشود منی بجهیدن بالذات یافتن بخرج او با بوی عجین اگر منی رطوبت باشد و بوی بیاض بعیضه اگر خشک باشد و در نزد منی
 و در وقت و قوت و عضو نیست و رقیق تر است از منی و بوی عجین یافته نمیشود و دودی قطره است از بول مسئله منی او
 طاهر است نزد یک شافعی بحدیث شیخین عن عائشة انها كانت تشكك المنی عن ثوب رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم یصلی
 و نجس است نزد یک احنوفیه و مالک غیر آنکه ابو حنیفه میگوید فرک یا بس کفایت میکند و مالک میگوید کفایت نمیکند و اقوال
 نزد یک فقیر قول مالک است زیرا که شستن عمر ثوب در نیوقت باین اہتمام دلالت میکند بر نجاست او اما حدیث
 کانت تشكك معینش نزد یک فقیر تحکفے انما غسل مثل قرص رحمت در حدیث غسل دم زیرا که اکثر طرق این حدیث
 مشتمل اند بر غسل و طرق شاذه را بر همان معنی حمل باید کرد و الله علم مسئله نضح مجلی که بقیقین در آن نجاست معلوم
 نیست و شبهه است در احادیث بسیار آمده و چاره نیست از قول استجاب آن و الله علم مسئله اقل غسل نیست
 رفع حدث اکبر که بموجب غسل شده است یا استباحث چیزیکه محتاج است به صحت او غسل مثل صلوة یا ادا فریض
 چنانکه در وضو گذشت تعمیم بدن با سائل آب شعر و بشر همه باید رسانید و تحقیقان مضطرب و استنطاق غسل
 فرض گنہ اند و جواب از استدلال ایشان گذشت اما نیست پس ماخذ آن بحدیث انما الاعمال بالنیات و اما تعمیم
 ماخوذ از لفظ غسل و از نظر و مضمون یک عرب نزدیک استعمال لفظ حاصل شود مسئله از سنن غسل از انظر فی تفسیر
 است که بر بدن باشد و اول غسل از منی و رطوبت فرج و غیر آن و تعهد معاطف مانند شکن بغل و شکم و دلک بدن و حائض
 قطعه مخلوط بکبر فرج داخل کند بعد غسل حیض مسئله سبب حدیث اکبر حرام میشود قراة قرآن بحدیث ترمذی لا یقرآن
 و الحائض شیئا من القرآن و فی سہناده مقال کہ شواہد باب اذا استوی المجنب فصله و لم یغسل ان یدکوفی الصلوة
 استأنف او بعدھا اعاد و لو بعد زهاب الوقت چون فراموش کند جنب پس نماز گذرد و حال آنکه غسل نکرده است اگر ای
 کرد و ثنای صلوة از سر نو ابتدا کند و اگر یاد کرد و بعد فراغ اذان اعاده نماید نماز را اگر چه بعد گذشتن وقت باشد و مالک
 عند اصحیح المجتہد ان عطاء بن یسار اخبرہ ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کوفی صلوة من الصلوات ثم اشار الیہم
 بیدان ان لم یکنوا فذهب ثم رجع و حملی جلدہ اثر الملاء رسول الله صلی الله علیه و سلم تمکیر گفت در نمازی از نماز با بعد
 اذان اشاره کرد بسوی مقتدیان بدست خود که بر جای خود ساکن باشید پس رفت بخانه بعد اذان رجوع کرد
 و بر بدن او اثر آب بود مترجم گوید این حدیث را حمل کرده است محمد بن الحسن بر سبق حدیث در صلوة من کردن صلوة
 بعد وضو و شیخین بخاری و مسلم این حدیث را بطریق بسیار نقل کرده اند بعضی آن مصرح است کہ بر حضرت صلوات

غسل بود و حضرت آنرا فراموش کرده بود و بعد بیکریه بیاورد و ند پس جمع کردند بخانه مبارک و غسل نمودند و بهشتیان کردند
مالک عن هشام بن عروة عن ابيه عن زبيد بن الصلت انه قال خرجت مع عمر بن الخطاب الى الجحفة فظفنا فاذا
 قد احلهم وصلى ولم يغتسل فقال والله ما ارا في الا وقد احلتم وما شعرتم وصليت ما اغتسلت قال قال
 وغسل ما اراي في ثوبه ولفظه ما لم يده واذن واقام ثم صلى بعد ارتفاع الضحى متمكنا زبيد بن الصلت گفت برادر
 همراه عمر بن الخطاب بسوی جرف و جرف موضعى است نزدیک مینه مشرفه پس نظر کرد حضرت عمر بن الخطاب
 کردی محکم شده است و نماز گذارده است و غسل نکرده یعنی منی در جامه خود یافت گفتم قسم بخدا منی بنیم خود را اگر محکم
 شده ام و ندانسته ام نماز گذارده ام و غسل نکرده ام گفت زبيد بن الصلت پس غسل کرد و وضعت آنچه دید و درجا
 خود معینی از منی و آب زذیر آنچه ندید یعنی بر آنجا که اثر منی ندید و اذان گفت و اقامت گفت بعد ازان نماز گذار و بعد
 شدن گرمی آفتاب باطمینان دانست که زبستانی و سبکه مالک عن اسمعيل بن ابى حنيفة عن سليمان بن يسار
 ان عمر بن الخطاب عند الى ارضه بالجحفة و اراي في ثوبه احتلاما قال لقد ابتليت بالا احتلاما منذ وليت
 الناس فاغتسل وغسل ما اراي في ثوبه من الاحتلام ثم صلى بعد ان طلعت الشمس عمر بن الخطاب وقت صبح
 بسوی زمین خود که در جرف بود پس دید در جامه خود اثر حلام را گفت این من مبتلا شدم باحتلام ازان زمان که امر
 متولی امور مسلمانان کرده اند یعنی مرا خلیفه ساخته اند حاصل اینست که احتلام از خوردن طعام حرام پیدا میشود و اگر
 سبب آن زیاده تولد منی است باوجود رخاوة او عیبه او پس غسل کرد و وضعت آنچه دید و در جامه خود اثر احتلام را
 نماز گذار و بعد از آنکه برآمد آفتاب باب اذا راى في ثوبه احتلاما ولا يدرك شيئا راه ماذا يفعل چون بیند
 در جامه خود اثر احتلام و یا و ندارد هیچ خوابیکه دیده باشد چه کار کند قال یحیی قال مالک فی رجل وجد فی ثوبه اثر
 احتلام ولا يدرك حتى كان ولا يدرك شيئا راه فی منامه قال لیغتسل من آخر نومة نامها فان كان
 قد صلى بعد ذلك النور فليعد ما كان صلى بعد ذلك النوم من اجل ان الرجل ربما احتلم ولا يرى شيئا
 ويرى لا يحتلم فاذا وجد في ثوبه ماء فعليه الغسل وذلك ان عمر بن الخطاب عاها ما كان صلى الا
 نومة نامها ولم يجد ما كان قبله گفت مالک باب شخصی که یافت در جامه خود اثر احتلام و نمیداند که کی
 احتلام و یا و ندارد و خیر یکدیگر از خواب خود گفت باید که غسل کند از آخر خوابی که خفته است بآن خواب
 و باید که عاوه کند آنچه گذارده است بعد ازین خواب بسبب آنکه مرگهای محکم میشود و در خواب منی بیند چیزی را که
 در خواب منی بیند محکم نمیشود پس چون بیاید در جامه خود منی را لازم است بر روی غسل کردن و حکم اینست بدلیل آن که

قلنا
 وعلى هذا اهل العلم
 في الجنب اذا صلى ناسيا
 بالجحفة موضع قريب
 من المدينة
 قلنا
 وعليه اهل العلم

قلنت
على هذا اهل العلم
٥٢

حضرت عمر اعماد کرد و بخندارده بود بعد آخر خوابی که خفته بود بان خواب عاده نکرد و پنج پیش از خواب گذارده بود **باب** اذا ذات
المروة مثل ما يرى الرجل اغتسلت چون به بیدار شدن مانند آنچه می بیند و باید که غسل کند **مالك** عن ابن شهاب
عمره بن الزبير ان ام سليم قالت لرسول الله صلى الله عليه و آله يا رسول الله المروة ترى في المنام مثل ما يرى الرجل
فقال لها رسول الله صلى الله عليه و آله نعم فلتغتسل فقالت لها عائشة ائت لك وهل ترى ذلك المرأة فقال لها
رسول الله صلى الله عليه و آله توتت يمينك ومن اين يكون الشبهة ام سليم التماس کرد بخوابی آنحضرت صلی الله علیه و آله
یا رسول الله زن می بیند در خواب مانند آنچه می بیند مرد آیا غسل کند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله او را آری باید که غسل
کند پس گفت ام سلمه آنحضرت عائشه گفت که شما از تو آیامی بیند این قسم خواب زن پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله عائشه بخواب
آنکوه باو دست راست تو و این کلمه تنبیه است بر جهل سفره و عای بد و الله علم دار کجا می باشد شباهت یعنی شباهت در
والده و ولد یعنی شود و مگر از جهت وجود منی در بدن مرأة و چون منی در بدن مرأة موجود است متبعاً و حطام و جهی ندارد و بعد
مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن زينب بنت ابي سلمة عن ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه و آله
انها قالت جلوت ام سليم امرأة ابى طلحة الانصار الى رسول الله صلى الله عليه و آله فقالت يا رسول الله ان
لا يستحي من الحق هل على المرأة من غسل اذا هي احتملت قال نعم اذا ذات الماء ام سلمة زن ابو طلحة انصار
بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله پس گفت یا رسول الله هر آنکه خدا متعالی شرم ندارد از سخن راست آیا بر زن غسل است چون
وی خواب بیند فرمود آری و فتیله بیدار منی را شرم گوید از نیکویش معلوم شد که اعتماد بر رویت آب هست نه بر وزن
خواب و در نیکویش اختلاف کرده اند جمیع گفته اند هر یک که باشد در ثوب موجب غسل است بجهت عموم لفظ ما و تحقیقین بر آنند
که از آب منی را زارده کرده اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله بلفظ آب کنایه کرده اند از منی زیرا که صریح ذکر وی کرده داشتند **باب**
الفصل بجهت وضع باید که غسل **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله
صلى الله عليه و آله كان اذا احتل من الجنابة بدأ فغسل يديه ثم توضأ كما يتوضأ للصلاة فدخل اسبغة في الماء
فيغسل بها اصول شعره ثم يصيب رأسه ثلاث غرفات بيديه ثم يفيض الماء على جلده كله مرويت آنحضرت
عائشه رضی الله عنها که آنحضرت صلی الله علیه و آله چون غسل میکرد از جنابت شروع میکرد و باین کیفیت که می شست و در
خود را باز وضو میکرد و چنانکه وضو می کرد برای نماز باز وضو می آورد و انگشتان خود را در آب پس داخل عیانت آنها را در
بینهای موی خود بعد از آن میرنجست بر سر خود سه غره بدو دست خود بعد از آن جاری می کرد آب بر بدن خود و بعد از آن
مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا احتل من الجنابة بدأ فافروغ على يديه الى الخبيضة فغسلها ثم غسل ثوبه

ثم مضمض واستنثر ثم غسل وجهه ونضح في عينيه ثم غسل يده اليمنى ثم غسل يده اليسرى ثم غسل راسه غسل
 فاذا غسل الماء عبد الله بن عمر بن الخطاب غسل ميكروا زجاجة شروع ميكروا باین کیفیت که میر سخت بردست راست خود
 آب پس می شست آنرا باز می شست فرج خود را بعد از آن مضمضه میکرد و دستش را میبوید و بعد از آن می شست بر
 خود را و آب میزد بر هر دو چشم خود را بعد از آن شست دست راست خود را بعد از آن شست دست چپ خود را بعد از آن
 شست سر خود را باز غسل کرد پس جاری ساخت بر خود آب **مالک** انه بلغه ان عائشة ام المؤمنين
 سئلت عن غسل المرأة من الجنابة فقالت لتغفن على راسها ثلاث حقنات من الماء ولتضعف راسها بيد
 سوال کرده شد حضرت عائشه را از کیفیت غسل زن از جنابت پس گفت باید که دو دست خود را پر کرده ریزد بر سر خود سه بار
 آب را باز باید که بر هم کند و بالدموی سر خود را بدو دست خود مترجم گوید از اینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو
 دست است قبل ادخال انا و شستن فرج و هر جا که منی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی موی داشته باشد بدو دست
 آب گرفته در میان پنج موی رساند بعضی موی را بعضی باله بعد از آن جاری کند آب ابر تمام بدن باستیعاب سه بار
 جاری کردن تمام سنت است باقی مانند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جهو سنت نیست بلکه با شستن دست تر شود
 باله و نضح مذہب ابن عمر است فقط دیگر آنکه نقض خفا یعنی باز کردن کیسویا را بافته در حق زنان ضرورت نیست بلکه
 رسانیدن آب به پنج موی کافیست دیگر آنکه شستن پاها در بعض روایات در اثنا می وضو واقع شده است
 و در بعضی روایات عقب غسل هر یکی را و جوی است **باب** اذا اراد الجنيب ان ينام او يطعم قبل الغسل استحباب الوضوء
 چنان اراده کند جنب که بخواب رود یا طعام خورد پیش از غسل استحباب است و **مالک** عن عبد الله
 ابن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال ذكر عمر بن الخطاب لرسول الله صلى الله عليه وسلم انه تصيب جنابة من الليل
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ وغسل ذكرك ثم ذكر و حضرت عمر حضور آنحضرت صلى الله عليه وسلم که
 میرسد او را جنابت در بعض اوقات شب یعنی در آن حالت غسل میسر نمیشود و او را علم پس گفت او را رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وضو بکن و بشو و ذکر خود را بعد از آن بخواب **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى
 الله عليه و آله انها كانت تقول اذا اصاح أحدكم للمرأة ثم اراد ان ينام قبل ان يغتسل فلا يترك حتى يتوضأ وضوءه للصلاة
 حضرت عائشه رضی الله عنها می گفت چون برسد یکی از شما بر زن خود یعنی جماع کند بعد از آن خوابد که بخواب رود و بیشتر آنکه
 غسل نماید پس باید که بخواب نرود تا آنکه وضو کند مانند وضو خود برای نماز **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر
 كان اذا اراد ان ينام او يطعم وهو جنب غسل وجهه ويديه الى المرفقين ومسح براسه ثم طعم او نام عبد الله بن

قلت
 وهذا قول اكثر اهل
 العلم والوضوء في
 الفصل سنة

قلت
 وعلى هذا اهل العلم

ازین حدیث که وقوع نجاست غیر منزه احد اوصاف دو آب کثیر آن آب نجس نمی گرداند و نه سبب آنست که آب کثیر نجاست
غیر منزه احد اوصاف نجس نمی شود بخلاف ما قلیل لیکن تقدیر نکرده است کثیر را و آنرا بر آنچه مفهوم شود و اندک غرض آنست
دو در حفره و نامیگذار و شافعی تقدیر کرده است بدو قله حدیث اذ ما علی الما قلیتین لم یحل غلبا لغوی گفته است که
نقل کرده است شافعی از ابن جریج این حدیث را و در آن روایت گفته است بقلال بجر و بجر بفتحین نام دهری است گفت این
جر ج من دیده ام قلال بجر را یک قله از آن دست میکند و دو قریه را یا دو قریه مجزی بالای آن بعد از آن شافعی
کرده است بر پنج قریه یا آن او گفته اند پنج قریه یا قصد طل میباشد ترجمه گوید این تقدیر نیز بفتحین اجماع میشود
زیرا که قله کاهی کلان میباشد و گاهی خور و چنانچه ابن جریج تصریح کرده و از شافعی لازم نیست که نصف قریه اخذ کرده شود
مگر بنا بر احتیاط و قریه نیز متفاوت میباشد آنرا بر صدر طل حمل کردن خالی از حلقی نیست پس اصح اقوال اینست
اولست دان شده است بذا سب سلف تقدیر یعنی بفاصله الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلیتین تقریب آن مفهوم
بازمان نه تخدیر زیرا که هر چه دو در قلیتین باشد در حد ادانی و حفره داخل است و هر چه فوق قلیتین باشد چون
زمین معتدل الانخفاض بود عرض و جایی میتوان گفت و جمعی با لک نسبت کرده اند که فرق نداد آب کثیر و آب

قلیل این خلاف قول مالک است در موطن قال یحیی بن یسعل مالک عن رجل جنب صنع له ما یغسل منه فغسل فادخل ماء
فی یسیرت حر الماء من برده قال مالک ان لم یکن اصحابا صابعا اذی فلا ازمی ذلک نجس علیه سوال کرده اند مالک
از حکم مردی با جنابت که نهاده شد برای او آب که غسل کند پس فراموش کرد که او را جنابت رسیده است پس غسل کرد
انگشت خود را در آب تا باز شناسد گرمی آب از سردی آن آب گفت مالک اگر رسیده باشد با انگشت های او با مالک
من میم که این فعل نجس میکند آب بر ضرر این شخص پس مفهوم آن لم یکن اصحابه دلالت میکند که اگر نجاستی حقیقتاً
او رسیده باشد نجس کند بر وی آب می آونی رساله ابن ابی زید و قلیل الما ریخیه قلیل النجاسته و بنوی گفته است
تقدیر کرده اند بعضی اصحاب الرأی را کثیر را که وقوع نجاست غیر موثره نجس نشود با آنکه باشد در دره و این تخدیر
که با صله از اصول شرع رجوع میکند و بعضی آخر تقدیر کرده اند با آنکه باشد غرضیم چه یک جنبانیده شود و کجا آنست
در جنبش نیاید جانته یگر و این حد نهایت در جهالت است بجهت اختلاف احوال جنبش و بندگان در قوه وضعت
و احد علم و تحقیق درین مسئله است که در جناب است حدیث مردی شد یکی حدیث قلیتین که در مسکن یا من غلوات
شده است اذ کان الما قلیتین لیس حمل النجاسته و آنچه در مفهوم مخالف غلوات است میکند بر آنکه ما دو در قلیتین
حمل جنبش نیاید دیگر حدیثی که در بعضی آمده و مود شده است ان الما و هو انما یغسل به شیء و آن مفهوم غلوات است

بر ظاهر است جمیع سیاه اگر چه مورد آن فوق قلتین استیم حدیث لایزال فی الماده الدائم الذی لایحیی ثم یفنی
 و این حدیث دلالت میکند باقتضای آنکه ما را که نفس می شود ببول و این غسل در آن منع کرده اند و مفهوم مخالف
 بر آنکه حکم جاری خلاف حکم ما را که دست پس مالک قول مشهور قائلست آنکه با قلیل نفس می شود بوقوع نجاست
 در وی تا وقتی که متغیر نشود است بجهت عموم آن الماده ظهور لایحیی شئی و شافعی حدیث قلتین پیش گرفته است بغير
 گفته که حدیث بیریضاعه مخالف حدیث قلتین نیست زیرا که بیریضاعه ما را که بود که وقوع این اشیا را در
 متغیر می ساخت مترجم گوید فیه نظر زیرا که استدلال بعموم لفظ است بخصوص واقعه و اگر گویند این عموم خاص
 بقلیتین مافوق آن گوئیم قدریکه مفهوم مخالف بران دلالت میکند آنست که حکم ما دون قلتین غیر حکم قلتین است اگر چه
 آن مغایرت بکراهت یکی و عدم کراهت آخر باشد یا مقید بودن یکی بقیدی دون الآخر و ابو حنیفه ما را جاری را
 خاصیتی می دهند که بخلافه نفس نفس می شود مترجم گوید بنا بر فهم آن از حدیث ما را که بران است که حلقه نمی کشند
 بقرینه ثم یفنی و نهی متعلق باشد بجمیع این دو فعل و دین هر دو مقدمه بحث است بلکه حق آنست که عکس نیز ای جی آدم
 استحقاق حق است بسبب تخفیف بالفعل اگر فی الحال متغیر گردد یا بسبب تخفیف بعد حین اگر فی الحال متغیر نکند زیرا که چون این
 شخص فحشاء یا بد دیگران اقدام نکند با و او را مجبور گردانند و تخفیف بجهت نبی از مجموع بول غسل نیست بلکه از هر واحد
 بذیل حدیث ابی داود لایسولن احدکم فی الماده الدائم و لا یغسل فیه من الجنبه و در روایت دیگر منع از وضو نیز آمده و حکایت
 نمکیر ما را است و او را در معرض نفرت طایع سلیمه ساختن پس آنچه اقرب تحقیق مینماید آنست که اینجا دو عده است هر دو
 تغیر نجاسته و مخالفه نجاسته پس تغیر از نجاسته مسازد قطعاً و مخالفه مکرره میسازد بکراهت شددیده که خبر بضرة نباید
 ترک نشدن آن آب قلیل استخلافات کثیر و هر قول ابن حاجب القلیل نجاسته اشبه مکرره و قیل نفس یعنی تا قلیل که مخلوط
 باشد بنجاسته مشهور از مذہب مالک آنست که مکرره است و بعضی گفته اند که نفس است و اینجا مفهوم مخالف حدیث قلتین مفهوم
 مخالف قول مالک بعموم حدیث آن الماده ظهور را شتی پیدا کردند و الله اعلم **باب** جواز الوضوء مع النساء در بیان جایز
 بودن وضو با زنان **مالک** عن نافع ابن عبد الله بن عمر کان يقول ان کان الرجال النساء فی زمان
 رسول الله صلی الله علیه وسلم لیتوضوون جميعاً ابن عمر گفت که برآیند بودند مردان و زنان در زمان آنحضرت صلی
 علیه وسلم وضو میکردند با یکدیگر یعنی هر مردی با زن خود یا با محرم خود در یک صحنه وضو میکردند **باب** اذا دخلت الحائض
 و الجنب بآهل بیوتهم فصل بذلک چون محلی شود زن حائض یا جنب بآبی یعنی وضو کرد یا غسل نمود یا با چیزیست
 مرد وضو کند بآن آب که باقی مانده باشد از وی **مالک** عن نافع ابن عبد الله بن عمر کان يقول لا بأس

[illegible]

242

قال بن داود اهل العلم قالوا لا ياكل بينه مكانا طيبا ياكل سباعا طيبا بالتراب والطين لا ياكل من طين ولا ياكل من طين ولا ياكل من طين

وروي ان ابا جاسق مترجم كويد شافعي خير اداء فقتهاي محدثين حمل كرده اند بر گريه يوز و دواه و غرار زير كوكب كرم
سرام است و درين اود و پنجه او متخمس است پس چون اين را در گريه اثر ي پيدا شد حكم سائر سباع و چهار خيزه جان
باشد بخلاف سگ كه نجاست آن اخلاط است پس محمول نباشد بر گريه و ابو حنيفة تخصيص كرده است طهاره سورا
يكريه و كوكبه اينها من الطوائف من عليكم او الطوائف بيان فارق دانسته زير اكر آن اشاره است به حج و تحفظ
از سوره و آن معني در سائر سباع يافته معني شود باجمعه نزديك جميع علماء را اين حكم مخصوص است بصورتيك
نجاست بر دهن گريه ظاهر نباشد اگر نجاست بر دهن گريه ظاهر ديده شود نجاست باب شواكيب
نجاست فضلي منه الا ناه سباعا پس خورده سگ باك است شسته شود از زوي آوند طهارت بار مآلك

عن ابي الزناد عن ابي هريرة عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا شرب الكلب في اناه
احكمه فليغسله سبع مرات رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون بنوشد سگ آوند كسي از شما بايد
بشويد آوند هفت بار مترجم كويد شافعي بخين از طرق ديگر روايه كرده اند انچه حديث را و در آن روايه ياد
است اين كلمه و البته من اواخر من بالتراب متستين اين هفت بار يا آخرين اين هفت بار شستن باشد
بخاك يعني بعد آوند كردن بخاك بشويد اول باشد يا نباشد پس نزديك فقها محدثين اگر سگ شستن كند در
آوند مي كود آن آب باشد يا مانع ديگر آن چيز را بايد ريخت و آن آوند را هفت بار بايد شست يكبار از آن
كدر بخاك كرده و شافعي حمل كرده است خوك را بر سگ مجهول حمل نكرده اند زير اكر عرب مخالطت داشته
با كلاب پس شستن فرمود از لعاب آن تا مانع باشد ايشان را از نزديكي كلاب اين معني
در خوك يافته معني شود و الله اعلم مسئله تفريح كرده و منع را بطلاقات چيزي از كلب بول باشد يا لعاب يا عرق
يا عضوي از اعضا زير اكر هم كلب طيب اعضا دوست پس حال احصا ديگر بطريق اولي مانند آن باشد
و معني منع ريختن لعاب است و عرق نيز مانند دوستي بول نجاست و باب كيف يغسل دم الحيض چنانچه
شسته شود من حيض مآلك عن هشام بن عروة عن ابي عبد الله عن فاطمة بنت المنذر بن الزبير عن اسماء

بنت ابي بكر الصديق انها قالت سألت امرأة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت انايت احلنا
اذا اصابت ثوبها الدم من الحيضة كيف تصنع فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اصابت ثوب احدكن الدم من
الحيضة فلتغسله بالماء ثم لتغسل فيه ثوبها ثلث غسلات من ماء فقلت يا رسول الله اني اغتسل من ماء فقلت يا رسول الله
يكفي انما و فتيك برسد جاز او غرس از حوض چگونه كار كند پس گفت بخضرت صلى الله عليه وسلم چون برسد جاز

خفيه كره عدد في غسله
ولا تغسله كسائر الثياب
قلت
قال يحيى بن عمار
عروة عن ابي عبد الله
وهو هو الصواب
استقامت من ان يغسل
القدس من ان يغسل
على موضع الحاجة
بلا صبر و يغسله فورا
جيد و لا يكمل حتى
ينجلي ما تشرب من
الدم و لا يرد بالخرق
الفصل في غسل الكلب
ان الغسل في غسل
نجاسة غايه الطهر
ليس بشروط في الطهر
الحيضة يجب ان يغسل
جوزا و ازها و اليه
الامارة بالخرق
الخرق امان يفتي
نعاب از حوض
عن ابي عبد الله
ان يغسل على
الطن فليغسله

قال بن داود اهل العلم قالوا لا ياكل بينه مكانا طيبا ياكل سباعا طيبا بالتراب والطين لا ياكل من طين ولا ياكل من طين ولا ياكل من طين

الحق
 قال شيخنا في الاصاب
 الامور بالادب من
 النجاسة واللينة فضيلة
 عليها الفاء حتى عليها
 طهرت وانما الظاهر
 اذ لم يكن فيها نقب
 وانما هو في قوله
 بين دوام النجاسة
 ٢٢
 على الماء واما في
 على نجاسة فمفصلة
 انما في نجاسة واما في
 انما في نجاسة واما في
 انما في نجاسة واما في

مني از شافون حین باید که بدو انگشت بمشرو و بباله آنرا بعد از آن آب زنده بر روی بعد از آن نماز گذارد و در آنجا نماز تمام کرد
 یعنی بنی زودین حدیث و هم واقع شده و آن آنکه گفته است عن هشام بن عروه عن ابره عن طر و صواب اسقاط لفظ
 ابره است چنانچه بعد از بن سلمه و غیر وی اکثر اوقات موطا نقل کرده اند و بعد از علم باید دانست قرص قطع اینجا اشاره است
 بمعاجیه در دفع حین نجاست پس چون حین نجاست اهل شد با طهارت و سه بار شستن شرط نیست نزدیکی مجبور
 و در حکم حیض است جمیع نجاسات عینیة مثل دشت و بول و خدره مسکله اگر نجاستی عین باشد واجب است از او عین او را طهر
 و هر چه میسر شود از آنکه سایر اوصاف از لون و ریح و همین است معنی قرص و دفع و لازم نیست تهتم به صابون زدن
 و اگر عین نباشد مانند بولی که خشک شده باشد پس بختن آب بروی و اجتهاد در زوال آن کفایت میکند **باب**
 من البول بصب من الماء بول چون برسد بر زمین پاک میشود و بختن یک گویا آب مالک عن یحیی بن
 انه قال دخل اعرابي المسجد فكتشف عن فرجه ليمبول فصرخ الناس به حتى حلا الصلوة فقال رسول الله صلى الله عليه
 وتركه فتركوه فقال ثم اهر رسول الله صلى الله عليه وسلم بادنوب من ماء فصب على ذلك المكان واما اعرابي مسجد بکشد و
 از خود را از فرج خود ببول کند پس آواز دهد و در او را مردان تا آنکه بلند شد آواز پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکشد و
 او را پس بکشد و شستن پس بول کرد و بعد از این امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا بول بر آن مکان حرام
 او را برای آن بکشد و شستن از قطع بول بوی ضرر ترسد و مواضع بسیار از مسجد نجس نهند و از اینجا معلوم شد که اگر بول غیر
 بر زمین برسد تطهیر آن بختن آب است تا آنکه غالب آید بروی مثل غالب آمدن یک گویا بول یک شخص بعد از آن
 نقل تراب یا بر آوردن عساکه بطرفی خارج ضرر نیست و از آنکه قلابه و ابو حنیفه نقل کرده اند که زمین پاک میشود و خشک
 و آن منافی این حدیث نیست زیرا که تطهیر هر دو صفت میتوان داشت و این حدیث مرسل است بخاری و بغوی آنرا مرسل
 از طریق حمی بن میثاق بن الحسب من ابی هريرة **باب** يطهر الثوب من بول الصبي الذي لم يطعم بالحق
 پاک میشود بجا از بول طفلی که هنوز طعام نخورده است **باب** عن هشام بن عروه عن ابره عن
 زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بصب في اهل ثوبه فذا حارسوا الله
 صلى الله عليه وسلم بماه فاتبعه اياه آورده شد پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم بول کرد و بجا آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس طهر
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم آب پس تابع بول ساخت آن آب یعنی آب بروی ریخت **باب** عن ابن شهاب
 عن عبد الله بن عبد الله بن حنبله بن مسعود عن ابي قيس بنت محسن انها اتت بابن ابي اسير لم ياكل
 الطعام الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجلسه رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجره فقال على ثوبه فذا حارسوا رسول الله

و فی نظر فکر اما بیفرج علیه بغوسی گفت که خدایت در خاست خشک است که متعلق شود و خوب بعد از آن تنگ کرد
 و فی نظر زیر که اکثر آن متعلق میشود و پیش در مکان قدر خاست رطوبت است و آن معلوم است از عاده قطع آن
 نیز که وجود آن قطع معلوم است یا غالب است از محوم تا دلیل معیاری در مسئله همین اشیاء و بطور دیگر
 انجمن از توسع است در کلام و در اصل مقتضای مقام آن بود که گویند موعود عینه اولاً باس به کس عدول
 کرد و از مقتضای مقام همنان و تطهیر بجزیر که نظر بخاست نمیتواند شد پس انشته شد که موعود عینه است این
 پنج ست اول باب سبب زول القیم در بیان سبب نازل شدن قیم ماله عن عبد الله
 بن القاسم عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين انها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم و لم
 اسفاره حتى اذا كنا بالبيداء او بذات الجيش انقطع عقدي فاقام رسول الله صلى الله عليه وسلم
 على التماسه و اقام الناس معه و ليسوا على ماء و ليس هم ماء فالتى الناس الى ابى بكر الصديق فقالوا
 الا ترى ما صنعت عائشة اقامت رسول الله صلى الله عليه وسلم و بالها و ليسوا على ماء و ليس
 معهم ماء قالت عائشة ف جاء ابو بكر و رسول الله صلى الله عليه وسلم و اضع راسه على فخذي فقام فقال
 حبست رسول الله صلى الله عليه وسلم و الناس و ليسوا على ماء و ليس هم ماء قالت عائشة فما تبني
 ابو بكر و جعل يطعن بيده في خاصرتي فلا يمنعني من التحرك الا مكان داس رسول الله صلى الله عليه وسلم
 على فخذي فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اصبح على خدي ماء فانزل الله تعالى اية اليم فقال
 سيد بن الحضير ما هي يا اول بركتكم يا آل ابى بكر قالت فبعثنا البعير الذي كنت عليه فوجدنا العقد
 كفت ما شاء و رسلنا ان كان بيرون آدميم بمراه اخضرت صلعم و بعض نفرنا اخضرت صلى الله عليه وسلم فقمتم و
 رسيدهم ياديه كرميدانام دار و ياديه كذات الجيش تام دائر بكت گلو بندي ازان من پس رنگ کرد
 اخضرت صلعم برای جستن آن و در رنگ کرد و مردمان بمراه اخضرت صلى الله عليه وسلم و بنودند فرود آمد
 بر آب و بود بمراه ایشان آب پس آمدند مردمان لبوی ابو بكر صديق پس گفتند ايامنی مینی خبری اگر
 عمل آورد عاثة در رنگ کنانید اخضرت را و مردمان را و بنودند فرود آمد بر آب و عیت بمراه ایشان
 آب گفت ما نشاء پس آمد ابو بكر صديق حالانکه اخضرت صلى الله عليه وسلم نباد و بود سحرار که خود را
 بر من من خوابت فنه پس گفت ابو بكر صديق بند کردی اخضرت را صلى الله عليه وسلم و مردمان
 و بنودند فرود آمد بر آب نیست بمراه ایشان آب عائشة گفت پس خواب کرد مرا ابو بكر و بنودند

میخوانند دست خود را در تیرنگاه من پس منع نمیکردم از جبین مگر بودن سر مبارک حضرت صلعم بران من چنانست
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا وقتیکه صبح کرد و بر غیر آب پس نازل ساخت خدا تعالی آیه تیمم را پس گفت ایید بن حنظل
 اینجا و اول برکت شما ای اهل بیت ابو بکر یعنی از شما همیشه در مسلمانان برکات ظاهر شده آمده است پس برخیزانیدیم
 اشری را که من سوار بودم بران پس یا فقیه مگو بنده را زیر آن شتر یا بصبغ الیقوم باب در بیان کیفیت تیمم حالک
 عن نافع ابن عبد الله بن عمر کان یقیم الی الموفقین تیمم میکرد و عبد الله بن عمر تا مرفقین یعنی مسح را تا آرنج میرسانید
 و کفین را کف میگردانید و قال یحیی و مسلم مالک کیف الیقوم و این ببلبله فقال یضرب ضربه لوجه و ضربه لیدیه و کف
 الی الموفقین گفت یحیی سوال کرده شد مالک چگونه میباید تیمم و تا کجا رسانیده شود و آنرا پس گفت باید که بر نه
 دو ضربه یک ضربه برای روی خود و یک ضربه برای دست خود و مسح کند و دست را تا آرنج بترجم گوید و در
 تیمم اختلاف کرده اند جمیع گفته اند تیمم دو ضربه است یکی برای روی و یکی برای دست تا آرنج و احمد و حنظل
 گفته اند که تیمم یک ضربه است برای وجه و کفین پس اختلاف در دو موضع است در عدد ضربه و در قدر مسح و مشک
 کرده است احمد و حنظل مجدث عمار بن یاسر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را فرمود انما یکنیک ش افضر بکفیه الازمن
 ثم مسح بها وجهه و کفیه خراین نیست که کفایت میکند ترا این کار پس زود و کف خود زمین را بعد از آن مسح کردن
 دو کف روی خود را دو کف دست خود را و این دو حدیث نزدیک من متعارض نیستند زیرا که فعل ابن عمر کمال
 سنت است و تیمم و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقل تیمم است چنانکه لفظ کیفیک بان ارشاد میکند پس چنان که
 اصل وضو یک یکبار شستن اعضا معلوم است و کمال آن سه بار شستن و مسح ازین و مضمضه و استنشاق
 با و الحاق کردن است همچنان اصل تیمم یک ضربه مسح تا دو بند دست و کمال آن دو ضربه و مسح تا آرنج و آنچه
 جمیع اختیار کرده اند که اگر یک ضربه تیمم کند کفین را بر روی ببالد و اصل مسح را بر دو دست تا به تراب بتمتع تیمم واقع نشود
 محکم محض است و مخالف ظاهر حدیث عمار الله علم باب اذا المجدد الملاء فی المضمضه تیمم و صلی چون نیاید آب در طهر
 تیمم کند و نماز گذارد و مالک عن نافع انه اقل هو و عبد الله بن عمر بن الموفقین اذا کان بالمرید قلنا عبد الله فقیه
 صعیدا طلیبا هسبح بوجه و یدیه الی الموفقین ثم صلی باز آمد نافع و عبد الله بن عمر از موضعیکه حرف نام دارد
 تا وقتیکه رسیدند بمرید یعنی جایی شستن شتران فرو داد عبد الله از دا به خود پس قصد کرد زمین پاک را پس سجده
 بر روی خود و دو دست خود تا آرنج بعد از آن نماز گذارد و دست را بگردید این اثر دلالت میکند که سفر شستن و مسح
 نیست بلکه اگر در حضر آب را نیاید تیمم کند بسبب بعد از شستن اگر چه بعد یک میل نباشد و همین است نه بهر حال

قلنا
 ر علیه السلام
 ابو حنیفه و ابوالثیم
 حضرتان حضرتان
 وضو و کفین
 الموفقین
 علم قلنا
 علیه السلام
 فی المضمضه و استنشاق
 تیمم

قلت وعليه أكثر
 أهل العلم أن من صلى التيمم
 بعد الماء في السفر أو لم يدر
 ثم قل على استعمال الماء
 فلا يجد الصلوة سواء كان
 جنباً أو على ثياب أو كان
 الوقت باقياً أو فاتاً لكن
 الأحول إلى الماء عندهم
 التأخر إلى الماء عندهم
 الوقت وقت التيمم عند الغدوة
 يجوز له التيمم عند الغدوة
 كالحديث
 قلت
 قال الشافعي إذا تيمم
 فإنه يصلحها بذلك
 التيمم والتواكل والتيمم
 تغيرها من الغرضين
 جميعاً آخره قال أبو حنيفة
 يكفي تيممه ذلك
 ما لم يجد ثوباً يقل
 على الماء
 قلت
 قال الشافعي إذا
 جال التيمم بالماء
 وخلال الصلوة
 فيها قال أبو
 حنيفة يستأنفها
 بالوضوء

فحضر ابن الحاجب كذا كذا لما حضر التيمم فوات الوقت على المشهور ولا يعيد محضين تيمم كذا متوطن متدرست كذا مسترسد انفت
 شدن وقت بر قول مشهور اعاده نكند وقوليت از اقوال شافعي في المنهاج يقضي التيمم لفقد الماء قال المحلى وعلى المختار
 الثاني لا يتيمم **باب التيمم** اذا وجد الماء لا يعيد الصلوة التي صلحها بالتيمم تيمم كند و چون بيا بآب الاعاده نكند
 نماز برادر گذارد دست تيمم **مالك** عن عبيد الرحمن بن حرملة ان رجلاً سال سعيد بن المسيب عن الرجل
 الجنب تيمم ثم يبدد الماء فقال سعيد اذا ادرك الماء فليصل الفل ما يستقبل مردی سوال کرد سعيد بن المسيب
 از حکم شخصی با جنبه که تيمم میکند باز می باید آب را پس گفت سعيد چون بيا بآب ابروی غسل لازم است برای خيريك ميش
 می آید یعنی نماز آينده نماز گذشته مترجم گوید و در صورتیکه در آشنای نماز آب یافت اختلاف کرده اند مالک شافعي گفته نماز را
 تمام کند و برای نماز آينده وضو کند و ابو حنيفة گفت که نماز را قطع کند وضو نماید و از سر نو نماز گذارد و این هم محتمل است
باب تيمم کل صلوة تيمم کند برای هر نماز قال يحيى مثل مالك عن رجل تيمم لصلوة حضرت شحضرت صلوة احسن
 اتيمم لها ام يكفيه تيمم ذلك فقال بل تيمم كل صلوة لان عليه ان يبتغى للماء لكل صلوة فمن ابتغى للماء فلم يجد
 فإنه يتيمم برسيده شد مالک حکم شخصیکه تيمم کرد برای نمازیکه حاضر شده بود باز حاضر شد نماز دیگر آيا تيمم کند يا کفايت کند اولها
 تيمم ايس گفت مالک بلکه تيمم کند برای هر نماز زیرا که واجب بروی جستن آب برای هر نماز پس هر کجاست آب پس نيافت آن نماز را
 بر آينه او تيمم کند مترجم گوید اختلاف کرده اند و در بيا شافعي گفته چون تيمم کرد برای نماز فرض پس بر آينه بگذارد آن نماز را
 بان تيمم بگذارد و آن تيمم فاعل او تيمم کند برای نماز دیگر از فرض تيمم دیگر و ابو حنيفة گفت کفايت میکند او را همان تيمم تا وقتیکه
 محدث نشده يا قادر نشد بر آب **باب** من تيمم فوجد ماء وهو في الصلوة لا يقطعها کسیکه تيمم کرد پس يافت آب حالانکه
 او در آشنای نماز است بايد که قطع کند نماز را قال يحيى قال مالك في رجل تيمم حين لم يجد ماء فقام ففكر ودخل في الصلوة فظلم
 عليه انسان معه ماء قال لا يقطع صلوة بل يتيمم بها بالتيمم وليتوضأ لما يستقبل من الصلوة قال يحيى وقال مالك
 قام إلى الصلوة فلم يجد ماء ففعل بما أمره الله به من التيمم فقد أطلع الله غير رجل وليس الذي وجد الماء با طهر منه ولا
 ان تصلوة لانها امر اجبياً فكل عمل بما أمره الله غير فعل به وانما العمل بما أمر الله به من الوضوء لمن وجد الماء والتيمم
 لمن لم يجد الماء قبل ان يدخل في الصلوة گفت مالک در حق شخصیکه تيمم کرد و وقتیکه نيافت آب پس برخاست و تيمم کرد
 و داخل شد و نماز پس در آشنای نماز ظاهر شد بروی آدمی که با وی آب است حکم کرد مالک که قطع کند نماز خود را بلکه تمام کند آنرا تيمم
 و وضو کند برای خيريك ميش می آید از نماز او گفت مالک کسیکه برخاست بار آورده نماز پس نيافت آب پس عمل کرد و خيريك ميش
 خود را بخالی بان از تيمم کردن پس زودان بر داری که وضو را از دست کسیکه يافت آب پاکتر از وی و نه تا متر از وی نماز روی

عقلنت وعلمت بالله العلم عقلت

زیرا که آن مرد و کس امر کرده شدند همه یکجا پس هر که امر عمل کرد بان چیز که امر کرده او را خدا تعالی پادخیزد جز این نیست که عمل با پند و نوا
ست خدا تعالی باین از وضو کردن مکرر است که یافت آب آتیم گرم برای کسی که نیافت آب آتیم از آنکه داخل شود و نماز
باب الحائض تکلف عن الصلوة و لیس علیها قضاء حائض یا نماز نماز و لازم نیست بر او قضا کردن مالک

باب الحائض تكتف عن الصلوة وليس عليها قضاء حائض بازماند نماز و لازم نیست بر قضا کردن مالک

باسنادہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال فلیست تخاضتہ فاذا اقبلت الحیضۃ فانزکی العلقۃ فاذا ذہب

قَدْ هَانَ عَلَى الدَّمِ عُنُكَ وَصَلَّى أَنْفَرْتَ صُلْعُ فَرَمُودٍ عَنِ مَسَاحِدِ سِجُونِ بَيْشِ آيِدِ حَمِينِ لَعْنِي بِدَيْكِرِ مِشْرِ اِزْ اَنْ خَفِشِ

ترک کن نماز را پس و قیام کند و قدر مدت حیض پس بشوی خون را از خوش نماز گذار باب الصفرة والکدابة

ایام الحیف حصّی نزدی و کدورت در امام خفّی و حکم حصّیست مالک عن خلقه عن امیر مولاة عا شته الم

انها قالت كان النساء سعدن الى عائشة بالدخلة فيها الكسوف في الصفة من دم الحوض يسالها عن العبد

فَقَالَ لِمَنْ لَا تَعْمَلُ حَتَّى تَرَى الْقِصَّةَ الْمَضَلَّةَ تَدُلُّ عَلَى الطَّيْرِ مِنَ الْحَيَاةِ وَالْأَنْفُسِ الْمَضَلَّةِ وَتَرَى حُرَّتَ

آنکه در راه از هر چه که در راه بود و از هر چه که در راه بود

تو ایست که از خود کنی و از خدا بدانی

سے ایک رستہ پر اس کو جو دوسری طرف اس کا امیدوار بدپس بیٹا حضرت عباسؓ کا سرسبز کارستان بنا چکا تھا۔

اولی کار ناموینده بر بنیاد لایحه سعید را از آدم میلر دار لایحه بابی ارجحین صدیق را نویسد و آن گویا است که سعید را با

پارچه در هیچ کتابی نیست بابتی این سخن عرب و بعضی گفته اند که قصه چیریت سفید که در وقت عصای چیریت از فرج

برمی آید و طایفه از شیطانم و جد اول است پس چون از فرج بدن پارچه سفید خالص برآید و آن با قطعه دم و مسخره پاک

حیض اسقطع میشود بین سته مذیب نقما که صفره و کدره در ایام حیض محض بحیض است و اگر بعد از انقضای عادت طاهر

شود و جامع بر آنند که حیض نیست و به قائل احمد و نزد شافعی طریقه است بش طریقه که از پانزده روز تجاوز نکند و ابو حنیفه گفته که

حیف است بشرطیکه از در و زنجار و زندان نجات نیابد **باب** ترک النظر الی الکرسف باللیل نظر کند زن حایض در شب بیایه و چادر

فرج در ایام حیر می آید مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن حمته عن بنت نرید ابن ثابت انه یلقها بالنبیاء

كن يرعون بالمصابيح من جوف الليل ينظرون الى الطهر كانت تعيبك لك عليهم وقول ما كان الشاهد

هَذَا خَيْرٌ سَيَدُ بَذَرْتُمْ زَيْدِينَ ثَابِتٌ كَرَزُ بَلْبَانِ عَالِيَانِي مَكِينَتُهُ إِجْمَاعُ رُؤُوسِ شَيْبِ مِي مَنِيْدُ سُوْرَةِ طُورٍ وَدَقَرْتُمْ زَيْدِينَ ثَابِتٌ

کویسے کردا میں کارزار ارشدان و بیگمت زمان میگو و دغان کار راستہ رسم گوید باحتیاط و مدد معلوم کردن ابتدائی قسمت طبر

از حیض غرض شرعی متعلق است که اگر قبل از طلوع صبح ظاهر شده و دست نماز بخاشد که واجب شود و بعد از زمان آن

صلى الله عليه وسلم اشهد الحق نودنا را نكند در آخر حقه كاسى طهر مى مىند و يك ساعته باز خون در حوض مى ریزد و آن حضرت را

كانت تايان حبيب العازقي وبنينها عليا وها الياس ان كان اصف وبنينها

[illegible]

قلتم قال مالك الليل
تحف وقال ارضيف
لو تحف ولسان
كالنحين اظهر
الاول

تا آنکه محال شود و از خون غالب دم منقطع شد و با وجود خود بخوابد که در آن وقت حکم طهر کرده میشود چنانکه همین از زمین
انتقال میکند بصورت دیگری و بنامی وجوب صوم نیست الا برطن غالب برفقه صوم که حاصل شده است و الله اعلم بالصواب علیها السلام
در عیب از آنچه ذکر کردیم اختلاف میکردند چیزی را که لازم نبود برایشان زیرا که لازم نبود بر آنها تخص طهر کرده و تنبیه برای کسی که
برخیزد ترجمه گوید قیده نظر زیرا که تخص طهر در شب باتفاق لازمست تا حشا در وقت خود ادا نمایند اگر در وقت آن طهر بقین
معصوم گفتند بلکه وجه عیب اینست که در میانه شب انقدر تخص ضرر نیست بلکه آخر شب قدریکه دست غسل و نماز داشته باشد
تیرگفتن میکنند و این از لغات جوف اللیل بر ظاهرست یا آنکه منظور در تخص حال رنگ بود اما اگر زردی یا کدورت باشد حکم
طهری نیست پس عیب حقیقه متعلق بانعامی صفیره و کدورت است نه تخص و تحبس و همچنین در حدیث حضرت عائشه رضی
واقع شده اخراج الدارمی عن عمرة قالت كانت عائشة تنهى النساء ليليا في الحيض تقول انه قد يكون البقرة والكلدة
یا آنکه قصدا بر نماز حشا در نیصورت نزدوی لازم نبود از نجاست عیب نمود و هو قول سعید بن جبیر بالفعل فذهب ابو حنیفه
آنست که قصدا بر نماز و شارب روی لازمست اگر در آخر وقت طاهر شد نزدیک شامی قضای مغرب و عشاء هر دو واجب
باب تروی الحامل حیض خونی که حامل می بیند و حکم حیض است ما لك انك تعلم ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم
قالت في المرأة الحامل ترى الدم فتأخذ العجالة خبر سید مالك ان حضرت عائشة فرمود در باب آن حامل گویی مینفون
بعد از نماز یعنی باز نماز نماز مالک بعد سال ابن شهاب عن امرأة الحامل ترى الدم قال تكفي عن الصلوة مالک سوال کرد
ابن شهاب از رجال فی حامل گویی میندفون گفت باز نماز نماز مالک و ذلك لا يوجبنا گفت مالک بهر جهت
حکم سلم و مقصره نزدیک یعنی نزدیک بل مدینه مترجم گوید نزدیک ابو حنیفه آنچه حامل می بیند احتیاطا پنج تنبیه میکند نماز
و نه روزه را زیرا که در شرح حیض علامت براره رحم از محل مقرر کرده اند و آن مقتضی تنافی است میان حیض و حمل و آ
میگوئیم تنافی مسلم است اما تنافی موقوف میباشد تنافی غالباً و تنافی دائماً و این تنافی فی غالب تحقق است و آن علامت تناف
کیافت میکند بآب المستحضه بتخلیه و تقصوم و تنوضاً المکل صلوة مستحاضه ملائکه از دور و روزه دارد و وضو کند برآ
پرسنازه مالک عن نافع عن سليمان بن يسار عن أم سلمة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم ان امرأة كانت تصلي
الأماء في شهر رمضان سنة فاستغشت لها أم سلمة رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما انتظرت إلى حد الدنيا والآيام
كانت فيمنهم من الشهر قبل أن يصيبها الذي حباهما قلت لك الصلوة قد رد ذلك من الشهر فإذا خلفت
فلغتسل فترى لتستغشي بثوب ثم التصل زني فخرن ودون كمره ميشد از وی در عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
وسلم پس طلب فتوی نمود و برائتی رسید و هم گفته اند حضرت ام سلمه علیه السلام پس فرمود

31

صلی الله علیه وسلم باید که بیند شمار آن شبها و روزها که حایض میشد در آن از هر ایامی پیش از آنکه برسد و از آنچه رسید
یعنی پیش از آنکه مستحاضه شود پس باید که ترک کند نماز را قدر همان مدت از ماه و چون پس گذران مدته را پس
که غسل کند بعد از آن بر فرج خود بندد و بپوشد و بعد از آن نماز گذارد **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة عن
النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت قالت فاطمة بنت ابی حنیث یارسول الله انی لا اظهرها فادع الصلوة فقال
لها رسول الله صلی الله علیه وسلم انما ذلک عرق و لیس بالحيضة فاذا قبلت الحيضة فارتک الصلوة فاذا ذهاب
قد رها فاطمة الدم عنک و صلک گفت فاطمة بنت ابی حنیث یارسول الله هرگز نمینماید پاک نمیشوم پس آیا ترک کنم
نماز پس فرمود و در آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمایند که این نیست که این مردان شدن خون رگیت و نیست حیض پس
چون پیش آمد حیض یعنی مدتی که پیش از آن حیض میشد ترک کن نماز را پس قنیکه بگذرد و قنیکه حیض پس نشوی خون را
از خویش و نماز کن خطابی گفته است که معنی عرق آنست که علقی است حاصل شده از شکافتن شدن رگها و نیست حیض
ترجم گوید تحقیق آنست که استحاضه و حیض هر دو از یک محل است لکن حیض موافق عادت مناسبت و بر طریقه که خدا
برای بندگان خود جبلت ساخته است و استحاضه خلاف عادت است حاصل شده از زنان بر طوبت و فساد و عیوب پس
آنست که شده شد از فساد و عیوب تصحیح عروق **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن زینب بنت ابی سلمة
انها ذات زینب بنت جحش التي كانت تحت عبد الرحمن بن حوف وكانت تستحاض وكانت تغتسل وتضمیل
زینب دختر ابی سلمه گفت من دیدم زینب بنت جحش را که بود در خلج عبد الرحمن بن حوف و او مستحاضه بود پس غسل میکرد
و نماز میکرد و ترجم گوید فاضل حیاض در مشارق الانوار گفته که ذکر زینب و درین حدیث و هم است و زینب بنت
جحش بچگاه در خلج عبد الرحمن بن حوف نبود و آنکه در خلج عبد الرحمن بود ام حبیب بنت جحش خواهر زینب است
و در احادیث دیگر ذکر کرده شد عن بنت جحش مستحاضه شده بود در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفته اند
که ام حبیب و محمد بن زید و بن سنی حاضه مبتلا شده بودند و ام سلمه **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه انه قال
لین علی المستحاضة الا ان یغتسل حسلا واحد ثم تنوضا بعد ذلک کل صلوة گفت عروه نیست بر تنه دیگر
غسل کند یکبار بعد از آن وضو کند برای هر نماز **مالک** عن سفيان الثوري عن ابی یکران القعقاع بن حکیم
فیذین اسلمه و اسلمه الی سعید بن السیب یسألہ کیف تغتسل المستحاضة فقال تغتسل
المستحاضة من طهر الی طهر و تنوضا کل صلوة فان علیها الدم استغفرت
قعقاع و زید بن اسلم هر دو فرستادند سفيان الثوري را سفيان بن اسلم را سوال کند و او را چگونه

استغفار بالثلثة
والفردان تستغفروا
فرجها و قول من یبیت
جحش و هو الصبیح
استغفار من حیض
عبد الرحمن بن جحش
او ام حبیب بنت جحش
قال ابو حنیفة المستحاضة
یعنی عروق و فساد
و ظاهر ظاهر
القیاض و هو الصبیح
القیاض و هو الصبیح
علیه و سلم قال تقدم
اسود ثور و هو معنی
قیاض صلی الله علیه
وسلم قال قلت
لحیضة فانزل الصلوة
و احسنها قطرات
اسلمه و سلمه الی سعید
بن السیب یسألہ
کیف تغتسل المستحاضة
فقلت کل صلوة
تغتسل من طهر الی طهر
و تنوضا کل صلوة
فان علیها الدم
استغفرت
قعقاع و زید بن اسلم
هر دو فرستادند
سفيان الثوري را
سفيان بن اسلم را
سوال کند و او را
چگونه

غسل کند استخاضه پس گفت سعید بن اسیب غسل کند استخاضه از یک طهر تا طهر دیگر و وضو کند برای هر نماز پس اگر غائب شود
 مردی خون بر بندد بر فرج خود یا بر چه را برای احتیاط از نكوث ثوب و مکان و سایر بدن **قال** مالك لا یغسله عندنا
 ان المستحاضة اذا حصلت ان لزوجها ان یصیبها وكذلك النساء اذا بلغت اقصى ما یسبک النساء الدم فان
 رات الدم من بعد ذلك فانه یصیبها زوجها وانما هی باذلة المستحاضة گفت مالك اگر یک نفر است نزد یک آنست که
 استخاضه وقتی که نماز گذارد و میرسد روج او را که جماع کند با او و همچنین زن صاحب نفاس وقتی که رسد آخر دمی که نگاه میدارد
 زنان خون را یعنی آخر دم تیکه از زنان صاحب نفاس غسل بجاری میشود پس اگر بنید خون را بعد از این پس جماع کند با او و زوجه
 جز این نیست که وی مانند استخاضه است مسئله غایب از دست شافعی آنست که استخاضه را از حیض بدو چیز میتوان شناخت یکی
 عادت دوم غیر لون اما عادت پس دلیل حدیث ام سلمه بنظر خود و الایام و الایالی و اما تیره لفظ قوله صلى الله علیه وسلم فانه دم
 استوی عرف و لفظا اذا قبلت المیخته فانه که المصلوة هر دو احتمال است پس اگر زن را عادت و تیره مرد و متحقق باشد تیره
 است در اعتبار و الارادت الی العادة و ابو حنیفه میگوید که هر تقدیر استخاضه را بعبادت رد باید کرد و الله اعلم مسئله شافعی
 استقرار کرده است که اقل سن حیض نه سال است و اقل مدت او یک شبانه روز و اکثر او پانزده شبانه روز و اقل طهر در میان
 و در حیض پانزده روز است و اینهمه استقرار شافعی است دلیل قوی درین باب فیه نمی شود **باب الصلوة الاخری** گفتند ما بیننا
 ما بینما نه زائل میکند صغائر را که در میان اینها باشند **مالك** عن هشام بن عمار عن عمار بن محمد عن ابي عبد الله
 عثمان بن عفان بن عثمان بن عفان جلس علی المقاعد فجاءه المودن فاذا نه یصلیة العصر فذاعا بماء فتوضا نه قال الله لا
 حد شکرم حدیثا کولاً انه فی کتاب الله عز وجل ما حد شکرمه ثم قال سمعت رسول الله صلى الله علیه وسلم یقول ما من
 امرأتی من ایتسن وضوءه ثم یصلی الصلوة الاخری ما بینة و بین الصلوة الاخری حتی یصلیها قال یحیی قال **مالك**
 اراه یرید هذا الا یتام الصلوة طرقی النهار و ذلعا من اللیل ان الحسنات یدهن السیئات ذلک ذکره
 للذکر بن عثمان بن عفان نشست بر مقامه و آن نام موضعیت کرد و هم آنجا می نشستند پس آمد پیش او و زودن پس
 خبر داد کرد و او را بنماز عصر پس طلب کرد حضرت عثمان آب ابی سحر و کرد و بعد از آن گفت البته خواهم گفت باشا سخن را که اگر
 نه آن بود که مضمون وی در کتاب خداست ایست با شما نمی گفتیم نه بعد از آن گفت شنیدم از حضرت صلی الله علیه وسلم
 میفرمود بیست و پنج تنصی که وضو میکند پس نیک است وضوی خود را بعد از آن بخواند نماز را که از مزیده شود برای او آنچه در میان
 این شخص در میان نماز دیگر باشد تا وقتی که او کند آنرا گفت مالك گمان میکنم که حضرت عثمان اراده میکرد این آیه را اتم
 الصلوة طرقی النهار الا یتس یعنی بر پا دارد نماز را هر روز و هر وقت روز و ساعات از شب بر آید نیکباید و میکنند بر پا را این است

له قلت ان من
 السیئات الصغائر
 لفظ قوله
 ان یحیی بن
 کما شاکر
 عنده عن
 سائر

چند نفر بزرگوار یعنی این آیت دلالت میکند بر مضمون حدیث پس محل استبعاد نماند والا این حدیث را روایت نمی کردیم
 تا کسی انکار حدیث نکند مسئله واجب نمی شود نماز نکرد بر مسلمان بالغ مائل غیر جالبین و نفسا پس اگر کافری مسلمان شده
 لازم نیست بروی قضای نمازهای گذشته زیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحاب و تابعین و علم جابر که مسلمان
 او را تکلیف قضای نمازهای گذشته میفرمودند و در مرتد تردید کرده اند فقیر گوید جمعی عظیم از عرب ایام حضرت ابوبکر صدیق
 مرتد شدند و باز مسلمان گشتند و آن واقعه مشهور است و امر بقضا منقول نشد و الله اعلم و حدیث الاسلام بحیث قبله
 است مرتد را و اگر صبی بالغ شد یا مجنون یا منعی علیه بیوش آمد لازم نیست قضا نمازها بر آنها مسئله بروی لازم است
 پدر باشد یا جد یا وصی امر کردن اطفال را چون بهفت سالگی برسند نماز و تعلیم آن و چون بدو سالگی برسند زدن
 بر ترک آن بحدیث ابی داد و وترندی مراد الصبی لصیوة و اذ بلغ سبع سنین و اضربوه علیها اذ بلغ عشر سنین **باب**
نزل جبریل علیه السلام و تعیین اوقات الصلوة للنبی صلی الله علیه و سلم **باب در بیان فرود آمدن جبریل علیه السلام**
 و معین ساختن اوقات نماز را برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم **مالک** ابن ابن شهاب ان عمرو بن عبد العزیز
 اخر الصلوة یوما فدخل علیه عمره بن الزبیر فاخبره ان للفقیرة بن شعبه اخر الصلوة یوما و هو بالکوفة قد
 علیه ابو مسعود الا تصاد فقال ما هذا یا مغیره الیس قد حملت ان جبریل نزل فیصله فصل رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فیصله رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم فیصله رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم فیصله رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ثم قال بهذا امرت فقال عمر بن عبد العزیز اعلم ما حدث به یا عروة و ان جبریل هو الذی اقام لرسول الله
 صلی الله علیه و سلم وقت الصلوة قال عروة کذا کان بشیر بن ابی مسعود الا تصاد یحدث عن ابیه ابن شهاب
 گفت که عمر بن العزیز خلیفه عادل تاخیر کرد نماز را یکساعتی پس در آمد بروی عروة بن الزبیر پس خبر داد او را که مغیره
 بن شعبه تاخیر کرد نماز را یک روز و او در کوفه بود پس داخل شد بروی ابو مسعود انصاری پس گفت چیست ای مغیره و ایان
 که جبریل علیه السلام فرود آمد پس نماز گذارد پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی همراه جبریل بعد از آن
 گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از آن نماز گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول صلی الله
 علیه و سلم بعد از آن نماز گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول صلی الله علیه و سلم بعد از آن نماز گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول
 صلی الله علیه و سلم بعد از آن گفت باین وقت امر کرده شد تر یعنی هر پنج وقت نماز را وقتی معین نمود پس گفت عمر
 بن العزیز تا علی کن چه چیز را خبر میدهی ای عروة یا جبریل همین است آنکه معین کرد بر آنحضرت وقت نماز را گفت
 همین طور بشیر بن ابی مسعود خبر میداد از پدر خود و این حدیث مختصر است جابر و ابن عباس آنرا به ما مذکور فرموده اند

له قلت
 هذا حدیث مختصر
 کلالة ابن عباس
 ۱۶
 دبه بجهه اول
 علی ناخبر الله

قلتم في قوله
الى الغنى
الصلوة ممتدة
كلها من الليل
الى الفسق اذ ليس
فيها بين ذلك رفق
اجنبي

و بهمان متوجه شد و انکار بر ملاخیزه و چون مقصود غرود تذکیر آن حدیث بود تمام ذکر نکرد بجهت شهرت آن در قم
باب الاوقات التي يستحب فيها أداء الصلوات الخمس وهي أوائل أوقاتها باب در بیان اوقاتیکه مستحبست
مدان ادای نماز پنجگانه و آن اوائل اوقات نماز است قال الله تعالى اقم الصلوة لدلوك الشمس الى
الليل و قرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهقاً فرمود خدای عزوجل بر باد نماز را بر وقت زوال آفتاب استغیا
و لازم گیر قرآن خواندن وقت فجر را بر آینه قرآن خواندن در وقت فجر است حاضر شده یعنی ملائکه حاضر می شوند
شرح گوید معنی الی خلق الليل آنست که از وقت میل آفتاب از غیر وقت غروب وقت خالی نیست پس نماز حکماً مستحبست
از دلوک تا عشا و مراد از قرآن الفجر سورة طویل خواندن است در نماز فجر **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر
يقول دلوك الشمس ميلها عبد الله بن عمر میگفت معنی دلوک شمس میل اوست یعنی از وسط سما جانب غرب
مالک عن داود بن الحصين قال أخبرني عبد الله بن عباس كان يقول دلوك الشمس انقضاء النسيء و خشي
اجتماع الليل و ظلمة عبد الله بن عباس میگفت دلوک آفتاب وقتی است که بازگرد سایه و خشم لیل بهم آمدن است
بطلت و **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمن بن الخطاب كتب الى عمار ان اقم امرك عند الصلوة
فنحن حفظها و حافظ عليها حفظ دينه و من ضيعها فهو لما سواها اضيع ثم كتب ان صلوا الظهر اذا كان لعن
ذواها الى ان يكون ظل احدكم مثله و العصر و الشمس و تقع بيضاء نقية قد ما سير الراكب فويحين او ثلثه قبل
الشمس المغرب اذا غربت الشمس للعشاء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل فمن نام فلا نامت حينه فمن نام فلا نامت
حينه فمن نام فلا نامت حينه و الصبح و العجم بادية مشتبكة حضرت عمر بن الخطاب نوشت بسوی عابدان خود که هرگز
هم ترین کاری شما نزدیک من نماز است پس هر که بخوابد داشت نماز او محظوظ که بروی نگا داشت من خود او هر که ضایع کرد
نماز پس بی چیز را که غیر نماز است ضایع کننده تر باشد بعد از آن نوشت که بگذارد نماز ظهر را وقتی که باشد سایه قدر یکدست یعنی
ما یا آهی قدر یکدست او تا آنکه باشد سایه یکی از شما مانند قاست او و بگذارد نماز عصر را حال آنکه آفتاب بلند باشد سفید و خفیه
قدر که سیر کند شتر سوار و فرسخ باشد فرسخ پیش از غروب آفتاب بگمارد نماز مغرب را چون غروب کرد آفتاب بگذارد نماز عشا را
چون غروب آفتاب شود و شفق تا سپیدم صند شب پس هر که بخواب رود معنی پیش از نماز عشا پس آرام باد چشم او و پس هر که بخوابد و
مباد چشم او و پس هر که بخوابد و پیش از عشا آرام مباد چشم او را و بگذارد نماز صبح را حال آنکه ستارها ظاهر باشند در هر سجده
قال مالك الشفق الحمره التي في المغرب فاذا ذهب طمعت فقد وجبت صلوة العشاء و وجبت من وقت المغرب گفت
ملا از شفق سریت که در موضع غروب آفتاب میباشد پس چون رفت سرخی از آن نماز عشا و برآمدی نماز وقت مغرب **مالک**

عن محمد بن سهراب بن مالك عن ابيه ان عمر بن الخطاب كتب الى ابي موسى الاشجعي ان صل الظهر اذا دعت الشمس
العصر والشمس بيضا نقيته قبل ان تدخل اصفرة وللمغرب اذا غربت الشمس واخير الصلوة ما لم تنم وصل الصلوة النجوم
بادية مشتبكة واقرأ فيها بسورتين طويلتين من المفصل عمر بن الخطاب نوشت بسوی ابو موسی اشجری که بگذارد نماز ظهر را
وقتی که میل کند آفتاب از وسط آسمان و بگذارد نماز عصر را حال آنکه آفتاب سفیدی بخار باشد پیش از آنکه در آید بوسی سردی بگذارد
مغرب را وقتی که فرو رود آفتاب تا خبر کن عشا را تا وقتی که بخواب نرفته و بگذارد نماز صبح را حال آنکه ستارها ظاهر شوند در میان بگذرد بگذرد
و بخوان در نماز صبح دو سوره دراز از مفصل یعنی سبع آخرین قرآن مالک عن زید بن زیاد عن عبدالله بن نافع مولى
ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه و سلم انه سأل ابا هريرة فقال ابو هريرة انا اخبرك صل الظهر اذا كان
ظلمت مثلك والعصر اذا كان ظلمت مثليک والمغرب اذا غربت الشمس والعشاء ما بين ثلث السلي
وصل الصلوة بعش یعنی غلص عبد الله بن رافع سوال کرد ابو هريره را از وقت نماز پس گفت ابو هريره من خبرم ترا بگذارد نماز
ظهر را وقتی که باشد سایه توانمند قامت تو و بگذارد نماز عصر را وقتی که باشد سایه تود و مانند قامت تو و بگذارد نماز مغرب را وقتی که
فرو رود آفتاب بگذارد نماز عشا را در میان خود و در میان سیوم حصه شب و بگذارد نماز صبح را در غیش یعنی غلص غلص و غلص و غلص
یعنی بسیاری از خورشید است و ظاهر نزد یک این بنده ضعیف است که در ابو هريره از مثل قامت مجموع فی زوال سایه دیگر است
بحساب اهل این در ایام غمناقی زوال قریب چهار پنج قدم خواهد بود بعد از آن چیزی تا خبر باید برای استعداد نماز پس تعامت آدمی
خواهد بود و همچنین وقت منحب نماز عصر فی زوال سایه آدمی قریب مثلیں خواهد بود و مالک عن يحيى بن سعيد عن عمه بنت
عبد الرحمن عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه و سلم انها قالت ان كان رسول الله صلی الله علیه و سلم ليصل الصلوة فيصير النساء
متلفعات بمر و طعن ما يعرف من الغلص برأيه بخضرت صلعم میگذارد نماز صبح را پس باز میگویند زنان یعنی از سجدانها
خود در پیچیده بجاورای خود و شبها خفته باشند برایشان بسبب بسیاری شب مالک عن سمی عن ابي سلمة السمان عن ابي هريرة
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لو علمت ما ولتجهيلا ستبقوا اليه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اگر بدانند فضیلت را که در آمدن
وقت با جهر برای ظهر است البته از یکدیگر پیش میگیرند بسوی آن مالک عن ابن شهاب قال عروة ولقد حدثني عائشة
زوج النبی صلی الله علیه و سلم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم كان يصلي العصر والشمس في جحرها قبل ان تظهر وایت
حضرت عائشة که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذارد و نماز عصر را حال آنکه بخواب در جای دیواری حضرت عائ
سه بود قبل از آنکه بالا رود بر دیوار مالک عن اسحاق بن عبدالله بن ابي طه عن ابن بن مالك انه
قال كنا نجلس في العصر فيخرج من الانسان الى عوف فيسجد ثم يسلمون العصر

قلنا
قلنا من هذا وقت
منه مع الفجر
يجب ان يكون
هذا القدر يحصل
ذلك في كل وقت
والصلاة في كل وقت

لا قلت
 اشبه النجوم في الظلمة
 بعض اشياء النجوم
 اي ظواهر جميعها
 التمجيد السيد في العباد
 والاعاجير في النصار
 والكراد في الحديث الصلوة
 عند زوال الشمس في
 هذا الباب مطلبان احدهما
 احوال الاوقات
 وما ذكر من ذلك من
 الفقه عند صاحب
 ابو حنيفة في اول وقت الصلوة
 قال هو بعد ان يطلع
 ظل كل شيء مثله واول
 وقت المشاء قال هو
 بعد ان يغيب الشفق
 الا بعد الثاني بيان
 الاوقات المستحب
 قال الشافعي في تعجيل
 الصلوة في اول وقتها
 افضل لا المشاء فوجه
 المستحب عند ابي ثعلب
 الدليل في الظاهر
 شدة الحر في وقتها

كفت الحسن بن مالك فيكون اديم نماز عصر بعد اذان برمي اكدسي از ما بسوی محلہ بنی عمرو بن عوف پس بیافت ایشان از اذان
 میگذارد ندان محله قریب میل است از مسجد حضرت صلعم **مالك** عن ابن شهاب عن الحسن بن مالك قال كنا نضبط
 العصر فيذهب لنا هلك قبله فيأتيهم والشمس قد تغربت كفت الحسن بن مالك فيكون اديم نماز عصر بعد اذان برمي وقت نذر
 از ما بسوی محلہ قبایس میرسد ایشان و هنوز آفتاب بلند میبود **مالك** عن عبد الجی سهیل بن مالك عن ابیہ اند
 قال كنت ادى طنفسة لعقيل بن ابي طالب يوم الجمعة تطهر الى جدار المسجد الفري فاذا غشيت الطنفسة كلها ظل الجدار
 خرج من الخطاب فصل الجمعة قال ثم توجه بعد صلوة الجمعة فقيل قايلة الضحى مالك بن ابي عامر جدا ما مالك كفت
 سيدم لبريكا عهد البر من كيد ربح اذان محبت بن ابي طالب روز جمعه نذر ختم شد متصل دیوار مسجد که طرف غربت پس وقتیکه
 می پوشید آن دیوار را همه آنرا سایه دیوار برمی آمد عمر بن الخطاب پس میگذارد نماز جمعه آگفت مالك بن ابي عامر بعد اذان
 باز می کشتم پس از نماز جمعه پس قیلو لیکو دیم بجای قیلو که پیش از نیم روز می باشد **مالك** عن عمرو بن يحيى الماذني
 ابن ابي سليط ان عثمان ابن عفان صلى الجمعة بالمدينة وصله العصر بطل عثمان بن عفان گذارد نماز جمعه بدین وقت گذار
 نماز عصر در جائیکه مل نام دارد قال يحيى قال مالك وبينهما اثنتان وعشرون ميلا قال مالك ذلك للنهي جود وستر الطير
 كفت مالك في بيان مدينة و مل ميت و دوسل كفت مالك اين صورة بسبب ان وقت گذارن جمعه و سرعت سیر بوده است
 شرحهم گوید در بناب دو مطلب اول بیان اوايل اوقات و آنچه درين آثار مذکور شد و شش قسم است و همان است مذکور
 ما امام محمد علی قولها الفتوى عند الحنفية و ابو حنيفة در روایت مشهوره مخالفت اینها کرده در اول وقت عصر و نماز بلوغ سایه
 بمقدار و چندان آنچه مقرر ساخته در اوايل وقت عشاء و نماز بعد غروب شفق ابیض مقرر کرده و ثانی بیان اوقات مستحب پس
 مستحب و یک جمهور فقهای محدثین تعجیل صلوات است در اوايل اوقات آن الا آنچه بعد ازین بیاید و معنی تعجیل آنست که در
 اول وقت استعداد نماز کند و بعد از استعداد در بیان نصف اول وقت نماز گذارد پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود اصبح
 انجوم با دية مشنكة و ابو هريره كفت وصل الصبح بغيش و حضرت عائشة كفت فينصرف لها و سلفات برده بن ابي هريره
 من انفسنا من غير تطيق ست بریک حد و در وقت ظهر و یک روایت از حضرت عمر صلوات الله علیه انظر اذا كان الفی ذراعا و در روایت دیگر
 صل النظر اذا زاعت الشمس و این هر دو منطبق است بریک حد زیرا که زوال شمس از وسط سما مجز بودن فی یک فراع كما پیش ظاهر
 نمی شود و ابو هريره كفت صل النظر اذا كان ظلك مثلک و این نیز نزدیک است باول آن فی زوال فی آدمی چون هر دو
 پیش آدمی صد و صیف حد را خواهد بود و نسبت اهل مدینه و در شتا سیاه نصف اول وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت
 عمر كفت وصل العصر والشمس بين رقتی قدر مایه السیر الی کرب و سخن اول و ثلثه قبل غروب الشمس حضرت عائشة كفت كان

المستحب في تعجيل
 الصلوة في اول وقتها
 افضل لا المشاء فوجه
 المستحب عند ابي ثعلب
 الدليل في الظاهر
 شدة الحر في وقتها

العصر و الشمس حجر تها قبل ان تظهور من گفت کن بعضی العصر غم ذی الالباب سبب قیام فی شهر شمس تفتحه و آب و هر بر گفت و بعضی
 کان ملک مثلیک فی غیر قریب اند با یکدیگر منطبق اند بر نماز گذاردن و فتنه سایه ای غیر فی زوال از یک شل نیامده شود تا برسد
 بشل ثانی بگذاردن از شل ثانی هم زیاده تر گذرد و مضائق نیست و در وقت مغرب حضرت عمر گفت و المغرب اذا غربت الشمس و ابهر
 نیز مانند این گفت و در وقت عشاء حضرت عمر فرمود و العشاء اذا غاب الشفق الی ثلث لیل و در روایت دیگر گفت و آخر العشاء ما لم تم
 و این نیز موافق است باول زیرا که وقت نوم غالباً پیش از ثلث لیل می باشد و در روایت دیگر فرمود و العشاء اذا غاب الشفق
 و ابهر سره گفت ما بینک بین ثلث لیل پس وقت مستحب عشاء مدت از اول غروب شفق احمد تا سیوم حشر شب باب
 استحباً بکما جرد بالظهور فی ایام الصیف در بیان استحباب داخل کردن ظهر در وقت سردی در ایام تابستان **قالت**
 عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان شدۃ الحر من فیج جهنم فاذا اشتد الحر
 فابروا عن الصلوة و قال شکتک الناد الی دها فقلت یارب اکل بعضه بعضا فاذن لها بنفین فی کل عام فافسر
 و الشتاء و نفس فی الصیف رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هر آینه سختی گرمی از انتشار گرمی دفع است پس چون
 سخت شود گرمی پس در وقت سردی داخل شوید تا خیز کرده نماز را و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اظهار طلال کردش بجناب
 پروردگار خود پس گفت ای پروردگار من بخور و بعضی من اجفیه مرا پس اذن داد خدا استعالی تسبیح بر آوردن و نفس
 هر سال یکدم در رستان و یکدم در تابستان **قالت** عن عبدالله بن زید مولى کلا سود بن سفیان عن ابی
 بن عبد الرحمن و عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا اشتد
 فابروا عن الصلوة فان شدۃ الحر من فیج جهنم و ذکر ان الناد اشتکت الی دها فاذن لها و کل عام بنفین
 و الشتاء و نفس فی الصیف رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود چون سخت شود گرمی پس داخل شوید در وقت سردی
 گذشته از ادای نماز پس هر آینه سختی گرمی از انتشار گرمی دفع است و ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اظهار طلال نمودش
 بجناب پروردگار خود پس فرمان داد حضرت رب العزت او را در هر سال بدو دم یکدم در رستان و یکدم در تابستان مسکن
 تخصیص کرده اند ابرار را بر بندگان و جماعتی سجد که از جا ببارد و قصد کنند و صبح نزدیک فقیر عزم آنت و حدیث شکونالی رسول الله
 علیه و سلم حواله مضامین شکیان محمول است برابر او یک از وقت بیرون کشد ترجمه گوید معنی ابرار آنست که شسته گرمی رو با خطا و آو
 و آن قریب بیک شل می باشد بان معنی که چون از نماز فارغ شود عفرت پیایه یک مثل کرد و سواى فی زوال پس تحب تا خیز کرد
 تا آخر وقت در ایام شسته گرمی و قد حدیث ابن مسعود و ار شده کان قد صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الصیف ثلثة
 اقدام الی ثلثة اقدام و فی الثلثة اقدام الی سبعة اقدام اخرجه ابو داود و النسائی و شیخ ابن عربی در قبس گفته که در اذانین

لعل قلت
 قال الشافعی و یروى
 ان کان امام مسیحی
 الناس من قبل قال
 ۷۵
 احمد بن یحیی
 الصیف مطلقاً قال
 البغوی هو الاشبه
 بالربیع

بعد از طرح سایه زوال است و در این صورت مضمون این حدیث موافق است که ذکر کردیم **باب** اول و آخر وقت **صلوة**
باب در بیان امتنان و آخر وقت نماز **مالك** عن زيد بن اسلم عن عطية بن يسار قال جاء رجل الى رسول الله
صلى الله عليه وآله حين وقت صلوته لم يصلي قال فسكت عنه رسول الله صلى الله عليه وآله حتى اذا كان من الغد صلي
حين طلوع الفجر ثم صلى الصبح من الغد بعد ان اسفر ثم قال اين السائل عن وقت صلوته فقال ها انا اذا يارسول الله
ما بين هذين وقت آدم وى بنحابة انحضرت صلى الله عليه وسلم پس سوال کرده از وقت نماز صبح گفت اوی پس غمخوار شد
از جوابی انحضرت صلى الله عليه وسلم تا وقتیکه در آمد در روز آینده که از نماز فجر را وقتیکه خارج شد صبح صادق بعد از آن گذار
نماز فجر در آینده بعد از آن که داخل شد در وقت روشنی بعد از آن فرمود که بجاست سوال کننده از وقت نماز پس گفت
من اينم يارسول الله فرمود در میان این دو حالت وقت است **مالك** عن ابى الزناد عن ابي عبد الله عن ابى هريرة ان رسول
الله صلى الله عليه وآله قال اذا اشتد الحر فابردوا عن الصلوة فان شدة الحر من فيح جهنم ورسول الله صلى الله عليه وسلم
فرمود چون سخت شود گرمی داخل شوید در وقت سردی تغافل کرده از نماز پس هرگز پند نماند روزی است **مالك**
عن نافع كتب عمر الى عماله صلوا الظهور اذا كان الفجر وادعوا الى ان يكون ظل احدكم مثله نوشت حضرت عمر بن خطاب
خود بگذارد نماز ظهر را چون باشد سایه بقدر یک دست تا آنکه میشود سایه یکی از شما برابر قامت او **مالك** عن دبعبة بن
عبد الرحمن عن القاسم بن محمد انه قال ما ادرکت الناس الا وهم يصلون الظهور لشي قاسم بن محمد گفت او را که
مردمان الا در نیکی است که ایشان بگذرانند نماز ظهر را در وقت عشی و عشی در عرف نزدیک مثل اکنون **مالك** عن
العلاء بن عبد الرحمن انه قال دخلنا على انس بن مالك بعد الظهر فقام يصلي العصر فلما فرغ من صلوته ذكرنا
تجمل الصلوة او ذكروها فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول تلك صلوقة المنيا فقتن تلك صلوقة المنيا
تلك صلوقة المنيا فقتن يجلس احدهم حتى اذا اصفرت الشمس كانت بين قوتي الشيطان او على قون الشيطان
قام فقرا ربعا لا يدرك الله فيها الا قليلا **مالك** عن عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن مالك بعد از ادا نماز ظهر
پس برخاست انس که میگذازد نماز عصر را پس وقتیکه خارج شد از نماز خود ذکر کردیم شتابی نماز را یاد ذکر کردیم
شدیم از انحضرت صلى الله عليه وسلم که میفرمود اینست نماز منافقان اینست نماز منافقان اینست نماز منافقان
یکی از ایشان تا وقتیکه نرسد آفتاب و بیاید در میان دو شاخ شیطان یا گفت برآمد بر شاخ شیطان برخاست و
تکبیر زد چهار بار یا دیگر خدا تعالی او درین رکعات گرانند **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیان عن ابی الخطاب كتب الى
ابى موسى الاشجعي ان يصل العصر والشمس بيضاء نقية قد رمى ايسر الراكب قلبه فواسع و ان يصل الغشا

ما بينك وبين تلك الليل فان اخوت قال شطرا الليل ولا تكن من الغفلين **عمر بن الخطاب** نوشت بسوی الترمذی است
 که بگذر نماز عصر را حال آنکه آفتاب سفید بی غبار باشد آنقدر که سیر کند شتر سوار سه فرسخ یعنی پیش از غروب بگذر نوشت که بگذر
 نماز عشاء را در میان خود و در میان سیوم حصه از شب پس اگر تاخیر کنی تاخیر کن تا نیم شب مباحش از غافلان مقرر هم گوید
 ابتدای وقت ظهر زوال شمس است از وسط آسمان و آخر وقت ادبیت که باشد سایه هر چیزی مانند قامت انجیز سوا فی زوال
 و بر همین منطبق است ابراد و لفظ عشی از آنجا وقت عصر داخل میشود و آخر وقت عصر آنست که آفتاب زرد شود و تاخیر
 از آن حالت حرام است و از علامت منافقان است الا نزدیک ضرورت چنانکه بیاید و اول وقت مغرب غروب آفتاب است
 و آخر آن غیبی به شفق است و یک قول شافعی و مالک آنست که آخر مغرب و اول او یکی است و آنچه ما تحت ذکر کردیم که
 همان است از روی لیل اول وقت عشا غیبی به شفق است و شفق نزدیک مالک شافعی و ابو یوسف و محمد مفسر است بحجرت
 و نزدیک ابو حنیفه مفسر است بر بیاضی که بعد از حمرة ظاهر میشود و تاخیرین اصحاب ابو حنیفه بر قول صاحبین فتوس
 و اده اند و آخر وقت اختیار نصف الیل است و لکن تا طلوع فجر اگر کسی بگذارد در حکم است نه در حکم قضا مانند عصر بعد
 صفره و اول وقت صبح طلوع صبح صادق معتبر است و آخر وقت آن اسفار تام که بعد از آن طلوع شمس باشد فی فصل
 و اند علم باب یکره النوم قبل العشاء و الحدیث بعدها مکره است بخواب رفتن پیش از خواندن عشا و سخن گفتن بعد
 خواندن عشا مالک اند بلفظ ان سعید بن المسیب کان یقول یکره النوم قبل العشاء و الحدیث بعدها
 سعید بن المسیب میگفت مکره است خواب رفتن پیش از نماز عشا و سخن گفتن بعد از نماز عشا مالک اند بلفظ ان عایشه زوج
 النبی صلی الله علیه و آله کانت ترسل الی بعض أهلها بعد العتمه فقول الاترجون الکتاب حضرت عائشه آدم مفسر است
 بسوی بعضی قبیل خود بعد عشا میگفت ای راحت نمیدید نویسندگان را یعنی فرشتگان را که نامه اعمال می نویسند
 من ادرك ركعة من الصبح فقد ادرك الصبح ومن ادرك ركعة من العصر فقد ادرك العصر وكذلك سائر الصلوات و محمد
 التائید تغییر ضرورت الی هذا الحدیث که دریافت یک رکعت از نماز صبح بر آئینه وی دریافت نماز صبح را یعنی نماز ادا است
 نه قضا و هر که دریافت یک رکعت از نماز عصر بر آئینه دریافت نماز عصر را و همچنین سائر نمازهاست و حرام است تاخیر نماز
 تا آنچه غیر ضرورت مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن لبس بن سعید وعن الاحمر کلام یحدث عن ابی هريرة
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من ادرك ركعة من الصبح قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح ومن ادرك ركعة من العصر
 قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر و رسول الله صلی الله علیه و آله دریافت یک رکعت از نماز صبح پیش از آنکه بر آئینه وی ادا
 کرده است نماز صبح را یعنی ادا کرده است نماز قضا و هر که دریافت یک رکعت از نماز عصر پیش از آنکه غروب و آفتاب

قال الشافعی وقت الظهور
 يكون ظل كل شيء مثله
 و آخر الوقت المختار العصر
 ان يكون ظل كل شيء مثليه
 وقيل ان نقص الشمس
 و آخر وقت الضرورة غيب
 الشمس في الغروب
 قولان الذي صححه
 ان آخره قريب غيبوبة
 الشمس و لا يجوز الخ
 العشاء ثلث الليل و آخر
 شطرا ولا يغتفر وقتها
 حتى يصدر قضاء ما لم
 يطلع الغروب و آخر الوقت
 المختار الصبح و آخره غروب
 الشمس و في المذنب و في
 طالع الشمس
 قلت و عليه
 اكثر اهل العلم

برائیه روی دریافت نماز عصر یعنی ادا کرده است نه قضا مالک عن ابن شهاب عن ابن سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هريرة
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ادرك ركعة من الصلوة فقد ادرك الصلوة فرمود حضرت صلی الله علیه وسلم هر که در یابد
 یک رکعت از نماز برائیه دریافت نماز یعنی تمام نماز را بطریق ادا مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى
 علیه وسلم قال الذي تغتبه صلوة العصر كانا توأهما وما له فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم کسیکه فوت شود از روی نماز عصر گویا
 نهیب کرده شد اهل می مال می یعنی اعمال صحابه وی جط می شوند و ازین سبب اورا ضرری لاحق میشود مثل ضرر نهیب اهل مال است
 و حدیث دیگر آمده جط عله و مراد از فوت همان است که سابقا مذکور شد و حدیث حتی اذا اصغرت الشمس یعنی فوت شد از وقت
 اختیار و این تفسیر در روایت اوزاعی و رین حدیث مصرح واقع شده قال غیره فواتها ان تدخل الشمس صغرة اخر جابو او و بعضی
 تاویل کردند از حدیث را و گفته اند لاق میشود شخص را چون معانیه بکند ثواب کسیکه ادا کرده است نماز عصر را از اندوه و غم و نجات
 کسی که نهیب کرده باشند اهل می مال می او این تاویل بغایت بعیدست و تحقیق آنست که این مسکه فرج مسکه اصباط است و احادیث صحیح
 روایات کثیره دلالت بران میکنند فلا حاجة الى التاویل مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب انصرف من
 العصر فلقى بجلال يشهد العصر فقال لحبستك عن صلوة العصر فذكر له الرجل عذرا فقال له عوطففت حضرت
 بازگشت از نماز عصر یعنی خارج شد از آن و بخانه بازگشت پس ملاقات کرد با شخصی که حاضر نشده بود در نماز عصر گفت در منزلت
 ترا از نماز عصر پس فرمود شخص من حضرت عمر عذری پس فرمود اورا حضرت عمر ناقص کردی حال خود را مالک عن یحیی بن
 بن سعید انه كان يقول ان المصلحة ليصل الصلوة و ما فاتة و قتها و لما فاتة من وقتها اعظم و افضل من اهل و ما له
 یعنی بن سعید میگفت هر برائیه نماز گذرانده گاهی میگذازد نماز را حالا که فوت نشده است از روی وقت آن نماز و برائیه آنچه
 فوت شده است از وقت وی بزرگتر و زیاده تر بود از اهل اذمال و ترجمه گوید هر که یک رکعت از نماز در وقت خود بجا آورد
 و باقی خارج وقت اورا حکم اداست در قصر صلوة و اتمام آن و ابو حنیفه در نماز صبح خلاف کرده است و آن ضعیف است جمعی
 تفریم کرده اند برین حدیث که اگر عذر معذور زایل شد و از وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است اورا لازم میشود آن نماز را
 آنکه پیش از آن باشد بخون یا باغ شد صبی یا طاهر شد حایض زیاده تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر قدر یکبیر حرام از وقت فوت
 لازم میشود قضا آن نماز و نزدیک فقیر دین تفریم نظر است زیرا که استطاعت شرط وجوب است و وجوب قضا متفرع
 بر وجوب ادا و این بار رکعات اخیر و قضا است که شایع تفسیر و تفسیرا و حکم ادا ساخته است و تابع خبری که در وقت گذشته
 نموده باقی ماند سوال آن آنست که چون حال صلوة بر یک منوال است پس تخصیص مجزوع عصر را باین مرتبه چنانچه در اکثر روایات
 واقع شده سبب چه باشد قضا گفته اند که این تخصیص را دو سبب است اول آنکه این دو نماز در دو طرف روز واقع اند و صلوة

له قلت
 عند الشائع من صلی
 ركعة في الوقت والباقي
 خارج الوقت لا يكون
 كمن صلي الكل
 وقال ابو حنيفة مثله
 في صلوة العظماء
 وقال الخليل علي
 المعذرة انما انزل
 وقتي من الوقت
 ركعة ليتم تلك
 الصلوة وطبقه اكثر
 اهل العلم

نماز بگذارد و بعد از آن آفتاب برآید یا فرود و بتقین معلوم میکند که وقت برآمد پس اگر این حکم را در صورت بیان نمیفرمود
 گمان فوت بتقین می انجامید بخلاف اواخر اوقات نمازهای دیگر که انتهای آن باین وضع و ظهور معلوم میشود و دوم آنکه در
 احادیث صحیحیه نمی واقع شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را در صورت بیان نمیفرمود و گمان میشد که بسبب
 دخل این دو وقت نماز فاسد شده باشد و الله اعلم **باب جمع العصرین والعشائین لمن بعدهما** در بیان
 جمع کردن در میان ظهر و عصر و جمع کردن در میان مغرب و عشاء در حق کسیکه در اذعاری است **مالك عن**
بن عباس انه قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهر والعصر جمعيا والمغرب والعشاء جمعيا في غير مكة
 ولا نكح قال يحيى وقال مالك ذلك في مكة **مالك** في مكة نكحها نكاحا واحدا صلى الله عليه وسلم ظهر وعصر را كجا و مغرب و عشاء را كجا
 حالتیکه خوفی نبود و سفری نبود و گفت مالک که گمان میکنم که این جمع بود در هنگام باران مترجم گوید جمهور علما محمد بن
 بجران جمع بین الصلوتین قایل شده اند در سفر و جمیع در مطر نیز و حسن بصری و عطاء و احمد و سحن در بعضی از این خصوصیت
 بلکه در غایه المستفیة مذکور است هر عذر یکیه مثل مرض باشد در شده و جمع ملحق است بر مرض در جواز جمع و بغوی از محمد بن
 سیرین نقل کرده اند که کان لایری با سابع جمع بین الصلوتین اذا كانت حادثة او شئ ما لم يتجدد عادة و بغوی این حدیث را
 روایت کرده است از طریق دیگر از جهة مسلم و غیر آن و زیاده کرده است در آن روایت قال ابو الزیر فقلت لسعيد بن جبیر
 فعنه قال سالت عبد الله بن عباس کما سالتی فقال لان لا یجمع احد من امته بعد از ان بغوی گفته است که این حدیث
 دلالت میکند بر جواز جمع بغیر عذر زیرا که تفسیر کرده است که ملا جواز نیست که جرح نباشد و باین قول قایل شده اند جمع قلیل
 محدثین اکثر علما بآن رفته اند که جمع بغیر عذر جایز نیست انتهی و مختار نزد یک فقیر جواز جمع است وقت عذر و عدم جواز
 بغیر عذر و الله اعلم و مکارم در تادیل این حدیث اختلاف کرده امام مالک احتمال مطر ذکر کرده مکن روایت مسلم من غیر مطر و لا
 آنرا بر هم میکند و اکثر نزد یک این بنده ضعیف است که ابن عباس حکایتی فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده و در غرضه
 تبوک و معنی لفظ فی غیر خوف و لا سفر است که ابن ماجه ذکر کرده فی السفر من غیر ان یجد شیئا و لا یطعمه و مراد از سفر حالت
 سیر است و از غیر سفر حالت نزول اطمینان و بعضی مدوایه این حدیث لفظ بالمدينة را زیاده کرده اند و بعضی دیگر لفظ ثانی
 جمیعاً و سبعاً و این تصرفات همه محمول بر دم است که از منفی سفر بر خاست پس روایتی بالمعنی که در دوران تحقیق و بهم خود
 پرداخت و بهترین علت جمهور علما از عمل باین حدیث تعاد کرده اند با وجود آنکه روایه این حدیث همه ثقات اند و قول
 ابن عباس لان لا یجمع احد من امته هرگز دلالت بر نفی عذر ندارد زیرا که نفی جمع تجویز جمع دلالت اولی محقق می
 و لازم نیست که جمیع اقسام جمع و خبریات آن منفی شود و اگر در حالت نزول خصصت جمع ننید و از حالت سیر مخصوص

قلنا انما العلم بالی
 ذهب اکثر العلماء الى
 ان الجمع فی غیر مكة
 و رخص الصلوتین
 ان یجمع بین الصلوة
 انما کان المطر أو غرض
 اقتسام الصلوة لاداء
 الاصل منها و فی غیر مكة
 للمریض ان یجمع ما شاء
 بعض الشافعیة فی غیر مكة
 فی تادیل هذا الحدیث فقالوا
 مالک ای ذلک کان فی
 مطر و یروى من رویه مسلم
 عن غیره یسفر و یطعم
 جاساس عنی ان ابن
 فقه الله التی علیها ما
 رسول فی التی و من
 الجمع و ذواته فی غیر مكة
 و لا سفر معناه ما یبینه
 من حاجة فقال فی السفر
 من غیاب یعمل شیء و
 لا یطعمه و لا یزاول و
 السفر حالة اراد
 و اما من قال فی السیر
 بالمدينة او ثانیاً جمیعاً
 و سبعاً جمیعاً قول

علی الزم فی بعض
 و حق فی بعض
 العاصی التی منه
 من العمل علیها
 للحدیث مع کون
 و لا یقتضی

قلت علی هذا
اهل العلم وقاسوا
المغوت قضا علی
النام

این شخصت میکردند نیز صورت کنایش داشت لکن فی الجمله حرجی هم موجود بود چون رخصت جمیع راجع جمیع حالات سفر و غیره
کردند حرج بجای زائل شد و بعد علم شریعت گوید تفریع کرده اند جمعی بر جواز جمیع در وقت ضرورت که اگر ادا نکند از آخر وقت
قدرا حرام لازم میشود بر وی نظر و عصر سه و دو همچنین اگر ادا نکند قبل طلوع صبح صادق قدرا حرام لازم میشود بر وی نماز
و عشا زیرا که وقت این هر دو نمازی یک است در حالت عذر و فیه نظر زیرا که هر نماز را وقتی معین ساخته اند که وجوب آن بر آن
و اگر می شود در بعضی حالات قضا را تجویز داشته اند و آنرا در عدم اثم مثل ادا شمرده اند و چون این در نفس الامر قضا است
که اثم از دفع کرده اند و جوب قضا و جوب ندارد و الله علم باب من نام عن صلوة فلیصلها اذا ذکرها هر که بخوابد
ذابل شده از نمازی باید که بگذارد آنرا و قتی که باید آرد آنرا مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان رسول الله
صلی الله علیه و آله حين قفل من خيبر استسحب حتى اذا كان من آخر الليل عرس وقال لبلال اكلأ لنا الصبر و نام
رسول الله صلی الله علیه و آله و اصبأ و كلا بلال ما قد دلته ثم استند الى راحلته وهو مقابل الفجر فغلبته عيناه
فلم يستيقظ رسول الله صلی الله علیه و آله و لا بلال و لا احد من الركبة حتى ضرتهم الشمس ففرج رسول الله صلی الله
عليه و آله فقال يا بلال فقال بلال يا رسول الله اخذ بنفسى الذى اخذ بنفسك فقال رسول الله صلی الله
عليه و آله و اقم الصلوة لذكرى اني قد مرسل است سلم و ابو داود و ابن ماجه و
رسول الله صلی الله علیه و آله سلم الصبر ثم قال حين قضا الصلوة من شئ الصلوة فليصلها اذا ذكرها فان
يقول فى كتابه اقم الصلوة لذكرى اني قد مرسل است سلم و ابو داود و ابن ماجه و
کرده اند از طریق ابن و سب عن یونس عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هريرة رسول الله صلی الله
و سلم و قتی که رجوع کرد از خیبر وقت شب راه رفت تا وقتیکه داخل شد در آخر شب نزول فرمود آخر شب بجای استراحت
و گفت بلال انکامه بانی کن برای ما نماز صبح او بخواب رفت آنحضرت و بخواب افتد اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله
و نگامه بانی کرد بلال تا مانیکه قدر شده بود برای او یعنی مدتی که خدا متعالی خواسته بود بعد از آن نمیکند که بسوی
خود و او روی خود کرده بود بسوی فجر پس غالب شد بروی و چشم یعنی خواب آمد بوجهی که هر چند خواست که چشم
خود را و کند نتوانست پس بیدار نشد آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم و نه بلال و نه هیچکس از شتر سواران تا آنکه افتاد
صنوبر آفتاب پس مضطرب شد آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم پس گفت چیست این ای بلال پس گفت بلال
یا رسول الله در گرفت مرا آنچه در گرفت ترا یعنی خواب بر دم را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم ما کربشیده
برید شتران خود را پس بر خیزانید شتران خود را و ما کربشیده بردند ما فتی اندر ما بعد از آن فرمود آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بطلان پس اقامت نماز گفت پس گذارد با ایشان آن حضرت صلی الله علیه وسلم نماز صبح بعد از آن منور
 و قتی که تمام کرد نماز را هر که فراموش کند نماز را پس باید که بگذارد آنرا و قتی که بپا آورد آنرا زیرا که هرگز آنکه خدا تعالی میفرماید
 در کتاب خود بر پا دار نماز را وقت یا در گذرن من یعنی اگر فراموش کنی باز بسا تو آید که خدا تعالی مرا نماز فرموده است
 و من نماز نگذاختم ام همانوقت نماز را بگذارد ترجم گوید بهین است مذہب فقہا و سبکہ نماز را بعد از آنوقت کند حکم او برنا
 و نایم قیاس کرده اند و علماء را در حدیث اشکال است زیرا که در حدیث صحیح واقع شده و ان عینی تنامان و لاینا
 قلبی بعضی علماء جواب داده اند بآنکه آن حضرت را صلی الله علیه وسلم دو حالت بود گاهی قلب هم موافقت در نوم می کرد
 و گاهی نه دو حالت اول نادر بود و دو حالت ثانی اکثری و این واقع احاطت اول مصادفت کرد و و فیہ نظر زیرا که حالت او
 هرگز از احادیث و آثار ثابت نمی شود پس نادان بخیر و احتمالی که مخالف عمومات مخصوص موهم نقیضه تبه خاتمه علیها
 الصلوٰۃ و التیمه باشد بجای شنیع است و بعض دیگر جواب داده اند که قلب ادراک نمیکند مگر وجہانیات را یا حسنیات
 که متعلق بنفس آدمی است مثل حدث و الم و فهم خطاب پس طلوع فجر که متعلق بحیث است و موقوف بر تعلیل حدیث قد از پیش
 خارج است نوم عین خود مضمون صحیح حدیث است اگر گوئی هر چه قلب مرئیات را بدون الفتح عین ادراک نتواند
 لکن گشتن زمان دراز را البته می شناسد گوئیم که این امر لازم نیست با یقین که او را در امور مهمه سهو واقع میشود
 پس جایز است که بر احاطت مصلحت تشریع قضا سهوی را بر خاطر مبارک انتخاب الناکره بشوند یا قلب مبارک مشغول تفکر
 در آیات الله مستغرق در ملاحظه آنها بوده باشد و بعضی جواب داده اند که اینوقت مستثنی بعد از سایر اوقات لمصلوٰۃ تشریع
 و هو الاوجه و الله اعلم باب هل یكون الغشۃ حکم الله یا است بیہوشی احکم اب صالک عن نافر ان عبد الله بن عمر
 علیه فذهب عقله فلم یقض الصلوٰۃ قال صالک و ذلک فیما نری و الله اعلم ان الوقت ذهب فلما من افاق و هو وقت
 فانه یصلی بیہوش کردہ شد عبد الله بن عمر پس فت عقل او پس قضا نکرد نماز را گفت مالک ثانی نکردن قضا
 در آنچه مینماید ما را و الله اعلم سبب آنست که وقت رفته بود و اما سبکہ ہوشیار شود و وقت پس ہرگز وی نماز گذارد
 مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه عمل غشی قلیل بر نوم و عدم حمل برہ و محتمل است جو تشبیہ خود را ہرست و وجہ فرقی
 آنست کہ تکلیفات شرعیہ بر عقل دایرست نام ہوشی حدیث احصل نیست پس وجوب صلوٰۃ نباشد و شرع قضائی نام فرمودہ
 بخلاف قیاس پس خاص باشد بمورد و این عمر عدم حمل را اختیار کرده و الله اعلم مذہب شافعی آنست کہ اگر احتیاج
 مرض یا امری مباح واقع شود ساقط میکند آنچه در محل اخلا از دست رفت است از نماز اما اگر
 احتیاج بقنا و ل مکر بہم رسد قضا لازم است و مذہب ابو حنیفہ آنکہ مدت اخلا اگر بروز

قال الشافعی ان افقی
 علیہ لم یضرب سبب علیہ
 سقط عنه ما کان
 فی حال اغماہ من
 الصلوٰۃ و ان غمی
 علیہ بنسب شخص نفی
 قال ابو حنیفہ ان
 کان لا غماہ و ما ولیاۃ
 فلو ان ذلک قضی
 وان شاد علی ذلک
 یقض و لم یفرق بین
 الاسباب

و شب کشد یا کم ازین باشد قضا لازمست و اگر زیاد از شب رفت باشد لازم نیست و در سبب فرقی نموده و بعد از علم بالاسب
 الصلوة الوسطی ایستگاری نماز وسطی کدام نماز است قال الله تعالی حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین
 فرمود خدا تعالی محافظت کنید بر نمازها و تحلیص محافظت کنید بر نماز میان و استاده و شعیب برای خدا دعا کنان یا قرآن خوانان
مالك عن زید بن اسلم عن قسقاء بن حکیم عن ابی یونس مولى عائشة ام المؤمنین انه قال امرتني عائشة ان
 لما مضت امة قالت اذ بلغت هذا الاية فاذا في حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین فلما بلغتها اذتها فاعلمت علی حافظوا
 علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین ثم قالت سمعتها من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان یونس گفت که فرمود مرا حضرت عائشة
 بندهم بر آنکه از بعد از آن گفت چون بر من آیه پس خبردار کن مرا حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی پس چون رسیدیم باین آیه خبردار
 کردم او را پس ملا کرد بر من باین طور حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین بعد از آن گفت
 شنیدم این آیه را از آنحضرت صلعم **مالك** عن زید بن اسلم عن حمزة بن رافع انه قال كنت اكتب مصحفا لمحضفة
 ام المؤمنین فقالت اذ بلغت هذه الاية فاذا في حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین
 فلما بلغتها اذتها فاعلمت علی حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین عمر
 ابن رافع را گفت می نوشتم مصحف برای حضرت ام المؤمنین پس فرمود چون بر من آیه خبردار کن مرا حافظوا علی الصلوات
 و الصلوة الوسطی الایة پس چون رسیدیم باین آیه خبردار کردم او را پس ملا کرد بر من باین قسم حافظوا علی الصلوات و الصلوة
 الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین **مالك** عن داود بن حصین عن ابن یزید عن المخزومی انه قال سمعت
 ابن ثابت یقول الصلوة الوسطی صلوة الظاهر زید بن ثابت میگفت که نماز وسطی نماز ظهر است **مالك** انه بلغه
 ابن ابی طالب عبد الله بن عباس کانا یقولان الصلوة الوسطی صلوة الظهر رسید باینکه که حضرت علی بن ابی طالب
 و عبد الله بن عباس میگفتند که صلوة وسطی صلوة صبح است ترجم گوید رضی الله عنه وارضاه که اختلاف کرده اند صحابه رضوا
 علیه در نماز وسطی جمعی گفته اند نماز صبح است بقرینه آنکه خدای عزوجل میفرماید و قوموا لله قانتین و قنوت طول قیام
 یا قنوت را گویند و نماز صبح مخصوص است بآن بقوله تعالی و قرآن المهران قرآن المهرکان مشهور است و بسبب آنکه این
 متوسط است میان یس و نهار و جمعی گفته اند که نماز ظهر است زیرا که در میان روز و او کرده میشود و جمعی گفته اند نماز عصر است
 و بحديث مرفوع آنرا رسانده اند و حديث حضرت عائشة معارض است زیرا که عطف دلالت میکند بر غایت و آنچه
 حضرت عائشة و صفه ملا کرده اند حرفی بود از حرف قرآن و بخصت حاصل شده است در قنوت و جمیع احرف و قبضه بین
 گفته است که نماز غایت است زیرا که بحقیق در وسط نماز است از سبب آنکه سلف وسطی گفته است و بعضی متاخرین قائل شده اند

اعلمت
 حافظوا علی الصلوة
 الوسطی
 فاعلمت علی حافظوا
 علی الصلوات و الصلوة
 الوسطی

زیرا که وسط است در میان دو نماز که قصر کرده میشود **باب فضل صلوة الفجر والعصر** باب در بیان فضیلت نماز صبح و عصر
 قال الله تعالى سمعوا من ربك بالحق ولا يكاد يسمعهم كوسى باستأش برود و گاه خود را بیگاه و بگاه مرا خواندن نماز است قال
 الله تعالى وقرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا و لازم گیر خواندن قرآن فجر را هرگز خواندن قرآن فجر را حاضر میشوند و شهادت
 و مراد از خواندن قرآن فجر نماز فجر است زیرا که قرارت طویل در آن سنون است **مالک** عن ابی الزناد عن اکلحرج
 عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار ويجتمعون في صلوة
 العصر و صلوة الفجر ثم يعرج الذين باتوا فيكم فيسألهم وهو اعلم بهم كيف تركتم عبادتي فيقولون تركناهم ومنهم بعضنا
 وابتناهم ومنهم يصلون رسول الله صلى الله عليه وسلم فمروا زبني يكذبونكم ايند يك جمع از فرشتگان در شب يك جمع در روز
 و باهم جمع میشوند در نماز عصر و نماز فجر بعد از آن بالا میروند آنکه شب گذرانیده بودند در میان شما پس سوال میکنند ایشانرا
 خداستعالی و او دانست باحوال بندگان خود چگونه گذرشتید بندگان مرا پس میگویند گذشتیم ایشانرا در آن حال که نماز
 میکرد و ندو آمدیم بایشان در آن حال که نماز میکرد و ندو **باب** بدانکه اذان باب در بیان شروع شدن اذان **مالک**
 عن يحيى بن سعيد انه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اراد ان يتخذ خشبتين يضرب بهما للجمع للناس للصلوة
 فأدعى عبد الله بن زيد الأحمصا ثم من بنى الحارث بن الخزيم خشبتين في النوم فقال ان هاتين الخشبين هما يريد رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقتل لا تؤذون للصلوة فألقى رسول الله صلى الله عليه وسلم حين استيقظ فذكر له ذلك فأمروا
 صلى الله عليه وسلم بالاذان گفت يحيى بن سعيد که خواسته بود حضرت صلى الله عليه وسلم که بسازد دو دروب که زده شود این هر دو را
 یعنی آواز زده شود باین هر دو بزدن یکی بر دیگری تا جمع شوند مردمان برای نماز پس نمود و عبد الله بن زيد را که از قبيله نضرا
 بود بعد از آن از بنی الحارث بن الخزرج بود که قبيله خروست از میان انصار و دروب پس گفت این دو دروب را
 با نوازاده کرده است رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفته شد او را یعنی فرشته گفت ایا اذان میگویند بنابرین معجله بن
 زيد پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقتیکه بیدار شد پس عرض نمود بخدا آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن خواب را پس فرمود
 آنحضرت صلعم باذان مترجم گوید اذان و اقامت با جمیع مسلمین از شعایر اسلام است پس اگر اهل شهری اصرار کنند
 بر ترک اذان و اقامت سلطان را میباید که بآن جماعه قائل کند و در حدیث صحیح آمده کان افاعرا قوم لم یکن یخیر علیهم حتی
 یصبح ففیظفران سمع اذا ناکف جهنم وان لم یکن یسمع افاعرا علیهم و اگر شخصی بخیر افان و اقامت نماز گذارد و اعاده برود و اگر
 نزدیک جمیع علماء و مذتیب عطا بن یسار و مجاهد بن جبر است که اگر اقامت را فراموش کند اعاده نماز لازم میشود و الله اعلم
باب فضل الاذان باب در بیان فضیلت اذان **مالک** عن ابی الزناد عن اکلحرج عن ابی هريرة ان رسول

قلند
الکرام العظمی
الشیخ الامام
کلمة قد قامة في الصلاة
قال بالتحجيم في
الاذان
وقال ابو حنيفة
لا ترجع في الاذان
وقامة منتهی
منتهی
قلند
عليه السلام

صلی الله علیه وسلم قال اذا نودي للصلاة اذ بر الشيطان لضرا حتى لا يسبح النداء فاذا قضى النداء اقبل حتى اذا
ثوب بالصلاة اذ بر حتى اذا قضى التثويب اقبل حتى يحضر بين المراء ونفسه يقول لا اذكر كذا واذا ذكر كذا لم اكن يذكر
حتى يظل الرجل ان يذكر كذا حتى يراه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموا چون بانگ گفته میشود برای نماز پشت میدهند
شیطان در آن حال که او اضراط است تا آنکه نشود بانگ نماز را پس چون تمام کرده میشود بانگ نماز را متوجه میشود
سبوی صلی تا چون اقامت گفته شود باز پشت داده میگردد تا چون آخر کرده شود اقامت را پیش می آید تا آنکه جاک
میشود در میان مرد و نفس امارتی یعنی این مرد بانفس خود مقرر کرده بود که حدیث نفس را وجودند به شیطان در میان
نفس امارتی آید تا آنکه از او را بر هر نزد میگوید شیطان فلان کار را یاد کن و فلان کار را یاد کن در حق کاری که
منی خواست که یاد آن کند تا آنکه میشود مرد باین حالت که نمیداند چه حرکت گذارده است مالک عن سمری
ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صامه السمانی عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلم الناس ما في النداء
والصفاء لكانوا على ما هم عليه لا يستعملون الا ان يستعملوا على ما هم عليه لا يستعملون الا ان يستعملوا على ما هم عليه لا يستعملون
نماز وصف اول است بعد از آن رخت کنند بآن و مناقشه نمایند در آن و نیاید بطریق فیصل کردن مناقشه الا آنکه
زنند بر بانگ نماز وصف اول البته قهره میزدند باب صفة الاذان و الاقامة در بیان کیفیت بانگ نماز و اقامت
مالک عن عبد الله بن سميل بن مالك عن ابيه انه قال لا اعرف شيئا مما ادرت عليه الناس الا النداء بالصلاة
مالك بن ابی عامر جدا مالک گفت من شناسم چیزی از آن چیزی که باقیم بر آن مرد نماز را بانگ نماز یعنی در هر چیزی آنها را تغییر
یافته است الا اذان که در زمان مالک بن ابی عامر همان سبب میگفتند که در زمان صحابه بود قال یحیی مالک ثنیة النداء و الاقامة
فقال یحیی فی النداء و الاقامة لا ما ادرت الناس علیه فلما الاقامة فانها لا تشبه وذلك ان الكلام نزل علیه اهل العلم بالنداء
سوال کرده شد مالک از دو دو بار گفتن کلمات اذان و اقامت پس گفت نرسیده است بمن حدیث بانگ اذان و اقامت چیزی مگر آنچه
مردان را بر آن اما اقامت پس بر آینه نوی دو دو بار گفته نمی شود و نیست آنچه همیشه بودند بر وی اهل علم قد شهر ما ترجمه گوید صلی
عنه و رضاه اهل جرین و اهل شام و دین و مصر متفق اند بر آنکه کلمات اقامت را یک یک باید گفت الا لفظ قد قامة
که جمعی آنرا دو بار گفته اند و بعضی آنرا یک بار گفته اند و بعضی آنرا سه بار گفته اند و بعضی آنرا چهار بار گفته اند و بعضی آنرا پنج بار گفته اند
اقامت است و الله علم و اما اذان پس بعضی احادیث دلالت میکند بر ترجیح و بعضی بر غیر ترجیح و تحقیق نزدیک بنده نیست که بگویم
در احرف اذان مثل اختلاف در احرف قرآن است کما شاف کاف و لهذا مالک تعرض ترجیح و غیر آن نشد باب استحباب
احفال الصلوة خیر من النوم فی نداء الصلوة و بیان تحجیم بن کلمة الصلوة خیر من النوم و اما اذان صحیح مالک انه یبلغه ان

جمله عمر بن الخطاب یؤذنه لصلوة الصبح فجده ناثما فقال الصلوة خیر من النوم یا امیر المؤمنین فامس عظماء
 فی الداء لجهنم جبر سید مالک مؤذن آمد پیش عمر بن الخطاب جبر و میکرد و او ایستاد و صبح پس بافت و از خواب بیدار
 گفت نماز بهتر است از خواب ای امیر المؤمنین پس امر کرد و او را حضرت عمر که داخل کند این کلمه را و از آن صبح مترجم گوید
 رضی الله عنه وارضاه که تحب است در بانگ صبح زیاده لصلوة خیر من النوم و بار و امام مالک ابتدای این کلمه از حضرت
 عمر ذکر کرده است و در حدیث ابی مخنف و آیه است که حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند فان کان صلوۃ الصبح قلت
 خیر من النوم الصلوۃ خیر من النوم و احتمال دارد که مؤذن عمر ترک کرده باشد این کلمه را در نفس اذان و بعد از آن گفته
 پس حضرت عمر امر کرد و باد خال این کلمه در نفس اذان تا بروی دست داشت و بآب من صلی فی بیت جماعه تکبیرا قاتا
 کسیکه نماز گذارد و در خانه خود با جماعت کفایت میکند اول اقامت قال یحیی مثل مالک عن قوم حضوا طراد و ان
 مکتوبه فاداد و ان یفعلوا و لا یؤذون قال مالک ذلک مجرب عنهم و ما یجیب النداء فی مساجد الجماعات
 یجمع فیها الصلوة سوال کرده شد مالک از حکم جماعه حاضرین که اراده گذارند نماز فریضه و از جماعه یعنی در نماز
 اینرا استند که اقامت گویند و اذان گویند گفت مالک آن اقامت کفایت کننده است از ایشان و جز این نیست که در
 اذان گفتن در مسجد یا جماعات که جماعت گذارده شود و آن مساجد نماز اتموم گوید همین است نه هر یک ضیفه و ظاهر
 نه هر یک فنی است که اذان و اقامت هر دو برای وی سنون است باب فضل دفع الصلوة بالاذان باب در فضیله
 بلند کردن آواز در اذان مالک عن جده عن ابی سعید الخدری عن ابی سعید الخدری عن ابی سعید الخدری عن ابی سعید الخدری
 ابیه انه اخبره ان ابی سعید الخدری قال لدانی اذ انک تحب الغنم و البادية فاذا کنتم فو غنمک و بادیته
 فاذا نبت بالصلوة فارفع صوتک بالنداء فانه لا یسمع مدی صوت المؤذن جن ولا انس
 ولا شیء الا یشهد له یوم القیمة قال ابوسعید الخدری سمعته من رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ابوسعید خدری گفت عبد الله را هر آنچه من می بینم ترا که دوست میداری رده گویند خدا را و هر
 پس چون باشی میان رده خود یا صحرای خود پس بانگ می بینا پس بلند کن آواز خود را بانگ میا که
 برای منی شنود تا آخر مسافت آواز مؤذن هیچ جن و نه آدمی و نه هیچ چیز مگر گواهی دهد برای مؤذن
 روز قیامت گفت ابوسعید شنیدم این را از آن حضرت صلی الله علیه و سلم مترجم گوید جمهور اهل علم مستحب
 بلند کردن آواز را بانگ شافعی گفته مگر در مسجد یکبار جماعت بخواند و پسند و حال بار دیگر جماعت
 میکنند مؤذن است اذان مکن آواز بلند کند باب یحب ان یقول السلام مثل ما یقول المؤذن مستحب

قلنا
 و طبعه ابو خنیفه
 و ظاهر من هب
 الشافعی انه یسن له
 الاذان و الاقامة
 قلنا
 و طبعه اهل العلم
 و یسنون رافع
 الصوت بالاذان
 قال الشافعی لا یجوز
 و لم یکن فی جماعه

حضور جماعه حاضر و کثیر قاعد ۱۱

[illegible]

قلت
 قال اهل السليم
 في الجليلين فيقول
 لا حول ولا قوة الا
 بالله
 قلت
 وعليه الشافعي
 وقال ابو حنيفة
 لا يجتنب الاذان
 قبل طلع الفجر
 قلت وعليه
 اهل العلم قال الشافعي
 ترك الاذان في السفر
 منه في المحضر

عن مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب كان يقول من صلى بأرض ملاة من مينة ومن
 شماله ملاة فان اذن واقام الصلوة صلى وراه ملائكة امثال الجبال **مسند بن الهيثم** ميگفت هر که نماز گذارد و زمین سجده
 نماز گذارد و جانب دست راست او یک فرسته و جانب دست چپ او یک فرشته پس اگر اذان گوید و اقامت کند نماز گذارد پس
 از فرشتگان جماعات بسیار مانند کوهها **باب في الاقامة للفاصلة باب** در بیان اقامت گفتن بر نماز فوت شده
مالك عن زيد بن اسلم في قصة التكريس والرسول الله صلى الله عليه وسلم بل كان ينادي بالصلوة اقيم
مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب في قصة التكريس ثم امر رسول الله صلى الله عليه وسلم بل الاقام الصلوة ثم
 گذشت و در روایت زید بن اسلم شک است و شده است که حضرت بلال را باذان فرمودند یا اقامت و در روایت سعید بن
 ذکر اقامت آمده است بغير شك باجماع اقامت موكدة ترست و اذان نیز در حق فائده بدعت نیست و الله اعلم **مسند ابو حنيفة**
 رحمه الله قائل است آنکه اذان و اقامت هر دو برای نماز قضا سنت است و همین است قول قدیم **باب وجوب**
استقبال الكعبة في الصلوة باب در بیان فرضیه ر و آوردن بجانب کعبه نماز قال الله تعالى قد ترضى ثقلي فميك والتمس
 فلتو لئلا تترك قبلة ترضها قول فميك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره و هر آنکه نماز کند
 روی را در جانب آسمان یعنی بتوجه نزول جبرئیل استقبال قبله پس البته متوجه خواجهیم ساخت ترا قبله که رضامند شوی
 پس متوجه کن روی خود را بجانب مسجد الحرام و هر جا که بشیهای مسلمانان متوجه سازید روی خود را بجانب مسجد حرام متوجه گوید
 قبله حتی را گویند که در نماز روی بآن جهت باید کرد و در اول آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بدین شرف و نزول
 فرمود توجه بجانب بیت المقدس مینمود آرنه و میکرد که کعبه قدوسی باشد پس خدا تعالی قنای آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
 روایت فرستاد که متوجه بجانب مسجد الحرام شود و مسلمانان و هر جا که باشند در شهر یا یا در بیابانها یا در دیار باید که در نماز رو
 بمسجد الحرام کنند **مالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال بين الناس قبلة فاهل السنة والجماعة
 اذت فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد نزل عليه الليلة قرآن وقد امر ان يستقبل الكعبة فاستقبلوها و كان
 وجههم الى الشام فاستادوا الى الكعبة عبد الله بن عمر گفت در آن وقت که مردان و در مسجد قبا بودند در نماز متوجه الكعبة
 با ایشان آئینه پس گفت هر آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شد بر وی شب آیت می نازل قرآن و هر آنکه امر کرده شد بآن
 صلی الله علیه وسلم کرد و کعبه کند پس شمار و کعبه کند و بود و ایشان بجانب شام یعنی بیت المقدس پس باز گشتند و کعبه کردند
مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب قال صلى الله عليه وسلم بعد ان قدم المدينة و كانت
 حشر شهر الخويصة المقدس ثم حلت القبلة قبل بدو شهرين نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد اذان که گفت

له قلت
 هو افضل الجليل
 للشافعي
 له قلت
 افضل الجليل للشافعي
 انه يقيم لها في ثوب
 وقال ابو حنيفة يورثه
 هو افضل القاصم
 للشافعي
 له قلت
 القبلة هي الوجه التي
 يشترط استقبالها
 في الصلوة قلنا بل
 قلنا لئلا تترك قبلة ترضها
 كان استقبال الكعبة
 شرطا في الحديث
 دليل على ان حكم الشفيع
 لا يورث الانسان
 قبل بدو شهرين
 وعلى من صلى
 الى جهة الاضداد
 ثم ان لم يجد
 الخطا فانه لا
 يبعد هو قول
 اكثر اهل العلم
 واصل قول الشافعي

قلش
هذا بالنسبة الى
اهل المدينة وقال
الشافعي المطلب
بالاجتهاد عين الكعبة
فان بان انه كان مخفيا
ممنوعا ويؤخره في الكعبة
لحقا فقد عداة
عليه و قال ابو جعفر
المطلب بالاجتهاد
جهة الكعبة

آورد بدین مشرف شازده ماه بجانب بیت المقدس بعد از آن تغییر داده شد قبله ایشان از خرقه بدر بدماه بدر حرم
رضی الله عنه وارضاه خدای عز وجل معین گردانید قبله برای کعبه و معلوم است که شام ده آن بجز حاضرین از بیت
دور صورت عدم مشاهده بجز دلائل قطعی یا قرائن ظنیه بی توان برود دلیل قطعی در هر حال معین نیست پس بطریق
اتقنا فهمیده شد که در حال غیم و اختفای دلائل بقرائن ظنیه متکفلان نمود و از قصد اهل قیاس معلوم شد که تا وقتیکه
باجز حکمی از احکام شرعی نرسیده است ما خود نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله تجویز مقرر کنیم و بعد از آن خطای آن
تجویز یقین معلوم شد خواه در نماز خواه بعد از آن اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال کعبه در شب نازل شده بود
و اهل قیاس گمان آنکه حکم سابق باقی است در یک جهت استقبال بیت المقدس کردند و من بعد خطای آن گمان
یقین ظاهر گردید پس توجه کعبه کردند و بنا نمودند و استیفاء نکردند و الله علم باب قبله من غاب عن مکة
جهتها قبله کسی که درست از یک طرف قبله است ما لک عن نافع عن عمر بن الخطاب قال ما بین المشرق
المغرب قبله اذ توجه قبل البیت محمد بن الخطاب گفت در میان شرق و مغرب قبله است چون روی آورده شود
بطرفه خانه کعبه یعنی بنسبت اهل مدینه اگر مغرب بجانب است راست گذاشته شود و مشرق را بجانب است چپ
و همین است معنی رو آوردن بخانه کعبه استقبال کعبه متحقق شد اگر چه در اینجاها بسیار پیدایمی شود که توجه بآن
مکن است و قید اذ توجه قبل البیت احتراز است از آنکه پشت بجانب قبله کند و دست راست بسوی مشرق و دست
چپ بجانب مغرب گذارد و الله علم مسئله طلب معرفت قبله بجهت و در اهل عقلی قطعی اخذ بجهت
سلف بنا کرده اند و قول صدوق که ازین سخن خبر دهد و اجتهاد بدلائل ظنیه و تقلید یکسکه با جهت قبله را شناخته باشد تا
وجه اول میسر باشد بغیر آن الفتات نباید کرد و تا قول صدوق و اجتهاد میسر آید بتقلید نباید رفت و صحیح آنست که واجبست
تجدید اجتهاد برای بر نازمی الا نزدیک عرض شد که دلیل ابریم نیزند مسئله سهل طرق معرفت قبله که در سفر کار آید
که در مساجد یک مسلمانان نشاندن آنرا بر قبله راست کرده باشند و باجمه و تفکر که آفتاب بر برهه اخیر از فلک فرود و سایه امتحان
کنند که از قبله کدام جانب می افتد و آنرا یاد گیرند و در صحرا در صورت آفتاب بایستند و جاییکه سایه می افتد معین نمایند و همان
سایه که یاد گرفته بودند استقبال کنند و در وقت مجر و مغرب و حاشا مجر صادق و طلوع و غروب آفتاب شفق احمر از خطه
نمایند که از قبله کدام جانب است و همان نسبت را در صحرا بخار بزنند و حکم آن مساجد تا وقتی می توان برزد که سافت بعد از شفق
چون ده منزل لازم و منزل از آن مساجد و مسافت از مساجد شهر دیگر را امتحان باید کرد و باب تسقط فرضیه القبلة
الغائبة و عن المسائل المتفق علی الدابة ساقط میشود فرضیه استقبال قبله از شخصیکه ترسیده باشد از عذاب یا خیر و از مسافریکه

نقل یکنوار و برادر ممالک با مسنده ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یصلی علی راحلته و فی بعض حقیقت ما تو جهت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز میگذارد بر شتر سواری خود در سفر هر طریقی که میگذرد و این آن شتر آنحضرت صلی الله علیه و آله با مسنده
 عن ابن عمر قال فان کان خوافا هو اشد من ذلك فاصلا و اجالا قیاما علی اقداسهم و ادکبا نامستقبل القبلة او غیر
 ابن عمر گفت پس اگر خوف زیاد تر ازین باشد بگذارند پیاده رومند و ایستاده برای خود یا سواره رومند و ایستاده یا غیر و معتدل شد
 باب فضل الصلوة فی المسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله باب بیان فضیلت و منزلت ثواب نماز در مسجد کعبه و مسجد آنحضرت
 ممالک عن زید بن ربیع و عبید الله بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله الاخری عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 قال صلوة فی مسجدی هذا خیر من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و یک نماز در مسجد من
 بهتر از هزار نماز است در جای دیگر سوای آن باشد الا مسجد حرام یعنی بهتر است از غیر مسجد حرام و مسجد حرام یا بهتر است از دی
 یاسا و است با وی ممالک عن خبیب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی هریره عن ابی سعید الخدری و ابی هریره
 صلی الله علیه و آله قال ما بین بنی و منبج و روضة من دیاض الجنة و منبج علی حفص رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و سقا
 میان خانه من و منبج است مرغزار است از مرغزار با بهشت و منبج است پیاده است بر لب جوی من ممالک عن
 عبید الله بن ابی بکر عن عباد بن نعیم عن عبد الله بن زید المازنی ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ما بین بنی و منبج
 روضة من دیاض الجنة فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله مسلم مسافتی که میان خانه من و میان منبج است مرغزاری
 از مرغزار می باشد بهشت متروجم گوید رضی الله عنه و آرضه که ما بین سیاق احادیث دیگر نیز آمده است الجنة تحت ظلا
 الشیخ عاتق المرین علی محاذ الجنة و مراد از ان سیاق آنست که هر که التزام کند عبادت در مقام برسد به بهشت
 بجز آن کوثر و نظیر آن از کتاب الله انما یکلون فی بطونهم نادا بابا یک تشد الوصال الا الی ثلثه مساجد بته نشود و الا
 بهشت شتران یعنی سفر کرده نشود مگر سوای مسجد ممالک عن زید بن عبد الله بن الهادی عن محمد بن ابراهیم بن
 الحارث السیسی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریره قال لقیته بصره بن ابی بصیر الفکار فقال من این اقبلت من الطور
 فقال لو ادر کنت قبل ان تخرج الیه ما خرجت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لا تعجل المطر الا الی ثانیة
 الا المسجد الحرام و الی مسجد هذا و الی مسجد یلیا و بیت المقدس یثک گفت ابو هریره طایقات کرده ام با بصیر بن ابی
 خفاری پس گفت مرا از کج آدمی گفتیم از بطور گفت اگر در سه فیهتم ترا پیش از ان که
 به آستین بسوزد آن بسوزد آن آستین بسوزد آن آستین ترا منی گفتم که
 مسجد من سه آستین بسوزد منم از ان حضرت

۲۱ قلت و علی کذا
 اهل العلم
 قلت
 فیه منی هذا الحديث
 ان الصلوة فی کذا کذا
 و ان کذا فی کذا
 روضة من دیاض الجنة
 و منی من العباد فاضل
 ۱۶۹
 نقل یکنوار و برادر ممالک
 منبج و دینته حداء
 روضة من دیاض الجنة
 و منی من العباد فاضل
 ۱۷۰
 نقل یکنوار و برادر ممالک
 منبج و دینته حداء
 روضة من دیاض الجنة
 و منی من العباد فاضل
 ۱۷۱
 نقل یکنوار و برادر ممالک
 منبج و دینته حداء
 روضة من دیاض الجنة
 و منی من العباد فاضل
 ۱۷۲
 نقل یکنوار و برادر ممالک
 منبج و دینته حداء
 روضة من دیاض الجنة
 و منی من العباد فاضل
 ۱۷۳
 نقل یکنوار و برادر ممالک
 منبج و دینته حداء
 روضة من دیاض الجنة
 و منی من العباد فاضل
 ۱۷۴
 نقل یکنوار و برادر ممالک
 منبج و دینته حداء
 روضة من دیاض الجنة
 و منی من العباد فاضل
 ۱۷۵
 نقل یکنوار و برادر ممالک
 منبج و دینته حداء
 روضة من دیاض الجنة
 و منی من العباد فاضل
 ۱۷۶
 نقل یکنوار و برادر ممالک
 منبج و دینته حداء
 روضة من دیاض الجنة
 و منی من العباد فاضل
 ۱۷۷
 نقل یکنوار و برادر ممالک
 منبج و دینته حداء
 روضة من دیاض الجنة
 و منی من العباد فاضل
 ۱۷۸
 نقل یکنوار و برادر ممالک
 منبج و دینته حداء
 روضة من دیاض الجنة
 و منی من العباد فاضل
 ۱۷۹
 نقل یکنوار و برادر ممالک
 منبج و دینته حداء
 روضة من دیاض الجنة
 و منی من العباد فاضل
 ۱۸۰
 نقل یکنوار و برادر ممالک
 منبج و دینته حداء
 روضة من دیاض الجنة
 و منی من العباد فاضل

الا ان يريد الرجوع يردن شيئا من مسجد بعد از اذان مگر وقتیکه اراده داشته باشد باز آمدن مالک ان بلغه ان
 سعید بن السید قال یقال لا یخرج احد من المسجد بعد النداء الا بعد یريد الرجوع اليه الا من افاق سعید بن السید
 گفته میشود و برین نه برای کسی از مسجد بعد از اذان مگر منافق مگر سیکه خواسته باشد باز رجوع کردن یعنی برای تهیة وضو و سبحة
 برآید و میخواهد که رجوع کند بسجده **باب استیجاب ان یصل رکعتین عند دخول المسجد باب استیجاب ان یصل رکعتین**
 گذارد و وقتیکه داخل شود در مسجد **مالک** عن حمر بن عبد الله بن الزبیر عن عمرو بن سلیم الزرقی عن ابی القزعة
 الا تضاعی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا دخل احدکم المسجد فلیکرم رکعتین قبل ان یجلس
 صلی الله علیه و سلم فرمود چون داخل شود یکی از شما بسجده باید که بگذارد و رکعت پیش از آنکه بنشیند **مالک** عن
 ابی القزعة مولى عمر بن عبد الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه قال لم اری احدا من اصحابنا اذا دخل المسجد یجلس قبل
 ان یرکع قال ابی القزعة یعنی بذلت عمر بن عبد الله و یعیف لک علیه ان یجلس اذا دخل المسجد قبل ان یرکع
 قال یخرج قال مالک و ذلك حسن و لیس بواجب ابی سلمة گفت بای انقضایانمیدم صاحب وقتیکه داخل میشود بسجده
 پیش از آنکه نماز گذارد و گفت ابی القزعة مراد میداشت باین اشاره عمر بن عبد الله را و عیض کرد این را بروی که نشیند
 و وقتیکه داخل میشود بسجده پیش از آنکه نماز گذارد و گفت مالک این مستحب است و واجب نیست **باب کراهية البیعة**
 و الشراء و المظنة و الشعر ما فی مضاهة المسجد باب در کمره بودن خرید و فروخت و کلام بنفایند و شعر خواندن و غیره
حکم است در مسجد مالک ان بلغه ان عطاء بن سيار كان اذا قرأ عليه بعض من یبیه فلیسجد حاه فساله ما
 و ما ترید فان اخبره انه یرید ان یبیه قال حلیک بسوء الدنيا فانما هذا سوء فافترقا فحطار بن یار بود این
 صفت که چون میگذاشت بروی بعض آنکه بیع میکنند در مسجد و طلبید او را پس سوال میکرد از چیزی که باو است از چیزی که
 میخواهد پس اگر خبر میداد او را که میخواد بر این چیز را بفروشد عطا میگفت لازم گیر باز در دنیا را پس جز این نیست که این
 بازار آخرت است **مالک** ان بلغه ان عمر بن الخطاب بن رجبة فی ناحية المسجد تسمى البطيحاء و قال من كان یبیل
 ان یلخط او ینشد شعرا و یرفع صوته فلیضج الی هذه النخبة النثر رفع الصوت الا ان رفع الصوت بالشعر عمر بن
 الخطاب بنا کرد و جای فراخ بی سقف در گوشه مسجد نامیده شد او را بطیحاء گفت هر که خواسته باشد که کلام لا یعنی گوید یا آواز بلند
 خواند شعر را یا بلند کند آواز خود را باید که بناید بسوی این رجبه **باب کراهية البزاق فی المسجد و نحو القبلة** باب کراهية البزاق
 آب من انداختن در مسجد بجانب قبله **مالک** عن هشام بن عروة عن ابی عبد الله عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما فی حیاء القبلة یبصق او یخاطب انما یخاطب رسول الله صلی الله علیه و سلم

قلنت
 علیه اهل العلم
 فی الحدیث انه من غیر
 مسجد قلنت فی
 کبره ان یخرج من
 یصل الا اذا کان یختم
 به امر جماعه
 قلنت
 علیه اهل العلم
 و عندهم علی الاستیجاب
 قلنت
 علیه اهل العلم

رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه در دیوار مسجد که بجانب قبله بود آب بن را با آب بینی را یا معنی را که از سینۀ برآمد و چون
 پس حک کرد و آنرا با لب کراحتہ دخول المسجد لمن اكل الثمرا باب در کراحتہ داخل شدن مسجد کسی که سیر خورد و او
 من اللک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اكل من هذه الشجرة فلا يقرب
 من مسجدنا بعد ذلک یابرج النعم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بخورد از این درخت پس باید که نزدیک نشود به مسجد
 اینرا بخورد و او را برپای سیر نبوی گفته است که جمعی اهل قوم را از اعدای ترک جماعت گفته اند و حقیقت این بود
 داشتن نیست بلکه زجر است او را که از آنکه تناول کند ثوم را و در وقتیکه مسجد میاید رفت باب حجاز النعم رسول الله
 اذ لم یؤذ للمسلمین و حجاز لا استلقاء واصفا احدی دجلية على الاخری اذ لم یحش انکشاف العورة باب بیان
 حجاز بودن خواب و مسجد قتی که ایذا ندهد بر نماز کنندگان را و رخصت در از کشیدن در حالیکه نهاده باشد یکپای
 برپای دیگر و قتی که نشترسد از پا هر شدن عورت من اللک عن ابن شهاب عن عباد بن تیمم عن عماره انه دای
 رسول الله صلى الله عليه وسلم مستلقیا فی المسجد واصفا احدک رجلیه على الاخری ثم عباد وید انحضرت را صلى الله
 وسلم که در از کشیده بودند بر پشت خود در مسجد نهاده یکی باز و پای خود بر پای دیگر و من اللک عن ابن شهاب عن
 سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان كانا یفعلان ذلک عمر بن الخطاب عثمان بن عفان میکردند
 این کار را یعنی استلقاء در مسجد باین صفت که یکدیگر استند یکپای را بر پای دیگر و ترجم گوید و منی اندر عورت و از اینجا
 معلوم شد که استلقاء و نوم در مسجد درست است و از احادیث دیگر معلوم شد که مشغول کردن مصعبیان درست
 و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلى الله عليه وسلم نمی کرد و از برداشتن یکپای بر پای دیگر و علما در وجه تطبیق گفته اند
 که عورت از از غیر سابع می پوشیدند پس برداشتن یکپای بر پای دیگر خوف انکشاف عورت باشد و لهذا منع کرده
 پس اگر خوف انکشاف عورت نباشد تا یکدیگر از رو اسع باشد یا سر او را بپوشیده باشد هیچ باک نیست و الله اعلم باب
 لا تقصر النساء من الساجدا اذ لم یکن خوف غلبة منکر و نه نشو و نه نماند از داخل در مسجد و قتی که نباشد بر پشت
 من اللک انه یلغ عن حید الله بن عماره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تلبسوا امام الله حجابا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود من یکدیگر کینز کان خدا را یعنی مسلمات را از مساجد من اللک عن
 بن سعید عن عمر بنت حید الرحمن عن عائشه زوجة النبی صلى الله عليه وسلم انها قالت لو ادرت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ما احدثت النساء من الساجد كما منعت النساء من الساجد قال یحیی
 بن سعید قتلت لعمری و من نساء من اهل المسجد قالت نعم حضرت عائشه رضی الله عنها فرمود هر که در مسجد

انحضرت

حضرت صلی الله علیه وسلم خصلی را که پیدا کرده اند از زنان یعنی بیباکی و بی اختیاری را البته منع میفرمودند ایشان
 از دخول در مسجد چنانکه منع کرده شد زنان بنی اسرائیل را گفتند یحیی گفتنم عمرو را یا منع کرده شده بودند زنان بنی اسرائیل
 از دخول در مسجد گفت آری مالمک عن یحیی بن سعید عن عاتکه بنت زید بن عمرو بن قیقل امرأة عمر بن الخطاب انها
 كانت تشاذن عمر بن الخطاب الى المسجد فیسکت فتقول والله لا اخرجن الا ان تمنعنی فلا یمنعها ما یکره من
 بن الخطاب فطلب اذن یکره و از عمر بن الخطاب تا بر آید بسوی مسجد پس خاموش میشد پس میگفت عاتکه قسم بخدا اگر خواهم برآمد مگر
 وقتی که تو منع میکنی پس منع میکرد حضرت عمر را و مترجم گوید علم نمکرده داشته اند زنان جوان را که در مسجد حاضر شوند
 و متمسک ایشان حدیث حضرت عائشه است در حضرت داده اند که عیون در فجر و مغرب و عشا بر آید و بعضی در جمیع صلوات
 رخصت داده اند و الله علم باب التی تردید المسجد لا یقتضی طیباً باب در بیان آنکه زنیکه اراده دخول مسجد کند لازم است
 بروی که استعمال خوشبوی نماید مالمک انه بلغه عن یحیی بن سعید ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال اذا شئتم
 احد یکن صلوۃ العشاء فلا تمسح طیباً فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که اراده کنی از شما ای مسلمانان
 که حاضر شود نماز عشاء این را که استعمال نکند خوشبوی را باب استنباط اتخاذ مساجد البیت باب در بیان استیجاب
 بنا ساختن مسجد و رتبه مالمک عن ابن شهاب عن محمد بن بکر بن ابی انصاس ان عتبان بن مالک کان یوم قح
 و هو یحرق فی البیت و قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما کان فی الظلمة و المظلمة المسبیل و انما جعل فی البصر فضل یارسلو
 فی یقین مکانا اتخذهم صلی الله علیه و آله قال فجاءه رسول الله صلی الله علیه و آله فقال این خوبان ان اصیله فاشار له الى مکان من البیت
 صلی الله علیه و آله فی رسول الله صلی الله علیه و آله عتبان بن مالک است میکند قوم خود را دنیا شده بود و بر آید و اینجا به سلامت آید
 صلی الله علیه و آله عرض نمود که هر آینه قطعه نیست که میباشد تاریکی شبی بالان و سیل و من مردی ام که با تو هست شب
 پس نماز گذار یا رسول الله در خانه من بجای تا بگویم آن مکان را بجای نماز گفت عتبان پس تشنه نمیداد و حضرت
 صلی الله علیه و آله پس فرمود کجا دوست میداری که نماز گذارم پس اشاره کرد عتبان برای حضرت صلی الله علیه و آله
 بیگانی از خانه پس نماز گذار و در وی حضرت صلی الله علیه و آله مترجم گوید مسجد البیت است مسجد دارد دیگر
 و دیگر یکی مسبل نیست یعنی وقف نیست لکن مسجد البیت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت و در جماعت و مسجد
 حکم مسجد است در فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماعت نیز کس نیست یحیی بن یحیی درین حدیث و هم کرده
 بجای محمد بن الربیع الانصاری محمد بن یحیی گوشت و الله علم مالمک عن عتبان بن عوفه عن بکر بن
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال اجلسوا من صلوۃ تکبر فیها تکبیر رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بکنید نماز

قلست
في الهداية بذكر ملحق
هي الشواهد حضور
الجماعات ولا بأس
للمجربان تفحص في الخبر
والغريب والعشاء
قالا يخرج من في الصلوات
كلها

قلست
كما قال يحيى بن يحيى

٩٣
في ربيع
بن ربيع
وأنما هو
بن ربيع

۹۳
محمد بن یحییٰ
وہم ونامہ محمد
بن یحییٰ

قلت انما
تعمى تفسد وسما
تفسد طما التبا
قلت ٩٥
ارباك الحما والاسمال
بغناطين مرفه
على ناقية

95

قلین
 وعلی هذا اهل العلم علی
 ان علی ان یطی بجمع
 بدیعی فی الصلوة
 الوجه وکذا بن وقل
 ان کلان ظهر فیها
 مکشوفاً فصل فیها
 فی شاة قال فی الصلاة
 هو لا یصح قال الشافعی
 اذا التفت فی ما
 سوی الوجه والیمن
 فلیحی الاغلافة وقلین
 فی حقیقة الشافعی
 فی خصوص الاغلافة
 علی حقیقة الشافعی
 قال الشافعی کان علی
 العرب ان یتیم بالعمامة
 علی الاغلافة وقلین
 فی الصلاة

مالک عن الثقة عن عبد الله بن لا شمر عن الحسن بن سعيد عن عبد الله بن الحولاني وكان في حجر ميمونة زوج
 النبي صلى الله عليه وسلم ان ميمونة كانت تقبل في الدرع والعمامة ليس عليها اذا حضرت ميمونة نماز ميگذازد ودر کمره دهنی نبود ودر
 زار و مالک عن هشام بن حمدة عن ابيه ان امرأة استفتته فقالت ان المطلق يثقب على افاضل في دمه وخوارقها
 نعم اذا كانت الدرع سابقا لذي سوال کرد از عروہ پس گفت ہر آنکہ کر بند و شوارشود بر سر پس یا نماز گزارم و دیگرہ و در
 پس گفت عروہ آری فتیکہ باشد کردہ در از یعنی از کعب یا بیان تر و الله علم مسئلہ از آیتہ ولا یسدین ذینہن الا ما ظهر منها
 مفهوم شد کہ کسترہ باطن ضرورت نہ ما ظہر یعنی تا ظہر ما ظہر فی العادات بہت پس بر او از ان وجہ و کفین باشد زیرا کہ ستر
 عادت نیست بخلاف غیر آن و تنقیح خار و درج سلفیجا تر غیر وجہ و کفین بہت و همین بہت نہ سبب علم کہ زن آزاد و آزاد
 میشود بر شہیدن تمام بدن غیر وجہ و کفین یعنی گفتہ اند کہ اگر شیت پا ہم مکشوف باشد جائز بہت نماز در ہر ایگفتہ بہت کہ ہوا
 ماگر چیزی سوا ی وجہ و کفین مکشوف باشد اعادہ لازم بہت نزدیک شافعی و ابو حنیفہ گفتہ بہت کہ اگر کسترہ از روج عضو کفین
 باشد خصوص بہت و اعادہ لازم نیست اللہ علم باب کراہیت ان یصلی مغلطیا فافہ باب در کراہتہ آنکہ نماز گزارد و بوجہ
 و ان فہذا مالک عن عبد الرحمن بن الجعد ان کان یرى سائر من عبد الله اذا دعى الا انسان یغطی فافہ و
 فی حقیقة الشافعی فی حقیقتا شدیدا احتی فی زعمہ عن فیہ عبد الرحمن ید سالم بن عبد الله را و فتیکہ می یارہی
 جو شہیدہ و مان خود را حل آنکہ نماز میگذازد و میکشید جامہ از دہن او کشیدن سخت بقوہ تا آنکہ دو دور میگرد و جہا
 ز در مان او غلطی گفتم بہت کہ عادتہ عرب آن بود کہ در سفر بارہ از دستار خود بردن می میدیدند حضرت
 صلوات اللہ علیہ سلم ازین بہت در نماز منع فرمود و اللہ علم باب کراہیتہ الصلوة فی قریب شیغل ایصلی
 بحسنہ بایہر کراہتہ نماز گزاردن در جامہ کہ مشغول کند نماز گزارندہ را حسن خود مالک عن علقمہ بن
 ابو علقمہ ان عائشہ زوج النبی صلی اللہ علیہ قالت اھذا ابوجہم بن حذیفہ لم یسئل رسول اللہ صلی اللہ
 وسلم خمیصہ شامیہ لھا علم فتھد فیھا الصلوة فلما انصرف قال ردی عنھ الخمیصۃ الی
 الخمیصۃ فقلت الخمیصۃ فی الصلوة فکا د یفتنہ حضرت عائشہ گفت رحنی ایہذا کہ مدینہ فرستاد
 بر ہر ہم بن مدینہ بر ای حضرت صلی اللہ علیہ سلم خمیصہ شامیہ کہ او را صل بود خمیصہ جاہدیت از خریا شد
 کہ بر او صل با عہد یعنی کنایہ با عہد باشند پس حاضر شد حضرت سعید و سعید و سلم و مالک خمیصہ
 یعنی فتیکہ بازگشت بعد فراغ از نماز و حضرت عائشہ کہ در کن این خمیصہ سعید ابوجہم پس ہر آنکہ حسن نظر کرد و صل
 علم و در نماز پس نزدیک بود و آنکہ مشغول کردہ در مالک عن هشام بن حمدة عن ابيه ان امرأة استفتته فقالت ان المطلق يثقب على افاضل في دمه وخوارقها

حیثه شامیه لما علم ثم اعطاها ابا جهم واخذ من ابي جهم انجانيه له فقال يا رسول الله فلم قال اني نظرت الي
 عليها في الصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم يوشيد خميصه شاميه كما ورع علم بود بعد از آن داوان خميصه بابي جهم گرفت
 عرض آن از ابي جهم انجانيه را از آن اوبس گفت ابو جهم يا رسول الله چو ار و كودي خميصه اخيار فرمودي انجانيه است
 هر آينه من نظر كردم بسوي علم اين خميصه در نماز انجانيه جامه است ساده مضروب بانجبان يا منج نام شهر است مترجم كوت
 از بخديش معلوم شد كه نماز مقارن حالتی و در جامه مسكني گذارون كه فتن مشتغال بآن و غفلت از اركان نماز
 غالب باشد كرده است و در حديث شنيدين واقع شده كه حضرت صلى الله عليه وسلم نماز گذاروند در جامه البرشي بعد از نماز
 آنرا نزع كردند و فرمودند لا ينبغي هذا التقدير في العلم **باب استحباب اتخاذ السترة للمصل في الصلوة و نحوها من حين**
باب در استحباب ستره گرفتن كسيكه نماز ميكند در صحرا و مانند آن عيني در جامه كه گذر مردان ميا باشد صالك اند بلغان
 عبد الله بن عمر كان يستتر براحلته اذا صلى عبد الله بن عمر ستره ميكرد و ستره سوارى خود را و قتيكه نماز ميكند و مال ك
 عن هشام ابن عمر ان ابا ه كان يصلى في الصلوة الى خيول ستره عوده نماز ميكند در صحرا بسوي غير ستره مترجم كويد
 در احاديث امر كرده اند با قاهره ستره در نماز چون در صحرا يا در گذرگاه مردم نماز خوانده شود و اين امر شاير استحباب است زيرا كه
 بن الزبير بغير ستره در صحرا نماز گذارد و نيز از احاديث معلوم شده كه مستحب است نزديك بودن از ستره بر صفيكه در ميان
 و ستره قدر سجود باشد تا بر دم تنگي نشود و نيز معلوم شد كه ستره كم از موخره جل كفايت نميكند و علماء تقدير كرده اند موخره را
 با نكده در طول مقدار يك دست باشد و در عرض مقدار يك انگشت زيرا كه آنچه كم از اين است از در ظاهر ميشود و محصل عرض بن
 و ظاهر آنست كه خط كشيدن يا عصا و شمشير را در طول انداختن كفايت نميكند زيرا كه صحابه با وجود تير انجاني قدر موخره
 الرجل را تفتيش منيوند و اين دليل صريح است بر آنكه غير دي كفايت نميكند و الله علم **باب النهي عن المرددين يدي المصل**
طلاعه و بعد المأد باب در منع از گذشتن پيش بروي نماز گذارنده و امر بدفع كردن گذارنده در شام نماز صالك عن ابي
عمر بن عبد الله عن بسر بن سعيد ان زيد بن خالد الجهني ارسل الى الجهم ليرى ما اذا سمع من رسول الله
صلى الله عليه و آله في المأد بين يدي المصل فقال ابو جهم قال رسول الله صلى الله عليه و آله لو يعلم المأد بين يدي المصل ما
عليه لكان ان يقف اربعين خيرا الامن ان يسير بين يديه قال ابو النضر ادعى اقال اربعين يوما و شهر او سنته
 زيد بن خالد جهني فرستاد بسر بن سعيد را بسوي ابي جهم سوال ميكرد و از وي چه چيز شنیده است از حضرت صلى الله عليه وسلم
 در حق گذارنده از پيش بروي نماز گذارنده پس گفت ابو جهم كه فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم اگر بدانند گذارنده پيش بروي نماز
 گذارنده بالي است بر دست و ستره هر آينه ستره است و اين امر چنين و در بهتر براي آنكه نكده بگذرد پيش بروي او

قال النضر
 ثم انصرف
 كعبه الى مكة
 منسحب الى منزله
 مدنية و هي مكنته
 البلد المشرف
 و عليه اهل العامة
 قال النضر
 العلم على كراهة
 بين يدي المصل
 فعل المصل
 ولا يزيده في ذلك الا على الله
 فان اربعة كعنف وجهه
 الملامن القائله فان
 لم يكن يدي يديه
 فليس هو مع دار

قلت قال النعمانی
اتفق اهل العلم على
براهین طرودین بدوی
الصحة فلا یزید فیها
الاصلی اللفظ فان
ابی و جعفر و هو
المرد من المقاتلة
فان لکن بن بدوی
ستة فلیس له وضع
الاس

گفت ابو نصر بنید از چهل روز گفت یا چهل یا چهل سال **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان کعب الاحبار قال قال
المازنی یکنی المصلی ما ذاع علیه لکان ان یخسف بدخیرا له من ان یرجع بین یدیه کعبا جبارا یسکف اگر بداند گذر زنده از پیش روی
گذرانده که چه و بایست بروی هر آینه می بود و فرو رفتن زمین با او بهتر بود و از آنکه بگذرد و پیش روی او **مالک** عن زید بن اسلم
عن عبد الرحمن بن ابی سعید الخدری عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا کان احدکم یصلی فلا یدع
احدا ان یرجع بین یدیه ولید راه ما استطاع فان ابی فلیقاتله فانما هو شیطان رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و قتی که
میگذارد یکی از شما بگذرد هیچکس را که بگذرد و پیش روی او نباید که دفع کند او را یعنی بشاره یا به تسبیح پس اگر ایا که یعنی باز نماند گذر
باید که خشک کند با او پس جز این نیست که او شیطان است **مالک** انه بلغنا ان عبد الله بن عمر کان یکوه ان یرجع بین یدیه
النساء و هن یصلین مکره میداشت عبد الله بن عمر که بگذرد و پیش روی زنان در آن حال ایشان نماز میگذرانند **مالک**
عن نافع ان عبد الله بن عمر کان لا یرجع بین یدیه احد الا یدع احدان یرجع بین یدیه عبد الله بن عمر یعنی گذشت پیش روی
هیچکس یعنی نماز گذرانده و میگذاشت کسی را که بگذرد و پیش روی او تسبیح گوید اهل علم متفق اند بر آنکه گذشتن از پیش روی
مکره است و اگر کسی بگذرد و صلی را میرسد که بشاره خفیه دفع کند و در اول امر بشاره و تسبیح زیاده نمکند و اگر از جانب گذرانده ایا
و بجاخ ظاهر شود پس این را میرسد که عطف نماید بر همین است مراد از مقاتله و ظاهر است که حقیقت قتل مراد نیست و آن حکم و قتی است
که صلی در سجده نماز میگذارد یا در پس ستره و این گذر زنده میخورد که در میان صلی و ستره بگذرد و اگر در پس ستره نباشد این
میان گذر و دفع گذر زنده میرسد زیرا که تقصیر از جانب صلی است بر تقدیر ازین احوال متفاد شد که عمل سیر مثل غایت
و نیز معلوم شد که اشاره و تسبیح و عطف عمل کثیر نیست **باب** العلم **باب** الی الخصة فی المروءین یدی الصنف اذا اجمعت
باب در بیان خصت پیش روی وقتن صف و قتی که ستماده کرده شد نماز **مالک** عن ابن شهاب عن عبد الله بن
عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس انه قال قبلت را کبا علی انا ان و انا یوم شد قد ناهزت الا خلا
و رسول الله صلی الله علیه و سلم للناس عیون فلیت بین یدی بعض الصنف فنزلت فادسلت الا انان تولم و دخلت الصنف
فلینکذ لک علی عبد الله بن عباس گفت پیش آدم یعنی بخضر حضرت صلی الله علیه و سلم سوار شده بر ماده خری و من آن روز
نفر یک شده بودم با خدام یعنی بلوغ و رسول صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد و با مردمان و منی پس گذشتم از پیش روی بعضی
پس فرو دامم و بگذشتم ماده خرا که چرا میگرد و داخل شدم در صف پس نماز نکرد و بر من هیچکس **مالک** انه بلغنا ان
بن ابی وقاص کان یرجع بین یدیه بعض الصنف و الصنف قائم قال حی قال مالک و انا انی نلت و اسع اذا اجمعت
و بعد ان یرجع الامام و لم یجد المرء مد خلا الی المسجد لا بین الصنف سعد بن ابی وقاص میگذشت پیش روی بعضی صنف

حال نگذارستهاده شده بود گفت مالک من می بینم این را جایز و قبیح که بر پا کرده شود نماز و بعد از آنکه تکبیر تحریریه گوید امام دنیا بگوید
راه داخل شدن در مسجد گرد میان صفوف **باب** لا یقطع الصلوة مردوشی نمی شکنند نماز گذشتن چیزی پیش روی
خواه سنگ باشد خواه زن حاضر **مالک** اند بلغه ان علی بن ابیطالب قال لا یقطع شیء الصلوة مما ینزل یدیه المصلی
علی بن ابیطالب گفت نمی شکنند نماز را چیزی را آنچه گذرد از پیش روی نماز گذارنده **مالک** عن ابن شهاب عن سالم
بن عبد الله ان عبد الله بن عمر کان یقول لا یقطع الصلوة شیء مما ینزل یدیه المصلی عبد الله بن عمر میگفت نمی شکنند نماز
را هیچ چیز از آنچه میگذرد پیش روی نماز گذارنده ترجمه گوید اجماع مجتهدین است بر آنکه گذشتن هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و مذنب
است بن مالک حسن بصری آن بود که گذشتن زن مخصوصان حایض گذشتن یک خصوصاً سگ یا حیوانی جز قطع میکند نماز را
لکن احادیث صحیح و لالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمی کند و حضرت عائشه از خود نقل فرمود که در میان آنحضرت صلی الله علیه
و در میان قبله می بود در هنگام نماز و مجتهدین حدیث ابن عباس و لالت کرد که سواره بر ماده غریز پیش صفوف گذشت
و یکس انکار نکرد و مجتهدین حدیث فضل بن عباس در حق سگ اند علم **باب** وجوب طهارة بدن المصلی
و ثوبه و محل صلوة **باب** در فرضیه پاک داشتن بدن نماز گذارنده و جامه او و جای نماز او قال الله تعالی و یتطایر فطهره
و الی غیره و جامه های خود را پاک کن و نجاست را از خود دور کن و قال مالک باسناده قال رسول الله صلی الله علیه
اذا اصاب ثوب احدکم من الحيضة فلتقم ثم لتغسله بالماء ثم یغسله فید ترجمه بالا گذشت ترجمه گوید و آنچه
بپای خود دالت میکند بر آنکه پاکی جامه مقدم نماز است و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند
فی غسل مبارک می نجاست رسیده بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اطلاع داشتند جبریل آمد و بران حال مطلع شد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی الحال غسل خود را بر نافقتند و نماز را تمام فرمودند و آنرا نیز معلوم شد که طهارة فعل مصلی و جامه و بدن
واجب است و درین باب دلیل صریحی یافتنی نشود و همین آیات و دعوات اکتفا باید کرد و احمد و حاکم گفته اند که اگر کسی
گذارد و در جامه او غسل او نجاست بود و او نمیدانست اجاده نماز بر روی لازم نیست اگر چه اکثر از قدر دریم باشد پس
تصدع اطلاع دادن جبریل نجاست فعل این قول قوی است و علم **باب** من یدجو سائل یغتفر له ما یعلق
بجسده و ثوبه من ذلك الجرح کسکه او را زخمی روان باشد عفوس است او را آنچه متعلق میشود بدین او و جامه او و از آن هم
مالک عن هشام بن عروة عن ابی ان المیسورین هم منة اخبره انه دخل رجل علی حمی بن الخطاب حمی
من السبله التي طعن فيها فایقطع امره لصلوة لعمری فقال عمر نعم و لاحظ في الاسلام من ترك الصلوة فضله عمر
یثرب و راء مردی بر عمر بن الخطاب در آن شب که زخم رسانیده شد او را پس جبار کرد عمر را برای نماز صبح پس گفت

قلت
وعليه اهل العلم
قلت
فانه ثم تصل في بيته
علی ان الصلوة قبل
انالة النجاسة
كانت حادثة وعليه
اهل العلم في الجملة
قلت
وعليه اهل العلم
ای سالک و المشهور عن
من ذهب إلى ان النجاسة
والفحش و موضوع الفصد
و النجاسة ان كان دها
یردم سیلانه غالباً
لا یسقط غسله
کلی فی ریفة و دها
الغفون قبله و کثیره
لعمری و فی
العلی بن

ان كان عال
يغسل الثوب
ثانياً قبل الصلوة
جاءنا في الخبر
ولا خلاف

از حق الله عز و جل اندک دلائل معلوم میشود آنست که اضافه بخداست تعالی در نیت و قصد تقرب باین عمل فرض است تا از عبادت
 حیا و شکر که قیاز واقع شود تعیین این عمل باشد آنکه طهر است یا عصر است فرض است یا نفل است چهار رکعت است یا نه
 رکعت لازم نیست بدلیل آنکه بعضی صحاب نیت اجماعاً پنج رکعت و اما قرآن نموند و بعد از سه تنگ از آن حضرت
 علیه السلام تعیین کردند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تقریر فرمودند و عمر و عذیب و سبب بسیاری از علما سنت است
 پس نیت متردد بوده و در میان فرضیه و نفلیه و بعضی صحاب نیت صحیح کردند و نیت میکنند که هفت جج حبیب بلکه آنرا
 از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم تلقی نموند و هیچ فرق نیست در میان حج و صلوة و الله اعلم خلافاً للمنهاج فی قوله
 فان صلی فرضاً وجب قصد فعله و تعیینه و الاصح وجوب نیت الغرضیه دون الاضافة الی الله تعالی محل نیت قلب است
 و نطق و عدم نطق بآن یک است باب تجب تکبیرة الافتتاح فرض است تکبیر ابتدای نماز قال الله تعالی
 و دبکت فکبر بر درگاه خود را یاد کن یا الله اکبر و معنی تکبیر در عرف شرح الله اکبر گفتن است و قال النبی صلی الله علیه و سلم
 تمهیداً التکبیر خبری از نماز که غیر نماز را بر صلی حرام میکند و شروع در نماز بآن واقع میشود و تکبیر است و فی حدیث الری
 انیس فی صلوة قال النبی صلی الله علیه و سلم اذا قمت الی الصلوة فامسح الوضوء ثم استقبل القبلة فکبر و من بر خیر
 نماز پس کامل کن وضو را و در وضو گردان پس تکبیر بگو قال اصالح فی الذی صلی لنفسه فکبیرة الافتتاح انه
 یستأنف صلوة و قال فی الامام یمنی تکبیرة الافتتاح حتی یفوغ من صلوة قال اری ان یصید و یعید
 من کان خلفه الصلوة و ان کان من خلفه قد کبر و افانیم یعید و ن گفت مالک در باب شخضیکه نماز گذارد برائی است
 خود یعنی منفرد بود پس فراموش کرد تکبیر افتتاح را که وی استیفاء کند نماز خود را گفت مالک باب اما یک فراموش کند
 تکبیرة افتتاح را تا آنکه خارج شود از نماز خود گفت می بینم که عاده کند امام و عاده کنند آنانکه پس شیطا هم و نه
 نماز را و اگر آنانکه پس پشت او بودند تکبیر گفته بودند نیز عاده کنند مسئله معنی تکبیر در عرف الله اکبر گفتن است
 پس تغییر پسیرانند الله اکبر ضرر نمیکند زیرا که اسم تکبیر در عرف آنرا متداول است بخلاف اکبر الله که در عرف آنرا تکبیر میگویند
 و تحقیق تجویز کرده اند که اگر بجای الله اکبر الله صلی یا الله اعلم یا الرحمن اکبر یا خدا می بزرگ تر گفت کفایت میکند یا
 یحب الیقام علی القادر فی فیضیه و در بعضی القش فیها لمن لا یقصد فرض است قیام بر کسیکه قوه قیام دارد
 در فرضیه و رخصت و او را شد ششستین حدیثی آنکه قدرت بر قیام ندارد قال الله تعالی و قی و الله
 قانتین بابتیاد بر روی خدا قنایه کنان و ما گوید ان مالک عن هشام بن عروة
 عن ابي عن عائشة فذبحوا لصلی الله علیه و سلم انها قالت صلی الله علیه و سلم

قلنا
 علیه اکثر اهل العلم
 انه لا بد من التكبير
 وقال ابو حنيفة ان
 قال الله اجل والله
 اعظم والرحمة اكبر
 اجزاء

لا تجزئ
اغتنى جلالة قلته
وعليه اهل العلم
لا قلته
وعليه اهل العلم

عليه وهو شاك فخطب جالساً الحديث نماز گذارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم حال آنکه آنحضرت صلعم بیار بوی نماز گذاردند
مالك عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ترك فوراً فصرح عند تخميش شدة
فصل صلو من الصلوات وهو قاعد الحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم سار شدة برآبی پس افتادند از بالای
آن پس خراشیده شد جانب راست از بدن مبارک آنحضرت صلعم پس گذارد نمازی از نمازها داشت بود مسئله منی
قیام نصب فقار ظهر و انتصاب فخذ و ساق است و آن را صورتها می بسیار میتوان انداخت و حکم در آن صورتها اتباع عرفت است
پس اگر آنرا کند بجانب پیش یا خلف بوجهیکه در عرف آنرا قیام گویند درست باشد و الا مسئله محرز از قیام محقق میشود و بطریق
شدیده مدائمی صلوۃ یا بعد از آن چنانکه می بینیم که در میعان را تو از نفس و گران عصاره و برهمزدگی حواس می سید و یاز
مرض یا در آن سر در سفینه و مانند آن مسئله اگر از قیام عاجز شود شسته گذارد و خواه بر صفت جلوه خواه مربع و اگر شستن
نمواند بر جنب خود نماز گذارد و روی بقبله کند و بر پهلوئی راست خفتن بهتر است از پهلوئی چپ پس اگر بر پهلوئی نیز نتواند
بر پشت خود غلطه و دو پای بجانب قبله کند **باب** یحذفان یقعد القادر فی النافلة جایز است نشستن در نماز نافلة
کسی که قوه بر قیام دارد **مالك** عن ابن شهاب عن السائب بن يزيد عن المطلب بن ابی وداقة السهمی عن
ذو جهم بن عبد الله عليه السلام انها قالت ما دایت رسول الله صلى الله عليه وسلم في سجدة قاعداً قطع حتى كان قبل دفاعة
بجام فكان يصلي في سجدة قاعداً ويقبل بالسورة فيزنيها حتى تكون أطول من أطول منها كفت حضرت حفصة بن
آنحضرت رضى الله عنه وسلم در نماز نفل نشسته برگزتا آنکه شد پیش از وفات خود یکسال پس نمازی گذارد و نفل خواند و نفل
سوره ایتین علی میگرداندا آنکه در از ترشید از سوره که در از ترشید مسئله اتوی آنست که بر پهلو خفته نیز نفل میتوان گذارد با وجود قدرت
بر قیام و قعود بعد از شستن من صلی تا نماز فضل من صلی قاعداً نصف اجر القائم من صلی تا نماز نصف اجر القاعد
بنام مضطرب **باب** یحذف فی النافلة ان یصل جالساً فاذا بقى من القراءة شئ قليل قام وقرا ثم ركب جایز است
در نماز نفل که نشسته بگذارد پس چون باقی ماند از قراۃ آنکه چیزی بایستد و بخواند بعد از آن رکوع کند **مالك** عن
هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و سلم انها اخبرت سلم بن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قاعداً قطع حتى اسن فكان يقرأ قاعداً حتى اذا ادا ان يركب قام فقرأ نحو من ثلثین اولهین ثم ركب ثم حضرت عائشة
مدایت که نمیدرسول الله صلی الله علیه و سلم که گذارده باشد نماز شب نشسته بجاگاه تا آنکه عمر شد پس بخواند و حال پیرمی شده
تا چون میخواست رکوع را می ایستاد پس میخواند و قریب بسوی آتیه یا چهل آیه یا زکریا رکوع میکرد و **مالك** عن عبد الله بن یزید
ابی النضر عن حماد بن عبد الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و سلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

كان يصلي جالساً فيقوله وهو جالس فاذا بقى من قرأته قد ما يكون ثلاثين اذ لم يعين اية قام فقرأ وهو قائم ثم ركب
 وسجد ثم منهم في ركعتي الثانية مثل ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز ميگزارد نشسته پس بخواند قنوه نشسته پس
 میاندازد قنوه و قدریکه باشد سی آیه یا چهل آیه می ایستاد پس قنوه میگرد استاده بعد از آن رکوع میگرد و سجده میگرد و بعد از آن
 کرد در رکعت دوم مانند آن **باب فضل القائه على القاعد في النافلة** باب در بیان فضیلت کسیکه استاده بخواند نماز
 بر کسیکه نشسته گذارد **صالح** عن اسمعيل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص عن مولى العمرو بن العاص وولعبد الله
 بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة احدكم وهو قاعد مثل نصف
 صلوة وهو قائم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود نماز یکی از شما که نشسته گذارد مانند نصف نماز استاده استاده ما
 عن ابن شهاب عن عبد الله بن عمرو بن العاص انه قال لما قدمنا المدينة نالنا وبا من وكلها شديد فخرج
 رسول الله صلى الله عليه وسلم على الناس وهم يصلون في سبعتهم قنودا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 صلوة القاعد نصف صلوة القائم عبد الله بن عمرو بن العاص گفت برنگامیکه آدمیم مابنده رسید ما را و بار
 از تپه بند پس برآمد حضرت از خانه مبارک خود بر مردان و ایشان نماز میگذارند و در نفل خود نشسته پس فرمود
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم که نماز نشسته مانند نیمه نماز استاده است یعنی در ثواب **باب جواز القعود في النافلة**
 محبتاً او متربعاً **باب در جواز نشسته گذاردن نماز نفل بهیئت احتیاجاً یا چهارزانو صالح** انذ بلعنه ان
 عروة الزبير وسعيد بن المسيك كانا يصليان النافلة وهما محتببان عروة بن الزبير وسعيد بن المسيك گذاردن نماز
 نفل را در حالیکه ایشان محبتی بودند احتیاجاً است که بر سرین بنشینند و هر دو ساق استاده دارد و چادر را بر پشت ساقین
 بر بندد و یاد دست را بجای چادر بندد **باب يستحب رفع الميدين حذو المنكبين عند الافتتاح والركوع**
 والقيام منه مستحب است برداشتن دودست برابر دوش نزدیکت یکدیگر افتتاح و نزدیک رکوع و وقت قیام ذکر رکوع
صالح عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر عن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
 يفتح الصلاة رفع يديه حذو منكبيه واذا رفع راسه من الركوع رفعهما كذا قال ايضا وقال سمع الله
 حمده وبنات الحمد وكان لا يفعل ذلك في السجود رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتی که شروع می کرد
 نماز را بر میداشت دودست خود را برابر دوش و گفتف خود و وقتی که بر میداشت سر خود را از رکوع بر میداشت
 دودست خود را نیز همچین و میگفت سمع الله لمن حمده وبنات الحمد یعنی شنید خداستگای کسی که است
 گفتف او را ای پروردگار ما تراست ستایش و حق کرد رفع یدین را در سجود **صالح** عن نافع ان جلد بن عمر

قلت عليه اهل العلم
 قلت
 ۱۰۳
 قال ابي اصحاب
 الاعمش هو الحق
 وقيل له
 قلت الاحياء
 فتم المساق الى البطن
 بطلب و اباليدين
 هذا جاز عند اهل العلم
 والخطا ان المجلس
 جلسة الشهد في
 الصلوة

قلت

سقط في رواية يحيى بن يحيى
في رواية يعقوب بن
داود في رواية يعقوب بن
عبد الرحمن بن عيسى بن
عبد الرحمن بن عيسى بن

الموطأ في رواية
أحمد بن محمد بن
أحمد بن محمد بن
أحمد بن محمد بن

عبد الرحمن بن عيسى بن
عبد الرحمن بن عيسى بن
عبد الرحمن بن عيسى بن
عبد الرحمن بن عيسى بن

عبد الرحمن بن عيسى بن
عبد الرحمن بن عيسى بن
عبد الرحمن بن عيسى بن
عبد الرحمن بن عيسى بن

عبد الرحمن بن عيسى بن
عبد الرحمن بن عيسى بن
عبد الرحمن بن عيسى بن
عبد الرحمن بن عيسى بن

عبد الرحمن بن عيسى بن
عبد الرحمن بن عيسى بن
عبد الرحمن بن عيسى بن
عبد الرحمن بن عيسى بن

كان إذا افقح الصلوة رفع يديه حذو منكبيه وإذا انقضى راسه من الركوع رفعهما دون ذلك بعد الركوع
شروع میکرد نماز را بر میداشت و دوست خود را برابر دوش خود و قنیکه بر میداشت سر خود را از رکوع بر میداشت
و دوست را فرد تر از منکبین **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سليمان ابن ابي اوان رسول الله صلى الله عليه و
كان يرفع يديه في الصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بر میداشت و دوست خود را همان ششای نماز شروع میکرد که یک در صد
يحيى بن يحيى لفظ واذا ركع ساقطت واكثر رقا موطأ ذكر كرهه انما زادوه حين سمعت نذير مالک اکثر اهل علم و فقهاء
و غیر وی از طرق دیگر رفع یدین چهار جا ذکر کرده اند این سه موضع که مذکور شد و وقتیکه قیام میکند از دو رکعت یعنی
مبوی رکعت ثالثة و مالک شافعی این چهارم را ذکر نکرده اند زیرا که بنا کرده اند بر حدیث ابن شهاب از سالم و در
حدیث ذکر رایج نیست و اختلاف کرده اند در منتهای رفع یدین در بعضی احادیث الی المنکبین و در بعضی حتی
یجادى اذینه و در بعضی حتی یبلغ بها فروع اذینه و شافعی جمع میکند در میان روایات آنکه بر میداشت بوجهی
فکر کنین محاذی منکبین میشود اطراف انامل محاذی اذین زیرا که در حدیث اهل بن حجر آمده است حتی کانت
بجبال منکبیه حاذبا بها میانه اذینیه **باب** یمن ان یضع یمینه علی شماله فی القیام سنت است که بنهد دست
خود را بر دست چپ در حالت قیام **مالك** عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد الساعدي قال قال کان النبی
صلى الله عليه وسلم ان یضع الیمن علی ذراعه الیسرى فی الصلوة قال ابو حازم ولا اعلم الا ان یمنی فله
مریست از سهل بن سعد الساعدي که مردمان را امر کرده میشد بآنکه بنهد مرد دست راست را بر ساعد چپ نماز
گفت ابو حازم بنیدانم مگر آنکه سهل بن سعد رفع میکرد و این حدیث را یعنی بانحضرت صلی الله علیه وسلم **مالك**
عن عبد الکریم بن ابی المخارق البصری انه قال سمع کلام النبی اذا لم تستحی فاضل ما شئت و رفع
الیدین احداهما علی الاخری فی الصلوة یضع الیمن علی الیسرى و یجعل العظم الاستیناء بالسوء عبد الکرم
از کلام نبوة است این کلمه چون حیاداری بکن بر چو خواهی و این را در معنی گفته اند یکی آنکه چون حیاداری مغفود
مانع بر خاست پس میتواند بر چو خواهد بگذرید که اصل در تقوی و در جیاست و معنی دیگر آنکه در کاریکه مستوجب حیاد
از خالق و مخلوق نیست هیچ پاک نیست و الله علم و مضمون کلمه دیگر نهاده و دوست است یعنی در حال نماز این
سینه و کمر یا بر کمر علی اختلاف المذهبین یکی را از دو دست بردست دیگر بنهد دست راست را بر چپ مضمون کلمه دیگر
تجیل افطار است و درنگ کردن به طعام صحرا یا یام صوم مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه که چه بود طعام از صوم
علی السیرى قابل اند باز اختلاف کردند شافعی فوق ناف می بندد و ابو حنيفة زیر ناف و این همه را مع وجایز است **باب**

مختار

[illegible][illegible]

نزع کرده میشود بامن در قرائت یعنی تشویش میدرد در نماز بسبب نداشتن قرائت خودش باز مانند مردمان از قرائت خواندن با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز یکدیگر میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن بهر آه و فتنه کشیدند این را

آنحضرت مسلم **باب** اختلف السلف في القراءة خلف الإمام على أقوال ثلثها اندكها خلفه فيها استنفيد استعجاباً بآداب و نماز جعفریه اختلاف کرده اند صحابه و تابعین در قرائت مقتدی پس پشت امام بر اقوال سوم آن اقوال بخواند پس پشت امام در نماز یکدیگر خوانده است در هر طریق آنجا که بطریق وجوب بخلاف نماز یکدیگر در دست قرائت در آن **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا سئل هل يقرأ أحد خلف الإمام قال اذا اضطر أحدكم خلف

الإمام فحسبه قراءة الإمام واذا اضطر وحده فليقرأ قال وكان عبد الله بن عمر لا يقرأ خلف الإمام عبد الله بن عمر وقتیکه سوال کرده میشد او را یا بخواند کسی پس پشت امام جواب میگفت که چون نماز گذار و کسی از شما پس پشت امام پیش نکند و هست او را بخواند امام و چون نماز گذار و تنها پس باید که بخواند گفت نافع که عبد الله بن عمر بخواند پس پشت امام

مالك عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب انه سمع ابا السائب بن هشام بن ذهرة يقول قلت يا ابا هريرة اني احب ان اكون وراء الإمام قال فممن ذراعي فقال اقرأها في نفسك يا فارسي فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

يقول قال الله تعالى قسمت الصلاة بيني وبين عبدك نصفين فضعها الي ونصفها لعبدك ولعبدك ما سأل ابو اسامة گفت که گفتم ای ابو هریره هر آینه من در بعض اوقات میباشم پس پشت امام یعنی در آن حالت سوره فاتحه بخوانم یا نه پس گرفت ساعد بن عبد الله از آن گفت بخوان آنرا در نفس خود ای فارسی یعنی آهسته بخوان تا خیر تو آنرا نشنود پس بر آیه من شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود که فرمود خدا تعالی قسمت کردم نماز را در میان خود و در میان بنده خود و در حد پس نیمه آن مرا و نیمه آن بنده مرا است و بنده مرا است آنچه سوال کرد یعنی هر کلمه از سوره فاتحه جواب میگویم پس فاتحه گویا مشترک است میان من و میان بنده من ابو هریره از تسمیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوره فاتحه را نماز جمعه که فاتحه رکن لازم است که در هیچ حال ساقط نمیشود و محتمل است که چون نماز را تقسیم کردند باین سوات جواب اینست شد که این سوال و جواب در نماز ضروریست **مالك** عن هشام بن حمزة عن ابيدكان يقرأ خلف الإمام فيما لا يسمع فيه الإمام فاما بالقرآن

عزوه بخواند قرائت پس پشت امام در نماز یکدیگر و امام در آن بهر آه و فتنه کشیدند این را

بن ابی عبد الرحمن بن القاسم بن محمد كان يقرأ خلف الإمام فيما لا يسمع فيه الإمام بالقرآن قال قاسم بن محمد قراءة بخواند پس پشت امام در نماز یکدیگر بخواند امام در آن نماز **مالك** عن يزيد بن دومان ان نافع بن جابر بن مطعم كان يقرأ خلف الإمام فيما لا يسمع فيه الإمام بالقرآن قال نافع بن جابر قراءة بخواند امام در نماز یکدیگر بخواند امام

عقل قلنا
قال الشافعي القراءة
خلف الإمام واجب
في كل ركعة
است قال ابن
ان يقول في ركعات
الإمام فيما لا يقرأ
معه وقال مالك في ركعة
فيما لا يسمع فيه الإمام
فيلعبه حال الجحيفة
لا يقرأ خلفه في ركعة
كان يقرأ بها

بقراءة در وی قال عیسی و سمعت ما کما یقول الامام عندنا ان یقر الرجل و دعا الامام فیکمال بحمده کلاماً ما
یذکر القوله فیما یجوز فی الامام بالقرعة الامام مالک کیف امریک مفتی بر و سلم البیوت است نزدیکان گفت که بخواند بشت
امام در نماز یک چهارمین بقراءة در آن نماز امام و ترک کند قراة را در نماز یک امام هر یک کند در آن تشریم گوید که اختلاف کرده اند
آمد در قراة پس بشت امام شافعی گوید که واجب است قراة سورة فاتحه خواند امام بلند بخواند خواه بسته و اگر ممکن شود
در سکنه امام خواندن بهتر است و الا با او بخواند مالک گفت در نماز یک چهارمین امام بخواند و در نماز یک بسته خواندن بهتر است
خواندن و ابو حنیفه قراة با امام اصلاً جایز نمیدارد و امام علم باب یستحب التلعین للامام و الامام یستحب است آمین
امام ابو امام مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب و عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف انها اخبر
عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه قال اذا امن الامام فامنوا فانه من وافق تاسمینه تامين للملكة
خفله ما تقدم من ذنبه قال ابن شهاب كان رسول الله صلى الله عليه يقول آمین رسول الله صلى الله عليه
فرمود وقتی که آمین گوید امام شامیز آمین گوید هر آینه حال انیت هر که موافق افتاد آمین گفتن او آمین گفتن و
آمرزیده میشود پنج مرتبه از آن گذشته است از گنا آن او گفت ابن شهاب که میگفت رسول الله صلى الله عليه سلم آمین
مالک عن سمی مولى ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی الصالح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه
قال اذا قال الامام غير المغضوب عليهم ولا الضالين فقولوا آمین فانه من وافق قوله قول الملكة خفله
ما تقدم من ذنبه رسول الله صلى الله عليه سلم فرمود وقتی که بگوید امام غیر المغضوب عليهم ولا الضالین بگوید آمین
پس هر آینه حال انیت هر که موافق افتاد سخن او یا سخن فرشتگان آمرزیده شود پنج مرتبه از آن گذشته است از
گنا آن امام مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه قال اذا قال احد
آمین قالت الملكة في السماء آمین فوافقت احداهما الاخر خفله ما تقدم من ذنبه رسول الله صلى الله عليه
فرمود وقتی که گفت یکی از شما آمین بگویند فرشتگان در آسمان آمین پس اگر موافق افتاد یک کلمه دیگر بگوید
او را پنج مرتبه ازین گذشت از گنا آن او تشریم گوید اختلاف کرده اند در چهارمین امام شافعی و امام احمد میگویند
چهارمین امام و چهارمین مقتدیان و امام حنبل با خفا قائل است و آمین بتجفیف میمست بدالف و قصر آن نیز آمده معنی آن
اللهم اسمع و استجب یا کذک فلیکن باب یستحب قراة سورة طویلة فی صلوة یصلی بهم استحب است خواندن
سورة و باز در نماز خبر مالک عن هشام بن حمزة عن ابيه ان ابا بکر الصديق صلى الله عليه فقرأ فیها
سورة البقرة فی الر کتین کلیهما ابو بکر صدیق گذارد و نماز صبح را پس خواند و وی سورة بقره در دو رکعت

قلت
قال الشيخ القراءة
خلف الامام واجبة
سواء هو امام او
اشرف من المكنتان
يقول في مسكن الامام
فهو الامام في نفسه
وقال الشيخ في الامام
الامام في نفسه لا في
غيره قال ابو حنيفة
لا يقرأ الا الامام

كانت مكرها
قل
قال ابو حنيفة يسن للامام
والمامون ان يفتتا ويكررا
التابعين قالوا ثمانية
يومان وعجمي خمس
قال ابو حنيفة قال للامام
يكون ثمانية ايام قال الامام
غير الخضر طيبهم
الصالحين فقروا لعين
المسلمين او قال ذلك
راشدا

مالک عن هشام بن عروة عن ابياته سمع عبد الله بن حاتم بن ربيعة يقول صلينا وراء عمر بن الخطاب الصبح
 فقرأ فيها سورة يوسف والحج فراءة بطيئة قال فقلت اذا القد كان يقوم حين يطلع الفجر فقال اجل عمروه
 از عبد الله بن عامر بن ربيعة كذا رديم ما پس پشت حضرت عمر بن الخطاب نماز صبح را پس خواند روی سوره یوسف
 و سوره حج خواندن بدرنگ است یعنی تدریج و قوت گفت عروه پس گفتیم قسم بخدا چون انقدر میخواند البته ستهانه میشد
 باشد وقتیکه طلوع میکند جمیع صادق پس گفت آری **مالک** عن یحیی بن سعید و ربيعة بن ابی حمزة عن القاسم
 بن محمد ان القرافصة بن عمار الخفی قال ما اخذت سورة يوسف الا من قراءه عثمان بن عفان اياها في الصبح من كثرة
 ما كان يردد ها فراغته گفت یا دیگر قسم سوره یوسف را مگر از خواندن حضرت عثمان بن عفان آنرا در نماز صبح کثرت می کرد
 آن **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر بن الخطاب قال سمعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في كل ركعة بام القرآن وسورة
 عبد الله بن عمر بن الخطاب و در نماز صبح در حال سوره نخستین از مفضل یعنی سوره قاف و الذاریات و طه و نازعات و در هر
 میخواند سوره فاتحه و یک سوره متوهم گوید رضی الله عنه نماز صبح را میخواند بلکه اتفاق است زیرا که عبد الله
 بن عمر تا وقتیکه در مدینه بود حاضر میشد در جماعات فاتحه را میگوید و اتفاق امامت کردن در سحر می افتاد و پس **مالک**
 با سنداده ان عمر بن الخطاب كتب الى ابی بن موسی الاشعري صل الصبح و الخصال و يتشبهك و اقرأ فيها تسوین
 طویلین من المفضل حضرت عمر نوشت بجا ابی موسی اشعری که بخوان نماز صبح را در آن حال که ستار نماز هر دو در جمیع
 و بخوان در آن دو سوره در آن مفضل **باب** یقرء فی الحی المغرب و العشاء و کذا فی الظهور و العصر من المفضل
 طویله او قصیره بحسب ما یقصر بخواند و در رکعت اول از نماز مغرب و عشاء و همچنین در دو رکعت اول از نماز عصر و در
 سوره در آن یا سوره کوتاه و موافق آنچه میرای **مالک** عن ابن شهاب عن محمد بن جابر بن مطعم عن ابياته قال سمعت
 صلی الله علیه و آله یقرأ بالطی فی المغرب فجبر بن مطعم گفت شنیدم حضرت رسول الله علیه و سلم که خواند سوره طور در نماز مغرب
مالک عن ابن شهاب عن جابر بن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس ان ام الفضل بنت
 الحارث سمعتة وهو یقرء بالمرسلات عرفا فقالت لیا ابنتی لقد ذکرتم فیها نك هذا السقم انما الاخر ما
 من رسول الله صلی الله علیه و سلم یقرء بها فی المغرب ام الفضل شنید عبد الله بن عباس که میخواند
 سوره المرسلات پس گفت ای پسر من چرا میخوانی یا دادا دایم مرا بخواندن خود این سوره را
 که دایم آنرا میخوانی است که شنیدم آن را از رسول الله صلی الله علیه و سلم که
 میخواند آن را و منصرف **مالک** عن یحیی بن سعید عن حدیث بن

قلنا علی
 قال ابو علی
 عندهم و اساقی هذا
 انتهى و حسن
 اذا نقل على القوم
 طول القراءة ان یقر
 بطول المفضل على
 حاشیة عمر طبعه
 اكثر اهل العلم قوله
 كان یقر فی الصبح
 في السجرات ان یقرب
 ۱۰۹
 لسفر اتفاق و ذلك
 لان ابن عمر كان
 یقصد ان یأتم الساجد
 اذا كان مقبلا فلم یز
 ناقص ذلك منه
 بل في السفر

قلت
الذي اهل العلم على ان ليس
بالصحيح في الظاهر من المفضل
والعصر والعشاء ووسطا
والغروب قصاره وقال
ابو عيسى انما ورد
عن ابي عبد الله النبي صلى الله
عليه وسلم ان الذي يقرأ
القرآن في اكثر من هذا

واقل ان لا يقرأ في كل
واحدة من هذه في كل مرة
فان الطول والسرعة في القراءة
لا توفى ذلك بل في كل مرة
مع قلتي في
العالمية في الشغل والراحة
في الفضل في القراءة
ويكون الزيادة على ذلك وفي
القرآن عن النبي صلى الله
عليه وسلم ان

ثابت الاقتصار من البراء بن حازب انه قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم العشاء فقرأ فيها بالتين والذوقين
برابر بن عازب گفت گذاردم همراه حضرت صلوات الله عليه وسلم نماز عشاء را پس خواند در وی سوره و التين و الذوقين ترجم گوید
سجده شسته اند بمهر علمای متقدمین و در آن صبح طوال مفصل خواند و در ظهر و عشاء و وسطا آن و در عصر و مغرب با
و مفصل یک سبج ستار سبج قرآن که صحابه اعراب خود را بران سبج نهادند و آنرا از سوره حجرات یا قاف تا آخر
قرآن قرار داده و طوال آن از قاف تا بروج است و اوسطا آن از بروج تا سوره زلزله و قصار آن تا آخر و بعد علم
باب جواز قراءة السورة في الثالثة والرابعة وجواز قراءة آية او ما دون السورة في الركعة جواز الجمع بين
السورتين والسورة في ركعة واحدة وان كان اكثر من السورة في ركعة واحدة ذلك باب در جایز بودن خواندن سوره در یک
سوریم و چهارم و جواز خواندن آیه و کتر از سوره در یک رکعت و جواز جمع کردن در دو سوره و چند سوره در یک رکعت اگر چه اکثر عظمای
صلوات الله علیه و سلم خلاف این بود یعنی در ثلثه و رابعه نمیخوانند و کتر از سوره نمیخوانند و دو سوره یا سه سوره جمع نمیکند و در
عن ابی حمید مولى سليمان بن عبد الملك عن عبادة بن نسي عن قيس بن الحارث عن ابي عبد الله الصنهاجى ان قال
قدمت المدينة فخلافتني الى بكر الصديق رضي الله عنه فصليت وراءه المغرب فقرأ في الركعتين الاوليتين
بأمر القرآن وسورة سودة ففصل المفصل ثم قام في الثالثة فقرأ من حقن ثيابي لتكاد ان تمس ثيابي فصعقت
قرا. بأمر القرآن و بعد الآية رتباً لا ترتج قلبنا بعد اذ هديتنا و حسب لنا من ذلك رحمة انك انت الوهاج. و عليه
صنابعي گفت داخل شدم بدرینه در خلافت ابوبکر الصديق رضي الله عنه پس گذاردم پس پشت او نماز مغرب را پس خواند
در دو رکعت نخستین سوره فاتحه و یک سوره از سوره های کوتاه مفصل بعد از آن استاده در رکعت سوم نیز یک
شدم با و تا آنکه جاها من نزدیک بود که برسد بجایها او پس شنیدم او را که میخواند سوره فاتحه و این آیه ربنا لا تزغ
قلوبنا الآية **مالك** عن ناظم ان عبد الله بن عمر كان اذا صلى وحدا يقرأ في الآيتين جميعاً في كل ركعة أيام القضا
و يسق من القرآن وكان يقرأ آيتين أسبوعين والثلاث في الركعة الواحدة من صلوة الغزبية ويقرا في الركعتين المنجيات
لكذلك بأمر القرآن وسورة سودة ففصل المفصل ثم قام في الثالثة فقرأ من حقن ثيابي لتكاد ان تمس ثيابي فصعقت
سورتي از قرآن و در بعض اوقات میخواند دو سوره و سه سوره در یک رکعت از نماز فرضیه و میخواند در دو رکعت اول از نماز
همچنین سوره فاتحه و یک سوره **باب** قد تجزى الامام في صلوة باب و تعیین مقدار بلند خواندن امام در نماز خود
مالك عن عبد الله بن مسهر بن مالك عن ابيه انه قال كنا نسهر قراءة عن بن الخطاب عند دار ابي جهم بالبلد
مالك بن ابی عامر گفت که ما می شنیدیم قراة عمر بن الخطاب از نزدیک خانه ابی جهم استاده در زمین مغروش بنک

قلت
الذي اهل العلم على ان ليس
بالصحيح في الظاهر من المفضل
والعصر والعشاء ووسطا
والغروب قصاره وقال
ابو عيسى انما ورد
عن ابي عبد الله النبي صلى الله
عليه وسلم ان الذي يقرأ
القرآن في اكثر من هذا

الركوع والاعتدال
 فيها وفي الاعتدال
 عن الركوع والسجود
 فضلاته فاسد وقد
 ابو حنيفة على تخريج
 الكشي ان الطهانية
 واجبة في الركوع
 والسجود وسنة في
 الاعتدال عن
 الركوع والسجود وهو
 الصحيح في الشهور
 عند اهابه
 ان الطهانية غير
 واجبة وكذا الاعتدال
 بعد الركوع والسجود
 بين السجودين
 فالنسيب بالسرقة
 عند الشافعي
 الترخيم وعند
 ابو حنيفة رخص على
 المشهور الكريمة

النصف الآخر من روضان

گفت قنوت بخواند چیزی از نمازهای فریضه بخواند در هر تمام سال معنی حدیث نزدیکه معمول بر همین است و نزدیکه
خواندن قنوت در نماز غیر سنت است و در نماز فریضه قنوت در وتر نیست نزدیکه می گویند در نصف آخر از رمضان
و قبل قنوت و نماز صبح نزدیکه معنی بعد رکوع است و عروه بن الزبیر قبل از رکوع قنوت میگوید و از انس بن مالک در
روایت آمده و نزدیکه شافعی در قنوت چهار بار میگوید بعد از ابو هریره و معتدیان تا مین گویند بعد از این عیاض در قنوت
و تر نیز اختلاف علمای مذاهب بعد از بن سعید و دوام قنوت است و در وتر و همین است مختار سفیان ثوری این
المبارک و الله خفیة و جامع بیان رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین است مذاهب مالک و شافعی
و اقوی درین باب مذاهب احمد و اسحاق است که اگر نازل از نواززل بر مسلمین برسد قنوت در صبح فاصد و در سایر صلوات
عامه مستحب است و قنوت و در آخر نصف رمضان تا که است و در تمام سال مستحب الله علم باب یضم کینه
علی ما یضم علیه الوجه فی السجود یخرجهما من المکین بنهد دو کف خود بر هر چیزی که می نهد بران روی خود را
در حال سجده و بران را و آن بر دو کف را از هر دو استین **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا سجد وضع
کفیه علی الذی یضم علیه وجهه قال نافع و لقد رايت فی یوم شدید البرد و انی لیخرج کفیه من تحت برنس و لیضع
یضعهما علی الحصباء عبد الله بن عمر و قتی که سجده میکرد می نهاد دو کف خود را بر چیزی که می نهاد بران روی خود را
نافع و هر آینه من دیدم ابن عمر را در روزیکه سخت بود سردی او در نیالت که بر می آورد دو کف خود را از زیر برنسی از آن
تا بنهد آنرا بر سنگ زیر **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول من وضعت جبهته بالارض فلیضم کفیه علی
الذی یضم علیه جبهته ثم اذا رخم فلیضعهما فان الیدین یسجدان کما یسجد الوجه عبد الله بن عمر میگوید بر سر
پیشانی خود را بر زمین پس باید که بنهد دو کف خود را بر چیزی که می نهاد بران پیشانی خود را بعد از آن چون بر دارد پیشانی را باید
بر دارد دو کف را زیر آنکه هر آینه دوست سجده میکنند چنانکه سجده میکند روی مسئله حد سجده وضع هفت استخوان است
بر زمین جبهه یدین و رکتین و اطراف قدین بعد از شصین امرت ان اسجد علی سبعة ارباب الخ و لا بأس
از اطمینان در سجده و از آنکه بر موضع سجود ثقل اعضا واقع شود و این قید به جهت تحقیق معنی وضع است و لا بأس
از ارتفاع اسافل بر اعلی و این قید از لفظ سجود فهمیده میشود و الا انبطاح باشد نه سجود و الکمال آنست که گوییم
بغیر رفع یدین و سخت رکتین بر زمین بنهد بعد از آن یدین را بعد از آن جبهه و انف را و ذکر می از او کار را ثور
گوید و میباید که در دست و پا نهد یکسکه بنکبین نهد و اصدا ج خود بجانب قبله نشد کند و تقصیر یق کند
میان رکتین و بطن را از فخذین و مرفقین را از جنبین جدا دارد مسئله علمای متفق اند

۱۱
قوله
ضع علی سبعة ارباب
السجدة واجبة علی
الیدین و الرکتین
و القصدین فاجبة
الشافعی فی الظاهر
و یخرجها من المکین
بنهد دو کف خود
بر هر چیزی که
می نهاد بران
روی خود را
۱۱
ضع علی سبعة ارباب
السجدة واجبة علی
الیدین و الرکتین
و القصدین فاجبة
الشافعی فی الظاهر
و یخرجها من المکین
بنهد دو کف خود
بر هر چیزی که
می نهاد بران
روی خود را

قلت وعلیه
 اهل العلم
 قال اهل العلم
 یمن ان یقدم سجدة
 وبعث علی الارض
 قلت
 والاربعون علی
 کما هی الا فقاء
 وهو ان یضع
 الیمنه علی عقبه
 وقل مستوفی
 غیر طریقی وان
 السنه ان یجلس
 جلسته التمام الاول
 السکاتیه المرفوعه

بروجوب وضع جبهه و اجزاء و اما نهان و دوست و دو زانو و دو قدم نزدیک شافعی واجب است از نزدیک ابو حنیفه و وضع یدین
 سنت است و نیز متفق اند بر آنکه کشف بر دوست و بر آردن آنها از آستین ضرورت است **باب** اگر وضو اذلم
 یستطیع السجود او ما بواسطه ایما و مرضی فقیه که نماز سجده کردن ایما کند سبب خود یا اگر در وقت مالک من مانع
 ان عبد الله بن عمر کان یقول اذلم یستطیع للرجل السجود او ما بواسطه ایما و لم یرفع الی جهته شیئا سجده بن عمر
 می گفت و فقیه نیز اند بر آنکه سجده کردن باید که ایما کند سبب خود یا اگر در وقت مالک من مانع یا اگر در وقت
 تا بر آن جبهه رساند مسلم و فضیله اشاره رکوع میکند او را می باید که سجده کند جبهه اقدام رکبتین و اگر سجده می موضع سجود
 گرداند بهتر باشد و اگر رکوع و سجود بر دو کند سجود می باید که اخفض باشد از رکوع **باب** صفة السجود در بیان کیفیت سجود
مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن حبان عن عمرو بن اوسع بن حبان عن عبد الله بن عمر انه قال
 من الذین یصلون علی اوراکهم قال قلت لادری و الله قال مالک یعنی الذی یسجد لا یرفع عن الارض سجده
 و هو لا یصل بالارض سجده بن عمر گفت و اسع ابن حبان شاید توانا بخانه هستی که نماز می کنند بر سر نهایی خود
 و اسع گفت من نیز اقم قسم بخدا گفت مالک مراد میداشت این هر کسی که سجده میکند و بلند می شود از زمین سجده میکند در خاک او
 متصل است بزمین مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه سنت است که بر دارد سر نهایی خود را و احتما و کند بر زمین **باب**
 یجلس بین السجدتین کجلسته الصلوة و لا یجلس علی صدره و قدیمه الا بضره رة بشیند در میان دو سجده مانند نشستن
 نماز و نشیند بر قدم و دو قدم خود **مالک** عن صدقة بن یسار عن المغيرة بن حکم انه رای عبد الله بن عمر
 فی سجدتین فی الصلوة علی صدره و قدیمه فلما انصرف ذکر لک فقال انها لیست سنة الصلوة و اما اهل
 من اجل انها شیخه کثیره بن حکم دید عبد الله بن عمر که رجوع میکرد در میان دو سجده و نماز بر قدم و دو قدم خود بن فقیه
 باز گفت از نماز ذکر کرده شد پیش او این مسلم پس گفت بر آئینه این جلوسیت سنت نماز و جز این نیست که سکنیم این
 بسبب آنکه بخارم مسلم اقرار در میان سجده بن یعنی نشستن بر صدر و قدیمه نزدیک بن عمر مکرره است نزدیک عبد الله
 بن عباس سنت و عمل اندر بعد از اول است و علمیان درین جلوسیت سنت است لکن سنت است که قومه و جلوسه اعول کنند
 جلوسه است و ترک آن بر و در حدیث آمده است هر دو صحیح است **باب** صفة الجلوس فی الصلوة بیان طریق نشستن
در نماز مالک عن عبد الرحمن بن قاسم عن حنید الله بن عبد الله بن عمر انه اخبره انه کان یروی عن عبد الله
 بن عمر یقرئ فی الصلوة اذ جلس قال ففعلت وانا یومئذ حدیث السن فنهانی عبد الله بن عمر قال انما
 الصلوة ان شغبت جلت الیمنی وثنی رجلك الیسری فقلت له فانک تفعل ذلك قال ان یجلس

بن عمر كان يشهد فيقول **بسم** التحيات لله الصلوات لله الزاكيات لله السلام على النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا
 وعلى عباد الله الصالحين **اشهد** ان لا اله الا الله **واسهد** ان محمدا عبده ورسوله الله يقول هذا في الركعتين الأولى
 ويدعو اذا قضاة تشهدا بما يدل له فاذا اجلس في آخر صلوة تشهد كذلك ايضا الا انه يقدم الشهادتين يدعوا بما يدل
 فاذا قضاة تشهدا واراوان يسلم قال السلام على النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
 السلام عليكم عن عبيدة بن ربيعة عن الامام فان سلم عليه احد عن يساره رد عليه عبد الله بن عمر تشهد بخوانه
 كيف بسم الله التحيات لله الصلوات لله الزاكيات لله السلام على النبي ورحمة الله وبركاته ويدعو بما يدل
 وقتك تمام ميكرو تشهد خود واپس قتيكه مى نشست در آخر نماز خود تشهد بخواند همچنين نیز مى گويد آنكه مقدم ميكرد فقط
 بعد از آن دعا ميكرد با نچه بخاطر او مى رسيد پس چون تمام ميكرد تشهد خود را بخواند است كه سلام دهد ميگفت السلام على
 ورحمة الله وبركاته الخ ميگفت السلام عليكم بجانب راست خود بعد از آن رد ميكرد و بر امام پس اگر سلام ميگفت و
 كسى از جانب چپ او رد ميكرد و بر روى يعنى جواب سلام مى داد **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة
 زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها كانت تقول اذا تشهدت التحيات الطيبات الصلوات الزاكيات لله **اشهد** ان لا اله
 الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته
 السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين السلام عليكم حضرت عائشة ميگفت وقتك تشهد بخوانه التحيات
مالك عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه اخبره ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم كانت تقول
 اذا تشهدت التحيات الطيبات الصلوات الزاكيات لله **اشهد** ان لا اله الا الله **واسهد** ان محمدا عبده
 ورسوله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
 السلام عليكم حضرت عائشة وقتك تشهد بخوانه التحيات لله الصلوات لله الزاكيات لله السلام على النبي ورحمة الله وبركاته
 واختلف انه را اختيار است و درين اختلاف هم دليل قوى بهم نمى رسيد پس بايد گفت كه هر صفتي كه خواند مؤمن
 منت است و عامل بخير مسئله شافعي الفاظ مترادف را حذف كرده اقل تشهد گفته است و تهنيت قريب است
 بقاعدة شفع شافعي و الله علم **باب** الاشارة بالمسجدة في الشهاد باب در بيان صفت اشاره بانگشت مسجود
 در تشهد **مالك** عن مسلم بن ابي مريم عن علي بن عبد الرحمن المعافى انه قال راني عبد الله بن
 عمر انا احبث بالمصعباء في الصلوة فلما انصرفت نهاني وقال اصنع كما كان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يصنع فقلت وكيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنع قال كان

له قلنت اخترا
 الوجه تشهد في سجود
 والشافعي تشهدان

۱۱۶
 عباس و الا تشهد
 عمر و اخلافهم في
 التهنيت في الاشارة

اذ جلس في الصلاة وضع كفه اليمنى على مخد لا اليمنى وقبض اصابع يدها واسأرا باصبعه التت على لابلها
 ووضع كفه اليسرى على مخد اليسرى وقال هكذا اكان يفعل علي بن عبد الرحمن گفت ديدم اعد الله بن عمر
 ومن بازي ميكردم ببتك زير مادر نماز پس وقتيكه باز گشتم منع كرد و مراو گفت بكن چنانكه ميكرد و دخترت صلي الله عليه
 گفتم چگونه مي كرد رسول الله صلي الله عليه وسلم گفت چون مي نشست در نماز مي نهاد كف راست خود بر ران راست
 و بنديك و انگشتان خود را همه آن و اشاره ميكرد بان انگشت خود كه نزديك باهام است و مي نهاد كف چپ را
 بر ران چپ خود و گفت ابن عمر انچه بن كرد و دخترت صلي الله عليه وسلم ما لك عن عبد الله بن دينار انه قال
 را في عبد الله بن عمر انا اذ حوا واشير باصبعين اصبع من كل يد فتماني مسكه فتمار نزديك شافعي است
 كه همه اصابع را جمع كند و بسوا اشاره نمايد چنانكه ابن عمر نقل كرد و موضع اشاره قول اهد است محدث مسلم بجهت
 آنكه عرض از اشاره توحيد است تا قول و فضل معاذيكه يگر واقع شود باب صفة الصلاة على النبي صلي
 عليه باب در كيفيت درود فرستادن بر حضرت صلي الله عليه وسلم ما لك عن عبد الله بن ابى بكر بن محمد
 بن عمر بن خرم عن ابيه عن عمر بن سليم الزرقى انه قال اخبرني ابو حميد الساعدي انهم قالوا يا رسول الله
 كيف نصلي عليك فقال قولوا اللهم صل على محمد واذواجه وذريته كما صليت على ابراهيم وبارك على
 واذواجه وذريته كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد اما بگفتند يا رسول الله چگونه درود فرستيم بر تو
 پس فرمود بگويد اللهم صل على محمد النعمان لك عن نعيم بن عبد الله المجهري عن محمد بن عبد الله بن زيد الانصاري انه
 اخبره عن ابو مسعود الانصاري انه قال اتانا رسول الله في مجلس سعد بن عبادة فقال له بشير بن سعد
 امرنا الله ان نصلي عليك يا رسول الله فكيف نصلي عليك قال فسكت رسول الله صلي الله عليه
 حتى تخشينا ان نلمس اليه فقال قولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد
 وعلى آل محمد كما باركت على آل ابراهيم في العلمين انك حميد مجيد والسلام كما قد علمتم ابو مسعود الانصاري گفت
 تشریف آورد و دخترت صلي الله عليه وسلم پيش مادر مجلس سعد بن عبادة پس گفت او را بشير بن سعد
 امر فرموده است ما را خدا تعالی با نكه درود فرستيم بر تو يا رسول الله پس چگونه درود فرستيم بر تو
 پس سكوت كرد و دخترت صلي الله عليه وسلم تا آنكه آرزو كرديم كه اين سائل كاشكه سوال ميكرد از دخترت صلعم
 بعد از اين فرمود بگويد اللهم صل على محمد النعمان بهمان صفت كه دانسته ايد مسكه حميد ابل علم بر آنكه كه دخترت
 گفتن بر دخترت صلي الله عليه وسلم مستحب است در شهد اخير غير واجب بسوي بهين معنی و كالت ميكنند نقطه

۱۴۵۲

114

[illegible][illegible]

یہاں سے

[illegible][illegible][illegible]

ولم يبق من
الشيء الا
الحجر

صلی الله علیه وسلم قال ان احکمکم اذا قام یصلی جاءه الشیطان فلیس یحتل بیدری کہ صلی فاذ اوجد ذلک احدکم
فلیسجد سجدة تین وهو جالس سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بر آئیه یکی از شما وقتی کہ می ایستد و رجا لیکہ نماز سیکند از پیش
شیطان می آید پس شنبه میگردد و بند بر وی تا آنکہ بینداند کہ چه قدر گذارد و است پس چون بیا بدینین را یکی از شما باید کہ سجده کند
و سجده و او نشسته باشد **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا شاک احدکم
فی صلوته فلم یندر کہ صلی ثلثاً امارباً فلیصل رکعة و لیسجد سجدة تین وهو جالس قبل للتسلیم فان شاکت الركعة
التی صلی خامسة شفعا بها تین السجدة تین وان کانت رابعة فالسجدة تین ترخیم للشیطان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
و وقتی کہ شک کنی یکی از شما در نماز خود پس اینست کہ چه قدر گذارد و است آیا سه رکعة گذارد و است یا چهار رکعة پس باید کہ بگذارد
یک رکعت دیگر و باید کہ سجده کند و سجده و او نشسته است پیش از سلام پس اگر باشد رکعتی که گذارد و است آنرا رکعة پنجم شیخ ساخته باشد
آنرا باین دو سجده و اگر باشد رکعة چهارم پس دو سجده خاک آلوده کردن است روی شیطان را **مالک** عن عمر بن محمد
بن زید عن سالم بن عبدالله ان عبد الله بن عمر کان یقول اذا شاک احدکم فی صلیت فلیتویح الذی یظن
نسخ من صلوته فلیصله ثم لیسجد سجدة فی السهو وهو جالس عبد الله بن عمر سگفت چون شک کنی یکی از شما در نماز خود
پس باید کہ قصد بکنی چیزی را که گمان میکنی که فراموش کرده است از نماز خود پس باید کہ بگذارد و آنرا بعد از آن سجده کند و سجده
سهوا نشسته باشد **مالک** عن حفیف بن عمر و السهمی عن عطاء بن یسار انه قال سالت عبد الله بن عمر بن
العاص کعباً لاجبار عن الذی یشک فی صلوته فلا یدری کہ صلی ثلثاً امارباً فکلاهما قال لا یصل رکعة اخری للشیطان
سجدتین وهو جالس عطاء بن یسار گفت سوال کردم عبد الله بن عمر بن العاص و کعب اجار را از شخصی که شک میکند در نماز
خود پس بینداند که سه رکعت گذارد و است یا چهار رکعت پس هر دو گفتند باید که بگذارد رکعة دیگر بعد از آن سجده کند و سجده
و او نشسته باشد **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا شکی عن النیان فی الصلوة قال لیبتوح احدکم
الذی یظن انه نسخ من صلوته فلیصله عبد الله بن عمر و حقیقه سوال کرده میشد از شیخان در نماز سگفت باید که قصد کند
یکی از شما چیزی را که گمان میکنی که وی فراموش کرده است از نماز خود پس بگذارد و آنرا **مالک** انه یبلغ ان یجلا
سال القاسم بن محمد فقال انی اهم فی صلوته فیکثر ذلک علی فقال القاسم امض فی صلوته فان ذلک ینذهب
حق تصروف و انت تقول ما اتممت صلوته شیخی سوال کرده قاسم بن محمد را پس گفت بر آئیه من شک میکنم در نماز خود
پس بسیار میباشد این شک من پس گفت قاسم برود در نماز خود پس بر آئیه حال نیست که نخواهد رفت شک تو تا آنکہ
بازگردی و ترسگویی که من تمام نکرده ام نماز خود را **مالک** انه یبلغ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انی انما کنتی

آری اگر در برداشتن چیزی که تکلیف نماز بر دارد و فساد نماز است و در تنهایی مذکور است که کثرت عمل بفرغ معلوم شود و یکدو کلام بگوید
 ضرب قلیل است و ثلاث در حد کثرت داخل میشود و همچنین جستن خلاف عاده عمل کثیر است و حرکات خفیه متوالیه مثل تحریک گشتن
 و تسبیح یا خاریدن بدن قلیل است و صحیح نزدیک فقیر در حد کثرت و قلة است که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در نماز مانند حمل امامه و غمز عاتقه و فتح باب حجره و نزول از منبر و صفو بران پس آنچه اهل عقل حکم کنند که کمتر است از ان افعال
 یا برابر است آنرا قلیل گویند و آنچه زیاده از ان باشد در حکم اکثر بود و آنچه گفته اند که قلة و کثرة را دانسته می شود بعرف بقیه متعارف
 افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک فقیر صحیح نیست زیرا که قلة و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف مختلف است در هر چیزی
 پس قایل معیاریه نباشد **باب** اذا سلم على المصلي لا يرد كلاما بل يشي بيدا و قتيكه سلام کرده شود بر مصلي جواب سلامند
 بسخن گفتن بلکه اشاره کند بدست خود **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر بن علي بن جمل وهو يصلي فسلم عليه فود الرجل كلاما
 فوجع اليه عبد الله بن عمر فقال اذا سلم احذكوه وهو يصلي فلا يتكلموا وليشيد بيدا عبد الله بن عمر يگذاشت بر مردی او نماز بخواند
 پس سلام کرد و بر او پس جواب سلام داد و آنرا در سخن گفتن یعنی بزبان گفت و حکم اسلام پس باز گشت بسوی او عبد الله بن عمر
 پس گفت چون سلام داده شود بر یکی از شما و او نماز میکند ارد پس باید که سخن نگوید و باید که اشاره کند بدست خود متبرجم گوید
 عبد الله بن عمر با عاده نماز امر نکرد بلکه او را نهی کرد که دیگر در نماز سخن نگوید و همچنین آنحضرت صلعم معاویه بن الحکم سلمی را منع
 از آنکه سخن بگوید و امر با عاده نماز نفرمود و فقیر تا حال مطلع نشده است بر دلیلی از دلائل شرعیه که دلالت کند بر وجوب عاده
 نماز از کلام و آنچه هست دلالت میکند بر منع کلام فقط و در عالمگیری مذکور است که اگر غیر امام خود را یک حرف یا زیاده بران
 تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه مراد این شخص ملاوت باشد نه تعلیم و اگر بر امام خود فتح کرد پس صحیح است که نماز فاسد نشود
 بهیچ حال خواه نماز فرض باشد یا نفل خواه بعد قراره یا مجوز بصلوة فتح کرده باشد یا قبل از ان و در تنهایی مذکور است که
 اگر مصلي بنظر قرآن تکلم کند بقصد تفهیم فاسد نمی شود نماز او و الا فاسد میشود مثلا شخصی کلمه یا حی خدا الکتاب بقوة بر زبان راند
 و قصد قرائة قرآن نماید چه باک نیست و نیز اجماع فقهاست بر آنکه اگر مصلي رد سلام کند نمازش طل میشود و اگر بدست
 اشاره کند و ندیده بر امام عظم جائز نیست و نیز در غیر وی جائز است و الله اعلم **باب** اذا تاب شخص ما يقضه تنبيه الامام و غيره
 فليعلم الرجال وليصطفى النساء چون بپا شود چیزی از جنس آنچه اقتضا نماید خبردار ساختن امام یا غیر امام باید که بجان الله
 گویند مردان و باید که دستک نزنند زنان **مالك** عن ابي حازم بن دينار عن سميل بن سعد الساعدي ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ذهب الى عمر بن عوف لم يصلم بنينهم و حانت لصلوة فجاء المؤذن الى ابي بكر الصديق فقال
 اتصل بالناس فاقم فقال نعم فضلى ابو بكر فجاء رسول الله صلی الله علیه و سلم والناس في الصلوة ففصل

لا قلت
 اکثر الفقهاء على انه
 لا يرد السلام في غير
 بيده فلهذا رد السلام
 بطلت صلاة وقال
 ابو حنيفة لا يرد السلام
 في بيده

وقعت في الصف فصفق الناس وكان ابو بكر لا يلتفت في صلواته فلما اكثر الناس من التصفيق التفت نحو راي
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فاشاد اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان احكمت مكانك فوفريه ففعل الله
 على امره به رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذلك ثم استأخر حتى استوى في الصف وتقدم رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فصفى ثم انصرف فقال يا ابا بكر ما منعك ان تفت اذ امرتك فقال ابو بكر ما كان لابن
 ابي قحافة ان يصلي ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ابي بكر اكثر من التصفيق
 من بابة شئ في صلواته فليسهم فانه اذا سبح التفت اليه وانما التصفيق للنساء رسول الله صلى الله عليه وسلم فت
 بسوى قبيل بن عمرو بن عوف تاصلح فرمايد ميان ايشان ووقت نماز در آمد پس آمد موزن بسوى ابو بكر بصديق
 پس گفت ايا نماز ميگذاري بامردمان پس اقامت گويم يعني ايا اامت ميکني پس گفت ابو بكر آري پس نماز شروع
 ابو بكر بصديق پس آمد رسول الله صلعم و مردمان در ميان نماز بودند پس صفوف را نگاهته برآمد حضرت صلى الله عليه
 نماز آنکه ستاد در صف اول پس دستک زد مردمان و حضرت ابو بكر التفات نمي نمود در نماز خود پس چون بسيار
 کرد مردمان دستک زد در التفات فرمود ابو بكر بصديق پس پيد حضرت صلعم پس اشاره فرمود حضرت بسوى
 حضرت ابو بكر که درنگ کن در جاي خود پس بردشت حضرت ابو بكر و دست خود را پس حمد گفت خدا تعالی را
 بچيزي که امر فرمود او را بآن حضرت صلى الله عليه وسلم از بن کار يعني بر تشريف استناب حمد گفت بعد از آن فرمود
 تا آنکه برابر شد بامردمان در صف و پيش رفت حضرت صلى الله عليه وسلم پس نماز گذار و بعد از آن باز گشت
 بامردمان يعني بعد انقضای نماز پس فرمود اى ابو بكر چه چيز منع کرد ترا از آنچه ثابت باشي در مکان خود و قتيکه
 امر کردم ترا پس گفت حضرت ابو بكر آن مرتبه بنود ابن ابي قحافة را که نماز گذار و پيش روی حضرت صلى الله عليه وسلم
 پس فرمود و رسول صلعم حيت مرا که دیدم شمارا درين حالت که بسيار کردید دستک زدن را هر که پيش آيد او را
 چيزي در نماز او پس بايد که تسبیح گوید پس پرايئه حال اينست که وقتيکه تسبیح گوید آدمي التفات کرده شود بسوى
 و چنين نيست که دستک زدن مرزنان را خاص است مترجم گوید از اينجا معلوم ميشود که اگر شخصی در بعض نماز خود
 امام باشد و در بعض آخر مقتدى جايز است و نیز معلوم شد که جايز است مفارقت امامي و اقتدا بامام و غيره در آنجا
 نماز را از اينجا دانسته شد که اگر ذکرى بقصد تعظيم غيري بوده باشد مفاد صلوة نيست و تصفيق نیز مفاد صلوة
 و در حکم دست اشاره معجزه گفته اند که تصفيق بغير دست راست بر پشت دست چپ بايد کرد والا نماز تبايه شود
 و اين مسئله پس فقير صحيح نيست زيرا که در حديث فليصفق النساء واقع شد و نسبين هتية تصفيق نکردند

۳۱

في هذا الحديث بيان
 تبيين في بعض صلواته

انما في بعضها ما هي

وجوز الصلوة بايمان

وفي هذا الحديث بيان

ان يجهل الله اذا حدثت

نعمة في الصلوة وجوز

الإشارة المفهومة

۱۲۵

القضي في هذا الخبر

ان بين ركعة من ركعات

وقيل في القرآن وبنو

الثلاثة والاربعون

مع ذلك اعلام شخص

آخر ذكر البغوي كان ذلك

بجای نمی آیند و سخاوت تعجب کسل درین وقت یا پیش از آن باندگی بازار قائم شود و بیج و شر و در میان آید پس چون وقت
اشتغال اکثر ناس بود تا یکد کرده شد و اضتیار اول وقت حضور جماعت و علم مسئله چون افراد جماعت را که در میان
مسلمین واقع میشود و متفرکینم چند صفت آن لازم می یابیم از آنجمله تا بعت با مسومین در ارکان صلوة و این صفت
نفسیه است قطعا بجهت حدیث انما جعل الامام لیو تم به الخ و از آنجمله اتحاد و مکان عرفا و قید عرف بجهت آنست که کثرت صفوف
و تقاضا آنها بعید از قریب میازد و حیلوله حذران قریب بعید میگردد و اندک مسجد یک مکان است و فضا اگر عرفا
مسافت قلیله میباشد و اتحاد و مکان متحقق شد و الا نه گویا اصل التزام این صفت ضروری بودن علم است با اتفاقا
امام تا متابعت تواند کرد و بوجهیکه نزدیک سلامت سمع و بصر و عدم ظلمه مغرطه و صیحه مانعه از سماع آواز احوال امام
در یاد بیا احوال بعض صفوف و این صفت نیز نفسیه است یا لازم آنست و از آنجمله آنست که زنان امامت مردان گفتند
و بیج جانقل یافته نشد که کرده بشوند بلکه لزوم شر آنها و تاخر اینها از شرع مفهوم شد و آن لالت میکند بر امتناع
امامت اینها بخلاف امامت صبیان که در حدیث عمر بن سلمه سلمی آمده و همچنین اقتدا بمقتدی در شرع دانسته
نشده است و از آنجمله نیت اقتداست زیرا که موافقت بی قصد اقتدا اقتدای نمی شود و آیا موافقت در صفت
از فرضیه و نفلیته ضروریست یا نه حدیث معاذ که نماز عشا با حضرت صلی الله علیه و سلم میگذازد و بعد از آن امامت
قوم خود میکرد پس معاذ را صلوة ثانیة نفل بود و قوم را فرض و مشروعیت اقتدا کسیکه منفرد نماز گذارده باشد با امام
اگر جماعت در یاد دلالت میکند بر سقوط این صفت و آیا موافقت در عدد رکعات ضروریست یا نه اثر حضرت عمر که در
نماز قصر بخواند و بعد از آن میگفت یا اهل مکة انتم اصلو تکم فانما قوم سفر دلالت میکند بر سقوط این صفت و شافعی
از بی سقوط موافقت در قضا و ادا سقوط موافقت در تعیین صلوة مانند ظهر یا عصر استنباط کرده است زیرا که سقوط
آن دو صفت سقوط اینها بطریق اولی فهمیده میشود و آیا تا فوا امام و اماموم فضل امام در ادا شرط صلوة و ارکان
ضروریست یا نه حضرت صلعم در مرض اخر قاعده بودند و قوم استاده و در حدیث آمده است که حضرت صلعم سج کردند
بر خنجرین حال آنکه امامت قوم و طیفه حضرت بود و صلی الله علیه و سلم و لابد در قوم جمعی که شیر عمل گفتند و جلین بودند و آنجا
اقتدار متضمنی بشیرم قاعده مضطرب فهمیده شد و جمعی صححه اقتدار سلیم صاحب سل البول را نیز استنباط کرده اند و اگر
قاری باقی که سوره فاتحه بوجهها نمیتواند خواند اقتدا کرد قول قدیم شافعی آنست که اگر اماموم فاتحه خوانده است
است زیرا که امتی محذور است و حق نفس خود و مقتدی نماز خود را بمجیرار کاهنا و شر و طها تمام کرده است پس
پیدا کرد مقتدی متضمنی خلف باسح خلف و مقتدی قایم خلف قاعده و این قول قدیم نزدیک فقیر اقوی میباشد

و از همین جا توان است که در صورت اقتدا شافعی بخلفی که مس فرج خود کرده است قوی حکم بصحت صلوة است بخلاف اقتدا
 شافعی که قصد کرده است زیرا که باتفاق اهل اسلام بر مجتهد یکد با جهتها خود کار کرده است و بعد از آن رجوع نموده
 تدارک اعمال گذشته ضرورتی در میان حکم قاضی دیگر که مجتهد فیه باشد نقص نگیرد پس آنست که شافعی حکم نمیکند بر بطلان
 نماز خفی در حق خفی پس ثابت پیدا کرد باقتدار متضمنی به تنجیم و اگر مبلوبات ضروری خود رجوع نمایم لا بد صحابه و تابعین
 و علم جاد بسیار از نو نقص و ضرر و صلوة یکدیگر اختلاف داشتند و از اقتدای یکی بدگیری منتفع نمی شدند پس جزم باید
 بصحت اقتدای شافعی بخلفی که مس فرج کرده است و اگر اقتدا کند بکافر یا جنب یا محدث و میداند درست نباشد زیرا که
 تلاعب تناقض است در نیت و اگر نماید و بعد نماز دست اگر امرها هر بود و تقصیر و تعینش با و منسوب میشود مثل
 معلوم امری عاده کند زیرا که در حکم داشتن است و لهذا از استن احکام مشهوره شرع عذر نمی شود بخلاف حکام خفی
 و اگر امر خفی است مثل جنابت و حدث و نجاست خفی در ثوبا و اثر حضرت عمر که بعد نماز کردن جنابت ظاهر شد خود عاده کرد
 و قوم را با عاده فرمودند و دلالت میکند بر عدم عاده خواه فاحشه خوانده باشد خواه نه زیرا که خواندن فاحشه با امام در صحابه
 شایع نبود و گویا اینقدر معتقد است چنانچه در صورت یافتن امام را در رکوع ترک فاحشه معتقد شد مسئله نصحت نیست در ترک
 جماعت مگر بجهت عذری بگوید که در حضور جماعت از شرع دانسته شد و لیکه مطهر و ذات برد و رجوع عذر است بعد
 شیخین که حضرت صلی الله علیه و سلم در مثل آن امر فرمودند مؤذن را که بگوید الاصلوا فی الرجال از قول ابن عباس معلوم
 که قید لید ضروری الرعاية نیست پس حکم روز و همچنین است و رجوع شدید بحدیث شیخین از حضرت العشار و قیمت ایش
 فابعدوا بالعشار و عاده آن ضرر بر رجوع و توقا لنفس بطعام است پس مخصوص باشد شدت جوع و توقا لنفس و عطف
 در حکم آنست و ضرر ظالم بر نفس مال مانند آن ضرر است بلکه قوی از وی و دانفت اصحابین بحدیث شیخین موطا
 ذی ایچمکه به بحدیث شیخین من اكل من هذه الشجرة المنة فلا یقرین مسجدنا مسئله حدیث سلم دلالت میکند که
 اقرا حق است با ما است از علم بسنته بعد از آنکه هر دو مایجوز به صلوة میتوانند و شافعی گفته است اهل عصر اول فقه باقران
 قرآن تحصیل معنی و پس قاری نبود الا فقیه پس حدیث و اقرا است از فقها که مستویین در فقه است و درین توجیه نظر است
 زیرا که علم بالسنه را مرتبه نهاده اند بعد از اقرا پس معلوم شد که گاهی در قراة مساوی می بودند و در علم بالسنه متفا
 پس تقدیم اقرا بر علم ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض در آن تشریف اقراست و تنویح و کوالی در محال لایه
 خود احق است از اقرا و افقه **باب** یجب التمسک بالامام فی جمیع الحالات و نسخ قوله صلی الله علیه و آله و اذا صلی جالساً
 فصلوا و اجلسوا واجب است متابعت امام کردن در جمیع حالات و نسخ شدن این حدیث و اذا صلی جالساً فصلوا

مالك عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دكب فوسا فصرح من تحت شقة الامين
 فصل من الصلوات وهو قاعد وصلينا وراءه قعدا فلما انصرف قال انما جعل الامام ليؤتم به
 فاذا صلى قائما فصلوا قائما واذا ركع فاركعوا واذا رفع فارفعوا واذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا
 ربنا لك الحمد واذا صلى جالسا فصلوا جالسا اجتمع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم سوارشد برهبي بن بختيا وازان اسپاس خراشيد وشد جانب راست آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 گذارد نمازی از نمازها و او نشسته بود و گذاردیم ما پس پشت آنحضرت صلیم نشسته پس وقتیکه بازگشت از نماز
 فرمود جز این نیست که مقرر کرده شده است امام برای آنکه اقتدا کرده شود و باید پس وقتیکه نماز گذارد امام هشتاد
 نماز گذارد شصت و هشتاد و وقتیکه رکوع کند رکوع کنید و وقتیکه سر بردارد سر بردارید و وقتیکه گوید سمع الله
 لمن حمده بگویند ربنا لك الحمد و وقتیکه نماز گذارد نشسته پس نماز گذارد نشسته همه یکجا مالك عن هشام
 عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو متك
 فصل جالسا وراءه قوم قیاما فاشاد اليهم ان اجلسوا فلما انصرف قال انما جعل الامام ليؤتم به فاذا
 ركع فاركعوا واذا رفع فارفعوا واذا صلى جالسا فصلوا جالسا حضرت عائشة گفت نماز گذارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 و او بیمار بود پس نماز گذارد و او نشسته بود و نماز گذارد و قوم هشتاد شده پس اشاره فرمود لبومی ایشان که
 بنشینید پس وقتیکه بازگشت فرمود جز این نیست که مقرر کرده شده است امام برای آنکه اقتدا کرده شود بومی پس وقتیکه
 رکوع کند رکوع کنید و وقتیکه سر بردارد سر بردارید و وقتیکه نماز گذارد نشسته پس نماز گذارد نشسته مالك
 عن هشام بن عروة عن ابيه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج في مرضه فاتي للمسجد فوجد ابا بكر وهو قائم يصلي
 بالناس فاستأخر ابو بكر فاشاد اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان كما انت تجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الى جنب ابى بكر وكان ابو بكر يصلي بصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان الناس يصلون بصلوة ابى بكر
 رسول الله صلى الله عليه وسلم برآمد از خانه خود در بیماری خود پس آمد مسجد پس یافت ابو بکر را و او ایستاده بود نماز می کرد
 با مردمان پس فرود آمد ابو بکر پس اشارت فرمود لبومی آنحضرت صلى الله عليه وسلم که باش همان طور که
 هستی پس نشست آنحضرت صلى الله عليه وسلم نزد یک پهلوی ابو بکر و ابو بکر نماز می گذارد و بنماز آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 علیه وسلم یعنی اقتدا نمود و آنحضرت صلى الله عليه وسلم و مردمان نماز می گذارد و ند نماز ابو بکر یعنی ابو بکر بخیر
 می شنو انید مردمان را بگوئی گفته است از شما معلوم میشود که جایز است اقتدا بدو امام یکی بعد دیگری بآن معنی

له قلت
 هو كذا عند
 الجهم ورواه
 التبعاء الامام بن جهم
 الامام بن جهم
 م
 صلى جالسا فصلوا
 جالسا منسوخ وصفي
 كان الناس يصلون
 بصلوة ابى بكر
 انه كان قد صلى
 خلفه

اقتدا کند با امامی بعد از آن مفارقت کند از وی و اقتدا کند بدیگری فقیر گوید همچنین لاحق شدن امامی بقوم و اقتدا
 کردن با امام دیگر مسئله از حدیث مسلم مفهوم شد که وظیفه آنست که متاخر شود و ابتدا فعل مأموم از ابتدای فعل امام
 و متقدم شود ابتدای فعل مأموم بر فراغ امام از آن پس اگر مقارنته کند ضرر نمیکند الا در تکبیر احرام زیرا که هنوز
 امام در نماز داخل نشد که نیت اقتدا کند با او اگر تخلف کند تخلف اگر قلیل است یا بعد از است قطع اقتدائی نشود و اگر تخلف
 کثیر ولی عذر کرده است ملاعب بصلوة متحقق شد پس نماز باطل نمیشود و اگر بعد از تخلف کثیر کرده است نیت اقتدا
 قطع کند و منفرد شود و در نماز خود **باب** اللهم عن ان یرفع راسه قبل الامام و یخفیض بابه در بیان بنی از آنکه
 سر خود را بردارد پیش از برداشتن امام سر خود را یا است کند پیش از است کردن امام **مالک** عن محمد بن
 عمر بن علقمة عن یحیی بن عبد الله السعدي عن ابی هريرة انه قال الذی یرفع راسه و یخفیضه قبل الامام فانما
 یبید شیطان ابو هریره گفت آنکه بر می دارد سر خود را و فرو می آرد سر خود را پیش از امام پس جز این نیست
 که موسی بنیانی او بدست شیطان است قال مالک فیمین سبی یرفع راسه قبل الامام فی رکوعه او یجوز ان
 فی ذلک ان یرجمه رکعاً او ساجداً ولا ینظر الامام و ذلک خطا بمن فعله لان رسول الله صلی الله علیه
 قال انما جعل الامام لیتوکل به فلا تختلفوا علیه و قال ابو هريرة الذی یرفع راسه و یخفیضه قبل الامام فانما
 ناصیه بید الشیطان گفت مالک در حق شخصیکه سهو کرد پس برداشت سر خود را پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنت
 در سجدات آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار برداشتن امام نکند و این خطاست از هر که بکند آنرا زیرا که رسول الله
 صلی الله علیه و آله فرمود انما جعل الامام لیتوکل به و ابو هریره گفت آنکه بردارد سر خود را و فرو آرد آنرا پیش از امام پس این
 که موسی بنیانی او بدست شیطان است مسئله رجوع بر رکوع یا سجود در نیصوارة تحبب بر قول منصور و در ذی شود و بر
 زیاده رفتی کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغو شد گویا بوجود نیامده مسئله
 اگر پیش از امام دور کن یا زیاده کرد و بوجهی که اختلاف فاحش باشد نه مثل خطا قلیل پس ظاهر نزدیک فقیر نفعنا
 اقتدا است نه بطلان صلوته و فی المنهاج و لو تقدم بفعل رکوع او سجود انکان برکنین بطلت و فیه نظر زیرا که
 مفارقت امام جایز است و عدا مخالفت فاحشه کردن با امام مفارقت امام است و متضمن است نیت مفارقت
 یا نیت امری که لازم مفارقت است **باب** علی الامام ان یخفیض فی الصلوة لازم است بر امام که سبک کند و نماز
 یعنی قیام و رکوع و سجود **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قال اذا صلی احدکم بالناس فلیخف فان فیهم الضعیف والستیر والكبیر

این قائلست
 حاکم اهل العلم علی
 هذا الفصل منه علی
 و صلوة متخلفه و کثیره
 بامروءه بان یجوز
 الی السجدة فی العالمین
 از امام مقتدری است
 من الکره و السجود
 قبل الامام بفتیان
 یجوز و لا یجوز
 رکوعین و سجودین

قلنت
موقوف طاعة اهل
العلم قال الحاج شيخ
الشيخ ابو الحسن
الاكمل المستحب النجف
من طول المفضل
دوساطه ودفق الكفاية
لا يزيد على القراءة
المستحبة ولا ينقص
على القوم ولكن ينقص
بعد ان يكون على التمام
ولا يستحب
قلنت
وهذا تعل طاعة اهل
العلم

واذا صلى احدكم لنفسه فليطول ما شاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون نماز گذارد یکی از شما بامردمان یعنی اهل
پس باید که سبک کند یعنی قیام در کعبه و سجود بسیار دراز نکند زیرا که هرگز آنرا در میان ایشان ناتوانی هست و بسیار است
پیر کلان سال است و چون نماز گذارد بر خود یعنی تنها پس باید که دراز نکند هر قدر که خواهد مسئله معنی تخفیف ادا ارکان
و ابا خضرت و از این باب در کار مسنون متوسطه نه طولیه و قراة سورة از مفضل و در معنی منفرد است جماع محض وین که تطویل
نهی شده با ائمه و الاحدین الامام و الاثنان خلفه بایستد یک مقتدی بجانب است امام و دو کتس
پشت او سه مقتدی و چهار در حکم و کتس که پس پشت امام صف کند **صالح** عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله
بن عتبة بن مسعود عن ابيه انه قال دخلت على عمر بن الخطاب بالهجرة فوجدته يسبح فقلت واداه فقوبني حتى
جعلني خذاه عن يمينه فلما جاء رفاء تاخرت صغفنا واداه عبد الله بن عتبة فقلت دخل شدم بر عمر بن الخطاب وقت
نیم روز پس فتم او را که نقل میگذاشت پس تا دم پس پشت او پیش یک ساخت مرا تا آنکه استاده کرد و مرا بر او بر خود بجانب است خود پس
و قتی که میرفتم با او پس فتم پس صفا بستم پس پشت او **صالح** عن ناضه انه قال قلت واداه عبد الله بن عمر فقلت من
الصلوات ليعني احد غيري فخاله عبد الله بن عمر بيا فجل على خذاه عن يمينه فقلت هاتام پس پشت عبد بن
در نمازی از نماز یاد نبود و با او یک پس دراز کرد عبد الله بن عمر پس پشت خود دست خود را پس زانید مرا بر او بجانب
خود مسئله خدا را این فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قصه اقتدار جابر و حقوق صحرا و اشاره فزون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
این هر دو را با یکدیگر متاخر شوند و او مسلم مسئله عاده مسلمین طبقه بعد طبقه است که ما موم بر امام مقدم نشود پس می باشد
با متاخر و تفکر ده شد که هیچ یک از مقتدین در عهد آنحضرت صلعم و خلفای راشدین بر امام مقدم شده باشد پس که تقدم
یا صفت نفسیه جماعت است یا نه و اگر تقدم شود بر احتمالی اهل نماز اجل شود یا اقتدا باطل شود و نماز صحیح بود قول قدیم
شخصی آنست که صفت نفسیه نیست احتمال صلی و را الامام یا صلی خلف الامام در جاکا اقتدار بنابر شیوع اینست است
و التزام آن زیرا که تقدیمیکه ازین الفاظ مفهوم میشود محذوف است بدلیل قیام مقتدی واحد بر جنب امام و بنا سنن بگوید
که شایع میشود و در افراوشی همه ایشان یافته میشود لیکن دلیل عقلی بر حذف آن دلالت نماید و قول جدید آنست که صفت
نفسیه است و ترک آن نماز باطل میگردد و فیه نظر زیرا که بطالان اقتدا اگر نماز باطل ساختی می بایست که ترک اقتدا بطور
اولی نماز باطل گردانیدی و در حدیث شیخین ثابت شد که قوم ترک اقتدا با ابو بکر صدیق نمودند و اقتدا کردند آنحضرت صلی
باب التاكيد في تسوية الصفوف باب در بیان تاکید هموار ساختن صفها صالح عن ناضه ان عمر بن الخطاب
كان يامر بتسوية الصفوف فاذا جاءه فاختبره ان قد استوت كثر عمر بن الخطاب امر میفرمود بر است کردن

ساختن صفها پس تکیه می آمدند عزیزان نزدیک حضرت عمر و خبر میدادند او را که صف برابر و هموار شد تکیه میگفت **مالک**
 عن ابی النضر مولی عمر بن عبد الله عن مالک بن ابی عامر ان عثمان بن عفان کان یقول فی خطبته قل ما بدع
 ذلك اذا خطب فاذا قامت الصلوة فاعدوا الصفوف وحاذوا بالمناكب ان اعتدال الصفوف من تمام
 الصلوة ثم لا یجوز حتى یاتید رجال قد وکلم بتسوية الصفوف فیحذرونه ان قد استوت فیکبر مختصر حضرت
 عثمان میفرمود و خطبه خود کم بود که بگذارد این وقتیکه خطبه میخواند و وقتیکه استاده شود نماز پس هموار سازید صفها را و برابر
 کنید کتفها را پس بر آئینه هموار ساختن صفها از تمامی نماز است بعد از آن تکیه میگفت تا آنکه می آمدند پیش او مردانی که
 گماشته بود ایشان را برای هموار ساختن صفها پس خبر میدادند او را که صفها برابر شدند پس تکیه میگفت **مالک** حتی
 ابی سہیل بن مالک عن امیہ انه قال کنت مع عثمان بن عفان فقامت الصلوة وانا اکل فی ان یفوض لی فلم
 ازل اکل وهو یسوی الحصباء بنعلین حتی جاءه رجال قد کان وکلم بتسوية الصفوف فآخبروه ان الصفوف قد
 استوت فقال لی استوفی الصفر ثم کبر ما که این ابی عامر گفت بودم من همراه عثمان بن عفان پس استاده نماز جا
 من سخن میگفتم با او در آنکه مقرر کنند سالیانه برای من پس سخن میگفتم با او و او هموار میکرد سنگریزه را بدو فعل خود تا آنکه بگذرد
 جماعه که گماشته بود ایشان را هموار ساختن صفوف پس خبر دادند او را که صفها برابر شدند پس گفت مرا برابر شود صف بعد از آن
 تکیه میگفت **باب فضل الصف الاول** در بیان فضیلت ثواب صف اول **مالک** عن سمیعی ابی بکر بن
 عبد الرحمن عن ابی سلمه السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لو یفلح الناس فی الدنیا والصف
 الاول ثم لعبد والا ان یتیموا علیه لآستهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر بداند مردان فضیلت را که در
 اذان و صف اول است بعد از آن مناقشه کنند و نیابند برای قطع مناقشه مگر آنکه قرع عزند البتة قرع میزند **باب الجنب**
یصلی بالقوم و هو ناس باب در بیان آنکه جنب است که قومی را حال آنکه او فراموش کننده است جنابت **امالک**
 عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن سیار عن ابی بن الخطاب صلی الله علیه و آله ان رجلا من الناس الصبح ثم غدا الی ارضه بالبحرین فوجد فی ثوبه
 احتلاما فقال اللهم اصبتا اودک لانت العرق فاغتسل غسل الاحتلام من ثوبه وعاد لصلوته حضرت عمر نماز میبرد
 که از او بامردم باز رفت بسوی زمین خود که در جرف بود پس یافت در جامه خود اثر احتلام را پس گفت بر آئینه با چون رسیدیم
 یعنی تناول کردیم پیه گداخته را نرم شدند گها یعنی سبب قدام تناول و دوک است پس غسل کرد و شست اثر احتلام
 از جامه خود و باز گشت نماز یعنی قضا کرد و ترجم گوید رضی الله عنه از قصه حضرت عمر معلوم شد که اگر قوم اقتدا کردند شخصی
 و بعد از نماز ظاهر شد که جنب بود احاده صلوته بر قوم او واجب نیست زیرا که حضرت عمر امر نکرد قوم را با عاده صلوته و ذکر کرده

۹
 قلت فقول
 اهل العلم تسوية الصفوف
 سنة
 موقفا اهل العلم
 قلت
 وفي بعض طرق هذا
 الحديث عند فضيل
 بن عمار
 ۱۲۵
 اصل الامامة وهو
 من ذهب الشافعيون
 الامام اذا بان جنبا او
 محذرا لم يصل القوم
 فصوله القدم صححة
 على الامام ان يعيد
 ومن ذهب الحنفية
 انه يعيد ويعيدون

اگر قوم اعاده نموده اند و همین است نه پیشانی فمعی نه و حقیقه اعاده نماز در بی صورت واجب است بر ابرام و بر قوم نیز باب یکده اما
 ولذا لا ناکره و ه است امامت کسی که ولدا از نا باشد مالک عن یحیی بن سعیدان رجلا کان یقوم الناس بالعقیق قال
 البصر بن عبد العزیز فنهاه قال مالک و انما نهاه لانه کان لا یعرف ابوه برأیه شخصی امامت میکرد مردمان او را و او را
 حقیق پس آدم فرستاد بسوی او عمر بن عبد العزیز پس منع کرد او را از امامت گفت مالک غیر ازین نیست که باز او را
 او را از امامت بسبب آنکه شناخته نمیشد پدر او مسکه ماخذ نهی بن عبد العزیز از امامت این شخص حدیث صحیح آن شکم
 منفرین است زیرا که در بی صورت تنفر لازم می آید باب اذ اصلي وحده ثم ادرك مع الامام اعادة الصلوة
 چون گذارده باشد نماز فرض آنها بعد از آن در یاد بنماز را همراه امام اعاده کند نماز را مالک عن زید بن
 عن رجل من بني الدليل يقال له يس بن محجن عن ابيه محجن انه كان في مجلس مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فاذا بالصلوة فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فصله ثم رجع ومجن جالس في مجلسه فقال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ما منعك ان تصلي مع الناس الست برجل سلم فقال بلى يا رسول الله ولكنني قد
 في اهلي فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اجئت فصل مع الناس وان كنت قد صليت مجن بود در
 با حضرت صلی الله علیه وسلم پس اذان نماز گفته شد پس هتاد حضرت صلی الله علیه وسلم پس نماز گذارد و بعد از آن
 باز گشت و مجن نشسته بود در مکان خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم چه چیز منع کرد تراز از آنکه نماز
 گذاری همراه مردمان یا نیستی مرد مسلمان پس گفت مجن آری مسلمانم یا رسول الله لکن من نماز گذاردم
 در اهل خانه خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم چون بیائی یعنی در مسجد پس نماز بگذار با مردمان اگر چه نماز گذارده باشی
 مالک عن حنفیة بن عزم السهمی عن رجل من بني اسد انه سأل ابا ايوب الانصاري فقال اني اصلي في بيتي
 ثم اتي المسجد فاجد الامام يصلي فاصلي معه فقال ابو ايوب نعم صل معه فان من صنع ذلك فان له سهم جمع
 او شل سهم جمع مردی از بنی اسد پرسید از ابو ایوب انصاری پس گفت هر آینه من نماز گذاردم در خانه
 بعد از آن می آیم بسجده پس بیایم امام را که نماز میکند و یا نماز گذارم همراه او پس گفت ابو ایوب آری نماز
 بگذار همراه او زیرا که هر که بکند ایستاد پس هر آینه او را نصیبه جماعت است یا گفت مانند نصیبه جماعت مالک عن
 نافع بن رجلا سال عبد الله بن عمر فقال اني اصلي في بيتي ثم ادرك الصلوة مع الامام افاصل معه فقال له
 عبد الله بن عمر نعم فقال الرجل ايتهما اجل صلوة فقال له ابن عمر او ذلك اياك ذلك لا يصح الا في جماعتين ما شاء الله
 عبد الله بن عمر را پس گفت هر آینه من نماز میگذارم در خانه خود و بعد از آن می آیم نماز را با امام یا نماز گذارم

حضرت
 امام باقر علیه السلام
 ۱۳۶
 انصاف مکرر

همراه او پس گفت او را عبد الله بن عمر کسی بگذارد پس گفت آن مرد کدام یک از آن دو بگیرد انهم نماز خود یعنی فرض کدام باشد و نقل کدام پس گفت او را ابن عمر ای این مقرر کردن مفوض بسوی توست غیر از این نیست که اینمفی مفوض بخداست میگردد هر کدام را از آن دو که خود بد مالک عن یحیی بن سیدان رجلا سال سعید بن السیب فقال فی اصله فی طبعه

ثلاثی المسجد فاجل الامام یصلی افاصله فقال سعید بن السیب نعم فقال الرجل فایتما اجل صلوی فقال له سعید وانت تجعلها انما ذلک الی الله مردی سوال کرد سعید بن السیب ایس گفت هر آینه من نماز میگزارم و نماز بعد از آن می آیم مسجد پس میا بیم امام را که نماز میگزارد یا نماز گذارم با او پس گفت او را سعید بن السیب آری بگذارد پس گفت آن مرد پس کدام یک از آن دو را بگیرد انهم نماز خود پس گفت او را سعید بن السیب ای تو میکنی از اجزای نیست که این امر مفوض است بسوی خدا مالک عن ناظران عبد الله بن عمر کان یقول من صلی المغرب وادعیهم

ادو که سامع الامام فلا یُعید عبد الله بن عمر میگفت هر که گذارد باشد نماز مغرب یا نماز فجر بعد از آن در یابد آن با امام باید که عاده نکند قال یحیی قال مالک ولا اری بالسامع ان یصلی مع الامام من کان قد صلی فی بیتی الاصلوة للخص فانه اذا اعادها کانت شفعا گفت مالک سنی بیستم هیچ باکی در آنکه نماز گذارد و با امام کسیکه نماز گذارد باشد و نماز خود اگر نماز مغرب زیرا که هر آینه اگر این شخص عاده کند مغرب اشفع خواهد بود یعنی گفته است قول اکثر اهل علم آنست که اگر تنها نماز گذارد باشد بعد از آن ادراک جماعت را بگذارد آن نماز را با جماعت هر نماز یک باشد از نمازهای پنجگانه

است قول حسن بصری و زهری و بهین قایل اند شافعی و احمد و یحیی فقیر گوید عموم حدیث دلیل ایشان است و مرجع مذسب ایشان و آنکه گفته اند که نماز مغرب اشفع می شود مدخل است بآنکه مغرب یکی است ازین دو نماز لاهل تسهیل نه هر دو پس نماز فرض سه رکعت باشد و نقل سه رکعت و این مقتضی است در صورت عدم تعیین و الله اعلم مسئله در جماعت نماز گذارد بعد از آن جماعت دیگر دریافت ایامستحب است او را عاده و در وجه درین باب آمده است مسئله می باید که این نماز دیگر بر بنیت فرض او کند زیرا که سلف اختلاف کرده اند و آنکه کدام یک ازین دو نماز فرض واقع میشود و جمعی تفویض بجناب الهی مؤذند و گفته اند مالک الی السیاحل استیشار و جمیع گفته اند اول از فرض واقع شود و در صلی سبب آن فارغ گشت پس نمائند نمیتواند شد الا نقل درین قول نظر است زیرا که جایز است که نماز اول ازین دو واقع شده باشد و متوفایان معنی که اگر نماز می اخل از وی در وقت واقع شود این نماز فرض است و الا این نماز فرض باشد و آن نقل پس بر هر تقدیر خلاف مقصود نباشد و مگر در آن صورت که نماز تا سیه بر سهویه نماز اول گذارده باشد و اگر نیست نقایه کرد است محل اختلاف نمیتواند شد با لا یصلی الی الامام فما ادرک صلاک و ما کان عاده مستتاب نزد

له قلت
عند الشافعی افاضی
الصلوة و من شتم
اولی جماعت یصلیها
معهم فی صلوة
کانت من الصلوات
الخمسة لیست بالتامة
قال صلی للصلوة
و سلم بعد صلوة
الصبح و حیث لم
یصلیها معه اذا
صلیها فی جماعتها
الحديث قال یحیی
لا یجوز الصبح
الصادر للمفسر

بسوی امام پس آنچه در رکعت دوم و آخر نماز فرمود شد تمام کند آنرا **مالک** عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب عن
ابيه واسحق بن حماد عنهما اخبراه انهما سمعا ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قرأ القرآن فليصلوا
فلا يأتوا بها وانتم تسعون واؤها وعلیکم السکينة فاذا دکرتم فصلوا وما فاتکم فأتوا فان احکم فی صلوة ما کان
یعد الی الصلوة ابو هريرة گفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه قیامت نماز گفته شود پس میاید بسوی نماز شما بان دوای
و بیاید بسوی نماز حالانکه باشما وقت است پس آنچه در میانید بگذارید و آنچه فوت شود از شما تمام کنید پس هر کس یکی از شما نماز
است مادام که قصد میکند بسوی نماز **مالک** عن ابن شهاب عن عباد بن زیاد و هو من ولد المغيرة بن شعبه عن
المغيرة بن شعبه قال جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم وعبد الرحمن بن حوف ثومم وقد خط لهم رکعة فضلی رسول الله
صلى الله عليه وسلم الركعة التي بقيت عليهم فقرأ الناس فلما قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم الركعة التي قال احسنتم فمخضه
مغيرة بن شعبه گفت پس آمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عبد الرحمن بن حوف امامت میکرد مردمان را و حالانکه گذارده بود
برای مردمان یک رکعت پس گذارد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همراه عبد الرحمن آن رکعت که باقی مانده بود بر مردمان پس مضطرب شدند
مردمان پس چون تمام کردند حضرت صلعم نماز خود را فرمود و خوب کردید شما **مالک** عن نافع ان عبدا لله بن عمر مع
الاقامة وهو بالبقيع فاستمع المثلث الى المجد عبد الله بن عمر شنید اقامت را و در بیخ بود پیشین ثابت بسوی سجده
متوجه گردید از آنکه فاتوا ابا هريرة و که مسبق رکعتی که با امام می باید اول نماز است از ظاهر فخط رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
الركعة التي بقيت عليهم انت كبر صفتی که عبد الرحمن میگذازد گذاردند و قعد نیز کردند و اگر ترک قعد میکردند راوی التبعة
میگذازد **باب** اذا ذكر الامام في الركعة فليكب عليه واحدة جاز وقتیکه در یا بدامداد رکوع پس تکبیر بگوید
بکبر جاز است **مالک** عن ابن شهاب كان يقول اذا فعلت الرجل ركعة فليكب عليه واحدة اجزأت عنه تلك التكبيرة
ابن شهاب می گفت چون در یا بد شخص امام را در رکوع پس تکبیر گفت تکبیر واحد کفایت میکند از روی آن تکبیر یعنی از تکبیر اول
قال مالك ذلك اذا نوى تلك التكبيرة فاستلم يدها گفت مالک بن وهب گفت اگر یک تکبیر گفت پس اگر نیت احرام کرده است
و هیچ در نیصورت است که دو تکبیر بگوید یکی برای احرام و دیگر برای رکوع و اگر یک تکبیر گفت پس اگر نیت احرام کرده است
صحیح باشد و اگر نیت رکوع کرده نماز مسغف نگردد و اگر نیت برود کرده است فی السجود فان نواها بتكبير فليكب عليه واحدة و قعد
است اگر گوئیم که از زمین کنایه میکند **باب** اذا فاتتك الركعة فأتك السجدة وقتیکه فوت شود از تو رکوع فوت شد است
از تو سجود یعنی سجود را عاده کند مسبق اگر چه آنرا با نام داد در آنکه است **مالک** عن نافع ان عبدا لله بن عمر كان
يقول اذا فاتتك الركعة فقد فاتتك السجدة عبد الله بن عمر می گفت وقتیکه فوت شد از تو رکوع پس آنکه فوت شده است

[illegible]

76

مقول العلماء

۴۴۴

في العالم الكبير في حكم
المسوق حكم المنفذ

المستوفى
فيما يقضى
هذا ما

فما يقضى
مسائل ليس هنالك

مسائل
مع قلمت
روفي الميراج

هو قول العلماء في المصنف

159

تمت في
البركة من الفلاح

لواء ركبة

قضى بكعبين و...

تفصيلی نہیں دیا

نورانی کلی فاجیہ

11

من الصلوة ركعة
أحد من
يحمل جمعا
هذا الحديث
قلت
الشافعي مستحب
الأبعد وعند
قبل قضاء الغائبة
يجوز أداء الوضوء
مستحب حتى لا
وبين الغائبة
الغائبة والواجبة
التبیین
في المالكية
قلت

وَقَتْلِهِ **مَالِك** عَنْ نَافِعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ أَنَسٍ أَنَّكَ قَالَ يَقُولُ مَنْ تَوَضَّعَ لِرَبِّهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَهُوَ الْإِمَامُ فَأَدَّاسُ الْمَلِكِ
فَلْيُجِزْ الصَّلَاةَ الْقَائِمَةَ لِيُجِزَ بَعْدَهَا الْآخِيَةَ **عَبْدُ اللَّهِ** بْنُ عَمْرِو بْنِ مَرْثُومٍ كُنِيَ نَازِي رَأْسَ يَدُنْكَ
أَنَّهُ لَا دَرَانُ حَالُكَ أَوْ مِرَاهُ أَمَامَ سِتِّ لَيْسَ جُنَّ سَلَامٌ دَهْدَامَ بَابِكَ كَمَا بَكَدَارُ نَازِي كَرَفَامُوشُ كَرُوهُ سِتُّ أُنْزَابُ
كَمَا بَكَدَارُ وَبَعْدَ ذَلِكَ أَنْ نَازِي كَرَفَامُوشُ كَرُوهُ سِتُّ أُنْزَابُ
قَبْلَ أَنْ تَقْضَاهُ فَاسْتَرْسِشْ أَتِيَانُ جَانُزُ بَابُكَ وَنَزْدِيكَ شَاغِفِي تَحْبِيبُ وَاسْتَرْسِشْ بَابُكَ مِنْ أَدَاكَ دَكَّةً مِنْ
فَقْدَادِكَ الصَّلَاةَ بِرَكَدَارٍ يَدُكَ كَرَفَامُوشُ كَرُوهُ سِتُّ أُنْزَابُ عَنْ ابْنِ شَهَابٍ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ جَدِّكَ
عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ أَدَّكَ دَكَّةً مِنْ الصَّلَاةِ فَقَدْ أَدَّكَ الصَّلَاةَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمُرُّهُ بِرَكَدَارٍ يَدُكَ كَرَفَامُوشُ كَرُوهُ سِتُّ أُنْزَابُ
وَيَكْرَهُهُ بَادِرًا كَرَفَامُوشُ كَرُوهُ سِتُّ أُنْزَابُ
وَكُلَانِي يَاجَهَارُ كَانِي مَسْأَلَةُ طَاهِرٍ شَيْخِ الْإِسْلَامِ كَرَفَامُوشُ كَرُوهُ سِتُّ أُنْزَابُ
وَيَكْرَهُهُ خَارِجٌ وَقَتْلُهُ أَنْ كَرَفَامُوشُ كَرُوهُ سِتُّ أُنْزَابُ
زَيْدًا كَرَفَامُوشُ كَرُوهُ سِتُّ أُنْزَابُ
يَكْرَهُهُ دَرَقَتٌ وَبَاقِي الْأَخِيرَةِ وَقَدْ تَوَضَّعَ لِرَبِّهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَهُوَ الْإِمَامُ فَأَدَّاسُ الْمَلِكِ
قَائِلٌ شَدِيدٌ أَدَّكَ دَكَّةً مِنْ الصَّلَاةِ فَقَدْ أَدَّكَ الصَّلَاةَ رَسُولُ اللَّهِ
وَأَيْنَ مَذْهَبُ أَبِي حَنِيفَةَ وَتَوَلَّى الْأَقْوَالَ شَاغِفِي أَحْتَمَالُ سَيُومُ أَنْكَ أَدَاكَ جَمَاعَتُكَ بَادِرًا كَرَفَامُوشُ كَرُوهُ سِتُّ أُنْزَابُ
وَبَيْنَ سِتِّ يَكْرَهُهُ شَاغِفِي وَنَزْدِيكَ حَفِيفَةُ مَذْهَبُكَ الْإِمَامُ دَرَقَتٌ نَزْدِيكَ جَمَاعَتُكَ سِتُّ أُنْزَابُ
فِي السُّفْرِ دَرَقَتٌ كَوْنَهُ سَافِرٌ نَازِي دَرَقَتٌ **مَالِك** عَنْ ابْنِ شَهَابٍ عَنْ جَدِّكَ عَنْ ابْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ جَدِّكَ
قَالَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِنَّا نَجِدُ صَلَاةَ الْحَرْفِ وَصَلَاةَ الْحَضَرِّ فِي الْقُرْآنِ وَلَا نَجِدُ صَلَاةَ الْفَرَقِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ نُفَيْسٍ
إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ إِلَيْنَا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا فَأَنَا نَقُولُ كَمَا رَأَيْنَاهُ يُعْمَلُ فَخُصِّي أَنْزِلْهُ خَالِدُ بْنُ سَلَمَةَ سَأَلَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ
بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْسٍ كَرَفَامُوشُ كَرُوهُ سِتُّ أُنْزَابُ
أَيُّ سِرٍّ رَأَيْنَا مِنْ بَرَاءَتِهِ خَدَاةً تَعَالَى فَرَسْتَا دَسُوسِي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَمِينًا لِنَتِيمِ خَيْرِي لَيْسَ خَيْرَ زَيْنٍ نَيْتُ كَرَفَامُوشُ كَرُوهُ سِتُّ أُنْزَابُ
وَيَدِيمُ خَيْرَتِي رَأَيْتُكُمْ كَرَفَامُوشُ كَرُوهُ سِتُّ أُنْزَابُ
أَيَّاسُ دَرَقَتٌ وَبَعْدَ ذَلِكَ أَنْ نَازِي كَرَفَامُوشُ كَرُوهُ سِتُّ أُنْزَابُ

من الصلوة في الوقت فجميع
أداء ولا قضاء وهو
الأصح عند الشافعية
وقال البيهقي في ذلك
في العصر خاصة و
ثانيها من أجل أن
المعدة من الوقت
اليسير ركعة من الصلوة
فقد جبت عليه تلك
الصلوة وهو من ذهب
إلى حيفه وقول
المشافعي في تأويل
الجماعة ذلك لا يمتنع
وهو وجه الشافعية
قال البيهقي في المأثور
التشديد كان مدركا
للجماعة ٢٥
قلت في مقتضى الجملة
على جمل القطع
والتكليف المفسرون
في قوله تعالى وإذا قرأ
في الأمان فليذكر
جدا من أنزل في
تقويل الخوف التلويح أو
فوقها

ففي كلامه السطور
جذاج ازلت في
فوق دليل السفر اتقاني و
الركوع والصلح في
المسكن والى الثاني
ويلا عليه بياقوله
تعالى اذ كنت بهم
على يد القصص
فذكر الخوف من
ثم مضى الى انما
ان القصص في
الشافعي ان شئت
وان شاء فقص
افضل

و انما مکنت تا آنکه داخل شود اول خانه های یه یا نزدیک شود بخانه های یه یعنی اماکنی که از دیه محسوب میشود و معروف و عادت مردم
 است که تا آن مواضع برآیند و آن مواضع مجتمع شوند چنانکه مراکن دواب و اراضی سهام مسئله ابتدای سفر که متحقق شود و نیست
 سفر فقط کافی نیست چنانکه در سایر احوال الادرا قاست بشرط آنکه اگر آن جادالات حال که نیست اشتلاشی میگردد و اندر مرد
 نباشد چنانکه اقامت برای حرب کفار و فتح قلعه ای ایشان که در صورت نیست فقط کافی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 قصد حج داشتند سباب سفر آماده کردند و بعد از نماز ظهر چهار رکعت گذارند و بجهان پس مسافر از قی سفر میفرماید و نیست
 زیرا که آن نیز از آماده کردن سباب سفر است و درین سفر پس لابد شد که نیت مقرون باشد بخرج ارجل اقامت و همچنین
 متحقق میشود بخرج از سور قریه اگر در آن عمارت نباشد و اگر باشد بخرج از عمارت و فی المساجد فان کان در راه یعنی
 عمارت اشتراط مجاز و تهانی الاصح قلت الاصح لا اشتراط و درین تعمیم اخیر نظر است زیرا که آن سور بمنزله دیوار یا جلد بین الملک
 و همچنین کلام در انتهایی سفر که نیت اقامت در شهر بدون اقامت فائده نمیکند و اقامت باید بر وصول بدان بلد باشد
باب للمساو اذا اتجهت مکث اربع لیل یا اتم الصلوة مسافر چون عزم کند اقامت چهار شب در یکجا تمام کند نماز را **لک**
 عن عطاء الخفاسانی اند سمر سعید بن السیب یقول من اتجهت اقامت اربع لیل یا وهو مسافر اتم الصلوة سعید بن السیب
 هر که عزم نماید اقامت چهار شب و مسافر است تمام کند نماز را قال یحیی قال لک و ذلک احبنا سمعت النبی صلی الله علیه و سلم
 اقول است که شنیدم آنرا نزدیک من مسئله لبث چند قسم میباشد اقامت و مکث و سیر و مکث و دیگر که از اقامت است و از مکث
 پس مکث سیر است که مسافر بر سر و بر پیش می آید از مکث سیر و بعضی بر زمین یا بر دریا و بعضی بلبثین و گاهی مکث ناکند از این
 باشد مثل مکث در روز و سه روز و در سفر حج ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه در منی اکثر بوم غریب و بوم سادی و بوم
 عشر و اکثر بوم ثالث عشر مکث فرمودند و قصر کردند نماز را پس معلوم شد که این مکث اسم سفر را بر نمیدارد و در حدیث شریف
 آمده است که تعیم المهاجر بعد قضاء لکث ازینجا بطریق غیر معلوم میشود که اقامت زاید از ثلاث را در احکام شرعی اثری
 هست پس سعید بن السیب مکث اربع لیل گفت و شافعی اقامت اربعه ایام کو امل احمد به بیست نماز فرود آمد و نیست
 مکث اینقدر نیز شرط نیست بحديث ابن عمر کرمی آید و نیت مکث در موضع معین نیز شرط است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 داخل شدند بکه تبایخ پنجم ذی حجه در اول بهار و ششم بعدی منی برآمدند و بنهم و عرفات ماندند و دهم در منی آمدند و درین مدت
 قصر میفرمود پس اگر مکث در موضع معین شرط نبود ای باب است که نماز اقامت میگذاردند و ابو حنیفه نظر خود را در در تر
 از نیت و گفت چون مکث بوم دومین اسم سفر را بر نمیدارد و بالاتر از ایام و نقد برات شرعی شهر است و با احکام که
 شیخ بلوان حکم تمام داده اند پس هر که نیت اقامت یا نزد روز یا زاید بر آن در شهری یا در دیه ای دارد و مقیم است و الا بر حکم سفر

قلت قال الشافعی
 لونی اقامه اسبغ
 اربع لیل و نصفه
 لوصول فی المساجد
 ولا یحسب منها لیل
 و دخله و خرجها علی
 الصلوة و قال ابو حنیفه
 لا یزال علی کل سفر
 حتی ینوی الاقامه
 قبل الاقرا یا یخلفه
 عشر یوما

ان يكون في وقت الصلاة
 ولو كان في وقت الصلاة
 ولو كان في وقت الصلاة
 ولو كان في وقت الصلاة
 ولو كان في وقت الصلاة
 ولو كان في وقت الصلاة
 ولو كان في وقت الصلاة
 ولو كان في وقت الصلاة

وقد قصر رسول الله صلى
 الله عليه وسلم عام الفجر
 بحرب هوازن سنة عشر
 ومائة عشرا واثنا عشر
 في الفجر واثنا عشر
 في الفجر واثنا عشر
 في الفجر واثنا عشر
 في الفجر واثنا عشر
 في الفجر واثنا عشر
 في الفجر واثنا عشر

باقى است بشرط دیگر هم است و آن صلاحیت مکان است برای اقامت پس اگر در صحرائیست اقامت پانزده روز
 متحقق شود سفر منقطع نگردد و باین باب المسافر اذا لم يجتمع مكنا قصر الصلوة سافر چون عزم نکر و اقامت را قصر
 در نماز مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبدالله ان عبدالله بن عمر كان يقول اصل صلوة للمسافر اتمها مكنا
 وان حبسني ذلك اثني عشرة ليلة بعد ان بن عمر سمع من عمر بن الخطاب يقول انك اذا قصر في السفر فاقصر
 بنكته و ان مكث و اوازده شب مالک عن نافع بن عمر قال مكث عشرة ليال يقصر الصلوة الا ان يصليها
 مع الامام فليصلها بصلوة عبد الله بن عمر اقامت کرد یکده شب و قصر میکرد نماز را مگر آنکه بگذارد نماز را همراه امام
 پس میگذارد و بقدر نماز او مترجم گوید اکثر علما متفق اند بر آنکه چون مسافر نیست اقامت نباشد و باتفاق در وضعی
 درنگ کند حکم سفر از وی زایل نگردد و گویا آخر عمر منجر شود و شافعی را و قول است یکی موافق جمهور و دیگر مختار بنوعی آن
 است که در صورتی زیاده مکث بر چهار روز تمام لازم است که عازم خروج باشد مگر آنکه در خوف یا جنگ باشد و آنچه
 در حدیث آمده که قصر رسول الله صلی الله علیه وسلم عام الفتح بحرب هوازن ستة عشر و ثمانية عشر يوما و اثاره صورت نماز
 و حرب فردی آورد و در علم باب صلوة المسافر خلف المقيم والمقيم خلف المسافر بیان کیفیت نماز مسافر پس ششم
 و نماز مقيم پس ثبوت مسافر مالک عن نافع بن عبدالله بن عمر كان يصلي و اداه الامام يعني اوجا فاذا اتممت
 صلاته ركعتين بعد ان يصلي ركعة واحدة يعني ثبوت امام در مسی چهار رکعت پس و ثبوت مقيم در مسی تنها میگذارد
 در رکعت مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبدالله عن ابيه ان عمر بن الخطاب كان اذا قدم مكة صلى بهم ركعتين
 ثم يقول يا اهل مكة اتقوا صلواتكم فان اقيم سفر عمر بن الخطاب چون قدم می آورد بکعبه نماز میگذارد و همراه اهل مکه دو رکعت
 بعد از آن میفرمود ای اهل مکه تمام کنید نماز خود را بر آئینه ما قوم مسافر انیم مالک عن زيد بن اسلم عن ابيه عن عمر بن الخطاب
 ذلك اسلم مولی عمر بن الخطاب ان حضرت عمر بن الخطاب قد اتمم الفل کر و مالک عن ابن شهاب عن صفوان بن عبدالله
 بن صفوان انه قال جاء عبدالله بن عمر بعد عبدالله بن صفوان فخطبنا ركعتين ثم انصرف فخطبنا فاعتمنا ان عبدالله
 بن عمر عبادت میکرد عبدالله بن صفوان را پس نماز گذارد و برای ما دو رکعت بعد از آن باز رکعت پس هتادیم ما پس تمام کردیم
 اهل علم متفق اند بر آنکه هر یک مسافر و مقيم را چهار رکعت است که اگر کسی پس از مقيم مسافر افتد آنکه مقيم را باید که برخیزد و تمام
 نماید و اگر مسافر مقيم افتد باید تمام بروی لازم شود و بجهت موافقت امام مسکله گفته اند که اگر یک خطا افتد به تمام واقع شود و تمام
 تمام لازم می آید فقیر گوید درین نظر است بعد از آن که رکعت فضا و رکعت صلوة و مسکله گفته اند در نماز صحبه یکبار هر آن میگوید
 اگر یک رکعت با امام یافته است تمام کند و الا قصر و اب قصاء فائنة السفر بیان قصار فائنة سفر قال مالک بن ادریس

وهو في سفر فلتصلوا ساهيا او ناسيا حتى قدم الى اهله انه ان كان قدم على اهله وهو في الوقت فانه يصلي
المقيم وان قدم وقد ذهب الوقت فليصل صلاة المسافر انما يقضي مثل الذي كان عليه قال مالك وهذا
الذي ادركت عليه الناس واهل العلم ببلدنا كفت مالك هر كه در يافت وقت را و حال آنكه او در سفر است پس تا خبر كرد
نماز را سهو يا بفراموشي تا آنكه داخل شد بسوی اهل خود حال نیت كه اگر قدم كرد بر اهل خود حال آنكه او در وقت است
پس بگذارد نماز مقيم و اگر قدم كرد و هر آينه برآمد وقت پس بايد كه بگذارد نماز مسافر زیرا كه غير ازین نیت كه او قضا
نماید آنچه لازم بود بروی گفت مالك و این امر است كه ادر اك كردم من بر آن مردمان را و علما را و شهر خود و قهرجم گوید
اكثر علما بان رفته اند كه اگر فائتة سفر را در اقامت قضا كند قصر نماید و اگر فائتة اقامت را در سفر قضا كند تمام نماید
و يك قول شافعی آنست كه اگر فائتة سفر را در سفر قضا كند قصر نماید و الا در جميع صور تمام كند و هو الا طهر عند اصحابه
باب جواز التنفل في السفر بيان جائز بودن نماز نفل در سفر مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر انه لم يكن يصلي مع
صلوة الفريضة في السفر شيئا قبلها ولا بعدها الا خوف الليل فانه كان يصلي على الارض وعلى الحلة حيث ما توجهت
عبد الله بن عمر نماز نمیکند و همراه نماز فرض در سفر چیزی یعنی سنن رواتب را نه پیش اذان و نه پس اذان مگر در وسط
پس هر آنکه وی نماز نمیکند و گاهی بر زمین و گاهی بر شتر خود هر جایی كه متوجه میگردانید شتر او را مالك قال
بلغني عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يرى ابنه عبيد الله بن عبد الله يتنفل في السفر فلا يترك ذلك عليه
عبد الله بن عمر میدید پسر خود عبيد الله را كه نقل میگرداد در سفر پس انكار نمیکرد بروی مالك انه بلغني
ان القاسم بن محمد و حصة بن الزبير و ابوبكر بن عبد الرحمن كانوا يتنفلون في السفر قاسم بن محمد عروه بن الزبير
و ابوبكر بن عبد الرحمن میگردادند نقل را در سفر قال يحيى و سئل مالك عن النافلة في السفر فقال لا بأس بذلك
بالليل والنهار و قد بلغني ان بعض اهل العلم كان يفعل ذلك سوال کرده شد مالك از كذا درون نقل در سفر
پس گفت باك نیت بگذارد آنرا در شب و در روز هر آينه خبر رسیده است بمن كه بعض اهل علم میگردانند آنرا
مترجم گوید اكثر اهل علم اختيار كرده اند تنفل را برای مسافر و در عالمگیری مذکور است كه در سنن قصر نیت
و بعضی علما بخوبی ز کرده اند مسافر را كه ترك سنن كند و محتار آنست كه در حالت خوف و استعجال ترك كند
و در حالت امن و قرار سجا آورد باب جواز التنفل على الدابة في السفر حديث ما توجهت به بيان گذارد
نفل بر پشت سوار می در سفر هر جایی كه متوجه كند آن را به يصلي را مالك عن حماد
بن يحيى الماذني عن ابى الجباب سعيد بن يسار عن عبد الله بن عمر انه

۹۱
فقلت قد
هو كثر من ان كان قائما
في السفر فقام ففعل
فانت في الحضر فافعل
انتم وهو قول الشافعي
والقول الاظهر عند
اصحابه لو قضى فائتة
السفر في السفر ففعل
في سائر الصور لا يقصر
فقلت
اختار اكثر اهل العلم التنفل
في السفر وفي المالكية لا
لا يقصر في السنن وبعضهم
جوز في المسافر تركها
السنن المختار ان لا
يأتي بها في حال الخوف
والقار والاهل من

قلت انما هذا العلم على وجه التمام في السفر متوجها الى الطريق ورجعا اليه لا داء الفريضة في ذلك وهو على ان السفر الطويل والقصر هو ما قاله الامام ابو جعفر الا اني لا اقدر ان اقصي في ذلك بيني وبينك عندنا بيننا في غير الصلوة مستقبل القبلة وبيننا في غير الصلوة مستقبل القبلة في صلاة التمام والارحالة قال الشيخ لا يجوز

قال رايته رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو على حمار وهو متوجه الى خيبر عبد الله بن عمر كفت ديم رسول الله صلى الله عليه وسلم نازم يگذار وداو سوار بود بر دراز گوش و متوجه بجانب خيبر بود مالك بن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي على راحلته في السفر حيث ما توجهت به قال عبد الله بن دينار كان عبد الله بن عمر في ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم نازم يگذار و بر شتر سوارى خود در سفر بر جانبى كه متوجه ميگردانيد آن شتر اخفرت صلى الله عليه وسلم عبد الله بن دينار و عبد الله بن عمر ميگرداين كار را مالك بن يحيى بن سعيد انه قال رايته النبي صلى الله عليه وسلم وهو يصلي على حمار وهو متوجه الى خيبر القبلة يركب ويصلي اياه من غير ان يضع وجهه على شيء يحيى بن سعيد كفت ديم ابن بن مالك اني نذر و نازم يگذار و بر دراز گوش و متوجه بود بطرف غير قبله ركوع و سجود ميگرد و بطريق اياما نيز نكته بنديرك خود را بر چيزي تترجم گويد ادا نفاذ بر راحله جائزست در سفر طويل و قصير هر دو نزد يك است مني خاصست بطليل نزد يك است و تجوي كفتنه است بايد كه افتتاح نماز روي بقبيله كند اگر آسان باشد و اياما سجود و نذر بايد از اياما ركوع و ادا راحي باشي بر اقدام را جائز داشته است نماز با اياما فرمايد يا غير سا فر و همچنين سوار و قتيكه بر آيد از شهر خود براي بعض حاجات بايد ادا كند ابو حنيفة كفته است كه صلى الله عليه وسلم در شتي مختار است در قيام و قعود و في استسكان كل شرط اشجعين عن ابن عمر رسل النبي صلى الله عليه وسلم كيف صلى في الهفنية قال صل قائما الا ان تخاف الفرق مسكه طول سفر آيا در تنقل بر دايه شرط است يا در وقول است عدم اشتراط زير كه فضل توسع آمده است و لهذا قاعد بر قيام قاصدا مضطجعا ميتواند خواند مسكه استقبال قبله اگر سهل باشد در ابتداي تحريمه اجبت و در سائر صلوة في مسكه ماشي ايم را كعب قياس كرده اند و رخصت تنقل داده اند مسكه اكثر صلوات جوي كرده اند گذاردن و ترار بر دايه و در ميسر خفيه جائزست **باب المسافر في مجر بين الظهور والعصر والمغرب والعشاء** سافر جمع كند درميان ظهر و عصر و همچنين درميان مغرب و عشاء مالك بن داود بن الحصين عن الاحقر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يجز بين الظهور والعصر في سفره الى تبوك رسول الله صلى الله عليه وسلم جمع ميكرد درميان ظهر و عصر و سفر خود بسوي تبوك مالك بن ابي الزبير الكوفي عن ابي الطفيل جاعون و اقله ان معاذ بن جبل اخبره انهم خرجوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام تبوك فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم بين الظهور والعصر والمغرب والعشاء قال فاذا صلى في غير هذه فخرج فصله الظهور والعصر ثم دخل ثم خرج فصله المغرب والعشاء جميعا لحديث فخصه معاذ بن جبل خبرا و كذا برآمدند باخفرت صلى الله عليه وسلم سال غرود تبوك پس باخفرت صلى الله عليه وسلم جمع ميكرد درميان ظهر و عصر و درميان مغرب و عشاء و كفتن تاخير كرد نماز را روزي بعد از ان از خانه برآمد پس گذارد نماز ظهر و نماز عصر همه كجا بعد از ان و داخل شد باز برآمد پس گذارد نماز مغرب و عشاء همه كجا مالك بن نافع عن عبد الله بن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

اذا اجتمع بين المغرب والعشاء رسول الله صلى الله عليه وسلم وجن شتابان ميكروا ورا راه رفتن یعنی مقتضی آن میشد که هر دو
 جمع میکردند میان مغرب وعشاء **مالك** انه بلغه عن علي بن الحسين انه كان يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اذا اراد ان يسير يوم جمع بين الظهر والعصر واذا اراد ان يسير ليلته جمع بين المغرب والعشاء مرويت از امام زين
 العابدین که آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقتیکه میخواهند که سیر کنند در روز خود جمع میکردند در میان ظهر وعصر و وقتیکه میخواهند که سیر کنند
 در شب خود جمع میکردند میان مغرب وعشاء **مالك** عن ابن شهاب انه سأل سالم بن عبدالله هل يجمع بين الظهر والعشاء
 السفر فقال نعم لا بأس بذلك لم تروا الى صلوة الناس بعرفة ابن شهاب سأل كرو سالم بن عبد الله اياهم كرهه شود و در میان
 ظهر وعصر در سفر پس گفت آری هیچ باک نیست درین جمع آیینی بنی سبوی نماز مردمان در عرفات **مالك** عن يحيى بن
 انه قال سأل سالم بن عبدالله ما اشد ما رايت اباك انظر المغرب في السفر فقال سالم ضربت الشمس ونحن بذات الحبيش
 فصل المغرب بالعقيق يعني بن سعيد گفت سالم را چه قدر است که آن زیاد و تر تأخیر باشد از آنچه که دیدی پدر خود را که تأخیر کرده
 باشد مغرب در سفر پس گفت سالم غروب شد آفتاب و مادر ذات الحبیث بودیم پس گذار و نماز مغرب در حقیقت مسئله است
 حقیقت جمع و ارکان و شروط آن می باید کرد پس جمع این نیست که نماز اول را آخر وقت او گذارند و نماز دوم را اول وقت
 زیرا که این صورت جمع است بحقیقت آن و حمل احادیث بر آن تاویل بعید است که تخطی و تغلیط صحابه می کنند و در بعض
 احادیث جمع تقدیم آمده و آن صریح است در جمع و نماز در وقت یکی از آنها پس این صفت نفی جمیع پیدا شد و آنکه از بعض
 صحابه صوری روایت کرده اند باین مسئله تا بن ندارد زیرا که تسهیل که سبب ترخیص است در چند صورت میتوان بود و بلاحظه
 خصصت متنوع می شود پس این نیز خصصت آن نیز خصصت و لفظ جمع دلالت میکند بر موالات عرفا و قید عرفا بجهت آنست که
 فصل سیر از ضرر ننید هر دو در بعض حدیث آمده که بین اهلوتین انما تامل و وضع احوال آنها کرده اند و موالات از استقرار
 افراد جمیع نیز مستقفا و شود حتی ترک دعوات متواتر شده پس صفت نفی دیگر پیدا شد و تعنای نماز بعد انقضای وقت
 دیگر است و جمیع دیگر و لهذا هم قضای جمیع مستقل نشده پس فراقی می باید و آن فراق بخیریت ترخیص جمیع غنی اند بود پس
 این نیز صفت نفی پیدا شد پس در جمیع تقدیم پیش از فراخ از نماز اول نیست لازم است و جمیع تأخیر پیش از انقضای
 اول تقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرار افراد مستحب است و اگر رعایت ترتیب نکند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم تأخیر جمیع
 و آن خیر جمیع است پس شروعیه آن محتاج بدلیل باشد و لیس فلیس پس این شرط شروعیه جمیع پیدا شد و یا شرط شروعیه
 آن سفر طویل است مطلق سفر یا قصد سرعت سیر فغیر آن در اینجا اقوال است و آنچه برین بنده ظاهر میشود آنست که سفر طویل
 محل نخست است یا باشد یا نازل بعد از معاذ و سبب آنکه شارع در بسیاری از ابواب نفس سفر را مفسد جمیع ساخته و آنرا

لا قلت
 اذا اهل العلم على جواز
 الجمع في السفر بين الظهر
 والعصر بين المغرب
 والعشاء في وقت احدا
 وقالت الحنفية لا يجز
 وصلى العشاء عندهم
 ان يؤخر احدا الصلوات
 الى اخر وقتها ويجز
 الا في اول وقتها
 فيصل الجمع صوراً
 ما واذ ذلك عن علي
 ومسلم بن ابي قحاص
 واما الجمع على منقضى
 عليه

فلتر
ذهب الكثرهم
لجواز الجمع
في المطر وشرائطه
من بينهم ان يكون
المطر قائما وقرا
افتتاح الاولى و
حالة الفراغ منها
الى ان يقيم الثانية قال
النفعية لا يجزئ

رخصت بران فرموده است بغير ملاحظه وجود قعب و ضروری بودن سرعت سیر و تحقق خوف و مانند آنها جمع
در سفر قصر مشروط است بخوف یا سرعت میر محمد بن عبد الله بن عباس که صلوات الله علیه و آله وسلم
الفطر والعصر ثمانیا جمیعاً و قید ضرورت لاحق شده باجماع جمهور است و لهذا جمیع فی المطر و فی المرض مشروع شد
و ایام جمع در عرفه بعثت سفر است یا بعثت حج قول سالم تأیید احتمال اول میکند و علیه الشافعی باقی ماند آنکه
انفردون آنحضرت صلوات الله علیه وسلم و صحابه و تابعین و علم خرا اهل مکة را از اقتدا با امام مسافر که جمع می کنند
جمع مقیمین بعثت حج میتوان شد **باب الجمع بین الصلواتین فی المطر** بیان جواز جمع در میان دو نماز بسبب
مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر کان اذا جمعا الامراء بین المغرب والعشاء فی المطر جمع معهم عبد الله بن عمر
و قتیبه جمع میکردند امیران مدینه در میان نماز مغرب و عشاء در باران جمع می کردند و ایشان مسئله ماخذ این
مسئله از حدیث مرفوع بر روایت ابن عباس است با ملاحظه قید ضرورت مسئله قیام علت رخصت که مطر است
در ابتدای نماز دوم ضروری است زیرا که تقدیم آن بر وقت مقر خود جایز نیست الا بعثت باران و اقوی تخصیص
است بصورتیکه متضمن حرج باشد پس بجای آنکه در مسجد یک از خانه های دور باشد مخصوص است **باب صلاة**
الخوف بیان کیفیت خوف قال الله ^{تعالى} **فَإِنْ خِفْتُمْ فِرْجَآلًا أَوْ كِبَآئًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا كُنْتُمْ تُكُونُوا**
تَقْلُونَ پس اگر ترسیدید یعنی از عدو و مانند آن پس روان بر پایهای خود نماز گذارید یا سواره پس چون
ایمن شوید پس یاد کنید خدا را چنانکه آموخته است شمار آنچه نمیدانستید قال الله تعالی و اذا ضربتم فی الارض
فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتکم الذین کفروا ان الکفرین کانوا لکم عدوا و لم یبدا
و اذا کنت فیهم فامت لهم الصلوة فلتنقم طائفة منهم معک و لیاخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا منکم و انکم
ولیات طائفة اخری لهم یصلوا فلیصلوا معک و لیاخذوا حذرهم و اسلحتهم سفر کنید در زمین پس نیست
بر شما گناهی در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی طرح کنید از نماز بعضی آنرا اگر ترسیدید از آنکه در بلا افتکنید
شمار کافران هر آنکه کافران شمار دشمنان آشکارانند و وقتیکه باشی توای پیغمبر میان ایشان پس قائم کن
برای ایشان نماز را پس باید که بالیستد جماعتی از ایشان همراه تو و باید که بگیرند سلاحهای خود را پس وقتیکه
سجده کنند باید که باشند آن جماعه دیگر پیش روی ایشان و باید که بیایند آن طائفة دیگر پس نماز گذارید
همراه تو و باید که بگیرند حذر خود را یعنی خود و سپرد زره و مانند آن و بگیرند سلاحهای خود را مترجم گوید ضعیف
در آیه اول دو قید مذکور شد سفر و خوف و مذموب جمهور فقها آنست که نماز سفر دیگر است و آنرا خوف شرط است

و نماز خوف دیگر است و آنرا سفر شرط نیست پس تطبیق آیه بقرار داد ایشان یکی از دو وجه تواند بود یا اینست
 که قید سفر اتفاقی است و آیه در نماز خوف وارد شده و قصر اینجا نزدیک بعضی آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور
 آنست که در وقت ضرورت پیاده و سواره میتوان گذارد و بجای رکوع و سجود ایستادن کرد و این وجه اقوی است
 نزدیک من و اوفق است بسایق آیه که در خوف واقع است باتفاق و اینجا قید خوف ذکر کرده اند بجهت اعتماد بر قید
 سابق و ذکر سفر در اینجا بجهت آنست که غالباً ایضاً در دارالاسلام واقع نمیشود پس غالباً مقرون بسفر خوانند
 یا اینست که قید خوف اتفاقی است و قید سفر احترازی و مراد از قصر دو گانه ساختن نماز چهار گانه است و بهین
 میل کرده اند جمهور مفسرین و هستند لال کرده اند بر اتفاقی بودن قید خوف بعد از آنکه مسلم که عیله ابن امیه سوال کرد
 از حضرت عمر پس گفت خدا تعالی ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا فرموده است و مردان
 امین شده اند پس جوابی از حضرت عمر تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از حضرت صلی الله علیه و آله
 پس فرمود صدقه تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقة و فقیه میگید این هستند لال مدخل است زیرا که ما میگوئیم معنی
 جواب آنست که قصر ما فرشرع جدید است و تخفیف است ابتداء از خدا تعالی بهین است توجیه قول ابن عمر که گفت
 و الله علم و آیه دوم منطبق میشود بر چند وجه یکی آنکه امام بگذارد تمام نماز بایک فریق و فریق دیگر بروی عدد بایستند
 بعد از آن دیگر با تمام نماز با فریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدد بایستند و این نماز حضرت صلعم در ذات الرقاع برویه
 جابر بن عبد الله گزارش کرد که امام بایک طائفه یک رکعت گذارد و بعد از آن بر کعبه دوم ستماده شود پس این طائفه در انشای قیام نام
 رکعت دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابل عدد بشوند و طائفه دیگر آمده افتد کنند و رکوع را با امام در یابند و چون امام تشهد
 مشغول شود ایشان برخیزند و رکعت دیگر تمام کنند و همراه امام سلام دهند و آن نماز حضرت صلعم در ذات الرقاع برویه صحیح
 بن خوات عن جابر این صورتها دیگر هم میتوان بود و لهذا علم و قید از آنست فیه من حمل سلاح و خذ اتفاقاً است باجماع و قال الله تعالی فان
 فجاءوا و کذبوا فاذا ذکروا الله کما حکمکم ما لم تکنوا تعینون پس اگر تیر سید از دشمن پس نازک دارید روان بر بانه
 خود یا سواره یعنی بر صفت که میراید استقبال قبله باشد یا نه و بجا رکوع و سجود ایستاد و الله علم پس این شد باید دانست خدا تعالی
 چنانکه آموخته است شمار آنچه نمیدانستید یعنی چنانکه نماز اطمینان فرود آمده است درین آیه دلیل است بآنکه در حال سابقه نماز
 میشود و بهین است مذمتی فنی نزدیک بوجیفه در حال سابقه و منشی نماز نباید گذارد بلکه تاخیر باید کرد تا وقت مکان توقف
 بحديث خذق مالک عن یزید بن دومان عن صالح بن خوات عن صلعم رسول الله صلی الله علیه و آله یوم ذات الرقاع
 الخوف ان طائفة صفت معه و صفت طائفة و جاء العدد و فصلی بالتی معه رکعة ثم ثبت قائماً

واثقوا لانفسهم ثم انصرفوا فصبروا وجاه العدو وجعلت الطائفة الاخرى فصلية بهم الركعة التي بقيت من صلواتهم
 ثم ثبت جالساً واثقوا لانفسهم ثم سلم بهم صلح بن خوات رواه كرواز كسيك گذارده بود همراه آنحضرت صلعم نماز خوف را و غزو
 ذات الرقاع كه يك طائفة صفاست همراه آنحضرت صلعم پنجه در نماز و صفاست طائفة ديگر در بركه و پس گذار آنحضرت صلعم
 با آن طائفة كه همراه او بود و يك ركعت بعد از آن آنحضرت صلعم ايستاده ماند و ايشان نماز تمام كردند براي خود بعد از آن گشتند
 و صفا بستند و بركه و دو اوطاف طائفة ديگر پس گذار آنحضرت صلعم عليه سلم همراه ايشان ركعتي كه باقي مانده بود از نماز آنحضرت
 صلعم عليه سلم بعد از آن نشسته ماند آنحضرت صلعم و ايشان تمام كردند نماز را براي خود و بعد از آن سلام داد و همراه ايشان
مالك عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد عن صلح بن خوات الانصاري ان سئل بن ابي حنيفة الانصاري
 حدثه ان صلوة الخوف ان يقوم الامام معه طائفة من صحابه وطائفة مواجهة العدو فيركع الامام ركعة و
 يسجد بالذين معه ثم يقوم فاذا استتم قائما ثبت واثقوا لانفسهم الركعة الباقية ثم يسلمون وينصرفون والامام
 قائم فيكونون وجاه العدو ثم يقبل الاخرون الذين لم يصلوا فيكبون وراء الامام فيركع بهم ويسجد بهم
 فيقون فيكونون لانفسهم الركعة الثانية ثم يسلمون سهل بن ابي حنيفة الانصاري رواية كرواز كسيك گذارده بود و سجد كن
 بايستد امام براي نماز و همراه او طائفة از ياران او و طائفة ديگر در بركه و شش شهيد پس بگذار و امام يك ركعت و سجد كن
 همراه آنانكه باوي اند بعد از آن بايستد پس وقتيكه راست ايستاد و ايستاده ماند امام و تمام كنند آن طائفة برانجي در ركعت
 باقي مانده را با سلام دهند و باز گردند و امام ايستاده ماند پس بشوند و بركه و دشمن بعد از آن بيايند آنانكه نماز نگذاشته اند
 پس تكبير گويند پس پشت امام پس كوع كنند و سجد كنند همراه ايشان پس تر سلام دهند پس بايستند و بگذارند براي خود ركعت
 دوم را بعد از آن سلام دهند قال مالك و حديث القاسم بن محمد عن صلح بن خوات احببا سمعت ابي فصولا يقول
 گفت مالك حديث قاسم بن محمد و دست ترست نزديك من در نماز خوف **مالك** عن نافع ان عبدا لله بن عمر كان
 اذا سئل عن صلوة الخوف قال يتقدم الامام وطائفة من الناس فيصلي بهم الامام ركعة وتكون طائفة منهم
 بينه وبين العدو ولم يصلوا فاذا صلى الذين معه ركعة استأخروا مكان الذين لم يصلوا ولا يسلموا ويتقدم
 الذين لم يصلوا فيصلون معه ركعة ثم ينصرف الامام وقد صلى ركعتين فيقوم كل واحدة من الطائفتين فيصلون لانفسهم
 ركعة بعد ان ينصرف الامام فيكمن كل واحدة من الطائفتين قد جعلوا ركعتين فان كان خوفاً هاشد من ذلك
 رجلا فقام على اقلهم او كبا ناستقبل القبلة او غير مستقبلها قال مالك قال نافع لا اري عبدا لله بن عمر
 الا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بن عمر وقتيكه برسيد شد از نماز خوف ميگفت كه پيش و امام و طائفة از مردان پس

كانت على اذن
يوم الخلق
العدد وقصة
والذي في حراصة
ظاهر القرآن
اشهدوا افناء
سبل الى حنة
المبارك والاعلى
الصحابة من
فيل منسب
ابن عمر بن
في تطبيق
وتختلف الشا
سبل الى حنة
الرقاع والى
اوصال سبزو
فرقة كل

اثر خطبه بگوید اما در رکعت پس صفت نفییه است بی شبهه اما وقت ظهر پس شرط جمعه است زیرا که بسیار میشد که جمعه فوت شدی و قضای بر صورت ظهر میکردند بر صورت جمعه و درین سلسله اتفاق امت مرحومه یا جمهور آن ظاهر میشد
 اما جماعه پس لازم جمعه است و لفظ جمعه عید و تشبیه بسبب یهود و واحد نصاری بران دلالت مینماید و بی شبهه در اکثر اوقات جماعه عظیمه می بود و لهذا همیشه از ابن مسعود نقل میکند از صلی الله علیه و سلم جمیع بالمدینه و کانوا اربعین حلا
 و این عبارت دلالت بر اقلیت این جمع میکند و حال چنان بود زیرا که محجبات آنحضرت صلعم و اصحاب علم و تجربه بیشتر میبودند از اربعین بدرجات بسیار و اما وجود اربعین ضرورت در انعقاد جمعه یا نه امام شافعی میگوید ضرورت
 و قیة نظر زیرا که حدیث انفضاض دلالت میکند که نبودند آنجا در آخر خطبه و طاهر از آن است که در اول نماز نیز
 مگر دوازده تن پس انجائی صفا اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان بغیر فضل که در اینصورت شافعیه پیدا
 کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیه و سیاق قصه آنست که انفضاض بر یک شراستماع بوده است
 و لهذا خدا تعالی فرموده اذ را و اتجارت اوله و الایة و لهذا بیع و شرا درین وقت ممنوع شد و آن فصل طویل است و طاهر
 خطب آنحضرت صلی الله علیه و سلم طویل نبودند پس اجتماع عود بی فصل در خطبه یا در اول نماز بعید باشد پس طاهر است
 که در وی اگر دون اربعین جمعه خوانند نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آثم شوند و اما قریه یا شهر پس شرط جمعه است
 بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلعم در مدینه و جمعه می بود و با آنحضرت صلعم جمعی کثیر از اهل مدینه بودند و ایشان را جمعه نفرمودند
 و سفر اگر عدم تحتم در حق آنحضرت صلعم و اهل مدینه میتواند شد در حق اهل مدینه علت نمی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا
 و اثر حضرت عثمان که اذن داد اهل بادیه را بر جوع پیش از وقت جمعه و عمل مستمر مسلمین که در مدینه و جمعه نیستند و در بره
 و نه در اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود انبیه است و در عوالی و قریه قله متوطنان پس بر جمعی که
 بر اجتماع ایشان اسم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب است صد کس شهادت یا زیاده و در بعض احادیث اقل آنجا که
 مرد عاقل بالغ حرا آمده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلعم و اصحاب در یک مسجد میخواندند و شمار آن تحقق جماعه عظیمه است
 در صورت تعدد و مجتبی میسر نمی باشد یا تبرک باقتدای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای کرام و حرص بر اجتماع عظیم
 ایشان و صفت نفییه بودن آن معلوم نیست و بر تقدیر مشار اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قریه
 باشد آنجا تعدد جماعات جایز بود و اما امامت خلیفه یا نائب او پس امر مستمر بود و مشار آن امرست بتقدم والی محل
 ولایه خود پس مخصوص باشد بجنور والی و بطریق انتخاب باشد چنانکه تقدیم اقرا بر اعلم و سایر نظائر سلسله و اثر
 حضرت علی که اربع الی الامام الخیر محمول بر ندب تقدم والی در محل لایه خود است اما خطبه پس قرآن عظیم فاسع و الی فکر الله

9.

۱۰۰

اتفقوا على ان لا يجمعوا
وزنه ليشتروا

في العوالي وان العوالي
لها الجاهة وان العوالي
في العوالي

ان حضض فيروز
ثم اختلفوا في الوالى
ضمير الجماعة

وشرط الموضوع
قال الشافعي كل قس في
الاربعة

۱۸۳

15th
 15th

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ
بیت

فإنما هو
الذي هو
الذي هو

والله اعلم
بما
في
القلب

بیت المقدس
از احوال این شهر فی تاریخ
و جغرافیای

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

المجلس الأعلى
للشؤون الإسلامية

الموت عليه
الوقت اربعين
والثاني في
ان يخرج في
الارض في يومه
وفي العاشر
السلطان على
الملك في يومه
ولا بد من يومه
الاربعين

له قلیت
 جامع فی التعلیل فی جمیع المسائل
 علی کل مسلم الا ما قار
 صحیحه او یحکم فی ردیه
 زیاده او بدیه
 علی لایحه او بدیه
 و لا یحکم علی کل مسلم
 الا جمیع ما فیها
 من جمیع ما فیها
 و علی ان اتم فی
 و مسافر جائز و فی
 التمام فی جمیع
 و الصبیح المسافر و فی
 اذ انتم العتق فی بدیه
 ایضا و لا جمعة علی غیر
 یخرج فی ترویج الحجة
 و فی المالک فی المطر
 الشدید و لا یختار
 من السلطان العالم
 مستطیع

حضرت است صلعم در ترک تخفیف اهل بدو با قاست جمعه با حضور ایشان در بدو مسئله ازین اثر معلوم میشود که اگر تخفیف جمعه را
 صحیح است از شهر پیش از وقت روانه شود جایز است اهل شهر و اهل بدو در نصیورت یک حکم دارند زیرا که بعد از حضور اهل
 مانع بر غایت پس مانند مرضی یا اینکه شد که بسجده جامع حد آید مسئله در کتب شافعیه مذکور است که انصراف و مرضی و انصراف
 نماز قبل از خواندن آن حرام است و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه دو قول نقل کرده اند قول قدیم جایز است و قول
 جدید تحریم و قول قدیم اجماعی نماید زیرا که علت جواز رجوع اهل بدو اگر بودن آن قبل از وقت است می باید که اهل شهر را نیز
 خروج از محل جمعه پیش از وقت روا باشد زیرا که اهل بدو مساوی شدند و اگر اگر در شهر یکت کنند جمعه واجب و اگر برآید
 واجب نشود و اگر علت جواز آنست که در اصل از اهل جمعه نبوده و گو که امکان مانع برخاسته است پس باید که انصراف و مرضی و انصراف
 در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جایز باشد **باب** لا جمعة علی مریض و کلاماً فرغانه صلواتها احدیها وقت
 عن الفریض و انتم فیها جازم حدیث مالک عن صفوان من ترك الجمعة ثلاث مرات من غیر عذر و لا حلة طبع
 علی قلبه و واجب نیست جمعه بر مریض و نه بر مسافر و اگر گذارد آنرا یکی از آن دو واقع شود از فرض اگر است که در نماز
 جایز است قال مالک اذا نزل الامام بقرية تحب فیها الجمعة والامام مسافر فخطب جمعة بهم فان اهل تلك القرية
 وغیرهم یجبون معه قال یحیی قال مالک ان جمعة الامام و هو مسافر بقرية لا تحب فیها الجمعة فلا جمعة له و لا لا
 تلك القرية و لا لمن جتمع معهم من غیرهم و لیتم اهل تلك القرية و غیرهم ممن لیس بمسافر و الصلوة قال یحیی و قال
 مالک لا جمعة علی مسافر و گفت مالک و قتی که نازل میشود امام در قریه که واجب اذان جمعه امام مسافر است پس خطبه
 خواند و جمعه گذارد و اهل آن قریه پس بر آید اهل آن قریه و غیر ایشان نیز جمعه بگیرند همراه او و گفت مالک اگر جمعه
 امام و حال نکند او مسافر است در قریه که واجب نیست اذان جمعه پس نیست جمعه بر او و نه بر اهل قریه و نه برای کسیکه
 جمعه گذارد و ایشان از غیر ایشان و باید که تمام کنند اهل آن قریه و غیر ایشان از آن جمعه که نمیتند مسافر نماز را و گفت
 مالک نیست واجب جمعه بر مسافر **باب** یسیر الفضل للجمعة مسنون است عمل برای جمعه **مالک** عن صفوان
 بن سلیم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال عمل یوم الجمعة واجب علی کل
 محتلم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عمل روز جمعه واجب است بر هر بالغی **مالک** عن نافع عن جندب بن جندب
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال اذا جلد احدکم الجمعة فلیغتسل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون سیاهید یکی
 شما جمعه باید که غسل کند **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه قال دخل رجل من اصحاب رسول الله
 صلی الله علیه و آله یوم الجمعة و عمر بن الخطاب یخطب فقال عمر ایة ساعة هذا فقال یا امیر المؤمنین انقلبتم

من السبق فسمعت النخاء فازدت على ان توصات فقال عمر الوضوء ايضا وقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
 يامر بالغسل وادبر روي از صاحب حضرت صلعم بسجده روز جمعه و عمر بن الخطاب خطبه بخواند پس گفت حضرت عمر که ام عمت
 این چنین چرا تاخیر کردی پس گفت یا امیر المؤمنین باز گشتم از باز پرس شنیدم اذان را پس باده نکرده ام بر آنکه وضو کنم گفت
 حضرت عمر وضو نیز محل انکار است بر آنکه دانسته که حضرت صلعم امر سفیر مودت بغسل **مالک** عن سعید بن ابی سعید
 عن ابی هريرة انه كان يغسل على يوم الجمعة واجب على كل محتلم كغسل الجنابة ابو هريرة گفت غسل روز جمعه واجب بر هر
 بانه غسل جنابة **قال** مالک من اغتسل يوم الجمعة اول نهاره وهو يريد بذلك الغسل للمجعة فان ذلك الغسل لا
 يجزئ عنه حتى يغتسل لرواحه وذلك ان رسول الله صلعم قال في حديثه ان عمر اذا جاءه احدكم الجمعة فليغتسل
 مالک هر که غسل کند روز جمعه در اول روز خود و اراده کند بآن غسل جمعه پس بر آنکه این غسل کفایت نیکند او را از غسل جمعه
 ان حضرت صلعم علیه وسلم فرمود در حدیث بحمد الله بن عمر اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل **قال** يحيى قال مالک ومن
 اغتسل يوم الجمعة مجحلا او مؤثرا وهو ينوي بذلك غسل الجمعة فاصاب به ما ينقض وضوءه فليس عليه الا الوضوء
 و غسل ذلك مجزئ عنه گفت مالک هر که غسل کند روز جمعه پیش از وقت یا بعد دخول وقت و او نیت میکرد بآن غسل
 پس سید او را چیزیکه میکند وضو او را پس لازم نیست بروی گیر وضو غسل او کفایت کننده است از غسل جمعه ترجمه کرد
 رضی الله عنه حفاظ حدیث از ابن عباس حضرت عائشه استجاب غسل جمعه روایت کرده اند و عمل جمهور صحابه و تابعین بر این است
 است پس قصدا در حدیث و وجوب و استجاب یکی از دو وجه تواند بود یا آنست که حدیث و وجوب منسوخ باشد بحديث استجاب
 بهینست بیل ابن عباس یا آنست که مراد بوجوب تاکید و لزوم آن باشد اگر چه سنت بود و الله علم مسئله غسل از
 سنن هدیست در حق کسیکه حاضر شود جمعه را و از سنن او است در حق هر کسی حضور جمعه او را واجب باشد یا نه اما اول
 پس بحديث باب اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل غسل الجمعة واجب على كل محتلم ای بالغ و محل مطلق برین مقید و اما ثانی
 پس بحديث یحیی عن حق علی کل مسلم ان یتنظف یوم من سبعة ایام و باتفاق فقها واجب نیست پس حق بمعنی یا مأمور به
 میان تقصیل که دریم خلاف در میان دو قول فتهما بر خاست و دلیل بر یکی را محمل پیدا شد و همچنین است قصدا برین بند
 در اختلاف ایشان که آیا اگر کسی پیش از رفتن جمعه غسل کند بوجهیکه باین غسل نماز جمعه بنیت و از خواندن سنت او نشود
 پس میگویدیم که سنت تخفیف حاصل شد و سنت تعظیم صلوته حاصل نشد **باب** یحب ان یلبس من احسن الثیاب
 یحب است که پوشد از بهترین جامه برای جمعه **مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال ما علم احدكم لو اتخذ ثوبا من الجمعة سوى ثوبه هذت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چه زیان است بر کسی

۱۴
 قلت انفقوا على
 استحباب الغسل يوم الجمعة
 واختلفوا في قول عليه
 السلام واجب على كل
 محتلم فغسل متسنن
 قال المراد التاكيد وفي
 التامع وقت الغسل
 ۱۵
 غسل يوم الجمعة
 للصلاة وهو الصحيح
 وفي العالمين يغتسل
 بعد الغسل ثم يغتسل
 وصلى الجمعة بالوضوء
 لا يكون مستنثا

اگر بسیار کند و جامه برای جمعه خود بخرد و جلوه خاکی که در محبت و کار میوه شد مسئله چون سفید و لبس حسن باشد
 تطبیق بجهت استیلا و محبت و چون جمعه است لابد آن آداب متعددی باشد بسوی عیدین باب استیلا و تطبیق
 التسلو بالجمعة متعلق به خوشبو نالیدن و سواک کردن برای جمعه صا لک عن ابن شهاب عن ابن السباق ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله قال فوجئت من الجمعة يا معشر المسلمين ان هذا يوم جدد الله عيدا فاحتسبوا ومن كان حذو طيب فلا يضرب
 ان عین من و حلیکم بالسواک رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود در جمعه از جمعه که ای گروه مسلمانان هر آینه امروز
 روزیست که گردانید و از خدا تعالی عید پس غسل کنید و هر که باشد نزد او خوشبو پس ضرر نمیکند و او آنکه ببالد از آن خوشبو
 و لازم گیرید شما سواک کردن را صا لک عن نافع ان جبدا لله بن عمر کان لا یروح الی الجمعة الا ادهن و تطیب الا
 ان ینکون حاما جبدا لله بن عمر نیرفت بسوی جمعه مگر آنکه روغن می مالید و استیلا خوشبو میکرد و مگر آنکه محوم باشد باب
 فضل التلبیکو يوم الجمعة در بیان فضیلت اول وقت رفتن در روز جمعه صا لک عن سمیة عن ابی بکر بن عبد الله
 عن ابی صالح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اغتسل يوم الجمعة غسل الجنابة ثم راح
 فی الساعة الاولى فکان ما قوب بدنة من راح فی الساعة الثانية فکان ما قوب بقرة من راح فی الساعة الثالثة فکان ما قوب
 كبشا و من راح فی الساعة الرابعة فکان ما قوب و جلعة و من راح فی الساعة الخامسة فکان ما قوب ببیضة فاذا خرج
 الامام حضرت المثلثة یسقطون الذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که غسل کند در جمعه مانند غسل جنابة بعد از آن برود و راح
 نخستین بس گو یا که قربان کرده است یک شتر را و هر که برود در ساعت دوم گو یا که قربان کرده است یک گاو و هر که برود
 در ساعت سیم گو یا که قربان کرده است گوسفند شاخدار را و هر که برود در ساعت چهارم گو یا که قربان کرده است گاو
 و هر که برود در ساعت پنجم گو یا که قربان کرده است یک بیضه را پس وقتیکه بر می آید امام یعنی برای خطبه حاضر میشوند
 فرشتگان می شنوند پس را شتر جم گوید علما بحث دارند که مراد از ساعت در اینجا چیست جزو دوازدهم روز است یا نحو ضیفة
 بر تقدیر اول وقت تنبیه از طلوع آفتاب باشد و بر تقدیر ثانی از وقت زوال ظاهر پیش فقیر و چنانچه است و الله اعلم
 باب السع يوم الجمعة بیان سسی روز جمعه قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الی
 ذکراه و ذموا البیعة ذکرا خیر لکم ان کنتم تعلمون ای مسلمانان وقتیکه بانگ نماز داده شود در روز جمعه بس سسی کنید
 بسوی یاد کردن خدا تعالی یعنی بخوبی نماز و بگذارد خرید و فروخت را این بهتر است و شمار اگر میدانی صا لک
 انه سال ابن شهاب عن قول الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودى للصلاة فاسعوا الی ذکراه فاسعوا
 ابن شهاب کان همراه بن الخطاب یقرءها ذ النودی للصلاة فاسعوا الی ذکراه الله اکس ال کرد ابن شهاب

قلتر
 هو قول اهل العلم
 قلتر
 هو قول اهل العلم
 ۵۶
 ان هذه الساعة
 ساعات لطيفة بعد
 الزوال لا الساعة
 التي يصليها احب
 اليه و انما الساع

10

قلت هذا قول
الجمهور
قلت قلت هذا
معه على امر جامع لم
ينصبر لي حتى يستأذنه
ممن عندهم على الجلاء
والطهارة الاصل فقال
على امر جامع اي على امر
طاعة متحققين عليها
ولا لجمعة ولا لغيره والفضل

١٥٦
الجهاد واشباه ذلك
وذكر ان الاستيذان
يؤمر الجمعة لان في ثلثي
النبي صلى الله عليه و
سلم كان النبي صلى
الله عليه وسلم كان
لاذن بالاشارة

1

گویند و آنرا رسول الله صلی الله علیه و سلم روز جمعه بعد سوره جمعه گفت میخواند بل اثبات حدیثی ان شاء الله تعالی میگوید و شیخ
 مالک و شافعی و حنبلیست قراة سوره جمعه منافقون و همچنین قراة سجده و سجده و ضعیف توفیق بعض قرآن
 سبعین صلوات مکرر و داشتند و تغییر کلام ایشان چنانچه محققان نوشته اند آنست که این کراهت در صورتی است
 که بغیر آن نماز را جایز ندارد یا قراة بغیر آن مکرر و شمارد و اگر بجهت آسانی یا تبرکاً بقراة آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 التزام کند هیچ باک نیست لکن می باید که گاه گاه غیر آن را نیز خوانده باشد تا جایز باشد از ارکان حلاوة نماز باشد و الله اعلم
باب من ادرك ركعة من الصلوة الجمعة فليصل اليها اخوي هر که در یاد باز نماز جمعه بیکر کتبه پس باید که بگذارد و با او رکعت دیگر قال مالک قال ابن شهاب
 بن راه و رکعت دیگر **مالک** عن ابن شهاب انه كان يقول من ادرك من الصلوة الجمعة ركعة فليصل اليها ركعة
 اخوي ابن شهاب میگفت هر که در یاد باز نماز جمعه بیکر کتبه پس باید که بگذارد و با او رکعت دیگر قال مالک قال ابن شهاب
 وحي سنة گفت مالک گفت ابن شهاب همین سنت قال يحيى قال مالک وعلی ذلك ادركت اهل العلم ببلدنا
 و ذلك ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من ادرك من الصلوة ركعة فقد ادرك الصلوة گفت مالک بن
 قولنا فتم اهل علم را در شهر خود و این بجهت آنست که حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود هر که در یاد باز نماز بیکر کتبه پس
 وی در یافته است نماز را بغوی گفته است هر که بیکر کتبه کامل در یاد از جمعه وی ادراک کرده است جمعه پس چون
 امام سلام و بدضم کند با او رکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است با او بیکر کتبه و داخل نشد در نماز بیکر کتبه
 سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فوت شد از وی جمعه و باید که بگذارد از چهار رکعت زیرا که وی خبر است
 همین است مذکور مالک ثوری و شافعی مترجم گوید رضی الله عنه در حدیث حاکم آمده است من ادرك من الصلوة
 ركعة فقد ادرك الصلوة و از روایت دیگر حاکم من ادرك من الجمعة ركعة فليصل اليها اخوي و از مفهوم این حدیث دانسته شد که
 اگر درون بیکر کتبه در یافت جمعه را نه در یافته است پس خبر را در کند استینا فاو بنا و نزدیک نام اعظم اگر تشبه با امام را در یافت
 دو رکعت گذارد و نماز جمعه ادراک یافت **باب فضل يوم الجمعة و الساعات ترجيحها و مناظرة ابي هريرة و كعب**
 الاحبار و عبد الله بن سلام فی تعیینها باب در بیان فضیلة روز جمعه و فضل ساعتیکه امید داشته میشود بیکر کتبه
 در روز جمعه و مناظره ابو هریره و کعب احبار و عبد الله بن سلام در تعیین آن ساعت **مالک** عن ابي الزناد
 عن الاحبار عن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال في يوم الجمعة فقال فيه صلاة يوم الجمعة
 و هو قائم يصلي يسأل الله شيئا الا اعطاه اياه و اشار رسول الله صلی الله علیه و سلم بيده يقول يا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ذکر کرد که روز جمعه پس گفت در آن روز ساعتیکه در می باید باز نشد مسلمان حال آنکه او تنها

له قلت
 عليه ما ذكر اهل العلم
 انهم ادرکوا ركعة
 كاملة فاضاف اليها
 ركعة اخوي فتمت
 الجمعة وان لم يدرك
 ركعة فليصل اليها
 قال ابو حنيفة ان
 ادرك الامام في التشهد
 صلى ركعتين

باشد نماز میکند و سوال کند از خدا تعالی چیزی مگر که میدهد و از آنچه را اشاره نمود آنحضرت صلعم بدست مبارک خود بیان قلت آن
 میفرموده است عن یزید بن عبد الله بن المهاذ عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التميمي عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هريرة انه قال قال رسول
 الى الطول فقلت كعب الاحبار فجلست معه فحدثني عن التوراة وحديثه عن النبي صلى الله عليه وسلم فكان فيما حدثته ان قلت
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير يوم طلعت عليه الشمس يوم الجمعة فيه خلق آدم وفيه اهبط وفيه تيب عليه وفيه مات
 تقوم الساعة وما من دابة الا وهي صبيحة يوم الجمعة من حين تطلع الشمس شفا من الساعة الا الجن والانس وفيها
 لا يصاد فيها عبد مسلم وهو يصلي يسأل الله شيئا الا اعطاه اياه قال كعب لك في كل سنة يوم فقلت بل في كل جمعة
 فقرأ كعب التوراة فقال صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابو هريرة فقلت بصرة بن ابی بصرة الغفاري فقال ان
 اين اقبلت من الطول فقال لو اذكر لك قبل ان يخرج اليه ما خرجت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تعمل
 الا الى ثلاثة مشا الى المسجد الحرام والى مسجد هذا والى مسجد يلى اوديت المقدس قال ابو هريرة ثم قلت عبد الله بن سلام
 فحدثني بحديثه مع كعب الاحبار وما حدثته في يوم الجمعة فقلت قال كعب ذلك في كل سنة يوم فقال عبد الله بن سلام
 كذب كعب فقلت ثم قرأ كعب التوراة فقال بل هو في كل جمعة فقال عبد الله بن سلام صدق كعب ثم قال
 عبد الله بن سلام قد علمت آية الساعة هي قال ابو هريرة فقلت له اخبرني بها ولا تخش فقال عبد الله
 بن سلام هي آخر ساعة في يوم الجمعة قال ابو هريرة فقلت وكيف تكون هي آخر ساعة في يوم
 الجمعة وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصاد فيها عبد مسلم وهو يصلي وتلك الساعة
 لا يصلي فيها فقال عبد الله بن سلام الم يقل رسول الله صلى الله عليه وسلم من جلس مجلسا
 ينتظر فيه الصلوة فهو في الصلوة حتى يصلي قال فقلت بلى قال فحدثني كعب بن جابر عن ابي هريرة انك كنت
 بسوء كره ورسول ملاقات كردم با كعب احبار پس شستم برام پس حديث نقل كرد پس من از تورات
 و حديث نقل كردم من پیش او از رسول الله صلى الله عليه وسلم پس بود در آنچه ذكر كردم پیش او
 آنكه گفتم فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم بهترين روزيكه طلوع كرده است در آن آفتاب در جمعه است
 در روز جمعه آفریده شد آدم و در روز جمعه نسل و ذآورد و شد بر زمین و در روز جمعه هر بانی كرده
 بروی بعد از عذاب و در روز جمعه وفات یافت آدم و در روز جمعه خواهد برخواست قیامت و میت
 هیچ جنبه نگیرد مگر وی گویند نهاده است روز جمعه از وقتیکه صبح می کند تا وقتیکه برمی آید آفتاب
 از قمر قیامت مگر جن و آدمی و در جمعه ساعتی است که نمی یابد آنرا بنده مسلمان حال آنکه او نماز میکند و

قلت
 قال المحلی
 بیستم
 ۱۶
 ایضا
 اجماعاً

لا قلت
 وعليه اهل العلم
 بين قول الظاهر عند
 اكثرهم اسباب ركعات
 الحديث مسلم عن
 عائشة وفي الترمذي
 صحيحه كحديث قولها
 واختلفوا فيما بعد
 الجمع فقال الشافعي
 ركعتان وقال ابو حنيفة
 اسباب قال النووي
 ١٤٢
 هو من اختلاف الفقهاء

سوال میکند از خدا استعالی چیزی مگر که میداد او را آن چیز کعب گفت محل بودن این ساعت در هر سال یکروز است پس گفت مگر در
 هر جمعه است پس خواند کعب تورات را پس گفت راست فرمود رسول صلی الله علیه وسلم گفت ابوهریره پس ملاقات کردم بم
 بن ابی بصیر و خفاری پس گفت از کجا آمدی گفتم از طور پس گفت اگر می یافتی ترا پیش آنرا که برمی آمدی بسوی طور هرگز نمی آمد
 شنیدم از رسول صلعم که میفرمود آمده کرده نشود شتران را اگر بسوی سه سجده بسوی مسجد حرام و بسوی مسجدین که اینست و بسوی ایلیا گفت
 بیت المقدس گفت ابوهریره بعد از آن ملاقات کردم با عبد الله بن سلام پس فرمود پیش او صلوته مجلس خود با کعب اجازت بخشید
 روایت کرده بودم پیش او در باب روز جمعه پس گفتم در انشای سخن که گفت کعب اجازت محل این ساعت مرقوم در هر سال یکروز است
 گفت عبد الله بن سلام دروغ گفت کعب پس گفت بعد از آن خواند کعب تیرت را پس گفت بلکه آن ساعت در هر جمعه است پس گفت عبد
 بن سلام راست گفت کعب بعد از آن گفت عبد الله بن سلام هر آنی که میدانم کدام ساعت است آن گفت ابوهریره پس گفتم او را خبر ده
 باین ساعت و بخیل کن پس گفت عبد الله بن سلام آن ساعت آخر ساعت از روز جمعه گفت ابوهریره پس گفتم و چگونه باشد این
 ساعت مرقوم آخر ساعتی در روز جمعه و هر آنی که فرمود است حضرت صلعم گفتی باید آن ساعت را هیچ بنده مسلمان حال نکند از مسکن
 مگر که اجابت دعای او کرده میشود و این ساعت که تو نشان میدهی نماز کرده نشود و در آن پس گفت عبد الله بن سلام آیا فرموده است
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که بنشیند بجای که انتظار میکند در آن مجلس نماز را پس او در نماز است تا آنکه بگذارد و آنرا گفت ابوهریره گفت
 آری فرمود گفت پس مراد همین است **باب** المواظف المندوب اليها قبل الفرائض و بعدا در میان نماز تا نافه که در تحب
 پیش از فرائض و بعد فرائض **مالك** عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي قبل الظهر ركعتين
 بعدها ركعتين و بعد المغرب ركعتين في بيته و بعد صلو العشاء ركعتين وكان لا يصلي بعد الجمعة حتى ينصرف فيركع
 ركعتين رسول الله صلى الله عليه وسلم ميگذازد پیش از ظهر دو رکعت و بعد از ظهر دو رکعت و بعد مغرب دو رکعت در خانه خود و بعد از
 عشاء دو رکعت و نماز ميگذازد و بعد جمعه تا آنکه باز ميگذازد چنانچه پس ميگذازد دو رکعت **مسلمه** اكثر علماء قائل بان سبئية چهار رکعت
 پیش از نماز ظهر و متک ایشان حدیث حضرت عائشه است که مسلم آنرا ذکر کرده و در منهاج دو رکعت را تصحیح کرده و در ما بعد جمعه نیز
 اختلاف در پیش شافعی دو رکعت است نزویک ابو حنیفه چهار رکعت و بغوی گفته است این از قبیل اختلاف مباح است **باب**
 استحباب رکعتی الفجر تخفیفها **باب** در سنت بودن دو رکعت که متصل نماز فجر باشد و سبک کردن آن **مالك** عن نافع عن
 خبید الله بن عمر ان حفصة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا سكت المثلثون من الاذان
 لصلوة الصبح صلى ركعتين خفيفتين قبل ان تقوم لصلوة حضرت حفصة خبر داد عبد الله بن عمر که رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که
 خاموش میشد مؤذن از اذان نماز صبح ميگذازد دو رکعت پیش از آنکه استاده کرده و شنیده نماز **مالك** حنیفی بن عبد الله حاشی

جمال ١٣
لا يوجد في كتابها
على حد ما توجد
في غير الظاهر اذ
باسم الله الرحمن الرحيم
الصلوات

عليه الشافعي ومعناه

وعليه ان يصلي في الصف الخامس
عند الخففة كذلك

ان يقيموا
للقوم وهم في الصلوة
او يجيئوا لا يكون عليه
الكل فلو وجب

وَيُنِيبُكُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

۱۹۲۳

۱۹۳۵
فانہ یو کھما
اور ترقی قوم

المعجزة ٥٣

فَاتِ الْفَلَاحُ الْمَوْقُوتَ الْفَلَاحُ

السنان إذا فانت عن
وقتها لم يقضها

الشيخ الفاضل

الزوال وببذنه
تقصي خونا كذا

مجلس قلمستان

لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير مائة مرة كانت له عدل عشر ثواب وكتبت له مائة حسنة وحيت عنه مائة سيئة وكانت له حرز من الشيطان يومه ذلك حتى يمسي لم يأت احد بافضل مما جاء به الا احد عمل اكثر من ذلك ابو هريرة گفت كه فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم هر كس بگوید لا اله الا الله ولا شريك له الحمد لله در هر روزی صد بار باشد او را این کلمات برابر ده برده که آزاد کند و نوشته شود برای او صد و محرکه شود از وی صد ستیئه و باشد این کلمات پناه او را از شر شیطان در آن روزگارا ننگ داخل شود و بیم و نیاز و بیخس عملی را که بهتر باشد از آنچه این شخص آورده است روز حشر الا کیسه عمل کرده باشد زیاده تر ازین

صد بار مالك عن سمی بن الجهم عن ابی سلمة السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قال سبحان الله وبحمده فی یوم مائة مرة حطت خطایاه وانكثرت مثل زبد البحر رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر كس بگوید سبحان الله و بحمده در هر روزی صد بار دور کرده شود از وی خطا های او اگر چه این خطاها باشد مانند كف دریا باب استقبال صلوة الفجر در بیان متحب بودن نماز صبح مالك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبی صلى الله علیه وسلم انها قالت ما رایت رسول الله صلى الله علیه وسلم یعمل سبعة قطرات فی لا سبحانه وان كان رسول الله صلى الله علیه وسلم لیدع العمل بالشیء وهو حی بان یعمل بد خشية ان یعمل به الناس فیزعن علیهم حضرت عائشه گفت ندیدم آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم كه گذارده باشد نافه ضعی را هیچگاه و هر آینه من میگذازم آنرا و هر آینه حال اینست كه آنحضرت صلعم ترك میکرد عمل بخیری حال کسی دوست میداشت عمل کردن بآن بسبب ترس آنكه بكنند از آمدن پس فرص گردانیده شود برایشان مالك عن زيد بن اسلم عن عائشة ام المؤمنین انها كانت تعطي الفجر ثماني ركعات ثم تقول لو نشئ لی ابولای ما تركتم من حضرت عائشه میگذازد نماز صبحی هشت رکعت بعد از آن می گفت اگر بمن گنجینه شوند برای من پدر و مادر من ترك كنم آنرا

مالك عن موسى بن عبيدة عن ابي هريرة عن عقیل بن ابی طالب ان ام هانی بنت ابي طالب اخبرته ان رسول الله صلى الله علیه وسلم قام الفجر ثمانی ركعة ملتقفا فی ثوب واحد خبرنا دقم ثانی بنت ابي طالب ابو مروه واک رسول الله صلى الله علیه وسلم گذارد سال غزوه فتح مکه و در جمعه و در یک جامه مالك عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله ان ابامره مولى عقیل بن ابي طالب أخبره انه سمع ام هانی بنت ابي طالب تقول ذهبت الى رسول الله صلى الله علیه وسلم فقلت فقلت فقال من هذا فقلت ام هانی بنت ابي طالب فقال مرحبا بام هانی فلما فرغت فقلت فقام فصلى ثمانی ركعة ملتقفا في ثوب واحد ثم انصرف فقلت يا رسول الله نعم ابن عمي انه قاتل رجلا اجرة فلان

لحققت
منهيب العلماء ان
الوزن سنة الا با
حقيقة خاصة
١٤٦
فانها واجبة على
عند

جده انس بن مالك عوت نموده حضرت ابي عبد الله عليه السلام را برای طعام پس تناول فرمود و از ان طعام بعد از ان فرمود و حضرت صلعم
با سینه تا نماز گذارم پس شما یعنی امامت کنم برای شما انس گفت پس بر شما قسم بسوی بوری ای از ان ماکه سیاه شده بود و کثیبت
سبب حال پس افشادم بر کوب آب پس شما و حضرت صلعم و نصف بستم من و تیمم که نام طفل بود و بکثیبت حضرت و آن بیزر ان پس
پس بگذار و حضرت صلعم برآمد و در کعبه بعد از ان باز گشت مسئله ازین حدیث و احادیث دیگر معلوم شده است که نماز
بجماعت خواندن مکروه نیست آری التزام مثل التزام آن در فرض عیدین و کثیبت بدعت است و نزدیک شافعی تطبیح در
است یک قسم است که جماعت در ان سنون باشد مثل عیدین و تراویح و سبب کسوف و دیگر آنکه جماعت در ان سنون
مثل و اتب اگر این قسم اخیر را هم جماعت بگذارند نزدیک ایشان مکروه نیست و در پیش خفیه در ادان و اقل مکروه است
چون بر سبیل تداعی و اجتماع باشد و اگر چه قلیل بلا اذان و اقامت و زامیه مسجد بگذارند لا باس **باب** صلاة التور
و لیست بواجبة نماز ترسنت است و واجب نیست **مالک** عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن جابر عن ابن
تحیر بن زید بن جابر عن یحیی بن سعید عن یحیی بن سعید عن یحیی بن سعید عن یحیی بن سعید عن یحیی بن سعید عن یحیی بن سعید
الی عبادة بن الصفا فاعتزمت له وهو را یحیی بن سعید عن یحیی بن سعید عن یحیی بن سعید عن یحیی بن سعید عن یحیی بن سعید
صلی الله علیه و آله یقول فی صلاة کتبهم الله تعالی علی العباد فمن جاء بهن لم یضیع منهن شیئا استغفا فاحقق
عند الله عهد ان یدخل الجنة و من لم یات بهن فلیس له عند الله عهد ان شاء عذبه و ان شاء ادخل الجنة
شخصه از بنی کنانه گفته میشد او را محمد بنی شنید از مردی در شام که کنیت او ابو محمد بود و میگفت هر آنکه و تر و احبب گفت
پس قسم بسوی عباده بن صامت پس پیش روی آدم آورد و او میرفت بسوی مسجد پس خبر دادم او را یا نبی گفت ابو محمد
گفت عباده دروغ گفت ابو محمد شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود هیچ نماز است که نوشته است آنها را خدا
بر بندگان پس هر که بعمل آورد آنها را ضلح نکرد و از آنها چیزی را از جهت بک پنداشتن حق آن باشد او را نزدیک خدا است
عهدی که در خل کند او را در بهشت و هر که بعمل نیارد آنرا پس نیست او را نزدیک خداست تعالی عهدی اگر خواهد عذاب کند
و اگر خواهد در خل کند او را در بهشت **مالک** انه بلغنا ان رجلا سال عبدا لله بن عمر عن التور و اوجب هو فقال عبدا لله
بن عمر قد اوترد رسول الله صلی الله علیه و آله و اوترد المسلمون قال ففعل الرجل یترود علیه و عبدا لله بن عمر یقول قد اوترد
رسول الله صلی الله علیه و آله و اوترد المسلمون شخصه سوال کرد عبد الله بن عمر را از تر و ایا واجب است پس گفت عبد الله بن عمر
هر آنکه و تر گذارده است حضرت صلعم و تر گذارده اند مسلمانان پس شروع کرد و آن مرد که مکر سوال منیو عبد الله بن عمر
و عبد الله بن عمر میگفت هر آنکه و تر گذارده است رسول الله صلی الله علیه و آله و تر گذارده اند مسلمانان منیو عبد الله بن عمر

نه سبب جهو علماء اينست كه در سنت است مگر نزد يك ابو حنيفة واجب خاص يك و دليل او دين باب حديث صحيح است
 الا ان الله زادكم صلوة هي خير لكم من عمر لخم ولا بدست كه زائد از جنس يد عليه باشد تحقيقا لمغنى الزيادة و چون جزا حاد
 از اشبات فرضيه قاصر آمد و جواب او از احاديث است كه چون اين نماز تا پنج عشاءست در صلوة خمس داخل شد و الله اعلم
باب جواز الوتر على الذابت في السفر باب در جايز بودن وتر بر جانور در حال سفر **مالك** عن ابى بكر بن عمر عن
 سعيد بن يسار انه قال كنت اسيدهم عبد الله بن عمر بطريق مكة قال سعيد فلما اخشيت الصبح تركت فاوترت
 ثم اردت انك فقال لي عبد الله بن عمر ان كنت فقدت اخشيت الصبح فانزلت فاوترت فقال عبد الله بن عمر
 في رسول الله اسوة حسنة فقلت بلى والله قال فان رسول الله صلى الله عليه كان يوتر على البعير سعيد
 يا كنت يسيرونهم براه عبد الله بن عمر وراه ما كنت سعيد پس فتبينك ترسيدم از طلوع صبح فرو و آدمم از دايه پس گذارم
 بعد ازان در يافتم عبد الله بن عمر را پس گفت مرا عبد الله بن عمر كجا بودى گفتتم ترسيدم از طلوع صبح پس فرو و آدمم از دايه
 و تر گذارم پس گفت عبد الله بن عمر يا نبيت ترا بخبرت صلعم افتد انيك پس گفتم آرمي هست متهم بخدا گفتم ترا اين رسول الله
 صلى الله عليه وسلم تر ميگذار دبر شتر تر شترم گويد اكثر علماء بهمين حديث و تر را بر دايه بخوبى كرده اند و امام اعظم و صاحبين بخوبى
 نميكنند حالانكه نزد يك صاحبين و تر هم از جمله سنن است **باب الوتر ان يصلي مشق مشق بشر يصلي واحدة توترت**
 ما قد صلت صفت و تر اينست كه بگذار دو دو ر كته بعد ازان بگذار ديگر كته تا دتر گرداند اين بگر كته نماز را بگر گذارد و است
 عن قاضى و عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر بن الخطاب جلا سال رسول الله صلى الله عليه و تر كته واحد توترت
 عليه صلوة الليل مشق مشق فاذا خشي احدكم الصبح صكة ركة واحدة توترت كما قد صلت شخصه سوال كرد رسول الله صلى الله عليه
 از نماز شب پس فرمود رسول الله صلى الله عليه و تر كته است پس فتبينك ترسيدم از شما از طلوع صبح بگذار ديگر كته ديگر تا تر گرداند
 براى او نمازى بگر گذارد و تر هم گويد رضى الله عنه نزد يك جهو اهل حديث و تر در صل نام ركة اخيره است و او به نماز
 و تر ميگرداند پس گر باز ده ركة و تر گذارد و ميشايد و گر نه ركة گذارد و ميشايد و اگر بفت ركة يا پنج ركة يا سه ركة گذارد و مى شايد
 اكثر و تر را بغيره قرار داد و اند و ادنى كمال نزد يك ايشان سه ركة است و نزد يك حنفيه و تر سه ركة است لايزيد و لا ينقص
باب يجوز الفصل بين الشفع والوتر والوصل بينهما جايز است جدا گذاردن دو گانه از و تر و جمع كردن دران دو گانه
مالك عن قاضى ان عبد الله بن عمر كان يسلم بين الركعتين والركعة في الوتر حتى يامع ببعض حاجته عبد الله بن عمر سلام
 در ميان دو ركة و ديگر كته در نماز و تر تا آنكه ميغرم و بعض كار را بخود **مالك** عن عبد الله بن دينار ان عبد الله بن عمر كان
 يقول صلوة المغرب وتر صلوة النهار عبد الله بن عمر ميگفت كه نماز مغرب و تر نماز روز است از اينجا فهميد كه اصوله و تر است

٢
 قل
 به قال اكثرهم
 وقال ابو حنيفة و
 صاحباه لا يصليهما
 الا في موضع سنة
 عند صاحبينا
 وقع في اصلنا عن ابى
 بكر بن عمر في الصلوة
 ١٤٤
 عن ابى بكر بن عمر
 قل
 في قول اكثرهم قل
 الوتر ركة واحدة
 احدى عشرة ايات
 عشرة وادنى الكمال
 ثلث واما زاد فهو
 افضل واصل الفقه
 الوتر ثلث لا يزيد
 ولا ينقص
 قل
 عليه السلام
 خازن الحنفية

باز گشته مردمان از نماز صبح پس ایستادند و عبد الله بن عباس پس ترک و بعد از آن گذارد نماز صبح را مالک ابی بکر
 ان عبد الله بن عباس و عبادة بن قيس و القاسم بن محمد و عبد الله بن حاتم و قدا و تروا بعد الفجر خبر رسید امام کرام
 که عبد الله بن عباس و عبادة بن قيس و القاسم بن محمد عبد الله بن حاتم گذارده اند و تر بعد طلوع فجر مالک عن
 هشام بن عروة عن ابیه ان عبد الله بن مسعود قال جاء ابی الى لواقمت صلوته لیه و انا و ابو عبد الله بن مسعود
 پروا ندارم اگر گفته شود تکبیر نماز صبح و من و تر میگذارم مالک عن یحیی بن سعید انه قال کان عبادة بن الصامت
 یوم یوماً یخرج یرما الی الصبح فاقام المأذون صلوته الصبح فاسکنة عبادة حتی اتم صلی بهم لیه و عبادة بن مسعود
 امامت میکرد و گویا پس برآمد از خانه خود روزی بسوی نماز صبح پس اقامت گفت مؤذن برای نماز صبح پس مو
 کرد و از عبادة تا آنکه و تر گذارد و بعد از آن گذارد بایشان نماز صبح را مالک عن عبد الرحمن بن القاسم انه قال سمعت
 عبد الله بن حاتم بن بکیرة یقول انی لا و تر و انا اسمع الا قامت و بعد الفجر یسکت عبد الرحمن ای ذلک قال عبد الرحمن
 بن قاسم گفت شنیدم عبد الله بن حاتم را که میگفت بر آینه و تر میگذارم و من شنوم اقامت یا گفت بر آینه من تر میگذارم
 بعد فخر شک کرد عبد الرحمن کدام یک ازین دو لفظ گفت مالک عن عبد الرحمن بن القاسم انه سمع ابا عبد الله بن محمد
 یقول انی لا و تر بعد الفجر عبد الرحمن بن القاسم شنید از پدر خود قاسم بن محمد که میگفت بر آینه و تر میگذارم بعد فخر قاسم
 مالک و انما یو تر بعد الفجر من نام عن الوتر و لا یسبغ لاحد ان یتعد ذلک حتی یتضم و تره بعد الفجر گفت مالک غیر ازین
 که بگذارد و تر بعد فخر هر که بخوابد از نماز و تر یعنی باید کسی که بقصد تاخیر کند و تر را تا نبندد و تر خود را بعد فخر هر که بگوید
 رضی الله عنه گفته این آثار نزدیک مشافعی است که و تر سنت موقت است و تر قضا آن وقتیکه فوت شود و اگر چه حنیف
 آنکه واجب است و واجب میشود قضا بر آن و لازم است رعایت ترتیب در میان و تر و نماز و قیام و نزدیک آنکه
 این وقت یعنی طلوع فجر ضرورت برای و تر و قضائیت و فی مختصر ابن الحاجب آخره یعنی الوتر الی طلوع الفجر و تر
 الی صلوته الفجر یعنی آخر وقت و تر تا طلوع فجر است و وقت ضروری و تر تا نماز فجر و الله اعلم باب کیف کانت صلوته
 النبیه صلی الله علیه و آله باللیل بیان کنیست نمازهای آنحضرت صلعم که در شب میگذارند مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزهره
 عن عائشة زوج النبیه صلی الله علیه و آله ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یصل من اللیل احد عشر رکعة یوتر منها بواحدة
 فاذا اقموا الصلوة علی شقیه الا ین حضرت عائشة نقل کرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله میگذارند و تر در شب یازده
 رکعت و تر بعد از آن یازده یک رکعت پس وقتی فایز میشدند و تر میباشیدند بر بسوی راست خود مالک
 عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ام المومنین انها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

له قلت
 منی هذه
 الشافعی سنة موقنة
 یس قضاها اذا فانت
 عندی خفیة التوبة
 یجب القضاء بترکها و
 ۱۶۹
 یجب علیه التوبة
 و بین الوقتین یجوز
 ما لا یجوز عند
 اللزوم وقت ضروری
 فی مختصر ابن الحاجب
 و آخره یعنی الوتر الی
 طلوع الفجر و ضروری
 فی صلوته الفجر

در دل خود که البته به عین شائبه نماز حضرت صلعم را گفت پس نگید که درم سستان حضرت صلعم با چوبخیمه حضرت صلعم پس ایستاد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گذارد دو رکعت دراز بخایه دراز بخایه دراز بعد از آن گذارد دو رکعت و آن کوتاه تر بود از دوگاه که پیش
 از وی بود بعد از آن گذارد دو رکعت و آن کوتاه تر بود از دوگاه که پیش از وی بود بعد از آن گذارد دو رکعت و آن کوتاه تر بود از دوگاه
 که پیش از آن بود بعد از آن گذارد دو رکعت و آن کوتاه تر بود از دوگاه که پیش از آن بود بعد از آن گذارد دو رکعت و آن کوتاه تر
 بود از دوگاه که پیش از آن بود بعد از آن گذارد دو رکعت و آن کوتاه تر بود از دوگاه که پیش از آن بود بعد از آن گذارد دو رکعت و آن کوتاه تر
 آنست که اکثر و تریازده یا سیزده رکعت است و هر آن و ترست و نزدیک ابو حنیفه و ترست رکعت است و هرست رکعت نافله
 حضرت عائشه گاهی یازده رکعت گفت و گاهی سیزده رکعت گفت و اختلاف آنست که اول اخبارست از صلوة معتاد حضرت صلعم
 و سیزده رکعت زیاده است که در بعض اوقات واقع شد برخلاف معتاد و اختلاف صحابه در حکایت صلوة الیل بر اختلاف
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرود باید آورد و صلعم **باب الدخلة الذی کان رسول الله صلی الله علیه و سلم علیه اذا**
 قام الى الصلوة من خوف الیل در بیان دعائی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا میکرد و آن وقتیکه برخواست بسوی نماز در
 وسط شب **مالک** عن ابی الزبیر المکی عن طاووس الیما فی عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا

۱۶۱

قام الى الصلوة من خوف الیل یقول اللهم لك الحمد انت نور السموات والارض ولك الحمد انت قیوم السموات والارض ولك
 الحمد انت رب السموات والارض من فیهم انت الحق و قد الحق و لقاء الحق والجنة حق والنار حق والشاق الحق
 لك اسلمت و بك امنت و حلیك توكلت والیات انبى بك خاصمت والیات خالکت فاخضر اوراق صفت و ما انت
 و اسمرت و اعلنت انت الحق لا اله الا انت عبد الله بن عباس و ایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون برخواست بسوی نماز
 در میانه شب میگفت اللهم الخ من فیهم دعا اینست ای بار خدا یا تراست ستایش تو روشنی آسمانها از زمین و ترست ستایش
 تو خبر گیرنده آسمانها از زمین و تراست ستایش تو پروردگار آسمانها از زمین و کسیکه در آسمانهاست تو ثابتی و سخن تو راست
 و وعده تو راستست و ملاقات تو راستست و بهشت واقعست و دوزخ واقعست و قیامت واقعست و بار خدا یا بار
 ستاد شدم و بتو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم و بسوی تو رجوع کردم و بقوه تو با کفار خصومت کردم و بسوی تو رنج مضیه
 نمودم پس بیامرز مرا آنچه پیش ازین کردم و آنچه بعد ازین کردم آنچه پنهان کردم و آنچه آشکارا کردم تو معبود منی نیست هیچ چیز تو
باب القصد فی العمل در میان فضیلت میان روی کردن در عمل **مالک** عن اسمعیل بن ابی الحکیم انه بلغه ان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم امره من الیل فیصله فقال من هذا فقیل له هذا المذبح بنت ثویب لا ینام الیل فکرم رسول
 الله صلی الله علیه و سلم ذلك حق عرفت الکراهیة فی وجهه ثم قال ان الله تبارک و تعالی لا یحب من لم یصل ما انکرمه

[illegible]

في قلمك
 مؤسسة مؤلفة عند
 اهل العالم
 في ١٤
 في الساعة ١٢

پس مذکور ساخت اول حضرت عائشه و شب خیزی میکرد و بخواند برای عائشه در رمضان یعنی امامت او میکرد و ترمیم گوید این نماز
سنت است که هفت خرد یک نماز و هفتون ست در وی حاجت **باب** القیام با یک حشره که تمتع طول القیامه در آن
شب خیزی رمضان بیازده رکعت با و ازین قرار **مالک** عن سید بن ابی سید المقبری عن ابی سلمه بن عبد الله
بن حوف انه قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن صلاة رسول الله صلى الله عليه وسلم في رمضان فقالت كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يزيد في رمضان ولا في غيره على إحدى عشرة ركعة يصلي اربعاً فلا تسال عن حسنهن وطولهن
ثم يصلي اربعاً فلا تسال عن حسنهن وطولهن ثم يصلي ثلثاً قالت عائشة فقلت يا رسول الله اتنام قبل ان توتر
فقال يا عائشة ان عيني تنملان ولا ينام قلبي ابراهيم بن عبد الرحمن سوال کرد حضرت عائشه را که چگونه بود نماز حضرت
در رمضان پس عائشه گفت نماز حضرت صلی الله علیه وسلم زیاده نمیکرد و در رمضان و نه در غیر رمضان بر یازده رکعت میگذاشت هر چهار
رکعت پس میپرس از حسن آن و طول آن بعد از آن میگذاشت چهار رکعت پس میپرس از حسن آن و طول آن بعد از آن میگذاشت
سه رکعت گفت حضرت عائشه پس گفتم یا رسول الله آیا بخواب میکرد پیش از آنکه وتر بگذارد پس فرمود ای عائشه هر آینه در خواب
بخواب میرود و دل من بخواب نبرد **مالک** عن محمد بن يوسف عن السائب بن يزيد انه قال قال عمر بن الخطاب ابی
كعب بن الداری ان يقول الناس إحدى عشرة ركعة وكان القادری يقر بأثنى عشر حتى كنا نعتدل على العصر من طول القيام
ما كنا ننصرف الا في فروع الفجر **باب** بن يزيد گفت که امر فرمود عمر بن الخطاب ابی بن کعب یتیم داری اگر قیام بیل کنند
برای مردمان بیازده رکعت و بخواند قاری مئین را یعنی سوره تهای که بعد از حمد آید بودند بر سورتی در رکعتی تا آنکه تکبیه
میکردیم بر حسب سبب طول قیام و باز بیکشتیم مگر در اوائل **بخار** **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر انه قال سمعت ابی
يقول كنا ننصرف في رمضان فنتعجل الخدم بالطعام مخافة الفجر عبد الله بن ابی بکر گفت که شنیدیم پدر خود را که میگفت
باز بیکشتیم در رمضان یعنی بعد از نماز پیشانی میکردیم تا دامن را در آورده و در طعام از بیم طمع فجر **باب** القیام
فی رمضان ثلاث و حشرین که تمتع طول القیامه **باب** در بیان شب خیزی در رمضان بر بیت و رکعت با و ازین قرار
مالک عن يزيد بن رومان انه قال كان الناس يقولون في زمان عمر بن الخطاب في رمضان ثلاث و حشرین
ركعة مردمان قیام بیل میکردند در زمان حضرت عمر در رمضان بر بیت و سه رکعت **مالک** عن داود بن حصين انه
سمع ابا هريرة يقول ما اذ كنت الناس الا وهم يصنعون الكثرة في رمضان قال وكان القادری يقر بأثنى عشرة ركعة
و كما فاذا قام بها في اثنى عشرة ركعة راعى الناس انه قد غفلت داود بن حصين شنید ابا هريرة را که میگفت او را که مردم را
مکرمه نیال که ایشان این میکردند تا فراموش بود در رمضان یعنی قنوت بخواند و در رمضان به ما بر کافران گفت

لقد قلت
خير جبريل من اخوتي
عشر وثلاث وعشرين
لقد قلت
١٤٢٦
مولانا علي الشافعي
والخضبة وشيخ
سبعة نزل وجميع
ورؤ عند المرفقين
مكتفا قال الحسين
البيهقي

جمع بود قاری که بخواند سوره بقره در پشت رکعت پس اگر قیام بیل کردی بجز بقره در دوازده رکعت میدیند مردمان که دوی سبک
 کردند و مترجم گوید رضی الله عنه همین است نه شبانهم غلبه بیت رکعت را پنج است و سه رکعت و تر نزدیک هر دو فرقه که
 قال المجل من البیوع و تر در تعیین این عدد آنست که حضرت عمر بن خطاب است منوره خود داشت که حضرت صلعم در قیام سائر ایام تر
 فرموده و از فضل آن حضرت صلعم یازده رکعت ثابت شده و در قیام رمضان آن تر شریف آنکه بیان فرموده پس انسب بدین
 عدد در مضامین فرماید چون ملاحظه عدد و تر ضرر بود دیگر رکعت دیگر افزود و البته امام احمد حنبل و اشته است در ادای یازده رکعت
 و بیت و سه رکعت **باب احتیاط اکثر التکبیر لیلۃ العید و یومه** باب در بیان تمحب بودن بسیار گفتن
 در شب عید و روز عید قال الله تعالی ید الله بکرم الیسر و لا یرید بکم العسر لکن لعلکم تتقون و الله صلی ما هدکم و لعلکم
 تشکرون و نیز او خدا تعالی یعنی شروع میسازد برای شما آسانی و شروع نمیسازد برای شما دشواری و شروع میسازد
 که تمام کنید شهادت و زهد را و شروع میسازد که باسد اگر یاد کنید خدا می باشد که بر آنکه راه نمود شمار و تا بود که شما شکر کنید حاصل
 آیه آنست که بعد از تقصیر رمضان تکبیر شروع است در شب و در روز مترجم گوید رضی الله عنه از این آیه دانسته شد که ما سوره
 با کثرت تجزیه بعد از تقصیر رمضان تا انقضای نماز عید پس در زمان نازل طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة بگویند و باید که
 رفع صوت کنند و خفیه گفته اند که رفع صوت در عید فطر نیست بجهت آنکه رفع صوت مخصوص است بجاییکه حدیث آمده باشد
 بنده ضعیف گوید که عید از شعائر اسلام است و اظهار شعائر اسلام مطلوب است و لهذا اینجا جماعت شروع شد حال آنکه
 اصل نزدیک ایشان در غیر فرض ترک جماعت است پس رفع صوت در عید و در مقدمات آن شروع باشد بر اصل ایشان
 و از همین جاسنون بودن زیاده تکبیرات در نماز عید ثابت شد و آن صادق است بزیاده سه تکبیر در هر رکعتی چنانچه اهل
 نقل کرده اند و بزیاده هفت تکبیر در رکعت اول و پنج تکبیر در رکعت ثانی چنانچه اهل مدینه ذکر کرده اند و حمل اهل حرمین احتیاط
 باتباع و از همین جاسلف صلح احتیاط کرده اند زیاده تکبیرات در خطبه عید و الله علم **باب بتحب النعل لصلوة**
 العید و بتحب النعل لصلوة العید **باب** عن نافع بن عبد الله بن عمر کان یغسل یمنه الفطر قبل ان یغسل اوالی
 عید الله بن عمر بن الخطاب یغسل یمنه الفطر قبل ان یغسل اوالی عید الله بن عمر بن الخطاب یغسل یمنه الفطر قبل ان یغسل اوالی
 بر وجه جماع عید بودن و خوف ایضا بر وجهی که پس طیب لبس احسن ثیاب خود و گرفتن ناخن ازین قبیل باشد مقدم نماز
 سنت آنکه دست نه فرض اما اول بسبب مواظبه آن حضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا و مسلمین و علم جراتانی پس حدیث
 و همچنین قبل اهل مدینه چون قال الامام ان تعویج و یا ابرکان و شر و جمیع ارکان و شر و عید هستند یا نه ایجاد
 است یکی آنکه حضرت صلعم علیه السلام چنانچه بسیار بدین روز نعل می آمدند و هر یک را میفشانست هر یکی سنتی پس چنانچه

قلنت فی ذکر التکبیر و غلبه
 صوم مضامین الشافعی
 انما یستحب لیلۃ العید
 اکثر التکبیر و عند الخ
 انی المصلی و درین ک
 عن جماع من الصحابة و
 التابعین هو قولی الصلاة
 و عندی حاشیة لا یحجر
 فی النعل و یغسل یمنه
 و صل النعل لصلوة
 قلنت هو قول الامام ان
 یستحب لصلوة العید
 ما یستحب لصلوة العید
 من النعل و الطمیر
 و لبس احسن الثیاب

بيتك وفضل النعمة
 الشاة لا تجوز الا عن
 واحد البقرة والبقرة
 لا تجوز الا عن سبعة
 سبعة ولم يفرقوا
 بين اهل البيت وغيره
 وتاديل الحديث فدل
 ان الامامية لا تجز
 الا على غنى ذلك يمكن
 الغنى في ذلك الزمان
 غالباً الا صاحب البيت
 ونسبت الى اهل البيت
 على معنى انهم
 ٨٠
 في التفسير والعلوم
 لهم ان يتفقهوا بها
 على قولنا
 هو قول العلماء قاسوا
 الاضحية على الخمر
 على قولنا
 هو قول العلماء

باب التخيصة سنة كفاية لكل اهل بيت
قرباني سنت است كفايت ميكند براي هر اهل بيت مالک عن عمارة بن صيادان عطلة بن يسا اخبره ان ابا ايوب
الا نضا اخبره قال كنا نضع بالشاة الواحدة بينهما الرجل عنه وعن اهل بيته ثوبا هي الناس بعد فصات مباها
ابو ايوب انفسار گفتمت ما قرباني ميگرديم بیک بزرگچ ميگردانم از خود و از اهل بيت خود بعد از ان تفاخر کردند و من
بعد از ان زمان پس قرباني مفاخرت شد مالک عن ابن شهاب انه قال ما نحر رسول الله صلى الله عليه وسلم
عنه وعن اهل بيته الا بدنة واحدة او بقرة واحدة قال مالک لا ادعى ايتهما قال ابن شهاب ابن شهاب گفتم
نحر نکرد و انحضرت صلى الله عليه وسلم از خود و از اهل بيت خود مگر يك شتر يا يك گاو گفتمت مالک ايند انهم کدام نقطه
گفتمت ابن شهاب مترجم گويد مذ هب شافعي است که شتر و گاو از هفت کس کفايت ميکند و بزرگو سفند انکس من اگر
مضج و مردم خانه بشنند همه اقواب سنة ضحية حاصل گشت و همچنین هر که در بدنه شريك گشت و سبع آنرا از خود کرد
ببل ضحية سنت کفايت است بر هر اهل بيت و سنت عين است بر ان کسيکه بيت ندارد و ضحية در صاحب بيت
غير ان تفصيل نکرده اند و تاويل حديث نزد ايشان است که ضحية واجب نيست مگر بر عني و در ان زمانه غالباً
اغنياء اهل بيت بودند پس نسبت ضحية بنام اهل بيت مجاز است بنا بر آنکه استغفار ضحية مساعدت بر ان از اهل بيت
باب يصح اشتراك سبعة في بدنة او بقرة ان كانوا اهل بيتي شتمه درست است شريك شدن هفت کس
شتر قربان و گاو قرباني و اگر چه اهل بيت متفرق باشند مالک عن ابي الزبير المكي عن جابر بن عبد الله انه قال
نحرنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الحديبية البدنة عن سبعة والبقرة عن سبعة جابر بن عبد الله گفتمت نحر کرديم هم
رسول الله صلى الله عليه وسلم سال غزوه حديبية شتر از هفت کس گاو از هفت کس باب الضحية عن الجعفي لازم نيست قرباني از
جعين مالک عن ناضر بن عبد الله بن عمار يکن ضحية عافى بطن المودة عبد الله بن عمر قرباني من کرد از آنچه دشمنان باشند با
ما يتقون من الضحايا و بيان خيريكه احتراز کرده شود از ذي از قربانيها يعني قرباني آن نبايد کرد و مالک عن عمر بن الخطاب عن عبيد
فيرة عن البراء بن عازب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم استل ما ذا يتقون من الضحايا فاشاد بيده وقال اربع و كان البراء بن
يشير بيده و يقول يبي اقص من يد رسول الله صلى الله عليه وسلم الاحياء الذين ظلمها واللعن الذين عوقها والمرضىة الذين مرضها والجفلة
اللعن لا يتقون برأين عازب نقل کرد که انحضرت صلعم سوال کرده شد از چه چيز احتراز کرده شود از قربانيها پس اشاره کرد و انحضرت صلعم
و فرمود احتراز نموده ميشود از چهار چيز و بر اربع عازب اشاره کرد و بدست خود و ميگفت دست من کوتاه است از دست انحضرت
صلى الله عليه وسلم جز آنک که ظاهراً باشد بطلان او و بزرگ چشم کور که ظاهراً باشد کور و عی و عی که ظاهراً باشد عی و عی

قلت
الكلش الغل احسن
عند العلماء وال
كان الخو لا يكره
والله يوفى الصل احسن
اظلم الشار الان
ويجب عند المتابع
لن اراي القضية
ان لا يحسن شئ وظنه
١٨٢
في العشر فافهم
راسه واخذ من المظفر
وشواربه خلافا
لبي خبيثة

فعلت شر محلى عبد الله بن محمد خلق راسه حين ذبح الكلب وكان يرضاهما لعيد من المسلمين قال نافع وكان عبد الله
بن عمر يقول ليس حلاق الراس بواجب على من ضحى وقد فعله عبد الله بن عمر عبد الله بن عمر قرباني كروكبا روردينه كفت نافع
يسر مر كرد مرا كخره كنم براي او كوسفندي تر شاخدا بعد از ان ذبح كنم او را رور منجي در نمازگاه مسلمانان كفت نافع
كردم همچنان بعد از ان برداشته شد بسوی عبد الله بن عمر پس ترشيد سر خود را وقتيكه ذبح كرده شد كوسفند بود عبد الله بن عمر
مریض حاضر شد و عید همدانان كفت نافع كه عبد الله بن عمر میگفت نیست خلق كردن موسى سواجب بر هر كه قرباني كند
بر آئینه كرد آنرا عبد الله بن عمر منجم میگوید رضی الله عنه كوسفند تر بهرست نزد يك علما را اگر چه خضی هم كمره نیست و ذبح در
بهرست برای اظهار شجاعت و دین و شجاعت آنزد شفی برای كسیكه میخواهد قربانی كردن را كخلق سر كنند و ناخن بگیرد و در عشره
ذی الحجه پس قتيكه ذبح قربانی مخلوق بكنه سر خود را و بگیرد ناخن باز و برودت خود را خلافا لاجنبیفة **باب** انتساب النعمی
اكل لحم الضحایا بعد ثلثة ايام در بیان منسوخ شدن حكم بني از خوردن گوشت قربانیها بعد سه روز **ممالك** عن ابی الابرار
المكی عن جابر بن عبد الله السلمي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نفع عن اكل لحم الضحایا بعد ثلثة ايام ثم قال بعد ذك كلوا
وتزودوا واودخوا جابر بن عبد الله روايه كروكبا حضرت مسلم منع فرمود از خوردن گوشت قربانی بعد سه روز عبد الله بن عمر
بجوید و توشه گیرید و ذخیره نماید **ممالك** عن عبد الله بن ابی بكر بن محمد بن عمر بن خرم عن عبد الله بن واقدان رسول
صلى الله عليه وسلم نفع عن اكل لحم الضحایا بعد ثلثة ايام قال عبد الله بن ابی بكر فذكرت ذلك لعمر بنت عبد الرحمن فقالت
سمعت عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم تقول دفنا من اهل البادية بقضرة الاضحية في زمان النبي صلى الله عليه وسلم
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الاضحية و تصدقوا بما بقى قالت فلما كانا بعد ذك قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم
لقد كان الناس ينتفعون بضحایاهم ويحجون منها الودك ويخذون منها الا سقيفة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
وما ذاك او كما قال قالوا يا رسول الله نهيت عن الاضحية بعد ثلاث فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما نهيتكم من
اجل الدافقة التي دفت عليكم حضرة الاضحية فكلوا وتصدقوا واخذوا يعني بالذافقة قوما مساكين قد ملوا المدينة
عبد الله بن ابی بكر از عبد الله بن واقد روايت كرد كه رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی فرمود از خوردن گوشت قربانیها بعد گذشتن سه روز
عبد الله بن ابی بكر پرسید كه كردم اين را پس عمر بنت عبد الرحمن پس كفت عمره راست كفت يعين عبد الله بن واقد كفت عمره
از حضرت عائشة رضی الله عنها كه میگفت بر آن سوال آمد كه روی از اهل بادية نزدیک فرید ضحی زمان حضرت صلى الله عليه وسلم
پس فرمود آنحضرت صلعم ذخیره كنید برای سه شب صدقه دهید آنچه باقی ماند پس چون رسید وقتي بعد از ان كفته شد يا رسول
الله هر كس مردمان نفع می یافتند بقرانیهای خود و میگذاشتند از وی پیرا و میاخذند از وی شكبا فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم

وچیت این سوال گفتند یا رسول الله من فرمودی باز گوشت قربانیها بعد سه روز یعنی از ذبح آن پس فرمود من حضرت صلعم
 خیر ازین نیست که بنی کردم شما را از جبهه جماعتی که سوال آمدند بر شما نزدیک است نمی پس بخورید و صدقه دهید و ذبحه نهید
 میدشت بدافه قوم ساکنین را که آمدند بربینه **مالک** عن ربیع بن ابی جده عن ابن مسعود الخدیجی عن ابی سعید الخدیجی ان قد من
 قدم الیها علیها فقال انظر وان ینکون هذا من لحم الاضاحی فقالوا من هنا فقال ابوسعید لم یکن رسول الله ^{صلی الله علیه و آله}
 نهی عنھا قالوا نه قد کان من رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} علیها فیها بعد ان امر فخرج ابوسعید قال عن ذلك فاحضرون رسول
^{صلی الله علیه و آله} قال نهیتکم عن لحوم الاضاحی بعد ثلاث فکلوا و تصدقوا وادخروا و نهیتکم عن الاکتباز فانقبذوا و
 مسکوا و نهیتکم عن زیارة القبور فزودوها و لا تقولوا ^{صلی الله علیه و آله} یعنی لا تقولوا ربیع بن ابی عبد الرحمن و بر کرم
 که ابوسعید خدری آمد از سفری پس پیش او نهادند اهل خانه او گوشت گفت احتیاط کنید در آنکه باشند این گوشت قربانیها
 گفتند از همان قسم است پس گفت ابوسعید یا بنی نفرموده بود رسول الله صلعم از وی گفتند هر آینه بوده است از آن حضرت صلعم
 بعد غیبت تو امری پس آن خانه برآمد ابوسعید پس پرسید ازین ماجرا پس خبر داده شد که رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} صلعم فرمود
 بنی کرده بودم شما را از گوشت قربانیها بعد سه شب پس بخورید و صدقه دهید و ذبحه کنید و بنی کرده بودم از انداختن نهید
 پس میندازید نهید را و هرستی آرند حرام است و بنی کرده بودم از زیارة قبور پس بایست بکنید آنرا و گویند هجر یعنی کلام بد
 صفة صلوۃ النبوی ^{صلی الله علیه و آله} عند الکسوف در بیان کیفیت نماز آن حضرت صلعم نزدیک گرفته شدن آفتاب **مالک** عن هشام
 بن عمر عن ابیہ عن عائشة زوجہ النبوی ^{صلی الله علیه و آله} انها قالت خسفت الشمس فی عهد رسول الله ^{صلی الله علیه و آله} و حضرت رسول
^{صلی الله علیه و آله} بالناس فقام فاطال القیام ثم رکع فاطال الركوع ثم قام فاطال القیام وهو دون القیام الاول ثم
 فاطال الركوع وهو دون الركوع الاول ثم رفع فجد ثم فعل فی الركعة الاخيرة مثل ذلك ثم انصرف وقد تجددت الشمس
 الناس فحمد الله واثقی علیه ثم قال ان الشمس والقمر یتان من آیات الله لا یخسفان لموت احد ولا حیة فاذا رايتما
 ذلك فادعوا الله وکبروا و تصدقا ثم قال یا امة محمد والله ما من احد خیر من الله ان ینفی عبدا و ینفی امته یا امة
 محمد الله لو تعلمن ما اعلم لفصکم قلیلا و لیکبکم کثیرا حضرت عائشة گفت که گرفته شد آفتاب در زمان آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله}
 پس نگذازد آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله} صلعم با مردمان پس قیام کرد پس دراز کرد قیام را بعد از آن رکوع کرد پس دراز کرد رکوع را
 بعد از آن قیام کرد پس دراز کرد قیام را و کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد پس دراز کرد رکوع را و کم بود از رکوع اول
 بعد از آن سر برداشت از رکوع پس سجده کرد و بعد از آن کرد در رکعة دوم مانند این بعد از آن باز گشت حالانکه روشن شد و
 آفتاب پس خطبه خواند برای مردمان پس محمد گفت خدا را و ثنا گفت بر و بعد فرمود هر آینه آفتاب ماه و دو شب از شما

۹۰
 قلنا
 والعلی علیه السلام
 العالم جزو الصبیح
 ان یاکل من اخصیته
 بعد ثلث الاث
 السییس فی التمدید
 یجوز منها الودک
 بالجمیع ای یکن یجوز
 ۱۸۳
 الخ

خدا تعالی گرفته نمی شوند از جهت موت کسی و نه از جهت حیات کسی پس وقتیکه به بیدار شدن راسخ عاقلند باقی
 یابند و او را صدقه بیدار بعد از آن فرمود ای است محمد تم بخدا که نیت هیچکس عبودیت را از خدا برین گناه که زنا کند
 بنده او یا زنا کند کثیرا و ای است محمد تم بخدا اگر بداند آنچه میدانم من بر آئینه میخندد و از آنکه و بر آئینه میگریست
مالک عقیق بن عطاء بن یساع عن عبدالله بن عباس انه قال خفت الشمس فصلة رسول الله صلى الله عليه
 وسلم والناس معه فقام قیاما طویلا قال غرامن سورة البقرة قال ثم رک رکوعا طویلا ثم رفع فقام قیاما طویلا
 وهودون القیام الاول ثم رک رکوعا طویلا وهودون الركوع الاول ثم سجد ثم قام قیاما طویلا وهودون
 الاول ثم رک رکوعا طویلا وهودون الركوع الاول ثم رفع فقام قیاما طویلا وهودون القیام الاول ثم رک رکوعا
 طویلا وهودون الركوع الاول ثم سجد ثم انصرف وقد تجددت الشمس فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیت الله
 لا یخفان لموت احد ولا حیوة فاذا دایمت ذلك فاذا ذکر الله قالوا یا رسول الله دایناک تناولت شیئا فی
 مقامک هذا دایناک تکلمت فقال انی رأیت الجنة فتناولت منها عقیقا ولو اخذت کل کلمة منه
 ما بقیت الدینا ورأیت النار فلما رک لیوم منظر قط اقطع ورأیت الذل اهلها النساء قالوا یا رسول الله
 یقرن قیل ینقض بالله قال یقرن العشر ویکفر الا حسنا لو احسنت الی احد من الدهر کله ثم رأت منک
 شیئا قالت ما دایت منک خیرا قط عبدالله بن عباس روایت کرد که گرفته شد آفتاب پس نماز گذارد و حضرت صلی
 علیه وسلم مردمان همراه او پس قیام کرد و قیام دراز نزدیک بسوره بقره بعد از آن رکوع کرد و رکوع دراز بعد از آن قیام
 قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد و رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن سجده کرد
 پس قیام کرد و قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد و رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد
 از آن قیام کرد و قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد و رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن
 سجده کرد پس برگشت حال آنکه روشن شده بود آفتاب پس فرمود هر آینه آفتاب و ماه و دوشانه اند از نشانهها
 خدا تعالی گرفته میشوند از موت کسی و زنا زنگانی کسی پس وقتیکه به بیدار شدن راسخ عاقلند باقی
 یا رسول الله یدیم ترا که دست انداختی بخیر در نیقام خود باز دیدیم که عقب عقب با برستی پس فرمود هر آینه یدیم ترا که دست
 بریم بطرف خوشه نموری از آن ها که میگرفتیم ترا هر آینه میخورید از آن تا آنکه باقی میماند دنیا و دیدیم ترا که دین و فرخ پس دیدیم
 امروز جای سخت بودن که دیدیم اکثر اهل آن زنا را گفتند بچه چه یا رسول الله فرمود و کفران میماند گفتند با کافر میشوند بخدا فرمود
 کفران میکنند شوهران او کفر می و زن زنا حسان اگر کسی کار می که بگویند از اینها تمام عمر بعد از آن می بیند از خوشی یعنی تا

لا قلت
 انفقوا علی صلاة
 الکبر سنه ثم
 اختلفوا فیکتبت
 فقال الشافعی یصلی
 ۸۸
 رکعتین فیکل رکعتین
 قیام و رکوعا
 وقال ابو حنیفه یصلی
 رکعتین کما فی الصلوات

طبیعت خود میگوید ندیدم از توبیح خبری و نمیکوئی اصلا مترجم گوید رضی الله عنه که سابقا شایسته گشت که در مثل این مقام از او
 میشود که آنکه بر فعلی که صحتی سنتی است دیگر ترک نمیکند و بپندارند و دیگر آنکه بر خصوصیات جمع شده سنت است
 در بعضی در بعضی در بعضی سنت نیست تا آنکه بر خصوصیات بجای آورد مثل جمعه که یک فرض است و ارکان او خصوصیات
 چند اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم موافقت فرمودند و خلفاء مسلمین هم جرا و میل شایسته برای اول است و فرق در میان
 و عید کسوف است که صلوته جمعه فرض شد بصریح حدیث و آنرا در لغت موضوع نه بود پس استعالات اهل شرع رجوع کردیم
 در خصوصیات لازمه ارکان او ختمیم بخلاف نماز عیدین و کسوف که استنکان بر فعل از خصوصیات بنص حدیث یا بفعل حضرت
 صلی الله علیه و سلم معلوم شد پس اقربا نیست که هر یکی سنتی جدا باشد پس کسیکه دو رکعت کسوف را بشکل نماز صبح گذارد
 و خطبه خواند اصل فاذرا تیمم ذلک فصلوا را کار بسته است و هر که دو رکوع و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال تیمم
 نمود و بهم وفی حاصل کرد و همچنین است کلام در نماز استقامت اینها نمازهای استقامت مختلف دارد شده اند باجمعه اکمل در نماز
 که قیام اول اطویل کند مانند سوره بقره و قیام ثانی اندکی کمتر از وی و قیام ثالث از قیام ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر
 و همچنین است حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیه از سوره بقره تسبیح گوید و بایه پای کم کند و در بعضی مقامات تطویل
 سجدهات نیز آمده بعد از آن خطبه خواند و در حدیث خطبتان دارد شده اند و اگر دو خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین
 بیان کند که آفتاب ماه دعایت انداز آیات خدا متعالی و ترغیب بر افعال خیر از صلوته و ذکر و صدقه و احقاق کند و ظاهر است
 که هر کس در خوف و کسوف هر دو حدیث بخین من عاشره از صلی الله علیه و سلم خبری صلوته الخوف بقرآن و بجز بقرآن
 بر عیدین بجای می آید آن همه بجا حق عظیمه بخان خطبه احدیث ترمذی من سوره الانشع صوتا من جهه کثرة المنفرد
 و لهذا الفاظ استرا بقرآن اولم بجز گفت بلکه عدم سماح خود بیان کرد و اما جمیع شافیه در میان هر دو حدیث با کمال سر زدن
 قریب و هر دو کسوف شمس در دخول است با کمال ظاهر از حدیث حضرت عائشه است که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایت
 مستند در آن باب از حضرت عائشه منقول است در استمخال خوف بر شمس غیر قلیل است باب صفة صلوته اینو صلی الله
 و سلم عند الاستسقاء بیان کیفیت نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در استسقاء مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن عمر بن محمد انه سمعهما
 بن تیمم یقول سمعت عبد الله بن زید لما نزل یقول خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم فاستسقی فاستسقی و قال رداه حین استقبل
 القبلة عبد الله بن زید ما نزلی گفت که برآمد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس استسقا کرد و برگردانید چادر خود را و وقتیکه رو بقبول
 قال یحیی و مثل مالک عن صلوته الاستسقاء که هو قال رکعتان و لکن یبذل الاضام بالصلوة قبل الخطبة فیحط و یقبل
 ثم یخطب فاما ویدعو و یستقبل القبلة و یقول رداه حین یستقبل القبلة و یحیی عن الرکعتین بالقراءة و یقول الامام رداه

قلت الاظهر ان
السلامة بالآخر صفة
اداء الحق لا لا اذ غام
ولا اظفار ولا اذ قتل
عليك احلهم حكمك
وتقال و اقول فانما
بيني واحد ومثل قال
يا ايها الكافرون وقل
من كفروا قل للكافرين
قال النبي ليس احد
بعد ما انفقت الصلاة
١٨٤
حفظ المشايخ
على الصلوات المفطرية
ان يبدوا في المفطرية
ما هو خارج عن سبب الكفاية
ولا ان يخطئ شيئا يوجب
الاثر الصلوات كان
سائفا في اللغة فاما
الصلوات السببية فترتفع
لخط الصلوات المفطرية
ينقل العلم من كبرية
فيما تامة وفي كبرية
حالة انما يخطئ
في التامة فبذلك لا
يتغير المعنى في قوله
ما هو خارج

بل يدعي
عند الاستسقاء
لا يجرى
الرجاء وقال
خطبت رسول
عليه السلام
فما سوى
الافعال
مولى
فما طيس
الجدى
في كلمة
عنه
قلت

جعل الذي على يمينه على شماله والذي على شماله على يمينه ويجعل الناس اذ يتيم اذ حول الامام رداؤه ويستقبلون
وهم قسما سوال کرده شد مالک از نماز استسقاء که چند رکعت است آن پس گفت دو رکعت است ولكن ابتدا کند امام نماز پیش از
پس بگذارد دو رکعت بعد از آن خطبه بخواند ایستاده و دعا کند و روی بقبله آرد و بلند بخواند در هر دو رکعت قرائه را و در وقتیکه بگذارد
امام چادر خود را بنهد چیزی را که بر دست راست اوست بر دست چپ و چیزی را که بر دست چپ اوست بر دست راست یعنی اطراف
رؤس را با یمن بگرداند و بگرداند مردمان چادرهای خود را و قتی که بگرداند امام چادر خود را و بقبله آید و حال آنکه ایشان نشسته باشند
ترجم گوید رضی الله عنه همین است مذنب شافعی این نماز مانند نماز عید است نزد وی تکبیر گوید و در اول رکعت هفت باسوا
تکبیر اجرام و در رکعت دوم پنجبار سوا می تکبیر قیام بعد از آن بخواند و خطبه و بگرداند و در اول و در دوم و در وقت
استسقاء بگوید و باید که در مسئله اکمل در استسقاء آنست که سه روز و سه روز گیرند و توبه بکنند و وجه غیر از صدقه و صلوة بجا آرند
بعد از آن و در چهارم بصحرا روند و سه روز گرفته و جامه ها خاکی پوشیده بحدیث ترمذی از ابن عباس انما هذه ركعة نازكنا نذر
مانند عید بعد از آن و خطبه بخواند و دستفرا بسیار بگویند و تحویل رد کنند امام و امام هم بصورت تحویل در منن اونی و در
و آورده حول رداده فجل عطا الامین علی عاتقه الایسر جعل عطا الایسر علی عاتقه الامین در روایت دیگر از ابی داود آورده
علیه خمیصة سودا و ارفا و ان یأخذ باسفلها یجمل اعلاما فلما ثقلت علیه فذلیها علی عاتقه و ازین روایت استجاب تکبیر نیز فهمیده اند
والله اعلم باب الدعاء عند الاستسقاء در بیان دعا که وقت استسقاء مستحب خواندن آن مالک بن حنبل
عن حماد بن شعيب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا استسقى قال اللهم اسق عبادك و بهائمك انشرهم ممتلئا
بلدان المليت رسول الله صلى الله عليه وسلم و قتی که استسقاء میکرد این دعا میخواند اللهم اسق الخ یعنی ای بار خدا یا آب بده و بندگان
خود را و جانوران خود را و پرندگان کن ممتلئا خود را و در نه سائر شهر و در خود را باب انزل القرآن علی سبعة احواف فترأوا
قرآن بر هفت عبارة مالک بن حنبل عن ابن شهاب عن حماد بن الزید عن عبد الرحمن بن عبد القادر انه قال سمعت عمر بن الخطاب
يقول سمعت هشام بن حكيم بن خزام يقرأ سفي القرآن على غير ما أقرأها وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم هو الذي أقرأنيها فكذلك
ان اجعل عليه ثمر لم يمت حتى انصرف ثم لبته برداءه فقلت يا رسول الله فقلت يا رسول الله اني سمعت
يقر سورة الفرقان على غير ما أقرأنيها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال أقرأنا القرآن للقرآن التي سمعته يقرأها
رسول الله صلى الله عليه وسلم هكذا أنزلت ثم قال لما أقرأنا قصداً ما قال هكذا أنزلت ان هذا القرآن أنزل على سبعة عريف
فأقرأنا ما بيننا من القرآن فقلت شئنا من هشام بن حكيم بن خزام ذكره في سورة فرقان به غير قريشك فيخاد من من انزل
و رسول الله صلى الله عليه وسلم يحون بهو محرم من ذلك سورة يس نذرك بوم كشتاب كنم بروی بعد از آن مملت و دوم دور

تا آنکه بازگشت یعنی از قراءه پس از آن بستم کردن و در اینجا و پس آوردن و در پیش آن حضرت صلعم پس گفتیم یا رسول الله هر آینه شنیدم این شخص را که میخواند سوره فرقان ابرخیر و چه یک آموخته تو را آن سوره را آن و پس فرمود آن حضرت صلعم بگذار او را بعد از آن فرمود هشام را که بخوان پس بخواند همان قراءه که شنیده بودم که وی میخواند پس فرمود و همچنین فرمود آورد و شد این سوره بعد از آن فرمود که بخوان پس بخواند آن را پس فرمود و همچنین فرمود آورد و شد این سوره هر آینه این قرآن فرود آورده شد بر سبقت عبادت پس بخوانید آنچه از وی آسان باشد ترجمه گوید رضی الله عنه که علماء تحقیق احرف سبب اختلاف بسیار دارند و آنچه پیش این فقیر مقرر شده است که یک کلام را بار عاید ترتیب نظم عرب بخند وجه میتوانست ادراک و در هر یکی حرفیست این تعدد گاهی بجهت اختلاف نهایج حروف تهجی باشد و گاهی بجهت تعدد و تفخیم و ترفیق و مانند آن و گاهی باستعمال الفاظ مترادف و مانند آن و گاهی یا مانند قل یا ایها الکافرون قل للذین کفروا قل لمن کفروا ذکر سبع بجهت بیان کثرت است نه برای تحدید پس اختلاف قراءه در سبقت تلفظ با آنچه مکتوب است و در مصاحف عثمانیه نیز اختلاف احرف است و اختلاف صحابه و تابعین و در ادای کلمه بوجهی که محتمل مصداق است نباشد نیز اختلاف احرف است مانند فاصوا و فاسوا و فسی و فک و قضی یک و لم یس و اولم یس و مانند و ما خلق الذکر و الا انشاء و الذکر و الا انشاء و در مصیورت هر اختلافات را و جوی پیدا شد بخلاف آنکه ترتیب نظم کلام تغییر فاش باید که او را قرآن نتوان گفت و کلامی باشد علی حد و دلیل بر آنکه ذکر سبع بجهت کثرت است نه برای تحدید اتفاق اندکست بر قراءت عشر و هر قراتی را ازین عشره دور است بهر یکی با دیگر می مختلف است پس مرتقی شده و قراءه تا بهیت و الله علم **باب** تعاهد القرآن و خبر گرفتن

۱۸۷

بکار کردن آن تا فراموش نشود **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما مثل حسن القرآن مثل صفا الابل العقله ان عاهد عليها مسكها وان اطلقها ذهبت عبد الله بن عمر روايته كروك عن حضرت صلعم فرمود غیر ازین نیست که صفت صاحب قرآن مانند صفت حسن شتران بسته پاست اگر خبر گیران باشد بروی نگاه دارد آن را و بگذارد آنها را بگریزند **باب** لا یجوز للبعض علی البعض بالقلان بل یکنه اذا زاد البعض بر او از بعض بخواند قرآن **للک**

عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ابی حازم التمار عن الیاس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما مثل حسن القرآن مثل صفا الابل العقله فقال ان المصلی یناجی بدقلین نظر کاذا یناجیه به ولا یجوز بعضکم علی بعض بالقلان آن حضرت صلعم بر آنند از خانه حال آنکه صحابه نماز میگذارند و بلند شده بود و از نامی ایشان بقرآه پس فرمود هر آینه مصلی نه انجام میکند با پروردگار خود پس باید که تامل نماید که چه چیز مناجات میکند با پروردگار خود و بلند نکند آواز بعض شما بعض بخواند قرآن علی توده و فقه و لا یجوز بخواند قرآن را به شک و فیه و گشتن **باب** یکنه مالک عن یحیی بن سعید انه قال قد كنت انا و محمد بن یحیی بن جابر الساکین فدا محمد رجلا فقال الخبر بالان و سمعت من ابیت

قلنت
 من عجب الشافعي ان يقول
 القرآن سجدة وقال
 ابو حنيفة واجب
 قلنت
 من عجب الشافعي
 والى حنيفة انه
 لا
 يشترط السجود في كل ركعة
 في صلاة
 السجدة والصلوة

فقال الرجل اخبرني ابوه انه قال زيد بن ثابت فقال له كيف ترى في قراءة القرآن في سبعة فقال زيد بن ثابت ان اقرأه في
 نصف شهر او عشرين ارجو وسئل عن ذلك قال فافق استمك قال زيد بن ثابت انه واقف عليه حتى يمشي زيد بن
 ثابت ثم قال او اعلم انه حكم بيني في قراءة القرآن في سبعة ايام فقال زيد بن ثابت انك ست وهرأيت انك تجوز
 انما انعم به ما يدركت شب دوست ترست زديك من رسول كلن بر آنچه سبب است اين گفت پس هرأيت سوال
 ميکنم ترا گفت زيد بن ثابت انما تدبر کنتم او را واقف شوم بروی باب سجود القرآن سنة وليس بواجب سجدة قرآن
 وواجب ميت مالمك عن هشام بن عروة عن ابیه ان عمر بن الخطاب قرا سجدة وهو على المنبر يوم الجمعة فذا
 فجحد وسجد الناس معه ثم قرا هادوم الجمعة الاخرى فتنبأ الناس للسجود فقال عمر لعلي رسولكم ان الله ابيته
 علينا الان فسلمه فلم يسجد ومنعهم ان يسجدوا عمر بن الخطاب خواند آية سجده و او بر منبر بود روز جمعه پس
 پس سجده کرد و سجده کردند مردمان با او بعد از ان خواندن آیت روز جمعه گیر پس آمده شدند مردمان بر سجده
 پس گفت عمر سجده نکنم بر آیت که خود بشید هرأيت خدا تعالی فرمن نکرده است سجده تلاوة بر ما مگر آنکه ما خود
 پس سجده نکرد و منع کرد و این را از آنکه سجده کنند مترجم گوید رضی الله عنه که شروط صلوة شروط سجده تلاوة و سجده
 شکر اند زیرا که سجده مناسبت تمام دارد بنماز بعض علماء تشبیه اوده اند از بنماز در طریق ادا نیز پس تکبیر احرام و تکبیر
 انتقال از قیام به سجده و تکبیر رفع راس سلام امر کرده اند و بعضی آنو تشبیه اده اند از السجدة ناز پس تکبیر احرام سلام
 نغزوده اند مسئله سجده تلاوة مسنون است قاری و مستمع را و متاکد میشود سجود قاری باب لا یسجد الا طاهر سجده
 نکند مگر با وضو و سئل مالمک عن قرا سجدة وائمة حایض تتم هل لها ان تسجد قال مالمک لا یسجد الرجل
 والمرأة الا وهما طاهران سوال کرده شد امام مالمک از شخصی که خواند آیت سجده را و زنی حایض می شنود آیا لازم است بران
 زن که سجده کند گفت مالمک سجده نکرد و زن مگر آنکه بر دو طاهر باشند باب الايات القیومیة یسجد فیها و اذا قواها قلی
 سجده فیها باب در بیان آیاتی که نقل کرده میشود سجود ان و وقتی که بخواند آیت سجده را در نماز سجده کند و ان نماز مالمک حق
 عبدالله بن یزید بن ابی اسلم بن سفیان بن ابی سلمة بن عبدالرحمن ان ابا هريرة قرا لهم اذ السماء انشقت فوجدوا فيها فلما
 انصرفت اخبرهم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یسجد فیها ابو هريرة خواند برای مردان یعنی در نماز سوره اذ السماء انشقت پس
 مردان پس وقتی که بازگشت از نماز خبر داد و این را که هرگز سجده نکردند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرده بود و ان مالمک حق ناظر بود
 عبدالله بن عمران بن حبل من اهل مصر اخبره ان عمر بن الخطاب قرا سورة الحج فوجد فیها بسجدة تین ثم قال ان
 هذا السورة فضلت بسجدة تین مروی از ابی هريرة عن عمر بن الخطاب خواند سوره حج پس سجده کرد و در

بود سجده از آن فرمود هرگز این سجده افضل داده شد دست بدو سجده مالک عن عبد الله بن دينار انه قال راي
 عبد الله بن عمر سجده فی سودة الحجر سجده تعین عبد الله بن وینار گفت دیدم عبد الله بن عمر را که سجده کرد در سوره حجر و سجده
مالک عن ابن شهاب عن الاعرج ان عمر بن الخطاب قرا و النجم اذ هو یسجد فیها ثم قام فقرأ بسجدة اخرى عمر بن الخطاب
 خواند سوره النجم اذ هو یسجد پس سجده کرد از آن بعد از آن برخاست پس بخواند سوره دیگر مترجم گوید یعنی الله عنده لم یزل
 یسجد بانزله انه سجده یث ابی داود عن عمرو بن العاص و در سوره حج و یک در اعراف و یک در عدد و یک در نحل و یک در سبأ
 و یک در یس و یک در فرقان و یک در رمل و یک الم تنزل السجده و یک در صا و یک در جم و یک در نجم و یک در نعت
 و یک در اقراء پس مالک سجدهات مفصل انشوده اند و گوید اما مالک است که استجاب سجدهات مفصل نموده نیست و اینها
 عظام السجده احدی عشره و نعتی و اندوید که خود حدیث اشقت نقل کند و مطلق استجاب قایل نباشد و شافیه سجده صا و جم
 شکر قرار داده اند پس در غیر صلوة مستحب است و در صلوة حرام حدیث سنائی سجده تا توبه و تسجد با شکر او فیه نظر زیرا که
 خدا هرگز توبه را بجز ازین سجده اقتدا بحضرت داود و شکر بر قبول توبه ایشان برده باشد و ضعیف سجده دوم حجر است و گفته اند
 و حدیث ابی داود عن عمرو بن العاص و فی الحجر سجدهتان حجت است بر ایشان **باب** خمس ساعاتیکه اهل صلوة فیها
 پنج ساعت است که کرده است گذاردن نماز در آن **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یساع عن عبد الله بن عطاء
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان لهنس نطلعه و معها قرن الشیطان فاذا ارتفعت فادقها ثم اذا استوت قاربها
 فاذا زالت فادقها فاذا دنت للغرب فادقها فاذا غربت فادقها و فی رسول الله صلی الله علیه و آله عن اهل صلوة
 فقلت الساعات رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود هر آینه آفتاب طلوع میکند در میان کبک یا او بلند می شود شیطان است
 پس قتی که بلند شد جدا میشود شیطان از وی بعد از آن چون در میان آسمان میرسد آفتاب بر وی نزدیک میشود شیطان
 پس چون فرود آید آفتاب جدا می شود از وی پس قتی که آفتاب نزدیک میشود و غروب نزدیک میشود وی شیطان
 پس قتی که فرود رفت جدا میشود از وی و اینی کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم از نماز درین ساعتها می گذارد **مالک**
 عن هشام بن حمره عن ابیه انه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول اذ بدا حاجب الشمس فاحروا الصلوة
 حتی یتوزوا و اذ اغاب حاجب الشمس فاحروا الصلوة حتی تغیب رسول الله صلی الله علیه و آله سلم میفرمود چون پدید
 آید گوشه آفتاب پس موقوف کنید نماز تا آنکه نیک بر آید و چون غایب شود یک گوشه آفتاب پس موقوف
 کنید نماز تا آنکه غایب شود **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله سلم قال لا یتم السجده احدکم فیصله عند طلوع الشمس ولا عند غروبها

قل
 سجده القرآن اربعه
 عشره عند اکثر العلماء
 احدها سجده صا
 عند الخفیه و النجم
 الثاني عن الحجر عند
 الشافعه قال الشافعی
 سجده صا یسجد بها
 یس من عظام السجده
 و لا یسجد بها فی الصلوة
 قال احمد بن حنبله
 ۱۸۹

[illegible]

١٥
قلم الحفص

اتفقت على ان الغسل لا يجزئ
الميت وقال الشيخ

علی غازی
حوسنة وایه شری

نصير المسكين
هذا يوم نشيد
الحق

والله اعلم
البرء والحق
نعموا على جوارضكم
تتلفوا

المرة نفعها من
النوع الجيد

قالت الخفنية
عن ابى النضر

191

پروگرامی بر روی

مجلسه

تفصيلی

روای ابن ماجہ

على ان لا
الجمعية العامة

مجلس الوزراء
الجمهورية العربية السورية

الوزير
الداخلية

7310

بالتوبه
في اليومين
من العاشر
والعشرون
والثلاثون

[illegible]

الشيخ محمد بن
العتاد و تاج الدين
بجانبه
على رأس
الشيخ محمد بن
العتاد و تاج الدين
بجانبه

ما لك عن هشام بن عمار عن اسماء بنت ابوبكر انها قالت لاهلها اجعلوا لي اذنتي تحفظني ولا تتركوا علي كفن ضابطا ولا تسحبوا
 بنا يا سائرت الي بكرو وصيت كرا على خوراكه بخير خربو كمينه جاهاى مرايينى كفن مراو فنيكه يبرم بعد از ان خوط ماليه در بدن من
 وپاشيد بر كفن من خوط راوازي من مبريد اتش من ترجم كويد رضى الله عنه وحبس بجرد كردن كفن بعدو ميش اگر كس در آن
 تحنيط و تحنيط است كه بر قطن خوط پشند و منافذ ميت را از مخزن وا ذنين و عيين و الينين آن مسدود كند و كرده
 بر اجازة بردن تشن **باب** افضل ان عيشي الناس امام الجنازة بهتر است كه برود مردمان ميش ميش جنازه ما لك
 عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه و آله و ابوبكر الصديق و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و علي بن ابي طالب و
 رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابوبكر الصديق و عمر بن الخطاب ميرفتند ميش ميش جنازه و خليفيهاى يگر همچنين و عبد الله بن عمر
 ما لك عن محمد بن المنكدر عن ربيعة بن حبيب بن عبد الله بن الهدي و انه اخبره انه رأى عمر بن الخطاب يقدم الناس الى الجنازة و
 زينب بنت جحش ربيدة عمر بن الخطاب كه ميش ميش مردمان ميرفت ميش جنازه و جنازه زينب بنت جحش ما لك عن هشام
 بن عمار انه قال ما رايت ان قطعت شى و جنازة الا ما هما قال ثقات بالبقيع فيجلس حتى يروى عليه هشام كفت نديم بهر خود
 كرفته باشد و جنازه مگر ميش ميش او كفت بعد از ان مى آمد بر بقيع پس نشست تا آنكه مردمان نيگه نشند بروى ما لك
 عن ابن شهاب انه قال المشي خلف الجنازة من خطاه السنة ابن شهاب كفت رفتن پس جنازه از غلط كردن راه سنت است
 ترجم كويد برين ست شافى و حنفية مشى در عقب جنازه فضل گفته اند اما سوار پس اتفاق كرده جمعه و گفتند برود و عقب جنازه
باب حمل الجنازة الى المدينة در بيان برداشتن جنازه را بسوى مدینه مطيه ما لك عن خيد واحد عن يثيق به ان سعد بن
 ابى وقاص و سعيد بن زيد بن عمر بن قيس توفيا بالعقيق و حملا الى المدينة و دفنا بها امام مالك روايت كرد از غير او
 يعنى از جاهاى زانها كه اعتماد دارد بر صحت روايت آنها كه سعد بن ابى وقاص سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل فات يافتند و راكو
 حقيق و برداشته شدند بسوى مدینه و دفن كرده شدند آنجا مسكه حرام ست نقل ميت بسوى شهر ديگر و قيل كروه الا
 ان يكون يقرب مكة او المدينة او بيت المقدس شافى حلة اين محل شرف مكان داشته و حكم اسطر ساخته در كه و ميت المقدس
 بجهة احاديثى كه در فضل آنها وارده و **باب** نسخ القيام للجنازة در بيان منوع شدن قيام براى جنازه ما لك
 عن يحيى بن سعيد عن واقد بن سعد بن معاذ عن نافع بن جابر بن مطعم عن مسعود بن الحكم عن علي بن ابي طالب
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقيم في الجنائز ثم يجلس بعد از حضرت علي بن ابي طالب
 مرويت كه حضرت علي بن ابي طالب مى استند بر جنازه تا باز بهشت بعد از ان **باب** يسجد
 بالجنازة من خيد خبيب و لا از علي بن شهاب برود جنازه را بغير بويه بويه رفتن و بغير جنبش دادن يا

قلست
 عليه الشافعى و حنفى
 الحنفية الى المشى
 خلفها افضل اما الركب
 فالحمد لله قالوا يعشون خلفها
 قلست
 وعليها كثر اهل العلم
 قال الشافعى هذا هو
 نافع الاول الذي روى
 الجنازة فقوموا اليها

له قلته
 وعليه اهل العلم
 قلته في
 العلمانية والادوية
 الجنازة على اهل
 عند القبر فلا بأس
 بالجلوس والمايكوه
 قبل ان يوصف عن تكبير
 الرجل والا فضل ان
 لا يجلس في المسجد عليه
 الذكر عليه
 قلته وفيه اهل
 العلم كان ذلك من
 على الجاهلية
 قلته في
 اهل العلم على الجاهلية
 سائر الشوط فقاموا
 يشترط صلوة الجنازة
 الجنازة التكسية الحقيقية
 واستقبال الكعبة وتب
 العورة كما في الصلوة
 الا ان ختمت قال خير
 الاولى وان جيب
 لوظة الماء فانتبه
 صلوة جارية

مالك عن نافع ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاما خير تقى حوزة اليه او شر تضعني عن رقابكم ابرهه
 كفت شتاب برهه بنان نامي خود را پس غير از اين نيت كه كل ميت جاس نيك است كه مي برید او و بسوی آن يا ميت
 شربت كه مي نهید او را از گردنهای خود بآب لا يجلس احد حتى توضع الجنازة فمن اعناق الرجال ثم يدرك على اكله
 نهاده شود و بخازده از گردن مردان **مالك** عن ابی بكر بن عثمان بن سهل بن حنيف انه سمع ابا امامة بن سهل بن
 حنيف يقول كنا نشهد الجنازة فلم يجلس اخر الناس حتى يوضع الجنازة ابو امامة بن سهل بن حنيف گفت كه حاضر شدیم
 جنازه را پس نمی نشست اخر جماعه از مردان تا آنكه اذن داده میشد اين را **باب** لا يقيم الجنازة بنا و از بي
 جنازه برده نشود **مالك** عن سعيد بن ابی سعيد المقبري عن ابی هريرة انه قال ان يقتنع بعد ما تنادي
 ابرهه برهه منع كرد و از آنكه از بي ميت برده شود بعد موت او **مالك** عن ابی سعيد المقبري عن ابی هريرة انه قال ان يقتنع بعد ما تنادي
 كمره ميداشت اين را **باب** لا يجلس على الجنازة الا طاهر نماز نگذار در جنازه مگر طاهر يعني با وضوء **مالك** عن
 ان عبد الله بن عثمان يقول لا يجلس الرجل على الجنازة الا وهو طاهر عبد الله بن عمر سگفت نماز نگذار در جنازه
 مگر در آن حال كه او طاهر باشد ترجمه گوید رضي الله عنه فاذا بن عمر و شرطه طاهره محرم حديث لا يقبل الله صلوة احدكم الا
 و عمل شتر مسلمين است و بر وضوء قیاس نايد كرد و سائر شروط را مانند شتر محرمه و استقبال قبله و طهارة ثوب **باب**
 الامام و يصف الناس خلفه في كبرون اربع تكبيرات و لو على القبور و العائث پیش است امام و صف زنده و مرده
 پس پشت او و الله اكبر گویند چهار بار تكبير گفتن اگر چه بر قبر ميت باشد يا بر ميت غائب **مالك** عن ابن شهاب
 عن امامة بن سهل بن حنيف انه اخبره ان مسكينه عرضت فاجاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انها قال
 و كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يعي المسكين و يسأل عنهم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا ماتت
 فاذا نوني بها فخرج بجنازتها ليلدا فكونوا ان يوقظوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاجاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 اخبر بالذي كان من شأنها فقال الم اسوكم ان تني ذنوبي بها فقال يا رسول الله كهذا ان نخرجك ليلدا فكونوا
 فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتى صفا بالناس على قبورها و كبر اربع تكبيرات ابو امامة خبر داد ابن شهاب كه زني مسكينه
 بيا شد پس خبر داده شد آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم من او بود عادت شريف آنحضرت صلعم كه عبادت مي فرمود فقير از او
 و استغفار مي فرمود از احوال ايشان پس فرمود آنحضرت صلعم وقتيكه بميرد آن مسكينه خبر كنيد مرا پس برآورده شد جنازه او
 شباهتگاه پس ناپسند داشتند كه خبر دار كنند در آنوقت آنحضرت را صلى الله عليه وآله وسلم پس وقتيكه در صبح داخل شد آنحضرت صلعم
 خبر داده شد بانچه واقع شد از حال او پس فرمود ايا امر كرده بودم شما كه خبر دار نمايد مرا بميت او گفتند يا رسول الله ناپسند داشتيم

~~SECRET~~

بالتفاق والخط
الخاص

و اما التکلیف است

بالتفاني والاحسان

المجلس
العلمي
الاسلامي

فَقِيلَ لِلَّذِينَ
قَبِلُوا الصَّلَاةَ
وَعَدُوا

تحت إشراف

فصل فی بیان

میں نے

100

از خانه برویم تر وقت شب بیدار ساریم تر پس آنحضرت صلعم بمآمد تا آنکه صف گردانید و دوازده تکیه گفت چهار تکیه هر سال
عن ابن شهاب عن سعید بن السید عن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه و آله الخاضع للناس في اليوم الذي
مات فيه خرج بهم الى المصلى فصف بهم وكبر اذ يبع تكبيرة رسول الله صلى الله عليه و آله ثم كبر ثم كبر ثم كبر ثم كبر ثم كبر ثم كبر
برودان دران روز که ببرد و برآمد برودان بسوی عیدگاه پس صف ساخت ایشانرا و تکیه گفت چهار تکیه و مسئله صفت صلوة
موافق است باصفت صلوة مطلقه در نیت و قیام و قنوت و صلوة بر آن حضرت صلعم و سلام و بغیر از کان صلوة بخیریت
و دعا بر اکرامیت نیز منقول است پس شافعی میل کرده است بآنکه چیزی که دران باصلوة مطلقه موافق است بطریق فرضیت بقرین
صلح می بر صلوة مطلقه و در شرط پس همچنین محمول است و در کانانی که دران موافق افتاده بخلاف مثل رکوع و سجود که عدم شرط در
بتواتر معلوم شده بنده ضعیف گوید قرینه نظیر بر آنکه لفظ حدیث در قنوت فاقه من السنه است و عمل ابن عمر ترک آنست و جمیع کتب
بشخصی بودن آن و این دلیل بر عدم فرضیت متواتر شده و در فرضیت صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم کلام سابق گردشت
فانما اینها و تکیه بر دو دعای ترک است بجهت محل استمرار مسلمین اما جماعت پس باتفاق سنت است ماقول میشود فرض گذاردن
یک کس را تکیه بر این پس حق اند باتفاق اما صلوة بر قبر پس نزد شافعی صحیح است خواه دفن شده باشد پیش از صلوة یا بعد
صلوة و نزد حنفیه گذاردن شود نماز بر قبر میتی که پیش از دفن بر دی گذاردن شده تا زانی که کمان نقض نباشد و تقدیر
کرده اند نقض را بطلان ایام و اما صلوة بر خاک پس صحیح است نزد شافعی خواهد باشد میت بر جبهه قبله یا غیر جبهه آن و جماعت
صلوة بر خاک نیز و حنفیه تاویل صلوة آنحضرت صلعم بر قبر نزدیک ایشان آنست که نماز گذاردن بوده بر دی پیش از دفن
و بر بنحای از خصوصیات آنحضرت صلعم شمرده اند و الله اعلم **باب الدخول بین التکبیرات و بیان ما و اثره میان**
تکبیرات هر سال عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابیه انه سال ابا هریرة کیف یصلی علی الجنائز فقال
ابو هریرة انما امر الله اخبرك الله انهم ما من أهل فاذا وضعت کبوت و حمد الله و صلیت علی نبيه ثم اقبل الهم
عبدك و ابن عبدك و ابن اميتك کان يشهد ان لا اله الا انت فان محمد عبدك و رسولك و انت اعلم
الهم ان کان محمدا فزدد في احسانه و ان کان مسيئا فزدد في عسائه ثم الدعاء ثم ما امر الله فانقرنا بعد
ابو سعید مقبری سوال کرد از ابو هریره که چگونه نمازگذاری بر جنازه گفت ابو هریره بخدا قسم که من خبر دهم ترا عقب جنازه بروم
ان شاء الله پس قتی که نهاده میشود زمین صد کبر میگویی و صد میگویی خدا را بخوان و در دو سطر ستم بر بنحای صلعم بعد از آن که
اچتم بعد که ابن عبدک آنحضرت محمد این دعا را اینست که بار خدا یا بنده تو و پسر بنده تو و پسر کنیزک تو گواهی میداد که اینست
مگر تو تنها و گواهی میداد که محمد بنده است و پسر بنده تو و خود انا تری بحال و اگر شکوکار بود پس یا ده کن در شکوکاری یا ده

١٩٥٧
عبد الكريم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

وبعد الثانية صلى على النبي
صلى الله عليه وسلم

المكتب
بجدة
الرياض
المنطقة

الشافعي الزموا فان كان
البيت مائة يقول

عبدك ووليكك
أبو عبد الله

نویسنده: "آرامه بخش" توذکره علی

یا اینست که نماز کنید بر جاذبه خود الحاح یا اینست که نگذارید تا بلند شود آفتاب **باب** مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر قال یصلی
جنازة بعد العصر وبعد الصبح اذا حضر کلینا لوقفهما عبد الله بن عمر گفت نماز گذارده شود بر جنازه بعد نماز عصر و بعد نماز صبح
و قتیکه گذارده شود آفتاب را در وقت نماز آنها مسکله ماخذ قول ابن عمر درین مسند حدیث مسلم است عن عقبه بن عامر وثالث
سألتها نارسوا رسول الله صلی الله علیه و آله عن صلوة فیهن وان تقوی فیهن موتانا اجماع منعقدش بر آنکه نفس فیهن درین دو وقت
مکروه نیست پس جاریست از آنکه معنی تقوی بصلوة بجنازة باشد زیرا که نماز نزدیک فن میبود باز دو وقت دیگر را قیاس نکرد
برین شیء زیرا که این ساقوی اند و قیاس ضعیف بر قوی درست نیامد **باب** یصلی علی الجنازة فی المسجد نماز گذارده شود بر جنازه
در مسجد **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله انها امرت ان یجری علیها
بمسجد بن ابی وقاص فی المسجد حیث مات لتدعوله فانکرو ذلك الناس علیها فقالت عائشة ما اسمهم ما نسئ الناس
ما صلی الله علیه و آله رسول الله صلی الله علیه و آله علی سبیل بن بیهضه الا فی المسجد حضرت عائشة امر فرمود که بر روی جنازه سعد بن
ابی وقاص را در مسجد و قتیکه برود تا دعا کند برای او پس بخاک زدند مردمان بر روی این را پس گفت حضرت عائشة چه شتاب است
کردند مردمان نگذار رسول الله صلی الله علیه و آله نماز را بر سبیل بن بیهضه مگر در مسجد **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال صلی الله علیه و آله
بن الخطاف فی المسجد عبد بن عمر گفت نماز گذارده شد بر عمر بن الخطاب فی مسجد تنزه گوید اختلاف کردند در گذاردن نماز بر جنازه در مسجد
شافیه بجواز آن قایل اند و ابو حنیفه گفته لا یصلی علیها فی المسجد **باب** انا جفعت جنازة الرجال النساء یجیل الرجال
مایم الا امام اگر جمع شوند جنازه را مردان و زنان یکجا گردانید، شوند مردان متصل با امام **مالک** انه بلغ ان عثمان
بن عفان و عبد الله بن عمر اباهما هر یک كانوا یصلون علی الجنائز بالمدینه الرجال النساء یجعلون الرجال مایم
الا امام و النساء مایم القبلة عثمان بن عفان و عبد الله بن عمر و ابو هریره میگذازند نماز بر جنازه های مردان و زنان
پس میافزودند مردان را متصل با امام و زنان را متصل بقبله **باب** اللحد احب من التثقی لحد و ست ترست از تشق **مالک**
عن هشام بن عماره عن ابيه انه قال کان بالمدینه رجلان احدهما یلحد الآخر فقالا لایما یجلد اذ لا یجلد یجلد
فجاء الذی یلحد فیلحد لرسول الله صلی الله علیه و آله عوده گفت که بودند در شخص در مدینه یکی از ایشان لحد میگذاشت
و دیگر سینه لحد میبست پس صحابه مشورت کردند و گفتند هر که ازین دو شخص سیاه تر خستین بکند کار خود
پس آمد آنکه لحد میبست و پس لحد کرد بر آس رسول الله صلی الله علیه و آله **باب** دفن اثنین
فی قبر جائز است دفن کردن دو کس در یک قبر قال مالک لا بأس ان یدفن الرجلان
الشلاثة فی قبر واحد من صندوق و یجیل الا کبدها مایم القبلة

اكلوا وشاربوا
 في الوقت الذي ينبغي
 جازا قول فكلنت خنا
 زنيب حضرت قبل قد
 الكراهة وعند الشا
 تكرة الصلوة في هذه
 الاوقات الا صلوة
 لسبب كفاية فوف
 او نقل و صلوة خنا
 قلنت
 وعليه الشايع وقال
 ابو خنيفة لا يصلو
 عليه في المسجد
 قلنت ١٩
 وعليه اهل العلم
 قلنت
 وعليه اهل العلم
 قلنت
 هو قول اهل العلم
 انه يجوز عند الضرورة

وقيل
 ودم الصبر
 اليك بالذنب وبطاعة
 خاتم النبيا
 فنيب هذا الحديث مع
 قوله تعالى لا تروا رؤوف
 اخرى ومع قوله عائشة
 على ما ذهب اليه الشافعي
 اتم كذا الاصلون اتمام
 اليك عليهم السلام
 عليه فندوا بالنبوة
 لا على الروية بها فخذ
 غائب القسم لا يذنب
 فيهم اول ادري
 ١٩٨
 عن ابي ميمون بن
 بشير ما بين محمد بن
 يعقوب بن ابي بصير ما بين
 تلك الاثبات فبما رواها
 فما اخطوا ولا ما جعلوا
 لكن كانت الى التعذيب
 فان كانت الى ما علم

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ
وَلَمْ يَلْحَظْ بِهَا فِتْنَةً وَلَمْ يَلْجَأِ
إِلَىٰ تَرْبِيعِهَا وَخَوَّلَهُمْ رِزْقًا
كَثِيرًا

فولہ قلی وکلا زنگ ازو
اخوی

على ما ذهب إليه

9
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

جميعه فعدن ابو الماتلحة
روى الوصية

مفتی محمد رفیع الدین صاحب
فیضیہ اسلامیہ

۱۹۸

عن ابی موسیٰ
رضی اللہ عنہ

بیشتر بان یی
یعنی بعن بان یی
تکلمات فیما فی و ایا
مسلط

فما اخذوا له من امواله
من امواله التعداد

لكن كانت
تأخرت تأخرات واليهام

100

11

[illegible]

100

دولت صفت
الحاج تاج محمد علی
وفا و اطمینان
الاعمال و اطمینان
الاستعداد
کبریا علی الملک
زکی الاضواء
لطیف و عارف
الافسان من
فیض الحیوة
لویط الطیر
شیام علیها
القلم الاحمر
میدان بیغی علی
الهدایت علی الخ

عزلهم من أرض أروترية
فقبول القبلة وفي العالمين
ولا ينبغي إخراج الميت من
القبور بعد دفنهم إلا إذا كانت
بشقة ولو وضع الميت في القبور
في القبور من غير قبور
أفق العلماء على أن الشهيد
المقتول في معركة الكفار
يفسح وأخلفوا في الصلوة
عليه قال الشافعي يصلي عليه
وقال أبو حنيفة يصلي عليه
وأما المروني فيفسح عند الخنيفة
وهو لا يطعم عند الشافعية
وأما مقتول البغاة فلا يفسح
عند الخنيفة ولا يطعم عند الشافعية
وأما مفضل

میں

له قلت
 عليه اهل العلم ان
 كره الزرع لا يشترط
 له انصاب عند الحنيفة
 ولو ينفق على اهله
 والوسق مستحب
 والصلح عند الطائفة
 حصة طالع الطائفة
 بالانفاق والى
 حنيفة ثمانية اقسام
 بالانفاق والى
 اربعة اقسام
 في اربعة اقسام
 احدها يكون على قدر
 سببها اول الزرع
 في الاول ثلثه والوسط
 في الناس على قول الا
 ثلاث

انصاب سوال کرده و در آن آن زکوة واجب بشود **مسالك** من محمد بن محمد المازني عن ابيه انه قال سمعت ابا سعيد الخدري
 يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس فيما دون خمس ذره صدقة وليس فيما دون خمس اواق صدقة وليس فيما دون
 خمسة اوسق صدقة ابو سعيد خذري ميگفت كه فرمود حضرت صلوات الله عليه وسلم يك درهم از پنج شتر صدقه و نیت در كتر از پنج اوقیه
 صدقه و نیت يك درهم از پنج رطل صدقه **مسالك** عن محمد بن عبد الله بن ابي حصيفة عن ابي بصير عن ابي عبد الله عن ابي
 ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس فيما دون خمسة اوسق من التمر صدقة وليس فيما دون خمس
 من الودق صدقة وليس فيما دون خمس ذره من الابل صدقة از ابو سعيد خذري مرويت كه حضرت صلوات الله عليه وسلم
 فرمود نیت در يك از پنج وسق تر صدقه و نیت در يك از پنج اوقیه از نقره صدقه و نیت در يك از پنج شتر از شتران صدقه قال
 قال مالك السنة التي لا اختلاف فيها عندنا ان الزكوة تجب في عشرين دينارا عينا كما تجب في مائتي درهم گفت
 سنتی كه اختلاف نیست در آن نزد يك ما آنست كه واجب میشود زكوة در نیت دینار از ذهب خالص چنانكه واجب میشود و در
 درهم قال مالك وليس فيما دون عشرين دينارا زكوة گفت مالك نیت در يك از نیت دینار ذهب خالص كوة بقوى گفته
 كه وسق شصت صاع را گویند و صاع پنج رطل ثلث رطل است و اوقیه چهل درهم را گویند و درهم كی شش دانق است
 و در حدیث آمده است الوزن و وزن ابل كنه و الحمیال كیال ابل دینه و فرود و جامه شتر را میگویند پس اگر نزد يك کسی يك درهم
 باشد بروی زكوة لازم نیست و اگر زیاده از نصاب باشد اگر چه آن زیاده خلیل بود بحساب آن زكوة باید داد و اگر نیم نصاب شتر
 و نیم نصاب از بقر یا غنم یا تمر پس ضم كرده شود تا با اتفاق ملنا مسئله انصاب الفضة آثار درهم و الذهب عشرون مثقالا و
 زكوة چهار ربع عشر روی مالك فی حدیث ابی سعید ليس فيما دون خمس اواق صدقة و روی فی كتاب عمرو فی الزكوة ربع عشر
 قال مالك الامر عندنا ان تجب الزكوة في عشرين دينارا و در درهمی كه زكوة بدان معین شده اختلاف واقع شده است
 خفیان و غنا وجهه شعيرة نوشته اند و ثغیان بنجهاد و وجهه شعيرة و كسری و اثنی اختلاف جاش است كه جمیع آن نخل
 و شعيرة و بلاد ما سبك از چهار يك بران قرار داده اند درین دیار ده است یعنی آید پس اینجا يك بگذر آیتهم و حساب كی گرفتیم كه
 شش دانق را كه اهل حرطن امروزه دانی گویند بخند قاف وزن كویم آن نیز مختلف بر آمد بعضی نیم باشد و بعضی نیم شده
 و چهار ربع شعيرة نیم باشد و شش وجه از اینجا دانسته شد كه درهم سه باشد ست كسری زیاده ربع باشد و در آن از آن بقیله
 يك زیاده از آن بقیله و دینار يك مثقال است و نسبت در میان مثقال و درهم آنست كه ده درهم هفت مثقال میشود و درین
 مسئله چون درهم در آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند احتیاطا اخذ اقل است و اصله علم باب لا تجب في مال كوة حتى يحل
 عليه الحول واجب نمی شود و ربع مالی زكوة تا آنكه بگذرد و بر كیال **مسالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر كان يقول

فی مال ذلک حق یجوز علیہ الحول بعد ان یسد بن عمر یسکنت واجب فی شود در هیچ مالی زکوة تا آنکه بگذرد بروی یک سال مالک
 بن محمد بن حلقه مولى الزید عن القاسم بن محمد ان ابا بکر الصدیق لم یکن یأخذ من مال ذلک حق یجوز علیہ الحول از قاسم
 بن محمد روایت که ابو بکر صدیق نیگرفت از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بروی یک سال **باب** کتاب عمر رضی الله عنه و فیها
 بیان مضمون کتاب عمر رضی الله عنه که در باب زکوة نوشته است **مالک** اند و کتاب عمر بن الخطاب فی الصدقة قال
 فیہ مالک خزانة کتاب عمر بن الخطاب و صدقة یسکنت بریافتن در وی بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب الصدقة فی اربع وعشرا
 من الابل فدونها العذرة فی کل خمس شاة و فیما فوق ذلک الی خمس ثلاثین بنت مخاض فان لم یکن بنت مخاض فابن
 لبون ذکرو و فیما فوق ذلک الی خمس اربعین ابنة لبون و فیما فوق ذلک الی ستین حقة طروقة لم یحل و فیما فوق ذلک
 الی خمس سبعین جذعة و فیما فوق ذلک الی تسعین بنتا لبون و فیما فوق ذلک الی عشرین مائة حقتان طروقتان لم یحل
 فإزاد علی ذلک من الابل ففی کل اربعین بنت لبون و فی کل خمسین حقة و فی سائمة الغنم اذ بلغت اربعین الی عشرین
 و مائة شاة و فیما فوق ذلک الی مائتین شاتان و فیما فوق ذلک الی ثلثمائة ثلاث شياه فإزاد علی ذلک ففی کل مائة
 شاة و لا یخرج فی الصدقة تیسر لاهرمه و لا ذات عوار لا ماشاء المصد و لا یجوز بین مخفر و لا یفتقر بین حقة و مخففة
 الصدقة و ما کان من خلیطین فانما یتولجا بالسویة و فی الرقة اذ بلغت خمس اواق ربیع العشر یعنی امنت مکتوبه و در بیت
 چهار بر سر از شتران و آنچه کم از بیت چهار باشد جنس شاة واجب شود و باین حساب که در هر پنج اس یک شاة است و در آنچه زیاده
 از بیت چهار باشد تا سی پنج بنت مخاض واجب میشود پس اگر نباشد بنت مخاض پس ابن لبون که در هر شش بجای او باید گرفت
 و آنچه زیاده از سی پنج باشد تا سی و پنج بنت لبون واجب شود و در آنچه زیاده از سی و پنج باشد تا شصت حقه واجب میشود
 که قابل ضرب نباشد و در آنچه زیاده از شصت باشد تا هفتاد و پنج جذعه واجب میشود و در آنچه زیاده از هفتاد و پنج باشد تا نود
 بنت لبون واجب شود و در آنچه زیاده از نود باشد تا صد و بیست اس حقه واجب میشود که قابل ضرب نباشد پس آنچه زیاده بر صد و
 باشد از شتران پس واجب آن باین حساب که در هر چهل اس بنت لبون است و در هر پنجاه اس حقه است یعنی بر هر ده اس یک اس
 باید که از بیت لبون بخف و از حقه بنت لبون و در هر چنده در زمین از قسم غنم و فقیکه برسد چهل اس تا صد و بیست اس یک شاة
 و در زیاده از آن تا صد و شاة و در زیاده از آن تا صد و شاة است و در آنچه زیاده باشد از صد و شاة تا بیست و یک اس
 یک شاة باید گرفت و بر آورده شود و زکوة فصل بر او بر کلان سال او و بر صغیر سال او و بر غنم و فقیکه برسد چهل اس تا صد و بیست اس یک شاة
 و بر بیاض و تفرق و تفرق گردانیده شود و بر میان محبته و بیت پس از زبان مقبوضه و زکوة فقیکه برسد چهل اس تا صد و بیست اس یک شاة
 باید که بر میان خویش برابری و در فقر و فقیکه برسد پنجاه و در فقر و فقیکه برسد پنجاه و در فقر و فقیکه برسد پنجاه و در فقر و فقیکه برسد پنجاه

و علیها أهل العلم
 و من یستوی اتفاقا
 بالبر و التمسک اذا نزل
 علی صاحبان حاکما
 حل الاصل و یزید
 الزجر فانما یجب عند
 الحصاد و ظاهر الحديث
 ان السقاة فی البناء
 العمل لا یضرب مضاف
 من جنسه و علی الشافعی
 قال لا یضرب
 و ان نقصان النصاب
 فی اثناء الحول یقطع
 العمل و علیہ الشافعی
 و قال ابو حنیفة
 اذا کان النصاب
 کامل و فی طرف الحول
 نقصان فلابین
 و لا یسقط الزکوة

عن طاوس اليما في ان معاذ بن جبل الانصاري اخذ من ثلثين بقرعة بقرعة ومن اربعين بقرعة مسنة واثني مائة واثني مائة
ان يلقن منه شيئا وقال له اسمع من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه شيئا من لقاءه فاسال الفتوى رسول الله صلى الله عليه وسلم
قبل ان يقدم معاذ بن جبل عاوس يمانى رواية کرد که هر آنکه معاذ بن جبل گرفت از سی راس گاو و یک تنج و از چهل راس گاو
یک سینه و آورده شد پیش معاذ بن جبل از سی راس پس با کرد و از آن که بگیرد و از آن چیزی و گفت نشنیدم از رسول الله صلى الله عليه وسلم
عذیرة سلم و باب کمتر از سی راس چیزی توقف میکنم تا آنکه ملاقات میکنم یا بنحضرته صلى الله عليه وسلم پس سوال کنم از بنحضرته
صلى الله عليه وسلم پس متونی شد بنحضرته معلوم پیش از آنکه بنیاد معاذ بن جبل بقوی گفته است که بنیت خاصه بچه ایست که
یک سال بروی گذشت و داخل شد در سال دوم زیرا که بعضی محل است و مادر این بچه حامل میشود و بنیت لبون بچیت
کرد و سال بروی گذشت و داخل شد در سال سیوم زیرا که مادر او صاحب شیر میشود و حق بچیت که گذشت بروی سال
و داخل شد در سال چهارم زیرا که وی قابل آن باشد که از فضل با گیرد و بچه بچیت که گذشت بروی چهار سال
و داخل شد در سال پنجم و اینها تجتمع پس برای آنکه از نخواست دندان را و تنج بچه بچیت که یک سال تمام کند و او شهر و مدینه
مالک نیست که دو سال تمام کرده و مدینه است که گذشت بروی دو سال و داخل شد در سال سیوم و شهر
مدینه مالک است که سال تمام کرده باشد مسئله زکوة انعام ظاهر از لغت فی کل خمس شاة و مانند آن است که چون
اینقدر ابل جمع شوند و در آن زکوة لازم شود از آن یک کس چند یا از آن هر کس و همین است نه شباضی و نماندند
و بعضی را التمییز زکوة بحق المال و در اثر حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس این التمییز نمیدانند که در آن زکوة از هر
مال است نه بر حال مالک نه بر مال صبی و مجنون نه بر یک اهل مدینه واجب میشود و بر زرع صبی نه بر یک اهل مدینه نه بر یک
مصلحت دارد و حکم بر حال مال و در حال مالک است که صدق از نزدیک امام باجیاد و قری میرود و او را بر وضعیت
مالکان اطلاع نیست و در قول مالکان هم می رود و تحقیق حال تعمیر میشود و بخلاف رها و کله یا که بر شارح و سایر مجرب
و معرفت حال آنها بشاید میتوان حاصل نمود و معنی اجتماع در اینجا اجتماعی است که سبب آن همه یک کلاه و یک
میتوان گفت و این باتحاد و شرح یعنی جایی آب خوردن و مسجح بخانیکه از فضای قریه که در آن از میان خانهها آورده
جمع میکنند تا همه را صحیح کرده و بر می می برند و معنی جراگاه و طرح که جایی آنها در وقت شب باشد و موضع طلب
راحم و فعل پس اتحاد این اشیا کله و مدی کی میباشد مسئله زکوة ماشیه را و شرط قرار داد بعد از یک گذشتن سال آن در کلاه و کله
و اخذ آن حدیثی است که چهارم از زکوة فی مال حتی یحول علیه الحول لیکن اینجا از نصاب تولد شده است و در سال سال و سال هجرت یا
بر سال که حضرت عمر گفت شمرده شود و سخا به ظاهر است که هر سال یک سال گذشت است بخلاف آنکه در نصاب بزرگوار و نصاب

کرم سال او در نیت است از وقت تمام نصاب باید بشمارد و بخلاف آنچه منضم شود بمملوک بشمار یا ارث یا هر یک سال او جدا حساب باید کرد
و باید از منعی نصاب حج کرده شود یا نه و در قریه است شلای ششماه مالک سی بقیره بوده است و بعد از آن ده اس و دیگر خرید پس
چون سال گذرد و زکوة سی لازم نشود نه زکوة چهل چون ششماه دیگر گذشت آیا از این ده اس ربع منه برآرد و یا نه نظر
بقتیاس سال نه برآرد و نظر بآنکه اتفاق علماء حاصل شد بر آنکه زیاده از نصاب حساب او زکوة برآرد اگر مالک است عملی
زائل شود و یا نحو کند همچنین اگر از نصاب اشخاصی حل کم شود حساب از وقت ملک ثانی و تمام نصاب ثانی باید گرفت شرط
و دیگر سنوم است که در کلام ربیع چه اگر کند پس اگر کلام مملوک باشد آنرا سائمه گویند یا مملوفه دو وجه آمده است و اولی از دیگر فقیه
معاویه معنی انبات است اگر انبات کرده باشد بر ربع اشبه میشود و اگر نه در شصت به کلام ربیع اشبه میشود و در شصت سوم و پنجم فاخو است و نخل
و فی سائمه پنجم و نخل و بقریه قیاس بآن و گوید ابراهیل تصریح بآن نشده زیرا که ابراهیل در جواب البتة سائمه میبود و بخلاف منضم که بعضی آن
و چون مملوف میبود پس اگر در اکثر سال مخلصید بهر زکوة واجب نیست اگر مخلصید بهر قدر یکید بادن آن ضرر نمایان نمی شود و
اوقات دیگر در صحیح و زکوة واجب است **باب** معتد بالفصل ولا یاخذ بالجزءة والثنية شمار یکید بر بار دیگر و در زکوة اگر چند
و غیره **مسائل** حق ثور بن زید الدبلی عن ابن عبد الله بن سفیان التمیمی عن جده سفیان بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بقوله صد

[illegible]

المقبرة التي قطعت في
 الثانية والسنة التي قطعت
 في الثالثة «
 قلت عليه الشافية
 ان يوصل الصغير والمجرب
 لا يؤاخذ الا بالمرات
 والثقة ومن بالمرات
 وقال ابو حنيفة اولى الناس
 الذي يقتل به جوب
 الزواني الغنم هو الذي
 قال صلحاه يوم اذني
 من الضلع ومن اذني
 عنت له والذي ما
 ما لي سست لي الجار
 ما لي عليه اكثرها ما
 عند الخائف ان الجار
 لخاصة في الجار
 يوم الثانية لها

三

مرویست از قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق و قتیبه سید و مردمان را عطا کرد ایشان سوال میفرمود هر کسی ایام نزدیک تو مالی هست که
 در وی زکوة واجب شود پس اگر گفتی آری هست میگرفت از عطای او زکوة آن مال اگر نگاه کردی شنیدم فرمودی او را
 عطا کرد و نگرفت از آن چیزی **مالک** عن عمر بن الحسین عن عائشة بنت قدامة عن ابیها انه قال كنت اذا
 عثمان بن عفان اقبض عطائي سألني هل عندك من مال وجبت فيه الزكاة قال فان قلت نعم اخذ من عطائي
 ذلك المال وان قلت لا دفع الي عطائي قد امره بغيره و قتيبه می نامد پیش عثمان بن عفان تا بعضی نعم عطای خود را
 سوال میکرد و آیا هست نزدیک تو مالی که واجب شده باشد در وی زکوة گفت قد امر پس اگر میگفتم آری میگرفت از عطا
 و اگر لا میگفتم میداد عطای من **مالک** عن ابن شهاب انه قال اول من اخذ من الا عطية الزكاة معوية بن ابي
 ابن شهاب گفت اول کسیکه زکوة گرفت از عطایا یعنی از سایا بنها یا امیایا بنها که از بیت المال بر وی آید معاویه بن ابی
 بود یعنی گرفت زکوة از سایا بنها و امیایا بنها در وقتیکه کسی داد و شود بدعت است و سنت است که بعد از تقضای حول دست
 صاحب مال باید گرفت و ایله ذهب یا اشغنی بنده ضعیف گوید که گرفت حضرت ابو بکر صدیق و حضرت عثمان زکوة را از
 عطایا بجهت آن بود که نزد ارباب اموال مالی بود که بر وی حولان حول شده بود **باب** لا زکوة فی الحول زکوة واجبست
 در زیور **مالک** عن جده الوضی بن القاسم عن ابیه ان عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله كانت تلحق غناتها
 یتای فی حجرها لهن الحلی فلا تمنع من حلیهن الزکوة حضرت عائشة متولی میشد دختران برادر خود را در آن حال که آن دختران
 بیشتر میبویزد در بر پدرش حضرت عائشة ایشان را زیور میبویزد پس بر بنی آورد و از زیور ایشان زکوة را **مالک** عن ناظم ان
 عبد بن عمر کان یحلب بانه و جواریه الذهب فکلا یمنع من حلیهن الزکوة بعد از عبد بن عمر زیور میبویزد دختران خود را
 و کثیر کان خود را از زیور پس بر بنی آورد و از زیور ایشان زکوة را قال مالک من کان عنده ثیاب و حلی من ذهب فیه نفقة
 لبس و ان حلیه فیه الزکوة فی کل حال فیه نفقة فی کل حال فیه نفقة الا ان یفقد من وزن عشرین دیناراً و عیناً او ما
 و در هم فان نقص من ذلك فليس فيه زکوة و انما تكون الزکوة اذا کان انما یسک لغير اللبس فاما الثیاب و الحلی المملکة
 یرید اهل صلاحه و لبسه فانما هو من الملتاع الذی یکون عند اهل فلیس علی اهل فیه زکوة قال مالک لیس فی
 اللؤلؤ ولا فی اللسک ولا فی العنبر زکوة گفت مالک کسیکه باند پیش او زر غیر مسکوک یا زیور او زریا فقره که نفقه گرفته
 نشود بان از جهت پوشیدن و استعمال نمودن پس بر آنکه لازمست بر وی زکوة بدان مال صد سال وزن گرفته شود
 پس گرفته شود چهارم صد از دهم صد آن مگر آنکه ناقص شود وزن آن از بیت دینار خالص یا از دود صد در هم پس اگر کم
 از آن چیزی پس نیست زکوة بدان و غلای نیست که زکوة لازمست و قتیبه بن کنانه را برای غیر پوشیدن امانه غیر مسکوک

له قلت
 قال الشافعی فی اکثر
 ابن شهاب بن العطاء
 فائدة لا زکوة فیه
 حتی یحلی طبعه الحلی
 ذکر قوله البیهقی فی
 سننه اقول و انما اخذ
 ابو بکر و عثمان من
 العطاء لما عندهم
 من النفقة مما حال
 علیه العمل
 قلت قال به لا یمنع
 فی ظاهر قوله خصه باللبس
 و ما یحظره کلا و اولی
 کالسور و الخما و اللؤلؤ
 لیس فیها زکوة بطلان
 و عند البیهقی فی الحلی
 اذا کان من ذهب
 نفقة من الذهب
 نحوه

قلت
 قول الساجدة خاتمة
 الزكاة في مال الصبي
 حق المال وقال الفقهاء
 لا يجب عليه زكاة
 من الميراث
 قلت
 قول الفقهاء قالوا
 بوجوبها للصبي
 له طلب من جهة العبد
 والائتمار وجوب العبد
 قلت
 قول الفقهاء قالوا
 لا يجب عليه زكاة
 من الميراث
 قلت
 قول الفقهاء قالوا
 لا يجب عليه زكاة
 من الميراث

منزله وشكسته كرموا به بل آن دست ساختن آن ودر پیشین آن پس جز این نیست که آن بشا به تاسی است که می باشد خود و صاحب
 پس نیست لازم بر جوب دی در آن زکوة گفت مالک نیست واجب در مرد و در شک و خبر زکوة شرع می گوید و درین مسئله دو قول مشهور
 آمده است و منشأ اختلاف اختلاف ایشانست در آن که زکوة نقد می خورد است یا بهیچ کنز که بقبی از سنتهای انتفاع بآنست یا نه
 واجب شود بر علی و بر ثانی نه و اگر علی غیر صلح باشد مانند سوار و غفالی برای مرد انتفاع او کلا انتفاع است باب جوب الزکوة فی مال
 واجب شود زکوة در مال حبس مالک آن بلیغه آن عمر بن الخطاب قال یخرج من اموال الیتامی لا تأکلها الزکوة عمر بن الخطاب فرمود بحدیث کنید
 در مال یتیمان تا فانی کنند آنرا زکوة مالک آن عمر بن الخطاب بن القاسم عن ابیه انه قال کانت عائشة تلیننا انا و اخی الخدیجین فی حجرها
 کانت تحفر من اموالنا الزکوة قاسم بن محمد گفت حضرت عائشة متولی میشد مرد و برادر می را از آن من که بودیم یتیم در پرورش و شل و پس
 بر می آورد و از مالهای ما زکوة شرع می گوید و درین مسئله دو قول مشهور است واجب میشود واجب نمیشود و واجب نمیشود و آنست که زکوة
 حق مال گفته اند پس تعلوق او به مال باشد نه بحال صاحب مال و منقول ثانی حدیث رفع یقرب عن ثلثة الحدیث باب مال کان
 مالاً مشغولاً بالدين لا ذکر علیة فی ذلک هر که باشد مال او مشغول بقرض نیست بروی زکوة در آن مال مالک آن نیست
 بن خضیفة انه سال سلیمان بن یساع عن رجل له مال و علیه دين مثله علیه زکوة فقال لا یزید بن خضیفة سوال کرد
 بن یسار را حکم مویکد او را مال باشد و بروی دین است مانند آن آیا بروی واجب است زکوة پس گفت سلیمان بن یسار زکوة
 مالک عن ابن شهاب عن السائب بن زید ان عثمان بن عفان کان یقول هذا شهر کونتم فین کان علیه بن فلیح
 دینه حتى یحصل اموالک و فقیه دون منها الزکوة حضرت عثمان میگفت این ما زکوة شاست یعنی ما بی که حلال ما بر دمان
 در آن میداد پس هر که باشد بروی قرض پس باید که ادا کند قرض خود را تا خالص شود مال شما پس ادا کنید از آن مالها زکوة
 قال مالک لا عمل الذی لا اختلاف فیہ عندنا فی الرجل یتکون علیه الدین و عندنا من العرم من ما فیہ و فاء لما علیه من مال
 و یتکون عندنا من الناحی سوی ذلک ما یجب فیہ الزکوة فانه زکوة ما سیده من ناصح تجزیه الزکوة قال مالک و اذا لم یتکون
 عندنا من العرم من و النقد لا و فاء دینه فلا زکوة علیه حتی یتکون عندنا من الناحی فضل من دینه ما تجزیه فی الزکوة
 فعليه ان یرکبه گفت مالک امریکه مسلم است و منق بر نزدیک او حکم مرویکه باشد بروی دین و نزدیک او از متاع
 آنقدر است که بروی کفایت است دین را و نزدیک او از نقد سواي آن متاع آنقدر است که بروی زکوة واجب میشود
 پس بر آئینه او زکوة بر آرد و از آنچه بدست اوست از نقد گفت مالک اگر نباشد نزدیک او از متاع و نقد الا که
 او اسی دین او پس زکوة واجب نیست بروی تا آنکه باشد نزدیک او از نقد زیاد از دین او آنقدر
 که واجب می شود بروی زکوة پس واجب است

بر روی زکوة آن برادرش هم گوید یعنی انداخته و شمس قول مشهور است دین منع میکند وجوب زکوة را مطلقا وضع میکند مطلقا
 وضع میکند در مال باطن یعنی نقد و عرض و منع نمیکند در مال ظاهر یعنی ماشیه و زرع و منقول اوقالیین منع دین است بر اینها
 حج و منظور ثانی اطلاق مخصوص دارد در باب زکوة است و منظور ثالث آنست که اموال ظاهر و حقیقه نمودار دارد و اما اقله
 بدون تصرف در آن نموندارد و مطالبه اهل این ازان مانع میشود **باب** من استحق ما لا اوکان مال صنادا کيف زکری
 بر که استحق مالی شده یا باشد مال او غایب شده چگونه زکوة بر او در مسائل **عنه** محمد بن علقمة مولى الزبير انه سأل القاسم
 بن محمد عن مكاتب له قاطعه بال اعظم هل عليه زکوة فقال القاسم ان ابا بکر الصديق لم يكن ياخذ من مال زکوة
 حتى يحول حيلة الحول محمد بن علقمة سوال کرد قاسم بن محمد را از حکم مکاتبی ازان خود که مقرر کرد با مال عظیم چه ببرد و آن مال
 زکوة هست پس گفت قاسم هرگز نه ابو بکر صديق نيک گرفت از سپهر مال زکوة تا آنکه بگذرد بروی کس مال **مسائل** عن ابوبکر بن
 ميمية السخيتاني ان عمر بن عبد العزيز كتب في مال قبضه بعض الولاة ظاهرا بامر بوجه الى اهله و اتخذ زکوة لما مضى من
 السنين ثم عقب بعد ذلك بكتاب لا تؤخذ منه الا زکوة واحدة فانه كان صنادا عمر بن العزيز نامه نوشت در باب
 مالیکه قبض کرده بود و از بعض حکامان بطریق ظلم امر میکرد بر دآن مال ببالک و دو نوشت که گرفته شود زکوة او از آنچه گذشت از آنجا
 بعد از آن عقب او فرستاد مکتوبی دیگر که گرفته نشود و از دیگرین زکوة زیر که او صنادا بود ترمجم گوید رضی الله عنه که در صورت و بوی زکوة
 لازم میشود و در صورت مکاتبی که بال عظیم قاطعه کرده باشند زکوة لازم نمیشود پس در غیور ت فارقی بنیدایا باید کرد که
 حکم بران و اگر باشد و آن فرق نزدیک است فیه استقرار و تعیین است پس مال مکاتب مستقر نیست بحتم که عجز او ظاهر شود پس
 انصاب سائمه را صدق زنی ساخت اگر تعیین آن سوائم نمود بود و بعت شنبه است زکوة لازم شود و اگر تعیین نکرد مال کفای
 کشیده است و صنادا آنست که وصول با متعذر باشد مثل مال منسوب صنادا محمود و درین صورت سه قول مشهور است
 واجب میشود برای جمیع احوام که نه شده لیکن دادن آن واجب نیست تا آنکه حوکم چون کند بر جمیع احوام بعد واجب نمیشود مطلقا
 و واجب میشود نزدیک یافتن زکوة یکسال فقط چنانکه ظاهر اثر عمر بن عبد العزيز است منظور اول ظاهر شدن ملک است بعد
 یافتن و منظور ثانی تعطل نماه اوست و منظور ثالث خوف احواف مال است اگر برای همه احوام بعد و اگر دین دار و این
 دین ماشیه است یا غیر مستقر مانند مال کتبت زکوة لازم نمیشود و اگر نقد است در قول قدیم لازم نمیشود و در حدیث
 اگر مومل باشد یا حال باشد و متعذر باشد اخذ او بجهت اعسار یا محمود مانند منسوب است و اگر حال باشد و تمسیر است
 اخذ او بمنزله و بعت است **باب** زکوة اموال البتاق در زکوة مالها رسود اگر می مسائل **عنه** محمد بن
 عن ذریق بن جهمان و کان ذریق حلی جاز منصفی فی زمان الولید و سليمان و محمد بن عبد العزيز

فصل الثاني
 على الثاني
 الكتابية بانها حلی
 والعبد المقتطع
 شاء و لم يقطع
 الدين الحال على من
 وقع ان فيه الزکوة
 بالفعل في الضمان
 الذين المومل والتعد
 انهم ان يجيبوه
 اذا جعل الادخال
 وقال مال الشعلية زکوة
 على مصل عقول
 عبد بن عبد العبد
 وعند ابن جنيته
 لا يجب في الضمان
 ويجب في الدين
 اذا وصلت عن
 الايام الحاجة

فلان حر بن عبد العزیز لکب الیه ان انظر من ملک من المسلمين فغنم ما ظلموا من اموالهم ما یدرون به من التجار و فین کل
 اربعین دینار دینار اما نقص بمسألة ذلک حتی تبلغ عشرين دینار فان نقصت دینار قد غنما ولا تاخذ منها شيئا و ان
 هربك من اهل الذمة فغنم ما یدرون به من التجارات من كل عشرين دینار دینار اما نقص فغنم ما یدرون به من التجارات و فین کل
 فان نقصت ثلث دینار قد غنما ولا تاخذ منها شيئا و اکتب لهم با تاخذ منهم كتابا الى ثلث من الحول زريق عامل بود بر سر
 مصر و ان ولید و سیمان و عمر بن بعزیز پس از کرد که عمر بن عبد العزیز نوشت لبوی او که تامل کنی هر که بگذرد بر تو را مسلمانی
 پس بگیر از آنچه غنما باشد از سوال ایشان از آنچه بگیرد و انداز تجارت از هر چهل دینار یک دینار پس آنچه ناقص باشد بگیر حساب
 تا آنکه برسد به بیست دینار پس اگر ناقص شد از بیست دینار یک بیوم حصه دینار پس بگذارد او را و بگیر از وی چیزی دیگر بگذرد
 بر تو تا بل نپس بگیر از آنچه بگیرد و انداز از تجارت از هر بیست دینار و دینار پس آنچه ناقص باشد بگیر حساب آن تا آنکه برسد به
 پس اگر ناقص باشد از دینار سیوم حصه دینار پس بگذارد او را و بگیر از وی چیزی دیگر پس برای ایشان آنچه گرفت از ایشان
 تا مثل آن از مال تبرعم که یدر منی الله عنه اصل درین باب حدیث ابو داود است عن سمرقان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 كان يامرنا ان نخرج الصدقة من الذي نعد للبيع و عمل مستمر مسلمين از زمان حضرت عمر رضی الله عنه که عاملان بار بر آنها
 می نشانند و زکوة میگیرند و شرط زکوة تجارت قیمت مضایب است از ذهب یا فضة و گذشتن یک سال چنانکه در نقد زکوة و شرط
 پیش بنده هفت که مضایب تمام حول شرط است زیرا که حال مال تجارت در احادیث مبطل نیست حال او از حال نقد مستطاب است
 پس میاید که بروی عمل کنند و اگر جزوی قلیل از مال قلیل کم شود آنرا در عرف کم نمی شمارند چه در نقد و چه در تجارت و اگر شد
 مالک مضایب نقد بود بعد از آن بآن نقد مال تجارت خرید کرد و جمع کند بر دور در حول چنانکه هیچ کند نقد و مال تجارت را
 در مضایب یرا که هر دو از یک جنس اند و زکوة آنها بر یک سلو است بخلاف آنکه شش ماه مالک مضایب سوام بود بعد از آن مال
 تجارت خرید نمود چون مفهوم نقد تجارت رجوع کنیم دانسته میشود و اگر فتن مال است معا و ضد بشرایا مانند آن بشتی بیج حاج
 کند رجوع را زیرا که کسیکه بطریق ارث مال حاصل کرد یا بطریق هبه آنرا تجارت نمیکونید و فتنه دیگر است و تجارت دیگر و فرق آن
 این بود و بنیت تجارت است و فتنه غیر نیت حاصل میشود و عوض تجارت بحد فتنه برای فتنه می شود و نیز لا سفر و اکتاف
 و طاعت است که هیچ طوق چهل مال است و همچنین اولاد جوان که برای تجارت خرید کرده است بقیاس آنچه در سوام گفته شد
 و لابد است از تقویم و گاهی حال مختلف میشود باختلاف نقد و یک بآن قیمت کند و طاعت است که غالب نقد بلد را اعتبار کنند
 و در صورت تساوی نقد و غیر است و در صورتها اخذ بانفع للفقرا بهتر باشد و الله اعلم پس اگر از وقت خرید کردن نیت
 تجارت یک سال گذرد و آن مال نقد شده است از آن نقد هر چه باشد حساب آن زکوة بر آرد و الا قیمت کند بجا بقای نقد و لابد است

انظر من ملك من المسلمين فغنم ما ظلموا من اموالهم ما يدرون به من التجار و فین کل
 اربعین دینار دینار اما نقص بمسألة ذلک حتی تبلغ عشرين دینار فان نقصت دینار قد غنما ولا تاخذ منها شيئا و ان
 هربك من اهل الذمة فغنم ما یدرون به من التجارات من كل عشرين دینار دینار اما نقص فغنم ما یدرون به من التجارات و فین کل
 فان نقصت ثلث دینار قد غنما ولا تاخذ منها شيئا و اکتب لهم با تاخذ منهم كتابا الى ثلث من الحول زريق عامل بود بر سر
 مصر و ان ولید و سیمان و عمر بن بعزیز پس از کرد که عمر بن عبد العزیز نوشت لبوی او که تامل کنی هر که بگذرد بر تو را مسلمانی
 پس بگیر از آنچه غنما باشد از سوال ایشان از آنچه بگیرد و انداز تجارت از هر چهل دینار یک دینار پس آنچه ناقص باشد بگیر حساب
 تا آنکه برسد به بیست دینار پس اگر ناقص شد از بیست دینار یک بیوم حصه دینار پس بگذارد او را و بگیر از وی چیزی دیگر بگذرد
 بر تو تا بل نپس بگیر از آنچه بگیرد و انداز از تجارت از هر بیست دینار و دینار پس آنچه ناقص باشد بگیر حساب آن تا آنکه برسد به
 پس اگر ناقص باشد از دینار سیوم حصه دینار پس بگذارد او را و بگیر از وی چیزی دیگر پس برای ایشان آنچه گرفت از ایشان
 تا مثل آن از مال تبرعم که یدر منی الله عنه اصل درین باب حدیث ابو داود است عن سمرقان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 كان يامرنا ان نخرج الصدقة من الذي نعد للبيع و عمل مستمر مسلمين از زمان حضرت عمر رضی الله عنه که عاملان بار بر آنها
 می نشانند و زکوة میگیرند و شرط زکوة تجارت قیمت مضایب است از ذهب یا فضة و گذشتن یک سال چنانکه در نقد زکوة و شرط
 پیش بنده هفت که مضایب تمام حول شرط است زیرا که حال مال تجارت در احادیث مبطل نیست حال او از حال نقد مستطاب است
 پس میاید که بروی عمل کنند و اگر جزوی قلیل از مال قلیل کم شود آنرا در عرف کم نمی شمارند چه در نقد و چه در تجارت و اگر شد
 مالک مضایب نقد بود بعد از آن بآن نقد مال تجارت خرید کرد و جمع کند بر دور در حول چنانکه هیچ کند نقد و مال تجارت را
 در مضایب یرا که هر دو از یک جنس اند و زکوة آنها بر یک سلو است بخلاف آنکه شش ماه مالک مضایب سوام بود بعد از آن مال
 تجارت خرید نمود چون مفهوم نقد تجارت رجوع کنیم دانسته میشود و اگر فتن مال است معا و ضد بشرایا مانند آن بشتی بیج حاج
 کند رجوع را زیرا که کسیکه بطریق ارث مال حاصل کرد یا بطریق هبه آنرا تجارت نمیکونید و فتنه دیگر است و تجارت دیگر و فرق آن
 این بود و بنیت تجارت است و فتنه غیر نیت حاصل میشود و عوض تجارت بحد فتنه برای فتنه می شود و نیز لا سفر و اکتاف
 و طاعت است که هیچ طوق چهل مال است و همچنین اولاد جوان که برای تجارت خرید کرده است بقیاس آنچه در سوام گفته شد
 و لابد است از تقویم و گاهی حال مختلف میشود باختلاف نقد و یک بآن قیمت کند و طاعت است که غالب نقد بلد را اعتبار کنند
 و در صورت تساوی نقد و غیر است و در صورتها اخذ بانفع للفقرا بهتر باشد و الله اعلم پس اگر از وقت خرید کردن نیت
 تجارت یک سال گذرد و آن مال نقد شده است از آن نقد هر چه باشد حساب آن زکوة بر آرد و الا قیمت کند بجا بقای نقد و لابد است

انظر من ملك من المسلمين فغنم ما ظلموا من اموالهم ما يدرون به من التجار و فین کل
 اربعین دینار دینار اما نقص بمسألة ذلک حتی تبلغ عشرين دینار فان نقصت دینار قد غنما ولا تاخذ منها شيئا و ان
 هربك من اهل الذمة فغنم ما یدرون به من التجارات من كل عشرين دینار دینار اما نقص فغنم ما یدرون به من التجارات و فین کل
 فان نقصت ثلث دینار قد غنما ولا تاخذ منها شيئا و اکتب لهم با تاخذ منهم كتابا الى ثلث من الحول زريق عامل بود بر سر
 مصر و ان ولید و سیمان و عمر بن بعزیز پس از کرد که عمر بن عبد العزیز نوشت لبوی او که تامل کنی هر که بگذرد بر تو را مسلمانی
 پس بگیر از آنچه غنما باشد از سوال ایشان از آنچه بگیرد و انداز تجارت از هر چهل دینار یک دینار پس آنچه ناقص باشد بگیر حساب
 تا آنکه برسد به بیست دینار پس اگر ناقص شد از بیست دینار یک بیوم حصه دینار پس بگذارد او را و بگیر از وی چیزی دیگر بگذرد
 بر تو تا بل نپس بگیر از آنچه بگیرد و انداز از تجارت از هر بیست دینار و دینار پس آنچه ناقص باشد بگیر حساب آن تا آنکه برسد به
 پس اگر ناقص باشد از دینار سیوم حصه دینار پس بگذارد او را و بگیر از وی چیزی دیگر پس برای ایشان آنچه گرفت از ایشان
 تا مثل آن از مال تبرعم که یدر منی الله عنه اصل درین باب حدیث ابو داود است عن سمرقان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 كان يامرنا ان نخرج الصدقة من الذي نعد للبيع و عمل مستمر مسلمين از زمان حضرت عمر رضی الله عنه که عاملان بار بر آنها
 می نشانند و زکوة میگیرند و شرط زکوة تجارت قیمت مضایب است از ذهب یا فضة و گذشتن یک سال چنانکه در نقد زکوة و شرط
 پیش بنده هفت که مضایب تمام حول شرط است زیرا که حال مال تجارت در احادیث مبطل نیست حال او از حال نقد مستطاب است
 پس میاید که بروی عمل کنند و اگر جزوی قلیل از مال قلیل کم شود آنرا در عرف کم نمی شمارند چه در نقد و چه در تجارت و اگر شد
 مالک مضایب نقد بود بعد از آن بآن نقد مال تجارت خرید کرد و جمع کند بر دور در حول چنانکه هیچ کند نقد و مال تجارت را
 در مضایب یرا که هر دو از یک جنس اند و زکوة آنها بر یک سلو است بخلاف آنکه شش ماه مالک مضایب سوام بود بعد از آن مال
 تجارت خرید نمود چون مفهوم نقد تجارت رجوع کنیم دانسته میشود و اگر فتن مال است معا و ضد بشرایا مانند آن بشتی بیج حاج
 کند رجوع را زیرا که کسیکه بطریق ارث مال حاصل کرد یا بطریق هبه آنرا تجارت نمیکونید و فتنه دیگر است و تجارت دیگر و فرق آن
 این بود و بنیت تجارت است و فتنه غیر نیت حاصل میشود و عوض تجارت بحد فتنه برای فتنه می شود و نیز لا سفر و اکتاف
 و طاعت است که هیچ طوق چهل مال است و همچنین اولاد جوان که برای تجارت خرید کرده است بقیاس آنچه در سوام گفته شد
 و لابد است از تقویم و گاهی حال مختلف میشود باختلاف نقد و یک بآن قیمت کند و طاعت است که غالب نقد بلد را اعتبار کنند
 و در صورت تساوی نقد و غیر است و در صورتها اخذ بانفع للفقرا بهتر باشد و الله اعلم پس اگر از وقت خرید کردن نیت
 تجارت یک سال گذرد و آن مال نقد شده است از آن نقد هر چه باشد حساب آن زکوة بر آرد و الا قیمت کند بجا بقای نقد و لابد است

زین العابدین علیه السلام
 زین العابدین علیه السلام
 زین العابدین علیه السلام
 زین العابدین علیه السلام
 زین العابدین علیه السلام
 زین العابدین علیه السلام
 زین العابدین علیه السلام
 زین العابدین علیه السلام
 زین العابدین علیه السلام
 زین العابدین علیه السلام

فان نقصت ثلث دينار فمهم يمشو كطقت وزن كدره واج يستمير تاثير ودايم ضرر ميكند تاثير نذر و آن سوره نوبت نيز
 نصوص بلغند خمس اواق مثلا دارد شدند پس اگر خمس اواق باشد و اسم خمس اواق بروی جاری بود زكوة واجب شود و اگر
 تجارت سوام باشد ظاهر است كه تخير باشد در ادای زكوة بحباب سوام و بحباب تجارة باب لا ذكوة الا في مالك بعض
 شهرام نية التجارة واجب نیست زكوة كمر و مالي كسب كمر و هت انتم شهرام نية سوداگری قال مالك السنة هت
 الاختلاف فيها انه لا تجب على الواث ذكوة في مال و دين و لا من ولا دار ولا عبد ولا وليه حتى يحل
 على من ما باع من ذلك او اقضى الحول من يوم باعه او قبضه كفت مالك سني كاختلاف نیست در آن نزد يك ماليت
 كواجب نیست بر وارث زكوة در ماليكه وارث شد آنرا زكوة در دين و نه در عين و نه در حويل و نه در غلام و نه در كثير كمال
 بگذر و بر قيمت آنچه كه فروخت از آن مال و بدست آورد يكسال از روزيكه فروخت يا قبض كره باب يعتبر النضا
 في الحول معتبر نصيب مال در آخر سال قال مالك في رجل كانت له عشرة دنانير فاجتر فيها خال عليها الحول
 وقد بلغت عشرين ديناراً ان يتركها مكانه ولا ينتظر بها ان يحول عليها الحول من يوم بلغت ما تجب فيها الزكوة
 لان الحول حال عليها وهو عده عشرة دنانير فلا ذكوة فيها حتى يحول الحول من يوم تركت كفت مالك حق زكوة
 باشد او داده و دينار پس تجارت كره در آن پس گذشت بروی يكسال و هر كز يك رسيد به ميت دينار بر آينه او زكوة آن
 برآورد در همان وقت و انتظار نكند بآن كه بگذر و بروی سال از روزيكه رسيد بقدريكه واجب است بر كز زكوة زيرا كه گذشت
 يكسال بر كز و حالانكه زكوة داده و دينار بوده بلكه اعتبار نصيب در آخر سال است بعد از آن ميت واجب بآن دنانير و ادن زكوة
 تا آنكه بگذر و سال از روزيكه زكوة آن داده شد باب قدر الصدقة فيما اخذت الا حق در بيان مقدار صدقه و خيريكه
 برآورد زمين مالك عن الثقة عنده عن سليمان بن يسار عن جابر بن سميد ان رسول الله صلى الله عليه قال فيما
 السماء و الارض و الجبل العشر ما سقم بالنض نصف العشر رسول صلعم فرمود و آنچه سرب كره است آنرا بآن يا چشمها و
 زمين سربا بنفش خود هم حصه است و در آنچه سربا كره است آنرا بآن دن بشتن و گاو دن بستم حصه است قال مالك و السنة عندنا
 في الجوب التي يدورها الناس و ياكلونها ان تؤخذ مما سقت السماء من ذلك و الحيوان مما كان على العشر مما سقم بالنض
 فقيه نصف العشر اذ بلغ ذلك نضمة او سقى بالصباح الاهل صالح النبي صلى الله عليه و ما زاد على خمسة او سقى فقيه
 الزكوة بخلاف ذلك كفت مالك حكم مقرر و يكسال در دنانير كز و خيريكه ميكند آن را مردمان و بچند آنرا كه گرفته شود
 از آنچه سربا كره است آن را بآن يا چشمها و آنچه باشد زمين سربا بنفش و در هم حصه است و آنچه سربا كره شده با
 ماون پس واجب است در آن بستم حصه و فقيهك برسد به پنج و سق بصلح غنمين كز صلح اخضر بصلح اصد و صلح

لا يصح من ثوبه التجارة
 على لا حكم
 على قلت
 مواظبا قول الثالث
 ان النصاب معتبر بالدينار
 الحول قال ابو حنيفة
 يعتبر القيمة عند حول
 العمل بعد ان يكمل
 فتيما في ابتداء الحول
 نصيبا
 على قلت
 هذا قول اهل العلم
 لان النصاب ليس
 بثلث عند ابي حنيفة

وچیزیکه زیاد مانده است و سق است بجز آنکه بجا نماند بابت الحبوب التي تجب فيها الزكاة وما لا تجب فيه ربيها
آن وانهما واجب است در آن زکوة دادن و آنچه واجب نیست زکوة در وی قال مالک السنة التي لا اختلاف فيها
عندنا والذي سمعت من اهل العلم انه ليس شيء من العواكه كلها مقلد الرومان والفرسك والتين وما اشبه ذلك
وما لا يشبهه اذا كان من العواكه قال لا في القصبك لا في البقول كلها صدقة ولا في ثمنها اذا سبغت صدقة حتى
يجول على ثمنها الحول من يوم بيعها وبقبض صاحبها ثمنها قال مالک والحبوب التي فيها الزكاة الحنطة والشعير والذرة
واللبن والارز والعدس والجلبان واللوبياء والجلجلان وما اشبه ذلك من الحبوب التي تصير طعاما
فالزكاة تؤخذ منها كلها بعد ان تمصده تصديرا قال والناس مصدقون في ذلك ويقبل منهم في ذلك ما دونه
گفت مالک سنتی که اختلاف نیست در آن نزدیک ما در آنچه شنیدم از اهل علم اینست که واجب نیست در چیزی از میوه ها همه انواع
آن هیچ زکوة انار و شفتا و انار و انجیر و آنچه مانند آن باشد و آنچه مانند آن نباشد و قتیکه از قسم فواکه باشد گفت مالک نیست
در سبست و نه در تر با همه انواع آن زکوة و نه در شبنمای آن و قتیکه فروخته شود تا آنکه بگذرد بر قیمت آنها یک سال از تاریخ زکوة
فروخته است آنرا و قبض کند صاحب آن آن ثمن را گفت مالک آن و آنها یککه در وی زکوة واجب میشود و گندم و جو و جوهره
و جوی و دوزن و برنج و عدس و ماش و لوبیا و سمسلمست و آنچه شبیه آن باشد از آنها که طعام میشود پس زکوة گرفته می شود
از همه آن بعد از آنکه در ده شود و از خالص گردد و گفت مالک مردمان را باور داشته شود در آن مال قبول کرده شود
از ایشان آنچه دادند بابت تخفیف و الکوم اذا اطاب شهرها لا الزرع خرص کرده شود و خرا و لا و لا و لا و لا
و قتیکه قابل خوردن میشود میوه آن و خرص کرده نشود و زراعتها را قال مالک لا امر الحبقم عليه عندنا ان یخجل تخم
على اهلها و شهرها في رؤسها اذا اطاب وحل بيعه و تؤخذ منه صدقة ثم اعطى الجعاف فان اصابته القرع الجعاف
بعد ان تخم على اهلها و قبل ان تجدد فلما طاعت الجماعة بالتمر كل فليس عليهم صدقة فان بقي من التمر شيء سبغ
خمسة اوسق فضا حد الاصام العصبه صلى الله عليه وسلم اخذ منه زکوة و ليس عليهم فيما اصابته
الجماعة زکوة قال مالک و كذلك العمل في الكر و ما ايضا گفت مالک امریکه اجماع واقع شده بر آن نزدیک آنست
که خرا با خرص کرده شود بر صاحب آن حالا که میوه آن نهند بالای و در خان است و قتی که قابل خوردن شود
گرد و فروختن آن و گرفته شود زکوة آن تر و در وقت جمیع آن پس اگر رسید آن مرثرا آنی بعد خرص کردن بر صاحب آن
و پیش از آنکه گرفته شود از دست آن پس واحد کرده است چون فرستاد آنرا پس نیست بر ایشان واجب زکوة
پس اگر باقی مانده از تر قندی که می رسد به پنج دینار یا زیاده بصل و تخم تر صحله و میوه سلم گرفته می شود

از آنقدر زکوة آن راو نیست بر صاحب شمار در چیزی که رسید آفت زکوة دادن گفت مالک و همچنین است حکم در انگوشت
 شتر جم گوید رضی الله عنه که در حدیث ذکر تر و زبیب آمده و در نو که اتفاق علماء زکوة واجب نیست پس میان نو که و این
 چیز فارق میاید و امریکه جامع این چیز است بوجهی که از نو که متا ز باشد نه است که در حق که مراد فوت میشود و یکی از اینها
 و در حدیث حاکم ذکر خط و شجر آمده است اتفاق علماء حاصل شد بر آنکه در توابع و قضیب زکوة نیست پس فارق در میان
 قبیلین نیست الا حب مقتات مدخر مسئله صاع ابل مدینه بخیر ظل بغدادی و ملت رطل است و رطل بغدادی صد
 و سی هم است و در هم چنانکه سابقا گفتیم حجاب پاراسته ماشه درج ماشه است و مجموع ماشهای ظل چهار صد و سیست
 و دو نیم بالا میشود و آن سی پیله عالمگیری است و دو نیم ماشه بالا که قریب پنجم حصه پیله میباشد هر پیله چهارده ماشه و صاع
 و دو نیم سیر عالمگیری است و یازده پیله بالا و در حق یکصد و شصت و یک سیر است که حجاب این دیار چهار من و یک سیر شود
 و پنج و سیست من و پنجم سیر عالمگیری باشد مسئله و چون بنای حساب کیل بوزن نیز تقریب است نمی آید اینهمه نیز
 است ز تعین و از معرفت تحدید با قطع یا حاصل است قال المحلی قال ابن الصباغ و غیره الاصل فی ذلک اکیل و نه
 قدره العلماء بالوزن سه چهار او قال فی الروضة مختلف قدره و زنا باختلاف جنس ما یخرج کالذرة و الحصى و غیرهما
 و الصواب قاله الدارمی ان الاحتاد علی الکیل بصلع مغائر بالصاع الذی کان یخرج به فی عصر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و من لم یجد وجب علیه اخراج قدر یقین از لا ینقص و علی هذا فالقدر یحتمل ارجح ثلث تقریب مسئله قدر مضاعف
 کرده میشود در حال تر و زبیب اگر تر و زبیب شود و الا در حال طبع غلبه اگر زبیبون از نیز بگوئیم حالیت اعتبار کرده
 شود و یک جنس را بجنس دیگر ضم کرده نشود چنانکه نقد را بسوا تم جمع کرده نمیشود و یک نوع را بنوع دیگر ضم کرده نشود
 چنانکه عدنان و مغر و خنقی و عرب با با هم ضم کرده میشود و هر چه در یک باشد با هم ضم کرده شود اگر چه جدا و یکی بعد دیگری
 میباشد مسئله در آنچه باریان سیراب شده باشد یا بسبب میل فنوات و زدا و ارض سیراب باشد عشر واجب است و در آنچه بنجر
 باد و لای یا آبی که در او خرید کرده است سیراب شده باشد نصف عشر پس اگر هر دو نوع متباعدی سیراب کرده باشد عشر
 عشر واجب شود و غالب مغلوب بهین حساب باید آورد زیرا که شرع تعیین کرده واجب در عالتین و از اینجا حال مرکب
 مستند میشود بآیه تؤخذ الزکوة من الذروع و الغنیل عند الحصاد و لا ینظر بها الی الحمل گرفته شود زکوة از زراعت
 و در خان خرا وقت در و دن و انتفا کرده نشود تا یک قال المالک فی قوله تؤخذ و الواحقه یوم حصاده ان ذلک
 و الله اعلم و قد سمعت من یقول ذلک گفت مالک در تفسیر قوله تؤخذ و الواحقه یوم حصاده که مراد ازین حق
 زکوة است گفت مالک و شنیدم از کسی که میگفت این را شتر جم گوید رضی الله عنه و از مناه واجب میشود و

قلنا
 هو قول اهل العلم
 ۲۱۳

٢١٢
قوله
وقال به الشافعي في القدر
ثم رجع وقال أبو حنيفة
لا أنه لا يشترط طهارة
خمس أو سق وقال
يؤخذ من شعره
من عصبه

ادبیت

مریشت از سلیمان بن یسار که پسر ائمه اهل شام گفتند ابو عبیده بن الجراح را که بگیرد از گله سپان ما و بزرگوار ما زکوة را پس
قبول نکند و عبیده بعد از آن نوشت بجانب عمر بن الخطاب پس قبول نکرد و حضرت عمر بعد از آن سخن گفتند با ابو عبیده نیز پس گفت
خود عمر بن الخطاب شش ضرر می دهد و جواب داد که اگر خواهند این را پس بگیرند از ایشان یعنی بطریق احتیاج و باز گردان بر ایشان
و قوت بده غلامان ایشان را یعنی غلامانی که تصدق بکنند و در سبب المال رسانند گفت مالک معنی قول حضرت عمر را در
علیهم نیست که بگویند رد بکن بر فقرا ایشان مالک عن عبدالله بن ابی بکر بن عمر بن حزم انه قال جاء كتاب من
عند عمر بن عبد العزيز الى ابی بکر وهو معنی الا یاخذ من العسل ولا من الخيل صدقة عبد الله بن ابی بکر گفت آمد مکتوبی از
پیش عمر بن العزیز بسوی ابو بکر بن عمر و او درستی بود این معنون که بگیرد از شهید و نه از گله سپان هیچ زکوة تبرک
رضی الله عنه که لازم نیست زکوة در برد اما اگر برای تجارت نباشند و اما سبب شهید پس زکوة نیست و مان برود نزدیک
شافعی و قتیکه برای تجارت نباشند و گرفته میشود زکوة از گله سپان نزد ابو حنیفه و تأویل حدیث نزدیک و نیست
و قتیکه سبب برگذا باشد لازم نیست اما و قتیکه برای اسل باشد پس لازم است و ردی زکوة نزد ابو حنیفه و نیز زکوة لازم
بر عسل نزد او و قتیکه باشد در زمین حشر و الله اعلم باب زکوة الرکاز در بیان زکوة رکاز مالک عن ابن شهاب عن
بن المسیب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال فی الرکاز الخمس سؤل
صلی الله علیه و آله فرمود در رکاز پنج حصه است قال مالک الامور الذی لا اختلاف فیہ عندنا و الذی سمعت اهل العلم
یقولون ان الرکاز انما هو دفن یجوز فی الجاهلیة ما لم یطبع بال و لم یتکلف فی نفقة ولا کبیر عمل ولا حثیة فاما
ما اطلب بال و تکلف فی کبیر عمل فاصیب حرة و اخطی حرة فلیس برکاز گفت مالک حکمی که اختلاف نیست در آن نزدیک
و آنچه شنیدم از اهل علم که می گفتند اینست که رکاز زایل مرفون است که یافته شود از نهنگها می جابیه که طلب کرده و نباشد و مال
و کشیدنی شود و در آن موزة خرج را و نه زیاد عمل اما آنچه طلب کرده شود و مال کرده شود و نه می جابیه بسیار پس یافته شود و یکبار یافته
باشد و یکبار پس آن رکاز نیست مخرج گوید رضی الله عنه اختلاف دارند علماء و تفسیر رکاز از اهل اقوال شافعی موافق تفسیر مالک
و ابو حنیفه گفته است که معدن بهم رکاز است و یک قول شافعی موافق این تفسیر است و نیز اختلاف دارند در مصرف
خمس کاز ابو حنیفه میگوید مصرف آن مصرف خمس فی است و شافعی گوید مصرف آن مصرف زکوة است یعنی حصه
ثانیه که در آن ائمة الصدقات للعقبة را مذکور شدند و مراد از رکاز در اهل اقوال شافعی نقدی که
در جاهلیت دفن کرده باشند پس اگر اهل اسلام دفن کنند و کسی بیاید اگر مالک و معلوم
باشند زانی او خواهد بود و اما حکم لقطه را چه گرفته در ملکات کاز شرط نیست که در خسران باشد یا در جیبی

ذكوة الكفا
 وما اذا كان المنسل
 ففقه ذكوة عنده عنده
 ففقه من العمل اذا
 كان في حال العسر
 قال مجيب بن
 سليمان بن يسار عن
 علي بن ابي طالب
 عن ابي بصير عن
 الوالد عن ابي
 كما عند سائر رواة
 المعطاء
 في تفسير الكار
 له قول ان المعدن
 من الكار او معدنة
 الكار وعليه رواية
 والموال بالكار على
 اظهر اذ قال الشافعي
 هذا الذي الجاهل
 من النقد واداء
 فان علم ما لك فاع
 لا ملاحظة وانما
 عليه الواجب
 فيه الزكوة اذا
 كان في حال
 العسر

فقلت له
 و قد قال الشافعي في الزكاة
 انما هو لم يخرج من المالك
 العيب والفساد و غير
 ذلك من وجوه الخس
 كالخيل و الدابة و النمل
 و النحل و الخنازير
 و الدواب و غيرها
 و قد قال الشافعي في الزكاة
 انما هو لم يخرج من المالك
 العيب و الفساد و غير
 ذلك من وجوه الخس
 كالخيل و الدابة و النمل
 و النحل و الخنازير
 و الدواب و غيرها
 و قد قال الشافعي في الزكاة
 انما هو لم يخرج من المالك
 العيب و الفساد و غير
 ذلك من وجوه الخس
 كالخيل و الدابة و النمل
 و النحل و الخنازير
 و الدواب و غيرها

نمود آنرا چنانچه کرده باشد بیايد و اگر در ملک شخصی یافت آن آن همان شخص است و اگر در مسجد یا بازار عام یافت حکم نقد گرفت
 و در علم باب زکوة المعدن در بیان زکوة کان ممالک من دبیعة بنی عبدالمطلب عن غیر واحد از رسول الله صلی
 علیه و آله لیلال بن الحارث المزی سعادن القبلية و هي من ناحية الغنم فتملك المعادن لا يثخذ منها الى اليوم الا
 الزکوة رسول الله صلی الله علیه و سلم جدا فرمود برای بلال بن عمارش زنی معادن قبلية را و آن از ناحیه فرج است پس آن
 معادن گرفته یعنی شود از وی تا ابد و مگر زکوة مستخرج گوید رضی الله عنه آنچه نزدیک فقیر ظاهر میشود است که معادن قبلية از
 ذمبت نقد نبود و الا اهل تاریخ متعرض آن میشدند و این فرع نزدیک است بعد ازین قضای محال و بعد میداند بلکه از سبب
 شل برت این یا غیر منطبع مانند مغز و نوره و این اخیرا قریب می نماید و الله اعلم پس قول احمد صحیح است که واجب است
 در هر معدن برابر است که منطبع باشد یا غیر منطبع و اختلاف کردند و تقدیر واجب از معدن بر سه قول محسن مانند رکان و
 ریش مانند نقد و قول ثالث تفصیل است اگر تعجب حاصل میشود مانند نقد است و اگر غیر تعجب حاصل شود مانند کار است
 فقیر گوید لفظ الا الزکوة محتمل بر سه وجه میتوان شد اگر معنی محسن باشد پس منظور حضرت پندت تمام گرفتن و اگر معنی
 باشد منظور حضرت پندت محسن و اقرب در معدن ذمبت نقد محمل او بر کار است یا او خال او در لفظ رکان قال ممالک
 ارى الله علم ان لا یؤخذ من المعادن ما یخرج منها شیء حق یلزمها فیها قدر عشرين دینارا و احینا او ما یتقی دوهم فاذا
 بلغ ذلك فغیر الزکوة مکانه و ما زاد على ذلك اخذ منه بحساب ذلك ما دام فی المعدن نیل فان انقطع عرقه ثم جله
 بعد ذلك نیل فمن مثل الاول یقتضاه الزکوة كما ابتداء في الاول قال ممالک المعدن بمنزلة الزرع یؤخذ منه مثل
 ما یؤخذ من الزرع یؤخذ منه اذا خرج من المعدن من يومه ذلك ولا یستظهر به المحمل كما یؤخذ من الزرع اذا جدد
 ولا یستظهر به ان یحول حلیه الحول گفت الا کما نوه میشود و ما زد و انما ترست آنکه گرفته نشود از آنها از چیزی که برآورده شود
 از آنها زکوة تا وقتی که برسد آنچه برآمده می شود از آن کما نوه بقدر است و نیاز زری یا بقدر دو صد و نیم از سیم
 چون برسد باین قدر پس باشد در وی زکوة بجای معدن خود آنچه زیاده شود بر آن گرفته شود و از آن بجای آن
 تا وقتی که در کان یا فتنی باشد یعنی تا وقتی که در سیم می برآید و الله اعلم پس اگر تمام شد رگ آن کان یعنی بجای دیگر
 خاک برآمد و ماده که برای ذمبت نقد مستعد بود باینها انجامید چنانچه در معدن آب دیده میشود و الله اعلم بآنکه بعد از
 یافتن پس این یافت مثل اصل است از سر گرفته شود زکوة او را چنانچه از سر گرفته شد و ممالک گفت ممالک کان
 بمنزله زراعت است گرفته شود از آن مانند آنچه گرفته میشود از زراعت گرفته شود از آن در روزی که برآید
 از کان و انتظار کرده نشود و آن که شش سال یا چنانچه گرفته میشود از زراعت ممالک که در و کرده می شود

و انما قال الله و
 حال طبع الحول
 و انما قال الله و
 حال طبع الحول

فقط طبعه اهل

۴۰۰

انصاف

مجلس الشورى

والله اعلم

المستشرق

الحمد لله

طبعة الثانية

بسم الله الرحمن الرحيم

وهم حصه وانفق کرده یعنی شستن سال را باب گواهیة اشتراء الصدقة در بیان کرده بودن خرید نمود
انچه خود صدقه داده باشد مالک عن زید بن اسلم عن ابيه انه قال سمعت عمر بن الخطاب وهو يقول **تَحَقَّقْتُ**
على فوس حقيق في سبيل الله وكان الرجل الذي هو عنده قد اضاعه فادت ان اشتريه وظننت انه
بايع برخص قال فسالت عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا تشتراه وان اعطاك بدوهم
واحد فان العائد في صدقة كالكلب يعثر في قتي عمر بن الخطاب گفت سوار کردم شخصی را بر اسبی اصل
در راه خدا تعالی و آن شخص که اسب نزدیک او رفت ضایع کرده بود آن اسب پس قصد کردم که خرید
کنم و او را از آن شخص گمان کردم که می بفروشد آنرا بقیمت ارزان پس سوال نمودم ازین ماجر آنحضرت
صلى الله عليه وسلم پس فرمود خرید مکن آنرا اگر چه بدید ترا بیکدر رسم زیرا که عود کننده در صدقه خود مانند گ
عود کننده در قی خود است مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب حمل على فوس في سبيل
الله فاراد ان يبتاعه فقال عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا تتبعه ولا تقدر في صدقتك عمر بن
الخطاب سوار کرد بر اسبی در راه خدا تعالی پس خواست که خرید کند آنرا پس سوال کرد ازین مسأله حضرت
پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم خرید مکن او را و عود مکن در صدقه خود باب ذكوة الفطر فريضة
وعلى من تجب كم مكيلتها وما اجسها زكوة فطر فرض است و بر کدام شخص واجب میشود وجه قدر است پمانه
وجبت جنس مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكوة الفطر من جنس
على الناس صاعاً من تمرا وصاعاً من شعير على كل حراً وعبد ذكر او انثى من المسلمين رسول الله
فرض کرد زكوة فطر از رمضان بر مردان يك صاع از تمر یا يك صاع از جو بر هر از او یا بنده مرد یا زن از مسلمانان
مالک عن زید بن اسلم عن عياض بن عبد الله بن سعد بن ابی سرح العامري انه سمع ابا سعيد الخدري يقول
كنا نخرج ذكوة الفطر صاعاً من طعام او صاعاً من شعير او صاعاً من تمرا وصاعاً من اقيطا وصاعاً من بلب
وذلك بصاع النبي صلى الله عليه وسلم ابو سعيد خدری گفت بر منی آوردیم زكوة فطر را يك صاع از طعام یعنی از گندم یا
از جو یا يك صاع از خرما یا يك صاع از قروت یا يك صاع از منويزه و این پمانه بصاع آنحضرت صلى الله عليه وسلم
مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر كان لا يخرج في زكوة الفطر الا التمر الامسة واحدة فانه اخبر
شعير ا عبد الله بن عمر بر منی آورد در زكوة فطر گندم خرما الاكياكيا پس بر آئینه بر آورد و جو را مالک عن نافع
ان عبد الله بن عمر كان يخرج ذكوة الفطر عن خملانه الذين بوادع القرى و بنجد عبد الله بن عمر بر منی آورد زكوة فطر را

لا يوجب إلا على
 مالك نصا يا وإن لم يكن نصا
 وفيه أنها تجب على الصدم
 والمخبر ومن لم يطعن الصدم
 وطيه كذا أهل العلم وفيه أنها
 تجب على الرقيق مطلقا سواء
 كان له التجارة أو لا وطيه لا تجب
 الثاني قال أبو حنيفة لا تجب
 من رقيق التجارة وفيه أنها لا
 تجب عن السيد الكافر على الكافر
 وقال أبو حنيفة لا تجب على الرقيق
 أنه لا يحد الحرة واليه على الكافر
 ولا الحدود القبية ويجوز ذلك
 وقال أبو حنيفة لا تجب على
 غيره ٢١
 من أي جنس هو أو من أي
 الشافعي وقال أبو حنيفة
 يجوز من البوصف صافية
 إن الواجب مقدما بصلة
 النفي على الله عليه وسلم
 وهو خمس مرات طالع وثلاث
 بلا طالع المراتي وقال أبو حنيفة
 بصاع الحج وهو ثمانية
 أم طالع وقال أبو حنيفة
 فطر المرأة على زوجها
 وقال أبو حنيفة لا يجزئ
 عليه ٢٢

أو الإجماع أو بدنه وأما
 له من علم سواء كان
 قديم أو حديثاً وأما
 العلم أو الخبرة فكلها
 قديمة من أسلافهم
 عتيقة أو حديثة
 لا تقوم إلا على
 عينة فيعلمون من الخبرة
 على ما هي من الخبرة
 وقال أبو حنيفة سئل
 نبيه عن الخبر
 من الكبارين عن الزوار
 والخبرة عن الثقات
 عن العتيقة من خبره
 ٢١٨
 من ولا يملك نصراً إلا
 عن نبيه أو عن أهل
 على الناس لم يكن له
 وعند الشافعية فبين
 من استدل لنفسه
 في خبره معصية ولا يملك
 اشتراط الحاجة واستدل
 لإصلاح الدين ويعمل
 مع النساء وسبيل الله
 ثم لا في خبره شرط
 ففيه عن أبي حنيفة
 وعند الشافعية يبطون
 مع النساء وإن سبيل
 هو الغريب المقصود
 قاله عن أبي حنيفة
 ومثل في سبيل
 أو غيرها

أو إخراجي بدنه وأطلق
 له مثل علمه سواء كان
 قديم أو حديثاً كان
 العلم أو حديثاً كان
 فبما أن من أسلم بنية
 عفيفة أو له شرف
 يوقر باعطاءه إسلامه
 عليه فيعطون من الزكاة
 وقال أبو حنيفة سقط العلم
 لبقية الإسلام وأطلق
 هم الكاتب عند الشفعية
 والحنفية وأطلقهم وهو
 عند الحنفية من تركه
 ٢١٨
 مني ولا يملك نصراً إلا ما
 عن دينه أو كان عدال
 على الناس لا يكرهه أخف
 وعند الشافعية قد يكره
 من استلن نفسه
 في غير معصية وأطلق
 في شرط الحاجة وأطلق
 إصلاح الدين ويعطى
 مع الفداء وسبيل الله
 ثم لا في فهو مشروط
 فبما أن من أسلم بنية
 عفيفة أو له شرف
 يوقر باعطاءه إسلامه
 عليه فيعطون من الزكاة
 وقال أبو حنيفة سقط العلم
 لبقية الإسلام وأطلق
 هم الكاتب عند الشفعية
 والحنفية وأطلقهم وهو
 عند الحنفية من تركه

در تفسیر حدیثی که در این باب است

ایشان مظلوم است یا جمعی از مسلمانان که اگر ایشان را بدین کفار آن ناحیه مغلوب منکوب شوند یا از مانع زکوة زکوة میتوان کرد
 زیرا که ایشان نزد آن ناحیه شوکتی باشد و رعایای آن ناحیه از مصلحت ایشان خروج منعی توانند و قسمی از کافران است که شرایع
 بر مسلمانان متوقع است پس دفع شر ایشان بکشد چنانچه بعضی سرکشان از کفار در دیار ماحق الخفارة می ستانند یا قبایل کفار
 گفته ایشان می شنوند پس ایشان را تالیف باید کرد تا قوم مسلمانان را از شر باز دارند و شایسته اختیار کرده اند ایشان را
 از خمس که سهم آنحضرت است صلی الله علیه و سلم باید داد و فقیه نظر بر آنکه مسلمانان گاهی در ناحیه هستند که جهاد و اوجوب
 ایشان را میسر نیست و فنی ایشان را بدست می آید و از سرکشان کفار یک در دیار الاسلام هستند ضرر بایشان میرسد و در
 بیت المال ایشان را بجز صدقات مالی نیست پس حکمت شرع تقاضا میکند که این قسم علاجی باشد صنف پنجم قریب است
 مسکاتین پس ایشان را قدر یک از رزق خلاص شوند باید داد و امام مالک گفته است که غلامان را خرید کرده آزاد باید کرد
 فقیر گوید فکایکد اسیر باشد در دست کفار نیز محتمل است و الله علم صنف ششم غارمین است و ایشان دو قسمند قسمی
 برانحی قریب گرفته اند یا غرامت دم بر ایشان لازم شده است و ازادهای آن عاجز اند و تمسک قریب برای دفع غارت جنگی
 در میان قبایل بسبب خون یا غیر آن واقع شده کشیده اند پس در ادای آن دین بایشان داده شود اگر چه اغنیاء باشند
 صنف هفتم فی سبیل الله و در از ایشان غزاة اند پس آنچه از مسج و نفقة و کسوة و سب کفایت کند بایشان باید داد و صنف
 هشتم ابنار سبیل است یعنی مسافران پس هر که سفر مساج خواهد قدر ضرورتی اومی باید داد مسئله خدا تعالی فرمود للفقراء
 الذین احصوا فی سبیل الله ازین آیه دانسته میشود که اگر مانع از اکتساب قریب حاجت فرض بآلکفایه باشد مانند جهاد و قریب
 شرعی و تعلیم آن استحقاق سهم فقر را منع نمیکند و در حدیث آمده است که سوال جایز است کسی که او را فنی رسیده باشد
 تا آنکه رسد و عیش در یابد و رسد و عیش هر یکی دیگر است از اینجا دانسته شد که لازم نیست کسب غیر لایق کردن و قدره بزرگ
 تا لایق استحقاق را ضرر نکند **باب لا تخل الصدقة لآل محمد صلی الله علیه و سلم** حلال نیست صدقه برای آل محمد صلی الله علیه و سلم
سألك ان بلغنا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا تخل الصدقة لآل محمد ما هي سلخه الناس رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود حلال نیست زکوة آل محمد صلی الله علیه و سلم غیر ازین نیست که زکوة هر که مردان است شریک توید حلال نیست صدقه برای آل
 با اتفاق علما و قال الشافعی بنو مطلب شلهم و اختلاف دارند و موالی آل محمد صلعم بعضی منع مینمایند و بعضی جایز دارند و بعضی
باب لا تخل الصدقة لغنی لا تحسنه حلال نیست داوون غنی اگر چه بکس **سألك** عن زید بن اسلم عن خطاب بن
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا تخل الصدقة لغنی الا الحسنة فاذا فی سبیل الله او لعمال علیها او لغارم او لرجل
 اشتراها بالمال او لرجل لرجل مسکین فقصدت علی المسکین فاهک المسکین لغنی رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود

لا تخل الصدقة لبني
 ماثل عند أهل العلم
 وقال الشافعي بنو مطلب
 ماثل عند أهل العلم
 موالی آل محمد صلی الله علیه و سلم
باب لا تخل الصدقة
 لا خلاف فی صورة
 تبدل الیهما و کذا
 فی العمل و بن السبیل
 و اما العلم و الفلانی
 لا تخل الصدقة
 ۲۱۹
 و انما ناغین عند
 الشافعی و قال ابو حنيفة
 لا تخل الا اذا كان
 فقیرین و ظاهره
 مع الشافعی لان الله
 تعالى جعلها لافقیر
 الفقیر و المسکین

وکتاب
 حبیب استیعاب
 الاصناف الثانی
 ان کان هذا العمل
 ولا فاستیعاب
 السبعة وخبیر
 التوبة بین الاصناف
 لا بین اصناف
 ۲۰
 وعلی بن حنیفة
 صنف کل الی صنف
 واحد وخص واحد
 بجزء

حلال نیست صدقه هیچ توانگر را مگر نجاشی مرغانی در راه خداستحالی یا عامل بر صدقات یا قرضدار را یا مردیکه خرید کرد
 قدر ارجال خود یا مردیکه در بسیاری سبکین پس صدقه داده شد سبکین پس سبکین بدیداد آن غنی که بسیاری دوست با کث
 یصفو الصدقات الیهم چگونه صرف کرده شود صدقات بسوی ایشان قال مالک الامم عندنا فی قسم الصدقات
 ان ذلک لا ینکون الا علی وجه الاجتهاد من الوالی فای الاصناف کانت فی الحاجة والعلة او ثلک
 بقلمایری الی وسمی ان ینتقل ذلک الی الصنف الاخر بعد عام او عامین او اعوام فیوثر اهل الحاجة والعلة حیث
 ما کان ذلک وعلی هذا ادکت من ارضی من اهل العلم گفت مالک علی که مقرر و مسلم الثبوت است نزد یک وقت صدقات
 که این قسمت نمیشد مگر بر وجه اجتهاد از والی پس هر کدام صنفی که در آن احتیاج باشد و کثرت باشد زیاده و بدان
 با تقدیر که صلاح بنده والی و شاید که منتقل شود این زیادت و اوان بسو صنف دیگر بعد یک یا دو سال یا چند سال پس باید
 زیادت و بد صاحب حاجت را و صاحب کثرت را هر جا که این خصلت باشد یعنی در هر صنفی که باشد و بر همین قول فایضیم کسی که
 پسند میکردم از اهل علم تشریح گوید و حلی است نزد شافعی استیعاب اصناف هشتگان اگر باشد آنجا عاملی و الا بر سرعت
 صرف باید کرد و واجب است برابر کردن شصت در میان جمیع اصناف نه در میان احاد صنف و نزد ابو حنیفه جایز است
 صرف کل بسوی یک صنف یا بسوی یک شخص باب النہی عن السؤال لمن یقدر علی الکسب عند غواوقیة در بیان منع از
 سوال مکرری که قدرت میدارد بر کسیا نزد او باشد تقدیر یک قیه مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن ابیہ ان رسول الله
 علیه السلام استعمل رجلا من بنی عبد المطلب علی الصدقة فلما قدم ساله ابیہ ان الصدقة فغضب رسول الله علیه
 حتی عرف الغضب فی وجهه وکان مما یعرف به الغضب فی وجهه ان تحمر عیناه ثم قال ان الرجل لیستل ما لا یصلح لاولاد فان
 منعته کو هت المنع وان اعطیتہ اعطیتہ ما لا یصلح لاولاد فقال الرجل یا رسول الله لا سالک منها شیئا ایداً
 رسول الله صلی علیہ وسلم عامل خست مردی را از بنی عبد المطلب بزرگوار پس گفتیکه آمدن مرد سوال کرد از آنحضرت صلعم بعضی شتران از مال
 بپوشم گرفت آنحضرت صلعم تا آنکه شناخته شد آنرا خشم در روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از جمله آنچه شناخته میشد آنکه
 در روی مبارک وی صلی الله علیه وسلم آن بود که سرخ میشد چشمان مبارک او بعد از آن فرمود هر آینه مرد سوال
 مرا آنچه لایق نیست مرا که بدیم و نه او را که بگیرد پس اگر ندیم او را مکروه میدارم ندانم و اگر بدیم داده بشم او را
 چیزیکه لایق نیست مرا و نه او را پس گفت آنمزد یا رسول الله سوال کنم از تو چیزی از زکوٰۃ هیچگاه مالک من انما
 عن الاعراب عن ابی ہریرۃ ان رسول الله صلی الله علیه قال الذی نفی بید لان یاخذ احدکم حبله فیمطط علی
 ظهره خیر من ان یأقی رجلاً اعطاه الله من فضله فیسأله اعطاه او منع رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کسی که

نفس من در دست اوست آنکه گیرد یکی از شمار من خود را پس همه بیار و بر پشت خود بهتر است از آنکه بیا پیش من بیا و او را خدا تعالی از فضل خود پس سوال کند او را بدید یا منع کند او را مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یساع عن
من بنی اسد انه قال نزلت انا واهله ببقیع القرقد فقال لی اهلی اذهب الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقلنا شئنا
ناکله وجعلوا یدک و بن من حاجتهم فذهب الی رسول الله صلی الله علیه و آله فوجدناه و جلا یسأل و رسول الله صلی
علیه و آله یقول لا اجد ما اعطیک فتولی الرجل وهو مغضب هو یقول لعلک انک لتعطی من شئت فقال رسول الله صلی
انه لیغضب علی الا اجد ما اعطیه من سال منکم و له اوقیة او جد لها فقد سال الحافا قال لا سدا فقلت لعلک
خیر من اوقیة قال مالک الاوقیة اربعون درهما قال فرجعت ولم اسالہ فقیل علی رسول الله صلی الله علیه و آله بعد
بشعیر و زبیب قسم لنا منه حتی اغنانا الله مردی از قبیلہ بنی اسد گفت که نازل شد من اهل من در بقیع
غرق پس گفت اهل من برویش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس سوال کن او را چیزی برای ما تا مجوزیم آنرا شو
کردند ذکر کردن حاجت خود تا پس قسم بموی آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس یافتیم نزدیک او مردی را که سوال کرد
او را و آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود منی یا بم چیزی را که بدهم ترا پس روگردانید آموزد و حالانکه خشم گرفته بود
و او میگفت قسم بزندگان من هرگز این تو میدهی هرگز اینچوای پس فرمود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آئینه مرگش
بر من از چیزی آنکه چراغی یا بم چیزی که بدهم او را کسیکه سوال کند از شما و او راست بقدر اوقیة یعنی مالک یک اوقیة شد
پس بر آئینه سوال کرد و سوال الحاف یعنی الحاح که ممنوع است گفت اسکا تا قشیر دارا بهتر است از اوقیة یعنی در دل خود
گذرانید گفت پس باز گشتم و سوال نکردم پس آورده شد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن شعیر و زبیب قسم
برای ما از آن تا آنکه بی نیاز گردانید ما را خدا تعالی باب ثواب الصدق در بیان ثواب صدق مالک عن یحیی بن سعید
عن ابی الحباب سعید بن یساکان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من تصدق بصدق من کسب ولا یقبل الله الا طیباً
کان انما یضیعها و کف الرحمن یربها لکما یرب احدکم فلو اوفی صدق حتی تکن مثل الجبل رسول الله صلی الله علیه و سلم
کسیکه تصدق کند بصدق که حاصل شده باشد از کسب حلال و قبول نمیکند خدا تعالی مگر حلال را غیر ازین
که گویا نهادن صدق را در دست رحمن جل جلاله می پرورد او را چنانچه می پرورد یکی از شما بجهت یا بجهت
خود تا آنکه بشود مانند کوهی کتاب الصیقا قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیقا کما کتب
علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون یا ایها المعدودات فمن کان منکم مریضاً او علی سفر فعدة من ايام
آخر و علی الذین یطیقون فدیة طعام مسکین فمن تطوع خیراً فهو خیر له و ان تصوموا

[illegible]

ووجه التثنية وجهاً ثالثاً وهو أن

خبر بگو که کشته تعلیم شهر رمضان فی القرآن هذا للناس بینات من الهدی والفرقان فمن شهد منكم الشهر فليصمه ومن كان مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر ولتكملوا العدة ولتكبروا الله على ما هداكم ولعلكم تشكرون و اذا سالت عبدا عنى فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان فليست بعبادة لي بل هو لله اعلم يرشدون و احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائه كنهن لباس لکم وانتم لباس لهن علم الله انکم کنتم تخافون انفسکم فثبت علیکم و عفا عنکم فالان باشرهون و ابتغوا ما كتب الله لکم و کلووا و اشربوا و لا یکن منکم من سکن من الخیط الا بیض من الخیط الا سقم من العجز ثم اتى الصیام الى اللیل ولا یأشرون و انتم حکمتم فی المساجد طاعت حد و دالله فلا تقربوها کذلک یبین الله آیته للناس لعلهم یتقون ای مسلمانان فرض کرده شد بر شمار روزه داشتن چنانچه فرض کرده شده بود بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی اهل کتاب تا بود که شما بر سیزگاری کنید فرض کرده شد بر شمار روزه داشتن در روز بار شمرده شده یعنی روز مارانکه پس هر که باشد از شما یا یاریا سافر و انهار که و پس اجابت بروی حد و روز مار که افطار کرده است از روز مار دیگر و بر آنکه بمنی تواند روزه داشتن فدییه است که عبارت از طعام یک مسکین است و این ترجمه بنا بر آنست که لا مقدر باشد یعنی لا یطیقون یا بر آنکه میتواند روزه داشتن و روزه نمیدارند فدییه است که عبارت از طعام یک مسکین است و این ترجمه بنا بر آنست که لا مقدر نباشد پس وجب اول آیه در شیخ فانی که طاقت روزه ندارد و نازل شده است و حکم است و بر وجه ثانی منوی است و اول اسلام اختیار بود و روزه داشتن و فدییه و ادا نمودن بعد از آن منوی شد بآیه من شهد منکم الشهر فليصمه و درین صورت اگر چه از صحابی منقول شود محل نظر است زیرا که امر اجتهاد است پس جمعی دیگر بر خاطر این فقیر عقیده که خلق انما بر خاست و الله علم یعنی و واجب است فدییه نفس خود یا نفس ولد و مملوک خود و آن فدییه طعام یک مسکین یعنی فواخ یک مسکین یا ابل او باشد بر آنکه طاقت و ادا نمودن آن فدییه دارند پس مراد صدقه العظمت است که در هر سال یکبار در روز فطر از خود و ولد و مملوک خود می باید داد و تمیید و فدییه بجهت است که انجاس آدمی تا یک سال نعمتی است عظیم حوض آن شایع یک مسکین است عیال او یا محضرت صلعم تقدیر فرموده اند آنرا یک صاع از قوت بلد یا نیم صاع از گندم و یک صاع از خرما و وجود و نه بار اول از ذکر بجهت است که مرجع مقدم است مرتبه چنانکه فی داره نید و ضرب غلام و مرد و دیگر غیر بجهت آنست که میل یعنی کرده اند

[illegible]

واداسا
 فضلا باجني ان الله
 لتكلموا بالحق ولو كنتم قوم
 ولدين عود غلى الكلام من
 سنه تاكيد الوطى بة
 السامع وفى هذه الايات
 ان صيا بهوضان فريضة
 لقوله تعالى انما يصو
 فى اصل اللذة الامساك
 ويؤمن من هذه الايات
 اذ على الشرح امساك
 من هذا الشرح والجماع
 من العجز العاصون لتفسير
 الغريب الشرح ورجح
 ٢٢٢
 الشيعة طهروا من حديث
 ان الاعمال بالنية رتبت
 ان الرضى والمساو
 فظهر ان ثم يقضيان
 عدة ما اظن انهما على
 ما ذهبنا اليه ان صوة
 الفطر فريضة ويؤخذ
 قدر هار دى من السن
 فريضة ان كطر النكاح
 عند انقضاء رمضان
 وان الاضغان قوية
 طهروا وكن صاشر
 للسنة فى الاضغان
 حرم

خبر صادق تا غروب آفتاب نیت قربت و غیر نیت در آیه فالان باشد و من و ابتغوا ما کتب الله لکم تصحیح میکنیم
 و نیت قربت تا غروب است از حدیث انما الاعمال بالنیات و از آیه و ما امر و الا لیعتقد و الله یصلح لالدین
 و وقت آن از شهر رمضان است و آن بحساب عرب که نزول قرآن ببلوغ ایشان است از حدیث بلال است تا نیت بلال
 و اگر بعضی باشد یا مسافر و در رخصت است که افطار کند و شمار فاست از حد و رمضان روزه گیرد و معتبر در قضا است تمام
 در طول قصر و در وقت فطر فرض است بر هر کس طاقه ادای آن دارد و حضرت صلعم آنرا تعیین کرده اند بمقدار چنانکه
 بیاید و انکار تکبیر و عید فطر مطلوب است چه در نماز و چه در غیر آن و این کلمه ایست عامه اگر بخت تکبیر گویند در رکعت اول
 پنج و شانزده میخوانند و اگر چهار گویند در هر رکعت میخوانند و در شبها رمضان جایز است جماع چنانکه جائز است اکل
 و شرب احتکاف یکی از قربات مشرعه است و جماع حرام است بر معتکف و علة آن بودن اوست در مسجد پس حرام باشد
 در مسجد اگر چه بغیر احتکاف باشد و الله صلعم مسئله یکی از ارکان صوم نیت است بحديث انما الاعمال بالنیات و سابق
 اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر را گفتیشی است زیرا که خالی نیت از آنکه معنی نیت در اینجا قصد فعل باشد
 آن یا قصد قربت بخدا تعالی و قصد قربت اگر چه قصد حله فایده است از فعل نه قصد نفس فعل محل این لفظ تواند بود
 بتفسیر حضرت صلعم الله علیه و سلم من کانت بجملة الی الله الحدیث یا قصد فعل قربت بر دو حدیث صحیح که صحتی نیست بهمی گردند
 و آنحضرت صلعم جایز داشتند استقاط احتمال اول و ثانی میکند بطایفه نیت که قصد فعل امر حبلی است شایع است متوجه آن نشد بلکه مراد
 فرضیه اخلاص است و آن با صانعه فعل باشد بخدا تعالی از جهت امتثال امر یا قصد قربت با و یا فرار از عقاب یا تحصیل ثواب
 و الله صلعم هر روز وظایفی جداست و لهذا گاهی مباح میشود فطر بعضی ایام و واجب میشود صوم بعضی آخر پس نیت هر روز
 واجب است و نیت نیت در فرض واجب است چنانکه باید متصل ساختن آن بادل خبر صوم یا ایقاع آن در خبری خاص
 از لیل یا نعل نصفه یا غیره یا نیت شب یا امساک بعد از آن لازم نیست زیرا که عادة مستمره مردم است نوم عند اول خبر
 و نوم آخر شب و در شرط این خبر مخرج عظیم است و از صاحب شرح لفظی آن ظاهر نشد با وجود شده حاجت معلوم
 بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر است از شایع بر آن عادة مستمره و اگر شک کند در نیت صوم پس نیت صوم
 صحیح نباشد و اگر نیت صوم جازم باشد و تردد در فرضیه دارد ظاهر شد که رمضان است بنا بر آنچه گفتیم ظاهر است که فرد
 از رمضان واقع شود و تحرییم اکل و شرب بصوم بخیر یعنی رمضان نقل باشد یا فرض باشد بهی است بحديث ترمذی و ع
 من صام يوم الشک فقد صام با اها سم صلعم الله علیه و علة بهی آنست که این نیت است در دین و اگر لایق نیست از رمضان
 نیت کند و میداند که اگر ثابت شد بلال نیت صحیح باشد زیرا که در حکم شرح از آن جاری نیت پس نیت شک معفو باشد

ضرورت در کین فیکر اساک است از جماع و اکل شرب نهی قرآن چنانکه گذشت و لاحق کرده شد پسنت چنانکه در اینست خواریم
 اساک از استقار و تنقیح کرده اند اکل شرب با وصول العین من الخارج الی البیسی جو فاسن طریق منفذ مفتوح و قبل الی جوت
 فی تحیل الخذا و وصول هوا بخلق و بوی مشکب لای غیر مضر است زیرا که عین نیست و هلا کردن دوا بر سر و شکم و پاشیدن
 آب بر سر و الیدن بن و کشیدن سر و در چشم غیر مضر است زیرا که از راه منفذ مفتوح نیست بلکه از راه مسامات و بر قول
 تقطیر و دا در گوش و حیل مضر است زیرا که بر ثانی و بلع رقیق که داخل فم است یا بر زبان است از وی جدا نشده اگر چه زبان را
 بر آورده باشد مضر نیست زیرا که شارع فم را در تحیکم داخل اعتبار کرده است و فم و دوشب و در شبهای خلط شبنی بخارج پس شارع
 حکم فرمود که وصول طوبت بخلق مفید نیست تا وقتی که بلع نکند و مراد از فم قدریست که چون شفتین را بهم آرد و بوی که
 بی تکلف می باشد دیده نشود پس اگر رقیق را بر درون از آن جدا کنند و باز فرو برند و زده بلع شود بخلاف بر آوردن زبان
 با آنچه بر ویست از طوبت و رقیق که بلع او زده را نمی شکند زیرا که از معدن خود تجاوز نکرده است و اگر در دهان جزوی
 طعام باقی ماند و در شنای روزه همراه رقیق فرو رفت اگر از تیز او عاجز است ضرر میکند زیرا که ملحق بر رقیق است و در خلط
 او دست ازین عام تخصیص که دست خوردن و نوشیدن برسیان در حدیث شیخین آمده من لقی هو صایم فاکل او شرب
 فلیتم صومه فانما اطعمه الله و سقاوه و ای جماع بمنزله اکل است درین باب یا نه ظاهر است که بمنزله است و ای سابق ایست
 منفذ مفتوح و شایع و غیر قصد بمنزله ایست ظاهر است که بمنزله است اگر سابقا ذکر شده است و اگر سابقا ذکر نشده است و اگر سابقا ذکر نشده است
 بوجهیکه غالباً منجر میشود بوصول عین بمنزله حدیث است و سابقاً ذکر شده است و مضاعف در حدیث ممنوع شده است و ای اگر کسی بگوید در زور
 طعام خورد و زده اش می شکند یا نه ظاهر است که نمی شکند زیرا که عدم تاثیر چیزی که در آن اگر آید کند در مواضع بسیار داشته
 از کفر و طلاق و غیر آن و معنی جماع و دخول سر ذکر است و در فرج و استمناء مباشرت در حکم است نه بکفر و نظر شبهت که در بی حلام
 است پس است و در این تنقیح است که در قرآن لفظ اکل شرب ذکر شده معلوم شد که اختال و زور و لغی شکند و جامع در میان
 این دو بوجهی که مخالف اختال باشد وصول عین است بوجهی که از راه منفذ مفتوح و تقطیر را در اینجا بحث است بلکه از جامع وصول
 عین است از راه حلقوم و در پاشیدن از زخم یا تقطیر یا حیل یا البته اکل شرب نتوان گفت و فی صحیح البخاری قال
 لا بأس بالسطح الاصلان لم یصل الحلقه لیکن در سوط و وصول بخلق اکثر است و بغیر اختیار میرسد بخلاف فم که بغیر بلع
 از غیره احتیاط منع است و قصد برای داده همچنین قصد محمول است بر شرب از جهت وصول با معاد و معده که قصد شرب است
 بمنزله استمناء از جماع و غیر این در مسأله بر اکل شرب حمل کردن تکلف شد بدست و اندک علم شرط ادای صوم اسلام
 و قبل است و تقاضای حیض نفاس یا اسلام بجهت آنکه صوم طاقت است و حاجه کافی پیدا میشود و بعضی آن را اصل پس این جهت آنکه

قلند
 علم النور و بجهه سبیل
 الجود و معنی کونه
 اطلب عند الله
 رضا الله تعالى به
 معنی قیام و انا اجزی
 به اختصاص التزویج
 و التعلیم

۲۲۶

قلند
 قوله صلی الله علیه و آله
 و التحفیای سئل
 بلاء غلال

بدون قصد و تیر مطیع است نمی آید پس بخوبن را روزه نیت اگر چه اساک کند و استیجاب روز بقصد علم صوم خود البته ضروری نیست
 آنچه ثبوت نوم در روزه و ایا قصد علم یک خط ضروری است یا نه در نوم مستغرق نه بار و اغای مستغرق تر دوست احتیاطا قضا آن روز
 است و در حدیث وارد شده فانه من افحصن الاصلین و الاصلین از اینجا معلوم میشود که در نیجالت صوم و صلوة صحیح نیست بشرط
 وجوب آن عقل بلوغ است اگر چه جالبیض نفسا باشد یا مدین و مسافر و ایشان قضا کنند و بر کافر چون مسلمان شود قضا لازم نیست
 بحديث الاسلام چیست قبل از آن وجوب برای ظاهر میشود و عقاب آخرت **باب فضل الصوم و فضیلت روز ماه مالک**
 الزناد عن الامام جعفر عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال والذي نفسي بيده لا تحلوف في الصيام اطيب عند الله
 ريح المسك انما يذره شفق و طعنا و شراب من اجله فالصيام لي وانا اجزي به كل حنة بعشر مثاها الى سبع مائة ضعف
 الا الصيام فلهي وانا اجزي به از ابو هريره مرويت که رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمودم یکمی نفس من دوست قدرت
 اوست هر آینه بوی آن روزه و از خوشتر است نزدیک خدا تعالی از بوی مشک تعالی میفرماید غیر از این نیست که میگذارد
 خود را یعنی جوع را و طعام خود را و شراب خود را برای من پس روزه برای من است و من جزا دهم از ابو جوص صوم هر حنة فاقده
 بدو چند آن تا بهفتصد چند مگر روزه پس آن برای من است و من جزا دهم بعوض او **باب فضل شهر رمضان** در بیان فضیلت
 ماه رمضان **مالک** عن عبد الله بن مسعود عن ابی هريرة انه قال اذا دخل رمضان فافتحت الابواب للجنة
 و خلقت الابواب النار و صدقت الشياطين ابو هريره گفت و قتيكه در آید رمضان کشته کرده میشود و دروازه های بهشت
 بسته میگردد و دروازه های دوزخ و در زنجیر کرده میشوند شیطانان **باب يجب الصوم و الفطر بروية الهلال فان غم الحملان**
 شعبان و افاطرم واجب است گرفتن روزه بدین هلال افطار نیز پس اگر پنهان شود ماه تمام کند کسی روزه از شعبان
 بعد از آن روز بگیرد یا از رمضان بعد از آن افطار کند **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه و آله
 عليه وسلم قال لا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تفطروا حتى تروه فان غم عليكم فاقدوا له رسول الله صلى الله عليه و آله
 عليه وسلم فرمود که روزه پس فرمود روزه بگیرد تا آنکه ببینید ماه را و روزه کشاید تا آنکه ببینید ماه را پس اگر
 پنهان کرده شود از شما پس اندازد کنید برای او و مراد از اندازد کردن آنست که کسی روز از شعبان تمام کند و بعد از آن
 رمضان اعتبار کند ماه حید اگر مغوم شود کسی روزه تمام کند بعد از آن حید را اعتبار کند و در روایت دیگر صریحا وارد شد
 فاكملوا ثلثين **مالک** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال الشهر اثنون و ثمانون
 فلا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تفطروا حتى تروه فان غم عليكم فاقدوا له رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود ماه رمضان
 احيان بیت و نه روز میشود پس روزه بگیرد تا ببیند ماه را و روزه کشاید تا آنکه ببیند ماه را پس اگر پنهان کرده شود از شما

من البيديت
والكلمات
كجدي في القضاء
نصف النهار
ان يجرى قبل
في الوقت الطر
الوقت الطر
قبل الاوان قال
ويصح القول
لنوع البيديت
الشائع في ترك
فاخذوا قال
ويقول الى صلبه
غدا فاقول
فيقول اخذته
عليه السلام

فرض

و علیہ الصلوٰۃ

الحاكم اذا اظن بقاءه في الحكم

الحمد لله

تاریخ ۱۳۰۲

برای اطلاع از آخرین اخبار و رویدادها

[illegible]

فلاحی و اصلاحی

1947

1994



عن حماد بن عمار عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان بلالا ينادي لبيل فكلوا واشربوا حتى ياتكم رسول الله صلى الله عليه وآله ثم يقول اذان اذان يگوید وبنوشید تا آنکه اذان گوید این نام مکتوم
ما لك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان بلالا ينادي لبيل فكلوا واشربوا حتى
ينادي بتمام مکتوم قال وكان ابن ام مكتوم رجلا عميا ينادي حتى يقال له اصبت اصبت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود
هرگز نه بلال اذان میگوید در شب پس بخیزید و بنوشید تا آنکه اذان گوید این نام مکتوم گفت ابن شهاب بود این نام مکتوم مرد نابینا
اذان می گفت تا آنکه گفته میشد او را در صبح داخل شدی مترجم گوید رضی الله عنه میخفتند ما خورست از آیه حتی یقین تکم الخطوة
تبین لکم ان نیست که این شخص بعینه بداند بلکه بوجهی متحقق گردد بر افق که بنی آدم را در آن شتاب نباشد اگر چه کسی که بصیرت
ندارد یا احسان حس در رویت اتفاق نکند نمی بیند مسئله اگرچه ظاهر شود و در آن شخصی طعام هست پس آنرا بنده اذاعت
جاءت است پس فکر را نسخ کرد و بجهی که مقدار تبیین صحیح اما که نمود روزه وی درست است باب یجب تعجیل الفطر تا
السجدة مستحب است شتاب کردن آنها یعنی بخورد خوب آفتاب و منوخر کردن خوردن طعام سحر را مالک عن ابی حاتم بن
دینار عن سهل بن سعد الساعدي ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا يزال الناس بخير ما عجّلوا الفطر رسول الله صلى الله
عليه وسلم فرمود که مردمان همیشه بخیر خواهند بود و امام که تعجیل کنند فطرا مالک عن عبد الرحمن بن حرملة الا
عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يزال الناس بخير ما عجّلوا الفطر رسول الله
صلى الله عليه وسلم فرمود همیشه مردمان بخیر خواهند بود و امام که شتاب کنند فطرا مالک عن عبد الكريم بن ابی
المخارق من كلام النبوة تعجیل الفطر الا ستينا بالسود و مخصوص عبد الكريم بن ابی المخارق روايت کرده که از مضنون
كلام نبره است شتاب با فطار کردن و تاخير كردن طعام سحر را مالک عن ابن شهاب عن محمد بن عبد الرحمن ان
عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان كانا يصليان المغرب حين ينظران الى الليل الاسود قبل ان يفطرا ثم يعظمان
بعد الصلوة و ذلك في رمضان عمر بن الخطاب عثمان بن عفان يكذبان زنه نماز مغرب او فتيكه تميز كره و نه بسوی
شب سپاه پیش از آنکه افطار کنند باز افطار میکردند بعد از نماز و این واقع در رمضان بود باب يصوم صوم صحيح
جنبنا صحيح است روزه کسی که بصبح درآمد حال آنکه وی با جنبانه است مثل نکر دست مالک عن محمد بن ابی بكر بن
عبد الرحمن عن ابی بكر بن عبد الرحمن عن عائشة وام سلمة زوجتي النبي صلى الله عليه وآله انه سافر فانها قالت ان كان رسول
الله صلى الله عليه وآله يصوم جنبانا من جماع خير احتلام ثم يصوم حضرت عائشة وام سلمة رضي الله عنهما كه مرآتیه حضرت مسلم
بصبح در می آمد در آن حال که با جنبایت بود بسبب جماع نه بسبب احتلام لهذا زمان روزه میگرفت یعنی روزه مدح

[illegible]

ع
 ٢٢٤
 ربيع اول سنة ١٢٢٤

ميراث مالک عن عبد الله بن سعيد عن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام عن عائشة وام سلمة زوجی
 الفی عن رسول الله علیه السلام انما قالنا کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصوم جنباً من جماع غیر احتلام و یصوم من جماع
 حضرت عائشة وام سلمة رضی الله عنهما یکفین ذکر ان حضرت صلی الله علیه و آله یصوم من جماع و منی آمد در محال که با جنابت بود پس
 زید بن حلام بعد از آن روزه میگرفت مالک عن عبد الله بن عبد الرحمن بن عمر لا یصوم جنباً الا یغسل من حیضه
 ان رجلاً قال لرسول الله صلی الله علیه و آله هو واقف علی الباب انا اسمع یا رسول الله انما اصوم جنباً و اما ان ارد
 الصیام فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و انا اصوم جنباً و انا اريد الصیام فاعتزل و صوم فقال له الرجل یا رسول الله
 انک لست مثلاً قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فغضب رسول الله صلی الله علیه و آله و قال
 انی ارجو ان اكون اخشاکم الله و اعلمکم بما اتقوا حضرت عائشة فرمود که شخص گفت در خدمت ان حضرت صلی الله علیه و آله
 ایستاده بودم و دروازه و من می شنیدم یا رسول الله هرگز من یصوم من جماع و من می شنیدم یا رسول الله هرگز من یصوم من جماع
 دارم پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و آله من یصوم من جماع و من می شنیدم یا رسول الله هرگز من یصوم من جماع
 و روزه میگیرم پس گفت او را آن شخص یا رسول الله هرگز من یصوم من جماع و من می شنیدم یا رسول الله هرگز من یصوم من جماع
 ازین گذشت از گناه تو و آنچه مؤمنان پس خشم گرفت ان حضرت صلی الله علیه و آله فرمود و الله بر آیه من امیدوارم
 باشم ترسند و ترین شما از خدا و دانترین شما باخیز که بر منیز کم از آن مالک عن حمی مولى ابی بکر بن عبد الرحمن بن مالک
 بن هشام انه سمع ابابکر بن عبد الرحمن یقول کنت انا و ابی عند مروان بن الحکم و هو امیر الدینیه فذکر له ان ابابکر
 یقول من اصوم جنباً افطر لک الیوم فقال مروان اقمت علیک یا عبد الرحمن لقد هبنا الی اخی المؤمنین عائشة
 و ام سلمة فلتنا لهما عن ذلک فذهب عبد الرحمن و ذهب مع حقی خلتا علی عائشة فسلم علیها عبد الرحمن
 ثم قال یا ام المؤمنین انا کنا عند مروان بن الحکم فذکر له ان ابابکر یقول من اصوم جنباً افطر لک الیوم قالت
 عائشة لیس کما ان ابو هریرة یا عبد الرحمن اتوا غیباً کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصوم من جماع قال عبد الرحمن لا والله
 قالت عائشة فاشهد علی رسول الله صلی الله علیه و آله انه کان یصوم جنباً من جماع غیر احتلام ثم یصوم ذلک الیوم قال ثم
 خرجنا حتی خلتا علی ام سلمة فسالها عن ذلک فقالت مثل ما قالت عائشة قال ثم رجنا حتی جئنا مروان بن الحکم فذکر
 عبد الرحمن کما کنا فقال مروان اقمت علیک یا ابا محمد لکن دابتی تا هنا بالباب فلتد هبنا الی ابی هریرة فاشهد
 بالعقیق فلتخبر به بذلک فذکر عبد الرحمن و کذب مع حقی آتینا ابابکر فذکر عبد الرحمن عائشة فذکر له ذلک فقال
 لا علم لک انما اخبرینک بما ابوبکر بن عبد الرحمن گفت که بودم من پدر من پیش مروان ابو هریرة بود پس که و شد پیش او

که ابوهریره میگوید هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را پس گفت مردان قسم میدهم ترا ای عبد الرحمن که بر تو
 بسوی حضرت عائشه و ام سلمه پس سوال کنی ایشان را از این مسئله پس گفت عبد الرحمن و رفتم من نیز همراه او تا آنکه در آمدیم بر
 حضرت عائشه پس سلام گفت بروی عبد الرحمن بعد از آن گفت یا ام المؤمنین هر آینه ما بودیم نزدیک مردان پس تو که
 کرده شد پیش او که ابوهریره میگوید که هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را گفت حضرت عائشه
 آنچه که چنانچه گفته است ابوهریره ای عبد الرحمن آیا اعراض میکنی از آنچه میگوید رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عبد الرحمن
 اعراض نمیکنم چنانچه گفت حضرت عائشه پس گواهی میدهم بر رسول الله صلی الله علیه و سلم که وی بصبح در می آمد و او
 با جنابت بود بسبب جماع نه از احتلام بعد از آن روز میگذشت آن روز را گفت ابو بکر بعد از آن بر آمدیم تا آنکه داخل
 بر ام سلمه پس سوال کرد عبد الرحمن او را از این مسئله پس گفت چنانکه گفته بود حضرت عائشه پس بر آمدیم تا آنکه آمدیم
 مردان پس ذکر کرد عبد الرحمن نزد او آنچه حضرت عائشه و ام سلمه گفتند پس گفت مردان قسم میدهم ترا ای اباجحه که
 سوار شوی بر جانور من پس هر آینه آماده است بر دروازه پس بر تو بسوی ابوهریره پس هر آینه او در زمین خود است
 در وادی حقیق پس خبر کن او را باین ماجرا پس سوار شد عبد الرحمن و سوار شدم من همراه او تا آنکه آمدیم نزدیک ابوهریره
 پس سخن گفت با او عبد الرحمن سستی بعد از آن ذکر کرد پیش او این ماجرا پس گفت ابوهریره علم حقیق نیست مرا باین مسئله

غیر از این نیست که خبر داده و مرافق و سنده **باب** اختلفوا فی القبلة للصائم و لا قبحی ان ترکها اولی الامر اذ
 بیان الجواز و انکو التخص اختلاف کرده اند سلف در قبله صائم و اتوی است که ترک قبله بهتر است مگر در حق کسی که از او
 کرد بیان جواز را چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند یا انکار کردند و عمل بر خصلت را چنانکه سائل کرد در قصه که می آید
 عن زید بن اسلم عن عطاء بن ریان رجل قبل امراته وهو صائم فی رمضان فوجد من ذلك رجلاً شدیداً فاد
 امراته لتسال من ذلك فدخلت حل امر سلة زوج النبی صلی الله علیه و سلم فذكرت ذلك لها فاجبت لها امر سلة
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل وهو صائم فوجبت فاجبت زوجها فزاده ذلك ثم قال لسا مثل
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم ما یشاء ثم رجعت امراته الی امر سلة فوجبت عند
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لسا مثل هذا امراته فاجبت امر سلة فقال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم لا اخبریها فی افضل ذلك فقالت عدا خبرتها فذهبت الی زوجها فاجبت فزاده ذلك ثم قال لسا
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم ففجبت رسول الله صلی الله علیه و سلم وقال والله انی لا یتقیک الله
 فاعلمکم بعد و قد مر وی بوسه کردن خود را حال آنکه او صائم بود در رمضان پس محزون شد بسبب بودن او در بسیار

سخت پس فرستاد زن خود را سوال کند برای او ازین سلسله پس آمد بر ام سلمه و ذکر کرد این امر را پس او پس خبر داد ام سلمه آن زن
 که آنحضرت صلعم بوسه میکند حالانکه او روزه دار میباشد پس بازگشت آن زن پس خبر داد شوهر خود را پس یاد کرد این خبر
 حق آن مرد را و گفت نیستیم ما مانند آنحضرت صلعم خدا تعالی حلال میسازد برای پیغامبر خود آنچه میخواهد بجز از آن باز آمد
 آن زن او پس ام سلمه پس یافت نزد ام سلمه آنحضرت را صلعم پس فرمود آنحضرت چیست این زن آن پس خبر داد ام سلمه
 آنحضرت را صلعم ام سلمه پس فرمود رسول الله صلعم یا خبر ندادی او را که من میکنم اینکار را پس گفت ام سلمه هرگز خبر
 داده بودم او را پس گفت بسوی شوهر خود پس خبر داد او را پس زیاد کرد این ماجرا در حق او عزم و اندوه را و گفت نیستیم ما
 آنحضرت صلعم خدا تعالی حلال میگردد برای رسول خود آنچه میخواهد پس نگذشت آنحضرت صلعم فرمود قسم بخدا که هر آینه
 من متقی تر و پرهیزگار ترم از شما و دانایترین شما ام بحکام خدا تعالی **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن
 عائشة ام المؤمنین انها قالت ان کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقبل بعض ازواجه و هو صائم ثم تفتحت عرو
 روایت کرد که حضرت عائشه میفرمود هر آینه حال این بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میکرد بعضی زنان خود را و او صائم
 بعد ازین عائشه میخندید **مالک** عن یحیی بن سعید ان عائشة بنت زید بن عمرو بن نفیل امرأة عمر بن الخطاب کانت
 تقبل رأس عمر بن الخطاب و هو صائم فلاینهاها عائكة زوج عمر بن الخطاب بوسه میکرد و سر عمر بن الخطاب را و او صائم بود
 پس منع میکرد او را **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله ان عائشة بنت طلحة اخبرته انها کانت عند عائشة
 زوج النبی صلی الله علیه و آله فدخل علیها زوجها هنالك وهو عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق وهو صائم
 فقالت له عائشة ما یمنعک ان تدنوا من اهلک فقبلها و نلاعبها فقال قبلها و انا صائم قالت نعم عائشة بنت
 طلحة بود نزدیک حضرت عائشه صدیقہ رضی الله عنہا پس داخل شد بروی شوهر وی آنجا و او عبد الله بن عبد الرحمن بن
 ابی بکر الصديق بود و او روزه دار بود پس گفت او را حضرت عائشه چه چیز منع میکند ترا از آنکه نزدیک شوی بزین خود پس
 بوسه کنی او را و با یکدیگر لعب کنی با او پس گفت عبد الله یا بوسه کنم او را من صائم شدم گفت حضرت عائشه آری کن
مالک عن زید بن اسلم ان ابا هريرة وسعد بن ابی وقاص کانایرخصا فی القبلة للصائم البوسه ربه وسعد بن
 وقاص رخصت میدادند بوسه کردن را بصائم **مالک** انه بلغه ان عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله کانت اذا
 ذكرت ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یقبل و هو صائم تقول وایکة ام لک لتفسد من رسول الله صلی الله علیه و آله
 حضرت عائشه وقتیکه ذکر میکرد و این حدیث را که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میداد حالانکه او صائم می بود میگفت عفت
 حدیث و که ام ایکن شما قادر تر است بر نفس خود از رسول الله صلی الله علیه و سلم **مالک** عن هشام بن عروة قال

بنابر این که اگر از قبله نصائم تهرال شیر گفت عروه بن مزین بنیدیم بوسه او در قیروزه دار که خوانده باشد بجانب خیری مالک
 عن نین بن اسلم عن طابن یسافه بن عباس سئل عن القبلة فقالوا فاحض فیها الشجر وکرمها للشباب عبد الله
 بن عباس سأل کروه شد از قبله صائم بن شخصت وادیر او کرده داشت از برای جوان مالک عن نافع بن عبد الله بن
 عمر کان یبھی عن القبلة والمباشرة نصائم عبد الله بن عمر بنی میکر از قبله وباشرت در حق صائم باب اختلاف و الحجامه
 نصائم والا قوی انما لا یکنه الا لمن یغشی الضعف اختلاف کردند در خون کشیدن صائم و اقوی اقوالی است که گفته است
 که در حق کسیکه ترسد از ضعف صائم مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر انه کان یحتمل وهو صائم قال ثم ترك ذلك
 بعد فکان اذا صام لم یحتمل حتی یفطر عبد الله بن عمر خون میکشاید و او صائم میبود باز ترک کرد از بعد از آن پس وقتیکه
 روزه میگرفت خون نمی کشید تا آنکه اظهار کند مالک عن ابن شهاب ان سعد بن ابی وقاص وعبد الله بن عمر کانا
 یجتهمان وهما صائمان ابن شهاب یذیت کرد که سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر هر دو خون میکشیدند حال آنکه ایشان
 میبودند مالک عن هشام بن عروه عن ابیة کان یحتمل وهو صائم فلا یفطر قال وما دایته احتمل قط الا وهو
 صائم عروه خون میکشاید و او صائم بودی بعد از آن اظهار نکند گفت هشام و ندیدیم او را که خون کشیده باشد
 هیچگاه مگر آنکه صائم بوقال مالک انکبه الحجامه للصائم الاحتیة من ان یتضعف ولولا ذلك لم تکه ولو ان رجلا
 احتمل فی رمضان ثم سلم من ان یفطر امره ان یفطر علی شیتا ولم امره بالقضاء لذلك الیوم الذی احتجم فیه گفت مالک
 که روزه نیست حجامت صائم را مگر بسبب ترس از آنکه ضعیف شود و اگر این نباشد مکروه نیست و اگر مردی خون کشید
 در رمضان بعد از آن سلامت ماند از آنکه اظهار کند نمی بینم بروی نقصانی و امر نگفتم او را بقضای آن روز که خون کشید
 است مردی باب اختلاف فی صوم المسافر و افطار ایها افضل والا قوی ان الصوم افضل لمن لا یجهد الصوم
 الا لمن اراد بیان الجواز و که التخصی اختلاف کردند سلف و صوم مسافر و افطار او که کدام یک ازین بهتر است قوی بن
 اقوالی است که صوم بهتر است در حق کسیکه در شقت نه بیند از او و صوم و فطر صوم بهتر است کسی که شقت رساند او را
 مگر کسیکه قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد قبول خفت را مالک عن ابن شهاب عن عیبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
 عن عبد بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله خرج الی مکه مع الفقه و فی رمضان فصاح یبلغ الی اللک ید ثم فطر فافطروا معی
 و کانوا یأخذون بالاحداث قالوا حدثنا عن رسول الله صلی الله علیه و آله حکیه از عبد الله بن عباس روایت کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
 بسوی مکه سال فتح در ماه رمضان پس روزه گرفت تا آنکه رسید مکه بعد از آن فطر نمود پس اظهار کرد در میان شما
 و عمل میکرد صحابی حکم جدید پس از آنکه تازه تر از آن بود از حکام مخفرت صلی الله علیه و آله مالک عن مسعود

لا یجوز لاهل العلم
 فی الاقرار بیکونه
 القبلة لمن غلظ
 شهوته کراهیه
 فخر بعد الاقرار بیکونه
 ۳۳۳
 لا یجوز
 قلت
 اراد اهل العلم

ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن بعض صحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 امر الناس في سفرهم عام الفطر بالفطر قال تقوا لعدوكم وصار رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر قال الذي حدثني
 لقد رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم بالهجر يصحب را ساءله من العطش او من الحر فمضى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان طاعة من الناس قد صاموا حين صحت قال فلما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بالكديدا دعا بقدر فشر به فافطر
 الناس ابو بكر بن عبد الرحمن روايت كروا بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود مردمان در سفر خود
 سال فطر مکه با فطر و فرمود قوه حاصل كنيد براي قتل دشمن خود و روزه گرفت بخضرت صلى الله عليه وسلم گفتم ابو بكر بن كره
 كرفت كي يك اين حديث من رسانيد بر آئيد و يدم بخضرت راحله صلى الله عليه وسلم در عرج كه ميرخت بر سر خود آب السبيل مي گفتم
 سبب گري پس گفته شد پيش بخضرت صلعم كه طائفه از مردمان روزه گرفتند و قتيكه تو روزه گرفتي گفتم راي پس قتيكه
 رسيد بخضرت صلعم كه بريد طلب كرد پايه را پس آب خورد و پس فطر كرد مردمان مالك عن حميد الطويل عن انس بن مالك
 انه قال سافنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في رمضان فلم يعي الصائم المصطح الا المفطر على الصائم انس بن مالك كفت
 سفر كرديم با همرا بخضرت صلى الله عليه وسلم در رمضان پس عيب كر دوز دار بر فطر كننده و نه افطار كننده بر روزه دار و ما
 عن هشام بن عروة عن ابيه ان سخر بن عمر الاسدي قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله اني رجل اصوم افاضوكم
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئت فاصوم و ان شئت فافطر عمر بن عمر و سلمى كفت رسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله
 بر آئيد من مردمي ام كه روزه ميدارم پس ايا روزه دارم در سفر پس فرمود او را بخضرت صلى الله عليه وسلم اگر خواهي روزه
 دار خواهي افطار كن مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر كان لا يصوم في السفر عبد الله بن عمر روزه ميگرفت در سفر
 مالك عن هشام بن عروة عن ابيه انه كان يسافر في رمضان و سافر معه فاصوم عمر و ففطر عمر فلا يامرنا بالصيام
 هشام بن عروة كفت كه سافر ميگردم در رمضان و سافرت ميگردم با همرا او پس روزه ميگرفت عروه و افطار ميگردم با همرا
 شيكو را بر روزه داشتن باب المسافر اذا اراد ان يدخل بلد اول يومه يتحبب الصائم مسافر و قتيكه بخوابد كه داخل شود شهر خود
 فدا اول روز سنت ميگردد و در روزه داشتن آن روز مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان اذا كان في سفر فصرخنا
 فصرخا في المدينة من اول يومه دخل وهو صائم عمر بن الخطاب قتي در سفر ميورد روزه رمضان پس ميده است كه
 داخل خوابد در روزه اول روز خود داخل مي شد حالانكه روزه دار سه بود قال مالك
 من كان في شهر في رمضان فدخل في اول يومه و طعم له
 الفطر قيل ان يدخل و هو صائم قال يعني قال مالك اذا فطره ان يجنب في رمضان و طعم له

قلنا لا يصح من التلخيص
 و من لا تأخر ما خذ من
 بين الاثار ما خذ من
 قول الشافعي و طعم له
 الفطر في شهر السنة
 قال الشافعي انما يصح
 التلخيص على الصواب
 ليس من التلخيص و في
 السفر و قوله حيث
 بلغه ان ناسا صاموا
 فقال اولئك العصاة
 ففطر ذلك اول يومه
 ففطرهم
 ففطرهم
 و ما من راي الرخصة
 و في كل الفطر طعم له
 ففطرهم

الفجر هو بارضه قبل ان يخرج فانه يصح ذلك اليك كذا
 شونده است بر اهل خود و اول روز خود و طلوع کرد و او را فجر پیش از آنکه داخل شود در حالیکه او صائم باشد گفت مالک قیتکه
 که بخوابد که بر آید یعنی سفر در رمضان و طلوع کرد و او را صبح و حال آنکه او در زمین خود است پیش از آنکه بر آید پس بر آنکه او
 روزه بگیرد آن روز را ترجمه گوید رخصتی اندر عتد اگر مسافر یا مریض روزه گرفتند و در اثنای روزه مریض تند رست شد
 و مسافر معیتم گشت بر ایشان افطار حرام است زیرا که عذر رفع شد از ایشان و اگر صحیح معیتم روزه گرفت بعد از آن
 مسافر شد یا مریض شد جائز است او را افطار از جهت وجود عذر رخصت و اگر مسافر رخصت نباشد اما که است و او را تمام صوم
 مسکه اگر در اثنای روزه صبی بالغ شد یا کافر مسلمان شد قضاء این روزه بر ایشان واجب نیست زیرا که روزه بر غیر
 میشود پس علم واجب صوم غیر از مستلزم عدم واجب صوم تمام روز است **باب من افطر غیر ذی غنیه و هو**
 انه قد ائتمنى ثقتين بقاء النماض و كذا كذا حلیه هر که افطار کند در روز یکد بر دار و بگمان آنکه در شب داخل شد بعد
 یقین داشت که هنوز روز باقیست قضا کند و کفاره لازم نیست بر کمالک **الحق** فید بن اهل عن اخيه خالد بن
 اسلم ان عمر بن الخطاب افطرات يوم في رمضان في يوم ذی غنیه و دایم انه قد ائتمنى غابت الشمس فجاءه رجل
 یا امیر المؤمنین طلعت الشمس فقال عمر بن الخطاب لکلمت یسیر و قد اجتمعتنا عمر بن الخطاب با نظر کرد روزی در رمضان
 در روز یکد بر دار بود گمان کرد که وی در شب داخل شد و غایب شده است آقا بایس آمد پیش او مردی پس گفت
 یا امیر المؤمنین برآمد آقا بایس فرمود عمر بن الخطاب حال آنکه است بر آنکه با تخیری کرده بودیم قال مالک انما یسیر
 الخطاب یسیر القضاء فیما نرى والله اعلم و خفة مؤنث و یسارته یقول نقض یومنا مکمل گفت مالک غیر ازین
 که اراده کرد و عمر بن الخطاب باین قول خود که الخطاب یسیر و جواب قضا را در آنچه با نموده میشود و الله اعلم اراده کرد که سبکی محنت او را
 و آسانی او را میگوید روزه خواهدیم گفت یکروز بجای او ترجمه گوید رخصتی اندر عتد احتیاط آنست که در حالت صوم افطار نکند
 آخر روز مگر بعد یقین باشد به عروب یا خبر ستواتر خبر صدوق و اجتهاد بقراین مثل دیدن غلظت که از مشرق میخیزد و برود
 شدن ماه نیز محل میتوان کرد زیرا که امر کردن سلف طبقه بعد طبقه میباشد همه احاد را ثابت شد و اگر میبود البته نقل میکرد
 و فی الحدیث اذا دبر النهار من ههنا و قبل الیل من ههنا فافطر الصائم یسیر ازینجا دانسته شد که خبر صدوق و اجتهاد نیز
 در کار است چنانکه در اوقات صلوة بر قول مؤذن میتوان گفت که روز و صورت خیم از اجتهاد جاریست پس اگر خطای
 اجتهادی یقین معلوم شود و مسکه کند بقیه یوم را در قضا نماید و اگر غیر از ههنا و کذا نمیشود **باب اختلاف اهل البیت**
 صیام رمضان متعاقبا او متفرقا و لا قوی ان التناوب احب للفقهاء کثیر من اختلاف کردن سلف یا قضا آن صوم

علی بن ابراهیم
 علیه السلام
 فی التناوب احب من العمل
 او و داخرا و اهل البیت
 یحکم فیهم و فی البیت
 انما یسیر و فی البیت
 یسیر و فی البیت
 یسیر و فی البیت

و هو طالع او فیک
 علی بن ابراهیم
 و لو فطر فیه و فی شهر
 کفارة علی بن ابراهیم
 السنة قال ابن عباس
 را هو به لا قضاء
 طبعه و تنسیج من اجل
 ناسیا اقول معنی قول
 عس الخطاب یسیر
 نداء لا قضاء

قلت
وهو قول أكثر أهل
العلم في الأثر
ولا يجيب التتابع في
القضاء ويستحب

پی در پی یا جدا جدا و اقوی اقوال است که پی در پی قضا کردن بهتر است و در سترست و جدا جدا کردن کفایت کننده است
مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان افطر من رمضان او في سفر عبد الله بن عمر سئلت
 روزه دارد و رمضان را پی در پی کسیکه افطار کرد آنرا بسبب مرض یا سفر **مالک** عن ابن شهاب ان عبد الله بن عباس
 و با همیة اختلافی قضاء و رمضان فقال احدهما يفرق بينه وقال الاخر لا يفرق بينه لا ادری ایها قال یفرق بینہ و
 ایها قال لا یفرق بینہ ابن شہاب روایت کرد کہ عبد اللہ بن عباس ابو ہریرہ اختلاف کردند در قضا و رمضان گفت یکی از
 ایشان کہ تفریق کند در میان آن و گفت دیگری تفریق نکند در میان آن ابن شہاب گفت منیدانم کہ کدام یک از ایشان
 گفت کہ تفریق کند و کدام یک از ایشان گفت تفریق نکند میان آن **مالک** عن یحیی بن سعید بن مسعود بن المسیب
 یسأل عن قضاء رمضان فقال سعيد بن المسیب لا یفرق قضاء رمضان وان یؤثر سعید بن المسیب الی ان یفرق او ان لا
 قضا در رمضان پس گفت سعید بن المسیب دوست تر نزدیک من است کہ تفریق نکند قضا در رمضان را و آنکہ پی در پی کند
 قال یحیی سمعت ابا یوسف یقول فیمن فرق قضاء رمضان فلیس علیه اعادة و ذلك یجوز معناه واحديث لك الى ان یقال
مالک میگفت در باب شخصی که جدا جدا کرد قضا و رمضان را پس نیست بروی اعادة و این تفریق کفایت کننده است اول
 و دوست ترین و جود قضا نزدیک من است کہ پی در پی کند آنرا **باب** من اصحاب اهل فی رمضان و هو صائم قضا و کفر
 جماع کند اهل خود را در رمضان و حال آنکہ او صائم است قضا کند و کفارة دهد **مالک** عن ابن شهاب عن حمید بن
 عبد الرحمن بن عوف عن ابي هريرة ان رجلا افطر في رمضان فامر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يكفر بعقوبة
 و وصيا شهر بن ميثم العيني و اطعنا ستين مسكينا فقال لا يجد فاقى رسول الله صلى الله عليه وسلم يعزى عن فقال
 خذ هذا قصداً قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما اجد معنى فضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى بدت انياباً ثم قال
 مردی افطار کرد و در رمضان پس مرا کرد و در رسول الله صلى الله عليه وسلم کہ کفارة دهد باز و در دن یک برده یا بر فقه و شستن
 و راه پی در پی یا طعام خوراندن شصت مسکین پس گفت آن مرد منی یا بم پس آورد و شد پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 زمبیل خربا پس فرمود بگیر این را و تصدق کن آنرا پس گفت یا رسول الله نیست میچاکس محتاج تر از من بخشد یا آنحضرت
 صلى الله عليه وسلم تا آنکہ ظاہر شد دندان و از آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آن فرمود بخور این **مالک** عن عطاء
 عبد الله بن سنان عن سعيد بن المسيب قال جاء اعرابي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم يضر بخره و يثقب شعره و يقول هلك
 بعد فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ذلك قال اصببت اهل و انا صائم في رمضان فقال له رسول الله صلى الله
 هل تستطيع ان تعق رقبته قال لا قال فهل تستطيع ان تهك بدنة قال لا قال فاجلس فاقى رسول الله صلى الله عليه وسلم

اعتبر الشاطئ
قلبي

كذا رواه عليه السلام
 انتم حصة اهل
 نجف الكفارة ولو
 شربوا جميعها
 رمضان اكلوا
 لو افطر يوم من
 وقال ابو حنيفة
 بغيره بالصوم
 رمضان يجره اثر
 فساد من يوم من
 فموت فقال جميع الكفارة
 فوجب الكفارة واحدة
 اعتبار الشافعي
 قلت

فقد مضى عليه وهو في
تأسيب وحنين

بمراقبته فقال هذا فمقدّم قال ما اصابه مني يا رسول الله فقال كل واحد منكم ما كان ما اصابته
مالك قال عطلة فمالك سعيد بن المسيب كره ذلك العرق من القر قال ما بين تحتة عشر صاعا الى عشر دينار
بن المسيب كرهت ما امر الى بسوى اخبرت صلى الله عليه وسلم من ذمّه وادى عنه وادى عنه وادى عنه وادى عنه
ابن دور ترازه مظان خبر بس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم وحيث آن گفت جمل کردم اهل خود را و من ذمّه
و بودم در رمضان بس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ميثقي انك اذا كنتي بركة را گفت غنيتو انتم فرموا يا ميثقي
انك اذا كنتي بركة را گفت غنيتو انتم فرمود بس بن نشين بس آورده شد عيش اخبرت صلى الله عليه وسلم زنبيل خرا بس فرمود
بلكي اين را و تصدق کن اين را بس گفت نيست بچا بس محتاج تراز من يا رسول الله بس فرمود بخور از او و زنه و دار و ده
بجاي آنچه بان رسیده گفت مالک که گفت عطا بس سوال کردم سعيد بن المسيب چه قدر بود و ان زنبيل از خرا بس گفت
در بيان بازده صلح تا ميثقي قال يا مالک سمعت اهل العلم يقولون ليس على من افطر يوم ما من قضاء و هذا
باصابة اهل نهارا و غيره ذلك الكفاة التي تذكر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فمن احصا اهل نهارا و غيره
و انما عليه قضاء ذلك الميثقي كرهت مالک شنيدم از اهل علم که ميگفتند نيست بر کسی افطار کرده باشد روزی از ان قضاء
جمل اهل خود يا غير آن از سائر سفطرات كفارتيكه نقل کرده ميشود از اخبرت صلى الله عليه وسلم در حق کسی که جمل کرده باشد
اهل خود در روز رمضان و غير از اين نيست که بروی قضاء بهمان روز است بخوي گفته است که شافعي گفته که چون اين شخص
حاجت خود بيان نموده اخبرت صلعم آخر گردانيد كفارت را تا وقت سيار و امر کرده او را که آن فرد را حاجت صرف نمايد
فطار کند باكل و شراب پس مانند افطار و جماع است در وجوب كفارت نزد يك ابو حنيفة و مالک كفارة مخصوص است بجماع
اکل شراب و نذير و يك شافعي و احمد الله صلعم ترجم گويد رضی الله عنه معمول ريدنا حديث متصل ابو هريره است بس آنچه و نقد
رسول ابن المسيب اذ است از ابدای بدنه ما خود نيست و آنچه تفسير اوست مثل بيان عرق ما خود است مسئله هر کس
عاقبت پيش آيد بروی واجب است آنچه حديث آمده چون اخبرت صلى الله عليه وسلم تصليص نمودند بر وصف عالم که
علته اين حکم باشد از وصفه که علت آن زايد را بود چاره نيست و فقها و ان وصف مختلف شدند اقوي در بيان قبول
شافعي مينمايد که مؤثر محرم و چند خير است افشاء و صوم اداي رمضان حمد اجماع که آثم شده است بآن مسيبت جنس
بر جماع ناسي كفارة نيست زيرا که روز او فاسد شده و نه بر کسی که نيت روزه نگرفته است صلا و نه بر وصف هر کس
و نذر و قضای رمضان و نه بر مفسد باكل و شراب و استهنا و استهارة و نه بر سافر که جماع کند که نيت ترخص
در خاطر او باشد بانه زيرا که آثم نشده است بآن جماع و نه بر کسی که خطا کرده است در اجتهاد خود پس گمان کرد پس است

فذكره عند الشافعية
 بين جلوده من
 الكفاية في النبي صلى
 الله عليه وآله وسلم
 عليه والماله قد
 شي وهل يسبق منه
 فيه وكان نظمها
 في ذمتها فلا تدبر
 خصلة فها والاسبق
 على اسبق كركو الأسبق
 قيل معنا محمد بن
 ٢٣٦
 صف كفاية الى عبد الله
 الذكوري كتب الخفية
 انه خاض في كل الرجل
 وسكت النبي صلى الله عليه
 وسلم عن كفاية المرأة
 فاختلف في العاقل
 ابدخفة على المرأة مثل
 لم على الرجل كانت
 مطاوعة فلان كانت
 فعلمها القضاء دون
 وكذا وداهم اهل الشافعية
 كفاية وطبق

وَيُضْفَرُ بِهِ يَوْمُ الْقِيَامِ ۚ فَمَنْ كُنَّ عَلَيْهِ الْمَاءُ ذَرَاكَ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْغَالِبِينَ

[illegible]

نهاده بود و نه بر کسی که فعلی که مفسر نیست از وی بوقوع آمد و او احتیاط کرد که مفسر است بعد از آن بنا بر آن اظهار جماع کرد و
 بر کسی که زنا کند بنسبان یا در حال سفر زیر اگر آثم در صورت بیجهت محض زناست بیجهت تعرض صوم و غیر جماع را بر جماع حمل
 نتوان کرد زیرا که جماع فحش است و اینها در احکام بطلان شرب جایز داشتند نه جماع را و نه غیر ادای رمضان ابرادای
 رمضان و نه حفاظت بر جماع ابر تعرض صوم عدم مسئله درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفاره بر زن پس بیست
 که مقتصر باشد بر وی و بر زن وی واجب نباشد و بقیل که سکوت بنا بر امکان معرفت حکم دست از حکم مرد چنانکه حدیثنا
 بر مرد واجب میشود و حمل بر مرد واجب میشود و ظاهر آنست که اگر در روز تعرض صوم کرد و جماع دو کفاره لازم آید
 و داخل کفارات امر است که از شرع نصی بران دلالت نمیکند و یا قضا بوم افشاء لازم است همراه کفاره ظاهر آنست
 که لازم است مسئله درین حدیث دو احتمال است یکی آنکه کفاره مستقر شد در روز اول و بقیل که قنیکه قادر شود بر یکی
 ازین امور واجب شود و دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقه لغیر سکوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مؤمنانی است
باب بصوم فی الکفان امتنا بعاروزه دارد در کفارات بی در پی ممالک عن حمید بن قیس **المکه انما اخبرنا قال**
كنت مع مجاهد وهو يطوف بالبيت فجاءه انسان فساله عن صيام ايام الكفان امتنا بعاروزه
فقلت له نعم يقطعها ان شاء قال مجاهد لا يقطعها فان قراءه ابي بن كعب ثلثة ايام متتابعات حمید بن قیس
 بودم همراه مجاهد و او طواف میکرد بخانه کعبه پس آمد پیش او آدمی پس سوال کرد از وی از روزه گرفتن روزها کفاره و آیا
 بی دریغ باشد یا قطع کند آنها را از یکدیگر گفت حمید پس گفتم آری قطع بکند آنرا اگر خواهد گفت مجاهد قطع نکند آن را
 زیرا که در قراءه ابي بن کعب ده است ثلثة ايام متتابعات یعنی سه روز بی در پی قال مجاهد قال ماله و حسب الی
 ان يكون ما سقى الله في القرآن ان يصام متتابعاً گفت مالک دوست تر نزد یک من آنست که باشد آنچه خدا تعالی فرمود
 در قرآن که روزه گرفته شود بی در پی **باب من وجب عليه التتابع فعرض له عن اوجيض بنی حلی ما حاکم** **سکینه**
 بروی بی در پی گرفتن روزه مثل کفاره قتل یا غبار و غیر آن پس پیش آمد او از منی یا حیضه بنا کند بر آنچه روزه گرفته بود و
 یحیی سمعت مالکاً يقول احسن ما سمعت فین وجب علیه صيام شهرين متتابعين في قتل خطأ و تظلمه فعرض له عن
 یحیی و یقطع علیه صیاً ان اذا صوم من مرضه و قوی علی صیاً فلیل ان یؤخر ذلك و صیاً بنی حلی ما تقدم من صیامه
 و كذلك المرأة التي حیی علیها الصیاً فی قتل النفس اذا احضت بین ظهر صیامها انها اذا طهرت لا تؤخر صیامها
 و هو یحیی علی ما تقدمت و لیس لاحد وجوب صیام شهرين متتابعين و کتاب الله ان یفطر الا من عذر
 مرض او حیضه و لیس له ان یأخر فیقطع قال مالک و هذا من ما سمعت الی و فقلت

و علی اهل العلم بالکتاب
 فی صوم کفارة العیون
 قولان احدهما کما
 قال مجاهد
باب
 عند الشافعی یقول
 عند یحیی بن یحیی
 لا یحیی و لا یقطع
 عند الشافعی یقول
 عند یحیی بن یحیی

پیش از روز نفل مالک ان بلغه عن سعید المسدیکه سئل عن رجل ان یطبخ فاستغنی بالذکر قبل ان یطبخ سوال کرده
سید بن اسحاق از حال شخصی که نذر کرده روز گرفتن بچای آبی رسد او را که روز نفل گیرد پس گفت سید بن اسحاق
نذر پیش از روز نفل مالک بلغه عن سلیمان بن یساکه گفت مالک خبر رسیدم از سلیمان بن یساکه
باب هل یصوم احد عن احد یا روز و گیر کسی عوض دیگری مالک انه بلغه عن عبد الله بن عمر كان یسأل
هل یصوم احد عن احد و یصلی احد عن احد فقول لا یصلی احد عن احد ولا یصوم احد عن احد عبد الله بن عمر
سوال کرده باشد یا روز گیر کسی عوض کسی نماز گذار کسی عوض کسی روز گذار کسی
کسی ترجمه گوید این را عقب کرده اند بحديث بخاری عن عائشة من مات وعليه صوم صام عنه ولیه فقیه میگوید که ممکن است
جمع در میان حدیث و اثر پس بگوئیم که معنی قول ابن عمر لا یصوم احد الا انما است که کسی عوض کسی روز گذار در حال حیات
آن معنی که در بعض پیشین فانی غلام خود را پس خود را فرماید که عوض او روز بگیرد تا با صوم از وی سبک گرداند بخلاف
رجح که در حال ضرورت کسی عوض دیگری حج را بجا می توان آورد و الله اعلم مسئله در باب تشفیکه بمیر و بر وی واجب بصوم
و حدیث آمده است حدیث ثخین من مات وعليه صوم صام عنه ولیه حدیث ترمذی و ابن ماجه من مات وعليه صیام
فیظم عنه مکان کل یوم ثم اثنی در قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است و در جدید بر حدیث ثانی زیرا که اشبه
بنظر آن فقیه گوید در مثل این صورت تعارض نیست تا یکی را اخذ کنیم و دیگری را بگذاریم بلکه عمل هر دو ممکن است چنانکه در ظاهر
و از باب کفارات بخیر و چند خصلت اقع شد پس گوئیم بر ارات و سه میت صلی میشود یکی از دو چیز صوم ولی و فدیة طعام
و هیچ کرون میان هر دو محل نمیتواند شد زیرا که هر یکی مشعر است بکفایت مسئله تشفیکه کنده اند و از باب سبک بعد از آن
از قضا آن فرمایند کرده باشد فقیه گوید در حدیث نبوی نیست از حکم بلکه عام است پس بر عموم باید گذاشت مسئله و اگر
اختیار کند صوم را پس ولی عبارت از قریب است بر قریبی که باشد بطا بر است که اگر اجنبی تبرع کند نیز جائز باشد مانند
دین میت و همچنین اگر ولی اجنبی را بفرماید باجرت یا بدون اجرت و اگر طعام اختیار کند پس یکم بدقیقاً سائل قطار مسئله
باب الشیخ الفانی یفطر یطعم عن کل یوم مئلاً یزنا و ان افطرا و طعامه و عوض هر روز یکم که عبارت
از ربع صاع است مالک انه بلغه ان النبی بن مالک کبوحی کان لا یقدر علی الصیام فکان یقتدر ان یسأل
پرسیده تا آنکه توانای نداشت بر روز گرفتن پس فدیة میداد و قال مالک ولا اری ذلک واجباً و یطعم الی
ان کان قریباً علیه فمن فدیة فاما ان یطعم مکان کل یوم مئلاً یزنا رسول الله صلی الله علیه و آله گفت مالک من بین این طعام
واجب و در سترست نزدیک من آنکه بکند از اجنبی طعام را اگر باشد قادر بر وی پس یکم فدیة و غیر از این نیست که طعام

قال ابو حنيفة قضى
ولا طعام كالمرغوب
قال الشيخ ان شاء الله
اطعمت ولا قضاء
وان شاء اقضت ولا
اطعام وللشافعي وكان
احدهما قضت ولا طعام
والثاني ان خافت على
نفسها اقضت ولا
اطعام وان خافت على
الطفل قضت ولا طعام
وهو الاطعام
على قلمش
وطيها اهل العلم ان
فذلك جائزة ولا شيء
عليه في ذلك

بجای هر روز یک در ایام حضرت صلی الله علیه و سلم مترجم گوید رضی الله عنه که در حکم شیخ ابوالحسن که یکصد ضعف دارد چنانچه
 کشف اذان متوقف نیست و قدره بر صوم با آن ضعف میباشد و آیا این فدیة بر سبیل وجوب است یا بر سبیل استحباب
 شافعی و درین مسئله و قول آمده است از آنست که بر طریق وجوب است زیرا که عوض قصاست و بقیاس اطلاق
 از مرده و اگر کسی اطعام نتواند یا از مرده و مطلقاً ساقط میشود یا تا یافتن قدره ظاهر اول است مانند صدقه نظیر بای
 الحامل اذا خافت علی ولدها تقطر و تطعم عن کل یوم مسکیناً زن حامل و فقیه تبرسد از ضرر فرزند خود بسبب
 افطار یکصد و طعام دهد عرض هر روز یک مسکین **امام مالک** انه بلغه ان عبد الله بن عمر مشی عن المرأة الحامل
 اذا خافت علی ولدها و اشتد علیها الصیاء فقال تقطر و تطعم مکان کل یوم مسکیناً مدام من حنطة بعد الذی
 علیه عبد الله بن عمر را سوال کرده شد از حکم زن حامل و فقیه تبرسد بر ضرر فرزند خود دشوار شود بروی در و در حاکم
 پس گفت ابن عمر افطار کند و طعام دهد بجای هر روز یک مسکین را یک در از گندم بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم قال **امام مالک**
 و اهل العلم یرون علیها القضاء كما قال عمر و جعل فتنه کان منکره و یصا او حل سفره فداء من ایام اخو و یرون
 رمضان الا من صام الخوف علی ولدها گفت **امام مالک** اهل علم می بینند بر زن حامل لازم قضا را چنانچه فرمود خدا تعالی
 فتنه کان منکره و یصا الخ و می بینند آن محل را رضی از امر امن با خوف ضرر بر فرزند او بقوی گفته که محل مختلف اند
 و شیخ فانی و حامل مرضع پس شیخ فانی را غیر از فدیة لازم نیست و فدیة نیست است نزدیک مالک و واجب نزدیک
 غیر او و حامل که تبرسد بر ولد خود قضا کند بغیر اطعام نزدیک مالک ابو حنیفه زیرا که وی بیشتر به بیار است و بحق بن راهب
 گفته است که حامل و مرضع اگر خواهند اطعام کنند بغیر قضا و اگر خواهند قضا کنند بغیر اطعام مترجم گوید این قول اخیر بی اثر
 است و مناسب تر میباشد و استدلال حکم مرضع مثل حکم حامل است ظاهر است که مثل او است و در حکم مرضع است
 سیکه افطار کند برای خلاص ساختن غریق یا مانند آن واجب باس بناخیر القضاء الی شعبان باک نیست نزدیک
 کردن قضا تا شعبان سال آینده **امام مالک** عن یحیی بن سعید عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه سمع عائشة زوجة النبی
 صلی الله علیه و سلم تقول لیکن علی الصیام من رمضان فما استطیع ان اصومه حتی یاتی شعبان حضرت
 عائشة رضی الله عنها میفرمود هرگز این حال این بود که لازم میشد بر من روزه از رمضان پس نمیتوانستم که روزه بگیرم
 آنرا تا آنکه می آمد شعبان مراد است که بسبب شغل حضرت صلی الله علیه و سلم قضا می کرد و چنانکه صحیحاً در روایت دیگر
 آمده است **باب** ان لم یقض عن کل رمضان اثم و قضی فقیه قضا نکرد و آنکه داخل شد رمضان سال آینده اطعام کند بجای
 هر روز یک مسکین یا قضا کند **امام مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه ان کان یقول من کان علی قضا و صلا فلیقضا

وهو قوي على صيامه حتى جاء رمضان أخراته يطعم مكان كل يوم مسكنا من حنطة وعليه مع ذلك القضاء فاسم
 محمد كلفت هر كه واجب بروی قضاء رمضان پس قضا نكردن از او و توانست بر روزه گرفتن تا آنكه آمد رمضان دیگر پس بر آن
 وی طعام کند بجای هر روز یک مسکین یک دینار کند و بروی لازم است قضا با وجود طعام مالمک اند بلغة عن سعید بن
 مثل ذلك جبر رسید بمالك بن سعید بن جبر مانند این تقوی گفته است هر كه تاخیر کند قضا را بغیر عذر تا آنكه داخل شده باشد ماه رمضان
 از سال آینده لازم میشود دیگر قضا بعد رمضان و لازم میشود بروی طعام دادن بحساب هر روز یک مسکین نزدیک اهل علم
 و بهین قائل اند هر ی و مالک ثوری و شافعی و احمد و حنبل و ابو حنیفه گفته قضا کند بروی فدی لازم نیست مسکله بخند
 اثر فاسم بن محمد و سعید بن جبر حدیث دارقطنی و بهین است عن ابی هريرة بهین مضمون لیکن رفع او ضعیف است و وقف
 صحیح و گویا مصلحه و در شرع و عینه آن دفع تسویف قضا است سنت بعد سنته و اگر رمضان ثالث نیز داخل شود هنوز قضا نكردن
 از آن وقت که دیگر شود باب یتأكد تنزیه لصوف من الرقت والشمه والغیبة لازم است باک کردن روزه و اگر
 شهوت و سب غیبت مالمک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه قال الصیام
 فاذا كان احدكم صائما فلا یفث ولا یجمل فان امره شاتما و تأکله لقیل فی صائمه فی صائمه رسول الله صلعم فرمود روزه
 است یعنی از سوسه شیطان پس قنیکه باشد یکی از شمار روزه و اریس کلام شهوت نکند و بد خلقی نکند پس اگر بروی سب کند
 با او واجب است که با او پس بگوید هر آینه من روزه دارم هر آینه من روزه دارم باب لایکوه السواک للصاوی و لو
 بعد الزوال مکروه نیست سواک کردن روزه دار را اگر چه بعد زوال آفتاب کند مالمک اند سمع اهل العلم لایکوه
 السواک للصاوی فی رمضان فی ساعه من ساعات النهار الا فی اوله و لا فی اخره قال ولم اسمع احدا
 اهل العلم یکره ذلك ولا یفث عنه مالک شنید اهل علم را که مکروه نمیدهند سواک کردن برای روزه دار در روزه
 در هیچ ساعت از ساعات چهارده در اول او و نه در آخره او گفت مالک و شنیدم هیچکس را از اهل علم
 مکروه و در آن را یا نهی کند از آن متهم جم گوید بهین است قل ابو حنیفه و اکثره علماء شافعی کرده
 سیدار و سواک کردن مرصیام را بعد زوال از جهت خوف از الزام بروی دهین صائم که صیه باست نمیدهند بخت
 و اند علم باب من استقاء فی الصوم فلیله القضاء لا من ذرعه الفقی کیسه بقصد کند فی در روزه
 واجبست بر فقی قضا را واجب نیست بر کسیکه غالب آمد بروی فی مالمک عن نافر عن عبدالله بن
 اندکان یقول من استقاء وهو صائم فلیله القضاء و من ذرعه الفقی فلیس علیه القضاء عبدالله بن عمر
 میگفت کسیکه بقصد فی میکند و در روزه دار است پس واجبست بر وی قضا و هر كه غالب آمد بروی فی نیست

۴۰ قانت
 الشافعی قال لا یفث
 بقضی و لا قد یفث
 ۴۱ قلت
 و علیه اهل العلم ان
 ذلك حقا لا لصو
 ولا فیصله صومه
 ۴۲ قلت
 و علیه اکثر العلماء
 و فی المالکین اذا قاء
 ۲۲۱
 او استقاء مالم یفث
 او روزه عادی یفث
 او عاده او فیه فلا یفث
 علی ما هو
 و لا یفث فی الاطعمه
 و لا استقاء فانی
 مالم یفث فی التماجر
 و لا یفث فی التماجر
 انتم اهل العلم یفث
 چون بطل و لا یفث
 الفقی فانی یفث

لا قلن
نصف حكمة مسلم
اذ اني احرم اكل
شراب فليتم صومه
فانما اطعمه الله
سقاء من هب انما هو
العلم ان انما هو
كل او شرب ناسيا
لصومه لا يفصل صومه
نصا كان او فساد
قالوا لا يفتن في الفطر
بغير الفطر

۲۴۲

لازم بر وی قضا ترجم گوید رفع کرده اند این حدیث را اصحاب بنی اربعه و غیر ایشان و ایا افساد و تقصیر از جهت عین اوست
پس بکنند اگر چه یقین باشد که چیزی بخورده است یا از جهت آنکه منظم رجوع است پس اگر یقین شد که چیزی رجوع نکرده
باشد نشود تحقیق نزدیک فقر آنست که استغفار و توبه را نوم است که شارع آنرا منظم رجوع ساخته در جایکه اختیار بدیت عفو فرمود
است و بنا بریکه اختیار است حکم بغض او هم نموده است چنانکه نوم را منظم رجوع رجح گردانید لکن چون شارع خود نصبت فرمود
حکمی علیحد پیدا شد و اثر بر عتله خود پس حق آنست که وی منفست از جهت منظم رجوع لیکن اگر یقین باشد که هیچ چیز رجوع نکرده
نیز قضا لازم آید بجهت آنکه علتی که شارع نصب کرده است یافته شد اگر چه حکمت موجود نیست مانند مسافر تفرقه که مسافر خارج از
باب من اکل او شرب فی الصوم ناسیا حکم کسی خورد یا آشامید در روزه بر بنیان قال یحیی سمعت مالکاً یقول من اکل

او شرب فی رمضان ناسیا او ساهیا او ما کان من صیا واجب علیه قضاء یوم مکانه و سمعت مالکاً یقول من اکل او
شرب ناسیا او ساهیا فی صیا نطوع فلیس علیه قضاء ولیتم یوم الذی کل فیه او شرب هو متطوع ولیس علی اصنا
او یقطع صیا و هو متطوع قضاء اذا کان انما افطر من عذر غیر متعمد للمفطر لا اری علیه قضاء صلو نافلة اذا هو
قطعه من حدث لا یتطعم حله مما یحتاج فیه الی الوضوء گفت یحیی شنیدم مالک که میگفت هر که خورد یا آشامید
بر بنیان یا سهو در رمضان یا در روزه دیگر که فرض است بروی مثل نذر و کفاره پس بروی واجب قضاء روز دیگر
این روز و نیز شنیدم مالک که میگفت هر که خورد یا آشامید بر بنیان یا سهو در روزه نفل پس نیست بر او قضاء و تمام کند
روزه آن روز که خورد یا آشامید بروی و او روزه نفل داشت نیست بر کسیکه رسید او را چیزی که تباها کند روزه او را
و حال آنکه او روزه نفل داشت قضا آن روزه و تحقیق افطار کرده باشد بسبب عذر آنکه بقصد افطار کرده باشد و منی بمنع
گذرانده قضا نماز نفل چون بشکند او را بسبب جهل یا بیگانه شدن آن از آنچه محتاج میشود بروی بسوی صوم ترجم گوید
تغیب کرده اند این حدیث را بحدیث مسلم که اذ انسی حکم فاکل او شرب فلیتم صومه فانما اطعمه الله تعالی و سقاء و لهذا اکثر
علم اختیار کرده اند که اگر صائم بخورد یا بیاشامد بر بنیان روزه او تباها نشود خواه فرض باشد خواه نفل مالک نفل تخصیص کرده
و الله اعلم **باب** یستحب صوم عاشوراء مستحب است گرفتن روزه روز عاشورا **مالک** عن هشام بن عمار

عن ابیه عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله انها قالت کان یوم عاشوراء یوماً تصوم فی الجاهلیة
و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصوم فی الجاهلیة فلما قدم رسول الله صلی الله علیه و آله المدينة صام و امر الناس
بصیا فلما فرض رمضان کان هو الفریض و ترک یوم عاشوراء فمن شاء صام من شاء ترکة حضرت عائشة
فرمود که بود روز عاشورا روز یکروزه دیگر گفتند از اقریش در جاهلیه و آنحضرت صلعم نیز روزه میگرفتند آنروز در جاهلیه
پس

وقتیکه در صوم فرمود حضرت صلعم بعد از روزه گرفت آنرا و امر کرد و بعد از آن بر روزه داشتن آن پس وقتیکه فرض کرد این روزه
 رمضان فرض بهمان شد و ترک کرده شد روزه عاشورا پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد ترک کند آنرا **مالک**
 عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن حوف انه سمع معوية بن ابي سفيان يوم عاشوراء عام حجة وهو على المنبر
 يقول يا اهل المدينة اين علماءكم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لهذا اليوم هذا يوم عاشوراء ولم يكتب
 عليكم صيامه وانا صائم فمن شاء فليصم ومن شاء فليفطر معوية بن ابي سفيان میگفت ای اهل مدینه کجا اند عالمنا
 شما یعنی عالمان شما گزشتند و محتاج شدید تعلیم بسیاری از مسائل مهمه شنیدم رسول الله صلعم که میگفت این روز را که این
 عاشورا است فرض کرده شده است بر شمار روزه گرفتن آن ومن روزه دارم پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد فطر
مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب ادس الى الجارث بن هشام ان غدا يوم عاشوراء فصموا واهلك ان
 يصوموا عمر بن الخطاب کس فرستاد لبوی حارث بن هشام باین پیغام که فردا روز عاشورا است پس روزه گیر و امر کن
 خود را که روزه گیر و نیز مردم گوید و تجب است نزدیک اکثر علماء روزه داشتن نهم و دهم و فی عالمگیری به یکروز صوم یوم عاشورا
باب النهي عن صوم يوم الفطر يوم الاضحية وایام منی باب ومنع از روزه گرفتن روز فطر و روز منی و ایام منی
مالک عن محمد بن يحيى بن حبان عن الاوزاعي عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن صيام يومين
 يوم الفطر يوم الاضحية رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از روزه داشتن دو روز روز فطر و روز منی **مالک**
 عن ابن شهاب عن ابي عبيد مولى بن اذهر عن عمر بن الخطاب قال ان هذين يومان نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عن صيامهما يوم فطرهما و الاخر يوم تاكلون فيه تسلكه حضرت عمر فرمود هر آینه این دو روز آن دو روز را
 که منع فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از روزه گرفتن در آنها روزا فطر است و دیگر روزیکه میخورید در آن از قربانیهای خود
مالک عن ابي النضر مولى عمر بن عبد الله عن سليمان بن يساف ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن صيام ايام منى
 رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی فرمود از روزه گرفتن در ایام منی یعنی ایام تشریق **مالک** عن ابن شهاب ان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم نهى عن صيام يومين يوم الفطر يوم الاضحية وایام منی یعنی ایام تشریق و ذکر الله رسول الله صلی الله
 علیه وسلم فرستاد و بعد از آن بن خدا را در روز منی تا بگوید در میان قافله حج بگوید بخیر ازین نیست که این روز را روزه دار
 بخورد و آن شامیدن و ذکر خداست **مالک** عن يزيد بن عبد الله الهادي عن الجوهري مولى ام هانم امرأة عيسى
 بن ابي طالب عن عبد الله بن عمر بن الخطاب انه دخل على ابي عبد الله بن العاص فوجد ياكل قال فدعا فقلت
 اني صائم فقال في هذه الايام التي هي رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن صيامها واما ما بطن من قال مالک عن حماد بن عمار
 انه نهى عن صيام يومين يوم الفطر يوم الاضحية وایام منی یعنی ایام تشریق و ذکر الله رسول الله صلی الله علیه وسلم نهى عن صيامها واما ما بطن من قال مالک عن حماد بن عمار

قلت
 وطيب اهل المدينة
 اكثر من يصوم التاسع
 والعاشرة في العاشرة
 ويكره صوم يوم عاشوراء
 من قال
 قلت
 العلم لعون يصوم يوم
 العید قال التناهي في تعبد
 فانما قال ابو جعفر تعبد
 وبقضي وان صام فحجها
 كان صائما واختلفوا
 ٢٢٢
 وصيام ايام التي لا تقدر
 انقام يجدها ولو لم يكن
 صام قال ابو جعفر
 لا يصوم ويصوم الذي
 وقال مالك انه ان يصوم
 والتناهي في ان يصوم
 اظهر هذا القول
 ونهى عن صيام يومين
 عقيل وهو هم ظاهر
 والصواب انهما

قلت وعليه ابو حنيفة وقال الشافعي يعاقب الصوم والصلوة على الجوف لا واراء من شتم الجوف قطع على جوف الا تمام ولا القضاء ان لم يتم ويصح ويكفر التخرج بدلا من ذلك ثاب على بعض رواية كاشفة على الضيف لويكوه وثاب عليه د جيب بالشيخ رحمه الله

التخرج ولو خرج في قضاء رمضان وشبهه لم يجب التخرج مطلقا سواء كان متعذرا بل لفظه لا يخرج من جوف الا تمام

وقيل من جوف الا تمام يقال لا يخرج من رمضان الا ما هو في جوفه او يقال هو ان يخرج من رمضان الصوم ان كان صوما

الصلوة ان كان صوما

گفت یا رسول الله هر آنکه من صبح کردم و عايشه هم روزه دار بطريق نفل پس بدین فرستاده شد برای ما طعمی پس افطار کردیم بر این پس بود حضرت صلعم قضا کنید بجای آن یکروز دیگر نغوی گفته که متطوع بصوم اگر افطار کند بغیر عذر بریدی قضا لازم نیست نزدیک شافعی و احمد اسحاق و گفت مالک اگر بغیر علت افطار کرد لازم می آید قضا و همین است حکم صلوة و خطابی در اینجا فائده گفته حدیث ابن شهاب بر سست و اگر ثابت شود چنان بیناید که امر کرد حضرت صلعم حضرت عائشه و حضرت ابوطریق احتجاج بر آنکه بدل در اکثر احکام موقوف بر آن مقام اصل خود میباشد و چون در اصل بخیر میبود در بدل نیز بخیر میبود و فی الحدیث الذی اخرجه الی کم ابو داود و الصالح المتطوع امیر نفسه ان شارصام وان شافط **باب** هل يلزم النفل بالشروع فيه ايا لازم ينفل بشروع وان قال مالك لا ينبغي ان يدخل الرجل في شيء من الاحمال الصالحة الصلوة والصيام والحج وما اشبه هذا من الاحمال الصالحة التي يتطوع بها الناس فيقطع حتى يتيه على سنته اذا اكتم ان يصرف حتى يصير ركعتين واذا صام لم يقطع حتى يتم صلاته واذا اهل لم يرجع حتى يتيه و اذا دخل في الطواف لم يقطع حتى يتم سبعة لا ينبغي ان يترك شيئا من هذا اذا دخل فيه حتى يقضيه الا من افرغ من له ما يعرض للناس من الاسقام التي يعذرون بها وذلك ان الله تبارك وتعالى يقول في كتابه كلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخط الابيض من الخط الاسود من الفجر ثم اقموا الصلوة الى الليل فليعلم انما الصلوة كما قال عمر بن الخطاب واقموا الحج والعمرة لله فلو ان رجلا اهل بالحج تطوعا وقد قضى لم يكن له ان يترك الحج بعد ان دخل فيه ويرجع حله من الطريق وكل واحد دخل في نافذة فليعلم انما الصلوة اذا دخل فيها كما يتم الفريضة وهذا احسن ما سمعت اليك قلت مالک اي نيست که دخل شود شخصی چیزی از اعمال نیک مثل نماز و روزه و حج و آنچه مانند آنست از اعمال خیر که تطوع میکنند آن مردمان پس قطع کند آن عمل بلکه میباید که بانجام رساند آنرا بر وجه مذکور مثلا چون تکبیر تحریم گوید برگردد تا تمام کند و در وقتی را چون روزه برگردد افطار نکند تا تمام کند آنرا و چون احرام بندد در حج نکند تا تمام کند حج خود را و چون شروع کند در طواف قطع کند آنرا تا تمام کند بهفت شوط را نمی سزد که ترک آن چیزی را ازین اعمال خیر و قنیه شروع کند و آن تا وقتیکه با تمام رساند آنرا مگر بسبب عارضه که پیش آید و از جنس آنچه عارض میشود مردمان را مثل امراض و بیماریها که معذور داشته می شوند بسبب آن و دلیل برین آنست که خدا تعالی فرموده است و کتاب خود کلاوا و اشربوا الخ و این واجب است بر روزه گیرنده که تا تمام کند روزه خود را چنانچه فرمود خدا تعالی و انتم لا تلجوا و المعوق پس اگر شخصی حرام بستمج نفل و حال آنکه او کرده است حج فريضة پس جایز نیست او را که ترک کند حج را بعد از آن که شروع کرد در وی و برگردد از شنای راه حلال شده و هر گاه داخل شد در اعمال نافله پس وی و هیت بانجام رسانیدن آن چنانچه بانجام رساند اعمال فريضه را ترک کند و اگر چه مستحب است که او را حرام شود قضا بر عمل نفل بسبب وجع در آن و در پیش شافعی قضا نفل

حج واجب است و تضار نفل نماز و روزه لازم نیست اگر قطع کند بلا عذر ثواب معنی نماند و اگر بگذرد قطع کند ثواب معنی نماند بام
 کیف کان النبی صلی الله علیه وسلم یصوم تطوعاً چگونه میگرفت بخیرت صلعم روزه نفل **مالک** عن ابی النضر مولى
 عمر بن عبد الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله قالت کان رسول الله صلی
 علیه و آله یصوم حتى نقول لا یفطر یفطر حتى نقول لا یصوم و ما رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله استكمل صیام شهر
 الا رمضان و ما رأیت فی شهر الا تصیماً مأمناً فی شعبان حضرت عائشة فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روزه
 میگرفت تا آنکه میگفتم افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتم روزه نخواهد گرفت و ندیدیم که حضرت صلعم کامل کرده باشد
 روزه یکماه هیچگاه مگر رمضان و ندیدیم حضرت صلعم در هیچ ماه که زیاده گرفته باشد روزه را از خود در شعبان **باب**
 الشک باب و حکم روزه شک یعنی روز آخر شعبان که سبب بر ماه نموده اند شود **مالک** ان سمع اهل العلم یهتدون عن
 ان یصام الیوم الذی یشک فیه من شعبان اذا التوی به صیام رمضان و یرون ان علی من صام من غیر روية ترجأ
 الثبت انه من رمضان ان علیه قضاءه ولا یرون بصیاً تطوعاً باسا قال مالک و هذا لا یجوز عندنا و الذی ادلت
 اهل العلم ببطلان مالک شنید از اهل علم که نهی میکردند از آنکه روزه گرفته شود روز یکشنبه که شک می شود در آن از روزهای شعبان
 و قیام که نیست کرد و وی از رمضان باشد و می بیند بر هر که روزه گیرد یوم شک از غیر دیدن ماه بعد از آن آمد گواه که وی
 از رمضان است واجب قضاء آن روز بر وی و منی بینند بر روزه گرفتن آن بطریق نفل هیچ باکی گفت مالک که همین است
 امر مسلم نزدیک حکمی که می بینم از اهل علم را در شهر خود قیومی گفته است که اکثر اهل علم گفته اند که روزه گیرد روز شک از بیت رمضان
 و همین روز قیومی ای رجب و جماد میگویند که نیست نفل کند جایز است و شافعی آنرا نیز مکروه داشته مگر آنکه عاقل داشته باشد این روزه
 موافق عادت او افتد بحیث حدیث ترمذی از عمار بن یاسر من صام یوم الذی یشک فی قضاءه فقد عصى ابا القاسم فقیر میگردد آنکه بر
 احتیاط رمضان روزه بگیرد البته نیت رمضانیت خواهد بود باشد متصور میشود که برای احتیاط رمضان کسی روزه
 گیرد بدون شک مسلم یوم شک یوم ثلثین است از شعبان اگر مردمان خبر رویه او فاش کنند و لازم نشود از جهت فسخ نجس
 ایمن بودن او و اگر خبر فاش نشد یوم شک نیست و بعضی مطابق غیم یوم الشک می شود و نه بانجا ر اهل زیج که طلال از
 دوازده در جرد در شده است و الله صلعم **باب** استحبنا اعتکاف العشر الا و اخومن رمضان طلب ليلة القدر **باب** بیان
 استحبنا اعتکاف در روز آخر از رمضان بحیث طلب شب **مالک** عن یزید بن عبد الله بن الحارث عن محمد بن
 ابرهیم بن الحارث الیتمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن حوف عن ابی سعید الخدری عن ابی هريرة قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله یعتکف العشر الا وسط من رمضان فاعتکف عالماً حتى اذا کان ليلة احد و عشرين و هو ليلة

لا قلت
 و علی اهل العلم
 لا قلت
 عن قول عامر بن صام
 الیوم الذی یشک فی
 فقد عصى ابا القاسم
 فاختلفوا فی معناه
 وعند اکثر اهل العلم
 لا یصوم یوم الشک
 رمضان و ان صام من
 شعبان تطوعاً جائز قال
 الشافعی لا یجوز لان
 لا یفقی صوماً کلین
 ۲۲
 و یجوز علی انه ان
 نوى التطوع لا یجوز
 عن الذم و قال ابو
 حنيفة یجوز

التي يخرج فيها من صبيحتها من اعتكافه قال من اعتكف مع فليعتكف العشر الا واخرو قد اريت هذه الليلة
 له السنية ما وقد رايتني اسجد من صبيحتها في ماء وطين فالتسقى في العشر الا واخرو التسقى في كل وقت قال
 ابو سعيد فامطرت السماء تلك الليلة وكان المسجد على عرش فوكف المسجد قال ابو سعيد فاصبرت عينا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وعطيت جبهته وانفعا الماء والطين من صبيحة ليلة ^{الصلوة} احد وعشرين ^{صلى} رسول الله
 اعتكاف ميكرو عشرة مائة از رمضان پس اعتكاف كرد يك تا وقتيكه شد ميت ويكم وآن شبی بود كه بر مي آمد در وقت
 وقت صبح آن از اعتكاف خود فرمود كه اعتكاف كرده است با من بايد كه اعتكاف كند عشره اخيره را و هر آينه ديدم
 اين شب را يعني شب قدر را در خواب بعد از آن فراموش كرد اينده شد از خاطر من و هر آينه ديدم خود را درين خواب
 در بختال كه سجده ميكنم صبح او در آب گل پس طلب كنيد آنرا در عشره اخيره و طلب كنيد آنرا در هر شب طاق گفت ابو سعيد
 پس باز ايند آسمان همان شب يعني شبی كه بعد از شروع اعتكاف عشره اخيره آمد و بود مسجد بنا كرد و شد بعرضش ^{بگفت}
 مسجد گفت ابو سعيد پس يزد و چشم من رسول الله صلى الله عليه وسلم كه باز گشت از نماز و بر جدين مبارك و ميني مبارك
 آنحضرت صلعم شرا آب گل بود از صبح شب ميت ويكم مقدمه لابد است از نقص اتيات اعتكاف و مفيدات و مباحات
 پس حقيقتا اعتكاف درنگ نمودن است در مسجد قدر يكه آنرا درنگ توان گفت بدنيست آن اما درنگ كردن را پس
 از استعمال اهل شرع لفظ اعتكاف ابرين حقيقت يقال مكف واعتكف اي قام و مكث پس مجرور و در مسجد بنوع درنگ
 نباشد اما قيد مسجد در تكاف شرعي پس انچه التزام اهل شرع است مسجد را در اعتكافات فلو شئنا وجهه آنكه سجناب ^{اعتكاف}
 بسبب م رابطه است در مسجد و از جهه آنكه خدا تعالى مقرر مايد و انتم عاكفون في المساجد امانيت پس بعد ايشان اما
 بالنيات وفيه نظر زير كه لبت در مسجد قسم است قسمي است كه او را اعتكاف گويند و قسمي هست كه آنرا استنار نماز و مانند
 مي نامند پس فرق در دو قسم بقيد مي بايد كرد و نيست اعتكاف صلاحيت فرق ندارد زير كه مصادره لازم مي آيد پس
 از مكث طويل كه مصليان القدر نميكنند مثل بگرو و اهد علم و در اعتكاف دوراي ظاهر مي شود چنانكه در صلوة بعد گفته شده
 سبيل شافعي نيست كه اعتكاف م رابطه است و مسجد و سجناب آن از جهه منفي م رابطه است الا آنكه خروج براي حاجت
 اعتكاف عشره اخيره مثل انچه ضرورت و وجهه آنكه گويامتنه است در اعل نيست پس اگر نيست مطلق اعتكاف كرد
 تا وقتيكه از مسجد برآمده است براعتكاف خود است و چون از مسجد برآمد براي حاجت ضروري يا غير آن اعتكاف بي
 تمام شد و اگر باز اعتكاف خواهد نيست جديديايد كرد و اين مبني است بر آن راي كه بنا فني نسبت كرديم پس ضرورت اعتكاف
 مدة متنا بعد است مطلق اعتكاف و بر راي ديگر در اينجا نظر است بلكه ظاهر آنست كه اگر نيست محد دارد و براي حاجت

نقلت
 عليه اهل العلم
 وفي هذا الحديث ان
 من ادرك اعتكاف الفجر
 غدير النقص من
 يوم العشر
 وعليه الشافعي
 ابو حنيفة

برآید بر احکام خودست و همچنین اگر هیچ نیت حاضرند زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروری مخالفت ندارد و قاطع
 نمیتواند بود الا خروج به نیت نقص اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متتابع کرده است مثل
 عشره آخره رمضان ادای مانوی نمیتواند شد مگر بکثرت این مدت و خروج برای حاجت ضروری یا مستثنی است یا خروج
 برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض مستثنای آن کرده است پس جایز است و اگر تعرض نکرده است جایز نیست و یا قاطع آن
 اعتکاف است یا قاطع آن نیست بغير نیت قطع یا قاطع است در صورت طول مدت خروج غایب است که قاطع آن نیست بلکه
 ادای جایز است و شریعتی هشتاد و هشت از آن رای که ثانی نیست کردیم زیرا که خروج برای حاجت ناقض اعتکاف
 نمیکند از جهت آنکه کاستن است پس آنچه هشتاد و هشت اول است بعد نقص و بر رای دیگر ظاهر عدم
 مشروعیت هشتاد است و فقیر گوید حل اختلاف بین الراغبین است اگر مطلق اعتکاف یعنی مکث در مسجد نیت کرده است
 متحقق میشود در صورت هشتاد و غیر آن و اظهر در آن رای ثانی است و اگر اتباع حکمات که حضرت حبیب علیه السلام
 در عشره آخره رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع حاصل نمیشود و هشتاد و مانند آن و اظهر در آن حکوت رای
 و ابی حنیفه است و شرط معتکف اسلام عقل و نقا از حیض و نفاس جنابت اما هلام و عقل پس زیرا که رای طاعت
 و طاعت بدان اسلام عقل صحیح نباشد مگر آنکه اخبار بر وی طاری گرد و طریان آن ضرر نیند به مانند نوم و اما اتفاقا خفیض
 این جهت آنکه ایشان ممنوع اند از مکث در مسجد پس تقریب بمعصیت صحیح نباشد پس اگر حیض طاری شود در مسجد برآید و مدت
 محسوب نخواهد شد از اعتکاف و اگر جنابت طاری شود مبادر کند بخروج و احتیال آن مانند سایر عوایج ضروری است حرام است بر
 جماع کردن در مسجد و بیرون آن قال الله تعالی ولا تباشروهن و انتم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق است بجا کفون پس
 بهیچیکه معتکف است اگر چه از مسجد برآید و برآمده است مباشرت بر وی حرام باشد و مباشرت دون جماع مانند
 قبله نیز حرام است بجهت عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف پس باین ناقص نیست مانند جماع صائم پس باین و یا صوم بشرط
 اعتکاف است یا نه و قول آمده است و مذکور خواهد شد و ضرر نمیکند معتکف تطهیر زمین زیرا که آنهم در معنی تریل است حضرت
 از حضرت حبیب تریل او را ماله اعتکاف ذکر کرده اند باب اختلاف فی لیلة هی اجماعی و الا قوله انما لیلة فی اوتار العقیق الا
 تقدم و تناخر و قول ابی سعید انما لیلة احدى عشرین اختلاف کرده اند در شبی که دی امید و در ترین شبهاست اقوی
 که آن شبی است از شبهای طاق در عشره آخره گاهی پیش میشود گاهی پس گذشت قول ابی سعید مندی که آن شب بیستم
 است ما لک عن ابی النضر و ابی عمیر بن سعید الله ان سعید الله بن انیس الجعفی قال لیسعید الله علیه السلام انما لیلة فی اوتار العقیق الا
 شامه التاریخ فی لیلة انزل لها قال لیسعید الله علیه السلام انما لیلة ثلث و عشرين من رمضان

ان قلت
عليه اهل العلم

انه بلغه ان سعيد بن المسيب كان يقول من شهد العشاء من ليلة القدر فخذ بحظه منها سعيده بن المسيب في كبره
 ورواه عن ابن شبيب عن رجل قال سئل عن رجل راسه وليفعل ما يشاء في البيت
 ولا يخرج لعيادة المريض وشهود جنازة ولا يخرج الا لحاجة الانسان متكلف شاة كنه سره وراو كنه سره وراو كنه سره
 وانه برأيه از مسجد برآيدن بيار و حاضر شدن برخانه و مثل آن از عبادات و نه برآيد مگر برای حاجت انسان مالك
 عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اعتكف يد في التي راسه فارجله وكان لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان حضرت
 عائشة گفت که آنحضرت صلعم چون اعتكاف ميكرد و نزدیک ميكرد و انديهن سر مبارک خود را پس شانه مينوم او را و داخل
 در خانه مگر برای حاجت انسان مالك عن ابن شهاب عن عمرة بنت عبد الرحمن ان عائشة كانت اذا اعتكفت
 لا تنال من المريض الا وهي تمشي لا تقف حضرت عائشة وقتی که اعتكاف ميكرد و مني پرسيد مريض اگر در شانه آنگه ميرفت
 و شانه نميكرد قال يحيى قال مالك لا ياتي المعتكف حاجة ولا يخرج لها ولا يعين احدا الا ان يخرج لحاجة الانسان
 ولو كان خادجا لحاجة احد كان لحق ما يخرج اليه عيادة المريض والصلوة على الجنائز واتباعها گفت مالک نبايد متكلف
 بسوی هیچ حاجت و نه برآيد بسوی هیچ حاجتی و اعانت نکند هیچکس را مگر آنکه برآيد برای حاجت انسان و اگر متكلف را جائز
 بودی برآمدن برای کسی برآينه سزاوارتر بود بر آنکه برآيد بسوی آن عيادة بیمار و نماز جنازه و اتباع جنازه قال يحيى قال
 مالك ولا يكون المعتكف حتى يجتنب ما يجتنب المعتكف من عيادة المريض والصلوة على الجنائز ودخول البيت
 الا لحاجة الانسان گفت مالک نمی شود و متكلف صاحب اعتكاف تا آنکه بازماند از آنچه باز مي ماند متكلف از عيادة مريض و از
 نماز برخانه و داخل شدن بخانه مگر برای حاجت انسان قال مالك لا يبيت المعتكف الا في المسجد الذي اعتكف فيه
 الا ان يكون في حوائطه في رجة من رحاب المسجد قال مالك فلم اسمع ان المعتكف يضطرب ببناء بيت فيه الا في حوائط
 او في رجة من رحاب المسجد و ما يدل على انه لا يبيت الا في المسجد قول عائشة و هما الله تعالى كان رسول الله صلى
 عليه اذا اعتكف لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان گفت مالک شب نگذارند متكلف مگر در مسجد که اعتكاف کرده است
 در آن مگر آنکه باشد خيمه و در رجة از جهه مسجد گفت مالک نشنيدم که متكلف بزند خيمه که شب بگذارد در آن مگر در مسجد يا در رجة
 از جهه مسجد و آنچه دلالت ميكند بر آنکه شب نگذارند مگر در مسجد قول عائشة رضي الله عنها که كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اذا اعتكف الخ قال يحيى عن زياد عن مالك عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يذهب لحاجة
 الانسان في البيت آنحضرت صلعم ميرفت برای حاجت انسان در خانه های مني در ايام اعتكاف مالك انده سال ابن

بطل
 الا قول الله تعالى
 يشهدون بكذبهم وقبائحهم
 تبطلون انزلوا ولا
 قد قال الحق الحق
 الثاني بطله مطلقا
 لم يردوا العلم لا بطله
 على كل قول
 قلت الاستحسان
 جاز في كل مسحة فان
 لم يكن الحجج حوما
 فلو خرج للجمعة ولو لم
 عليه اجتماعهم
 ٢٥٢
 فانما خرج بطل
 اعتكافه عند الشافعي
 فيحتاج الى التيقن جديده
 فيما قبل ان كان
 لما يستقبل عند
 تطوعوا ولا يبطل عند
 ابي حنيفة كما لو
 خرج لقضاء الحاجة
 "

فأذا خرج بيطل
اعتكف له عند الشافعي
فيما جاز إلى نيتي جديده
لما يستقبله إن كان
تطوعاً ولا يبطل عند
إبي حنيفة كما لو
خرج لقضاء الحاجة
" "

قلنت
عليه اجماع الامامة
قالوا لا يفرق بينه
تكملة تكفير جمل
وقالوا لا فرق القادري
اذا وجد الا في الصلاة
وامن الطريق بزمه
الحج

۲۵۲

رسول الله صلى الله عليه وسلم را ده عتکاف فرمود پس قتی که از گشت بسوی مکانی که خواسته بود اعتکاف را در وی یافت خیمه را بخدمت حضرت عائشه و خیمه حضرت حفصه و خیمه حضرت زینب پس قتی که دید این خیمه را پرسید از آن پس گفته شد آنحضرت را صلی الله علیه و آله که این خیمه حفصه و این از آن زینب است پس فرمود آنحضرت صلعم ایانیکو کاری گمان میکنید درین زمان یعنی ظاهر است که نیت اخلاص ندانند بلکه میپا و منافست قصد کرده اند بعد از آن باز گشت و اعتکاف نمود پس قتی که گذشت رمضان و عتکاف فرمود یک عشره از شوال **کتاب الحج** **باب** البيت فرفع علی من استطاع الیه سبیلا حج خانه کعبه فرض است بر هر که توانائی توجه بآن دارد و قال الله تعالی ان اول بیت وضع للناس للذي ببكة مبارک و هو هکذا للعلین ه فیه آیت بدینت مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا و الله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلا ه و من کفر فان الله غفی عن العلین ه بر آیه نخستین خانه که عبادتگاه مقرر کرده شده است بر برای آن آن خانه است که در شهر مکه واقع شده صاحب برکت و راهنمای صراف عالم را در آن خانه نشانیهای ظاهر است از آنجمله ایستادن ابراهیم یعنی سنگی که حضرت ابراهیم علیه السلام بر وی استاده و دو پای او در آن سنگ فرو رفت و تا امروزه آن دو بر آن سنگ ظاهر است و هر که در آید بآن خانه ائین باشد از تعرض مردمان و همچنین است حکم کسی که در آید بچوالی آن خانه از حرم و الله علم و برای خدا واجب است بر مردمان قصد کردن خانه کعبه و جهت بر هر که توانائی دارد بر قصد آن خانه اجتناب از راه یعنی سرانجام نراند و راهی داشته باشد و هر که کافر باشد یعنی منکر فرضیه حج پس بر آینه خدا تعالی بی نیاز است از صفت عالم مقدمه مترجم گوید رضی الله عنه حج یکی از ارکان اسلام است اجماعا و لابد است از شناختن شروط و وجوب آن پس ضبط شدن اعمال کافر معلوم است از اینجا دانسته شد که حج کافر صحیح نیست و در حدیث آمده است رفع تعلیم عن ثلثة الخ و اینجا دانسته میشود که بلوغ و عقل شرط تکلیف عبادات است و در حدیث موطا آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق صبی فرمود که او را حج است حال او بر حج ثواب می یابد و ظاهر آنست که او غیر ممیز بود پس ممیز را بطریق اولی حج صحیح باشد و همچنین در حکم صبی غیر ممیز است و در قرآن عظیم آمده من استطاع الیه سبیلا پس آنست که استطاعت راه شرط و وجوب حج است و در حدیث موطا آمده که کسی که عاقله سفر ندارد بسبب کبر او یا جهل یا بته می شود ازین دلایل نزدیک فقیه مفسر شد که صحیح دیگر است و وجوب حج دیگر با صحت حج مباشرت دیگر است و همچنین وجوب حج بر نیایه دیگر است و مباشرت دیگر پس شرط صحت مطلقا اسلام است زیرا که عبادت کافر صحیح نیست و اما وجوب بر کافر پس تفصیلا دارد و در دنیا از وی مطالبه عبادت نمیکند و در آخرت تبرکات بنا مأخوذه خواهد بود و از صبی غیر ممیز نیز نیابت متصور نیست زیرا که نیست بر تیز تر و قوف است و غیر نیست حج عبادت صحیح نمیشود پس شرط صحت مباشرت اسلام و تیز تر است و در حدیث بعضی آمده است ایما صبی حج

بلغ فضيلة حجة اخرى ايا عبد حج ثم تحقق فضيلة حجة اخرى قال النووي اسناد حجة اخرى انما يشترط وقوع الحج في الاسلام
 تكليف وحرية استيسر حج فغير الحج الاسلام واقع فيكون ما منعه من كفاية وضوءه است وضرر وجوب حج
 اسلام تكليف وحرية واستطاعة است باز استطاعة مباشرة وبيكرو استطاعت نيابة ديكه واستطاعت راه وقتن بجنب
 جيز حاصل شيد بعض صفات در فعل متبرست وبعضه در راه از انجمله قوه ثبوت بر راحله است بغير مشقة شديده زيرا كه
 سالكه ضرر ثبوت بر راحله تقرير كره انحضرت صلى الله عليه وسلم از وجوب مباشرة به نيابة انتقال فرمودند وبرايمى اجبت
 چون قائم بيايد و اين فقير را دين سلكه نظر است زيرا كه خدا تعالى مي فرمايد ليس على الاكلى حرج الاية و اين آية اگر چه
 در جهاد است در حج نيز متك باين توان نمود بجامع سفر و از انجمله يا فتن زاده و راحله است ذابا و ايا با زيرا كه انحضرت
 تفسير فرمودند استطاعة سبيل از راه و راحله و در عرف كسيكه طاقه ندارد از جهه ضعف بدن يا اعواز زاده و راحله ميتواند
 لا استطاعه و معتبر در زاده و راحله است كه فاضل از حرج ضرر و ريه باشد مانند دين و نفقة كسيكه نفقة او فرض است و مسكن
 و خبده كه بان محتاج باشد ضرر و نيت و كسيكه در ميان مى و كره حد سفر نيت و قوه شدة دارد و راحله در حق او شرط نيت
 زيرا كه عرف آنرا استطاعت بشمارد و از انجمله امن طريق است از قطع طريق و سباع و نا يا فتن طعام و آب در موانع
 مسافران حمل ميكنند اب را از ان مواضع و نا يا فتن علف در مراحل در حق زن بوجود زوج يا محرمى كه همراه باشد از جهه
 انى انحضرت صلى الله عليه وسلم در حديث شينين از مسافره زنيكه زوج و محرم با خود ندارد الا انكه شافى معنى نهى خوف فتنه
 فهميده است و جهات از سنة ثقات را بجاي محرم ساخته است و استطاعة نيابة بهال و وجود كسيكه با جرة مثل مجرور
 يا وجود ولد و بذل طاقه او در حج بيايد زيرا كه در حديث موافق آمده است كه ولد را فرمودند فاجع عنه و كسيكه مال او
 دارد مانند انيت يا اقوى از ان زيرا كه هملا در نيت و نيت و از جانب نيت حج گذاردن نيز صحيح است
 بحديث مسلم عن بريدة ان امرأة قالت يا رسول الله ان امي ماتت و لم تحج قط فاجع عنها قال حج عنها و طهر نيت
 تدارك واجب واجب است اگر طاقه باشد پس كسيكه ميرود در ذمه او حج باشد و مال دارد اجماع از وي واجب و ذكر ان
 حج خواهد آمد **باب فضل الحج و العمرة** در بيان فضيلت حج و عمره **مسالك** عن سمى مولى ابى بكر بن عبد الرحمن عن
 ابى صالح السمان عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال العمرة الى العمرة كفارة لما بينهما و الحج المبرور ليس بجزاء
 الا الجنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود عمره و عمره ديكر كفارة است آن گمان را كه در ميان اين برود و عمره است و حج مبرور
 آنرا بجزا و مگر بهشت حج مبرور است كه منعمه نباشد با آن جنيزي از گناه **باب** من اباد الحج فليحرم في شهر الحج وليتق الى
 و الفضل و الجلال بركه بخارج گذاردن پس بايد كه احرام بندد و رايها حج و اجتناب از جماع و دواعي آن و از عصيته و از

قلته
 الحمد لله رب العالمين
 شقي من الماشه
 ٢٥٥

مکابره کردن قال الله تعالی الجحاشه معلومات فمن ضمنه من الجح فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج واما
من خیر یعلمه الله ویزود واما خیر الزاد التقوی والتقوی یا والی الکالبات وقت جماعها منی والسته شده است یعنی شوا
وذهبیقه ودر روز از ذیحجه پس هر که لازم کند بر خود حج در آن ماهها یعنی احرام بندد برای حج پس نیست جماع ورواحی
و نیست معصیت و نیست مکابره کردن در باب حج و هر چه بکند از شیئی میداند آنرا خدا و زاده همراه خویش پس آنرا بهترین فواید
زاده پیر کار است از سوال مسرت و خیانت و ترسید از من ای خدا و ندان خود قال مالک قال الله تبارک و تعالی فلا رفث
ولا فسوق ولا جدال فی الحج قال فالرفث اصابه النساء والله علم قال الله تعالی احل لكم لیلۃ الصیاء الیوم فی النساء
الایة قال والفسوق الذبح للانصاب الله علم قال الله تعالی او فسقا اهل لغیر الله به قال والجدال فی الحج اذینیا
کانت تنفق عند المشعر الحرام بالمرءة لفرقة بقرهم وكانت العرب خیرهم یقفون بقره فکانوا یجاءون یقول هؤلاء
نحن اصوب یقول هؤلاء نحن اصوب فقال الله تعالی کمل امت جعلنا منکم اهل ناسکوه فلا یز عنک ولا یجس
وادع الی ربک انک اهل هذا مستقیم فهذا الجدال فی الحج فیما نزعی والله علم گفت مالک فرمود خدا تعالی فلا رفث
ولا فسوق ولا جدال فی الحج پس رفث رسیدنت بزنان چنانکه مدلول این آیه است اهل مکم لیلۃ الصیاء الیوم فی النساء
و فسوق فرج کردن برای بتانست چنانکه مدلول این آیه است او فسقا اهل لغیر الله به و جدال در باب حج اینست که قریش می آید
نزدیک مشعر حرام و در مدله جبل قریح و عرب بغیر قریش می ستاده و بعد از پس با یکدیگر جدال میکردند و میخواستند که از یکدیگر
ترسیم و انجاء میگفتند و راه یاب ترسیم پس خدا تعالی فرمود و کمل امت جعلنا منکم اهل ناسکوه الایة پس اینست جدال در حج و آنچه
نموده میشود با تقوی گفته اکثر علما قائل اند بتوقیت احرام با شهر حج پس اگر احرام پیش ازین ماهها کند احرام حج نخواهد بود
و ابو حنیفه گفته که موقوف نیست باین ماهها مگر هر کس که در این آیت توقیت حج با شهر معلومه معلوم می شود و معلوم
که وقف عرفات جز در روز عرفه صحیح نیست نه قبل از آن و نه بعد از آن پس مراد توقیت احرام خواهد بود و من فرض فیه من
اوست پس احرام حج پیش از آن منعقد نمی شود و اگر کسی احرام حج پیش از آن کرد عمره کند زیرا که خداوند آنرا که در وقت
توقیت عمره لازم می آید مسئله وقت احرام عمره تمام سال است و خواهد آمد که مکی تسع کند باب مواقبت که احرام
در بیان مواضعی که معین کرده شده است آنها را برای احرام مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال یهل اهل المذنبه من ذی الحلیفه و اهل الشام من الحقیقه و یهل اهل نجد من
قرن قال عبد الله بن عمر بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال و یهل اهل الیمین من یلم
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود احرام کنند اهل مدینه از ذی الحلیفه و اهل نجد از شام از حقیقه

له قلت
اهل العلم علیهم اذا
عمل بشیء من اعمالهم
من طواف وصی قبل
الشمس و الحج لا یجوز
و هی سوال در ذل الفحل
۲۵۶
و نسوز ذی الحلیفه
اختلافی در احرام و فاق
الشام ان احرام قبلها
لا یقبل حجا و یجوز
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقبل احرام صلی

ما حرام کنند اهل نجد از قرن گفت عبد الله بن عمر و خبر رسید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود احرام کنند اهل مین از علم علم
مالک عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل المدينة ان يهلوا من عت
واهل الشام من الحجة واهل نجد من قرن قال عبد الله بن عمر اما هؤلاء الثلاثة فمعتن من رسول الله صلی الله
وسلم و احدث ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال يهل اهل المین من يله حكم فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل
که احرام کنند از ذمی الحلیفه و اهل شام که احرام کنند از حجة و اهل نجد که احرام کنند از قرن گفت عبد الله بن عمر اما این
پس شنیدم آنها را از رسول الله صلی الله علیه و سلم و خبر داده شد مرا که آنحضرت صلعم فرمود که احرام کنند اهل مین از علم مالک
عن نافع ان عبد الله بن عمر اهل من الفرم عبد الله بن عمر احرام کرد از فرج و فرج موضعى است متصل دریا مابین مدینه
محمد بن الحسن گفته است که اهل مدینه را دو میقات پیش می آید ذمی الحلیفه و حجة و اهل مدینه را رخصت است که احرام از حجة کنند
غیر گوید این حکایت حالی است پس احتمال دارد که این عمر برای حاجتی بفرج رفته باشد و از آنجا عزم حج یا عمره بخاطر سن رسید
و هم از آنجا احرام کردند برای آنکه و رای او حجة است و همین است ظاهر زیرا که فرج در وسط راه نیست پس آنجا رفتن از راه
حاجتی خواهد بود و الله اعلم مالک عن الثقة مصنفه ان عبد الله بن عمر اهل من ایلیاء عبد الله بن عمر احرام کرد از ایلیاء یعنی
شهر بیت المقدس بغوی گفته است که توقیت با تمنیعه است که حاج و مقمرا بغیر احرام از این مواضع نباید گذشت نه آنکه بنیت
از آن احرام نکند و همین است مذموب مجهول غیر گوید الا آنکه احرام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا از میقات بوده است پس آن
فضل باشد مالک انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل من الجعرة بقرعة رسول الله صلی الله علیه و سلم احرام کرد از
جعره برای عمره و آن نزدیک بقرن است و محاذی با و مالک یا سناده عن عائشة قالت فلما قضينا الحج ارسلني
رسول الله صلی الله علیه و سلم مع عبد الرحمن بن ابی بکر الى التنعيم فاعقرت حضرت عائش فرمود پس وقتیکه بجائی تو زیم
حج را فرستاد مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم همراه عبد الرحمن بن ابی بکر بسوی تنعیم پس بجای آوردم عمره را این تنعیم
احرام عمره بستم قال مالک و انما يهل اهل مكة بالحج اذا كانوا بها ومن كان مقيما بمكة من غير اهلها من جوف مكة
لا يخرج من الحرم و مثل مالک عن رجل من اهل مكة هل يهل من جوف مكة بقرعة فقال بل يخرج الى الحل فيحرم بها
قال مالک لما احره من التنعيم فانه من شاء ان يخرج من الحرم ثم يحرم فان ذلك محرم عنه ان شاء الله و لكن
الفضل ان يهل من الليقات الذي وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم وهو بعد من التنعيم ^{مسلم} قال مالک
جز این نیست که احرام کنند اهل مکه براسه حج و قسبیکه بپوشند در آن و کسیکه باشد
تقسیم مکه از غیر ساکنان مکه احرام کنند از زمین مکه نه برآید از حرم

قاضية
 وعليه اهل العلم
 فائدة التاقيت المنع
 عن تاخير الاحرام فلا
 قدم عليه جازر وميقا
 الملك للمحرم مكة والغرف
 الحن في المالكية
 والنعيم افضل وفي
 المنهاج افضل بقاء
 العمل للمعتمد ثم
 التعميم ثم العملية

٢٥٢
 ومضى اهلاؤنا من
 من التفرغ عند الحنفية
 ان لاهل المدينة
 ميقاين والمخيفة
 والمخيفة كاهم عليهم
 ان الخروا الاحرام الى
 الميقا الثاني وتكون في
 محقق للموطا ويحتمل
 ايضا ان يحد له ان
 يدخل مكة فلا يصل
 الى الحرم ومعناه عند
 الشافعية ان يحد
 له ان يمشي

و سوال کرده شد مالک حکم شخصی اهل مکه یا احرام کننده از اندرون مکه برای عمره پس گفت مالک بلکه باید بسوی حل سبوح آمدن از آنجا
گفت مالک عمره از تنیم پس حال نیست کیسه خواهد که بر آید از حرم بعد از آن حرام کند پس هر آنکه آن کفایت کننده است از وی
انشار است و لکن بهتر آنست که احرام کند از میقاتیکه معین فرموده است حضرت صلعم و آن دور تر است از تنیم تر حرم
رضی الله عنه که در حدیث شریف آمده است عن ابن عباس قال وقت رسول الله صلی الله علیه و آله اهل المدینه ذوالحلیفه و اهل
الشام الحفجه و اهل نجد قرنا و اهل الیمین طیم قال بن لهن و لمن اتی علیهن من غیرهن ممن اراد الحج و العمره فمن کان دون
ذلک فمن حیث انشأ حتی اهل مکة من مکة ازینجا دانسته شد که میقات مکانی برای حج در حق کسیکه مکه باشد خواه متوطن مکه باشد
خواه افاقی که آنجا اقامت کرده باشد نفس مکه است و اما غیر مکی پس میقات کسیکه از مدینه متوجه شده است ذوالحلیفه است
و میقات متوجه از شام و مصر و مغرب حفجه است و میقات متوجه از تهامة طیم است و میقات متوجه از نجد قرن است ابو داؤد
و سنائی روایت کرده اند عن عائشه ان ابی سلمه وقت لاهل العراق ذات عرق و کسیکه باین میقات و مکه ساکن باشد میقات
او مسکن است و ازین حدیث مفهوم میشود که کسیکه بجهت حاجتی بغیر قصد حج بمکانی که در میان مکه و میقات باشد درآمد
و از آنجا از نیست حج پیدا شد از همان جا احرام بندد زیرا که در مضمون من کان دون ذلک فمن حیث انشأ و دخل است
مانند افاقی مقیم بکه در احرام از نفس مکه و میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم است موافق میقات حج است میقات
احرام عمره کسیکه در حرم است حل باشد دلیل آنکه در حدیث شریف آمده است که آنحضرت صلعم حضرت عائشه را بعد قضای حج
بیتیم فرستاد و نشان دادند که از و رای الکه احرام کند و تنیم اقرب اطراف حل است بکه در آن حال وقت تنگ است و آنحضرت
صلی الله علیه و آله غایم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میتوانست شد آنحضرت صلعم در چنان وقتی تکلیف خروج بکه
حل نمیدادند مسئله فائده توقیت باین مواقیت عدم تجاوز است از آن بغیر احرام پس اگر پیش از مواقیت احرام کند
جائز باشد لکن آنحضرت صلی الله علیه و آله و خلفا از وی الحلیفه اختیار کردند از مدینه پس از میقات فضل باشد و فضل آنست
که از اول میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بکه و اگر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از پیم
برنگردد و وقت تنگ است یا از عود مانعی است ظاهر آنست که دم لازم میشود بقول ابن عباس من نسی من نسیه شینا
و ترک فیه رت و اما مسئله اگر برای گذشت که گذر بر میقاتی ندارد نزدیک محاذات میقات میباشد که احرام بندد و اگر محاذات
کرد و میقات اعتیاد آنست که از بعد میقاتین احرام بندد و اگر از اقربا که تبعه لازم نیست بکه عمل بر شخصت شریف
است **باب** حلی رسول الله صلی الله علیه و آله بسجده ذی الحلیفه و کتین فلما استوت به داخلته اهل گذار آنحضرت
صلی الله علیه و آله در سجده ذی الحلیفه دو رکعت پس فرموده است شد آنحضرت صلی الله علیه و آله شریف آنحضرت لبیک گفت مالک

لا قلت
 و عليه اهل العلم
 انما يجوز في غير الكراهة
 التلبية في غير مكة
 و قد اجماع
 خاصة عند الفقهاء
 لا احوال الركوب
 و نزول و صعود و هبوط
 و اختلاط و هبوط
 في المالكية و يفتي
 ذلك و قال المكي
 ٤٠
 و لا يرفع
 بل يرفع على السجدة
 نفسا فان سقطت
 لم يفسد
 و عليه اهل العلم

مستبرئ الاطلاق نيت اگر نیت کند که احرام کند مانند احرام فلان درست باشد زیرا که در حدیث شریف آمده است
 که حضرت علی رضی الله عنه و ابوموسی شاعری احرام کردند مانند احرام حضرت صلی الله علیه و سلم و نیت کردند که حضرت صلی
 علیه و سلم چه نیت کرده اند مسئله اگر نیت نکرد و تلبیه گفت احرام منعقد نمی شود زیرا که نیت شرط عمل است و اگر نیت کرد
 و تلبیه نگفت ظاهر است که صحیح باشد زیرا که تلبیه سنت است و فرضیه او از سهیم جا ثابت نشده است مقدمه ارکان حج
 پنج چیز است احرام بقول خدا تعالی الحج شهر معلومات و ظاهر است که در نیت بجز احرام تصور نیت پس آن مجروح
 باشد و توقف بعرفه حدیث الحج عرفه و سعی بین الصفا و المروه حدیث حسن دارقطنی و بیهقی ایها الناس سلوا فان
 اسی قد كتب عليكم و بقول عائشة چنانکه بیاید و خلق بقول خدا تعالی ثم ليقضوا نيتهم و طواف بقول خدا تعالی و ليطوفوا
 بالبيت اعين و ارکان عمومی چیز است سواي و توقف عود از جهت استقرار افراد عمره و یا فتن این چیز مادی است
 اینچیز ما ارکان حج و عمره اند و حج و عمره ترک یکی از این چیزها متباه شود و ترک یکی از اینها مجبور بدیم نیت غیر ارکان
 سنن اند بعضی ابعاض مجبور بدیم و بعضی غیر مجبور **باب يستحب فم الصلوة بالتلبية** مستحب است بلند کردن آواز
 بلیک گفتن **مالک** عن عبدالله بن ابی بکر بن حزم عن عبد الملك بن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن
 هشام عن خلاد بن سائب الاضاري عن ابيه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اتاني جبريل فامرني ان اصلي
 اذن من ان يرفع احوالهم بالتلبية او بالا هلال رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که آمد پیش من جبرئیل پس امر کرد
 که بفرمایم صحاب خود را یا گفت بفرمایم آنرا که همراه من اند تا بگویند بلند کنند آواز ما را خود را تلبیه یا گفت باطل قال مالک
 سمعت بعض اهل العلم يستحب التلبية بوجوه كل صلاة وعلى كل شرف من الارض گفت مالک شنیدم از بعض اهل علم
 که دوست میداشت لبیک گفتن با عقب هر نمازی و بالا هر بلندی از زمین **مالک** انه سمع بعض اهل العلم
 يقولون ليس على النساء دفع الصوت بالتلبية لتسمع المرأة نفسها مالک شنیدم از بعض اهل علم که میگفتند
 نیت لازم بر زنان بلند کردن آواز و گفتن لبیک باید که بشنوند زن نفس خود را مترجم گوید مستحب است بلند کردن
 آواز به تلبیه در حق مرد و زن و مستحب است اکثر آن در حق مرد و زن همه خصوصاً نزدیکی تغافل اند
 رکوب و نزول و صعود و هبوط و اختلاط رفقة **باب يستحب الاحتفال للاحرام و لدخول مكة و لوقوف**
عوفة مستحب است غسل کردن برای احرام و نزدیک دخل مکة و برای هستاندن عرفات **مالک** عن ثامر
 ان عبدالله بن عمر كان يغتسل للاحرام قبل ان يحرم و لدخول مكة و لوقوف عشية عرفة عبدالله بن عمر
 غسل میکرد پیش از احرام کردن و برای داخل شدن مکة و برای هستاندن خود از عرفه مترجم گوید مستحب است

غسل کردن درین سه حالت پس اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا نکند و قول آمده و ظاهر است که غسل که برای تطهیر قطع
 راحیه کریمه باشد تیمم عوض او نمیتواند شد یا ب یتحیی یا خذ من الحینه و شاربہ عند الاحرام استحباب است که گریز از ریش
 خود و برت خود نزدیک حرام **مالک** اند بلعدان سالم بن عبدالله کان اذا اراد ان یحجم دعا بالجملین یفصر
 شاربہ و اخذ من الحینه قبل ان یرکب قبل ان یصل یحجم سالم بن عبدالله فتی که اراده احرام میکرد و میطهیر میکرد راس
 پس قطع میکرد و برت خود را و کم میکرد و حیمه خود را پیش از آنکه سوار شود و پیش از آنکه لبیک گوید احرام بسته **مالک** و
 نافع ان عبدالله بن عمر کان اذا افطر من رمضان و هو ید الحجه لم یأخذ من راسه و لا من الحینه شیئا حتی یصل قال
 مالک و لیس ذلک علی الناس عبدالله بن عمر وقتیکه روزه میگذارد بعد از رمضان و او اراده حج میداشت نمی شست و
 از سر خود و کم نمی کرد از ریش خود چیزی تا آنکه حج کند گفت مالک این لازم نیست بر مردان مترجم گوید رضی الله عنه و است
 که ماده شود برای احرام بخلق عانه و نشف البدر و قص شارب و تعلیم الفجار و در حلق راس و قول درین باب مذکور شد نزدیک
 فقیر تفصیل است کسیکه معتاد است بخلق راس که تا زیاد و موی سر او را کلفت نهد و کسیکه معتاد باشد بوی سر
 از ابتدای شوال اول شهر حج است موی بخار در زانو نزدیک حل احرام شعار حج ظاهر شود **باب الحائض و النفاء**
 تغسل و تلبی حائض خداوند نفاس غسل کند و لبیک گوید **مالک** عن عبد الرحمن بن قاسم عن ابيه عن اسماء بنت
 انها ولدت محمد بن ابی بکر بالبیداء فذکر ذلک ابوبکر لرسول الله صلی الله علیه و آله فقال یرها فلتغسل ثم لا یصل
 بن محمد روایت کرده از اسماء بنت حمیس که اسماء بن محمد بن ابی بکر را در موضعی که بیداشته بود است بر سه چهار میل از مدینه
 پس ذکر کرده این اقمه را ابوبکر صدیق پیش حضرت صلی الله علیه و آله سلم پس فرمود بخضرت صلی الله علیه و آله سلم اگر کن
 اما که غسل کند بعد از آن لبیک گوید **مالک** حمیح بن سعید عن سعید بن المسیب ان اسماء بنت حمیس
 ولدت محمد بن ابی بکر بذی الحلیفه فارها ابوبکر ان تغسل ثم یصل اسماء بنت حمیس بن محمد بن ابی بکر را در
 ذی الحلیفه پس امر کرد او را حضرت ابوبکر صدیق که غسل کند بعد از آن لبیک گوید مثل مالک حل یقف احد
 بعرقه او بالمزلفه او بر حی الجار او یسعی بین یصفا و المرق و هو غیر طاهر فقال کل امرئ تصنع الحائض
 من امر الحج فالرجل یصنع و هو غیر طاهر ثم لا یكون علیه شیء ذلک و الفضل ان یكون الرجل فی ذلک کله
 طاهر و لا یسعی له ان یتجد ذلک سوال کرده شد از مالک آیا و توفی کند کسی بعرقه یا مزلفه یا رمی نما کند یا سه در میان
 صفاء و مروه کند و حال آنکه او غیر طاهر است پس گفت مالک هر امری که بکند از آن حائض از کار حج پس مرد بکند آنرا حال آنکه او غیر طاهر
 است بعد از آن نیست لازم بروی چیزی مینماید نیست حدین امر و بهتر است که باشد مرد در میان احوال با طهارت و سوار است

قلنا
 قال المحلی یستحب
 ان یناھض بالاحرام
 بخلق العات و یسقف
 ابوطه فصل الثانی
 و تعلیم الاطفال فی الحج
 ان یقدم هذه الامور
 علی الفضل فی العائنه
 مثل خروج و خلق الرأس
 لمن اعتاده من الرجال
 ۲۶۱
 فی فقهنا
 ۲۶۱
 قلنا
 و علی اهل العلم

لقد اختلفوا في
عائشة قالت ما اظن
بعض الطيب في طهر
التي هي لله عليه وسلم
وهو في الدماء
يجب ان يتجنبه
لانهم وكلوا في
الوضوء من اثاره
عند الاطباء
له حرام ولا يتطهر
لما قال الحق تعالى
يا ايها الذين آمنوا
وعلى انفسكم
على ان لا تكونوا
والخلق جميعا
على ان لا تكونوا
عليه وسلم
لا يتكلموا
العلماء
الطائفة
مسلكت
الارباب
الطبيب في الشرب
يجب عليه عن قتل

اذا قصد كنهه اذ يعني ارتكاب محال كونه باعدام طهارت **باب التطيب عند الاحرام** وبيان استعمال خوشبو وقت
احرام مالك عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله انها قالت كنت اطيب رسول الله صلى
عليه وآله الاحرام قبل ان يحرم وطله قبل ان يطوف بالبيت حضرت عائشة فرمود خوشبوی تا لیدم بخضرت رسول الله علیه وسلم
برای احرام او پیش از آنکه احرام کند و برای حلال شدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه طواف خانه کعبه کند پس مراد
اینجا استعمال خوشبو در بدست بدیل حدیث متفق علیه عن عائشة کانی انظر الى بعض الطيب في فرق رسول الله صلى
عليه وسلم بعد ثلاث من احرام مالك عن حميد بن قيس عن عطاء بن ابي رباح ان اعرابيا جاء الى رسول الله صلى
عليه وآله وهو جنيح وحلى الاعرابي فيص به اثر صفرة فقال يا رسول الله اني اهللت لعمره فكيف تأمرني ان اصنع
فقال يا رسول الله صلى الله عليه وآله انزع قميصك واغسل هذا الصفرة عندك وفعل في عمرته ما تفعل في حجابك
عطاء بن ابي رباح روایت کرد که اعرابی بحضور حضرت صلی الله علیه وسلم و آنحضرت صلعم در جنین بود و در برابر اعرابی
پیراهنی بود و بدن وی اثر زردی بود یعنی خلوق که نوعی از خوشبوست پس گفت یا رسول الله سر آئینه احرام کردم
بعمره پس چگونه میفرمائی مرا که بکنم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بیرون کن از بر خود قمیص خود را و بشو
این زردی را از خود و کن در عمره خود آنچه بکنی در حج خود یعنی اجتناب از ممنوعات احرام مالك عن نافع عن سلم
عمر بن الخطاب ان عمر بن الخطاب جد ریح طيب وهو بالشجرة فقال عمر بن ریح هذا الطيب فقال عوف بن اوسفيا
منى يا امير المؤمنين فقال عمر بن الخطاب يا امير المؤمنين فقال عوف بن اوسفيا فقال عمر بن الخطاب يا امير المؤمنين فقال عمر بن الخطاب
لنرجع فلتغسله عمر بن الخطاب يا امير المؤمنين فقال عمر بن الخطاب يا امير المؤمنين فقال عمر بن الخطاب يا امير المؤمنين فقال عمر بن الخطاب
پس گفت معاویه بن ابوسفیان از من است یا امیر المؤمنین پس گفت عمر بن الخطاب آری از من است قسم بقرآن خداست
پس گفت معاویه بر آئینه ام حبیب خوشبو مالیده است مرا ای امیر المؤمنین پس فرمود عمر بن الخطاب قسم دائم ترا الهیة
رجوع کنی پس بشوی آنرا مالك عن الصلت بن زبید عن خیر واحد من اهل ان عمر بن الخطاب جد ریح طيب
وهو بالشجرة وعلى جنبه كثير بن الصلت فقال عمر بن ریح هذا الطيب فقال كثير بن زبید عن خیر واحد من اهل ان عمر بن الخطاب
عمر فاذهب شجرة فادلك راسك حتى تنقيه فضل كثير بن الصلت لك قال مالك الشجرة حفية يكون عند صلي
عمر بن الخطاب يا امير المؤمنين فقال عمر بن الخطاب يا امير المؤمنين فقال عمر بن الخطاب يا امير المؤمنين فقال عمر بن الخطاب
بوی این خوشبو پس گفت کثیر این از من است یعنی جمع کرم بوی سر خود را و خواهم که خلق کنم یعنی بعد از انقضای سکنج
پس گفت عمر بن الخطاب برو بسوی شریعین محل جمع شدن آب گرد و دخت پس مجال سر خود را تا آنکه صاف کنی آنرا پس کرد

کثیرین اصحاب همین کار گفت مالک شریعت است که باشد نزدیک پنج خرابین تبسم گوید رضی الله عنه کلام حضرت عمر را در وجه
 میتوان بود یکی آنکه از حدیث اعرابی عموم بنی معلوم کرده باشند و بران عمل نموده و حدیث حضرت عائشه چون ظاهر شد
 لازم آمد اخذ بان زیر که مبین است و اول مبهم و دومی در حجت الوداع بود و اول در حین دیگر آنکه قصد ایشان زیاد و احتیاط
 باشد نشود که مردمان اقتدا باین جمیع کنند پس واقع شود در مبنی حجتی که خود تصریح کرد در باب ثیاب مصغریات استماع
 بوجهی که بجایه برسد و الله علم مسئله شافعی اختیار کرد و استحباب تعقیب بن و ثوب نزدیک احرام بهین حدیث جواب
 داده اند از حدیث اعرابی بآنکه امر فرمودن بخضرت صلعم او را بغسل صغرة از جهت حرمت تقصیر بر عفران و خلوق است
 و آن حرام است در هر دو حالت احرام و غیر احرام بالجمله در استعمال خوشبو نزدیک احرام اختلاف است و فیصل این بحث
 بان است که خوشبو استعمال نکند بر جامه استعمال نکند بر بدن خود بوجهی که جامه آلوده نشود **باب المناسک**
 عمرة مفردة و حج مفرد و قرائن و عتمة عبادات متعلقه بخانه کعبه چهار قسم اند عمده تنها و حج تنها و جمع کردن در میان حج
 و عمره و متع یعنی افاقی عمره کند در شهر حج و حلال شود و در مکه باند تا آنکه حج نیز گذارد و **مالک** عن ابی الاسود محمد
 بن عبد الرحمن بن نوفل دکان یثیابی بخر عرو و ثابت بن الزبیر عن عرو و ابن الزبیر عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و سلم
 انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع فینا من اهل بجرة و منا من اهل بجرة و منا من
 اهل بلح و اهل رسول الله صلی الله علیه و سلم بالبح فاما من اهل بجرة فخل و اما من اهل بجرة اجمع الحج و العمرة فلم یحلوا حتی
 کان فی النحر حضرت عائشه گفت برآمدیم با همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم سال حجة الوداع پس از ماکسی بود که احرام کرد و عمره
 و کسی را نبود که احرام کرد حج و عمره یعنی قرائن کرد و از ماکسی بود که احرام کرد و حج و احرام کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم حج
 پس اما کسی که احرام عمره کرد پس حلال شد یعنی وقتیکه فارغ گشت از افعال عمره اما آنکه احرام کرد و حج تنها یا حج
 حج و عمره را پس حلال نشد تا آنکه شد روز نحر **مالک** عن محمد بن عبد الرحمن عن سلیمان بن یساذان رسول
 الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع خرج الی الحج فمن اصحابه من اهل بجر و منهم من جمع الحج و العمرة و منهم من اهل
 فاما من اهل بجر اجمع الحج و العمرة فلم یحل و اما من اهل بجرة فخل رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمد سال
 حجة الوداع بسوی حج پس از یاران آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی بود که احرام کرد و حج و از یاران آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی بود که
 جمع کرد حج و عمره را و از ایشان کسی بود که احرام عمره کرده بود پس اما کسی که احرام حج کرد و میان حج و عمره پس
 حلال نشد و اما کسی که احرام عمره کرده بود از ایشان پس حلال شد **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و سلم احقر ثلثا عام الحديبية و عام القضية و عام الحجة انما خبر سید مالک آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمره کرده

۳۴

لا قلت
عليه اهل العلم
الذين عطفوا
النجيم وهو ان يخلط
العطف من الخط و
الذي ينفذ بالخط و
سقاءه اهل العلم
بالفقه القتي من
بؤرة الغلام من
الناس والذين ينفذ
الخط ينفذون ما
يقوم على ذلك
من الخط وهو
التحيز العاصي للتبليغ
ورقة
لا قلت
عليه اهل العلم

سال حديد سال مضيه سال جبرانه سالك عن جعفر بن محمد عن ابيه ان المقداد بن الاسود دخل على علي بن ابي طالب
بالسقياء وهو يخرج بكوات له دقيقا وخطا فقال له هذا عثمان بن عفان ينهي ان يقر بين الحج والعمرة فخرج علي
وعلى يديه اثر الدقيق والخط فافترسوا الدقيق والخط على ذراعيه حتى دخل على عثمان بن عفان فقال انت تنهي عن ان
يقر بين الحج والعمرة فقال عثمان ذلك رايتي فخرج علي مضطربا وهو يقول لبك اللهم لبك بحجة وعمره معا فقد
بن الاسود دخل شد بر علي بن ابي طالب محلي كرا وراستيا كونه واوعلف سيدا وشران جوان را از ان خود بازو برگ
درختان پس گفت او را اينست عثمان بن عفان منع ميكند از جمع كردن ميان حج وعمره پس برآمد حضرت علي برود
وي اثر اردو برگ درختان بود گفت راوي پس فراموش نميكنم اثر برگ درختان فارد را برود دست او تا آنكه درخت
بر عثمان بن عفان پس گفت تو منع ميكني از آنكه جمع كرده شود ميان حج وعمره پس گفت حضرت عثمان اينست
پس برآمد حضرت علي در ششم آمده را و ميگفت لبك اللهم لبك بحجة وعمره معا سالك عن ابن شهاب عن محمد بن
عبدالله بن الحارث بن نوفل بن عبدالمطلب انه سمع سعد بن ابى وقاص والصفاح بن قيس حام حج
سعاديه بن ابى سفيان وهما يذكران الممتع بالعمرة الى الحج فقال الصفاح بن قيس لا يصنع ذلك الا من يحل الله
قال سعد بشي ما قلت يا بن اخي فقال الصفاح فان عمر بن الخطاب قد نهى عن ذلك قال سعد قد صنعها رسول الله
صلى الله عليه وسلم وصنعها معه محمد بن عبد الله شنيعة سعد بن ابى وقاص وصفاك بن قيس را سالك حج كرد معاويه بن
ابى سفيان وايشان ذكر ميكنند ومنتع را بعمره تا آمدن حج پس گفت صفاح بن قيس نميكند اين را مگر كسيكند
حكم خداست قال پس گفت سعد بد چيزيست كه گفتي اى پسر برادر من پس گفت صفاح بن قيس هر آينه عمر بن
الخطاب منع مي كند و از اين كار گفت سعد هر آينه كرد اين را رسول الله صلى الله عليه وسلم كرد و هم ما از اين امر او باب
الفصل بينهما از بيان فصل در ميان حج وعمره سالك عن نافع عن عبدالله بن عبدالله ان
بن الخطاب قال افصلوا ما بين حجتكم وعمرتكم فان ذلك انتم لمج احدكم والله لعمره ان يصنعها
في غير شهر الحج عمر بن الخطاب فرمود فصل كنيد ميان حج خود وعمره خود پس هر آينه اين تمام كننده ترست حج كي
از شما تمام كننده ترست عمر او را مراد اين بود كه عمره در غير شهر حج بجا آورد يعني متعه نمكند و شهر حج مالك عن
علقه بن ابى علقه عن امه ان عائشة كانت تقتر بعد الحج من مكة فذمها النبي ففكت ذلك فكانت
تخرج قبل هلال المحرم حتى تاتي المحفة ففهم بها حتى تومي الحلال فاذا رات الحلال اهلنت بعمره مختص
حضرت عائشة عمره ميكرد و بعد حج اذ مكره در زمي الحج بعد ازان ترك كرد و از ايس برمي آمد پيش از هلال محرم تا آنكه

می آمد بجهت پس سکونت مینمود و آنجا تا آنکه بر میند طلال ایمن قتیکه دید طلال احرام میکرد و بجهت باب الا فراد افضل و تمتع
 او القرآن یا افراد افضل است یا تمتع یا قرآن ممالک عن صدقة بن یساک المکی ان رجلا من اهل یمن جاء الى عبدالله بن
 عمر قد صغر راسه فقال یا ابا عبد الرحمن انی قدمت بعمرة مفردة فقال له عبدالله بن عمر لو كنت معك و سئلتك ان
 ان تقرن فقال البانی قد كان ذاك فقال عبدالله بن عمر خذ ما تطاثر من راسك ما هدد فقال المرأة من اهل
 ما هديه یا ابا عبد الرحمن قال هديه فقالت ما هديه فقال عبدالله بن عمر لو لم اجد الا ان اذبح شاة لكان احب الي من
 ان اصوم مردی از اهل یمن آمد پیش عبدالله بن عمر حالانکه بافته بود موسی سرخورد ایس گفت یا ابا عبد الرحمن هرگز
 آمده ام برای عمره نه پس گفت عبدالله بن عمر او که اگر من می بودم با تو بود ال میگرد می مرا میفرمودم بر التقران پس
 آن یمنی هرگز نه تحقق شد قرآن پس گفت عبدالله بن عمر بگیر آنچه بر نشان شده است از موسی سرخورد و بدی فرج کن پس
 گفت زنی از اهل عراق صیت هدی او یا ابا عبد الرحمن گفت فرج کن هدی خود را پس گفت آن زن صیت هدی او
 گفت عبدالله بن عمر اگر نیایم مگر آنکه فرج کنم یک بزبی آن بهتر باشد نزدیک من از آنکه روزه دارم ممالک عن صدقة
 بن یساک عن عبدالله بن عمر انه قال والله لكان اعظم قبل الحج و اهدها احب الی من ان اعتمر بعد الحج ففی الحج عبدالله بن عمر
 گفت قسم بخدا اینک عمره کنم پیش از حج و بدی فرج کنم یعنی شتر کنم بهتر است نزدیک من از آنکه عمره کنم بعد از حج و بدی حجه
 شتر کنم گوید همین است مذہب خفیه که قرآن مطلقا افضل است و تمتع افضل است از افراد و نزدیک است نعمی افضل است
 افراد است و بعد از آن تمتع و نشا این اختلاف اختلاف ایشانست در سنک انحضرت صلی الله علیه وسلم و نشانی
 ترجیح داده است که انحضرت صلی الله علیه وسلم مفرد حج بود و الله علم باب شد طادم التمتع در بیان
 شد طادم تمتع قال الله تعالی فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى فمن الهدى فصل
 ثلثة ايام في الحج وسبعة اذا رجعتم تلك عشرة كاملة ذلك لمن لم يكن اهله حاضري المسجد الحرام والتقوا الله
 واعلم ان الله شديد العقاب پس قتیکه امین شد یعنی احصار بعد و نباشد پس یکم بهر روز نشد بمبوعات
 احرام از نسا و طیب لباس سبب فراخ از عمره تا رسیدن وقت احرام حج پس واجب است بروی آنجا آسان باشد
 از قربانی پس هر که نیا بد قربانی را پس واجب است بروی روزه که فتن است روز در وقت حج و روزه
 که فتن نیست روز و قتیکه رجوع کنید بوطن خود این یک مه کامله است انحرکم کسی است که نباشد که آن
 متوطن مسجد حرام یعنی متوطن که و حوالی آن و بر رسید از خداوند و بداند که خدا سخت است حقوت او
 ممالک عن عبدالله بن دینار عن عبدالله بن عمر انه كان يقول من اعتمر في شهر الحج

ما قلت

عليه ابر خيفة و

في الوفاية القلن

افضل مطلقا التمتع

افضل من الافراد

قال الشافعي افضلها

الافراد وبعده التمتع

وفي قول التمتع افضل

ونشا ذلك على اختلاف

في نسك النجى حلى الله

عليه وسلم و حج الشافعي

في ظاهر قوله انه كان

مفردا

اوست مسکت کافور و مارالود و امان مسقنه و دهن غیر مفت نیز ممنوع است بحديث المحرم اشعث اخبر و قول عمر اشان ان
 يا تون شعثا و انتم مدهنون و غسل بدن و سر اگر چه خطمی و سدر باشد ممنوع نیست چنانکه خواهد آمد دیگر خلق را سن آیت و لا یحلقوا
 را و حکم حتی بیلغ الهدی محله و با سحاب خدا در خلق و موجب اول آنچه بروی نام خلق توان اطلاق نمود و در حکم اوست قطع ظفر
 و تنف شعر و دیگر جمیع و دوا می آن بجهت قول خدا است که فمن فطن فیهن الحج فلا ذک و لا فسق لیکن جمیع عمد آن است
 و لازم میشود بدنه و مضی در تنگی که شروع کرده است و قصاص چنانکه خواهد آمد و بر بفاخذ و قبضه و لمس و غیره واجب میشود و دم و
 فاسد نمیکرد و دیگر اعضا و صید بری لقوله تعالی و حرم علیک صید البوما و متم حرم او آنچه بر صید لازم میشود مذکور خواهد شد
 و دیگر کحاح و الخ و تفصیل این منوعات در ابواب آینده مذکور خواهد شد **باب** اذا ساق الهدی کیف یفعل و فیکاروان
 کند بری آنچه کار کند **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر عن حفصة أم المؤمنين أنها قالت لرسول الله صلى الله عليه
 ما شأن الناس حلوا ولم یحلل انت من عمرک فقال لی لبدت راسی و قلت هدی فلا اخل حتى اخرج حضرت حفصة گفت حضرت
 صلی الله علیه و سلم چه حال است مردمان که حلال شدند و حلال نشدی تو از عمره خود پس فرمود و حضرت صلعم بر آئینه بصر
 جمع کردم موی سر خود را و قلاده بستم قربانی خود را پس حلال نشوم تا آنکه بخر کنم **باب** کیف یطوف المقتمة و القادون
 چگونه طواف کند مقتمة و قارون **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة و طاف الذين اهلوا بالعمرة بالبيت
 و بین الصفا و المروة ثم حلوا ثم طافوا طوافاً واحداً و بعد ان رجعوا من منى الحکم و اما الذين كانوا اهلوا بالحج او جمعوا الحج و العمرة
 فان طافوا طوافاً واحداً مختصراً حضرت عائشة گفت پس طواف کردند تا آنکه احرام عمره کردند بخانه کعبه میان صفا و مروه و بعد از آن
 طواف بجا آوردند و کعبه را یکبار گردانیدند و بر آئینه بصر جمع کردند و منی برای حج خود و اما تا آنکه احرام کردند بجز یا جمع کردند و عمره را پس ازین
 که طواف کردند یکبار **باب** المقتمة یقرئهم التروية بیان حال مقتمة که عمره کند در روز ترویة **مالک** عن نافع عن عبد الله
 بن ابی بکر ان مولاة لعمرة بنت عبد الرحمن يقال لها رقية اخبرت انها خرجت مع عمرة بنت عبد الرحمن الى مكة قالت قد
 جمعت مكة يوم التروية و انما معها انطاف بالبيت بین الصفا و المروة ثم دخلت صفة المسجد فقالت امعك مقتتان
 لا قالت فالتقيت به فالتفت من قرون راسها فلما كان يوم النحر ذهبت شاة رقية مولاة عمرة
 بنت عبد الرحمن فخر او که بر آئینه بصر جمع کرد و منی برای حج خود و اما تا آنکه احرام کردند بجز یا جمع کردند و عمره را پس ازین
 خانه کعبه میان صفا و مروه و بعد از آن طواف کردند و در صفا مسجد پس گفت یا بابت معر من پس گفت منی گفت بجهت بوجو کرد
 بیار از برای من پس حستم تا آنکه آدم را پس گفت از قربانها سر خرد یعنی حرم را پس و فیکه شد و در نحر ذبح کرد و بزی **باب**
 ما استقیس من الهدی در بیان آنچه میسر شود از قربانی **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابيه ان علي بن ابي طالب كان يقول

قلین
 علیه ابو خفصة ان من
 تمتع بسبق الهدی فانه
 یاتی باحال العمرة و یحلی
 منها حتی یخرج من الحرم
 و قال الشافعی ان من
 ساق الهدی یباح له
 یحلق و یحلی و یحرم
 الفطخ من احوال العمرة
 بمنزلة من لم یحلی و ما
 فعله الذي حل الله علیه
 و سلم استحبنا و رسته
 غیر حرم

قلین
 علیه الشافعی ان اقلان
 یفیه طواف واحد
 و قال ابو خفصة یطوف
 طوافین احدهما قبل
 الوقوف عن الصفا
 و الثاني بعده عن
 الحج
 هو جازع عند اهل
 العلم

(۷۶)

الشافعي رحمه الله كان مني رابا لم يهر
 منهم وهو أشد عناءة قضيت النكاح
 والجواب عن قوله صلى الله عليه وسلم
 موه كقول الرئيس فخذها
 ضعنا كذا وهو لم يرد شي
 فنزل ذلك واما قوله بغيرها
 فيضيف ذلك الى نفسه على
 معنى ان افعال صاحبه صادرة
 عن لادته ويحيى ان يجاب عن
 قولها ما شان الناس حروا

٢٤٢
ولم تخالفت من غير شك
طوائف القدم والسوى بعد هبوط
تشييعها بالعدم ومشاقتها لها جعلها
الناس عسق وعشقوا على العرق في شهر
انه بيان شمس عية العرق في شهر
البحر خلافه كان عليه اهل الباهلية
لا انشاء القرآن وحكي الشيعة انه
سجده في كتاب اختلاف الحديث انه
كان متبعاً ومعنى قوله انكبت
راسي انه كان في العسق والاعتق
استدل بحكم اوله على اهله
المان بجمد البحر وغيره منه
والجواب عن حديث
اوله انه

عن قول النبي صلى الله عليه وسلم ان من لم يحكم بين
عامة قومه او اجتهادهم اذ كان عندهم من
احد اركان فقهنا على اجرام الموقد
انما حل صالحوهم ورجح القوي انه
كان قاضيا واليهم من حديثه انك
انما حل ما فعله فاولا من عونه
حديثه التفتت المراهق التفتت
النعمى الصالح بالجميع بين المسلمين
والفقه ان الله سبحانه وتعالى

ج: خدائے اعلیٰ کا یہ ہمت و شجاعت ہے کہ وہ ہر شے کو اپنے ہاتھ میں لے کر رکھتا ہے۔ لیکن اگر وہ ہر شے کو اپنے ہاتھ میں لے کر رکھتا ہے تو پھر وہ کیوں ہر شے کو اپنے ہاتھ میں لے کر رکھتا ہے؟

انها اخبرته ان نفاذ بن الحسين كتب الى عائشة زوج النبي صلى الله عليه وآله ان عبد الله بن عباس قال من اهدى هذا
عليه ما يحرم على الحاج حتى يخرج الكهك وقد اجثت بهدي فاكشني الى بامرك او فرجني صا الكهك قالت عمة فقالت عا
ليكني قال ابن عباس انا قلت قلنا هذا رسول الله صلى الله عليه وآله ثم قلنا هذا رسول الله صلى الله عليه وآله
بعث بهما رسول الله صلى الله عليه وآله مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم حتى اجلعهما الله له حتى نخر الكهك راوي بن
ابوسفيان ثمة فوثق بسوي حضرت عائشة رضي الله عنها كعبه عبد الله بن عباس گفته است هر كه بفرستد قرباني را حرام ميشود
بروي آنچه حرام ميشود برچ كنده تا آنكه نخر كرده شود قرباني را و هر آينه فرستاده ام من قرباني را پس بنويس بسوي من حكم خود
يا بفرماي صا قرباني را گفت عمره پس فرمود حضرت عائشة نسبت حكم چنانكه گفت ابن عباس فتم من قلناه قرباني رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم بدوست خود بعد از ان بست آن قلاده را انحضرت صلعم بدست خود برگردن قرباني بعد از ان نوشت
آنها را حضرت صلعم همراه پدر من پس حرام نشد بر حضرت صلعم بنيزيكه حلال كرده بود او و خدا تعالى براي او تا آنكه
نخر كرده شد قرباني مالك عن يحيى بن سعيد انه قال سالت عمة بنت عبد الرحمن عن الذي يبعث بهديه ويعقم هل
يحر عليه شي فاخبرتني انها سمعت عائشة تقول لا يحرم الا من اهل بيتي يحيى بن سعيد سوال كرد عمره بنت عبد الرحمن را
از حكم سكه بفرستد قرباني خود و سكونت كند در وطن ايا حرام ميشود بروي خيزري پس خبر داد مرا كروي شنیده است از حضرت
عائشة كه ميگفت محمد بنى شود مگر آنكه اجماع كرده و لميك گفت مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن ابى ابيير بن الحارث
اليمى عن ربيعة بن عبد الله بن الهدي بر انه راى رجلا متجرا بالاعراق فقال للناس عنه فقالوا سر بهديه ان يقلد فلان
تجره قال وبيعة فلفقت عبد الله بن الزبير فذكرت ذلك لى له فقال بدحة و رب الكعبة ربيعة بن عبد الله و يدمردى بر نه
در عراق پس سوال كرد مردمان را از حال او پس گفتند امر كرده است هدي خود را كه قلاده بسته شود پس بجا چنين منقش
شد و گفت ربيعة پس ملاقات كردم عبد الله بن الزبير را پس فكر كردم اين ماجرا پيش او پس گفت بدعت است قيم بخداي كعبه
باب ادخال العمرة على الحج و ادخال الحج على العمرة بيان حكم داخل كردن عمره بر حج و ادخال حج بر عمره مالك
سمعت بعض اهل العلم يقولون من اهل الحج مفرق ثم بداله ان يهل بعد بكرة فليس ذلك قال مالك و ذلك الذي ذكرته
عليه اهل العلم ببلدنا مالك شنيد بعض اهل علم را كه ميگفتند سكه اجماع كرد بچ تنها بعد از ان ظاهر شد او را كه اجماع كند
ازين بمره پس چايز نغيت او را اين كا گرفت مالك چنين است آنچه و يا فتم بران اهل علم را در شهر خود مالك
سمعت بعض اهل العلم يقولون من اهل بكرة ثم بداله ان يهل بجمعها فذلك له ما لم يطف بالبيت و بين الصفا و المروة
و قد ضمن ذلك عبد الله بن عمر بن قيس قال ان جدت عن البيت حنقا كما ضمنه مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم التفت

قل

عالمگیری
انقلابی

بين الحين والحين
الرجوع من

فيلق فاشم الجبر
وفيلق الجبر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

طواف الیکبر
الکبر

وضائف البيوت ففقدنا

20

الى صاحبها فقال اسرها الا واحد اشهدكم اني قد اصبحت بالجمعة العرة امام مالك شيند بعض اهل علم انكم لم يفتقدوا كسيرة اهل العلم
 بعمر بعد از ان ظاهر شد و اگر احرام کند برای چه همراه عمر و پس این جایز است او را تا وقتیکه طواف نکرد بخانه کعبه میان صفاء
 و بر تئیه کرد این کار را بعد از عمر و وقتیکه گفت اگر باز داشته خواهد شد مرا از خانه کعبه خواهم برگردم و چنانکه کردیم همراه آنحضرت صلعم
 پس این عمر التفات کرد بسوی یاران خود پس گفت نیست حال حجر و عمره مگر یکی گواه میکنم شما را بر آنکه من لازم کردم بر خود
 حج را با عمره حال مالک و قد اهل اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله حجة الوداع بالقرعة ثم قال رسول الله صلى الله عليه و آله
 من كان مع هذا فليصل بالجمعة العرة ثم لا يحل حتى يحل منها جميعا گفت مالک براینه احرام کردند و صاحب آنحضرت صلعم
 سال حجة الوداع بعمره بعد از ان فرمود آنحضرت صلعم کسیکه باشد همراه او هدی پس باید که احرام کند بجه با عمره باز حلال نشود تا آنکه
 حلال شود از هر دو و بعد از آن **باب لا يلبس المحرم قميصا ولا عمامة ولا سراويل ولا خفافا ولا برنسا ولا حصى بزعفران**
 او و درس و كذلك لا يجوز له استعمال كل طيب ينوشد احرام كمنه و كره روزه و ستار برونه یا نجامة او نه موزه و نه برنسا و او نه
 است پوشش متصل با او باشد و نه جامه اگر رنگ کرده باشد بزعفران و یا اسپرک و همچنین جایز نیست او را استعمال هر چه
مالك عن نافع عن عبد الله بن عثمان رجلا سال رسول الله صلى الله عليه و آله ما يلبس المحرم من الثياب فقال رسول الله
 صلى الله عليه و آله لا تلبسوا القصص لا العمامة ولا السراويلات ولا البرانس ولا الخفاف الا احدا لا يجد غليلين فليلبس
 خفين وليقطعهما اسفل من الكعبين ولا تلبسوا من الثياب شيئا مسه الزعفران ولا اودس مروي سوال کرد آنحضرت
 صلى الله عليه و آله سلم را چه پوشد محرم از جامها پس فرمود آنحضرت صلعم میپوشید که تها و نه دستار و نه یا نجامة و نه برنسا و نه
 الا شئیکه نیافت و یا پوشش اسپرک میپوشد و موزه را قطع کند آنها را یا باین تر از شئانگ میپوشید از جامها چیزی که
 باشد بونی عفران و اسپرک **مالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عثمان قال قال نبي رسول الله صلى الله عليه و آله
 ان يلبس المحرم ثوبا يصبوغ بزعفران او و درس وقال من لم يجد غليلين فليلبس خفين وليقطعهما اسفل من الكعبين
 بن عمر گفت که منع فرمود آنحضرت صلعم از آنکه پوشد محرم جامه رنگین کرده شده بزعفران یا اسپرک و فرمود هر که نیا بد و یا پوش
 پس باید که پوشد و موزه را قطع کند آنها را یا باین تر از شئانگ میپوشد که بزرگترین است اتفاق جمهور علماء که جایز نیست
 پوشیدن سر بجزیر که آنرا ستر گویند مثل عمامه و قلنسوه و جایز نیست پوشیدن جامه که دوخته باشند بر بدن انسان
 کرده و او را موزه جایز نیست استعمال خوشبو در جامه بدن محرم و شافعی مخصوص داشته است چیزی که از خوشبویش از
 احرام در جامه بدن مانده باشد باقی ماند بعد احرام بعد از حضرت عائشه که گفته اند اگر در کرد آنجامه خوشبو مانده را یا
 از بدن خود آن طیب باز احاده آن جایز نیست و گفتند اگر که چیزی را از این چیز یا بعد از این چیز پس بروی لازم نیست

إلى
 العنق فقلنا
 فيما وضع رفا الدنيا
 احرم بعد في شام الخ
 ثم حج قبل الطواف كان
 فاشنا ولا يجزئ كسسه
 في الجريد قال المجلد
 جزه اللدايم
 على فاكست
 وطبعه اهل العلم انه
 لا يجزئ للبحر من راس
 بما يقع سائر من كان
 وقلنسوة ولا السجيلة
 على راس الإنسان كما
 والسراج ويل والفضة
 يجوز استعمال الطيب
 ٢٤
 عن ابيه وبنه وبنه
 عن ابيه وبنه وبنه
 وبنه وبنه وبنه وبنه
 وبنه وبنه وبنه وبنه
 وبنه وبنه وبنه وبنه

ويعلم انه يحضر
عند الشايف المستقل
في نوبه او يداه قبل الحظ
ويبقى بعد الحظ
وتدفع له

قلت عليه الشافعي في شرح السنة والمصنف ليس بطبيب فهو قول اكثر اهل العلم وقال ابو حنيفة هو طبيب يجب فيه الفدية

قلت في شرح السنة وادى ٤٢ عن ابن عمر ان ابا حنيفة لم يخجل من ان يلبس المنطقة المحرم

قلت ذلك جازم عند العامة

قلت يجوز للرجل المحرم ستر الوجه عند الشافعي لا يجوز عند ابو حنيفة

فانحني مي آيد در باب حق باب الثياب المصغرة بيان حكم جامه های رنگين کرده شده بعصمه مالك عن هشام بن عروة عن ابنة عن اسماء بنت ابى بكر انها كانت تلبس المصغرات المشبعة وهي مائة ليس فيها زعفران انما استعمل ابو بكر مي پوشيد جامه ها مصغرة نيك سرخ را و او محرم بود و در ان جامه های زعفران مالك عن نافع انه سئل عن مولى عمر بن الخطاب يحدث عبدالله بن عمران عن ابن الخطاب اى على طلحة بن عبيد الله ثوبا مصبغا وهو محرم فقال ما هذا الثوب المصبوغ يا طلحة فقال طلحة يا امير المؤمنين انما هو مدر فقال عمر انك اياها الوهط ائمة ليقعدكم الناس فلو ان رجلا جاهلا وادى هذا الثوب فقال ان طلحة بن عبيد الله قد كان يلبس الثياب المصبغة في الاحرام فلا تلبسوا ايها الوهط شيئا من هذا الثياب المصبغة اسلم مولى عمر بن خطاب ليكف باعده بن عمر بن الخطاب و يد طلحة جامه رنگين و او محرم بود پس گفت حضرت عمر حديث اين جامه رنگين اى طلحة گفت طلحة اى امير المؤمنين جز اين است او تراب است پس فرمود حضرت عمر رايه شما اى جامه ميشو يا نيكه ائمة اسكنند شما مردان پس اگر مردى جايل به بنيد اين جامه اگويده طلحه ميشود جامه های رنگين در احرام پس ميشويد ايجا و خيزى از اين جامه های رنگين مترجم گويد همین است نذهب شافعى بغيرى گفته که مصغره خوشبونت و همین است قول اكثر علماء ابو حنيفة گويد که مصغره خوشبونت و هيئت فدية و ادون در وى و اسلم علم باب المنطقة المحرم بيان حكم كمر بند محرم مالك عن نافع ان عبدالله بن عمر كان يكره لبس المنطقة للمحرم عبدالله بن عمر مكره و ميداشت پوشيدن كمر بند برامى محرم مالك عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب يقول في المنطقة يلبسها المحرم تحت ثيابه انه لا بأس بذلك اذا جمل فطح فيها اجنبا سئل يعقدها بعضها الى بعض سعيد بن المسيب في باب منطقة كه پوشيد آنرا محرم زير جامه ها خود كه سحر باك نيت در ان وقتى كه در دو طرف او و اليها كه بر بند و بعض رابعين قال مالك و هذا الخبر ما سمعت الى فى ذلك گفت مالك اين درست است اقوال است نزديك من كشيتم آنرا در ثياب باب اختلافوا فى تغطية الوجه للمحرم اختلاف كردند در پوشيدن محرم مالك عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه قال اخبرني القرافصة بن عبد الحنفية انه دأى عثمان بن عفان بالهرج يغطى وجهه وهو محرم فرافضة يد حضرت عثمان را در عجب كه ميشويد روى خود او و محرم بود مالك عن نافع ان عبدالله بن عمر كان يقول ما فوق الذقن من اللباس فلا يجره المحرم عبدالله بن عمر است آنچه بالاتر از زنج است از جمله سرت پس بايد كه پوشيد آنرا محرم مترجم گويد شافعى تجوز كرده كه مرد محرم روى خود پوشد و ابو حنيفة ميل كرده است بتجويم آن و اسلم علم باب لا تنتقب المرأة المحرمة ولا يلبس قفازين زن محرمه نقاب پوشد و نه قفازين مالك عن نافع ان عبدالله بن عمر كان يقول لا تنتقب

المعزة المحمّدية ولا يلبس القفازين عبد الله بن عمر كيف نقاب يوشد زن محرمه و نه قفازين يعني پوشش دست

باب ان لقاحت لستر الوجه سدلت ثوبا على وجهها متجاذا عن بشرة الوجه اگر محتاج شود زن محرم برای پوشش روی آویزان کند جامه که دور باشد از ظاهر روی مالک عن هشام بن عروة عن فاطمة بنت المنذر

استأقالت كذا نحن وجوهنا ونحن محرمات ونحن مع اسماء بنت ابى بكر الصديق فلا تنكر علينا فاطمة

منذ زلفت مامى پوشیدیم روی خود را و ما محرمه بودیم و ما همراه اسماء بنت ابى بكر الصديق بودیم پس ای بیکر

باب اذا مات المحرم هل يطيب وهل يخبر وجهه و قتيبة فوفت شود محرم آیا خوشبو مالیده شود و او را بپوشد

شود سر او مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر كعن ابنه واقد بن عبد الله ومات بالجحفة محمدا

وقال لولا انلحم لطيبناه وخصر راسه ووجهه عبد الله بن عمر و كعن كرويسه خود واقد بن عبد الله را

و او مرده بود در جحفة در حال احرام پس گفت عبد الله اگر نه آن بودى كه ما محرميم خوشبوى مالىديم او را و پوشش

سر او را و روی او را تمسك كويد اين قول متروك است بحدیث متفق عليه كه بگذارید او را تا بر خیزد روز قیامت

البیك یان **باب** المحرم یغسل راسه و یغتسل محرم بشوید سر خود را و غسل كند مالک عن زید بن اسلم

نافع عن ابراهيم بن عبد الله بن حنین عن ابيه ان عبد الله بن عباس والمسئوبين محرمة یختلفوا بالانواء

فقال عبد الله بن عباس یغسل المحرم راسه وقال المسئوبين محرمة لا یغسل المحرم راسه قال فارسلني عبد الله

بن عباس الى ابي یوب كالنصارى قال فوجدته یغتسل بین القرنین وهو یستر بثوب فسلت علیه فقال

من هذا فقلت انا عبد الله بن حنین ارسلني اليك عبد الله بن عباس استألك كيف كان رسول الله صلى

عليه وسلم یغسل راسه وهو محرم قال فوضع ابوا یوب یدیه علی الثوب فقطأ طأ حتى بدالى راسه ثم قال لا یسنان

یصب علیهما الماء أصیبت فصب علی راسه ثم حرك راسه بیديه فا قبل بهما وادبر ثم قال هكذا رایت رسول

الله صلى الله علیه وسلم یفعل عبد الله بن عباس مسور بن محزمة اختلاف كرونده در وضعیكه مسمی است بابو ایس گفت عبد

بن عباس بشوید محرم سر خود را و گفت مسور بن محزمة بشوید محرم سر خود را گفت عبد الله بن حنین پس فرستاد را

عبد الله بن عباس بسوی ابو ایوب انصاری گفت ایس یا فتم او را كه غسل یكرو میان دو جوب كه ضرب میكنند

آنرا بر سر جامه تا بآن بیاد نیند بگردانیده كرده میشد بروی بجامه پس سلام كردم بروی پس گفت کیست این كمرم

عبد بن فرستاد را بسوی عبد بن عباس بن جهم از كوكب و مشی مشی صلیع سر مبارك خود را و حالانكه او محرم میبود و گفت عبد

بن حنین یكی است ابو ایوب است خود را بجان خا بر پس است كرونده تا آنكه ظاهر شد بر من سر او و بعد از آن گفت شخصی

مقاله
فی التمسك باللباس
فی القفاز فی الاظهر
فی شرح السنن
جواز القفازین للماظهر
قال الخلی فی الشافعی
فی الاثر عن سعد بن
ابی وقاص انهما كان
یامر بناتهما یلبسین القفازین
فی الاحكام
مقاله
فی توجیهها بسند
النسب لیسبها بصار
ان ذاك وجاز انما
مجانبا و اعترض
صلح الكاف فی منبر
قال الظاهر فی غیر
معتبر و ليس حقی
الحديث
مقاله
بعقب حديث الخلی
فی ان محمدا لا یغسل
رأسه ولا یتم
طیبا فانه یغسل
یوم القیامة
فنه یغسله فی
الیه لا یغسله
طیبا فی غسله
وقال ابو حنیفة یغسله

عليه السلام فاجل منه بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وابي بعضهم فلما ادركوا رسول الله صلى الله عليه وآله
عن ذلك فقال ناهي طمعة اطعمكموها الله ابوقاده انصاري بود همراه حضرت صلى الله عليه وسلم تا آنكه در آمدند بعض
كه عقب انداز حضرت صلى الله عليه وسلم ابوقاده جمعی از یاران خود كه محرم بودند و احموم نبود پس بدگو خری پس
براسپ خود و سوال كرد از یاران خود كه بدست او دهند تا زیانه او را پس قبول نكردند و سوال كرد از ایشان كه بدست
دهند نیزه او را پس قبول نمودند پس خود گرفت نیزه و تا زیانه را بعد از آن حمله كرد بر گور خری گشت و از پس خود انداز
بعض اصحاب حضرت صلى الله عليه وسلم و باز ماند بعض دیگر پس وقتيكه دریافتند حضرت اصعبه صلى الله عليه وسلم
نمودند و از گوشت آن گور خری فرمود جز این نیست كه آن طعام است كه داده است آنرا خدا تعالی شمار
مالك عن زيد بن اسلم ان عطاء بن يسا حدثه عن ابي قتادة في الحمار الوحشي مثل حديث ابي النضر الان في
زيد بن اسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هل معكم من لحم شئ عطاء بن يسار روایت كرد پیش زید بن اسلم
از ابوقاده در قصه گور خری مانند حدیث ابی النضر مگر آنكه در حدیث زید بن اسلم این عبارت زیاد بود كه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فرمود آیه است باشما از گوشت او چیزی یعنی تا من بهم تناول فرمایم مالك عن يحيى بن سعيد انه قال اخبرني محمد
بن ابراهيم بن الحارث التيمي عن عيسى بن طلحة بن عبيد الله عن عمر بن سلمة وهو يروي انه اخبره عن البهزي ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يري مكة وهو محرم حتى اذا كان بالروحاء اذا حار حش عقيرون كذا ذلك رسول الله صلى
عليه وسلم فقال دعوا فان ذبوشك ان ياتي صاحب فجاء البهزي هو زيد بن كعب هو صاحب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال يا رسول الله شأنكم هذا الحمار فامر رسول الله صلى الله عليه وسلم ابابكر فقصه بين الرفاق ثم مضى حتى اذا كان بالروحاء
بين الروثية والعرج اذا ظبي حاقف في ظل وفيه سهم فزع ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر رجلا يقف عنده لا يريه
من الناس حتى ياتي وذه بهزي خبر وادعهم من سلمه ان حضرت صلى الله عليه وسلم برآمدند باراده مگر حالانكه حضرت صلى
عليه وسلم محرم بودند تا چون رسیدند بروحانگاه دیدند كه گور خری زخمی كرده شده یعنی كشته شده است پس
ذكر كرده شد این ماجرا بجناب حضرت صلى الله عليه وسلم پس فرمود بگذارید او را پس هرآنكه نزدیک است كه بیايد
صاحب و یعنی آنكه در زخمی كرده پس بد بهزی و او صاحب آن گور خری بود پس حضرت صلى الله عليه وسلم
پس گفت یا رسول الله بكنید هر چه خواهید باین گور خری پس فرمود حضرت صلعم ابوبكر البكر است كه در میان فغان
بعد از آن بگذشت تا وقتيكه رسید بانایه صفيك بیان روشده و حج واقع است ناگاه آهویی سرخو در بانایه خود چید خفته
است و در سایه مد بدن آن آهویی است پس گفت بهزی كه رسول الله صلى الله عليه وسلم امر كه شخصی اكه با پسندند نزد كیسا و

ابو بكر

انما تعرض ان تشو و يكل من مردمان تا وقتیکه نگذرد از آنجا **مالک** عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
 عن عبد الله بن عباس عن الصغب بن جهملة الليثي انه اهدى رسول الله صلى الله عليه وآله وحشيا وهو بالاموال و ابن انقرة
 عليه رسول الله صلى الله عليه وآله قال فلما ادى رسول الله صلى الله عليه وآله ما في وجهي قال انالم زده عليك الا انا هم صعب
 جهمه هديره اوريش بخضرت صلى الله عليه وسلم كوز خري و انحضرت صلعم در ابواب بودند يا دروان بودند پس ذكر ايشان بر صعب ال
 صلى الله عليه وسلم گفت راوي پس چون ديد انحضرت صلعم آنچه در روی صعب يعني اثر تنگدلی فرمود و بر آينه مارونكر و هم
 بنوكر براي آنكه محرم **مالک** عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب يحدث عن ابى هريرة ان ابا قبل من البهري
 حتى اذا كان بالربذة وجد كبا من اهل العراق صحابين فقال عن لم صيد وجد عند اهل الربذة فامرهم باكله قال
 اني شككت فيما امرتهم به فلما قدمت المدينة ذكرت ذلك لعن بن الخطاب فقال عمن اذ امرتهم به قال امرتهم باكله فقال
 لو لم اتم بغير ذلك لقلت بلى يتوعد ابو هريرة ما يدان بجرين تا آنكه رسيد بر بذه يافت سوارى چندين احرام بسته از
 اهل عراق پس آنكه بذا و او را از گوشت شكارى كه يافتند از آنرا يك ابل بذه پس امر كرد ابو هريرة ايشان را بخوردن آن
 ابو هريرة بعد از آن ترد و كردم در آنچه فرمودم ايشان را پس وقتيكه رسيدم بدينه ذكر كردم اين ماجرا پيش عمر بن الخطاب پس
 حضرت عمر بچيز امر كردى ايشان را گفت فرمودم ايشان را بخوردن آن فرمود حضرت عمر اگر امر ميكردى بغير اين ميكردم چنين
 بنو من مى ترسانيد و اهل **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه سمع ابا هريرة يحدث عن عبد الله بن عمر بن الخطاب
 جهمون بالربذة فاستفتوه في لحم صيد وجدنا ناسا احلوا ياكلون فاقاموا باكله ثم قال قدمت المدينة على عمر بن الخطاب
 فسأله عن ذلك فقال بما افتيتهم قال فقلت افتيتهم باكله فقال عمر لو افتيتهم بغير ذلك لاحتكت ابو هريرة حديث
 با عبد الله بن عمر كذا كنت بروى قولى از احرام كنندگان در بذه پس سوال كردند او را در باب گوشت شكاريكه يافتند
 حلال كه ميخوردند از پس فتوى داد ايشان را بخوردن آن بعد از آن گفت رسيدم بدينه نزد يك عمر بن الخطاب پس
 سوال كردم از حرم اين مسأله پس گفت بچه چيز فتوى دادى ايشان را پس گفتم فتوى اجماع ايشان را بخوردن پس فرمود عمر
 فتوى ميدادى بغير اين در زمانك ميكردم ترا **مالک** عن عبد الله بن ابى بكر عن عبد الله بن حاتم بن ربيعة قال
 دأيت عثمان بن عفان بالحرع وهو محرم في بي صحائف قد غطى وجهه بقطيفة اجوان ثم انى لم صيد فقال لا اصحاب
 كلوا فقالوا ولا تاكل انت فقال انى لست كهيت كما انما صيد من اجل عبد الله بن عامر بن ربيعة گفت
 تا بدم عثمان بن عفان را در عسرج و او محرم بود در روز سخت گرم پوشيده بود روئى خود
 چپ و در خمران بعد از آن آورد و شديش او گوشت شكار پس گفت

قوادح بن عبده ایاور کند محرم کنه از شتر خود مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن
بن عبد الله بن الهدیر انه رای عمر بن الخطاب یقر بجایز الہ فی طین بالشتقا و هو محرم ریحہ بن عبد الله وید عمر بن الخطاب
کود سیکر کند از شتری از ان خود در گل و موضعیکه سقیانم از مالانکه او محرم بود مالک عن نافع بن عبد الله
بن عمر ان یقر ان یمنع المحرم من شتره او قوادح بن عبده بن عبد الله بن عمر مکرده میداشت کدور کند محرم کنه بزرگی یا کنه خود از
شتر خود باب جزا قتل الصید در بیان جزا شکا قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید انتم و من قتل
منکم متعمدا فجزا مثل ما قتل من النعم حکم به ذوا عدل منکم هدیاً بالغ الکعبه او کفارة طعام مسکین او عدل
ذلک حیماً لیدوق و بال امره عفا الله عما سلف و من عاد فینتقم الله منه والله عزیز ذو انتقام ای مسلمان
کشد شکا را مالانکه شما محرم بشید و هر که کشد از شما بقصد لازم است بروی یکی از سه چیز از انجمله است جزا که عبارت از
ماثل بخیه کشته است از چهار بابها سواشی یعنی ماثل می از شتر یا از گاو و بز یا گوشتند و این اقسام را نفهم گویند حکم کند
بآن ماثل و صاحب عدالت از شما حالانکه باشد آن ماثل قربانی رسیده کعبه از انجمله کفاره است که عبارت از طعام
فقران است و انجمله ماثل آن طعام از روزه یعنی عوص هر مسکینی روزه بگیرد واجب کرده شد یکی ازین سه
تا بچند سنه کردار خود عفو فرمودند از انجمله گذشت یعنی صید یک قبل از تحریم وجود آمده بود و هر که خود کند شکا
شکا کردن پس انتقام کشد از وی خدا و خدا غالب صاحب انتقام کشیدن است مراد از صید نزدیک شافعی جانور و
بر است که مالک اللحم باشد پس در حج الغنم و مانند آن جزای نباشد و همچنین در کشتن آنچه مالک اللحم نیست مثل شتر و
و همچنین در صید بجز و نزدیک حنیفه غیر مالک اللحم نیز گاهی موجب جزای تواند شد چنانچه سابق معلوم شد و جزا
صید یکی از سه چیز تواند بود اول ماثل صید را در حرم دج کردن و مانند نزدیک شافعی بخلقت و بهیت است نزدیک
ابو حنیفه بقیعت دوم خرید کردن طعام بقیعت صید و طعام آن بسا که بکین نزدیک شافعی هر مسکین را مدی و نزدیک ابو حنیفه
هر مسکین را نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو و مانند آن سیوم بشمار مسکینان روزه داشتن علی اختلاف المذاهب پس
آیه نزدیک شافعی آنست که واجب است بر کسی که کشته باشد صید را جزای و آن جزا ماثل مقتول است در صورت شکل
جنس الغنم که مماثلته آن ثابت باشد حکم دو کس از اهل بانت و آن ماثل وقت جزا میتواند شد که او را در حرم دج کنند یا
جزا کفایت است بتبصیل سابق یا برابر آن روزه گرفتن و نزدیک ابو حنیفه آنست که واجب است بر کسی که کشته باشد
صید را جزای و آن جزا ماثل مقتول است و بهیت که مماثلته آن ثابت باشد حکم دو کس از اهل بانت و آن ماثل یا از جنس
الغنم است که برسانند او را کعبه یا کفاره است بتبصیل سابق یا برابر آن روزه گرفتن و الله اعلم باب حکم به

قلت
واصل العلم على حياز
ذلك في الوفاة ثم
بقبل بعض وبحث
وقادة

وقوله
قل من الصديق
والمراد من الصديق
الشائع كل صديق
يقرب من محله تعالى
وكذا ما ليس كذلك
والمراد من الصديق
المراد من الصديق
غير المراد من الصديق
٢٤٩

[illegible]

والداسي الإجماع
والشافعية بين
عند الخفية
مفهومه فافوق
قوله متعدد إلى
على ذلك صما
التي أكتافه وأولها
على أن ما ذالك
جزءه حال كونه
نظامه

قلوب
وعلى ما تفرغ قال
لا تقل فيهمي كمن عتبه
على ان وفيه لا مثله
الوجه والوجه والمصاديق
التي قال في الحقيقة
جاء ما فوقه على ان
في مذهبنا والذين كان
منه

ذو اعدل من المماثل باب بيان چیزی که حکم کرده اند خداوندان عدالت از ماثل لك عن عبد الملك بن قريش
محمد بن سيرين ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال اني اجريت انا وعتالي فرسين الى ثغرة ثنية فأتينا
ظبياً ونحن مهران فأتوني فقال عمر اجل الى جنبه فقال احتمى حكمه انا وانت قال فحكمنا عليه بعز فولى الرجل
وهو يقول هذا الميراث المؤمنين لا يستطيع ان يحكم في ظبي حتى دعاه رجلا يحكمه فسمع عمر قول الرجل فلعنه
فبال اهل تقرر سورة المائدة قال لا قال فهل تعرف هذا الرجل الذي حكم معك فقال لا فقال عمر لو اخبرني
انك تقرر سورة المائدة لا وجعلت ضرباً ثم قال ان الله تعالى وتبارك يقول في كتابه يحكم به ذو اعدل
منكم هديا بالغ الكعبة وهذا عبد الرحمن بن عوف مروى انه شيس عمر بن الخطاب پس گفت برآيه من ان
کردم من ديارى ازان من دوسپ را بجانب بلندی شينيه پس شكار کردیم اهوى را حالانکه ما محرم بودیم
پس چیزی مبین پس گفت عمر بن الخطاب شخصی که بر پهلوی او بود بیا تا حکم کنم من و تو پس حکم کردند هر دو
بسی پس برگشت آن مرد او میگفت این امید المؤمنين است که نتوانست که حکم کند در باب اهوى تا آنکه بخود
شخصی گیرا که حکم کند با او پس نید حضرت عمر سخن آن مرد را پس بخواند او را پس سوال کرد از وی آیا میخواهی سوه مانده
گفت فی گفت حضرت عمر آیا میدانی این مرد را که حکم کرد با من گفت فی پس فرمود حضرت عمر اگر خبر میداوى مرا که بخود
سوه مانده را برآيه در وند میکردانیدم تر السبب ضرب بعد ازان گفت برآيه خداستقالی مفراید در کتاب خود حکم کرد و اعدل
منکم بر یا بالغ الکعبة و این شخص گیر عبد الرحمن بن عوفست ما لك عن ابی الزبیر الکی ان عمر بن الخطاب قضی فی الضمیر
وفی الغزاة بعد وفی الاربعة عاق وفي الیوم بحقیقة عمر بن الخطاب حکم کرد و گفتا ربکی سفند و در اهو بکت و در کوه
بک بزغال و در موش و شئی بک خجرة یعنی بچه بز چهره زده ما لك عن هشام بن عروة ان اباه کان يقول فی البقرة
الوحش بقرة وفی الشاة من انظبا شاة عرو میگفت که در گا و شئی یک گا و شت و در یک بز از اهو ان یک شت
ما لك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب انه کان يقول فی حمام مکتة اذا قتل شاة سعيد بن المسيب و کو بر یک
و فیک کشته شود یک بز شت قال ما لك ولم انل اسمع ان فی الغامة اذا قتلها المحرم بدنه گفت ما لك همیشه می شنیدم
که در شتر مرغ چون بکشد او را محرم یک شتر شت مذ شت ماضی موافق این آثار است و هر چه در حکم ما که منقول نیست حکم کنند
در آن که کس از اهل ایالت بمشلیه و آنچه او را مثل نباشد مثل ملج و کجی کان در و دوجب شود قیمت و نیز یک ابو حنیفه خراسانی
قیمت است که بقول اعدل ثابت باشد و اعتبار و قیمت موضع قتل او اگر موضع قتل صحرا باشد اقرب معونات را در آن
موضع اعتبار باید کرده اند حکم باب اختلاف الروایا فی الجراد فقتله المحرم و الصحيح انه فی ذلک مختلف شد و روایات

بلغ كعب بن جراح ورجل من بني كعب بن جراح قال
من الشام فركب محمد بن حنفية حتى اذا كانوا ببعض الطريق وجدوا لحم صيد فاقامهم كعب بن جراح فقال فلما قدموا الى
عليه عمر بن الخطاب ذكروا ذلك له فقال اني انا كعب بن جراح فاني قتلته عليكم حتى توجهتم الى كعب بن جراح
طريق مكة فركب بهم رجل من جراح فاقامهم كعب بن جراح فاقامهم كعب بن جراح فاقامهم كعب بن جراح فاقامهم كعب بن جراح
ما احل علي ان اقبلتكم بهذا فقال هو من صيد الجراح قال ما يدريك قال يا امير المؤمنين والذي نفسي بيده
ان هذا لا يفتي في كل عام فركب كعب بن جراح ورجل من بني كعب بن جراح فاقامهم كعب بن جراح فاقامهم كعب بن جراح فاقامهم كعب بن جراح
يا فتد كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح
اين ما جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح
عمر بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح
جماعة من بني كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح
اين ما جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح
چيز مطلع شتر كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح
از مني خود در هر سال دوبار سالك عن زيد بن اسلم ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال يا امير المؤمنين اني
جوادك سبوا وانا محرم فقال علي طعم قبضة من طعام آدمودي بسوي عمر بن الخطاب پس گفت يا امير المؤمنين اين
شكار كردم بخوار بن تازيان خود و من محرم بودم پس فرمود حضرت عمر بن الخطاب يك قبضة از طعام سالك
عن يحيى بن سعيد ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال يا امير المؤمنين اني
تعال حتى نأكل فقال كعب بن جراح فقال لك التجد الدرهم لثمة خدي من جواردة مرومي فركب
عمر بن الخطاب پس سوال كرد او را كه يك طمع كه كشته بود از حالانكه او محرم بود پس فرمود عمر بن الخطاب
كعب بن جراح يا تازيان حكيم پس گفت كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح فركب كعب بن جراح
بهتر شتر از يك طمع شتر گويد بهن است غريب ابو حنيفة كه در قتل جواد واجب بشود چه كه اگر چه كم باشد
و در عين شافعي ميت واجب شود و باب كيف يطعم المساكين او بصوم عدل ذلك چگونه طعام و در فقرات و كبر
رويه كعب بن جراح مساكين قال مالك احسن ما سمعت في الذي يقتل الصيد فيكون عليه فيه ان يقوم
الذي احباب فينظر كم تمت من الطعام فيطعم كل مسكين مائة او يصوم مكان كل يومها فينظر كم تمت

قلته عليه الشافعية
يقوم طعاما ويصدق
على كل مسكين بمقدار
او يصوم عن كل موز
يوما وقال ابو حنيفة
ينصدق على كل
مسكين نصف صاع
من الاوصاف من
٨٢
تراشد موسى عن
افضلها او يصوم
كل مسكين يوما

المساكين فان كانا عشرة صاعا عشرة ايام وان كانا عشرين مسكينا صام عشرين يوما عدلهم ما كانوا وان كانوا اكثر
من ستين مسكينا كفت لك بغيرين من غير ان تدينهم ان زاد بابك مسكينا يكثر ثكركم ايسر حكمكم كرهه شود بروی دران باب
كوفيت كرهه شود ان ثكركم ايسر است پس بده شود كه چه قدر است قيمت آن از طعام پس طعام داده شود و هر مسكين
يك يا روزه گيرد بجای هر مدي يك روزه ديده شود كه چه قدر است ثمار مسكينان پس اگر ده كس باشند روزه گيرد ده
و اگر بيشتر كس باشند روزه گيرد بيشتر و اگر ده كس باشند روزه گيرد ده و اگر بيشتر كس باشند روزه گيرد بيشتر
همين است نه بيشتر و نه كم بجز يك ابو حنيفة هر مسكين نيم صاع از گندم يا يك صاع از جو بايد داد و اقل از آن جايز است
باب لا يحلق المحرم راسه حتى يحتيق قتل الذبح الا من ضرورة ومن حلق قبله فعليه فدية من صيام او صدقة
او نسك تراشد موسى سر خود را محرم مگر ضرورت و هر كه تراشد پس واجب بروی فديه از روزه گرفتن يا صدقه يا نسيجه
قال الله تعالى ولا تخلقوا دساكم حتى يبلغ الهدى محله فمن كان منكروا ايضا اذى من داسه فدية من صيام
او صدقة او نسك و تراشيد سر خود را تا آنكه برسد قرباني بجای خود يعني روزه بخورده شود پس هر كه باشد از شمار
يا باشد او را تصديقي بسبب او يعني مانند پيش و در دسر پس حلق كرد سر خود را در حال احرام پس واجب بروی عجز
آن از صيام دادني آن سه روزه است يا صدقه سه صاع يا ذبح بزي و فقها رقياس كرده اند بر نصورت هر كه حلق
كرده باشد بغير عذر زيرا كه او احق است بخجارة و همچنين كسي كه استخ گرفته باشد بخج شو يا لباس بسبب يا غير عذر زما
عن عبد الكريمن مالا الجعدي عن عبد الرحمن بن ابى ليلى عن كعب بن عجرة انه كان مع رسول الله صلى الله عليه
وآله فافاه القمل فاحره رسول الله صلى الله عليه وآله حلق داسه وقال صدقة ثلثة ايام او اطعم ستة مسكينين قد
مدن لكل انسان او انك بشاة اى ذلك فعلت اجزا عندك كعب بن عجرة محرم بود همراه آنحضرت صلى الله عليه وآله
اين داد او را پيش پس امر فرمود رسول الله صلى الله عليه وآله سلم او را كه تراشد موسى سر خود را و فرمود روزه گير سه روزه يا اطعم
شش مسكين او دو و در هر شخصي يا ذبح كن بزي هر كاري كه مكني از اين كار كافيت كند ترا مالا لك عن حميد بن
قيس المكي عن جاهد بن الحارث عن ابن ابى ليلى عن كعب بن عجرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله حلق قال فعلت اذ كان
ان قلت نعم يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله حلق داسه و صدقة ثلثة ايام او اطعم ستة مسكين او انك بشاة
كعب بن عجرة گفت فرمود رسول الله صلى الله عليه وآله سلم شايد كه ترا آزار داده است پس تو بس گفتم آري يا رسول الله پس
فرمود بترس موسى سر خود را و روزه گير سه روزه يا اطعم بده شش مسكين را يا ذبح كن يك بز مالا لك عن حميد
بن حبان الله الحارثي انه قال حدثني شيخنا ابو البراء الكوفي عن كعب بن عجرة انه قال جلست في رسول الله صلى الله عليه وآله

ن

بعد از آن فرموده شد از پس وقتیکه می آمد صاحب داده می شد او را من این مترجم گوید ازین حدیث ظاهر شد که مال صنایع و دست
 دانه صنایع و غیر آن پس غیر واجب است التقاط آن کسی که واثق باشد بر دیانت و تعریف خود و مکروه است غیر از او بعد التقاط
 تعریف او یکسال بعد از آن اگر مالک پیدا شد و وصف کرد و آنرا با تسلیم کند و الا شناسد عفا من له کاوداد و بعد از آن جایز است
 تمسک او و جایز است تصدیق با و ستمنا کرده می شود ازین کلیه شیئی تا فدا ماند حصا و سوط و جل پس واجب نیست تعریف مجدد
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فی العصا و الطول و الجمل و شهابه بطیقت الرجل لیتبع به رواه ابو داود و پس لابد است در بیان بیان شرط
 تعریف و حقیقت تا فدا و حقیقت وصف و معرفت او پس تعریف در اسواق باید در او ایستد نه در عین مسجد و استیجاب اوقات
 مرا و نیست بلکه بر حسب طایفه اولاد هر روزی و دو وقت بعد از آن هر روز یک مرتبه بعد از آن در جمیع بعد از آن در هر یک و یک و یک
 که در او مثل این امور از حرف اخذ کرده می شود و ذکر کند بعضی اوصاف شیئی تا شناخته شود و استیجاب کرده نشود و ذکر اوصاف
 تا کاویا و عامی آن نگیرد و چون مالک وصف او کند جایز است او را تسلیم اگر صدق او معلوم نماید و شیئی تا فدا چیز نیست که مالک آن
 بعد مفارقه آن برای آن از راه خود باز نگردد و بعد ظن عدم رجوع جایز است در وی تصرف بغیر تعریف و اگر ظن
 رجوع تا زمانی داشته باشد تا آن زمان می باید تعریف کرد و آن مختلف است باختلاف شیئی و باختلاف احوال مواضع و در حد
 دیگر محلیه عدد و جنس آمده است و آن اشاره است به جمیع آنچه تعریف او تعلق داشته باشد بحسب قسم دیگر و بر ضار است
 و آن دو قسم است آنچه شبیه غنم است در نصف و تسلط اگر بر آن و آنچه اندک است که بقوه خود از ضار سبیل منقصی شود
 پس امام را میرسد التقاط قسمین چنانکه از حدیث حضرت عمر ظاهر شد زیرا که آن سبیل حفظ مال مسلمین است و در غنم
 تعریف لازم نیست و بعد انتظار اگر مالک پیدا شد اگر خواهد بفرشد و اگر خواهد برای مالک بگذارد و اگر خواهد بر بیت المال
 تا آنکه مالک شود و در قسم اول احاد مسلمین را میرسد التقاط آن و در قسم ثانی میرسد باب اللقیط لقیط عبارت از غنمی است
 که در راه افتاده باشد و کسی که برادر او مالک آن است و آن شهاب جن مسکین الی جمیله و جل من بنی سلیمان و وجد من بنی
 فی زمان عمر بن الخطاب قال فبحث به الی عمر بن الخطاب فقال ما حملک علی اخذ هذا السمیه فقال وجدتها ضایعه
 فاحذتها فقال له عمر ایفاه بالمر الثمنین انه رجل سلمه فقال عمر کذا قلت قال نعم فقال عمر اذهب فهو حر و لک
 و لاه و علینا انفقہ سنین یافت طفل را در راه افکنده در زمان حضرت عمر رضی الله عنه گفت سنین پس آورد و در
 پیش عمر بن خطاب پس گفت عمر چیزی باعث شد که بر کفتن این جان گفتم یا فتم او را بی اعتیاد افتاده پس گرفتم او را پس
 گفت پس حضرت عمر عریف دوسنی شخصی که برای معرفت احوال مردمان مقرر بود یا امیر المؤمنین بر آئینه این شخص را
 است پس گفت حضرت عمر یا مال چنین است گفت عریف کسی پس گفت عمر برو پس انقضی از دست و در راسته او

جواز التقاطه
 لکن لا یجوز التقاطه
 کثارة و الفارزة و لا
 فی القدر و الفارزة و لا
 فرق عندی بی حقیقتین
 ان یکین بهیئت او خلی
 ان یکین بهیئت او خلی
 قوله مع ما سقاها و
 خناها السخ بالبقاء
 انها از اوقات الماء
 شحت منسکین و
 زیجا و یکدیگر و
 واد با احوال و اختلاف
 و انما تقوی بها علی
 السیر و قطع البلاد الشالی
 فی المعوضات قال محمد
 انما یعنی بدلیل من
 اخذها الی الذی من
 قوله ثم یبلغ قال عمر
 کلا و یجوز حسن
 ان شاء الله و لم یزکها
 حتی جمعی اهلها و ان
 خان علیها الضیفه
 او لم یجد من یزکها
 فیا معها و دفعه سقا
 حتی یأمن الی بابها فلا
 یس یمن لک

قلته
 وعليه اهل العلم
 في العالمين
 لا سيما
 في بلادنا
 من تارة
 الفصل الثاني
 في مسائل
 باب
 قلته
 وعليه اهل العلم
 في بلادنا

باب المحرم صلب جسده جائز است محرم را که بخراشد جسده را مالک عن علفته عن امه انهما قالت سمعت
 عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم تسأل عن المحرم ان يخلت جسده ففعلت نعم فليحكه وليشد وقالت عائشة ان
 يدعى لم اجد الا رجلا لم يخلت سوال کرده شد حضرت عائشة از حکم محرم ايا بخراشد بدن خود را پس گفت آری
 آنرا سخت بخراشد گفت عائشه اگر بسته شود و دست مرا بيايم مگر باسي خود را البته بخراشم و پهن است مذيب فقها
 و در عالم کيسری مذکور است که بخراشد سر خود را و قتيکه بخراشد بايد که نرمی و استعطاف کند و خراشيدن از جهت خوف
 بر ایشان شدن موی و کشته شدن سپيش پس اگر نباشد در سر او موی پس هیچ باک نیست در خراشيدن سبختي
باب نظر المحرم في المرأة جائز است محرم را دیدن روی خود در آئینه مالک عن ايوب بن موسى ان عبدالله
 بن عمر انظر في المرأة لشكوى كان بعينه وهو محرم عبدالله بن عمر نظر کرد در آئینه بسبب ضعی که بود در چشم او حالانکه او
 محرم بود **باب قطع المحرم ظفرا** اذا انكسر در بیان حکم که فتن ناخنی که شکسته است محرم را مالک عن محمد بن
 بن ابي هريرة انه سأل سعيد بن المسيب عن ظفر له انكسر وهو محرم فقال سعيد اقطعه محمد بن عبدالله سوال کرد
 سعيد بن المسيب از ناخن خود که شکسته بود حالانکه او محرم بود پس گفت سعيد بر او را **باب لا يجوز للمحرم ان يصيب**
 اهل فان اصاب قبل التحلل الاول او بين التحللين ما اذا عليه جائز نیست محرم را که برسد باهل خود یعنی جماع کند
 پس اگر رسیده پیش از حلال شدن اول یا در میان تخللین چه چیز لازم است بروی و مراد از تخلل اول بجا آوردن دو نكست
 از میان مناسک که بعد یوم آخر که رمی و حلق و ذبح و طواف است قال الله تعالى فمن فرغ من فیهن الحج فادفنت فرمود خدا
 کسیکه لازم گرفت در شهر حج حج را پس نیست درست بروی جماع کردن مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب و علي بن
 ابي طالب با هر یق سئلوا عن رجل اصاب اهل وهو محرم فقالوا ينبغي ان يصبها حتى يقضيها جميعا ثم عليه ما جاز
 والله قال قال علي بن ابي طالب اذا اهل بالحج من عام قابل تقر قاضی بقضيا جميعا عمر بن الخطاب و علي بن ابي طالب بر سر
 سوال کرده شد ایشان را از حال شخصی که رسیده باهل خود او محرم بود پس گفتند که برود بجانب روی خود یعنی آنچه باقی مانده است
 بجا آورد تا آنکه آخر کند حج خود را بعد از آن واجب است بر ایشان چهار سال آینه و یدری و گفت علی بن ابي طالب و قتيکه
 احرام کند از سال آینه و حج از یکدیگر جدا شوند تا آنکه آخر کنند حج خود را مالک عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد
 بن المسيب يقول ما ترون في رجل وقع بامرأة وهو محرم فلم يقل له القوم شيئا فقال سعيد ان رجلا وقع
 بامرأة وهو محرم فبعث الى المدينة يسأل عن ذلك فقال بعض الناس يفرق بينهما الى حمام قابل فقال سعيد ليقف
 لوجهها فليتها جميعا الذي قصد انما فرجا رجا فان ادركهما سحر قابل فعلهما الحج والهدى و يهلان من حيث

[illegible]

قليلة

فقبل الوقوف فاستأذنه
شاة ويجبر من قابل

عليه السلام
وليس عليه السلام
بعد الوقوف الشافعي
ترويض

جامعہ اسلامیہ اسلامیہ
تجربہ و تعلیم و تعلیم و تعلیم
اسلامیہ اسلامیہ اسلامیہ

ان جاءك
فصل حجب سوء كما
يعرفه اولي العرف
فصل الفاسد

الوقوف واجب المفضل
بينة ويجب المفضل
تخلو من قابل ان

نظر و از نظر

الاول وان جامع

عليه القديس

في قول بدينه

تسلیاتی غلط مسئلہ: الجمل
قبل الاضافہ

على الاموال التي لم ينفقها

القضاء من قايمل العبد
على الامور

فقه مختار

تفسير القرآن

بالتصديق في كل

الحج و عمره و غيره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفتيش با الحضر
سعي مي

3

بنده کرده شد یعنی دشمن بنده کرد شمار پس واجب است آنچه آسان باشد از قربانی و اقل آن یک بز است و متر ششید سرخود
 تا آنکه برسد قربانی بجای خود پس هر که باشد از شمار یمن یا باوی خنزری باشد از جهت سر او و طلق کر پس لازم است
 مترجم گوید خداستالی تقسیم کرد حکم احصار بعد و تحلل بزجهدی فرمود و حکم مرصع را تکلیف با آنچه رافق باشد او را با وای نقد
 مقرر کرد پس از اینجا اهل مدینه فرق کردند در احصار بدین ماحصار برصن و در اول تحلل بزجهدی مقرر کردند و در ثانی بخود
 بیت تحلل نیدند و فیه نظر زیرا که ولا تخلقوا کلام متانفست در احصار و غیر آن چنانکه اشاره کرده شد والله اعلم
 انہ بلغنا ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل هو واصحابه بالجذبیت فخرم الله و حلقوا و عوهم و حلقوا من کل شیء
 قبل ان یطوفوا بالبیت و قبل ان یصل الیه اللهک ثم اعلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل هو واصحابه بالجذبیت فخرم الله و حلقوا و عوهم و حلقوا من کل شیء
 معہ ان یقضوا شیتا و لایعقوا الشیء رسول الله صلی الله علیه و سلم حلال شدند و یاران وی در حدیث پس گریز
 قربانی را و تراشیدند سر خود را و حلال شدند از هر جنس پیش از آن که طواف خانه کعبه کنند و پیش از آنکه برسد کعبه
 قربانی ایشان بعد از آن نداشتیم که آنحضرت صلعم امر فرمود بچکس از اصحاب خود و نه بچکس از آنانکه همراه او بودند
 که قصدا کنند چیزی یا عود کنند بسوی چیزی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال حلین خوج الی مکة معتمرا
 فی الفتنه ان حدثت عن البیت من هنا کما صنعنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله فاهل بجرة من اجل ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله کان اهل بجرة عامر الحدیبیة ثم ان عبد الله بن عمر نظر فی امره فقال ما امرها الا واحد فالفتن
 اصحابه فقال ما امرها الا واحد شهید که انی قد اوصیت الحج مع العرة ثم فتن حتى جاء البیت فطاف طواف واحد
 و دای ذلک حج یا حنذا و اهدک عبد الله بن عمر گفت و قتیکه برآمد بسوی مکة قصد عمره کرده بود در وقت فتنه اگر از دست
 خواهد شد مرا از خانه کعبه خواهیم کرد چنانکه کردیم همراه آنحضرت صلعم پس ابن عمر احرام عمره کرد و بجهت آنکه آنحضرت صلعم احرام
 عمره کرده بود سال حدیبیه بعد از آن عبد الله بن عمر تامل نمود در کار خود پس گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی پس متوجه شد
 بسوی یاران خود پس گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی گواه میکنم شمار بر آنکه هر آنکه لازم کردم بز خروج را با عمره بعد از آن
 بگذشت تا آنکه رسید بخانه کعبه پس طواف کرد یک طواف و دید این یک طواف را کفایت کننده از وی و بدی کرد آن
مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه قال الحصر عرج لا یحل حتى یطوف بالبیت
 و یسعی بین الصفا و المروة فان اضطر الی لبس شیء من الثیاب التی لا بد له منها و الله اعلم بالصواب فقلت طاف عبد الله
 بن عمر گفت بنده کرده شده بر صحن حلال نشود تا آنکه طواف خانه کعبه کند و سعی کند میان صفا و مروه پس اگر ناچار شود برپوشد
 چیزی از انواع جامها که لابد است او را از آن یا ناچار شود بسوی دو بگذرد آنرا و فدیة دهد **مالک** عن یحیی بن سعید

بلغه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وآله انها كانت تقول المحرم لا يجله الا البيت حضرت عائشة میگفت محرم حلال
 نمیکند و اگر کسی در سجده نماز کعبه مالک عن ابوب بن ابی تیمه السخنی عن رجل من اهل البصرة كان قديما
 قال خرجت الى مكة حتى اذا كنت ببعض الطريق كسرت فخذي فارسلت الى مكة وبها عبد الله بن عباس بن عبد
 بن عمر الناس فلم يرض لي احد ان احل فاقمت على ذلك الماء سبعة اشهر حتى احللت شخصي از اهل بصره گفتم
 بوی که تا فیکه رسیدم بعض راه شکسته شد ران من پس آدم فرستادم بکه و در که بودند عبد الله بن عباس عبد الله بن
 و دیگر مردان پس خصمت ندا و مرا هیچکس که حلال می شود پس اقامت کردم بر آن آب هفت ماه تا آنکه حلال شد و بعد
 مالک عن بن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن ابن عباس عن ابن عمر عن ابن عباس
 بالبيت بين الصفا والمروة عبد الله بن عمر گفت هر که بپزد کرده شود از خانه کعبه بسبب مرض پس هر آینه او حلال نشود تا آنکه
 طواف نماید بخانه کعبه سه کند میان صفا و مروه مالک عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار ان معبد بن خزيمة
 الخزرجي صوم ببعض طريق مكة وهو محرم فسال من يلى الماء الذي كان عليه فوجد عبد الله بن عمر وعبد الله بن
 الزبير وعروان بن الحكم فذكر لهم الذي عزم له فكلهم امره ان يتداوى بماء لا بد له منه ويعتدي فاذا صبح عتد
 فحل من احواله ثم عليه حج قابل و بهر که ما استیس من القحط معبد انداخته شد از دایره در بعض راه که حال آنکه او محرم بود
 سوال کرد آن علما را که بود متصل ابی که فرد آمده بود بر آن پس یافت عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبير و مروان بن الحكم
 پس ذکر کرد پیش ایشان چیزیکه پیش آمده و از پس همه ایشان امر کردند او را که دو کند با نخ ضرور باشد او را و فدیة بدین
 تند رست شود و عمره کند پس حلال شود تا احوال خود و بعد از آن هدی واجب است حج سال آینده و هدی دهد آنجا آن باشد
 از انواع هدی قال مالک وحلی ذلك لا يجوز عندنا فمن احصى بغير عقد و گفت مالک بر همین است حکم نزدیک در حال
 محصر شود بغير دشمن مترجم گوید علما در تغییر آیه احصاء مختلف اند شافعی گفته خدا تعالی او را بیان فرمود و جواب تمام آن
 شروع کند در احد الفسکین بعد از آن مرتب فرمود مسئله احصاء و مرض را از اینجا دانسته شد که احصاء بدشمن است
 مرض قیام است و نیز حدیث صحابه نبی الزبیر که آنرا شیخین روایت کرده اند دلالت کرد که شتر اطحلت این نزد
 هست و چون در آیه امر بقضا نفرموده اند دانسته شد که بر محصر قضا لازم نیست و اگر محصر سوق هدی کرده باشد
 حلال نشود تا آنکه ذبح کند هدی خود را خواه در غیر محرم یا در محرم و نزدیک بو حنیفه احصاء بر من قسمی است از حصا
 و حکم احصاء بر من و احصاء بعد دو احد است و محل هدی نزدیک او حرم است پس شخصی را همراه هدی باید فرستاد
 و با وی عذر مقرر باید کرد که فلان روز ذبح کند و این شخص همان روز حلال شود و بخلق راس و نیز نزدیک قضا

۹۰
 اختلافی فی نفس
 الایة فی قول الشافعی
 صحت ما یجوز لا یجوز
 بیان وجوب ایستاد
 او شافعی را در احکام
 تقریب علیه مسئله
 احصاء و المرض فحل علی
 ان المرء لا یحصر هو
 لا یحصر بالعد فقط
 ۲۸۶
 دل حدیث صحابه
 علی تأیید شافعی
 الفحل علی الشافعی
 الشافعی و قوله حتی
 یبذل لعدی محله
 معناه حتی یبذل
 علی معنی کاستفاد
 لغیرین کقضایه
 علی التامین علی قضاء
 ولا یحصل الفحل
 من معناه
 حتی یبذل وجه و من
 جهای خلق استقامت
 حتی یبذل و علی قول
 الخنفیة
 بكون بالعد و لا یحصر
 و یجوز فی الحکم
 و یجوز فی الحکم
 فاذا جله الامم
 حق للمعه و یجوز
 القضاء

اتفق أهل العلم على
 أن الطلاق مستحب
 للحاج المفرد والمعتد
 المفرد وأوجب على
 المتمتع وأقارب
 وعلى من وجب عليه
 جلاء العدة عن
 إخراجها فاقام العقب
 فاللهي يأكوه
 ويصدق به وأما
 جزء العدة فإن فلا يأكوه
 ويصدق به ولما دام
 المتمتع والقرين فلا يأكوه
 عند الشائعي بل يصدق
 بأكوه وعند أبي حنيفة
 يأكوه ويصدق به

۴۱

مواسی پس بخوید از آن و بخوانید دلا مانده در ویش را باز گفت ثم محلبها الخ باز جای فرود آمدن آن بخانه قدیم است و دیگر
 فرمود و شتران قربانی را ساخته ایم برای شما بشمار خدا شمار در آن نیکی است پس یاد کنید نام خدا را بر شتران بر آستان
 کرده بر چهار پای خود پس چون بر زمین افتد پیوستی او بخوید از آن و بخوانید در ویش بی سوال او سوال کننده را همچنین ایم
 کرد و اندیم چهار پایان را برای شما بود که شکر کنید شکر جم گوید اتفاق کردند علما بر آنکه تحلیست قربانی کردن بر کسیکه تنها
 نیست حج داشته باشد و بر کسیکه نیست عمره تنها نموده باشد و واجب است بر متمتع و قارن و بر کسیکه لازم شد بروی جزای
 عصیان بر احرام و اما قربانی متحب پس جایز است خوردن آن صاحب او را صدقه دادن آن و اما دم جزا جایز نیست
 خوردن آن بر صاحب آن بلکه صدقه کند تمام آن را و اما دم متنع و قارن نزدیک شافعی جایز نیست خوردن آن صاحب دم را
 بلکه صدقه کند و نزدیک ابو حنیفه جایز است خود خوردن و تصدق نمودن آن هر دو و الله اعلم باب تسهین الهدایا
 و اختیار احسانها در بیان فربه ساختن قربانیها و اختیار نمودن بهترین آنرا **مالک** عن عبدالله بن ابی بکر بن
 خرم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اهدى جملا کان لابی جهل بن هشام فی حج و عمره رسول الله صلی الله علیه وسلم
 ساخت شتر را که بود از آن ابی جهل بن هشام در حج یا عمره **مالک** عن عبدالله بن دینار انه کان یری عبدالله
 بن عمر یهدی فی الحج بدین بن بنین فی المعز بن بدنه قال و رايت فی العسرة یخمد بدنه و هو قائم فی دار خالد بن سید
 و کان فیها منزله قال و لقد رايت طعن فی لبة بدنه تحت خنجر الحرة من تحت کتفها عبدالله بن دینار مرید عبدالله بن
 عمر را که بدی بیاخت در حج دو و بدنه و در عمره یک یک بدنه گفت و دیدم او را در عمره که خور می کرد بدی خود را و او ستاده بود
 در خانه خالد بن سید و بود در خانه فرود آمدن عبدالله گفت و دیدم او را که نیزه زد و دو گردن بدنه تا آنکه بر آمد حربه از زکفت
مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن العزیز اهدى جملا فی الحج و عمره عمر بن عمر بدی ساخت شتر را و حج یا در عمره و
 عن ابی جعفر القاری ان عبدالله بن عیاش بن ابی ربيعة الخ و محی اهدى بدینین احدیما تحت عبدالله بن عیاش بن ابی
 بدی ساخت و شتر را یکی را نیزه باختی بود **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه انه کان یقول لبنيه یا بنی لا یهدی من احد
 لاهن البدن شیئا یستقیم ان یهدیه لکرمه فان الله اکرم الکرماء و احق من لختیله عروه میگفت بر پسران خود ای
 پسران من بدی نه از ویکی از شما برای خدا ستالی از شتران خیری که حیا کند از آن که بدی نه فرستد برای دوست عزیز خود پس این
 خدا ستالی عزیز ترین عزیزان است و اولایق تر است با آنکه اختیار کرده شود برای او بهترین خیری باب تسهین فی الهدایه
 من التقليد الاستعداد و التقریف آنچه سنون است در قربانی از قله و بستن در گردن آن و شگافتن پوست کوهان و نیزه
 در ستاده کردن و عرفات **مالک** عن نافع عن عبدالله بن عمر انه کان اذا اهدى هدایا من المدینه قلده و شعره

الحقلت
 و علیها أهل المسألة

بر بار آورده و تا آنکه خر کرده شود همراه او زمین است نه بابل علم باب یغسل لدخول مكة وینظروا لها من اعلاها عمل کنیز بر
 داخل شدن در مكة و داخل شود در وی بوقت صبح از جانب اعلامی که مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا دخی من مكة
 بات بذی طوی بن الثقیین حتی یصلی الصبح ثم یصلی الظهر ثم یدخل من الثقیة التي باعلى مكة ولا یدخل اذا خرج حاجا او معتمرا
 یغسل قبل ان یدخل مكة اذا دخی من مكة بذی طوی ویا حوض مع فیغتسلون قبل ان یدخلوا مكة عبد الله بن عمر وقتیکه
 نزدیک میشد بکعبه شب میگذاشت بر پله های ذی طوی در میان دو شیشه تا آنکه بوقت صبح در می آمد بعد از آن نماز صبح میخواند بعد
 داخل میشد از آن شیشه که باطل که است و داخل نمیشد و قتیکه بر می آمد بقصد حج یا عمره تا آنکه غسل میکرد و پیش از آنکه داخل شود در
 و قتیکه نزدیک میشد میگذاشت بر پله های ذی طوی میفرمود آنرا که همراه او بودند که غسل نمایند پیش از آنکه داخل شوند و در که ترجم گوید
 رضی الله عنه مستحب است قاصد دخول مكة غسل کند در ذی طوی و داخل شود از اعلامی که در نهار زیرا که دخول آن حضرت صلوات
 بر همین صفت بوده است و این شیشه عدیه سلمی است بگذاشتن و در و تنوین و شیشه سلمی است بگذاشتن بعضی و قصر و تنوین آن
 نزدیک جبل فقیعان واقع است و اگر از مدینه نیامده باشد یا استحباب است و اگر از راه گشته بذی طوی برسد یا نه دو وجه
 کرده اند و اگر غسل نکرد و یا در شب داخل شد در که جایز است باب طواف القدوم سنة و لیس بواجب طواف قدوم سنت
 و واجب نیست مالک ان یصلی ان یسجد بن الی قاص کان اذا دخل مكة عمل هفاخرج الی صرفة قبل ان یطوف بالبيت
 الصفا والمروة ثم یطوف بعد ان یرجع سعد بن ابی وقاص وقتیکه داخل میشد بکعبه نزدیک شده بر فر عرفة بر می آمد بعرفات
 پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه در میان صفا و مروه بعد از آن طواف میکرد و پس از آنکه رجوع کند مترجم گوید رضی الله عنه کسی
 احرام حج کرده باشد فضل و محقق او است که داخل شود بکعبه پیش از توقف بعرفات و طواف قدوم کند زیرا که آن حضرت صلوات
 عمل فرموده اند و اگر بکعبه داخل نشود و بعرفات رود نیز جایز است چنانکه سعد بن ابی وقاص کرد و ابی یونس طواف القدوم
 لما احرم من مكة سنت نیست طواف قدوم بر کسیکه احرام کرده باشد از که مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا احرم
 من مكة لم یطف بالبيت ولا بین الصفا والمروة حتی یرجع من منی و کان لا یرمل اذا طاف حول البيت اذا احرم من مكة علی
 بن عمر وقتیکه احرام میکرد و از که طواف میکرد بخانه کعبه و نه در میان صفا و مروه تا آنکه باز میگشت از منی در مل نمیکرد یعنی بر
 پویه میرفت و قتیکه طواف میکرد بخانه کعبه و قتیکه احرام میکرد و از که مترجم گوید رضی الله عنه که مختص است طواف قدوم بصفته
 مذکور میشود حج را که داخل میشد بکعبه قبل از توقف پس یکبار بقصد عمره و راند او طواف عمره میباید کرد و طواف قدوم که یکبار است احرام حج را که کرده است
 و از طواف قدوم لازم نیست و کسیکه بعد از توقف آمده است او را طواف حج فرض میباشد که مسئله اگر حلال بکعبه داخل شد با آنکه قصد حج را
 یا از نزدیک که بکعبه آمد سنت است که طواف قدوم بجای آورد بجهت تحمیه بیت مقدسه طواف رم مطلقا و اجبات است که بدن آن

فقلت علیها اهل العلم ذلك
 مستحب ان یغسل
 او دخلها الیلا جائز
 ان یغسل فیها
 من طهرت الدنیا
 و الثیاب ان یغسل فیها
 طوی و ان یغسل
 ما شقی من ثقیة
 و یخرج من ثقیة
 فقلت
 ان الی منی کان یبیدون
 به الطواف بالبيت
 لا یجوز ان یزاد
 بعد سنة الا ان
 و علیها اهل العلم
 الفالکین
 من طواف القدوم
 منی علی اهل
 من طواف القدوم
 منی علی اهل
 من طواف القدوم
 منی علی اهل

صحیح نباشد و سنن است که بدون آن صحیح باشد لکن با وجود آن کامل بود پس واجبات سترحورت و طهارت از حد و جنس است
مانند صلوٰۃ بعد از شطوٰء و غیره لکن اصل فی لفظ من نطق فلا یطوق الا بحیز صحیح الحاکم دیگر از واجبات طوٰء
آنست که ابتدا بچرا شو کند و بیت را بر سر خود گرداند و هفت بار بگرداند و درون مسجد نیاید که طوٰء آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مسلمین با اتفاق چنین بوده است و درین مسئله خلائی مروی نشده و دیگر آنست که طوٰء در آن حجر واقع شود و نیز اگر حجر
بیت است چنانکه میاید و اما سنن پس مطلق است و طوٰء و آن واجب نیست زیرا که در حدیث صحیحین ثابت شد که طوٰء
صلی الله علیه و سلم را کبافی حجة الوداع است سلام بچرا در اول هر طوٰء و تقبیل آن از جهت اتباع رواه الشیخان پس اگر عاجز باشد
از آن استلام کند فقط و اگر از آن نیز عاجز باشد یا سه سلام کند بدست خود و در کنین شامیین را استلام نکند و نه تقبیل
و رکن یمانی را استلام کند نه تقبیل بجهة اتباع رواه الشیخان من حدیث ابن عمر رمل کند در ثلثه اشواط اول نه در جمیع اشواط
از چهار شوط تا چهار شوط آن مختص است بطوٰءی که عقبت بی سعی باشد خواه قدم باشد یا طوٰء فرض درج یا عمره و معنی
اسراع است در شی با تقارب خطی مضطرب بجهة اتباع و آن نیز خاص است بطوٰءیکه در آن رمل باشد معنی مضطرب
که وسط دارد خود را زیر منکب است خود گذارد و هر دو طرف آن را بر منکب چپ اندازد و مضطرب و رمل مخصوص است بر حال
دون این و در شواط سبعة موالاة کند و بعد از طوٰء دو رکعت نماز گذارد و در رمی قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
خواند بجهة اتباع و بعد از طوٰء و صلوٰۃ استلام حجرا سود نماید نزدیک قصد سعی بجهة اتباع و واجبات سعی یکی برای است
از صفا بحدیث بنده ابدا الله به و دیگر هفت بار بودن آن بآن معنی که ذاب از صفا بسوی مرویه یکبار باشد و عودا و ثور
بسوی صفا بار دیگر باشد و علی هذا القیاس دیگر ایقاع آن بعد از طوٰء رکن یا بعد از طوٰء قدم پیش از آنکه بعرفه رفت
شود و لا اتباع و هر کسی بعد طوٰء قدم کرده باشد بعد طوٰء رکن احاد و کشند بحدیث مسلم بیعت ابی صلی الله علیه و سلم
و الاصحاح بین الصفا و المروة الاطواف واحد و طوٰء الاول مستحب است که بر آید بر صفا و مرویه قدر یکقامت آدمی ذکر کی
می آید بگوید و هر بار چنین کند و در اول آخر سعی بآستگاه روان شود در میان میلین اخضرین روان روان قطع کند
مقدمه مستحب است که امام یا نائب او روز سابع یک خطبه بخواند در مسجد الحرام بعد نماز ظهر در آن خطبه تعلیم کند بچرا بر کاه
ایشان روز ترویج بسوی معنی و آنچه متعلق مناسک باشد بآن غنیه نماید بحدیث ابن عمر کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا کان قبل یوم الترویج بیوم خطب الناس اخرهم مناسکهم واه البیعه بائنا و جد و امام یا نائب او روز ترویج بائمان
بر آید بسوی معنی لا اتباع و شب بخاک گذارند و نماز صبح آنجا خوانند و بعد طلوع شمس قصد عرفات نمایند و در وادی منزه نازل
شوند تا وقتی که آفتاب نازل شود و آنجا امام دو خطبه خواند بعد از آن نماز ظهر و عصر را جمع کند بعد از آن بعرفات روند و توقف

تا غروب آفتاب بگذرد و دعا و تهلیل مشغول باشند و این وقوف فرض است و شرط وقوف حضور بر وضعی است از عرفات اگرچه
کشت نکند و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و صحیح در میان جزو از نه روز و جزو از لیل سنت است و اگر از وی یکی
ازین دو قوف شود مستحب است اراقة دم و اگر غلبه روز نحر و قوف کردند حقیقت حال ایشان قوف یا بعد از آن طاهر شد اعاده
بحدیث الحج یوم تحجون و بعد از غروب بسوی فردا روان شوند و آنجا در میان مغرب عشا جمیع نمایند ملا تلع و ایا حلت این
جمع سفر است یا نه گفتی عالم ترجیح اول میدهد و مبتیت مزدلفه لازم است و هر که مبتیت آن ترک کند یا در نصف ثانی مبتوت کند
بغیر خدا راقه دم کند و ایا این دم مستحب است یا واجب و قول آمده است و این مزدلفه سار و ضعفه را بعد نصف لیل بمنی فرستد
و غیر ایشان باقی مانند تا آنکه وقت غلغله نماز صبح خوانند و بجانب منی متوجه شوند و در آن آنجا چنان بشهر حرام رسند و قوف کنند
و دعا نمایند تا وقت اسفار بقوله تعالی فاذا قضیتم من عرفات فاذا ذکر و اهد عند الشرا حرام و حصیاری از مزدلفه بگیرند و بچند
نفل تجاس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال خذوا یوم النحر التقلی حصی بعد از آن قبل از طلوع بجانب منی روانند
و چون بمنی رسید هفت سنگریزه بسوی حجره عقبه اندازند و همراه هر سنگریزه تکبیر گویند و در روز نحر رمی پیش از زوال آفتاب
و بجز یک حجره رومی نمیکند بذاکله ملا تلع و بعد از رمی بدی را ذبح کند اگر با او باشد بعد از آن حلق کند یا قصر و در حق مردان
حلق بهتر باشد و وظیفه زنان قصر است بحديث ابی داود و لیس علیها حلق انما علی النساء التقصیر و این حلق یا قصر کن
و اقل او دانی ما یطلق علیه الحلق است و تنقیح حلق و قصر از اشعور است هر صفت که باشد نصف یا حرق یا قصر یا سنان
بمقراض بهتر است چنانکه باید و کسیکه موسی گذارد و او را مستحب است را ندان استره بر سر بعد از آن بکند و دو طواف افاضه نماید
و آن آخرین فرض است از فروع من حج و ترتیب میان رمی و ذبح و حلق و طواف سنت است نه واجب بحديث لا حرج لا حرج
و وقت این چیز را بعد نصف لیل است و آنرا آخری معین نیست الا رمی که تا آخر روز نحر است چنانکه باید و ذبح تا آخر وقت
ضحیه بد و چیز از جمله رمی و ذبح و حلق محلل اول حاصل شود و همه چیز حلال شود الا جماع و مباشرت و آن نیز بطواف حلال
گردد و بعد از طواف بمنی باز روند و شهنای تشریق آنجا گذارند و هر روز از روزهای تشریق هر سه حجره رومی کنند حجره
به هفت سنگریزه و چون رمی یوم ثانی از ایام تشریق بجا آورد جایز است او را نفر بقوله تعالی لمن تعجل فی یومین اتم
حلیه مگر آنکه شب سیوم و دایم پس واجب میشود رمی روز ثالث نیز بقول ابن عمر چنانکه باید و وقت رمی ایام تشریق
از زوال آفتاب است تا غروب آن و در قولی تا فجر و شرط آنست که واحد بعد و آخر و کجی ترتیب حجرات که گاه رعایت
نمایند زیرا که رمی بنحرت صلی الله علیه وسلم و صحابه و علم جرایمین اسلوب بوده است من غیر اختلاف و شرط رمی آنست
که حصا باشد ندلولو و نیز و مانند آن که اسم حجر بر آن مطلق نیست و آنکه مسمی رمی حاصل شود پس وضع کفایت نمی

علیه اهل العلم
 السلام ورحمة الله
 وبركاته
 وقل بطرف القدم
 وجعل البقوى هذا
 القول اظهر في
 العالم كبرية تكبرها
 بعد سق قاره
 يوم قنه ١١
 قل
 علیه اهل العلم
 قالوا فان عجزنا
 ٩٤
 وان عجزنا عن
 انما انما سبب

دست است که می کند قدحی الخذف بخا و ال مجتنب یعنی قدریکه از میان دو انگشت میزدن و اگر می گیرد ترک
 کرده باشد روز دیگر قضا کند بغیر دم بحیث رعایا چنانکه سیاید و اگر جمیع ایام رمی بگذارد خواه رمی یکروز ترک کرده باشد یا نه
 از ان ارا قد دم لازم است و وقتیکه خواهد از کعبه سیردن رود واجب طواف و دایع الابر حائض و اگر از ترک کرد و عود نمود
 از مسافت قصر دادن دم لازم شود و این مطالب ابواب آینده تفصیل مذکور خواهد شد **باب لیسن الوصل فی ثلثة اشواط**
 من طواف جده سه سنت است رمل در سه شوط از طواف که بعد آن سهی است **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابيه عن
 بن عبد الله انه قال دایت رسول الله صلی الله علیه وسلم رمل من الحج الاسوق حتى ينتهي الى الثلثة اشواط
 جابر گفت دیدم خضر بن اسمعیل سلم که پویه پویه رفت از حجر اسود تا آنکه رسید حجر اسود در سه شوط **مالک** عن ناقر
 عبد الله بن عمر کان یومل من الحج الاسوق الى الحجر الاسوق ثلثة اشواط ویمشی اربعة اطواف عبد الله بن عمر پویه پویه میرفت
 از حجر اسود تا حجر اسود در سه شوط و با سهی که میرفت در چهار شوط **مالک** عن هشام بن عروة ان اباه کان اذا طاف
 بالبيت یسعی الا شواط الثلثة یقول اللهم لا اله الا انت یا و انت یحیی بعد ما استأخروه و قتیکه طواف میکرد بخانه کعبه
 پویه میرفت سه شوط و این دعا میخواند اللهم لا اله الا انت الخ یخیه بار خدایا نیست هیچ معبود و مگر تو و تو زنده میکنی بعد از آنکه میرانیدی
مالک عن ناقر ان عبد الله بن عمر کان لا یومل اذا طاف حول البيت اذا احرم من مکة مخضی عبد الله بن عمر رمل یعنی کرد
 و قتیکه طواف میکرد و خانه کعبه و قتیکه محرم میشد از مکه **باب لیسن تقبیل الحجر الاسوق** سنت است بوسه دادن حجر اسود
مالک عن هشام بن عروة عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال وهو یطوف بالبيت للوکن الاسوق انما انت محمد
 لا تقصروا عنه و لو لا انی دایت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبلک ما قبلتک ثم قبله عمر بن الخطاب انحال
 طواف می کرد بخانه کعبه خطاب کرد بر کن اسود و جز این نیست که تو سنگی هستی خرد نمیکنی و قطع نمیرسانی و اگر نه است که دیدیم
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بوسه داد ترا بوسه نیدادم ترا بعد از ان بوسه کرد و آنرا **مالک** عن هشام بن عروة
 عن ابيه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعبد الرحمن بن عوف کیف صنعت یا ابا محمد فی استلام
 الوکن الاسوق فقال عبد الرحمن استلمت و توکلت فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم اصبت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فرمود عبد الرحمن بن عوف را چگونه کردی ای ابا محمد در استلام رکن اسود گفت عبد الرحمن استلام کردم گاهی ترک
 کردم گاهی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیک کردی مترجم گویند سبب جمیع علما همین است و اگر حاجز
 شود از تقبیل اقتضای نماز استلام و اگر از ان نیز عاجز باشد بدست یا سبب اشاره کند **باب لیسن تقبیل الحجر الاسوق**
 الوکنین الیما نین فقط صحیح است که استلام کند و در کن یانی را بس **مالک** عن سعید بن ابی سعید المقبری

عن عبید بن جریج انه قال لعبد الله بن عمر يا ابا عبد الرحمن ما تيك تصنع اذ بعالم اذ احد من اصحابك يصنعها
قال ما هن يا ابن جريج قال رايتك لا عس من الاركان الا اليامين ورايتك تلبس النعال السبتية ورايتك
تصبر بالصفر ورايتك اذ كنت بمكة اهل الناس اذ اراوا الهلال ولم تقل انت حتى كان يوم التروية فقال
عبد الله بن عمر اما لاركان فاني لم ادر رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اليامين واما النعال السبتية فاني
رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يلبس النعال التي ليس فيها شعر و يتوضأ فيها وانا احب ان البسها واما
فاني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصبر بها فانا احب ان يصبر بها واما الاحلال فاني لم ادر رسول الله صلى الله عليه وسلم يهل حتى
تنبعث به راحلة عبید بن جریج گفت عبد الله بن عمر ای ابا عبد الرحمن دیدم ترا که میکنی چهار کاره دیدم بچاکش از باران
که بکند از آن گفت ابن عمر صیبت آن ای ابن جریج گفت دیدم ترا که دست میزسانی از ارکان مگر دور کن یانی اردویم
که پیشوای نعال سبته را یعنی پاپوشی که سومی از دسترده باشند دیدم ترا که رنگ میکنی بر روی ریش خود را بخنوق
نیکین می سازی و دیدم ترا که چون در کد می باشی احرام میکنی مردمان و قتی که دیدند ماه زیج را احرام میکنند تو تا آنکه
شود روز ترویج پس گفت عبد الله بن عمر اما ارکان پس بر آئینه من دیدم رسول الله صلى الله عليه وسلم که دست
رسانیده باشد مگر دور کن یانی واما النعال السبتية پس بر آئینه من دیدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم که پیشواید
آن نعال را که نیست در آن سومی و وضو میکرد در آن پس من دوست میدارم که پیشوایم آنرا و ما مخلوق پس
دیدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم که رنگ مینمود آن ریش مبارک خود را پس من دوست میدارم که رنگ کنم
آن و اما احرام پس بر آئینه دیدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم که احرام میفرموده باشد تا آنکه برخواست با او شتر
و مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن محمد بن ابی بکر الصديق اخبر عبد الله بن عمر عن عائشة
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان لم تروا قومك حين بنوا الكعبة اقتصروا على قواعد ابراهيم قال قلت
يا رسول الله افلا تردها على قواعد ابراهيم قال لو احدثنا قومك بالكفر ففعلت قال فقال عبد الله بن عمر
لئن كانت عائشة سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ادرى رسول الله صلى الله عليه وسلم ترك استلام
الوكبتين الذين يليان الحجر الا ان البيت لم يتم على قواعد ابراهيم عبد الله بن محمد بن عمر حضرت ابی بکر الصديق
خبر داد عبد الله بن عمر را از حضرت عائشة که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود یا ندیدی که قوم تو قتی که بنا
کردند خانه کعبه را کم کردند بنیاد حضرت ابراهیم گفت حضرت عائشة گفت یا رسول الله اما میگردانی کعبه ابراهیم را بر چه
عبد السلام اگر نمی بود قریب عهد قوم تو بکفر البته میکردم گفت عبد الله بن عمر اگر شنیده هستی این را عائشة را سلام

من شربها
كالطعام
في السجادة
من شربها
كالحلوى
من شربها
كالعسل

قلت عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقبلوا من مقام ابراهيم صلى الله عليه وسلم

شروع بکند در طواف و دو رکعت طواف گفت مالک اما سه در میان صفاء و رده پس بر آئینه قطع نمیکند آن بروی چیزیکه رسیده
 او را از شکسته و حضور او و باید که داخل نشود برای سبی مگر او طاهر باشد بوضوء مترجم گوید نزدیک ابوحنیفه هر سگی از مساجد
 در مسجد اکرده شود طهارة برای آن ضرورت و هر چه خارج مسجد اکرده شود طهارة ضرورت برای آن شل سبی
 و قوف بعرفه و اگر طواف در حالت حدث یا جنابت نموده باشد اگر در مکه باشد اعادة کند و اگر از مکه برآمده باشد قربانی واجب
 بروی و اعادة ساقط گردد و نزدیک شافعی طواف مثل صلوة است در شتر اطهارات از حدث و نجاست و ستر عورت و اگر ازین
 شروط چیزی فوت شد اعادة واجب است و اگر در عین طواف محدث شد وضو بکند و بناماید و بیتان متعجب و کلام در عین
 طواف
 مباح است بشرطیکه در ذکر الله باشد یا تعلیم یا حجة ضروری و الله علم **باب** تسنن رکعتان بعد الطواف سنت است
 گذاردن دو رکعت بعد طواف قال الله تعالی واتخذوا من مقام ابراهيم صلی فرمود خدا استعالی بگیرد از مقام ابراهیم صلی
 مسئله در رکعت طواف نزدیک ابوحنیفه واجب و نزدیک اکثر علماء سنت و از آن حضرت صلی الله علیه وسلم منقول است که بعد از
 گذاردن دو رکعت این آیه را تلاوت فرمود از اینجا دانسته شد که مراد از آن همین دو رکعت است و الله علم **باب** لا یقرب
 بین سبعین لیوکم بعدهما و یجوز ان یرکع عند المقام و غیره جمیع نمکند در میان دو سبع یعنی دو مرتبه هفت هفت طواف
 کند متصل بعد از آن دو دو گانه نماز گذارد و جایز است که نماز گذارد نزدیک مقام و غیر آن زیرا که مسجد الحرام هر مقام ابراهیم
مالک عن هشام بن عروة عن ابی ایهانة کان لا یجمع بین السبعین لا یصل بینهما و لکن کان یصل بعد کل سبع
 رکعتین قربا صلی عند المقام او عند غیوه عروه میگرد در میان دو سبع که نماز گذارد در میان آنها و لکن نمی نماز میکرد
 بعد هر هفت شوط دو رکعت پس در بعض اوقات میگذارد نماز نزدیک مقام ابراهیم یا نزدیک غیر مقام و همین است در عین
 که جمیع بین الاسبوعین بلا صلوة بینها مکره است و تمام مسجد الحرام مقام ابراهیم است **باب** لا یصلی رکعتی بطواف
 بعد صلوة الصبح و العصر فان اضطر صلی حیث ما امکن نگذارد و دو رکعت طواف بعد نماز صبح عصر پس اگر مضطر شود نماز
 گذارد هر جا که اسکان داشته باشد **مالک** عن ابی الزبیر الکی انه قال لقد رايت البیت یخلو بعد صلوة الصبح و بعد
 العصر و یطوف به احد ابوالزبیر می گفت بر آئینه دیدم که خانه کعبه خالی میشد بعد نماز صبح و بعد نماز عصر طواف میکرد
بیکن مالک عن ابی الزبیر الکی قال رايت عبد الله بن عباس یطوف بعد صلوة العصر ثم یدخل حجرته فلا ادوی
 ما یصلنهم ابوالزبیر می گفت دیدم عبد الله بن عباس که طواف میکرد و بعد نماز عصر بعد از آن داخل میشد در حجره خود پس می گفت
مالک عن ابن شهاب عن حمید بن حیدر عن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن القادری اخذ به ان طاف بالبیت ثم
 بن الخطاب بعد صلوة الصبح فلما قضی طوافه نظر فلم یجد الشمس فکب حتى انما یبذی علی فیصلی رکعتین عبد الرحمن

قلت عليه اهل العلم ان السنة ذلک فی العاکبة و یکبر الجمع بین رکعتین بعد صلوة بینهما
 قلت عليه ابوحنيفة فی العاکبة یصلی رکعتی الطواف فوقف
 ۲۹۹ و عند الشافعی صلوته السبب فی فتح
 فهدی فی الوقت

له قلت
 وعليه اهل العلم
 المالك بن ابي بكر
 كل هذا بعد سبيل
 الى السلام الجودي
 المنهج يستلزم الجرح
 بعد الطواف فصلة
 فخر بن من باب
 الصفا للشي
 ...
 له قلت
 وعليه اهل العلم الا انه
 عند الشافعي من لا مكان
 فلا يجزى بالدم وعند
 البخاري من الواجب
 وعلى من تركه دم

بن جعفر بن محمد بن عبد الرحمن بن عوف اكر دى طواف كرمه عمر بن الخطاب بعد نماز صبح پس وقتیکه آخر كرمه طواف
 خود را نظر كند پس ندید آفتاب پس سوار شد تا آنكه شتر را بنده زد و طوی پس گذارد و در ركعت تشریم گوید مذنب بن جعفر
 همین است كه در ركعت طواف تا وقت بواج تاخیر كردن ضرر و رست و نزد يك شافعی این دو ركعت نماز است كه سبیل
 شده پس در هر وقت گذاردن آن درست است والله علم باب يستلم الوركين الا سق بعد الركعتين فخرج
 الى الصفا دست برساند بجز اسود بعد دو ركعت طواف بعد از آن برای بجا بصلوات الله بلفظ ان رسول الله
 كان اذا قضا طواف بالبيت وركعتين وادان يخرج الى الصفا والمروة استلم الوركين الا سق قبل ان يخرج
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وبقى تمام ميكرد طواف خود را بخانه كعبه و ميكند ارد و دو ركعت و ميخواست كه بر آید بطرف صفا
 دست میرسانید بركن اسود پیش از برآمدن زمین است مذنب جمیع اهل علم باب وجوب السعي بين الصفا والمروة
 در بیان وجوب سعی در میان صفا و مروه قال الله تعالى ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح
 عليه ان يطوف بهما او من تطوع خيرا فان الله شاكوه عليه بر آید صفا و مروه از نشانه های خداست پس هر كه حج
 كند یا عمره بجا آرد پس نیت هیچ گاه بروی در آنكه طواف كند میان آنها و هر كه طاعت خداست بجا آرد پس بر آید
 خدا تعالی قبول كند عمل است و انهم هم خيرت مالك عن هشام بن عروة عن ابیه انه قال قلت لعائشة ام المؤمنين
 طایف من حديث السنن اذيت قال الله تبارك وتعالى ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا
 حلية ان يطوف بهما فاحس الرجل شي ان لا يطوف بهما قالت عائشة كلا لو كان كما تقول لكانت فلا جناح عليه ان
 يطوف بهما انما تركت هذا الآية في الايضاح كما نواهي لولم لنا وكانت مائة حد وقديدا وكانوا يخرجون ان يطوفوا
 بين الصفا والمروة فلا جناح الا سلامه سالوا رسول الله صلى الله عليه عن ذلك فانزل الله تعالى ان الصفا والمروة من
 شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما عروه گفت گنیم حضرت عائشه را و من در آن روز
 نوجوان بودم ایا دیدی قول خدا تعالی را ان الصفا والمروة المخر ليس نیت گناه بر آنكه طواف نكند باین هر دو یعنی
 سعی كند میان صفا و مروه گفت حضرت عائشه فی فی اگر میبود معنی آیه چنانكه تو میگوئی آیه باین عبارت نازل میشد
 فلا جناح عليه ان لا يطوف بهما غیر از این نیست كه آیه فرو آورده شد در باب الضار ایشان احوام ميكردند
 در جاهلیت برای مائة و بود مائة نزدیک قدید و ایشان اقرار ميكردند از آنكه طواف كند میان صفا و مروه پس
 و فقیكه آمد اسلام سوال كردند آنحضرت راصله الله علیه سلم ازین احسد پس نازل ساخت خدا تعالی ان الصفا
 والمروة الآية تشریم گوید مقصود حضرت عائشه آنست كه فلا جناح عليه ان لا يطوف بهما نص است در عدم

قل عليه اهل العلم
في الانوار يبين
بالصفا طريق
عليه قاصد
رجل و تقبل
البيت و يقول
الله اكبر الى
ختمه ۲

و جوب طواف بیان صفا و مرده و قابل تاویل نیست و لاجتماع علیه ان لطیف لفظ نیست بلکه ظاهر است در عدم وجوب آن
 دائر که این عبارت بنا بر دفع شبهه کسی گفته باشند چنانکه از حال انصاف بیان کرده شد و بر همین است اتفاق اهل علم که سعی
 بین انصاف و المرده از ضروریات حج و عمره است مگر آنکه نزدیکی شافعی از ارکان است پس جبر آن بدم درست نباشد
 و نزدیکی ابو حنیفه از واجبات است و اگر ترک کرد قربانی بروی واجب شود باب البدایة بالصفا و التباکرة بالصفا
 مالک عن جعفر بن محمد بن علی عن ابیه عن جابر بن عبد الله انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول حين
 خرج من المسجد وهو يدي الصفا وهو يقول بنديا بما بدأ الله خديا بالصفا جابر گفت شنیدم از رسول الله صلى الله عليه وسلم
 که میگفت وقتیکه برآمد از مسجد حرام و او قصد صفا میکرد و او میگفت ابتدا یکسوم چیزیکه ابتدا کرده است خداست
 بآن پس ابتدا کرد بصفا شترجم گوید همین است نه سب علی که ابتدا بصفا ضرورت است پس اگر شخصی معکوس بجا آورد و ابتدا
 برده کند در آن مختلف شده اند صحیح است که بشود اول اعتدال نماید و الله علم باب ما يستحب من الذكر والدعاء
 الصفا والمروة باب در بیان آنچه مستحب است از ذکر و دعا بر صفا و مرده مالک عن جعفر بن محمد بن علی عن ابیه عن
 ابن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه كان اذا وقف على الصفا يكبر ثلثا ويقول لا اله الا الله وحده لا شريك له
 اللهم لك الحمد وهو على كل شيء قد ير يصنع ذلك ثلث حرات ويدعوا ويصنع على المروة مثل ذلك جابر روایت
 که حضرت صلى الله عليه وسلم وقتیکه می ایستاد بر صفا الله اکبر میگفت سه بار و میگفت لا اله الا الله الحمد میگردان این ذکر سه بار
 بر مرد و همچنان مالک عن نافع انه سمع عبد الله بن عمر وهو على الصفا يدعوا يقول اللهم انك قلت ادعوني استجبوا
 وانك لا تتخلف للميعاد وانی اسألك كما هديتني للاسلام الا تنزع مني حتى تتوفاني وانا مسلمك نافع شنیدم
 بن عمر را در آن حال که او بر صفا بود و دعا میکرد و میگفت اللهم الحمای بارخدا یا برآئینه تو فرمودی ادعونی استجبکم هرگز
 تو خلاف نمیکنی و عده را بر آئینه من سوال میکنم از تو چنانکه هدایت کردی مرا باسلام که نزع نکنی آنرا از من تا آنکه میرافزای
 حال آنکه من مسلمان باشم باب يستحب السعي في بطن الوادي مستحب است سعی در میان وادی
 مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه
 عليه وسلم كان اذا نزل من الصفا والمروة مشى حتى اذا انضبت قدماه في بطن
 الوادي سعى حتى يخرج منه رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتیکه فرود می آمد از صفا
 و مرده آهسته آهسته میرفت تا آنکه فرود می آمدند و دو قدم او در میان وادیس بود بود
 میرفت تا آنکه بر می آمد از میان وادی مسکه نزدیک خفیه چون در بطن وادی سد در میان

قلتم قلتم
 وعليه اهل العلم في نهج
 شطحه ان يبذل بالصفا
 وفي العاكورة اذا سبي
 مكسوسا بان يبذل بالبرقة
 فمن احبنا من قاله
 يعتد به ولكن بكرة
 يعتد به لا يعتد
 والصحيح
 بالشك الاول
 قلتم قلتم في الحث
 اذا بلغ طبع الوادي سبي
 ٢٠١
 وفي البيان الاخضر
 في الاثر يستحب
 في النهج ان يمشي
 على عادة التي سبي
 بينه وبين الميل الاخضر
 قد استأذنه من الميل الاخضر
 التي يتوسط بين
 الميلين فيغشي

قل
عليه اهل العلم
في الامور و يجوز السعي
الاباء و ما شيا افضل

۳۰۲

سليمن اخضر بن سبي غايه و نزديك شافيه چون از صفا فرو آيد بايد كه آهسته آهسته برود چون مسافت شش زراع به پيل اخضر باقي ماند
سعي نايه تا وقتيكه در وسط ميلين اخضر بن برسد بعد ازان آهسته آهسته برو **باب** المشي بين الصفا والمروة افضل ^{الركب}
پياده رفتن در ميان صفا و مروه بهتر است از سواره رفتن **مالك** عن هشام بن عروة ان سودة بنت عبد الله عجا
كانت عند عروة بن الزبير فخرجت تطوف بين الصفا والمروة في حج او عمره ماشية وكانت اعوة ثقيلة فجلدت حين
انقضت الناس من العشاء فلم تقض طوافها حتى تؤدى بالكأول من لحيه فقعدت طوافها فيما بينها وبينه وكان عروة
اذا راهم يطوفون على الدواب ينهاهم ان يمشوا فيقولون له بالمرض حياء منه فيقول لنا فيما بيننا وبينه لقد خاب هؤلاء
وخشى شوه اخضر عبد الله بن عمر بن عبد العزيز يعني در نخل او بوس بر آينه طواف ميكرد در ميان صفا و مروه و حج
يا عمره روان بر پاي خود بود زني گران پس آمد يعني شروع طواف كرد ميان صفا و مروه و وقتيكه باز گشتند مردمان از نماز
عشا پس تمام نكرد طواف خود را تا آنكه گفته شد اذان اول از نماز صبح پس تمام كرد طواف خود را در ميان خود و در ميان افان صبح
و عروه و وقتيكه بيدار مردمان كه طواف ميكردند بر چاهاي خود يعني ميكردايشان سخت ترين يعني پس حيله مي آوردند مثل اينكه
از جهت شرمندگي از وي پس عروه ميگفت در بهان خود و در ميان با مردان نرسيدند ايشان و زبان كار شد **نباي** من اخضر
او قمته حلق بعد السعي و من افرد الحج او قازن اخذ لان الى يوم النحر بر كمره مفروءه نيت كرده باشد يا تمتع موزه باشد بر سر
بعد سعي و هر كج مفروءه يا قزان نيت كرده باشد تاخير كند حلق را تا روز نحر **مالك** عن يحيى بن سعيد قال اخبرني عروة بن
عبد الرحمن انها سمعت عائشة ام المؤمنين تقول خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ليال يقين من ذي القعدة
ولا ربحي الا انه الحج فلما دنونا من مكة اهر رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يكن معه هدا اذا طاف البيت وسعى بين الصفا
والمروة ان يحل قالت عائشة قد دخل علينا يوم النحر فلم يبق لنا من هذا فقالوا انحر رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ادب
قال يحيى فذكرت هذا الحديث للقاسم بن محمد فقال اتنا الله بالحديث على وجهه عمره بنت عبد الرحمن شنيعة اذ
عائشة كلفت برآمد يم با همراه اخضر صلى الله عليه وسلم در پنج شب كه باقي مانده بودند از راه ذي قعدة و موزه نميشد بامكانه
حج است پس وقتيكه نزديك سيد يم بگام كرد و اخضر صلى الله عليه وسلم كسي كه همراه او بدري نبود وقتيكه طواف خانه كعبه نمايد و سعي كند
ميان صفا و مروه حلال شود و كفت حضرت عائشه پس داخل كرده شد بر ايماني بر ابل بيت روز نحر گوشت گاو پس گشتم
اين كفتند نحر فرموده است اخضر صلى الله عليه وسلم از جانب از و حج خود كفت يحيى پس كرده دم اينده پش را پيش قاسم بن محمد كفت قسم
عروه آورده حديث را پيش تو بوييكه مي بايد **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر عن حفصة ام المؤمنين انها قالت
لو سئل الله صلى الله عليه وسلم ما شان الناس حلقوا ولم يحلل انت من امر تلك فقال اني لبدت داسي فقلت هذا فلا حل

لا بد من اهل
 العام لان الجمع لم ينفى
 النسك عند ان يجتمع
 في شهر ذوالحجة
 من الوقت والمكان
 ولا يلزم الجماعة
 بمعنى السقوت عند الشافعي
 عليه اهل العلم
 ان يجتمعوا في وقت
 واحد في الذكر
 ٢٠٠
 التمهيد والاعاء
 مع قلت
 في العلكة في هذا الباب
 بعينها وفي شرح السنن
 اختلاف اربعين واقعة
 بين حرة فقال الشافعي
 لا يجزئ وقال مالك
 حجة صحبه

انما يعرفه **مالك** عن ابن شهاب انه قال سال سالم بن عبدالله بن عمر هل يجتمع بين الظهر والعصر السفر
 نعم لا بأس بذلك المراد الى صلوة الناس بعرفة ابن شهاب سئل كروا سالم بن عبدالله بن عمر ايا جمع كروا وسأله
 في عصره وسفره سئل قال سالم بن عبدالله اري بهم باك نيت ايا مني بيني بنماز مردمان وزعفران **باب فضل يومئذ**
 وفضل الدعاء فيه وفضلت زعفران وفضلت عار وروى **مالك** عن ابراهيم بن عبدالله بن عمر
 عن طلحة بن عبيد الله بن كزبان رسول الله صلى الله عليه قال ما رآني الشيطان يوما هو فيه اصغر ولا ادحو ولا
 ولا اغيظ منه في يوم عرفة وما ذلك الا لما راى تفرق الوجوه وتجاوز الله عن الذنوب العظام الا ما رآني يوم
 بعد قيل وما راى يوم بدر قال اما انه قد رآني جبريل يرفع الملكة رسول الله صلى الله عليه فمؤدبه نشيد شيطان راوي
 خاتروني اعتبار تر خير تر وشمنا كتر ارفى افعال كرو زعفران مياشيد ونيت اين مگر سبب نكته ميذ نزل رحمت وعفو
 فرمودن خدا تعالی از گناهان بزرگ مگر آنكه دیده شد روز بدر صبحا گفتند و چه دید روز بدر فرمود آگاه باش برائیه و می
 جبرئیل اجابا ستاده میگردد فرشتگان **مالك** عن زياد بن ابی زياد مولى عبدالله بن عباس بن ابی ربيعة النخعي
 عن طلحة بن عبيد الله بن كزبان رسول الله صلى الله عليه قال افضل الدعاء يوم عرفة وافضل ما قلت انا والنبوة
 من قبله لا اله الا الله وحده لا شريك له رسول الله صلى الله عليه فمؤدبه تيرين دعا دعا روز عرفة ست و بهترين آنچه گفته ام من سبب
 پيش از من لا اله الا الله وحده لا شريك است **باب عرفة كلها موقف** لا بطن عرفة وخرافة كلها موقف لا بطن عرفة
 عرفة همه آن جای استادن است مگر بطن وادی عرفة وخرافة همه آنجای استادنست مگر بطن **مالك** انه بلغنا ان رسول
 الله صلى الله عليه قال عرفة كلها موقف وادفعوا عن بطن عرفة وادفعوا عن بطن عرفة رسول الله صلى الله عليه
 عرفة همه آنجای استادنست ویکشود از بطن عرفة وخرافة همه آنجای استادنست ویکشود از بطن عرفة **مالك** عن
 بن عمر عن عبدالله بن الزبير انه كان يقول اعلم ان عرفة كلها موقف لا بطن عرفة وان المزدلفة كلها موقف لا بطن
 عبدالله بن الزبير میگفت بدانید که عرفة همه آنجای استادنست مگر بطن عرفة وخرافة همه آنجای استادنست مگر بطن عرفة
 بطن عرفة وادی است جانب غرب از مسجد عرفات وشیطان در اینجا برای حضرت اسمعیل متمثل شد و دوسره انداخت که حضرت
 ابراهیم را ده دوج تو دارند و بطن محسره لفظ اسم فاعل موضع است که فیلان صحاب فیل در اینجا مانده باشند و باک گشتند
 برضمن ای خدیش و اما اصحاب دارند اختلاف در آن است که اگر شخصی بطن عرفة ووقوف کرد و او تبا و گرد و خاچه ندید
 شافعی است یا اهل حرم صحیح است و در آن نقصانی راه یافته که بفریانی منجر تواند شد خاچه ندیدست **مالك** و الله علم **باب**
 هل یصلی عرفة واقف عرفات ایا روزه گیر در روز عرفة کسیکه ستاده باشد بعرفات **مالك** عن ابی النضر وحمزه بن عبد الله

عن عبد الله بن عباس عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال انما هذا من فضل الله
وقال بعضهم ليس بهذا فاصلة اليه بقدره من فضل الله وقدره من فضل الله وقدره من فضل الله
بنت الحارث وروى عنه في رواية اخرى عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال انما هذا من فضل الله
ينسب له وروى عنه في رواية اخرى عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال انما هذا من فضل الله
سيد من القاسم بن محمد عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال انما هذا من فضل الله
قد تفتحت حتى يصيب ما بين يديها من الناس من الارض فترى حواشيها ففتفت قاسم بن محمد روى عنه في رواية اخرى
روى عنه قاسم بن محمد عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال انما هذا من فضل الله
مردمان بود از زمین مراد از ان خالی شدن زمین است از هجوم مردم بعد از ان که طغیانی شایع شد پس افکار دیگر و ترجمه گویند فرق
اکثر علماء واقف بعرفه را معلوم عرفه کرده است و افکار آن روزه و تحلیله در عاود قوف کوشش نماید باب من لم يقف بعرفة حتى
الصبح يوم النحر فقد فات الحج برکنه است و بعد از آنکه طلوع کرد صبح روز نحر پس فوت شد از وی حج مآلک عن ناهن بن عبد الله
من عمر كان يقول من لم يقف بعرفة من ليلة المزدلفة قبل ان يطلم الفجر فقد فات الحج ومن وقف بعرفة من ليلة المزدلفة قبل ان يطلم
فقد فات ذلك الحج عبد الله بن عمر گفت هر که استاده نشد و عرفات از شب مزدلفه پیش از آنکه طلوع کند فجر پس بر آئینه فوت شد از وی
حج و هر که استاد بعرفات از شب مزدلفه پیش از آنکه طلوع کند فجر پس بر آئینه دریافت حج مآلک عن هشام بن حمزة عن ابي بصير
قال من ادرك الفجر من ليلة المزدلفة ولم يقف بعرفة فقد فات الحج ومن وقف بعرفة من ليلة المزدلفة قبل ان يطلم الفجر فقد ادرک
الحج و در وقت هر که دریافت او از فجر از شب مزدلفه و استاده نشد و عرفات پس بر آئینه فوت شد از وی حج و هر که استاد
بعرفات از شب مزدلفه پیش از طلوع فجر پس بر آئینه دریافت حج و ترجمه گویند بهین است نه بهیاب بل علم مگر آنکه اگر روزانه در عرفه
استاد و قبل از غروب مفارقت کرد نزدیک ابو حنیفه دم و خشک و نزدیک شافعی آوار دم و تحلیله است او را باب کیف یسیر
افاده نم چگونگی سیر کند و قنیکه روان شود و عرفات مآلک عن هشام بن حمزة عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال انما هذا من فضل الله
کیف کان رسول الله صلی الله علیه و آله یسیر فی حجة الوداع حين دفعه فقال کان یسیر العنق فاذا و جد حجة یقف عنده و یقف عنده و یقف عنده
که و شد اسامه بن زید را و من نشسته بودم همراه او چگونه سیر میکرد و حضرت صلعم در حجة الوداع و قنیکه روان میشد از عرفات پس گفت
اسا که میرفت فی الحجة شتابی میکرد و پس و قنیکه می یافت فرجه را زیاده تر شتابی میکرد و گفت هشام و نفس قاری است زیاده تر از عرفات
باب یحیی بن المغیر و العشاء بمنزلة جمع کند مغرب بخار و در مزدلفه مآلک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن
عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله صلی المغرب والعشاء بالمزدلفة جميعا رسول الله صلی الله علیه و آله صلی المغرب و العشاء

له قلت
 وعليه اهل العلم
 انه لو وقف قبل
 تفرق عن حق قبل
 التفرق لم يقرأ استخبا
 ٥٠٥
 عند الشافعي وجوبا
 عند ابي حنيفة
 له قلت
 وعليه اهل العلم
 انه يرفع دعوا
 لا يؤذى الناس

قلته
 وعليه اهل العلم
 وفي الكبرية لا يتوقف
 عليهم المردفة للظهور
 والجماعة فلا حرج
 عليه قلته
 وعليه اهل العلم الالة
 واجب عند الحقيقة
 سنة عند الشافعي

وزد لغريكم مالك عن موسى بن عقبة عن كريب بن علي بن عباس عن اسامة بن زيد انه سمعه يقول دفع رسول الله صلى الله عليه وسلم من خرفة حتى اذا كان بالشعب نزل فبال فتوضأ فلم يسبقه الوضوء فقلت له لصلوة يا رسول الله قال لصلوة امامك فركب فلما جلد المزدلفة نزل فتوضأ فاسبقه الوضوء فارقعت الصلوة فصل المغرب فانا خ كل انسان بعيره في منزله ثم اقيمت العشاء فصلها ولم يصل بينهما شيئا اسامه بن زيد سئلت رويان شد رسول الله صلى الله عليه وسلم از عرفه تا چون رسید بدره کوه فرو برد پس بعل کرد پس منور کرد واکمال آن نمود یعنی یک یک بار احضار داشت اسامه گفت پس گفتم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از این رسول الله فرو برد نماز پیش روی شست پس سوار شد پس قتیقه رسید بزود لغه فرو آمد پس کامل کرد و منور العباد از آن استاده نموده شد نماز پس گذارد نماز مغرب بعد از آن خوابید شخصی شتر خود را در منزل خود بعد از آن اقامت عشاء گفته شد پس گذارد نماز و گذارد چیزی در میان هر دو نماز مالك عن يحيى بن سعيد عن عدي بن ثابت الاصفهاني عن عبد بن يزيد انه اخبره ان ابا ايوب الانصاري اخبره انه صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع المغرب العشاء بالمزدلفة جميعا و ابو ايوب انصاري نماز گذارد همراه آنحضرت صلعم در حجة الوداع مغرب عشاء و مزدلفه همه یکجا مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن ابي ايوب الانصاري جميعا بالمزدلفة جميعا عبد الله بن عمر سئلت رويان شد نماز پس سوار شد پس قتیقه رسید بزود لغه فرو آمد پس کامل کرد و منور العباد از آن استاده نموده شد نماز پس گذارد نماز مغرب بعد از آن خوابید شخصی شتر خود را در منزل خود بعد از آن اقامت عشاء گفته شد پس گذارد نماز و گذارد چیزی در میان هر دو نماز مالك عن يحيى بن سعيد عن عدي بن ثابت الاصفهاني عن عبد بن يزيد انه اخبره ان ابا ايوب الانصاري اخبره انه صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع المغرب العشاء بالمزدلفة جميعا و ابو ايوب انصاري نماز گذارد همراه آنحضرت صلعم در حجة الوداع مغرب عشاء و مزدلفه همه یکجا مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن ابي ايوب الانصاري جميعا بالمزدلفة جميعا عبد الله بن عمر سئلت رويان شد نماز پس سوار شد پس قتیقه رسید بزود لغه فرو آمد پس کامل کرد و منور العباد از آن استاده نموده شد نماز پس گذارد نماز مغرب بعد از آن خوابید شخصی شتر خود را در منزل خود بعد از آن اقامت عشاء گفته شد پس گذارد نماز و گذارد چیزی در میان هر دو نماز مالك عن يحيى بن سعيد عن عدي بن ثابت الاصفهاني عن عبد بن يزيد انه اخبره ان ابا ايوب الانصاري اخبره انه صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع المغرب العشاء بالمزدلفة جميعا و ابو ايوب انصاري نماز گذارد همراه آنحضرت صلعم در حجة الوداع مغرب عشاء و مزدلفه همه یکجا

غلس پس گفت سارا بر آئینه ما دیدیم منی در وقت غلس گفت بر آئینه میکردیم ماین کار را هر که سیکدی می بهتر بود از تو مالک بن علی
 ان طلحة بن عبید الله كان يقدم سله و حبيا من المذلة الى منى طلحة بن عبید الله بن غیرستانان خود را کو دوکان خود را از نزد
 بسوی منی مالک عن هشام بن عرق ان فاطمة بنت المنذر اخبرته انها كانت ترى سله بنت الجعفر الصديق بالمذلة تامل الله
 يصلها و لا يحياها بالصبر حين يظلم الوجه تركب فسير الى منى و لا تقف فاطمة بنت منذر میده یا سارا بنت ابی بکر را بر زاده اش که شخصی
 میگذازد برای او و برای صاحب نماز صبح یعنی امامت در نماز صبح میکرد که بگذارد برای ایشان نماز صبح را و فقیه طویع میکرد و غیره عبادان
 سوار غنچه بسوی منی و منی استاد شاعر الحرام ترجم گوید نزد یک ابو حنیفه اگر قبل از طلوع خیز از حدود و فرد لغت تجاوزه کرد بروی قربانی
 واجب مگر در من و ضعیف مثل سارا و صبیان که ایشان را مغارت مرده در شب نیز جازست بهذه الآثار باب یجوز
 فی بطن محس حیث اندر حله خود را وادی محس مالک عن ناظم ان عبدالله بن عمر كان یجوز داخلته فی بطن محس و دمیة
 عبدالله بن عمر می چنانچه شتر خود را یعنی شتاب روان میکرد و در بطن محس قدر یک انداختن سنگ مترجم گوید اتفاق طلبا بر سبقت
 در عالمگیری مذکور است که چون برسد در وادی محس شتاب رود اگر سایه باشد و اگر سوار باشد حرکت دهد و ابر را بعد از انداختن
 یک سنگ در انوار نیز مثل آن مذکور است باب منی یقطع التلبیة کی گذارد لبیک گفتن مالک عن محمد بن ابی بکر التلبیة
 حال ان بن مالک ما غا دیان من منی الى عرفه کیف کنته قصصتونه فی مثل هذا الیوم مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فقال کان یسل للهل منا فلا ینکح علیه و لیکو المکرمنا فلا ینکح علیه محمد بن ابی بکر ثقیفی سوال کرد و انس بن مالک فانس بن
 بوقت صبح میرفتن از منی بسوی عرفه چگونه میکردید شما و مثل این روز همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت انس لبیک
 میگفت لبیک گیسند از با پس انکار کرده نمیشد بروی و بیکس گونده از با پس انکار کرده نمیشد بروی مالک عن جعفر بن
 محمد عن ابیه ان علی بن ابي طالب کان یلیح فی الحج حتی اذا زاغت الشمس من یوم حراقة قطع التلبیة علی بن ابي طالب لبیک
 میگفت در حج تا چون بیل کرد آقا باز وسط آسمان روز عرفه قطع کرد لبیک قال مالک و ذلك الاثر الکامل یزل علیه اهل
 العلم یبلدنا گفت مالک همین است امریکه همیشه برانداختن علم و شهر مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عا
 زوج النبیه صلی الله علیه و آله انها كانت تترك التلبیة اذا داحت الى الموقف حضرت عائشه ترک میکرد تلبیه و فقیه یگانه میرفت
 بسوی مرتقت مالک عن یحیی بن سعیدان عمر بن العزیز هذا یوم عرفه من منی فسمع الکبیر عاليا یبغی الحزن یسبح
 ایما الناس انما التلبیة عمر بن العزیز آمد وقت صبح روز عرفه از منی پس شنیدیم که بلند برآمد پس فرستاد و پادشاه را که آن
 گفتند مردمان که ابرو دمان بر آئینه و خیمه امروز لبیک گفتن است مالک عن ناظم ان عبدالله بن عمر كان یقطع التلبیة
 الحج اذا انتهى الى الحرم حتى یعطى بالبیت و بین الصفا والمروة ثم یلیح حتى یبعد من منی الى عرفه فاذا احتاز ترك التلبیة

الحققت
الحققت

قلته قال البخاري ذهب
 علمه اهل العلم والادب
 الذي هو القبط
 الذي هو القبط
 الذي هو القبط
 الذي هو القبط
 الذي هو القبط
 الذي هو القبط
 الذي هو القبط

قلت نقب جبرين
 ابن مسعود انه استبطن
 الوادي ثم قال من هذا
 الذي انزل عليه سورة
 البقرة فقال جبريل اهل
 العلم الاختيار ان يرى
 من بين الوادي
 قلت وعليه اهل العلم
 اهل العلم

قلت في العالمين
 في العالمين
 في العالمين
 في العالمين
 في العالمين
 في العالمين
 في العالمين
 في العالمين

وكان يترك التلبية في الصلوة اذا دخل الحرم عبد الله بن عمر قطع ميكرة تلبية ادرج وقتيكه يسويد وحررم ما انك لو ان بيتك
 وسمي كند وديان صفاء ورويه بعد اذان ليك ميكرة تا انك يكره ويرفت از سني بسوي عوف بس قتيكه كاه ميرفت ترك ميكرة ليك
 وترك ميكرة وليك ورويه وقتيكه دخل ميشد وحررم ما لك من ابن شهاب انه كان يقول كان عبدالله بن عمر لا يلج وهو
 بالبيت ابن شهاب ميكرة عبدالله بن عمر ليك ميكرة در ما ليك او طواف خانه كسب ميكرة وما لك من هشام بن عروة حتى
 انه كان يقطع التلبية في الصلوة اذا دخل الحرم عروة قطع ميكرة تلبية ورويه وقتيكه دخل ميشد وحررم ما لك باسناده
 ان عائشة كانت تهلل ما كانت في منزلها من كان معها فاذا اذكت وتوجهت الى الموقف تركت الاللال حضرت عائشة
 ليك ميكرة تا وقتيكه يسويد منزل خود و كسيك همراه او يسويد بس وقتيكه سوار ميشد ومتوجه ميشد بسوي موقف ترك ميكرة الاللال
 يعني ليك ميكرة تا وقتيكه كويد عمار اهل علم گفته اند كه محرم بجواد كند تلبية تا انك جبره عقبه باروز خررمي كند لما روي الفضل بن
 ان رسول الله لم يجر حتى رمي جبره العقبة ونزول حصاره منقطع شود ورويه طواف قدوم نزل ويخضع مستحب نيت و نزل ويخضع
 باجر باب من اين رمي جبره العقبة از كجاري كند جبره عقبه را ما لك انه سال عبدالرحمن بن القاسم من اين كان القاسم
 يرمي جبره العقبة فقال من حديث قيس بن ابي مائل قال قال عبدالله بن عمر انك جبره عقبه ميكرة قاسم گفته اند كه
 انسان يسويد ترجم كويد نقب جبره التريدي من ابن مسعود انه استبطن الوادي ثم قال من ههنا والذي لا اله الا هو قاسم الذي
 انزل عليه سورة البقرة ولهذا جهرا علم اختيار كرو واند كرمي از اطن رادي تحببت باب يكره حصد كل حصاة ككبيرة
 نزوليك انداختن هر سنگريزه ما لك عن ناض ان عبدالله بن عمر كان يكره حصد كل حصاة وكلمه ادرج حصاة عبدالله بن
 ككبيرة ميكرة نزوليك مي جمار هر گاه انداختي سنگريزه را باب قد كد كه يكون الحصاة چه قدر مي آيد كه سنگريزه باشد ما لك
 انه سمع بعض اهل العلم يقول حصاة الله يرمي به الجمار داخل حصاة الخذف ما لك شنيذ اربعين اهل علم كميكت سنگريزه كه انداختي
 بان جبره را نند سنگريزه باشد كه بدو انگشت ميتوان انداخت باب حله جبره الوهي بعد خرم به الشمس من يوم النحر يا جبره
 بعد غاب شدن آفتاب از روز خرم ما لك من ابى بكر بن ناض من ابى ان ابنة اخو صفية بنت ابى حبيب نفست بالمزلة
 فتخلفت هي وصفية حتى انتاسي بعد ان غرقت الشمس من يوم النحر فلهما عبدالله بن عمر ان توصيا الجبره حين انتاسي
 ولودر عليه ما شنيذ اخبر برادر صفية بنت ابى حبيب نزار ورويه بسوي ما نذ اخبر بسوي صفية تا انك انداختي جبره را كند
 آفتاب روز خرم را كند ايشان را عبدالله بن عمر كرمي كند جبره را وقتيكه انداختي ورويه بسوي ما نذ اخبر بسوي صفية تا انك انداختي جبره را كند
 باب بعض الرعاة ان يجعوا وحى يومين فخصت داود بن شهاب تا انك جميع كند رومي ورويه ما لك من حبيب
 بن ابي بكر بن خرم عن ابىه ان ابا لبيد بن رباح سمع ابا حنيفة عن ابىه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

عليه السلام
في الحال الكبرية
وقت الحول العظمى
والعالمات ما بعد
الزوال فلهذا

قلت عليه السلام
دم عند الشافعية
وقال ابو حنيفة
اصاءوا كاشي

من ترك الدنيا
عن الدنيا الى
فشرح السنة
قلت

[illegible]

وقت الرمي
والثالث ما بعد
الرمي فالطهر في قبل الزوال
له يجوز وقت الرمي يجوز
فيكونه في المنهاج
في خط وقت رمي
التشبيق بين الزوال والرمي
عليه السلام
في العالمين ما بعد
الغروب وقت مكة
وفي المنهاج يجوز
الوقت لغيره من الخس
٢١٢
فقبل رمي الفلج
عليه السلام
وطيها من العلم
عليه السلام
عليه السلام
عليه السلام
عليه السلام

[illegible][illegible]

قل من ضل
اهل العلم
عليه السلام
في الدنيا فقد
ضلوا لانهم
عن الهادي
لا يبينون
ما بينهم
والله اعلم
بما هم
في
العلم
عليه السلام
في الدنيا
قد ضلوا
لانهم
عن الهادي
لا يبينون
ما بينهم
والله اعلم
بما هم
في

[illegible]

قوله
والمؤمنين
والذين آمنوا
والذين هم
مؤمنون
والذين هم
مؤمنون
والذين هم
مؤمنون

سجده ثانی که در این امر و آن تشاؤا از جهاد محرم پس ثوری این صیغه میگویند که لا ینم میت بر وی حج و قیام کنی یا بر کوه
قدحوم که بر آید بگرد و در شافعی گفته که شریعت برای زن که بر آید با او هیچ اوج و هیچ یا چه از زنان غیر و دیگری گفته که لا یل
اولی بغير الا شهاب بن الحجاج عن لا یستطیع ان یثبت علی الراحلة یا بید بیان مشر و همچنین بریدیک کسی که نتواند ثابت
بر شتر و مالک عن ابن شهاب عن سلیمان بن یسار عن حبش بن هاشم قال کان الفضل بن عباس و ده یضرب رسول
صلی الله علیه و آله و سلم امرده من شتم تستفتیه فیصل الفضل بن یزید الیه و یفتظر الیه فیصل رسول الله صلی الله علیه و آله یصرف
الفضل الی الشقی الاخره فقالت یا رسول الله ان فدیته الله فی الحج علی العباد اذ ذکرت ابی شیخا کی یلا لا یستطیع ان
علی الراحلة افا حجه منه قال نعم و ذلک فی حج الوداع بود فضل بن عباس و این آنحضرت صلعم پس آنحضرت صلعم نمی
قبیل شتم طلب فتوی میکرد و از آن حضرت صلعم شروع کرد فضل نظر کردن بسوی او و این زن نظر کردن بسوی فضل پس
شروع کرد رسول الله صلعم که باز میگردد و این روی فضل ابوی جانبی گیر پس گفت آن زن یا رسول الله صلعم در این قرآن است
و با بیج دریافت پدر و مادر و احوالت که بر کلان سال است نمیتواند که ثابت ماند بر شتر پس یا حسن حج کنم بمن و فرمود آن
در این قصد و حج الوداع بود با بیجوزانیدن خلعت غیر محرم اذالم یرحمها و لامر جازیه است که داخل شود که حال آنکه محرم
وقتیکه نیست نکرده باشد حج را در عمره و مالک عن ابن شهاب عن اسد بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم داخل مکه
الفتح و حل راسه الخ فلیا نزحجه و حل فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله یخطب متعلق با ستار الکعبه فقال رسول
صلی الله علیه و آله اقلوه قال مالک قال ابن شهاب لم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله یومئذ محرم یا رسول الله صلعم و دخل شدیک
سال فتح و بر سر مبارک او خود بود و پس وقتیکه برداشت خود آمد پیش آنحضرت صلعم مدی پس عرض نمود یا رسول الله بن خط
بک گفت ده است بر بردای کسی پس فرمود آنحضرت صلعم که بشو و او گفت مالک که گفت ابن شهاب بنو آنحضرت صلعم نزد آن
مالک عن ناخره ان عبد الله بن عمر اقبل من مکة حتی اذا کان یقعد ید جاءه خبیر من المدینه فوجر فدخل مکة فبصر احرام
عبد الله بن عمر و کده از که تا او گذر رسید بقصد میامش و خبری یعنی خبر یکم یفتخه بازگشتن بود و بر وی مکی پس برگشت پس من
بک غیر احرام مالک عن ابن شهاب بن خط ذلک مالک از ابن شهاب و این روایت که در معنی از عبد الله بن عمر یا
العمرة سنة عمر و ست است مالک عن سمی عن ابی سلمه عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال العمرة الی العمرة کفارة فقام
آنحضرت صلعم فرمود عمره تا عمره و دیگر کفارت است چیز را که میان این برود و باشد از سیات مالک الله بلغه ان عثمان بن عفان
کان اذا احتم بالرحی طعن راحله حتی یجرح حضرت عثمان بن عفان و قتیله عمره و میکرد و احیا تا فرود می نمود و تا فرود
رشتن خود تا آنکه می گشت قال مالک العمرة سنة و لا یفهم احد من المسلمین اخصی و تکرار گفت مالک عمر و ست است

[illegible][illegible]

ویندایم کسی از شما ان که رخصت داده باشد در آن باب فضل العمره فی شهر رمضان بیان فضیله عمره در این باب
ما لک من سالی بکذا معناه یا مگر بن عبد الرحمن یقول جلدت اجمرة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت ان
تجترت الحج فاعتزله فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم انما احسن فی رمضان فان عجزت فحجة رضى الله عنهما
گفت بر آن سالان کرده بودم برای حج پس عذر من پیش آمد مرا پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم اگر عجز کنی
پس بر آنیزه عمره در رمضان مانند حج است باب که اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم بیان آنکه خدیجه و کنیزت حضرت صلوات
الله علیهم از آن رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتمر ثلثا عام الحديبية و عام القضية و عام الجحانة رسول الله صلى الله عليه وسلم
سال جدید و سال قضیه یعنی صلوات و سال حوزة یعنی خدین ما لک عن هشام بن عروة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
لم یجتزلا ثلثا احداهن فی السؤال و اثنتان فی ذی القعدة رسول الله صلى الله عليه وسلم عمره بجا نیار و دیگر نه بار یکی از آنها در شوال و در ذی
باب بخوان بیستم فی شهر الحج و لا یجوز جائز است که عمره کند و سایر جا حج و حج نکند ما لک عن ابن شهاب عن سعد بن
ابن عمار بن الجهم سئله استاذن عن ابن الخطاب ان یعتمر فی شوال فاذا نزل فاعتمر ثم یقف الی اهله و لم یجرح عمر بن ابی سلمة
خو است از عمر بن الخطاب را آنکه عمره کند در شوال پس آن را و او را پس عمره کرد و بعد از آن باز گشت بجانب اهل خود و حج نکرد و باب
خودان یعتمر قبل الحج حجة الاسلام جائز است که عمره کند پیش از آنکه گذارد حج فرض ما لک عن عبد الرحمن بن ابی حو سئله
الا سئله ان یجوز سال سعید بن المسید فی ان یحج فقال سعید بن المسید نعم قد اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم
قبل ان یحج مردی سوال کرد سعید بن المسید پس گفت عمره کنم پیش از آنکه حج گذارم پس گفت سعید بن المسید ای برائین عمر
بجا آورد و حضرت صلوات علیه وسلم پیش از آنکه حج گذارد باب متى یقطع المعتمر التلبیة کرام وقت یقطع کنه مقرب التلبیة ما لک
عن ناظم ان عبد الله بن عمر کان یلزم التلبیة فی العرة اذا دخل الحرم فخصر عبد الله بن عمر تکلم بکبره و تلبیة و فیکبر و یلزم التلبیة
ما لک عن هشام بن عروة عن ابيه انه کان یقطع التلبیة فی العرة اذا دخل الحرم و عروه بن الزبیر ترک التلبیة و حج
و فیکبر و یلزم التلبیة و حج ما لک عن حماد بن شهاب انه کان یقول کان عبد الله بن عمر لا یلزم فی طواف بالبيت این شهاب
می گفت که عبد الله بن عمر تلبیة میکرد و حال آنکه او طواف میکرد و خانه کعبه باب المعتمر یحیی الحلاق شیاعه عمره کعبه و تاخیر کند
سفر را شیدن را آنکه ما لک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه انه کان یدخل مكة لیل او هو معتمر فیطوف بالبيت
اصفا و المروءة و یحیی الحلاق حتی یصیر قال و لکنه لا یجوز الی البيت فیطوف به حتی یحیی و اسماة حاسم بن محمد دخل و یلزم
وقت شب او عمره کرده بود پس طواف میکرد و خانه کعبه میان صفاء و مروءه و تاخیر میکرد و طواف را تا آنکه بوقت صبح در می آمد گفت
عبد الرحمن لکن عمره میکرد و خانه کعبه طواف کند بوی تا آنکه طواف میکرد و سر خود را باب دخول الکعبة و الصلوة فیها بیان

قلوبهم على
اهل العلم
من قلوب
وكل من اهل العالم
من قلوب
عليه السلام
ابن عباس السخري قال
في تفسير الطواف وهو
تتميم الكثر من العلم

١٩٤٦
وهو وعليه اهل
العلم ان السنة ذاك

از جهت حدیث این بعضی تحریر نموده اند و بعضی هم نه آن حدیث را نسخ کرده اند و بعضی هم نه آن حدیث را نسخ کرده اند و بعضی هم نه آن حدیث را نسخ کرده اند
بودن آن طرز از خارج دین بعد از آن که در حدیث آمده و قال المحلل الاصح یعنی سلب الصائد و قاطع الشجر و الخیار
کتاب البیوع و المعاملات کتاب در بیان احکام متعلقه با انواع بیع و معاملات مقدره بر طبیعت و شرعی و فقهی
نقوله تعالی که ان تكون تجارة عن قاضی منکم و ترجمی کار دل است که بنده را بر این اطلاع میسر نیست پس آنست که در حدیث
خیریت که در حدیث بان ترا می دانسته شود و شافعی که در حدیث صریح بانج با بیعت و مشتری مانند مشتری و ملک و ملک و ملک
یا بعضی فقال بئنا یا کنا نیت و مانند بئنا یا کنا بئنا او غده منی بئنا لیکن اقوی نزد یک فقیر نیست که هر چه در حدیث
آنرا ترجمی دانسته بیه مقدره و بان معاطاة باشد یا قرضه و مانند علم زیرا که در اصل شرح بجز ترجمی مطلوب باشد و شرط عاقدین باشد
و مکره نبودن الا اگر اجماع است بحدیث رفع یقین من ثلث و آیه لا تؤاخذوا العلماء بما قولوا و قیاس بر طلاق و صوره و کراهی
فی الحدیث لا طلاق فی اخلاق و الاصبی منیر که والی شرف باشد بر حدیث او اذن داده باشد که جایز است بایست و ابلو الیتمی زیرا که
آن عقد مستند بوالی است در حقیقت و شرعاً و حرجی سلاح را و کافر مصفا نیز درست نیست بجهت امانت و اطلاق خوف آنکه استعانة بقرضا
مسلمانان کند و شرط بیع پنج چیز است چهارم عین او زیرا که در حدیث ثخین بنی از بیع کلاب و خر و میده آمده است و امریکه شریک است
میان آنها نجاست است پس عله بنی همان تواند بود و فیه نظر زیرا که در حدیث آمده است که خدا تعالی حرام بنی کند چیزی را اگر
حرام میکند بیع او و معنی این حدیث آنست که چیزی که وجه انتفاع بان شایع و مشهور باشد بوجهی که همان متعین شده باشد
و آن انتفاع حرام باشد بیع آن غیر حلال است پس بیع خبر برای سواری و عید بر اخذ دست درست باشد اگر چه اکل لحم و خرد و
عید نیز محتمل است و بیع خر و احصان حرام باشد و قاعده تنفیص فیهما میکند که بیع کلب محرم الاقتنا و بیع میتة برای گوشت او
نیز برای جلد که بجهت دباغ گیرند حرام باشد بجهت این علت زیرا که بنای تنفیص بر تعین بجهة حاکم مانده است و الله علم دیگر نفع بیع است
پس آنچه قابل انتفاع نباشد بیع او صحیح نیست نقول تعالی و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و در نصیحت صادق می آید که باطل
و در اینجا تعینش نیست زیرا که در عالم چیزی یافته میشود که او بوجهی از وجه نفع نباشد پس اگر آن نفع معتد به است باعتبار عادت
قوم و مقاصد ایشان در معاش و غیره میگوید پس حال مختلف باشد باختلاف بلاد و اوقات پس بیع مار بر شرط نه غیر مانع از اخذ او
و بیع تراب و محرابی منفعت است و الله علم دیگر آنکه آن تسلیم بیع است زیرا که چیزی که ممکن التسلیم نباشد اخذ مال عرصن او اخذ باطل است
پس بیع مثال و این و منسوب صحیح نباشد الا با قار در بیع و همچنین بیع نصف سیف و نصف ظرف صحیح نباشد زیرا که تسلیم نصف چیزی
محال است و در صورت تعین میگوید دیگر ملک قدری که مال دیگر فروختن باطل است و در قولی اگر اذن مالک تحقق شود و بیع صحیح
میگوید و دیگر معلوم بودن بیع بعینه و بقدره و صفته زیرا که بیع مجبیل خبر است و از بیع خبری و در حدیث آمده است و درین مسئله

۴۴۲

۴۴۲

مقابل جو یا نقد در عرض نقد باشد مثل ملا مقابل فقره پس شرط صحیح تقابض است نه آنکه هر یکی برابر دیگر باشد اگر ملا مقابل نقد باشد مثل فقره مقابل گندم پس تقابض هم شرط نیست **مالک** حد ابن شهاب عن مالک بن اوس بن الحداد ان النضر بن القيس قال ما جئت دنيار قال فدعا لي طلحة بن عبيد الله فترا وضنا حتى اصطرقت على وجهي

الذهب يلقبها في يديه ثم قال حتى ياتي خازني من الغابة وعمر بن الخطاب سمع فقال عملا والله لا تقادق حتى اخذ منه ثم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله بالورق رجالا هاء وهااء والبر بالبر وبوالا هاء وهااء والتمر بالتمر وبوالا هاء وهااء والشعير بالشعير وبوالا هاء وهااء مالک بن اوس طلب كرد و صرف تا نصيبه يار يعني طلب كرد و فروختن احد النقدين را بنقد ديگر گفت پس خواند مرطلو بن عبيد الله پس بر تعيين قيمت سخن ميگفت تا آنكه مبلغ صرف مقرر گردا پس گرفت آن طلا را سيگر دانيد از درميان دو دست خود بعد از آن گفت نظر كن تا آنكه سايه تحويل ارس از غايب عمر بن الخطاب مي شنيد پس فرمود حضرت عمر قسم بخدا كه جدا نشود مرطلو تا آنكه بگيري حق خود از وي بعد از آن حضرت عمر گفت كه فرمود رسول الله صلى الله عليه وآله فروختن با فقره بباست مگر آنكه اين بگويد بيار و آن بگويد بيار حاصل نيت كرد و در يك مجلس قبض بدلين تحقق كرد و فروختن گندم با گندم بباست مگر آنكه اين بگويد بيار و آن بگويد بيار و فروختن تمر با تمر بباست الا آنكه اين بگويد بيار و آن بگويد بيار و فروختن جو با جو بباست مگر آنكه اين بگويد بيار و آن بگويد بيار قوله مار و مار عناه مالک و مات اي خد و اعط ادا دند مالک آن كيون پديد ايد قوله ترا وضنا اي تجا و بناني

البيع وشراء **مالک** عن نافع عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا تتبعوا الذهب بالذهب الا متلا مثل ولا تشفوا بعضهما على بعض ولا تتبعوا الورق بالورق الا متلا مثل ولا تشفوا بعضهما على بعض ولا تتبعوا منها غائبيا بلجوا ابو سعيد خدري روايت كرد كه حضرت صلى الله عليه وآله وسلم فرمود مفروضيد زير زير مگر هموزن با هموزن زياده نكنيد بعض آنرا بر بعض آن و مفروضيد فقره را با فقره مگر هموزن را با هموزن زياده نكنيد بعض آنرا بر بعض آن و مفروضيد نقد و عاقبي را با حاضر يعني يكي از مبيع و ثمن حاضر باشد و ديگر را عدله كند قوله لا تشفوا اي لا تفضلوا و اشفوا الا ضد و محيى بمعنى الزيادة والتقصان والناجز المحاضر يقال انجز الوعد اذا احضره **مالک** عن موسى بن ابي عمير عن ابي الجبابر سعيد بن يسار عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا دينار بالدينار والدرهم بالدرهم ولا فضل رسول الله صلى الله عليه وآله يار مقابل يك نيار است و در هم مقابل يك نيار است زياده معتبر نيت در ميان اينها يعني زياده با اعتبار جود و روايت معتبر نيت بعد از آنكه در وزن برابر باشند **مالک** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان عروة بن ابي سفيان باع سقاية من ذهب او ورق بالكر من وزنها فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله

ینہی عن مثل هذا الا مثلا مثل فقال له معاوية ما ادرى عمن هذا يا ساقط الابل الداء من يخذلني من معاوية انا اخبره
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ويخبرني عن رايه لا اسالك انت بارض انت بها قد علم ابو الداء على عمر بن الخطاب
 فذلكه ذلك فكتب عمر بن الخطاب الى معاوية بن ابي سفيان الا تسمع مثلي ذلك الا مثلا مثل وذنابوزن معاوية بن
 ابي سفيان فروخت او ندی از طلايا انقره بعوض زياده ترانوزن آن پس گفت اورا ابو الداء ارشدیدم رسول الله
 که بنی میفرمود از مانند این هیچ مگر آنکه فروخته باشد بموزن را باهموزن پس گفت اورا معاویه بنی بمنیم مانند این هیچ مگر
 پس گفت ابو الداء که گیت که تصدی بیان حد من شود پیش معاویه من خبر میدهم اورا از رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و او خبر میدهم از راسی خود ای معاویه کجا اقامت نگهمن با تو در زمینی که تو در آن باشی بعد از آن آمد ابو الداء پیش عمر بن
 الخطاب پس گفت که در پیش او این ماجرا پس نوشت عمر بن الخطاب بسوی معاویه که مفروشن مانند این را مگر آنکه فروشی بموزن
 باهموزن قوله من یخذلني من یضربني والعذیر یضرب مالک انه بلغه عن جده مالک بن ابي عامر ان عثمان ابن عفان
 قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتبعوا الدنيا بالدينارين ولا تتبعوا الله بالدينارين عثمان بن عفان گفت فرو
 رسول الله صلى الله عليه وسلم مفروشید یکدینار را بدو دینار و مفروشید یکدینار را بدو درهم مالک عن یحیی بن سعید الثمالی
 احمد رسول الله صلى الله عليه وسلم التحدین ان یبعا ائمة من المعانة من ذهب فضة فبا حاکل ثلثة باربع حینا او کل الی
 ثلثة حینا فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ادبنا فودا امر فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم دوسعد یعنی سعد بن
 رئیس من سعد بن عباده را رئیس خزیج که بغروشدند او ندی را از غنیمت از طلا بود یا از نقره پس فروختند باین حساب
 هر که مثقال را بقا بد چهار مثقال نقد یا هر چهار مثقال را بقا بد سه مثقال نقد پس فرمود ایشانرا انحضرت صلی الله علیه وسلم
 را داد بد پس روکنید این هیچ را مالک عن نافع عن عبدالله بن عمر بن الخطاب قال لا تتبعوا الذهب بالذهب لا
 مثلا مثل ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تشفوا الورق بالورق الا مثلا مثل ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تتبعوا الورق
 بالذهب احد هما ثابت الاخر ناجز وان استنظرت الى ان یلجم بئنه فلا تنظروا في اخاف عليكم السماء والارض هو الوباء عن
 الخطاب فرمود مفروشید طلا را طلا مگر بموزن را باهموزن و زیاده نکشید بعض آنرا بر بعض و مفروشید نقره را با نقره مگر بموزن
 باهموزن و زیاده نکشید بعض آنرا بر بعض و مفروشید نقره را با طلا یکی ازین هر دو غائب باشد و دیگر حاضر در هر جهت طلبید
 او را آنکه در آید حایه خود پس جهت مده آنرا و هر آینه من حی ترسم بر شمار را و را بمعنی را بست مالک انه بلغه عن الثمالی
 بن محمد انه قال قال عمر بن الخطاب الدینار بالدینار اللهم بالذهب بالصاع بالصاع ولا یباع کافی بکافی بالهزاة
 معناه النسیة قاسم بن محمد سگفت که فرمود عمر بن الخطاب یکدینار را بقا بد یکدینار است و یکدینار را بمقدار یکدینار است و یکدینار

قلم علیہ

قل عليه الشافعي
في المنهاج اذا بيع
الطعام بالتمام
ان كان جنسا
او جنسين او
قبل التفرق
او جنسين او
اشترط التملك
والفراغ قبل
الفرض والبقاء
بالفرض طعام
يطعام رقيق
الزكاة عليه
القاصر عن التملك
الكليبي والرومي
فرضه ولو لم يملك

بمقابلہ کیصل است و فروخته نشود و مورد را با حاضر مالک محمد بن محمد بن قیس بن ابی حماد ثانی قال کتبتم مع عبد الله بن عمر بن الخطاب
صالح قال یا ابا عبد الرحمن انی اصوغ الذهب ثم ابيع به ثم من ذلك ما اکثر من وزنه فاستفضل فی ذلك قد جعلتک فيها
عبد الله بن عمر بن الخطاب یروى علی المسئلة و عبد الله بنیها حتی انتهى الی باب المجدا والی دابة یرید ان یرکبها ثم قال
عبد الله بن عمر الدینار بالدینار والدرهم بالدرهم لا فضل بینهما هذا عند ثنیینا الینا و عندنا الیکم بما یرکبتم بود من نزدیک
عبد الله بن عمر بن ایشیش اندر گری پس گفت ای ابا عبد الرحمن برآئین من زیور میسازم زرد را بعد از آن میفروشم و ششم خبر را
از آن بزیاده تر از وزن او بر آن پس زیاد میگیرم درین بیع خود عملی دست خود پس منع کرد او را عبد الله بن عمر پس شروع نمود
آن زرد کرد که زرد میگردانین سوال ابا عبد الله بن عمر و عبد الله منع می کرد او را تا آنکه رسید عبد الله متصل در دوازده مسجد یا مسجد
جافو یکم بخیر است سوار شود بروی بعد از آن گفت عبد الله بن عمر یکدینار بمقابل یکدینار است و یکدینار بمقابل یکدینار است
نیست میان آنها یعنی صباغ و زیور را صافتر را اثری نیست تا نیست و ضمیمه غیر بسوی ما و ضمیمه ما بسوی شما مالک
بن عبد الله بن قسبط انه رای سعید بن المسیب یأطل الذهب بالذهب فینضج ذهبه فی کفة المیزان و یعزض صاحبها الذ
یأطل الذهب فی کفة المیزان الاخری فاذا احتدل لسان المیزان اخذوا حطی یرید بن عبد الله بن قسبط و یرید بن سعید بن المسیب
که بوزن بیع میکرد طلا را بعد از بیع میرخت طلا خود را در یک پلتر ترازو و میرخت یار او که با او بیع میکرد طلا خود را در یک پلتر ترازو پس
برابر میشد زبان ترازو میکرد و میداد مسئله در کتب شافعیه مذکور است که هرگاه غله را بفروشد اگر یک صحن یا غده شرط
حلول و عائله و تقابین قبل التفرق است و اگر دو صحن باشد مثل گندم با جو پس تفاضل درست است و تقابین و حلول
نیز شرط است و بر همین قیاس است نقد بقدر اختلاف بجنس چون طلا بنقره و نقره با طلا و نقره یک خفیه علت حرمت نقد
چیت و مراد از قدر کیل و موزون بودن است و مراد از جنس اتحاد جنس مثل گندم بگندم و زرد با زرد پس اگر مرد و دو صحن
باشد تفاضل و نسا حرام است چون گندم با گندم برابر یکدیگر یا بد فروخت و بیع یکی را از جمیع و ثمن موصول نباید گذاشت
و اگر یکی ازین دو وصف محقق و دیگر منفی باشد تفاضل درست باشد و اجیل درست نباشد چون طلا با نقره و گندم با جو و اگر هر دو متعین
باشد تفاضل و اجیل بر دو درست باشد و الله اعلم باب الوصف الذی ید و علیه هذا الحكم در بیان صفی که دوران میکند
بروی این حکم مالک عن ابی الزناد انه سمع سعید بن المسیب یقول لا یجوز الا فی ذهاب خفة او ما یکال او ما یوزن مما ید
او شرب سعید بن سعید میگفت را نیست مگر در طلا یا نقره یا چیزی که در پلتر مذکور میشود و از آن آنچه خفیه میشود و آنچه
میشود و مترجم گوید رضی الله عنه لابد است از استنباط علت را و از تخفیف حکم او پس باید دانست که آن حضرت صلعم ذکر فرمودند شارب است
و قاع قیاس باقتضای نماید که هر چشمل این شما باشد در طری که در حکم شده است حکم او مانند حکم شارب است خواهد بود پس باشد

فمن ثم تجلسه متفاضلا
 كالجنون الحمار يجلع تاراور
 بالامعاء كحفنة جفتين نان
 وجعل الوصفان من الفضل
 النساء وان عن ما حلا ون
 وجعل حد ما لا الا فضل
 لا النساء كسليم ثوب مري
 في مري وفي شعيرة خنبر
 نقول الربيع في مري
 لا شتر قابض قال النوى
 ذهب احباب الراي الى ان
 التقابض في المجلس في مري
 قال الربوا بمجسه ليس في
 بلان الصنف وهو مري احل
 المنقذين بالاداء مجسه
 اقول كان تاراول مجسه
 وهاء عندهم النقيب
 قلت في شرح
 السنة اتفق العلماء على ان
 الربوا مري في هذه الامور
 السنة التي اقر الحديث
 عليه اذهب عنهم ان
 حكم الربوا مري مري
 بعد ان

الطاهر الطاهر الطاهر
معه على يد
ولادة في عامه عليه
معنى الطاهر الطاهر
أثبت في جميع الكتب
فيما يوصف الطاهر
بن السبيل من الطاهر
الحليل والبرن كما قال
المزني بوصف الطاهر
في القدر مع
والطاهر الطاهر
حتى أن الوهم في الحزن
وقال أبو جعفر عليه السلام
الصالحين في الحزن
الطاهر الطاهر الطاهر
الوصف فقال الطاهر
لوصف الطاهر الطاهر
والتحقيق في الحزن
الطاهر الطاهر الطاهر

تغییر علی سوره که حکم بوده است و در مقدمه آنجا که این کتاب مختلف شد شاخه علی حده مؤثره در این باب فقهی تقدیر شده است حکم
مخصوص این دو چیز ساقیه زیرا که تقدیر آنجا که صاف این دو چیز است و آنرا از شری نیست در احکام شرح باشد زکوة و عده مؤثره
در شمایر باقیه ملحوظه است خواه فقهی باشد خواه اوقیات یا در عوی زیرا که حفظ و شیعه ذکر کردند آن شهر طعام مجاز بود و ذکر
کردند و در بعضی فقهی موجود است و ملح ذکر کردند و مقتضای آن اصلاح طعام است و در حکم دست اصلاح مزاج مثلا و مالک
نقدار داشته است و در اربع باقیه اقیات را نیز که اندر جامع در میان ایشان اقیات است و قیاس کرده نمی شود و غیر ملح
آنرا بر ملح زیرا که حاجت و اوقات ملح واقع نیست از غیر آن و متغایب تحت اهل مجاز بوده است و ابوحنیفه و را لیسین در آن
و در باقیه کمال و حسن داشته است و میل فقیران از آن سبب بجزیب مالک بیشتر است و از لفظ حدیث مفهوم شد که اگر طعام باقیه
بماند پس فروشنده اگر در جود و در اوقات و مناسبت و غیر آن متفاوت باشند بیع فاسد است الا در صورت مماثلگی کمال و تقاضا
و طول از آن شرط تفاوتی مفهوم شد و اگر بجهت دیگر فروخته شد گندم را بجهت مماثلگی شرط محتسب نیست و مغایر است
و تفاوتی شرط بیع است پس نسبی می دهم باشد و حال نقد مثل حال طعام است فقیر و مماثلگی را معیاری باید و معتبر
عاده اهل مجاز است و در حدیث حضرت صلوات الله علیه و سلم هر چه در آن عصر کمال بود مانند مماثلگی او نیست که در کمال است و با
اگرچه در آن تفاوتی داشته باشد و هر چه در آن عصر موزون بود مانند موزن معتبر در آن در آن است و از حدیث سعد بن ابی صبح
که در بعضی از بیع طلب بر طلبی است معلوم میشود که معتبر مماثلگی در وقت کمال شیء است یعنی وقت رسیدن او بجائی که بی آدم آنرا
از آن چیز می خواهند و مقاصد جزئی برای غرض حاریه قلیله الوقح اعتبار ندارد و پس کمال حفظ و شیعه وقت بیع تفاوتی
و وقت کمال طلب غنیه وقت فروز بیع است الا در بعضی حدیثی که فروز بیع می شود پس آن فروخته نشود و ملا بجهت شریعت
و در قولی مماثلگی این نوع در حال طبیعت و غنیه معتبر است و اگر عادات مختلف باشند مثل سسم که خورده میشود و روغن که
می شود پس معتبر مماثلگی است و عادت از این دو حالت و غنیه دانسته میشود با تمام و سهم و اتحاد و مقاصد و اختلاف چنین است
با اختلاف اصول مانند دقیق حفظ و دقیق شیعه و چون سسم و روغن مماثلگی آنچه انش و عوی اثر کرده است بطبع یا قلی معتبر
و غیره باقیه زیرا که مماثلگی و هر چه در کار نیست و مماثلگی معتبر و چیز است که را و بی آدم باشد و آن عاده مستمر باشد و در میان
ایشان باب قال بعضهم لا یبیم الحظه بالتخیر الا مثلا قبل ان یفقدوا فقهی نقد شده گندم را با جو الا هموزن یکدیگر را مالک
ان یبلغه ان سلیم بن یساف قال فی حلف خمسین بنی قاص قال اعلنا بعدة من حطة اهلک فابتم بها شیعه و الا کما
اکتله سلیمان بن یساف گفت که آخر شد حلف و از گوشت سعد بن ابی و قاص پس گفت سعد بن ابی و قاص طعام خود را بگیر
از گندم انما و خود پس خرید یکین یکی خورا و یکبار هموزن و احوالات مع ناصر من سلیم بن یساف الله اخبره ان حدیثا

[illegible][illegible]

FF.

و ششده اده شود و در بار باد این قاضی از مهمات قاضی است هزاران سال خلاصه برین متفرج است شافعی مشهور عهده اقبال انظر
و مالک عهده قاضی و ابوحنیفه و کاسی صورت عهده و کاسی قاضی عهده و ابوبکر امام الحرمین و امام غزالی گفته که ابوحنیفه حرم نظام بود
و اندو علم و آنچه برین فقیر ظاهر ساخته و درین باب است که حضرت معلوم و علم عالمین فرمود علم شرایع و علم مصالح و مبادی اخذ و هر
خبر داد بکن شرایع مضبوط ترست و در امر معروف و نهی منکر و بازخواست و لایحه و حکام جهان را اعتبار کرده اند و مصالح شرایع
شرایع فنی امکان است فیما بین و بین اندازان بازخواست میشود شرایع کاسی مقصود از ان شریع ساختن مصالح است
بصورت معلوم تا بازخواست ظاهر آن متعلق شود و کاسی مقصود از ان قطع رسم فاسد است از عالم تا آنکه در هر فردی معلوم
یا مفید بوده باشد و علم علم پس درجه ها که عقد صحیح باشد یا اعتبار علم شرایع مواخذة نیست و با اعتبار علم مصالح تفصیل است اگر
نرسانید مواخذة نیست و اگر رسانید و آنرا مقصد جرات بر شرح کرده است مواخذة خواهد شد باب البیعی عن بیع الرطب بالتمر
باب در بیان منع از فروختن خرما را با خرما خشک **مالک** عن عبد الله بن یزید ان ذیلاً ابلیعاً من اخبره انه قال سمعت بن
ابی وقاص عن البیضاء بالشک قال له هذا یتیمها افضل فقال البیضاء فنهاه عن ذلك وقال سعد سمعت رسول الله
صلی الله علیه و آله عن اشقاء التمر بالوطب فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انقص الطیب فانقص التمر فقالوا نعم فنهی عن ذلك ابو حنیفه
سوال کرد سعد بن ابی وقاص از این بیضا که فروخته شود و سبب بیضا نام قتی است اگر گندم که سفید و نرم میباشد و سبب
شماره که پوست بلان نباشد و آنرا جو برهنه گویند بعضی گفتند مراد از بیضا اینجا سبب ترست قبل از آنکه خشک شود یعنی
و این البیض است یعنی حدیث و اندو علم پس گفت او اسعد کلام یک ازین دو بهتر ترست پس گفت ابو حنیفه بیضا بهتر ترست پس
فرمود که مراد ازین بیج و گفت سعد بن ابی وقاص من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله سوال کرده میشد و از خرما بزرگ
خرما خشک بخوار تر پس فرمود حضرت معلوم یا ناقص میشود و طیب فیکه خشک میشود پس گفتند آنرا نقص میشود پس بنی فرمود
ازین بیج شریک گوید یا حدیث اصل است و آنکه جایز نیست بیج چیزی از مطعومات بحسب آن که یکی از ان تر باشد و دیگر خشک
و اندو بیج و طیب با تر بیج حنب باز بیج بیج گوشت خام با گوشت پخته و قول جمهور صلعم انقص الطیب ایمن تنبیه است بر علت
علم همین است قول اکثر مایل شافعی و مالک صاحبین همین طرفست و جایزه داشته است ابوحنیفه تنها با بیج
المیلان بطریق اصیان فروختن جانور با جانور **مالک** عن صالح بن کيسان عن حسن بن محمد بن علی بن ابي طالب عن علی بن
ابی طالب با جلاله یحییٰ عصفیة العشرین بعد الی اجل علی بن ابي طالب منی انه عنده فروخت شتر را که از ان او بود
خوانده میشد آن شتر را عصفیة بنی بیت شتر نامید و میخفت بوجه زانی **مالک** عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب
و لعله با دینا لعمرة مضمون علی یوفیها صاحبها بالربا حید الله بن عمر خرید کرد شتر سوار را بمقابله چهار شتر لازم کرده

شفا شخصی قصاص یا کوبه که قدر گوشت ازین گوشتند حاصل شود مقصوب گوید بیت ظل پس این شخص گوید که این گوشتند ازین
 بیت ظل از لحم کبیر اگر زیاده ازین برآمد پس آن از آن است و اگر کم برآید نیز از آن است و این نوعی است از قمار در مصیبت
 حدیث موافق قیاس است والله اعلم باب بیع المزابنة والمحاولة حرام است بیع المزابنة و بیع المحاولة و آن بیعی است که مرد
 اهل دیار مالک را اجاره و بگوید شخصی را زراعتی باشد یا باغی از خرما یا نخل و شخصی دیگر بیاید و آنرا تخمین کند در دل خود و برود شری
 صاحب آن مال و بگوید این زراعت را یا باغ را یا مقدار خرمن میشود پس زراعت یا باغ یا خرمن ده و اینقدر حجب خشک که اجاره
 ساخته و خرما یا خشک کرده بتو بدم پس هر دو رحنی شوند و یا یکدیگر داد و دسته نمایند و این حرام است و علت نزدیکی شافعی است
 و نزدیک مالک است عن نافع بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عثمان بن عفان عن رسول الله صلى الله عليه وسلم عن التمر بالمزينة و بيع التمر بالمزينة و بيع التمر
 بالمزينة رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از مزینة و مزینة فروختن تر است بدتر یعنی خرما تر بخرا خشک بیع المکون
 بمویر بمشرویل یعنی بقدر سبزه او مالک عن داود بن الحصين عن ابی سفیان مولى ابی احمد عن ابی سعید الخدری ان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم نهى عن المزابنة والمحاولة اشتراء التمر في وقت من الخلق والمحاولة كونه الاخر من بالحظفة رسول الله
 منع فرمود از مزینة و محاولة و معنی مزینة خرید کردن خرما تر است بخرا خشک آن خرما تر در سر خرما نخلان استاده باشد
 و محاولة بخرایه گرفتن زمین است بگندم مالک عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن المزابنة
 والمحاولة والمزابنة اشتراء التمر بالمزينة والمحاولة اشتراء الزرع بالحظفة قال ابن شهاب فسالت سعيد بن المسيب عن استكثار الاكابر
 بالذهب والودق فقال لا بأس بذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از مزینة و محاولة و معنی مزینة خرید کردن
 خرما تر است بخرا خشک و محاولة خرید کردن زراعت است بگندم گفت ابن شهاب پس سوال کردم سعید بن المسيب
 از اگر ایگرفتن زمین بزر و فخره پس گفت هیچ باک نیست بآن قال مالک و نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المزابنة
 وتفسير المزابنة ان كل شئ من الخراف الذي لا يعلم كيد ولا وزنه ولا عده اتبع شئ من الكيل والوزن والعق
 وذلك ان يقول الرجل للرجل يكون له الطعام المصير الذي لا يعلم كيد من الحنطة والتمر وما اشبه ذلك من الاطعمة
 او يكون للرجل السعد من الحنطة او النوى او القضيء او العصفراو الكرسفاو لكتان او القز وما اشبه ذلك من
 السلع لا يعلم كيل شئ من ذلك ولا وزنه ولا عده فيقول الرجل لو بثلث السلعة كل سلعة هذه او من
 يكيلها او وزن من ذلك ما يوزن او يقيس منها ما كان يبعد فما ينقص من كذا وكذا اصاعا التسمية سميها او وزن كذا وكذا
 وطلا او عك كذا وكذا فما ينقص من ذلك فعلى غيره من ذلك التسمية فمما زاد على تلك التسمية فله من انقص ذلك فله
 على ان يكون على ما زاد فليس لك بيعا ولكنك المحاطرة والغرر والغمارة فله لان لم يشترط منه شيئا بشئ اخره ولكن ضمن ما سمي

فلا ليكل او الوزن او القدر ان يكون له ما زاد على ذلك فان نقصت تلك السلعة تلك التسمية اخذ من مال صاماً ناقص بخير
اعطاه ما به وان زادت تلك السلعة على تلك التسمية اخذ الجوز من مال ذب السلعة ما لا يغير من دلاجة طيبة بها نفسه
فهذا يشبه القمار وما كان مثل هذا من الاشياء فذلك يخرج عن ذلك يعني فلو اخذت مالك مني فمرد اخذت صلعم انما يمينه وتفسيره انك انت كمر حوز
المرحومين ما يفته شود و دانسته نشود و حقيقت پيانه او دانه وزن او دانه شمار او دانه خريده شود بخير من حين ان كيلات و موزونات
معدنات مثال اين است كه گويي شخصي شخصه ديگر كه باشد نزد او توده از جنس غلّه كه دانسته نشود و على تحقيق پيانه او مثل گندم
و خربا يا آنچه مانند است از غلات يا باشد نزد او متاعى ديگر از جنس بگ درخت مثيلان يا خسته خربا يا ترकारी يا تخم مصف
يا پنبه يا نيكسان يا ابريشم يا آنچه مانند اينست از متاعها كه دانسته نشود و حقيقت قدر پيانه او دانه وزن او دانه شمار آن شخص
اين شخص بصفا مال بگ پيانه كن متاع خود را يا امر كن بگير يا تا پيانه كند آن متاع را يا وزن كن از آن متاع آنچه وزن في است شما
كن از آن هر چه شمارست پس آنچه ناقص و از بقدر پيانه كه معين كند آن را يا از اين قدر طول يا از بقدر شمار پس من است
تا وان آن تا تمام كنم آنچه معين كرده ام و بتو رسا نم آنچه زائد باشد از آن پس آن از آن من است زيرا كه بر عهده خود ميگيرد
تقصان او بدل آنكه زياده بر اى من باشد يعنى توده طعام ترا با متاع مجهول الكمية ترا با بقدر خريدم اگر سود آمد بر اى من
و اگر زياد آمد نيز بر من است پس اين خريد و فروخت نيت بلكه اين معامله در خطر انداختن است مال خود را و فريب است و قمار
ميكنند و در نيماءه نيز كه اين شترى نميخرد و از بايع خيزر كه برآورده است يعنى مقرر كرده است لکن ضامن شده است بر اى
خيزر كه معين كرده است از پيانه و وزن و شمار بشرط آنكه باشد او را آنچه از اير پيران معين پس اگر ناقص شد آن متاع از آن
گفته باشد فرو رفته از مال صاحب خود سود آنچه ناقص بر ايد بغير قيمت و بغير هبه كه بخوشدلى داده باشد آنرا پس اين معامله قمار
و بر معاملتى كه مثل اين معامله باشد پس قمار در آن داخلست ميكنند و الله اعلم شرم كويد حتى الله عز و جل شرح كده در باب كده
و از پياده دانسته ميشود كه منج بجهت قمار است و اگر قمار يافته نشود مثل آنكه بنا بر خرص متعارف كند بدون ارختا و سق خريد
صحیح باشد زيرا كه اگر تحقيق امر در كل شى مطلوب باشد اكثر مصالح بن آدم بر هم خرد پس بر او اينست كه تحقيق كه عقلا بران
اعتقاد ميكنند و خرص نيز از انچه است و شرح نيز آنرا در بعض احوال تجويز فرموده است پس عده بنى قمار است نه احتمال
زيرا كه اگر با دشمن اين محل عفو منى بود خرصى حلالا جايز نمى شد **باب الرخصة في العرايه** باب در بيان رخصت و خرص
مسالك من نافع من عباده بن عمر بن زيد بن ثابت ان رسول الله صلى الله عليه و آله اخص الصغار العرايه ان يبيعوا
رسول الله صلى الله عليه و آله عرايه او بفرود آمد آنرا بواحق خرص مسالك عن ابن عمر بن الخطاب عن ابى سفيان مولى
احمد بن ابى حمزه ان رسول الله صلى الله عليه و آله اخص في بيع العرايه ما فيها دون خمسة اوسق او خمسة اوسق

[illegible]

6

ما كنت
 وهو عند أبي خنيفة
 ما في استنباط عند
 الشافعي في القديم
 على الوجه في الحديث
 على استنباط في الحديث
 ومن بلغ ما برأ
 صلاحه لزم سقيه
 قبل الخيلة وبغيرها
 ويجوز مشربه
 بعد ما رآه عرض
 هلك بعده كبر
 ٤
 فالحمد لله الذي
 المشتري قال الحق
 المشتري يعين ضمان
 والقد يعين إلى الذي
 إليه يد يارأي إلى الذي
 صلى الله عليه وسلم
 أمرو به ضم الجوارح
 بجملة على استنباط
 إلى الجنة إلا أن الذي
 غلظك الشارح وهو
 الآية البين

ثم اذ بان اسم الطعما الممنوع على الامم فقال سعيد بن ابراهيم قد فهمت تلك الامم واني انما اتبعته فقال ابن فضال انهم فهموا من ذلك
 جميل بن عبد الرحمن انك سعيد بن ابي بصير رايت من مروى انك كخبري سليمان بن عطاء الله كذا وادعي شود مردمان را ودر خبري كذا
 است قدر كذا خداست خالي خوسته است بعد از ان مني هم كذا خبر وشم طعام را كذا وشم است بر من تا سجا كذا كذا كذا
 كذا ايقا كذا ايشان را از عطا كذا
 اجل قبضه جائز است فروختن طعامي كه خريده كرده باشد ميش از آنكه قبض كند آنرا مال كذا عن نافع بن عبد الله بن عمر ان
 رسول الله صلى الله عليه قال ان اشباع طعاما فلا يبعه حتى يستوفيه رسول الله صلى الله عليه فرومود هر كه خريده كرده و طعامي را بيش
 فروشد آنرا آنكه قبض كند آنرا مال كذا عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه قال ان
 طعاما فلا يبعه حتى يقبضه رسول الله صلى الله عليه فرومود هر كه خريده كند طعامي را بيش بايد كه فروشد آنرا آنكه قبض كند آنرا مال كذا
 عن عبد بن عمر انه قال كذا في زمان رسول الله صلى الله عليه ان اشباع الطعام في بيعت خليفه من يامرنا بان نقال من المكان الذي
 اشبعناه فيه الى مكان سواه قبل ان يبيع عبد الله بن عمر كذا بوديم در زمان رسول الله صلى الله عليه كه خريده ميكرد و طعام را بيش
 فروخت بر كسي كه بفرمايد نقل كردن طعام از جا ميكرد خريده كرده بوديم آنجا بسوي جايي گير بجز آن پيش از آنكه بفروشيم آنرا
 عرض از نقل نكند كه خيا مجلس تمام شود و قبض بوجو آيد مال كذا عن نافع بن حكيم بن عوام اشباع طعاما اوبه
 عمر بن الخطاب فلما اشباع حكيم الطعام قبل ان يستوفيه فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فزده عليه وقال لا تبيع طعاما
 اذ بعتته حتى تستوفيه حكيم بن عوام خريده كرده و طعامي را كه عمر بن الخطاب امر كه بدادن آن مردمان را بيش فروخت حكيم بن عمر
 ميش از آنكه قبض كند پس رسيد اين خبر بعمر بن الخطاب پس رو كه حضرت عمر اين بيع را بر حكيم واگفت بفروش طعامي را بيش
 كرده باشي ميش از آنكه قبض كني آنرا مال كذا انه بلغه ان حلكي كذا حجت للناس في زمان مروان بن الحكم
 من طعام الجار فتباير الناس تلك الصكوك بينهم قبل ان يستوفوها فدخل زيد بن ثابت ورجل من اصحابه
 صلى الله عليه على مروان بن الحكم فقال لا اشبع الرويا مروان فقال احذ بالله وما ذاك فقال هذا الصكوك
 الناس ثما عوها قبل ان يستوفوها فبعث مروان الحرس يتبعونها فيتعونها من ايدي الناس ويوردونها الى اهلها
 خبر رسيد بامام مالك كه بما تباير آمدند براي مروان در زمان مروان بن الحكم از طعام جاريه و جاريه است بر اهل بيها كه
 لثقي نجا فرودي آنرا در بين يكديگر خريده و فروخت ميكردند مروان آن بر آنها را در ميان خویش ميش از آنكه قبض كنند
 پس اخل شدند زيد بن ثابت و شخص ديگر از صحابه آنحضرت سلم بر مروان بن الحكم پس هر دو گفتند باطل است بيع و بذا
 اي مروان پس گفت مروان پناه ميگيرم بخدا و حجت اين سوال پس گفتند اين بر ايتاست كه خود بگردان آنرا مروان

از ثمره آن در آن و افراغ او را داشته و سکون اهل او است اعظام او آن و حضور مآثرین و قبض منقول تجزیه است و بوضوح
باشد و بشری یا حق باشد زیرا که در حدیث آمده نبی علیه السلام یأمرنا بالتقاسم للمکان الذی اتبعناه منه و اگر مشروط باشد که
عقد و آن معین اهل او باشد و قبض از حصول مشروط چنانکه گوید بعبت بده و بعبت کل صاحب در هم یا گوید بعبت بده
و بعبت کل اینها عشره اصبع و ازین تعظیم هیچ چیز که هنوز از خرید نکرده است و ملک یک رست بطریق اولی ظاهر شده سبب اینها
بسیار است عمار باشد یا مقننه و ملک خلی که او را برای مردم میوشنند و آنرا بافضل بیات میگویند که وفایت و عطا یا بعبت این
و همان بر آنها اوردان میفرستند پیش از آنکه قبض کنند و وفایت و عطا یا را و میدادند بدست مشتری تا برود و بگوید خود را
رفته شده و همین است معنی ملک و و فقها متفق اند بر آنکه هرگز خرید کنده عوامی را جای نیست خود ختن آن او را پیش از آنکه قبض
او را باب اولی بخرند ان یستبدل بعت فی دمه للمشتري شیئا آخر قبل قبضه ایا جای نیست که او را پیش از آنکه قبض
خرید کند چیزی دیگر را پیش از قبض آن مآلک حنابلی از آنجا که مع سعید بن السید سلیمان بن یسینه میانان بعبت
الصلی حفظ بذهبت اهل ثمره مشتری بالذهب ثم اقبل ان یقبض الذهب سعید بن السید سلیمان بن یسینه میگوید که اگر
بفروشد مردی گندم را برز و موجود تا سیاه و بعد از آن خرید کند بآن زر خرد را پیش از آنکه قبض کند آن زر را مآلک حنابلی
بن فرقدانه سالی ابوبکر بن محمد بن عمر بن خرم من الرجل یبیم الطعام من الرجل بالذهب اهل ثمره مشتری بالذهب ثم اقبل ان
یقبض الذهب فکوه ذلک و نهی عن کثیر بن فرقد سأل کده ابوبکر بن محمد بن عمر بن خرم ما از حکم مردی که بفروشد طعام گندم
مردی برز و موجود تا وقتی بعد از آن خرید کند بآن زر خرد را پیش از آنکه قبض کند زر را پس بپنداشت آنرا و منکر و آن
مآلک حنابلی شهادت می دهد ذلک انما از ابن شهاب بنانند این روایت کرد و ترجمه گوید رضی الله عنه تعجب کرده شد و حدیث
ابن جریر باس ان تاخذ ما یسرع به یا یعنی الدیم مکان الدانیز الم یشترا و بیکما سئ پس جوع کرد و شایع جوع از استبداد
شن و کرد ایند آنرا کاخصص چیز را که گذشت از این از فروختن چیزی پیش از قبض آن و محمد بن یحیی تجزیه کرد که خرید کند
آن شن ترا پیش از آنکه قبض کند آنرا و فیکه تر موجود باشد و موجود بدین نباشد و همین است قول ابو حنیفه و علمه فقها
ایشان باب اذا رد المشتري بعض اللبیم قبل التبعین مکان شئ من الثمن هل یجوز و فیکه رد کند مشتری بعضی
پیش از قبض بجای چیزی از شن ایا جای نیست مآلک حنابلی بن محمد بن عبدالله بن ابی حریزانه سالی سعید بن السید فقال
انی رجل ابتاع بطعاما یكون من الصکوک ما لیا و فیرا ان تبعت بدینا و نصف دیم انا عطف بالنصف طعاما فقال
بن السید و لکن اعط انت و دعا و خذ بقیه طعاما محمد بن حنبله بن ابی مریم سوال کرد سعید بن السید پس گفت
مردی نام که خرید یکم طعام را که می باشد در صکوک در موضع جاری پس اوقات خرید نیم یک بخار خریدیم ایا بدیم

فكان السليل كـ موطأ الطائر
طقة الذود آتت المصون
فما يلبس شتره فطش
في المجلس قال المصون
المنع قال صيحه نزلت
ان لم يشرى بها تنس
قليل ان يقضوا اذا كان
التمس بعينه وكمي دينا
وهو قولي ابي خنيفة
والعامية من فقها الما
من قلبي
قال محمد الوجبة الاخيرة

البيع
صفحة ١٠٠ من ١٠٠
الرجوع
البيع

درهم طعام را پس گفت سعید بن انجمن کن مگر بدو تو یکدم هم دیگر باقی آنرا طعام بآب النخع عن بیع جبل الحبله و عن بیع جبل
 والملاقیه باب در منع کردن از فروختن جبل الحبله و از فروختن بجه که در شکم شتر داده باشد و فروختن آن بخریدن شتر
 باشد ما لك عن نافع عن عبدالله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه و آله عن بیع جبل الحبله و كان بیعا بآب النخع اهل
 الجاهلیة كان الرجل یبیتهم المجره و الی ان تنج الناقة ثم تنج النبی فی بیعها رسول الله صلى الله عليه و آله منع فروختن بیع
 جبل الحبله و بیع جبل الحبله بیع بود که معامله میکردند بآن اهل جاهلیة مروی در میکرو و شتر کشتنه را منع نمود با نوقت که بجه
 گرفته شود و از بجه که در شکم ناکه باشد و صله بنی آنست که بیع معدوم است و معلوم نیست که این ناکه بجه زیاد یا نازاید
 و اگر موصوف در زمر باشد و مؤجل باین مدت بود نیز درست باشد زیرا که اجل مجهول است ما لك عن ابن شهاب
 عن سعید بن المسید قال لا بدوا فی الحیوان و انما یخفی من الحیوان عن ثلثة عن المضامین و الملاقیه و جبل الحبله قال
 ما فی بطن اناث الابل و الملاقیه ما فی ظفر الحیوان سعید بن المسیب گفت ربانیت در حیوان یعنی اگر یک جانور را
 بدو جانور از میان جنس فروشد منع نیست و غیر از این نیست که بجه کرده شد از جمله حیوان از سه چیز از مضامین
 و ملاقیه و جبل الحبله پس مضامین چیست که در شکم شتر ناکه باشد ملاقیه چیست که در پشت شتران باشد و بجه که در بطن شتران
 این بیعها و نباید که با شتر و انجمن معاملات واقع شود زیرا که اگر قسم خردست و جبل الحبله بفتح المبهمة و المراد بهی از اناث است
 که این دایره بزرگ است آن زاده دوم مسیح باشد و معنی بهی در اینجا آنست که آن مسیح معدوم است غیر محلول و غیر معدوم و غیر مقدور التسلیم
 یا مراد آنست که شتر مؤجل باشد تا آنکه نتایج جنین پیدا شود و معنی بهی آنست که اجل مجهول میباشد باب النخع عن غن الکلب و غیره
 البع و حلوان الکاهن باب در منع از فروختن سگ و از هر چیزی که داده شود بر زنا و آنچه داده شود بکاهن ما لك عن ابن
 عن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام و عن ابی مسعود الاقصی ان رسول الله صلى الله عليه و آله عن غن النخع عن غن الکلب و غیره
 و حلوان الکاهن یعنی عهده النخع ما تعطى المرأة على الزنا و حلوان الکاهن رشق و ما یعطى على ان یتکاهن رسول الله صلى الله
 منع فروختن بهای سگ اگر چه قبیله عطای کاهن مراد میداشت از اجرة قبیله که داده میشود زن بزرگ و حلوان کاهن شوق
 اوست و چیزی که او داده میشود بر آنکه کهانته کند شتر هم گوید رضی الله عنه اختلاف کردند فقها در بیع کلب نزد فیه حرام است
 و زنا و بوضیفه جایز و ضامن میشود تلف کننده آن باب النخع عن بیع النخع باب در منع فروختن خر ما لك عن حمید
 بن اسلم عن ابن و علة المصر انه سأل عبد الله بن عباس عما یصر من العتق فقال ابن عباس اهدک رجل رسول الله صلى الله
 علیه و آله و آیه یخبر فقال له رسول الله صلى الله علیه و آله اما علمت ان الله حرهما قال لا فانه انسان الى جنبه فقال له رسول الله
 سارته فقال آخرته بان بیعها فقال رسول الله صلى الله علیه و آله ان الذکر حر شریها حرم بیعها ففقه الرجل المراد یتین حتی یتها
 ما فقه

عنه قلین
 قال عن عبد الله بن عباس
 حکما و کرم و عا
 یبغی ما یستحق
 لا یطاع فی النکاح
 و الله یصلی الله علیه
 و سلم عن جبل الحبله
 و عن الملاقیه و عن
 فی البطن و الضامین
 و فی فصول الاربع
 ان یقول انما یخفی من
 قلین عن ابن مسعود
 بن جری عن ابن مسعود
 و الصحیفه الطوالی
 ثم قال عن ابن مسعود
 اهل الحبله و غیره
 النخع و حلوان الکاهن
 فقه النخع ان یعطى
 امرؤ و شیء فی بیعها
 و حلوان الکاهن
 یا حنه التکلیف
 علی کما تدر فی کتابه
 باطل لا یجوز و انما
 ما قلین فی بیع النکاح
 انما یقال انما یخفی
 من النکاح و قال ابن مسعود
 انما یخفی من النکاح

عن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «من قرأ سورة البقرة في ليلة كسوف، أظفرت له الجنة».

نسيته الى سنة ثم فسد عند
 الامرين في المجلس فخرج على احد
 هذا اخوان يقول بعثك بعد
 جاسيتك هذا ديننا اعلان يتبعني
 من العبد عشرين ديننا لا جرح
 شرا طيبهم الحمار في ذلك الفطر
 لا يلزم ولا يلزم فلو اطلق احد
 النفس فيصير احدى من الجيعة
 مغالبة للبلية
 ٢٢
 لا ما في حسم
 ششيين في صفت واحد
 بان باع دامل او صبر
 ثمن واحد فهو حار
 وليس من باليعنين
 في بيعته انما هي صفقة
 واحدة جمعت ششيين
 ٢٣ قل
 وعليه اهل العلم تقول
 الرجل ابتع من هذا البعير
 لا يصح تركه لا في البيع
 ابتاعه منك لا اشتراه
 لا يصح تركه في البيع
 لا يصح تركه في البيع

[illegible]

وكان من بين
الذين
كانوا من بين
الذين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

آیا بخواهد یا نه بگوید پس اگر بگوید نه نمی شود که حسن است یا قبیح درست خلعت باشد یا ناقص الخلقه ذکر باشد یا انشی و این همه
متفاضل است اگر باشد چنین پس قیمت آن چنان است و اگر چنان باشد پس قیمت آن چنین مترجم گوید رضی الله عنه بر همین
اتفاق علما در انوار مذکور است که بنی رسول صلعم من بیع الفخر و بیع حرز پوشیده داشتن عاقبت نسی است و تردد آن
در میان و وجهی ممکنه مانند فروختن جان خود و هوا و ماهی در آب باب النسخ عن الملامه و المناذرة باب در بیان منع از
علامه و مناذرة مالك عن محمد بن يحيى بن عمار و عن ابی الزناد عن الاحمر عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم منع فروم از ملاسته و مناذرة قال مالك و الملامه ان ليس الرجل الثوب ولا
ولا يلين ما فيه و يبيحه ليل ولا يعلم ما فيه و المناذرة ان يبيد الرجل الى الرجل ثوبه و يبيد الاخر اليه ثوبه و يلين
منهما و يقول كل واحد منهما هذا عند الذي هو عنه من الملامه و المناذرة فقلت مالك ملاسته نهت که دست رسا شخصی
و نکشاید از او صلعم نکند آنچه در ویت یا خرید کند از او وقت شب نداند چیزی را که در ویت و مناذرة آنست که برتا شخصی بسو
شخصی خارج خود را و برتا بدان شخص بسوی این خارج خود را بغیر تامل از ایشان و بگوید هر یکی از ایشان این مقدار دست
اینچنین کرده شد از آن از بیع علامه و مناذرة و مترجم گوید رضی الله عنه و بر همین است اتفاق علما باب النسخ عن البیعه
باب دفع فروختن بر فروختن یعنی شخصی شایع خود را بفروشد پس دیگری آمد و بگوید از این شخص خرید میکنم پس بایست تو
منه و ثم مالك عن نافع عن عبدالله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا بیع بعضكم على بعض رسول الله صلى الله
وآله وسلم فروم که بیع کند بعض از شما بر بعض باب النسخ عن النجش باب و منع از نجش مالك عن نافع عن عبدالله بن عمر ان
رسول الله صلى الله عليه وآله قال و النجش ان تعطيه سبعة اكثر من ثمنها و ليس ثمنك اشتراها فافقدت ثمنك
خبرك رسول الله صلعم منع فروم از نجش و نجش نهت که بدی بایع را بمقادیر کالای او زیاده تر از قیمت او ویت و در ظاهر
که خرید کنی آنرا تا پیری کند یا تو غیر تو مترجم گوید رضی الله عنه و بر همین است اتفاق علما باب النسخ عن نقله الوکبان
و بیع الحاصه للکتاب باب و منع ملاقات با شتر سواران کاروان و بیع شهری برای روستائی مالك عن ابی الزناد
عن الاحمر عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا تلقوا الکبان للبیع ولا بیع بعضكم على بعض ولا تنجشوا
ولا یبیم حاضر لباد ولا کثیر فالایل و الغنم رسول الله صلعم فروم ملاقات نکنید با شتر سواران کاروان از شهر را آمده بر
بیع و فروم و بعض از شما بر بعض و نجش نکنی یعنی زیاده برش کالای بدی را دیگری بفروشد و خود رغبت آن ندارد
و بیع نکند شهری برای روستائی و بند نکند شیر را در پستان ماده شتران و گوشت آن را زیاده نماید از قدر مقدار مترجم گوید
رضی الله عنه و بر همین است اتفاق علما و فقها و بیع شهری برای روستائی آنست که بیاورد شخصی خر شبی را که خانه آنسان

أقبلت قدومهم وصعدت بهم إلى السور وأله خيلاً إذا عرفت الدين وفي التوبة وكثرة تلقى الجلب المضرب أهل البلد وسبب الحاضر للبادي طوعاً في الشمن الغالي زمان القبط ١٢

[illegible]

१६.

وعلیه الشافعی
وفی المناجیح

على الفور وفيل
بتيد الى ثلاثة
رباير فالا

عبدالله بن عبد الله

[illegible]

ملفوظات الميرزا محمد باقر
شماره ۱۰۰

لما جاءني يسبب
للتصريح والبيان

سید علی حسینی

محتاج باشند تا بفروشد بر اینج وقت پس شهری میگوید و اگر بگذارد این متاع را نزد من تا بفروشم آهسته آهسته یعنی شبنم غالی و نفیسی که
آنست که شخصی ملاقات کند و با نفع کمی آرند متاع را بسوی شهر پس می خرد و آنرا از ایشان پیش از آنکه داخل شهر شوند و نفع متاع
معلوم نمایند و او را اختیار باشد اگر غشبی بداند **باب النسخ عن التصریة وحکم المصاهرة** در منع از جمیع کردن شیر در پستان
یا نزد حکم جانور بیک جمع کرده باشند شیر پستان او را **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله ﷺ عليه
قال لا تصروا الا بل و الغنم فمن ابتاعها بعد ذلك فهو بخير النظرين بعد ان يحلبها ان و ضئها امسكها وان سقطها
ردها وصاعاً من تمر فحق رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود جمع کنید شیر را در پستان شتران و بزها پس هر که خرید کرد و بجا
که شیر در پستان وی جمع کرده باشند بعد از این کار پس او بخیر است عمل کند به بهترین و دودیدر بعد از آنکه بدو شد آنرا اگر پسند
آنرا نگه دارد و اگر ناپسند کرد و آنرا رد نماید و رد کند همراه وی یک صاع از خرما و تخفیف خرما برای اینست که از آن تر بود و از گندم
مترجم گوید رضی الله عنه تصریح حرام است و حکمت در تحریم تبلیس است پس مجلس با اتفاقاً و تمهید و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
مانند او باشد و در حدیث تفسیر اهل و غنم واقع شود و بقرمانند اوست بغیر شید و آیا جاریه داناتان نیز مانند اوست فیه
و جهان اقوی نزد یک فقیر عدم حمل بر اوست زیرا که لبن در نیصورت کم است که مطلوب شود و امور نادرة الوقوع را
بر کثرة الوقوع حمل نتوان کرد و ظاهر نزد یک فقیر آنست که خیار ممتده باشد تا سه روز بعد از آنکه مسلم فهو باخیار ثلثة ايام
و آنکه گوشت دیگر مانند تر میتوان شد زیرا که در حدیث مسلم آمده لا سمر ایس معلوم شد که ذکر تر تصویر است تعیین **باب**
بحکم التطفیف فی المکیل والوزن حرام است کاسیدن حق کسی در میانه و نزار و قال الله تعالی ویل للطففین الذین اذکنا
على الناس لیستوفون و و اذا کالوهم او وزنهم یخسر و لا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم و یرتقم الناس
لویال العالمین و وای آن کم کنند گانرا و قتیکه پیچیده بگیرند بر مردان تمام بگیرند و دقتیکه پیچیده میدهند ایشان را با خجیه
میدهند ایشان را از زیان میرسانند ایشان ایا اعتقاد ندارند ایشان که ایشان بر آن خجیه خواهند شد و در نزد بزرگان
استاد و شونده مردان پیش پروردگار عالمها **مالک** عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن السیب یقول اذا جئت
ارضا یوفون المکیال والمیزان فاطل المقام بها فاذا جئت ارضا ینقصون المکیال والمیزان فاقبل المقام بها
سعید بن السیب و قتیکه برسی بر مینه که اهل آن تمام می بیایند پیانه و تر از و را پس دراز کنی اقامت در آن رایت
برسی بر مینه که اهل آن ناقص میبازند پیانه و تر از و را پس کم کن اقامت را در آن یعنی تا شومی آنها بتو نرسد تا
النسخ من قطع الدینار والدرهم **باب در منع کردن از بریدن دنیا و درهم یعنی ناقص کن بجهه و غیر آن** **مالک** عن
یحیی بن سعید انه سمع سعید بن السیب یقول قطع الذهب والودق من الفساد **والاخر** عن سعید بن السیب و یقول
قطع

١٢
 عليه اهل العلم
 قلنا
 قال محمد بن يحيى
 والنائب الاعلى
 ورواه كافي
 لصلى على اهل بيته
 الذي لا تقصر فيه التمام
 ١٣
 والناظر في الامور
 عندنا ان المراد
 فظهر ما المراد
 يعني صورة الدار
 وينقص من ذلك
 فبالنقص من ذلك
 اهل الحالة
 والاهل
 الشريعة
 كالهم ان كالهم
 وزادهم في وزاد
 هم

التظیف: البص
كاللحم ای كاللحم
و نأونهم ای و نؤنهم

قلت
 وطلبنا أهل العلم في المساجد
 ولا يصح بيع العرقون بال
 يثدي ويطبخه درهم
 يكون من الثمن ان يفي
 السلعة ولا فدية
 قال المجلي وندم فدية
 لا يملك الله على شرط الراجح
 والهيبة ان لم يرض
 السلعة
 قلت
 وطلبنا أهل
 العلم قال مجلي هذا
 ناخذ كما يكون بينها

وقره از خداداد من سبب شرم گوید مردانند فقیر از تحریم قطع دینار و دریم است که صورت دریم و دینار را به هر خلی نگردد و باقی
 ماند بر سبب اصلیه خود و وزن آن کم شود تا تقطین نگذارد باین نقصان صاحب ما و الله اعلم **باب بیع العربان** باین
 کردن از فروختن عربان و عربان دریمی گویند که مشتری در اول عقد بیایع بد به آن شرط که اگر عقد تمام شد از جلدش
 وضع خواهد نمود و اگر تمام نشد عطیه باشد بغیر بدل **مالک** عن الثقة عذاه عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم عن بيع العربان رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از بیع عربان قال مالک و ذلك فيما نرى الله علم ان يشترط
 الرجل العبد والوليدة او يتكادى الدابة ثم يقول للذي اشتراه منه او تكادى من اعطيك دینارا او درهما او اقل او اكثر
 من ذلك على ان اخذت السلعة او كتبت ما تكاديت منك فالذي اعطيك من الثمن السلعة او من كراء الدابة
 وان تركت ابتاع السلعة او كراء الدابة فما اعطيتك فهو لك بغیر شئ **مالك** این بیع در این می بینیم ما و الله اعلم
 که خرید کند مردی بنده را یا کنیز کے را یا گریه بگیرد جانوری بعد از آن بگوید شخصی که خرید کرد از وی یا گریه گرفت از وی یا
 ترادیناری یا درمی یا کمتر از آن یا اکثر از آن برین شرط که اگر فتم آن متاع را یا سوار شدیم چیزی را که گریه گرفت از تو بکن
 و ادم تر از قیمت متاع وضع خواهد شد یا از گریه جانور باشد و اگر تر که درم خریدن متاع یا گریه جانور پس بیع دائم
 لیکن از آن تست بغیر بدل چیزی شرم گوید و بر همین اند اهل علم **باب** لا يكون بيع الامة المزوجة طلاقا لها
 ودها بهذا العيب یعنی شود فروختن کنیزی که در نکاح کسی او شده طلاق او و جائز است رد او باین عیب **مالک** عن
 ابن شهاب ان عبد الله بن عامر اهدى لعثمان بن عفان جارية ولها زوج ابتاعها بالبصرة فقال عثمان لا اقربها
 حتى يفاقها زوجها فارضى ابن عامر زوجها فقادها عبد الله بن عامر بدیه فرستاد لعثمان بن عفان کنیزی را
 و او را زوج بود خرید کرد عبد الله بن عامر او را در بصره پس گفت حضرت عثمان نزد یک نشوم با او تا آنکه جدا شود از وی
 زوجه وی پس اینی ساخت عبد الله بن عامر نفیج او را پس جدا شد از وی **مالک** عن ابن شهاب عن ابی سلمة
 بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف ابتاع وليدة فوجدها ذات زوج فودعها عبد الرحمن بن عوف
 حزین که و کنیزی پس یافت او را خداوند شوی پس در و او را شرم گوید و بر همین سبب جبهه علم یا **ابن شهاب** لا تستثنى
 فالبيع اذا كان معلوما جائز است استثنا کردن چیزی در بیع و قید باشد شئی معلوم **مالک** عن دبيعة بن ابي
 عبد الرحمن ان القاسم بن محمد كان يبيع شرايط وليستغنى منه قاسم بن محمد فمروا بستان خود و استثنى
 سكر و از آن **مالک** عبد الله بن ابی بکر ان جدا محمد بن عمرو بن حزم باع شرايط له يقال له الا فاق با دبعة
 الاف درهم واستغنى منه بثمان مائة درهم ثم اشترى محمد بن عمرو بن حزم فمروا بستان او ان فمروا بستان او فمروا بستان او فمروا بستان او

رجل الضمير

قالوا له يا ابن المذنب انك انت الذي اكلت اموالنا واهلكت ايماننا واهلكت اهلنا واهلكت اهل الارض كلها

[illegible][illegible]

الشافعية
 بيتي منى ولا يد
 على ثلثها فاذا رجع
 فخلات واستغنى عن
 اصغر الباقين من
 الشافعية وابو حنيفة
 والعلماء كاذب طرات
 البعير وقال الشافعية
 من طهره المنيته يمين
 ذلك المنيته على قدر
 ثلث الثمن
 في وقت وجيلة
 اهل العلم قال الدكتور
 فرفس في مسلم قال الخطيب
 في الاوقات خاصه
 هو ان يضرب الطمان
 في وقت الغلام ولا
 يبعوه في الحال بل يبيخوه
 لينقلونه فاما ان الضمراء
 ارجاء من قبحه وقت
 الذبح اذ ذبحه وابايعه
 في وقت الغلام عليه
 ان يكونه وابايعه
 في وقت الذبح

[illegible]

[illegible]

واخضع فضائه
 على قلمه في سنة
 الستة اذ ابا عبد الله
 حدث به جميعا قبل
 الرح وان حدث بعد
 خزان المشتري فان
 فقال ابا عبد الله
 وقال المشتري كان
 قال قوله قتل ابا
 وعلى المشتري البنية
 في الرقعة خاصة
 ابا عبد الله في
 اليانام الى سنة
 ٣٢٩
 السنة فقد روى
 العبد وقال عبد
 عهد الثالث ولا
 السنة الا ان يشتري
 خيار ثلثة ايام
 يكون ذلك على
 الما في قتل ان
 القيلس الا ثلثة ايام

والقول الثاني يبرئ
عن كل عيب علاء الشلح
والثالث كما يروى عن عيب
الجليل بالبدانة منه فقال
يحمل بغنا عن زيد بن ثابت
انه قال ومن باع ظلاما
والبدانة فهو يركب من كل
عيب وكان ذلك باع عيب
لله بن عمر بالبصرة
راه اذ اذلة جاشت فقيمو
زيد بن ثابت وعبد الله
عمر بن الخطاب من باع ظلاما
شيئا واحدا من كل عيب
بين لك المشتري
وقضه على ظلام

فرضه على المشتري
بيع من كل علمه
فدبر من ذلك

فروخت که اگر می دانست پس برینان ساخت آنرا پس می دانست عیب و پوشیده داشت فایده می کند و اگر شرط بر آن
و بهشت چیزی که فروخت رد کرده شده بروی متبرع گوید معنی اصد عنه رد بعد شرط بر همه از فروغ بخار عیب است نخت در خارج
گوئیم بعد از آن در سله سخن فیه فیه متفق اند بر آنکه اگر در متاع عیب باشد پیش از بیع و مشتری بعد از بیع بر آن مطلع شود و او را
بیرسد و عیب و معنی عیب چیزی است که در جنس مبیع غالب عدم است و ادناقص میکند عین مبیع را یا قیمت او را و عیب
عدم عیب نیست که هر نوع مخصوص است بصفاقی و فقد صفات نوعی در نوع آخر عیب نیست شلاخذ و حسن صورت که در نوع
فارس یافته میشود و در حاکمیت همچنین حسن شامل که در نوعی حاصل است در عیبی یافته نمی شود پس بیافتن صفتی که در نوع دیگر
یافته می شود نقصان درین نوع نیست باز صفا تیکه درین باب باشد که قسم می تواند بود آنچه زاید میکند قیمت را و عین را و آن
کمال است و آنچه ناقص میکند و آنچه خارج است ازین در عیب نمیتوان اطلاق کرد و الا بر آنچه منقص قیمت او را عین او باشد تقدیم
عیب بر ملک مشتری ضرر است و الا خارج حاصل نشود و تقدم عیب بر بیع امر او ظاهر است و اگر بعد بیع پیش از قبض باشد بیای
که قبل بیع باشد زیرا که تا وقتی که قبض نگرفته است از ضمانت بیع است و اگر بعد قبض پیدا شد و مستند است به بیع سابق مثل
قطع یا سبقر یا القلم که پیش از قبض بوده است حکم او حکم عیب سابق باشد و اگر رد صحیح شود و بیع مالک شده است پیش از علم
رجوع کند یا برش عیب و اگر عیب معلوم شد بعد زوال ملک آن هنوز رد ممکن است پس بیای را میرسد که ارش ندهد و مطالبه عین
و رد عین مغت مصلح هیچ است پس ضروری باشد و مبارزت بحیث دة لازم بود چون این مسئله معلوم باید دانست که در حد
باب یک احتمال اینست که شرط بر آن بیع فایده می کند و بری دیگر دانند از بیع عیبی که نگذرد باشد و لهذا عثمان بن عفان رد
بر این عمر و دیگر است که بری می شود از بیع بعد از این عمر مخاصم کرد و بر رد رضا دانند آنکه حضرت عثمان بریدی بخود سوگند
نمود و اظهار است که بشرط بر آن بری می شود از عیب باطن در حیوان که آنرا می دانند از عیب بخیر حیوان زیرا که در حیوان صحت و سقم
می باشد و با عیب بیع بر آن مطلع نیست و میخواهد که بیع خود و ثوق حاصل کند تا مصلح بیع بر او متوفز شوند و فیه نظر زیرا که
غیر حیوان نیز محمل عیب باطن میباشد و بیای میخواهد که ثوق حاصل کند و الله اعلم و نه از عیب ظاهر زیرا که مشتری متکلیف است از عیب
آن و بر بیای نیز مخفی نیست و اگر مخفی باشد از جهت قصیر است پس حاجت شرط نیست و نه عیب باطن معلوم زیرا که عیبی که گزیند
معلوم باشد نیز از حیانت است و نیز از قصیر حصول و ثوق پرستیم عیب حاصل میشود و قول حضرت عثمان ظاهر است درین
احتمال زیرا که سوگند دادند بیای بعد و ما به دار بعد پس عبدالله بن عمر قسم خورد و از جهت توجع و اگر قسم خورد بروی لازم نمی
پس دانسته شد که علم را دخل است در عدم رد و آنچه عیب ظاهر است بمنزله معلوم است و الله اعلم باب افا متعنه الرد
عیب بخیر کیف یقضي فی ذلک و قتیکه متعنه باشد و بیع یا پیدا شد عیبی دیگر چگونه حکم کرده شود و آن قال مالک الا

علیه عندنا ان کل من ابتاع ولیدة فخلعت منه او عبدا فاحتقه وكل امرؤ دخل الفلانة حتى لا یستطاع رده ففقدت البعیدة
 قد کان به عیب عبد الذی باعنا و علم ذلك باعترافا و غیره فان العبد والولیدة یقوم وبه العیب الذی کان به یوم
 فیدر من الثمن قد ما بین قیمته و قیمتة وبه ذلك العیب قال مالک الا ان المحقق علیه عندنا فی الرجل یشتري العبد ثم یظهر منه
 علی عیب یدره منه وقد شد به عند المشتري عیب اخر ان اذا کان العیب الذی شد به مفسدا به مثل القطع او لا حق وما أشبه ذلك
 العین المفسدة فان الذی اشتريه العبد بخیر النظرین ان لرجل ان یوضع عنه من ثمن العبد بقدر العیب الذی کان بالعبد
 اشتد وضع عنه وان احب ان یفهم قد ما اصفا العبد ثم یوکل العبد فذلك له وان مات العبد عند الذی اشتد
 اقيم العبد به العیب الذی کافی به یوم اشتد فی نظرکم ثم ان کان قیمتة العبد یوم اشتد بغیر عیب ما ثمه دنیا قد
 یوم اشتد به العیب یانون وینا و اوضع ^{الشیء} ما بین الثمنین واما تكون القيمة یوم اشتد العبد فکنت مالک امریکه اجتماع
 بران نزد ما نیست که هر که خرید که کنیزگی را پس حل گرفت آن کنیز که از وی یا خرید کرد غلامی را پس آزاد ساخت او را و خرید
 و خل شد در وی نقصانی تا آنکه نمیتوان رد کرد او را پس قلم شد گواهان که بر آئینه بود از آن نقصان نزدیک شخصی فرو
 او را یادانسته شد آن عیب با قرار یا غیر آن پس بر آئینه غلام یا کنیز که را قیمت کرده شود حالانکه او را بود آن عیب و زیاده خرید
 او را پس رد کرد و شود از ثمن آن قدر که مقرر شود در میان قیمت او حالانکه او صحیح بود در میان قیمت او که او را این عیب است
 و گفت مالک امریکه اجتماع واقع شده است بران نزدیک و سبب هر دو یک خرید کرد غلامی را بعد از آن مطلع شد از آن غلام
 کرد و میکند او را سبب آن عیب و بر آئینه حادث شد آن غلام را چه دیگر نزدیک مشتری است که وقتیکه باشد این عیب
 حادث شد او را مفسد او مانند قطع ید یا کوری چشم و آنچه مانند آن باشد از حیث مفسد هیچ و شر پس بر آئینه هر که خرید
 آن غلام را پس رد او که نظر کند اگر دوست دارد که کم کرده شود از وی از قیمت غلام بقدر عیبی که بود او را و زیاده خرید بود
 او را وضع کرده شود اگر دوست دارد که تاوان بپردازد خود بقدر آنچه رسید غلام را یعنی عیب نزدیک او بعد از آن رد بکند غلام
 پس میرسد او را این حکم و اگر مرد غلام نزد شخصی که خرید کرد او را قیمت کرده شود آن غلام را و حالانکه او را بود عیبی که زیاده
 او را پس نظر کرده شود چه قدر بود قیمت او پس اگر باشد قیمت غلام روزیکه خرید کرده بود او را بغیر عیبی و دینار و قیمت روزیکه
 خرید کرده بود او را و او را ثابت بود عیبی هشتاد و دینار وضع کرده شود از مشتری آنچه در میان این دو قیمت باشد و جز این
 که مستبر است قیمت روزیکه خرید کرده بود غلام را مستبر هم گوید نزدیک شافعی و ابو حنیفه و بیع در بی صورت بدون رضا با بی عیب
 نیست آری وضع نقصان بر مشتری میرسد و نزدیک امام مالک لغتیا مشتری راست رضا با بی را تا شری مقرر کرده است
 باب الخراج بالضمان خراج بل ضمان است قال مالک فی الرجل یشتري العبد فهو احب بالاجارة العظيمة او القليلة

فلما فرغ من الحج
دعاه الله إلى البيت عند
المشرق وأوعظته
ثم علم العيب في
بلائه وأنه هو جوه
من غنائه نسبة
إليه نسبة العيب
فكان سبيلها والاحص
اعتباراً قال فممنه
من يوم البيوع القبول
فوجدت عند العيب
سقط الر

٥٢

فما شأن رضى
البائع ولا المشتري
وقضى ولا فليض
المشتري من الحادث
إلى المبيع ويبدأ ويخرج
إلى البائع من التذليل
ولا يمتد في الوقاية
فإن ظهر عيب عند
تبعيل حدث عند
عيب أخذه فلفظاً
لا ريب في العيب
بأنه ١٢

فَقُلْتُ وَطَيْبُ الْعِلْمِ فَقُلْتُ

الحق الشئ
وفي فوق حنب
الشاف

ان کیوں؟

بسم الله الرحمن الرحيم

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

محمد بن الحسن

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس الشورى

مفتی محمد شفیع

۱۰۰

فقیه به حیثی که گفته اند بده بدلت العبد تكون له و نه و غلته و ذلك الامر الذي كانت عليه المحامات بطلان ذلك لوان رجلا ابتاع عبدا فبقي له دار اقيمة بنياها ثمن العبد اضاعا فانه يوجب به عيبه في ذمته و ذقه ولا يجب عليه اجارة فيما عمل له ذلك فكل من كان له اجارة اذا انجز من عهده لانه ضامن له كفتى مالك حتى مرد يخرجه من غلامى الراس اجير سازد و را با جاره بزرگ يا جاره كو بعد از آن ميابد و ان غلام عيبى اگر در كرده شود بسبب آن عيب انگار و را ميرسد رد كردن غلام بسبب عيب باشد براى او اجاره غلام و صنعت آن و هيمن است حكمى كه بونده بران جماعت علماء و شريها و اين حكم بنا بر آن است كه اگر شخص بجز غلامى را پس نكارد غلام براى مشترى سرائى را كويت بنا بر آن تعميم غلام چندان باشد پس از آن يافته شود و ان غلام عيبى كه رد بدان عيب شرع ممكن باشد و كند آن غلام را و شمار كرده شود از غلام بر مشترى اجرت آنچه خدمت كرده براى او پس برين قياس باشد و در اجرت غلام چون اجير سازد براى غير خود زيرا كه او ضامن است بر آن غلام را يعنى مثلا اگر غلام در اين اثنا هلاك بشد از مال مشر ميشد و اگر خيانتى ميكرد از آن بر ذمه مشترى بود و لغتم بالغرم مترجم گويد هيمن است مذهب جمهور علماء را بابت اختلاف المتباعد با بخرافه كردن بايع و مشترى با يكديگر ممالك انه بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال اما يتبينون تبائحا فالقول اما قال البايع او يدا ان عبد الله بن مسعود كفت كه رسول الله صلعم فرمود هر دو بيع و شتر كنند كه با يكديگر معاخره و فروخت كردن يعنى بعد از آن اختلاف كردند و گواه دارند پس سخن معتبر همان است كه بايع گفت يا اينست كه رد كنند بيع را يعنى اگر بعد از تمام حق ظاهر شد بر قول بايع اعتماد بايد كرد و قال مالك الامر عندنا فى الرجل يشترى السلفه من الرجل فيختلف فى الثمن فيقول البايع لعنتها لعنهم و نايلو و يقول المبتاع اتبعتمها منك محنة و نايلو انه يقال للبايع ان شئت فاعطها المشتري با قال وان شئت فاحلف بالله ما بعثت سلعتك الا ما قلت فان حلف قيل للمشتري اما ان تاخذ السلفه اما البايع و اما ان تحلف بالله ما اشتريتها الا بما قلت فان حلف برضى منها و ذلك ان كل واحد منهما مدعى على صانع كفتى مالك حكم نزد يك مادر حتى شخصه كخرید میکند متاعى را از شخصه پس اختلاف میکند هر دو بايع و مشترى در قيمت پس ميگويد بايع فروختم بدست تو از باده و دينار و بگويد مشترى خريدم آنرا از تو ب پنج دينار است كفته شود و بايع را اگر خواهى پس بده و انتفاع را ب مشترى و در بدل آنچه بدهاگر خواهى قسم بخور بخدا كه فروختم متاع را ب پنج گفتم و اگر سوگند خورد كفته شود و مشترى را يكى از دو كار كن يا يكبار متاع را ب پنج گفتم بايع و يا سوگند بخور بخدا كه خريدم كردم آنرا ب پنج گفتم پس اگر سوگند خورد و بي حلق شد از آن و انچه بخرچيد بخت كه هر كدام از بايع و مشترى مدعى است بر صاحب خود و مترجم گويد هيمن است مذهب شافعى و امام محمد بوى را بين مذهب جعفر كرده است و در صبر بزيارت قائم باشد و در صورتيكه تلف شده باشد و در مذهب ابو حنيفة نه است كه اگر عيبه تلف شده باشد قول اصل مشريت بايعين و بر بايع حلف نه است بر دو جانب و در صورتيكه مدعى نيتواند باشد بلكه بايع فقط بر مشترى مدعى ميشد و مشترى انچه را آن مى درزد و البته على المدعى پس

بميتة فناد
 او الحيا سالا والهن او
 الصلادين فهو عند الشافعي
 كالاختلاف في الثمن
 بما الفات وقال ابو
 حنيفة القول قول
 من يفيها ولا تخاف
 عندها الا عند اختلاف
 الثمن ^{١٢}
 عليه رخصة اي رخصة
 الرخص الذي يحصل
 من هـ م
 والبر والاباء والاف
 وطون اقال الشافعي
 عذابي اي اخذها
 رخصة كذا في جميع الجوار
 من غير محذور
 الله

قلت في شرح المسئلة
وهو قول اهل العلم
بعبارة المولى رحمه
الله لا يدخل في
البسيط لان بيعه في
في الحديث ولا يدخل
انه لا ملك للعبد
انما اضيف للمال لانه
لا يضاف له بل في الغرض
منه قلت وعليه
اهل العلم ومعهي الزيادة
ان يشترطه بما يشترط
مثلا في قول بعض
بما لا يشترط له بل في
سوى الفتن ولو قال بما
قام على دخل معتمده
اجرة الكتاب والاداء
والحارس مع خذلك
مثلا في الوفاية

من اتمر مسئلة الاختلاف متبايعين داخل باشد في الصلوة وضعفة ياد واصل باشد ياد من ياد وفضل پس اين اختلاف مانده
در شن است که تخالف دران جاری شود مانند آن قیمت بلکه بیل آن سبیل سائر حقوق است که منکر از قسم است پس میل شافعی (سوی)
اول است زیرا که در حدیث تخالف باخلاف شن تعقیب نکرده است و حکم بر لفظ بیعین و متبايعین اداره فرموده است پس هر چه از
تعلقات بیع است دران داخل باشد و میل ابو حنیفه ثانی است زیرا که تخالف بخلاف قیاس است و حکم المتخالف للقیاس لا یستدري
الماسوی المنصوص من غیره غالب است و حکم مورد و نفس است و اختلاف شن غالب افراد اختلاف متبايعین است و الله اعلم بالصواب
مالا لعبد للبایع الا ان يشترط المبتاع ان يظلم ان كان فروشنده است مگر آنکه شرط کند خرید کننده مالا لك عن ناقص
عبد الله بن عمر بن الخطاب قال من باع عبدا مالا قال للبایع الا ان يشترط المبتاع محرم من الخطاب فرمود هر که بفروشد بنده را
در بدست و مالی است پس مال او فروشنده راست مگر آنکه شرط کند خرید کننده مگر هر چه گوید معنی ابعده در شرح آمده است بهمان
مقتضای علم که اگر فروخت آن غلام را مولی او و بنام او مال است و داخل نمی شود مال او در بیع و فی الحدیث دلالة على انه لا ملك
انما اضيف للمال اليه كاضافة الحمل الى الفرس یعنی ثابت نمی شود ملک غلام را جز این نیست که اضاف کرده میشود مال بسوی او مانند
اضافه حمل است بسوی پاسبان المواجعة باب در بیان تحصیل بیع قال مالك الا ان يجمع عليه عندنا في البز يشترطه الرجل من
بلد ثم يقدم به بلدا اخر فبيعه واجبة انه لا يحسن اجماع السامعة ولا اجر لوط ولا الشدة ولا النفقة ولا كراهة بيت داماء الله
في حلاله فانه يحسن في اصل الثمن ولا يحسن في ربح الا ان يعلم البایع من ياب و منه بذلك كله فان ربحه على ذلك كله بعد
به فلا بأس به گفت مالك مگر اجماع واقع شده است بر آن نزدیک که در جامع که خرید کند آنرا شخصی از شهری بعد از آن بیارد آنرا
در شهری دیگر پس بفروشد آنرا بطریق مرا بخره است که حساب نکند دران اجر و الا لان را در نزد دوزی بسنن و بار بند نمودن را
و نه خرچگی که راه کرده باشد و نه کرایه خانه که مال در وی نهاده باشد و اما جرة حمالی و کرایه سواری پس بر آنکه آن شمار کرده می شود
در میل شن حساب کرده میشود و اصل مال بیع را مگر آنکه خبر دهد بایع کسی که خریداری کند یا او با بنیهمه خیر یا پس اگر نفع معلوم دادند
او را بر آن بهر چیزی بعد از شن و خبر دار شدن بر آن پس باک نیست بآن تشریح گوید معنی مرا بخره است که خرید کند متاعی را بایع
مثلا بعد از آن بگوید مشتری که میفروشم این متاع را بتو و بعد از آن بخرید کرده ام با نفع یکدم برده و نیم یعنی یکدم برده و نیم
زیاده می گیرم و فی المنهاج ما حاصله و تنقیح گفت فروخته شود در بدل خیر یک خریدار مام داخل نکند دران سوا قیمت معلوم اگر گفت
فروخته میشود بعضی آنچه صرف شد بر آن از من داخل شود با شن آن فردوزی وزن کننده و دلال و خطایبان و نحو آن همین است
حاصل عبادة و قایه نیز و الله اعلم بالصواب بالشركة والتولية والا قاله بين شركة وتولية واقالة بيع قال مالك والاحمد
انه لا باس بالشركة والتولية والا قاله في الطعنا وخرج قبح ذلك ولم يقبض اذا كان ذلك بالتقدم لمن فيه ربح ولا

و لا تأخیر فان دخل ذلك وجه او وضیعة و تأخیر من واحد منهما صار بيعا یجوز مع الیقین بحرم البیع و لیس بشركة
و لا بتولیة و لا اقالة گفت مالک و علم نزدیک آنست که بیع با کسیت بعتد شرکت و عقد تولیة و اقالة بیع و طعام و غیر آن قبض کند
صاحب این عقود یا کند و قتیکه نقد باشد در آن رجعی راز اندکند و نقصانی از نیز شمار و پس اگر داخل شود ازین عقود زیاده بجای
یا وضع نقصانی یا تخیری از یکجانب بیع یا شش این عقود صحیح کرد و حلال میکند آنرا هر چه حلال میکند بیع را و حرام میکند آنرا هر چه
حرام میکند آنرا و ازین عقود و بیع یکسانند مگر بیع شرکت آنست که شخصی متاعی را بخرد و دیگری بر او بعضی متاع شرکت
خود سازد و بعضی آن چه در عقد بعضی واقع شده است از شش تولیة نیست که بفروشد آن متاع را بمثل آنچه خرید کرده است بدان
بلای زیاده و نقصان و اقالة بیع صحیح است و در کردن بیع و شش از هر جانب الله علم باب حرم الله الربوا حرام کرده است خدا
ربو را قال الله تبارک الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یخبطه الشیطان من الممس ذلک بانهم قالوا انما البیع
الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا فنجد له موطن من دبه فانتهی فله ما سلف و امره الله و من عاده فاولئک صاحب النار
هم فیما یخلد فی النار اما کما یخونون و سودا بر تخیزند از قریب خود و مگر چنانکه میخورد یکدیگر و باز کرده باشد او را شیطان بسبب سبب
این بسبب آنست که ایشان گفتند جز این نیست که تجارت مانند سود است یعنی تجارت و سود برابر است بجهت وجود منفعت و هر
حلال ساخته است خدا استعالی تجارت را و حرام ساخته است ربو را پس هر که رسید باو پندی از جانب پروردگار و پس باز نام
از خوردن ربو پس او راست آنچه گذشت قبل از بنی یعنی ستر و داد آنچه فروده است پیش از آنکه تحمیم لازم نیست و کار او گذشت
شده بسوی خداست اگر چه چنانکه هر که خود کند بسوی خود و سود پس ایشان هستند گان و دروغ اند ایشان را بجا نیاورد
حق الله الربوا و ربی الصدقات و الله لا یحب کل کفار انتم و محمد میکند خدا تعالی برکت سود را و زیاده میکند برکت و ثواب
صدرا و خدا دوست میدارد هر که سپاسد اگر نه هر کار را ان الذین امنوا و عملوا الصالحات و اتوا الزکوة و اتوا الصلوة و اتوا الزکوة و اتوا الصلوة
عند ربهم و لا خوف علیهم کما یخونون و بر آیت آنکه ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند و بر پا هستند نماز را و داد
زکوة را ایشانراست نزد ایشان نزدیک پروردگار ایشان نیست هیچ ترس بر ایشان و نه ایشان اند و مگرین شوند یا آنها
الذین امنوا اتقوا الله و قدوا ما بقی من الربوا ان کنتم من المومنین و ای مسلمانان ترسید از خدا و ترک کنید هر چه باقی مانده
از ربو اگر مسلمان هستید فان لم تفعلوا فاذنوا بجرم من الله و رسول الله و ان تبتم فلکم رؤس امواکم و لا یظلمون و لا
یسألکم و یداین فرمان الهی را پس خبردار شوید بخیلگی از جانب خدا و رسول او و اگر توبه کنید پیش شماست اصل مالها را شما
شما غم نکنید و بر شما ظلم کرده نشود و ان کان ذو عسرة فنظرة الى ميسرة و ان تصدقوا خیرا کم ان کنتم تعلمون
و اگر موجود آید چنانکه شکی نیست پس لازم است برای او مهلت دادن تا وقت فراخ دستی و آنکه قصد میسر یعنی ابرار کنید بهتر باشد شما

امام حسن علیہ السلام

قیس المکی عن مجاهد انه قال استسلف عبدالله بن عمر بن رجل دراهم ثم قضاها دراهم خیر منها فقال الرجل یا ابا عبد الله
 هذا خیر من دراهمی التي اسلفتك فقال عبدالله بن عمر قد علمت ذلك ولكن نفسي بذلت طيبة قرض گرفت عبد الله
 بن عمر از شخصی دراهم را بعد از آن اد اگر دراهمی که بهتر بود از آنها پس گفت آنرا دای ابا عبد الرحمن این دراهم تو بهتر اند
 از دراهمی که من قرض داده بودم ترا پس گفت عبد الله بن عمر بر آئین دانسته ام این را و لکن خاطر من خوش است بآن ترجم
 گوید رضی الله عنه سلف اینجا بمعنی قرض است و معنی قرض تلیک شی است بآن شرط که رد کند بدل او را و آن بیعت
 بلکه عقد است که ابتدا بمعنی بیع دارد و آخر بمعنی مبادله و لا بد است از صیغه الی بران مانند اقرضتک اسلفتک فخذ مثله
 و ملکک علی ان ترد بدل و اصراف فی حاجتک و رد بدل فقیر گوید و اگر در شهری رواج دادن قرض بغیر لفظ باشد که
 قرضین میتوان فهم نمود جایز باشد مانند آنچه در معاطاة گفتیم و اگر ثانیاً اختلاف کنند یکی گوید همه بود دیگری گوید
 قرض قول صاحب مال یا عین معتبر است و لا بد است در قرض از ابلهت تبرع و جایز است قرض در هر چه مسلم در آن جایز
 از حیوان و غیر آن از آنچه بوصف شناخته شود و در قرض خبر اختلاف کرده اند اقوی پیش فقیر جواز است اگر عرف اهل
 شهر علم بوصف دی باشد و در شکی رد شکی لازم شود و در مقوم نیز رد شکی جایز است زیرا که در حدیث مسلم آمده است
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکر اقرض کر فخذ و نزدیک رد بکر جتند و نیا فخذ پس باعی را دادند و جایز نیست
 اقرض بشرط زیاده یا رد صحیح عوض مگر یا آنکه در شهر دیگر دهد و درین صورتها شرط لغو شود زیرا که عبد الله بن
 ابی ابطال شرط فرمودند بطحان عقد و یا بشرط اجل مسمی درست است یا نه ظاهراً و آیات موطن در منع است زیرا که
 گفته فلا تشترط الاقضاء و ظاهراً قرآن عظیمم جواز است اذا تدایمت بدین الی اجل مسمی فالتبوه زیرا که شامل
 قرض مسلم را و چون در قرض معنی تبرع موجود است ملکاً و میشود قبض و در مسلم و قرض اگر ارد از شرط ظاهر
 کرد جایز است قبول او و واجب نیست چنانکه ابن عمر بیان کرد و اگر در قرض مسلم بدین سلع حاضر نمود و هنوز اجل
 نرسیده است حکم آن از حدیث موطن که در فقه مکاتب آمده است میتوان اخذ کرد پس اگر در عدم قبض پیش از اجل
 ضرری لاحق می شود چنانکه مسلم فیه یا قرض دایر است و محتاج میشود بعلف مختار است در عدم قبول اگر غرض صحیح باشد
 و مودی غرض صحیح است چنانکه در قبول آن اگر مسلم و مسلم فیه را نزدیک اجل در غیر محل که آن شرط کرده بود یافت
 لازم نیست او را قبول کردن اگر آن چیز را منتهی حمل باشد یا عدم حمل در اینجا غرض صحیح باشد و الا جبر کرده شود
 بر قبول مقدمه گاهی قیودین کرده میشود مثلاً بر بیان نسبت او معلومی و آن چهار نوع باشد تولیة و مشارکت
 و راجحة و مخاطلة و آن صحیح است بشرط علم عاقدین و اگر لفظ با اشتراک بر ذکر کردنش مراد باشد و اگر با قیام علی

له قلت
 و علی اهل العلم
 فی المناهج لا یجوز شرط
 به صحیح عن مکتب
 او و زیاده فلو شرط
 هکذا بل بشرط حسن
 و قال صحیح باس بذلک
 اذا کان من ضیق شرط
 اشتراط علیه و هو
 قول ابی حنیفة

مراد از دست گیرگیل و وزن است و عدد در آنچه به عدد و خست
 میشود و اشاره بوزن خاص بجزی خاص که مثل آن مقدار نیست فاسد باشد و اگر جمع کند در میان کیل و وزن
 چند صلح خط که بوزن گذا بود تضییق ممنوع است بخلاف جمیع در میان عدد و خست زن آن که متعارف است لابد است
 از معرفت او صفا که اخراص ناس بآن مختلف باشد پس آنچه منضبط نگردد و سبب اختلاط ارکان با انواع مختلف
 مساجین و اطعمه سلم در آن صحیح نباشد فقیر گوید اگر اهل شهری در طعمه مطبوعه و خبر و غیر آن قدری و وصفی بنادیده
 که بآن نهوم میگرد و صحیح باشد چنانکه اشاره کردیم و در آنچه نادار الوجود باشد مانند لحم حید سلم صحیح نیست و در ثیاب
 جنس طول و عرض و خلط و دقت و ریمان و صفات و در قهقهه تسبیح و نعومت یا خفوتی لابد است و در غیر جنس و نوع و نسبت
 بلور و عتیق یا حدشته آن لابد است و در حیوان جنس و نوع و ذکوره و انوشت و سن و طول و قصر او بقرب و دور آن باب
 قول نحاسین اعتبار میاید کرد و همچنین در هر جنس قول اهل آن جنس و قول ابن عمر صحیح معلوم و در معنی احتمالی است
 یکی آنکه شئ معلوم الوصف باشد تا اگر انفساخ سلم لازم گردد و شئ تالف شده باشد بآن وصف رجوع کنیم چنانکه
 یک قول شافعی است دیگر آنکه امری ذکر کرده است که مخصوص سلم نیست و آن علم شئ است برویه یا بوصف چنانچه
 در باب بیع گذشت و قول ابن عمری اهل سلمی مخفی است که اگر در سلم اجل باشد لازم است تسدید آن بوجهی نزدیک
 اهل عرف استنباه بر خبر و پس اگر ذکر اجل نکرد حالا منعقد شود اگر محمول آن تصریح کرد جایز باشد و محل تسدید نیز ذکر
 میاید کرد اگر عرف کفایت آن نمی کند و الله اعلم باب النبی عن استبدال المسلم فی قبل قبضه باب منع از تبدل
 سلم فی پیش از آنکه قبض کند از غیر آن قال مالک الامراء هذا فیمین سلف فی طعام بیع معلوم الی اجل
 سعی فجل الاجل فلم یجد المبتاع عند البایع و فاء مما ابتاع منه قاله فان لا یبغض له ان یاخذ منه الا و قد
 او ذهبه او الثمن الذی فم الیه بعینه و انه لا یشری منه بذلك الثمن شیئا حتی یقبض منه و ذلك
 انه اذا احتار الثمن الذی دفع الیه او صرفه فی سلعة عند الطعام الذی ابتاع منه فهو یبطل الطعام قبل
 ان یتوزن و یقوت مالک امریکه مقرر است نزدیک علماء ما در باب شخصی پیشگی داد و در خرید غله به نرخ معین تا مدت
 پس محول کرد اهل پس یافت خرید کننده نزدیک با بیع آنچه و فاکند خیر اگر خرید هست اندی پس ختم کند بیع را برای او پس
 سزاوارست او را که بگیرد از با بیع گزیر خود را یا فقره خود را یا آنچه داده است بصیغه قیمت سالی این هر دو بعینه و خبر
 نمکنازوی بدان قیمت خیر را تا قبض نکند از او این حکم برای اینست که چون تغییر و قیمت را که رسانیده است با بیع یا
 کند آن قیمت را در سالی غیر از خود که خرید بود از آن پس این بیع غله است قبل از آنکه قبض کرده شود و آن جایز است

له قلت
 و علی اهل العلم
 الوقایه و علی غیر التمسک
 فی این المال المسلم
 فی کال التمسک و التمسک
 قبل قبضه و فی التمسک
 و لا یصح بیع المسلم
 قبل قبضه و لا التمسک
 عنه
 ۱۱
 و در این باب
 و قول ابن حنفیه و ان فی
 فی التمسک و ان فی
 یکی در این باب
 برای این است
 و در این باب
 و در این باب
 علی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

لابد است در اینجا از آن شخص و دین و صیغه که بان حواله متعلق شود و شرط عاقدین و صیغه از کلام سابق معلوم شد حال آنکه
 خاصه حواله شروع باید کرد پس ضابطه عاقدین که محیل و محال است لابد میشود قطعا و یا با رضای محال علیه شرط است یا نه ظاهر هر
 لزوم است بعد تحقیق دینی که بر وی است و یا یکسکه بدی دین نیست و تبرعا و الا میکند صحیح است یا نه فقیر گوید از حدیث
 ابو قتاده که دین میت بر خود گرفت و حضرت مسلم جایزه داشتند و نماز خواندند و گفتم که در دست است و یا بر جرح قطع
 میشود یا نه ظاهر است که می شود و علم خاصیت و اله است که محتمل میشود دین که بر وی که محیل از دین محال علیه از دین محیل
 و اگر تخذیر شود و اندک سبب تعلیل مانند آن رجوع نکنند پس اگر دین محال علیه بشود محیل صحیح بوده است و در بیع صیسی ظاهر شد
 و باین حیث که و یا باطل میگردد و حواله یا نه ظاهر است که باطل میگردد زیرا که دین فاقد و عدم از دین ثابت باشد و ایجاد دین
 نماید و مناسب از ضمان و کفاله است از آن جهت که دین محال علیه در محال علیه یا بدیه که در ضمان لابد است از ضمانت
 و مضمون و دینی که ضمان برای اوست و صیغه که ضمان بان منتقد شود اما صیغه پس لابد است از تعلیل مضمون مانند ضمانت و تکیه علیه
 او محتمل است و تعلل اما با مال ضمان او کفیل یا فزیم و جمیل یا نوشته که بدان مضمون باشد اگر نوشتن اهل حرف ضمان دانند
 و دین میاید که لازم باشد و در قدیم ضمان چیزیکه طلبیجاب او میکند درست داشته اند و آن اقوی میباشد ضمان در گنج صحیح است
 و آن است که ضمان شود برای مشتری بشود اگر جمیع سخن یا معیوب یا ناقص وزن شرط ظاهر شود و همچنین ضمان حواله
 نزدیک شروع و عمل یا تعیین دین ضرورت است یا نه در قدیم گفته اند که نوعی از احاطه کافی است مانند مالک علی زید من در ایام
 یا مالک علی فلان من چه که او آن اقوی میباشد و شرط ضمان رشد است و تکلیف تعیین مضمون را یا ضروری است یا نه و در
 مذکور شد و اقوی نزدیک فقیر تفصیل است اگر تصریح کرد که مضمون را هر که باشد صحیح است و کفاله ببدن کسی که او را حاضر کنند
 عند الحاجة صحیح است در قصاص حدود و مانند آن پس اگر تعیین مکانی کرده است لازم شود تسلیم در آن مکان و الا در مکان
 تسلیم کند و چون تسلیم کرد و آنجا هیچ مانع نیست مانند تغلب بی شد و اگر غائب شد و کفیل مکان او میداند و احضار او میتواند و جلیب
 بزوی احضار اگر قدرت احضار بگذشت و حاضر نکرد حق جبر بر او دارد اگر در کفاله شرط کرده باشد که اگر تسلیم بدن میسر نیاید مسلخ ادا کند صحیح
 نزدیک فقیر صحت است و علم و مانند کفاله بدن است ضمان اعیان در غصب یا استعاره و در ضمان دین جایز است صاحب
 مطاعه اصل ضمان و اگر شرط کند بر اده اصل ظاهر نزدیک فقیر حواله اوست و فقیه صاحب حق ضمان مطاعه کند جایز است
 ضمان محیل او قبل از شرط نیز اگر تریه خود طلبد جایز باشد و می باید که ضمان نزدیک ادا گوید و دوم یا یک فرد و وزن یا یک
 یا با او سگند خود پس اگر شرط گرفت اگر اصل حاضر بود یا تقدیر کرد یا مضمون یا تقدیر کرد رجوع کند و اگر یکی از این چیزان صحیح
 نمیتواند که با یک وجه محال علیه و وجه محیل را محلی الضمیر و جمیع گفته شخصی حواله کرده شد برای او بر او الکنده و رجوع کند

قلنا
 وعلمه الشافعي
 فخره المصنف
 اذا قيل المصنف
 قول الدين من
 الجليل الى ذمته
 الحال عليه في
 الحال الى حال
 رجعوا الى حال
 على الجليل من غير
 عند ذمته في حال
 الحال عليه في حال
 وله في حال وفاء
 قال الشافعي
 لا يرجع الى حال
 الجليل الى حال
 ابو حنيفة في حال
 اذا قال في حال
 وله في حال

۱۲ ذی قعدة ۱۲۸۷

[illegible]

لا تجارة قطاعات
 لا تجارة تشيخ نفسه
 الخيرة وعليه أهل
 العالم تترك أيضا على
 أن أن الحكام الخيرة
 فهي محمولة على الخيرة
 ولا يضرها الحكالة
 في الحكمة بل لا يضر
 والوحي لا يضبطان
 ٢٤

حق الضبط
تحت هیچ بندم مالک
که ساخت از قرض و زکری
در مسجد و دیگر مکان
و دیگر در هر مسجد و
و بنا بعد از آن بن
که از خشنند حال
یا در یکی از بنده
که او درین مسجد
محل در محل مسجد
محل در مسجد
محل در مسجد

بعد از آن که بر پدرش امر کرده و ترسان او را بخرج کرد و مالک حنا بن شهاب است مثل عن الرجل يتكادى البدنة ثم يتركها لا كذا ما كان وما

من بکذا اجاره گرفت یا خیاط را برای خیاطه قمیص یا آسیا سیاهی در شسته از آن عامل باشد یا از حق مالک را قومی است که رجوع به
 کند و اگر عادت بلا مخالفت باشد واجب شود بیان در صورت عدم بیان اجاره باطل گردد و اگر خانه را به میثاق و سباحت
 مالک مصالح آن اجاره لازم است و الا خیال دیگری را باشد در فسخ و مصالح بیت در فسخ نخل از بالای آن و تعمیر نادر و در فسخ
 بهجت ابقا ما باشد در بکار می است و نظیف بیت و نظیف که مقصود از آن زمین باشد و در بکار می و ظاهر نزدیک تعمیر است
 در کاف و بر ذوق و خرام و محمل و مطا و عطا و اعانه را کتب سکوت نزول شد محمل و غیر آن طرف محمل مانند آن اگر بیان
 کرده باشد استاج بیان باید کرد و الا اگر عاده معوضه باشد آن در حکم بیان است و الا اگر اصطلاحی با یکدیگر گفتند فیها و الا اجاره
 فاسد شود و در طریق استیفا و منفعت چیزی است که ضرری زیاده از عواید بکاری نرسد پس اگر اصطلاحا خانه را گرفت مکان قصاص
 و حد و جایز نیست و بدین مکتبی یا مانع است اگر گفته شود یا میگوید و بغیر مخالفت مالک بسببی از سباب سماویة مثلا ضامن نمی شود
 و اگر تعدی کرده باشد تا آنکه بزند و یا بفرق عاده یا بر روی بارگران زیاده از عادت نهاده ضامن شود و اگر او را اجاره از او یا خانه
 بعد از آن اختلاف کردند مالک گفت قمیص فسخ نموده بودم و خیاط گفت قمیصی بودی دو قول آمده قول قول مالک است باین ادیا قول
 قول عامل است باین و نظر با کمال اصل در آن قول مالک است و با آنکه عرض مالک ابطال اجرت است و اگر بعد عقد اجاره مستاجرا
 یا اجیر را حادثه پیش آمد که قوار بر اجاره متعذر شد مانند آنکه خانه را بگریخته بود و مکتبی را سفری پیش آمد یا دایره را بگریخته بود
 برای سفر و مکتبی را مرضی پیش آمد یا خانه را بگریخته بود و او را بگریخته بود و او را بگریخته بود و او را بگریخته بود
 بسبب مرضی دشوار شد در مقصوره تهاشم نمی شود الا بهر منی طرفین و اگر احد العاقدین بمری یا از اطمینان برآمد منفسخ گردد و اگر او را بگریخته
 بعینها داد و بدو خیال باشد و اگر او را بهر اخصب کرده شد یا منتقل شد و در همان ساقه بیاورد و او را اجاره لازم است و اگر مدتی گذشت
 خیال دیگری راست و اگر او را بقیص کرد و توقف نموده تا آنکه مدت انتفاع گذشته اجرة بر مکتبی مستقر شود تنقیل از مناسبت
 اجاره است عاریة و تحقق میشود بهر مستقیم و مستعار و منفعت و صیغه یا قرینه که آن عقد عاریت ثابت شود و وظیفه مستقیم و مستعار
 و اختلافی که میان ایشان حادث شود پس شرط صحیح تبرع است و مالک انتفاع اگر چه ملک قبه نباشد پس اجاره مستاجر
 صحیح است و اما اجاره مستقیم صحیح است یا نه در وجه آمده و شرط مستقیم صحیح قبل تبرع است پس اجاره صبی و مستعار و او صحیح نباشد
 مستعار است که منتفع به باشد با وجود بقای عین ابلیس لعمد طعام چیزی ندارد و آن منفعت مباح باشد پس اجاره جاریه برای
 استیانتاج صحیح نیست و عار و او را برای خدمت در غیر محرم کرده است بجهت خوف فتنه مگر آنکه جاریه صغیره باشد یا قبیحه و عار و عیب
 خدمت کافریه کرده است و منفعت باید که از آن قبیل باشد که در عرف و صنعت گویند پس عار و دیوار بجهت نظر گوئی نباشد
 و اگر منفعت مستعار مختلف شد لا بد است از تعیین مثلاً اگر زمین را عاریت داد لا بد است از ذکر منفعت مکنه یا نزع یا غرضی یا غرضی

[illegible]

درجہ اولیٰ

در جوده عمل در دارة آن و اگر شرط کرده باشند نسبت دیگر غیر نسبت مالین صحیح نباشد و در صورتی که رجوع کند باجرة عمل خود
 بر دیگر و تصرف کن هر یکی در مال تصرف کند در وی ضرر نباشد پس هیچ نسبه نکند و آن مسافرت نکند مگر باذن صاحب خود و نفین
 نفوذند و قرض مذکور و هر یکی را میرسد فسخ هر گاه خواهد دید که شرک یک با مانده است پس قبول کرده شود قول او در خسارت تلف
 رج پس اگر دعوی کرد تلف را سبب ظاهر بر آن سبب مینه طلب کند شود نه بر تلف و اگر سبب ضعیف دعوی کرد و طلب کردن مینه
 انشاید و اما قراض آنست که بده شخصی مال خود را شخصی دیگر تا تجارت کند در آن و رج مشترک باشد میان ایشان بجهت که قرار میدهند
 عقل در اول مال دمی یا بد که لابد است در قراض از عاقدین و صیغه عقد و مال کیفیت تقسیم رج و کیفیت تصرف عامل حکم است
 که در میان ایشان حاصل شود پس شرط عاقدین مثل شرط وکیل است و شرط صیغه آنست که موصوع باشد پس این عقد است
 این عقد باشد پس اگر گوید قارضتک علی ان کل الرج یک ظاهر پیش فقیر است که قرض باشد بجهت تجارت و اگر گوید علی ان کل
 لی تکمیل باشد زیرا که محط نظر عامی معقود است نه الفاظ آن و شرط مال آنست که در ایتم و زمانی باشد نه حلی و عروص معلوم و تعیین
 باشد و جایز نیست شرطیکه بطل مقاصد عقد باشد یا وجود آن نادر باشد مانند بودن مال در دست الکلی یا شرع حرام بعینه یا
 بخشی معین یا شرط کند تصرف در تجارت در وقت معین بخلاف آنکه شرط کند بودن غلام یا گاو یا گاو که جایز است می باید که
 قسمت رج بیان کند بخرمیته مانند آنکه مضفین یا ثلث و ثلثین پس اگر شرط کند که عامل را ده درهم باشد یا پنج صنف معین از
 سلاح فاسد شود و غیره گوید ممکن است که آنرا سمسره اعتبار کنیم و در جلاله خل سانییم و الله اعلم و اگر گوید علی ان الرج بیننا و اهل
 عرف بالمناصفه فهمند میاید که درست باشد و همچنین ظاهر است که علی ان لتصفی لی یا لتصفی یک نزدیک فسخ معنی صحیح است
 و وظیفه عامل تجارت است و توابع آن مانند نشر ثیاب طی آن و وزن خفیف مانند دهب و مسک ثقیل مانند سمن کثیر و آنچه باید
 در تجارت و بروی لازم نیست جایز است استیجار عامل برای آن از مال قراض بشرط مصلحت ظاهر و آن محسوب شود و می باید
 عامل با حقیق کار کند پس هیچ نفین و نسبه نکند بدون اذن او و او را میرسد هیچ بعرض زیرا که آن عمده ابواب هیچ است و او را
 میرسد و بعید اگر مصلحت ظاهر باشد و اگر مالک عامل مصلحت بودن را اختلاف کند هر چه اقوی باشد لازم کرده آید و با کثر از
 المال خرید نکند و کسی که بر مالک معتق میشود خرید نکند مگر باذن او و سفر نکند الا باذن او و نفقه عامل از آن محسوب نمی شود و اگر نفقه
 قول او کرد بیشتر اگر در ذمه کرده است از آن عامل باشد و اگر تعیین مال قراض کرده است فاسد باشد و مگر شهر یا ناسخ حیوانی یا
 رقیقی که مال قراض باشد از آن مالک باشد بلا شرکت زیرا که اثر قراض در رج است نه در زواید غیر رج و اگر نقصا حاصل شود
 و خص از او در رج صرف کنیم و همچنین تلف بعضی از آن نقصان رج را تمام کند از اس المال باشد و آنچه قبل از تصرف باشد از
 المال است و هر یکی را سهم این عقد میرسد و اگر یکی از ایشان بمیرد یا مجنون شود عقد منفسخ گردد و در صورت فسخ استیفاء از من نفین مال

ساده شخصی در تمام تصرف از آن

اگر عوض باشد و عامل است و در صورت اختلاف عاقدین در توابع عقد قول عامل را معتبر داشته شود باین امانند اگر گوید ای کذا
 الا کذا و اشتریت هذا للقراض او لم تنهني عن کذا یا دعوی تلف بعض یا رخص متاع کند و اگر در شرط عقد اختلاف کند مانند شرط
 و ثلث برود و سوگند خور ندید از ان اجرت مثل لازم کرده شود چنانکه در بیع روایت کردیم اما و کالت پس بدست دادن از عاقدین
 و ضمیمه توکیل عقد یکدرومی کیل کرده باشد و کیفیت عمل حکم اختلافی کرد میان وکیل و موکل واقع شود شرط عاقدین نیست
 بر در و اسباب شرت آن عمل در حق خود صحیح باشد پس توکیل صبی مجنون صحیح نیست وکیل بودن ایشان نیز صحیح نیست بر قول این عاقد
 اعمی است نشان کرده میشود ازین سلسله جواز توکیل و بیع و شرا نیز اگر اگر توکیل و صحیح نباشد مصالح او برهم خورند و ضمیمه توکیل
 است که اذن عقد از وی مجید شود مانند و کلتک فوضته الیک بیع و شتر و ضرورت نیست لفظ قبول بلکه اگر موجب فرموده کار کند
 آن توکیل خواهد بود و در تحقیق توکیل بشرطی دو وجه آمده است صحیح است که و عده است از عقد توکیل شرط عقد یکدرومی کیل
 است که موکل مالک آن باشد پس اگر گوید و کلتک فی بیع عبدی یا ملک فاسد باشد و طیفه وکیل است که مخالفت امر موکل و غیره
 محل قیمت است نکند پس اگر مطلق بیع او را وکیل کرد و از او میرسد فروختن بغير نقد بلکه نه بنسبه نه بغبین چنانکه غالباً انرا
 کرده می شود و اگر بیع مؤجل اذن داد و در عرف اهل دران باب متعارف است بران حل کرده آید و اگر مخالفت کند و بیع را تسلیم
 است بیضا من او شود و اگر مطلق شتر وکیل کرد و شتر را می حبس جایز نیست پس اگر خرید کرد با علم آن و موکل حاضر است آن از آن خود
 خواهد بود و اگر بغير علم خرید کرده است و ضرری در وی لاحق است و قیمت او مناسب و در وقت تعصیر غایب است غایب است که از آن
 خود من باشد وکیل اگر از آن توکیل داده است میرسد او را وکیل گیرد و اگر از آن نداده است و کار از وی تمام نمی شود وکیل بگیرد
 امین را و اگر در گفته بیع من فلان او بجنه کذا و ثمن کذا مخالفت جایز نیست و اگر وکیل کرده است در خریدن شاتی بر صفت کذا
 بیک یا پس در شاة بهمان وصف بیک یا خرید کرد پس ظاهر حق است بحدیث اشترای ضحیه ازین قبیل است هر چه مخالفت
 و زیاده نافع باشد و اگر مخالفت کرده است و عهده بر معین واقع شود در کرده نشود و اگر بر معین واقع نشده است از آن وکیل باشد
 معزول میشود وکیل بعزل موکل و بعزل خودش و منعزل میشود بخرج احدی از اهل بیت تصرف یا بخرج محل تصرف از اهل بیت و اگر
 در میان ایشان اختلاف واقع شود در توابع عقد قول وکیل را اعتبار کنند باین امانند اشتریت کذا یا اشتریت بفضی اگر در اصل کذا
 یا شرط آن اختلاف واقع شود البتة علی المدعی و البین علی من انکر و توکیل مخصوص نیست به بیع و شرا بلکه جاری میشود در هر عقدیکه
 قابل نیایه باشد پس طاعات توکیل درست نیست الا ج و تفرقة زکوة و فسخ و عقیقه و بچنین دایلا و لعان و شهادة و اخذ از طهارت
 درست نیست و صحیح است در هر طرف بیع و بیع سلم و رهن و نکاح و طلاق و سایر عقود و فسخ و قبض وین و اقباض آن و دعوی
 جواب آن و تمسک مباحاة مانند احتساب اهل بیت و احیاء و موت و استیفاء و عقوبه که حق آدمی است مانند قصاص و تلافی و در

[illegible]

فکیس بیانی که فی الجمله احاطه براد واقع شود ضرورت نیست نه مستقصد و بیان اگر بگوید و کلمات جمیع اموری صحیح نباشد و اگر گوید
فی بیع اموالی صحیح باشد باب المساقاة مساقاة عبارت از آنست که شخصی بستان خود را کسی بدین آنکس عمل کند و در آن
بسی و غیر آن بشرط آنکه منتقسم باشد میان ایشان بطوریکه قرایده شده اند ما لک عن ابن شهاب عن سعد
السبیب بن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لیس فی خیر یوم اقل خیر قریکم علیکم الله علی ان الترمذی ثانی
قال لکان رسول الله صلی الله علیه و سلم یبعث عبد الله بن رواحة فیخرج من بینه و یدینهم ثم یقول ان شتمت فکم وان
قلی مکافا یاخذ منه رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم و خیر را در روز یک فتح کرد خیر را من جای میدهم شما را تا وقتیکه خدا تعالی شمار
جای بد بشرد آنکه خرمایان ما و میان شما منتقسم باشد پس میفرستاد حضرت صلی الله علیه و سلم عبد الله بن رواحه را
پس عبد الله بن رواحه خرم میگرد میان خود و میان ایشان بعد از آن میگفت اگر خواهید پس شمار باشد اگر نخواهید
مرا باشد پس بیوم دیگر گفت جسد خود را ترجم گوید رضی الله عنه لابد است در مساقاة از عاقدین و اشجار و صیفه یا قریه که
باین حد ثابت شود و چیزیکه بشرط کرده باشند و وظیفه عاقدین و حکم اخلافی که در میان ایشان واقع شود پس شرط عاقد
و لفظ عقد و غیر آن در مضاربه مذکور شد از آنجا باید گرفت و ایامخا برة و آن عمل کردن در زمین است بشرط بعض
خارج زمین از یکی باشد و بذرع و عمل از دیگری و فزارحه و آن عمل کردن است در نزع بشرد طبعی خارج زمین و بذراع
باشد و عمل از دیگری جایز است یا نه میل فقیر درین مسئله نیز بسیار مام احمد است از جواز هر دو و الله اعلم باب کوله الا و
الذهب الورق باب در گزایه دادن زمین بمقابل طلا و نقره ما لک عن ربیع بن ابی عبد الرحمن عن حفظة بن قیس
عن رافع بن خدیج ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کراء المزارع قال حفظة فسالته رافع بن خدیج بالذهب الورق
فقال اما بالذهب الورق فلا یاس به رسول الله صلی الله علیه و سلم بنی فرمود از گزایه دادن مزرعه یعنی با چیز مجهول اجز
در وی غور باشد چنانکه در حدیث دیگر بیان آن آمده است گفت حفظه که راوی این حدیث است پس سوال کردم رافع بن خدیج
از گزایه دادن بطلا و نقره پس گفت اما بطلا و نقره پس هیچ باک نیست در آن ما لک عن ابن شهاب انه قال
سألت سعید بن المسیب عن کراء الارض بالذهب والورق فقال لا یاس بذلك ابن شهاب گفت سوال کردم سعید بن
از گزایه زمین بطلا و نقره پس گفت هیچ باک نیست در آن ما لک عن ابن شهاب انه قال سألته عن کراء المزارع
عن کراء المزارع فقال لا یاس بها بالذهب والورق قال ابن شهاب فقلت لدا بیت الحدیث الذی یدکر
من رافع بن خدیج فقال کثر رافع و لو کان فی شجرة اکریتها ابن شهاب سوال کرد عبد الله بن عمر از گزایه مزرعه گفت هیچ باک
نست از گزایه بطلا و نقره گفت ابن شهاب پس گفت من بنی فرمود از گزایه مزرعه پس گفت هیچ باک
نست

[illegible]

متى

معادست بکند و اگر برین در دین حال بوده است یا احلی که پیش از فساد می آید یا شرط کرده باشد بیع او و برین بن و عند خود
 انسا و صحیح است و اگر شرط کرده است بیع او صحیح نباشد و اگر مطلق گذاشته است دو قول آمده نظر بامکان بقیع عقد باعتبار شرط و بک
 تصریح او و اگر چیزی عاریت گرفت و اگر گذاشت صحیح است زیرا که در لفظ فرائض مقبوضه ملک بودن را برین را فهمیده نمی شود
 و ایاماتی است بحقیقت عاریت یا دین متعلق شده است بر قبضه او و قول آمده نظر بحقیقت عاریت و بحا صیته برین فقیر گوید اگر
 مخالف حکم عقدی از مانع کند موجه باشد و اگر گوئیم استیثاق هم است از آنکه متعلق شود حق مرتبه بر قبضه او یا حمل کند او را بر
 دین سبب قدرت او بر منع از انتقال موجه تر باشد و الله اعلم بشرط موهون آیت که دین ثابت باشد چنانکه آیت در آن
 است و اگر موهون آن عین منصوص بر استعاره واقع شود و وجه آمده است بنا بر آنچه در توجیه آیه گفتیم موجه تر می نماید و اگر موهون
 ثابت نشده است بر ذمه مثل جعاله پیش از فروغ عمل و قولی از اقوی نزدیک فقیر جز از دست نزدیک شروع در عمل زیرا که
 جعاله در غیر صورت اول است بلزوم و در یک بین برین بعد برین صحیح است و ایامیک موهون در دین بعد برین صحیح است
 قول قدیم شافعی صحه است و همان است اقوی نزدیک فقیر زیرا که ابراست از عقد اول انشاء عقد دیگر است و قبض شرط
 لزوم برین و تمام است و قبض مرتبه حاصل میشود بیا شرطه او قبض را یا با شرطه ناسب اگر برین را یا اعلام او را ناسب ساخت
 درست نباشد زیرا که این نایب عود میکند با ابطال قبض و اگر قبض مرتبه برین بوده است بغصب یا در بیعت و قبض برین
 اذن جدید شرط است یا نه ظاهر نزدیک فقیر عدم شرط است زیرا که عقد با قبض اذن خلافت است و اگر برین قبل از
 قبض موهون در وی تصریفی کرد که مزیل ملک باشد مانند بیع یا برین دیگرین رجوع است از برین و این تصرف بعد از قبض در
 نباشد الا باذن مرتبه و در عتاق اقوال آمده است نظر بآنکه مفسد برین است و بآنکه شارع تحریم موهون بران برین
 میرسد انتفاع بآن مجزئ است لا یعلق الیه برین پس آن انتفاع اگر بغیر استر و ادیسر آید فیه و الا استر و ادیسر و بعد از انتفاع باز با برین
 اگر انتفاع در روز است بشب باز گرداند اگر در شب است بر روز باز گرداند و اگر برین و مرتبه در عقد شرط کند که در قبض ثالث باشد
 جلیز است و اگر آن ثالث بمیرد اتفاق کنند بر شخص دیگر و الا حاکم نزدیک عدلی بخاطر و پس اگر اصل دین آمد تکلیف دهد بآنکه ایضا
 از غیر برین یا از بغیر و شد پس اگر اصرار کند حاکم از بغیر و شد و اگر شرط کرده باشد که عدلی آن را بغیر و شد آن عدل نفروشد
 بنشین مثل حال از نقد بلذ و مؤنه موهون تا وقت ملک بر این است از علف و غیر آن و اگر موهون تلفت چیزی از دین
 ساقط نشود باب من ایچی مواتا افهوی بر که زنده کند زمین موهون را پس آن زمین ملک است موات جبار و از زمین است
 منتفع به نباشد سبب بقدر یا بسبب بودن در خان خار و یا بقدر او از بلاد و زنده کردن او عبارت از معنای کردن است
 و قلبه ای کردن و نه رکافتن و چاه کردن تا حیا شود برای انتفاع مالک من هشام بن عمره عن ابی ان و الله اعلم

الغدير فيكوس من
عالمين من
وقول ليس هو
وخاله عليه السلام
وهو قول أبي حنيفة
والذي ان السلطان
الذي ان السلطان
السلاطين و
عليه ومن
لصالح الامم
لهم على ذلك
من احيى موتاه
فانهما السنة
وعليه السلام
قلنا

من اجماعاً صامیة فی طلیس لعرق ظالم حتی رسول الله علیه وسلم فرمود هر که زنده کند زمین مرد را پس آن زمین را ورز
دیت عرق ظالم را حتی عرق بتوزین است و ظالم صفت اوست و عراق در جهل ریشه های بیخ درخت است که در زمین رو زند
و درخت از راه آن ریشه ها آب گیرد و در ادای بیانت که شخصی اعیان زمین کرده است شخصی دیگر آمد و نهالی در آنجا نازد بطریق
میس باید کند آنرا و بر نشاندن این بیخ حتی ثابت نمی شود و مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابیه ان عمر بن الخطاب
قال من اجد ارضاً لم یسقط فیها حق عمر بنی الله عنه فرمود هر که زنده کند زمین مرد را پس آن زمین را ورز
لا بد است از تحقیق مضمون موات و تحدید اعیان پس موات غیر محصور گویند و موات و محصور و عرف متقابلند پس چیزی که محصور باشد کجانی
یا زراعت ملوک عامر است اعیان آن و چیزی ندارد و لغت نهانی دلالت بر آن میکند که اعیان ملک است و آنچه سابق محصور بود و اعیان
خراب شده است و مالک و معلوم نیست اگر عمارت جاهلیت است آنرا از من عادی گویند و صحیح است که حکم و حکم موات است و اگر عمارت
برده است حکم و حکم مال ضایع است پس مضمون است بر امام در حفظ آن چنانکه در باب ضوالان ذکر کرد و اگر امام خواهد حفظ کند آنرا
و اگر نخواهد بیخ نماید و محافظه نشن او کند تا آنکه مالک پیدا شود و اعیان مختلف است باختلاف اغراض ناس و احوال آنست که هر چه تصدیر
چون بوجهی ساخته باشد که اسم آنچیز بر روی جاری میشود و در عرف اعیان آن مستحق گردد پس اگر ممکن ساخته است شرط آن تحلیف
و تصدق بعضی آن و درست کردن در واره آن و اگر زیر ریه دواب ساخته است تحلیف آن و تعلیق باب بر آن اگر چه سفت نباشد
و اگر مرز ساخته است جمع تراب یا اجمار یا شوک گرد آن و نشویدارض و قطع ذوات الشوک و مانند آن و همیا ساختن آب
اگر چه طریق کفایت نکند و اگر بستان ساخته است تحجیر یا اجمار یا شوک و تصدق یا تراب گرد آن و همیا ساختن آب برای آن
و عرس اشجار در آن و چون اعیان از من تمام شد میرسد او به من کسی که در حرم او تصرف میجوید و حرم معور نیست که حاجت آن
مستعلق باشد بر کسی تمام انتفاع پس حرم قریه نادری است یعنی جای اجتماع قوم برای حدیث و عبادت و مانند آن و همیا ساختن آب
غذا و مانند شتران و مطرح رماد و سرچین و در فتن اموات و مانند آن و حرم دار مطرح و د و سرچین و کناسه و تلج و عمارت و
وسیل آب و حرم میرود و فتن شتران آبکش و حوض آب و دلاب و جای تردد دواب و از عمارت حدیث معلوم شد که حاکم ملک
پس اگر اعیان تمام نشد بلکه انتفاع امام بعضی موات را یا تحجیر او بر بعضی موات مستحق شد و می احق است بآن پس دیگر بر این
در آن تصرف کردن بقیاس حدیث و خطیب حکم می خطبه اخیه و حدیث من قادم من مسجد فواحق بر و اگر خیر او احیا کرد
آن اعیان کند و او باشد و اگر در تحجیر از من متعارف زیاد شده سلطان او را گوید ایا کین یاد است بدو را امام گوید انتفاع
موات برای قادی بر اعیان که قدره آن دارد و بآن الحی می عبارت از اذن است که امام اختیار کند یک قطع زمینی موات بر
چرا نیدن با نودان حرمیه و صفت یا جانم کم شده و جایز نیست می برای غیر آن مالک عن دیند بن اسلم عن ابیه ان عمر بن

[illegible]

در این راه را می بیند و از این راه می آید و از این راه می آید و از این راه می آید

عزم راجع الیہ

المخاطر

الخطا استعمل مولی له یثقل ثقیلاً علی الخیفة فقال یا هاشمی احمک جملک عن الناس و اتق دعوة المظلوم فان دعوة المظلوم حجة
 و اقلل رب الصغریة و الصغیة و یا اعی نعم ابن عفان و ابن جوف فانما ان تملک ما شیتها یرجوا الی المیزان الی الزرع
 و یخل و ان رب الصغریة و الصغیة ان تملک ما شیتها یا بنی بینه فقیلاً یا امیر المؤمنین افتارکم انما لا ابالک قال
 و الحلاء الیرحی من الذهب و الورق و ایم الله انهم لیرون ان قد ظلمتم انما المبلادهم و میا هم قاتلو اهلها فی الجاهلیة
 و اسلم اهلها و الاسلام و الذی فی یدیه الاموال الذی عمل حی فی سبیل الله ما خفیت حلیم من بلادهم من شتر
 حضرت عمر بن الخطاب غلب خست ازاد کرده را از ان خود گفته میشد از شهری بر می پس گفت ای منی بند کن بازوی خود را تا ندانی منی
 و تبرس از دمای مظلوم پس بر آئینه دعا مظلوم قبول کرده شده است و فعل کن چنانکه خود را از شتران و حصان و دود را از زرا
 و دود دار مرا از شتران پس عرفان و پس عرفان پس بر آئینه برد و اگر ملاک شود شتران ایشان باز گردند بسوی مدینه بگویند
 و خزانیان هم بر آئینه چنانکه خود و دود خود اگر ملاک شود مویشی ایشان بیارند پیش من فرزندان خود را پس بگویند یا امیر المؤمنین
 باری که گفته ایشان من پدریست ترا پس آب و گلیه آسان ترست نزد یک من از زور و فقره و قسم بخدا بر آئینه مردمان کجاست
 میکنند که من ظلم کرده ام بر ایشان و معین کردن حی و منع کردن مردمان از وی بر آئینه این موضعهای شهر که ایشان
 قاتل کرده بودند بران و جابلویه و اسلام آوردند بران و دولت اسلام قسم بذات پاکی که نفس من در دست اوست اگر
 نبود می سوختی که سوار میکنم بران و در ا خدا تعالی می ختم بر ایشان از شهرهای ایشان یک و حب متبرجم گوید رضی الله عنه
 نام ترا میرسد که می سازد و بقدر از موت برای رحمی جانوران جزیه و صدقه و ضوال ضعیفان از بجه منی از در رفیق برای
 و برای سپان جاد و آنچه در حدیث آمده است لاهی الا بعد در سوره معنیش آنت که لاهی الا لیسیت المال و در بصورت شخصی ملک
 کند بر حی تا نگذارد که خیر این مردمان رحمی کنند باب لا یختص احد بالمعدن الظاهر مخصوص گردانید نشود
 کسی را بعد از ظاهر مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال لا یمنع فضل الماء لیمنعه به الکلا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود منع کرده نشود زیاده آب را تا منع
 نکرده شود بوی خواه از یعنی کسیکه منع میکند آب را گو یا منع میکند گاه مباح را زیرا که جانوران منی توانستند بود در آن
 و ادعی نکرد و منی که آب نوشند متبرجم گوید رضی الله عنه در حکم آب چشمه است هر معدن ظاهر مثل معدن ملک سنگ
 و سنگ سرخ و سنگ مرمر و کلا و حطیب کوستان و مانند آن و معنی معدن ظاهر مثل معدن ملک سنگ
 بریدن آن یا حمل آن بوده باشد پس هر که بر دار آن او باشد و اگر مردمان با یکدیگر مضائقه کنند سابق را مقدم کرده شود بقدر
 حاجت او و اگر مردمان بیکدیگر فخره انداخته شود یا امام بر او خدایی را برد دیگری ترجیح دهد و معنی حدیث آنت که اهل جابلویه

ملفوظات

عليه الشافعي
والخطم
المنجنيقي

الذی لا یؤمن ان یجی
للاضام ان یفسد
موات لری فی نفسه
وقت و

موانع
خبریه و صلوات و
ضالّه و ضعفی من
نویسی لغای

فَاللَّهُ أَكْبَرُ
الْحَمْدُ لِلَّهِ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ

قل مشى عليه
في المنهاج المعدل
الظاهر وهو ما خرج
الحاكم

الظاهر
١٤٤٤
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
أجمعين
أما بعد
فإننا نحن undersigned
بمقتضى ما ذكره
في السطر الأول
من هذا التماس
فإننا نحن undersigned
بمقتضى ما ذكره
في السطر الأول
من هذا التماس

مقطع

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطراز الأئمة الكواكب الثمانية والأربعين

[illegible][illegible]

منها ان يستقر
ان عظم ذلك وهو
والقائمة في كل سنة
وطيد الشافعي
الزجاج والوسيق
راجح الى وسوق
من اهل الوسط
اوقدي اليك
اروض الخ خاقه
لم يزل عنده
لحيطة حقه
بحر جود الشافعي
حاجته ووجه

五

[illegible][illegible]

مَنْ أَزَلَّكَ
وَقَدْ كُنْتَ
لَا تَعْلَمُ

قد انما يخطيه ولا اجرة عليه
 ان يسمي الملقط ويصغر اللفظ
 في الكلام لا يخطيه فان اعطى
 يد في حل الملقط ان
 قال في اللفظ لا يجزى على
 سنة عليه قوله ولا يخطيه
 حيفه وخص منه الملقط
 ويترك على غيره الملقط
 وهو يعرف في الملقط
 لا يحل الملقط
 سنة على قوله لا يخطيه
 ان صاحبها يعرفه
 قال في قوله لا يخطيه
 مدة لا يطلب بعدها
 قوله لا يخطيه
 الشافعي في ذلك الملقط
 بعد التعريف اذا اختار
 التماسه وخص منه لفظه
 المسمى باللفظ ولا يخطيه
 لفظه الا معترضا
 ابو حنيفة في ذلك
 قال في قوله لا يخطيه
 ما في معناه عند
 الملقط

[illegible]

بعد از آن فرموده عید از این وقتیکه می آور صاحب داده میشد و از این وقت که مال ضایع و قسم است
 و این ضایع و غیر آن پس عید است تقاطع آن کسی که دامن باشد بر دیانت و تعریف خود و مکروه است غیر او را و بعد تقاطع آن
 تعریف او یک سال بعد از آن اگر مالک پیدا شود و وصف کرد و آنرا با و تسلیم کند و الا بشناسد عفا من له و بعد از آن جایز است
 تمکین او و جایز است تصدق با و استثنای کرده می شود از این کلیه شئی تا فدا ماند عفا و سوط و جل پس واجب نیست تعریف مجدد
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فی العفا و الطو و حمل و شهادت به یقین بر او و او را و پس لا بد است در بیان شرط
 تعریف و حقیقت تا فدا حقیقت و وصف و معرفت او پس تعریف در اسواق باید و در ابواب مسجد نه در عین مسجد و استیجاب اوقات
 مراد نیست بلکه بر حسب طایفه اولاد هر روزی و دو وقت بعد از آن هر روز یک مرتبه بعد از آن در هر یک از این دو بار یک مرتبه
 که در و در شل این امور از عرف اخذ کرده می شود و ذکر کند بعضی اوصاف شئی تا شانه نشود و استیجاب کرده نشود و ذکر اوصاف او
 تا کاذب یا دعی آن نکند و چون مالک وصف او کند جایز است از تسلیم اگر صدق او معلوم نماید و شئی تا فدا چیز است که مالک آن
 بعد مفارقه آن برای آن از راه خود باز نگردد و بعد من عدم رجوع جایز است در وی تصرف بغیر تعریف و اگر ظن
 رجوع تا زمانی داشته باشد تا آن زمان میاید تعریف کرد و آن مختلف است باختلاف شئی و باختلاف احوال و مواضع و در هر
 دیگر معنی عدد و چنین آمده است و آن اشاره است به جمع آنچه تعریف او تعلق داشته باشد بحسب قسم دیگر و این ضایع است
 و آن در قسم است آنچه شبیه غنم است در ضعف و تسلط اگر بر آن مانده اند ابل است که بقوه خود از مفار سباع منقص شود
 پس ایام را میرسد تقاطع قسمین چنانکه از حدیث حضرت عمر ظاهر شد زیرا که آن سبیل خطایان سلیم است و در ضیعت
 تعریف لازم نیست و بعد انتظار اگر مالک پیدا شد اگر خواهد بفرشد و اگر خواهد برای مالک بگذارد و اگر خواهد بر بیت المال
 تا آنکه بپاک شود و در قسم اول احادیث سلیم را میرسد تقاطع آن و در قسم ثانی میرسد باب اللقیط لقیط عبارت از طفلی است
 که در راه افتاده باشد کسی که برادر مالک عن ابن شهاب عن مشکی عن جلیل عن رجل من بنی سلیمان و جده منبذ
 فی صلب عمر بن الخطاب قال یحببت به الی عمر بن الخطاب قال یا حملاک حلی اخذ هذه النسمه فقال وجدتها ضایعة
 فاحخذتها فقال له عمر ایضا یا امیر المؤمنین انه رجل صالح فقال حملاک کذلت قال نعم فقال عمر اذهب فهو حر و لک
 و لاه و علینا نفقة سنین یافت طفلی را در راه افکنده در زمان حضرت عمر رضی الله عنه گفت سنین پس آوردم او را
 پیش عمر بن خطاب پس گفت عمر چه چیز باعث شد که بر کفن این جان گفتم یا فتم او را بی اعتبار افتاده پس گرفتم او را پس
 گفت پیش حضرت عمر عریف در عین شخصی که برای معرفت احوال مردمان مقرر بود یا امیر المؤمنین بر آئینه این شخص صاحب
 است پس گفت حضرت عمر یا مال چنین است گفت عریفاری پس گفت عمر بر ویس انظر انراست و در تراست و او

جواز التقاطه
 مالک و لا یقتصر منها
 کثارة یجوز التقاطه
 فی القربة و القارة و لا
 فرق عندی فی خفیة و بین
 ان یکون بوجیهة و غیبیة
 قوله معهما مقامها و
 حذاها انما بالبقاء
 انما اذا و شئت انما
 شئت منسب لکون فیه
 و بها و لا یفیه و لا یام
 و اراد بالبناء و احاطت
 و انما تقوی بها علی
 السیر و قطع الی الاشارة
 و انما فی هذا قال یحببت
 اخذتها الی ذهابها
 قوله ثم یسلم قال عمر
 کلوا و ارجعوا حسن
 ان شاء الله و انما
 حتی جمعی اهلها و ان
 خان علیها الضیعة
 و لم یجد من یرجعها
 فباعها و دفع ثمنها
 حتی یلوا الی اربابها و لا
 یسین الذل

له قلت
 في ثلث المال جاري بنى شود وصيت کرد و سيوم حصه مال **صالح** عن ابن شهاب عن عاف بن سعد بن ابى و قاس
 عن ابيه انه قال جاء في رسول الله صلى الله عليه و آله يهود في عام حجة الوداع من وجع استدجى فقلت يا رسول الله
 قد بلغني من الوجع ما ترسى وانا ذ و مال ولا يرثني الا ابنة لى فأتصدق بثلثي ما لى فقال رسول الله صلى الله عليه
 و آله انقلت قال لا ثم قال رسول الله صلى الله عليه و آله الثلث والثالث كثير انك ان تذر ورثتك ان
 خير من ان تذرهم عائلة يتكففون الناس و انك لو يتفق نفقة يتبعها وجه الله الا حورت عليها حتى تموت
 فامرأتك قال فقلت يا رسول الله اخلف بعدا صابى فقال رسول الله صلى الله عليه و آله انك لن تخلف فتعمل عملا
 صالحا الا ازودت به درجة و رفعة وعلقت ان تخلف حتى ينتفع بك اقوم و يصير بك اخرون اللهم من
 اصحابي هجرتم و لا تردم على اعقابهم لكن الباش سعد بن خولة يروى له رسول الله صلى الله عليه و آله ان مات **صالح**
 سعد بن ابى وقاص گفت تشريفه آور و سبى من رسول الله صلى الله عليه و سلم بيار برسى مكر و مراسل حجة الوداع
 سبب دريكه نهايت رسیده بود من پس گفتم يا رسول الله هر آينه رسیده هست بمن از بيمارى انجيمى منى من
 صاحبى لم و ارشامى شود مرا مگر يك ختر از ان من آيا صدقه بدهم و سيوم حصه مال را پس فرمود حضرت صلعم
 پس گفتم صدقه دهم منى مال را فرمود و نه بعد از ان فرمود حضرت صلعم عليه و سلم صدقه ده يك سيوم حصه
 و سيوم حصه بسيار است هر آينه اينكه تو نگر بگذارى و ارشان خود را بهتر است از آنكه تنگ دست بگذارى ابان را
 بگفت خود سوال ميكند از مردمان و هر آينه تو چرا نكنى بپنج خرچه كه طلب كنى بآن رضامندى خداستعالى را مگر كه
 مرده داده شود ترا بران تا آنكه ثواب داده شود ترا بر چيزيكه منى در دمان زن خود گفت سعد پس گفتم يا رسول الله
 ايام پس گذاشته شود بعد از ان من معنى عمر من كاز شود پس فرمود حضرت صلعم عليه و سلم هر آينه پس گذاشته شود

و بر او جيب است نفقه او قال يحيى سمعت ما قال ابا عبدنا و الحسن انه حرمان و لاءه للمسلمين عم يوشى نه و يعقون
 كنت يحيى شنيتم ما لك اذا كنت امر بكم بقررت نزيك ما بين اهل منيه در باب نبوة انت كه دسى آراوست و دلا را و مسلمين را
 سلطان مارث او ميشود عقل او ميشود ترجم گويد التقاط نبوة فوسن بالكتاب است و ايا شهادت و وقت التقاط ضرورت
 اقوى عدم ضرورى بودن اوست نيز كه حضرت عمر حكيف مشبهها و لغرموز و از حديث حضرت عمر معلوم شد كه لقيط حرسى كه
 اهل منى آدم برتية است و از حديث نيز معلوم شد كه اگر لقيطه صالح باشد ترك كرده شود و لقيطه را در دست او و اگر اصل مجنون
 نزع كرده شود از دست او و اما قول عمر كه دلا را و پس معزل بر بخت از و نيت بقول مالك پس توجيه آن نهست كه چون
 طفل بالغ شود موكدست او را مواراة در حكم موة مانند مواراة موالى با معتقان خود **باب** لا تقصد الوصية الا
 في ثلث المال جارى بنى شود وصيت کرد و سيوم حصه مال **صالح** عن ابن شهاب عن عاف بن سعد بن ابى و قاس
 عن ابيه انه قال جاء في رسول الله صلى الله عليه و آله يهود في عام حجة الوداع من وجع استدجى فقلت يا رسول الله
 قد بلغني من الوجع ما ترسى وانا ذ و مال ولا يرثني الا ابنة لى فأتصدق بثلثي ما لى فقال رسول الله صلى الله عليه
 و آله انقلت قال لا ثم قال رسول الله صلى الله عليه و آله الثلث والثالث كثير انك ان تذر ورثتك ان
 خير من ان تذرهم عائلة يتكففون الناس و انك لو يتفق نفقة يتبعها وجه الله الا حورت عليها حتى تموت
 فامرأتك قال فقلت يا رسول الله اخلف بعدا صابى فقال رسول الله صلى الله عليه و آله انك لن تخلف فتعمل عملا
 صالحا الا ازودت به درجة و رفعة وعلقت ان تخلف حتى ينتفع بك اقوم و يصير بك اخرون اللهم من
 اصحابي هجرتم و لا تردم على اعقابهم لكن الباش سعد بن خولة يروى له رسول الله صلى الله عليه و آله ان مات **صالح**
 سعد بن ابى وقاص گفت تشريفه آور و سبى من رسول الله صلى الله عليه و سلم بيار برسى مكر و مراسل حجة الوداع
 سبب دريكه نهايت رسیده بود من پس گفتم يا رسول الله هر آينه رسیده هست بمن از بيمارى انجيمى منى من
 صاحبى لم و ارشامى شود مرا مگر يك ختر از ان من آيا صدقه بدهم و سيوم حصه مال را پس فرمود حضرت صلعم
 پس گفتم صدقه دهم منى مال را فرمود و نه بعد از ان فرمود حضرت صلعم عليه و سلم صدقه ده يك سيوم حصه
 و سيوم حصه بسيار است هر آينه اينكه تو نگر بگذارى و ارشان خود را بهتر است از آنكه تنگ دست بگذارى ابان را
 بگفت خود سوال ميكند از مردمان و هر آينه تو چرا نكنى بپنج خرچه كه طلب كنى بآن رضامندى خداستعالى را مگر كه
 مرده داده شود ترا بران تا آنكه ثواب داده شود ترا بر چيزيكه منى در دمان زن خود گفت سعد پس گفتم يا رسول الله
 ايام پس گذاشته شود بعد از ان من معنى عمر من كاز شود پس فرمود حضرت صلعم عليه و سلم هر آينه پس گذاشته شود

عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما كان من شيء الا وحي اليه

بمن يعمل آري كارتك انما انك زائد وشمود بان درجه تو در بزرگی تو امید انت که پس گذاشته شوی تا آنکه بهره مندند
 بسبب تو قومی و زبان کار شوند بسبب تو دیگران بعد از ان پنخضرت صلی الله علیه وسلم خواند ای بار خدا یا تمام کن بر
 یاران من هجرت ایشان را و درکن ایشان را بر پاشنه های ایشان یعنی بار خدا یا هجرت ایشان را ضبط کن بسبب گناهی
 لیکن محنت کشنده سعد بن خولست رقت میکرد برای او پنخضرت صلی الله علیه وسلم بسبب آنکه ببرد در مکه یعنی رجوع کرد
 از هجرت بکد و بر مشاق هجرت صبر نکرد پس ضبط شد اجر هجرت او در همان حال در باب الحث علی تعجیل الامیه
 در پنخضرت و رغبت کردن بر شتاب نمودن وصیه مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله
 علیه وسلم قال ما حق امرء مسلم الا ان یصلی فی بیت لیلته الا و وصیه مکتوبه عند رسول الله صلی الله
 علیه وسلم فمؤذیت لایق بائمه و مسلمان که پیش او چیز است که میخواهد وصیت کند در آن که شب گذرانند و شب در حلیه
 وصیت او نوشته شده است پیش او یا ب وصیه الغلام غیر المحتمل جایز است وصیت نوجوان غیر بالغ مالک
 عن عبد الله بن ابی بکر بن خرم عن ابیه ان عمر بن سلیم الزرقی اخبره انه قبل لعمر بن الخطاب ان ههنا غلاما
 یقاعا لم یحکم من عتقان و وارثه بالشام و هو ذو مال و لیس ههنا الا بنت عم فقال له عمر بن الخطاب فلیوص
 قال نعم و صلیا بمال یقال له بتر چشم قال عمر بن سلیم فبیع ذلك المال بثلاثین الف درهم و بنت عم لقی او صلی
 هیم عمر و بن سلیم الزرقی مذکور کرد و شد در پیش عمر بن الخطاب که اینجا نوجوانی هست که عمر که هنوز بالغ نشده است
 از قبیل عسار و وارث او شام است و او خداوند مال است و نیست او اینجا مگر یک نفر هم پس گفت عمر بن الخطاب باید که وصیت کند
 برای او گفت رومی پیش وصیت کرد و بر او و جالی یعنی بستانیکه آنرا گفته میشد بر چشم گفت رومی پس فروخته شد آن بستان
 پس هزار درهم و دختر عم او که برای می وصیت کرده بود را در عمر و بن سلیم بود مالک عن یحیی بن سعید عن ابی بکر بن خرم
 ان غلاما من عسار حضرت الوفاة بالمدينة و وارثه بالشام فذکر ذلك لعمر بن الخطاب فقیل له ان فلا یوص
 افیوص قال فلیوص قال یحیی بن سعید قال ابوبکر و کان الغلام ابن عشر سنین او اثنی عشر سنة فادعی بتر چشم
 فباعها اهلها بثلاثین الف درهم نوجوانی از قبیل عسار را حاضر شد موت در مدینه و وارث او در شام بود پس فروخته شد
 این ماجرا پیش عمر بن الخطاب پس گفته شد پیش او هر آینه فلان می میرد پس آیا وصیت کند عمر بن الخطاب فروم باید که
 وصیت کند و آن نوجوان طفل ده ساله بود یا طفل دوازده ساله پس وصیت کرد بر چشم پس فروخته شد آنرا اهل آن بستان
 در هم باب لا وصیه لوارثه وصیت درست نیست بر او وارث قال یحیی سمعت ما الکا یقول السنة الثابتة معناه
 الحق لا اختلاف فیها انه لا یصح وصیه لوارثه الا ان یجیزه ذلک و در نه لکیت گفت یحیی شنیدم مالک

و علیها اهل العلم قال
 محمد بن عبد الله بن
 حسن بن علی بن النعمان
 قال الشافعی منی
 الحدیث الثمین
 وان السعید بن
 الوصیة بن یحیی
 ص ۸۵
 لا یصح وصیه لوارثه
 منی علیه وصی
 فی قول یحیی من صبی
 عیث فی الوفاة و لا یصح
 من صبی
 و علیها اهل العلم
 و یحیی بن یحیی
 النقیس و یقول
 الا ان یجیزه ذلک

عن یحیی بن یحیی عن النقیس

قال ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما كان من شيء الا وحي اليه

عليه اهل العلم في الزمان
 ولى منهم فان تصرف
 ولى وسببه الصغر
 ايقن ان والى فان انقضى
 شيئا من احوالها
 ولا يجوز
 لغيره من الجور عليه
 لغيره من ولا انشاء
 ولا اعتناق وصية
 ولا غير اذن اذ هو
 باذن والى الى احواله
 لا انقضت للمالى في
 الاحوال والى للمال
 فان بلغ خفي شيئا من
 العلم على من لا يعلم
 انما هو من العلم
 فان بلغ خفي شيئا من
 العلم على من لا يعلم
 انما هو من العلم
 فان بلغ خفي شيئا من
 العلم على من لا يعلم
 انما هو من العلم

مداکستورم

۱۰۰

لایا که اگر اذن ولی باشد تصرف او صحیح است و تصرف غیر اذن در امور صغیره که صبیان را از آن منع نمیکند جایز است و بهر حال
 زیرا که او در دایره غلطه عصفوری خرید و نمود و بلوغ نخل در حدیث منسرحه است باطلان احوال بلوغ به پانزده سال یا اثنان
 عا نیز از ماتب بلوغ است یا از ظاهر است که است و احتمال استعجال اثنان بدو ایچته و ایات بعد است التفات کرده می شود بان
 مره حین زیاده است و اینها از احادیث متعدده مستنبط شده است و علی را اگر غنی باشد غرض مال جایز نیست و اگر فقیر باشد
 بقدر اجرت درست است و نزدیک تسلیم اموال تحب است اشهاد بروی و ظاهر ایات است که اگر بر بالغ سفر طاری شد نزع کرده شود
 اندی مال او را در شد صلاح حق مال است پس تمام کند نیز بخند و نیز است که صرف کند اموال خود را با احتمال ضمن فاحش و همچنین خرج
 کردن بوجهیکه عقلا مصلحت نبیند در آن و اقوی تریش غیر آنست که رفاهیت مفرط در سماع و ملاس که با عاده قوم بون مان
 داشته باشد نیز درست و در معرفه تغیر لا بد است از اجتهاد و تامل اقوی آنست که اگر در فسخ خرج میکند قبض کرده شود مال
 بهر خط و دین مال مری **باب** اکل مال الیتامی ظلما و یحی لولی ان یخلط مال الیتیم بالادکان له فی ذلک نظر حرام است
 مال یتیمان بظلم و جایز است ولی یتیم را که مخلوط سازد مال یتیم با مال خود و قتیکه باشد او را شفقت یعنی صلاح مال یتیم در آن بدانند
 قال الله تعالی ان الذین یاکلون اموال الیتیم ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا برائیه آنا که میخورند مال یتیمان
 بظلم جایز نیست که میخورند در شکم خویش آتش را و در آید بد و نزع قال الله تعالی یسئلونک عن الیتامی قل صلاح لم خیر وان
 تخاطبهم فاعوانکم و الله یعلم المصد من المصلح و لو شاء الله لا اعتکد ان الله عما ینحیکون سوال میکند از او
 بجهت صلاح آوردن کار ایشان بهتر است یعنی بغیر شرکت پس اگر مشار که کند با ایشان پس ایشان برادران شما اند و خدا میداند
 تباه کار را از صلاح کار و اگر خدا خواستی سخت گرفتی شما را برائیه خدا خالی متوار کار است **باب** مال لولی ان ینال من مال الیتیم
 چه چیز جایز است ولی را که بخورد از مال یتیم قال الله تعالی من کان غنیاً فلیتعفف و من کان فقیراً فلیأکل بالعرفه و هو برک شد
 تو اگر لیس غنی که بریزد یعنی وصی یتیم اگر تو اگر باشد از مال یتیم چیزی نگیرد و اگر فقیر باشد پس باید که بخورد و بصلت پسندید
 عن حمید بن سعید انه قال سمعت لقاسم بن محمد یقول جاء رجل الی عبد الله بن عباس فقال له ان لی یتیم و له ابل فاشتر
 من لبن ابله فقال ابن عباس ان كنت تبغی ضالاة ابله و تهنا جرباها و تلطخوها و تستقیمها ید و د و دهانها
 غیر منضم و لا ناهات فی الحلب **قاسم** بن محمد گفت آمد مردی بسوی عبد الله بن عباس گفت او را برائیه از آن من
 بچ در وصایه من عا و است که از شتران یا بنوشم از شیر شتران او پس گفت ابن عباس اگر طلب کنی گم شده و از شتر
 او و طلب کنی اجر و بقران یعنی آنرا که مرض غار شش باشد و مطین سازی جوغن او را و بنوشانی او را و زیکه بر خورد
 آب و نه پس بنوشی ظان که ضرر رساننده نباشی اولاد شیر خورنده او را و استیصال کننده باشی در دو ششیدن شیر را

۹۱
 قلت تبغی ضالاة
 ابله ای طلب ضال
 عنها تهنا جرباها ای
 تطلبها باهناء و هو
 القطن تلطخ فی کلین
 یوم و من دهانی شربا
 یسئل ای الولد الوضیع
 ناهات ای مستاصل
 الحلب بفتح اللام
 و یسئل ای الفل فی شرح
 السنه اختلاف فی ضال
 فان صیغوم الی انه
 یسئل ای الفل فی شرح
 احمد و اخرون و یسئل
 بکل در و مثل ما
 کقول اخلا و محمد
 بن الحسن

این کتاب در بیان احکام و فرائض و عبادات و غیره است و در هر باب از احکام و فرائض و عبادات و غیره که در این کتاب مذکور است در هر باب از احکام و فرائض و عبادات و غیره که در این کتاب مذکور است در هر باب از احکام و فرائض و عبادات و غیره که در این کتاب مذکور است

مانند حصه دوزن است یعنی مرد و دوزن اعتبار کنند و زن را یک اس می بین اعتبار تقسیم کنند پس در صورتی که افراد بنات اگر باشند دختران
 زیاده از دوزن پس ایشان را دو سهم حصه است از آنچه شریک کرده باشد و اگر باشد و اگر یک دختر پس از نصف حصه است پس اگر
 شریک شود با او و کسی خیر او را و حصه مقرر و باشد میان او و دوزن را ابتدا کرده شود و حصه شخص دیگر که شریک ایشان شده باشد
 زوج و زوجه و اجام و امه و علم و باشد آنچه باقی ماند بعد از آن حصه تقسیم میان او و بر قدر میراثهای ایشان یعنی مرد را مانند حصه
 زن حاصل این کلام است که بنات با ابناء حصه بالغین میشوند و امه و علم و مرتبه او و دوزن را نیز یعنی نه او و دختران و فیکه باشد
 بالاتر از ایشان و دوزن مانند حالت او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان مانند مرد او و او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان
 مانند زن او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان مانند مرد او و او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان مانند مرد او و او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان
 مع شوند او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان مانند مرد او و او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان مانند مرد او و او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان
 اگر نباشد و او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان مانند مرد او و او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان مانند مرد او و او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان
 دختران پس او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان مانند مرد او و او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان مانند مرد او و او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان
 از این دختران پس این مرد و باز میگردد بر آن دختران پس او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان مانند مرد او و او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان
 اگر چیزی زیاده ماند پس حصه آن زیاده را میان خویش مرد و مانند حصه دوزن و اگر زیاده نماند چیزی پس هیچ نیست ایشان
 و اگر نباشد او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان مانند مرد او و او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان مانند مرد او و او و دوزن را بر آن حال است مرد ایشان
 از آنکه نسبت میت دیگر است از ششم حصه است پس اگر باشد او و دختران پس مردی و او و نسبت متوفی بر ترتیب آن دختران است
 پس حصه ترتیب این از ششم حصه است و لکن اگر باقی ماند بعد از حصه اهل فرایض بقیه باشد آن زیادتی آن مرد و کسی که
 مرتبه باشد آنکس را کلاسی را باشد از دختران پس مردی و مانند حصه ترتیب میت کسی که در ترتیب از ایشان چیزی را که باقی نماند چیزی
 پس هیچ نیست ایشان را و اینست که درین باب گفته است که خدا تعالی فرمود در کتاب خود پس حکم الله فی او و دوزن که لایه قال الله
 الاموالهم علیه عندنا الذی لا اختلاف فیہ و لکن علیه اهل العلم ببلدان ان میراث الایم من اینه او اینست
 ان ترک المتوفی و لدا و لدا این ذکرا فانه یفر من لایب السدس فریضة فان لم یترك المتوفی و لدا او و لدا این ذکرا فانه
 یفر من لایب الایم من اهل الفرائض فیعطون فرائضهم فان فضل من لایب السدس فما فوقها کان لایب ان فضل
 عنهم السدس فما فوقه فحق لایب السدس فریضة و میراث الایم من ولدها اذا توفی بها و ان بنتها افتقرت للمتوفی و لدا
 او و لدا این ذکرا فانه یفر من لایب السدس فرائضهم فان فضل من لایب السدس فما فوقها کان لایب ان فضل
 عنهم السدس فما فوقه فحق لایب السدس فریضة و میراث الایم من ولدها اذا توفی بها و ان بنتها افتقرت للمتوفی و لدا
 او و لدا این ذکرا فانه یفر من لایب السدس فرائضهم فان فضل من لایب السدس فما فوقها کان لایب ان فضل
 عنهم السدس فما فوقه فحق لایب السدس فریضة و میراث الایم من ولدها اذا توفی بها و ان بنتها افتقرت للمتوفی و لدا

این کتاب در بیان احکام و فرائض و عبادات و غیره است و در هر باب از احکام و فرائض و عبادات و غیره که در این کتاب مذکور است در هر باب از احکام و فرائض و عبادات و غیره که در این کتاب مذکور است در هر باب از احکام و فرائض و عبادات و غیره که در این کتاب مذکور است

و لدا این ذکرا فانه یفر من لایب السدس فریضة فان لم یترك المتوفی و لدا او و لدا این ذکرا فانه

الفرائض

الغرض همین است که متوفی بجل و ببارک اسوآت و با بویه فیکون لامرأته الذی یموت و کلامه الثلث مما بقی وهو الوهم من داس المال والادخار
ان متوفی امرأة و تترك زوجها و ابویها فیکون لزوجها النصف و لامرأته الثلث مما بقی وهو السکین داس المال و ذلک ان الله
تبارک و تعالی يقول فی کتابه و لا بویه کل واحد منها السدس مما تركة النکاح له و لد فان لم یکن له ولد و ورثته اجزاء فلامرأته الثلث
فان کان لهما خوة فلامرأة السکین فصلت الستة ان الاخوة اثنتان فصاعداً گفت اما علی اتفاق حاصل شد بر آن نزدیک باشد
بسیخ خلاف نیست در آن و چیزی که باقیم بر آن اهل علم در شهر خود اینست که میراث پدر را بر پسر خود یا دختر خود بدین نسق است که اگر گذارد
متوفی فی غیبه از پسر پسر بر آئینه مقرر کرده میشود برای پدرشش یک حصه بر پسر اگر گذارد متوفی فرزند را یا فرزند پسر پس
اینست که شروع کرده میشود یکس که شریکیت باشد از اهل ذوالین پس داده شود این از حصص ایشان پس اگر باقی ماند از مال
شش یک یا زیاده از آن باشد آن زیادتی پدر را و اگر باقی ماند از ایشان شش یک یا زیاده از آن مقرر کرده شود بر پدر
پدرشش یک حصه مقرر حاصل است که سدس بطریق فرض است و باقی بطریق حصو به و میراث مادر از فرزند خود بدین نسق
است و فیکو بمیرد پسر او یا دختر او پس بگذاشت آن متوفی فرزند را یا فرزند فرزند را مرد باشد آن فرزند یا زن یا بگذاشت
از صاحب اخوة دو کس یا زیاده از خواه مردان باشند یا زنان یعنی خواهران همی باشند پدر را و یا علقی باشند از پدر فقط
یا علقی از مادر فقط بر تقدیر شش یک آن مادر است پس اگر گذارد متوفی فرزند را و نه فرزند پسر او نه دو کس از صاحب اخوة
یا زیاده از دو کس از ایشان پس بر آئینه مادر است یک است تمام و کامل یعنی ثلث جمیع مال مگر در دو مسئله پس یکی از آن
دو مسئله اینست که متوفی شود مردی و بگذارد زن خود را و مادر و پدر خود را پس درین مسئله میرسد زن او را چهار یک مادر او را
سه یک از باقی و آن سه یک چهارم حصه خواهد بود از تمام مال مسئله دیگر آنست که متوفی شود زنی و بگذارد شوهر خود را و مادر
و پدر خود را پس بیغور میرسد شوهر او نصف و میرسد مادر او سه یک از باقی و آن ششم حصه خواهد بود از تمام مال این
که گفتیم ازین جهت است که خدا تعالی فرمود در کتاب خود و لا بویه کل واحد منها السدس الا ان یس گذشت سنت که اخوة
درین آیت عبارت است از و یا زیاده از و یا اب
از زن خود و میراث زن از شوهر خود قال الله تعالی و لکم نصف ما تركة الذی یحکم ان لم یکن له من ولد فان کان له من ولد فکل السدس
ما تركة من بعد وصیة یوصی بها او دین و له من الریم ما ترکتم ان لم یکن له و ولد فان کان له و ولد فکل الثمن ما ترکتم
من بعد وصیة یوصی بها او دین و له و ما است نصف آنچه گذاشتند زنان شما اگر نباشد اینها از فرزند پس اگر باشد اینها
فرزند پس شماست چهارم حصه از آنچه گذاشتند بعد از خارج وصیتی که امر کرده باشند زنان بان یا بعد از وصی دین و زنان
است چهارم حصه از آنچه گذاشتند اگر نباشد شما از فرزند پس اگر باشد شما از فرزند پس آن زنان است ششم حصه از آنچه

[illegible]

لعل قلت
 علی هذا اتفاق اهل
 العلم

گذاشته بجهاد ای وصیتی که امر کرده باشند بآن یا بعد از ای من قال مالک و میراث الرجل من بشرته اذ لم تترك ولدا و اولاد
 ابن النصف فان تركت ولدا و اولاد ابن ذکرا کان او انثى فله زوجها الربع من بعد حصته یوصی بها او دین و میراث المرأة
 من زوجها اذ لم تترك ولدا و اولاد ابن الربع فان تركت ولدا و اولاد ابن ذکرا کان او انثى فله نصف ثمنه الثمن من بعد وصيته
 یوصی بها او دین و ذلك ان الله تبارک و تعالی يقول فی کتابه و لکم نصف ما ترک اذا وجکم الایة گفتم مالک و میراث
 مرد از زن خود اگر گذاشته باشد آن زن فرزند می یا فرزند پس را نصف است پس اگر گذاشته باشد فرزند می یا فرزند پس را
 خواه آن فرزند مرد باشد یا زن پس شوهر او را چهار یک است بعد از ادای وصیتی که وصیت کرده باشد بآن آن زن یا
 ادای دین و میراث زن از شوهر خود و وقتیکه گذارد شوهر فرزند را یا فرزند پس را چهار یک است پس اگر گذارد شوهر فرزند
 یا فرزند پس را خواه مرد باشد آن فرزند خواه زن پس زن آن متوفی را بهشت یک بعد از وصیتی که امر کرده باشد بآن یا
 ادای من و این حکم برای آنست که خدا تعالی میفرماید در کتاب خود و لکم نصف الایة باب میراث الکلاله کلاله کسی
 که والد و ولد نگذارد و در کلاله دو آیه فرود آمده است یکی در اول سوره نسا و یکی در آخر آن قال الله تعالی و ان کان رجل
 یورث کلاله او امراة وله اخ او اخوات فکل واحد منهما السدس فان کانوا اکثر من ذلك فم شریک فی الثلث من بعد
 وصیة یوصی بها او دین غیر مضار و وصیة من الله و الله علیه حلیم و اگر باشد مرد یک میراث از وی می برند کلاله یعنی
 بغیر والد و ولد یا باشد زن یک میراث از وی می برند کلاله و بهر تقدیر باشد آن متوفی مورث کلاله را برادری و یا خواهری
 و مراد اینجا برادر یا خواهر اخیاقی است بالا جماع پس هر یکی از برادر و خواهر شش یک است پس اگر اصحابا خواهر زناده
 از یک پس ایشان همه شریکند در سه یک بعد از ادای وصیتی که امر کرده باشند بآن یا ادای من در حالیکه آن وصیت کننده
 داخل کننده ضرر نباشد بر وارثان یعنی حصه زناده از ثلث نباشد و الله علم حکم کرده است باین احکام خدا تعالی حکم کردنی
 و خدا دانای بربار است یمتقن ذلک قل الله یفتیکم فی الکلاله ان امش هلاک لکین ولد و له اخت فلها نصف ما ترک
 و هو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کانتم اثنتین فلهما الثلثان مما ترک و ان کانوا اخوات رجلا و نساء فللنساء
 مثل حظ الاثنتین بین الله لکم ان فضلوا و الله لکل شیء علیم و طلب فتوی میکند از تو در میراث کلاله بگو خدا فتوی
 میدهد شما را در باب میراث کلاله اگر بگیرد مرد که نیست او را هیچ فرزند می یعنی زن و والد او را خواهر نیست یعنی عینی یا علای
 پس او را است نصف آنچه گذاشته است متوفی و برادر و وارث میشود خواهر را یعنی جمیع ترک او بگیرد اگر نباشد آن خواهر را
 فرزند می پس اگر باشند خواهران دو تن پس آن دو خواهر را و بیوم حصه است از آنچه ترک کرد برادر و اگر باشند وارثان
 اصحابا خواهر مردان و زنان پس مرد را مانند حصه و زن است بیات میکند خدا برای شما شریع معلوم را تا نگرا نه شود خدا

[illegible]

دولتی و غیر دولتی

[illegible]

الابن والام النصف ونقص للاخوات للاب السدس ثلثة الثلثين فان كان مع الاخوات الاب ذكرو فلا فريضة لهم ويسبوا
 الفرائض المسماة فاعطوا فريضة فان فضل بعد ذلك فضل كان بين الاخوة للاب للذكور مثل حظ الانثيين وعلما بفضل شئ
 فلا شئ لهم فان كانت الاخوات للاب الام امرأتين او اكثر من ذلك من الاناث فوضن لهن الثلثان ولا ميراث
 معهن للاخوات للاب الا ان يكون معهن اخ للاب فان كان معهن اخ للاب بدى من شركهم من اهل الفرائض
 ففريضة مسماة فاعطوا فريضة فان فضل بعد ذلك فضل كان بين الاخوة للاب للذكور مثل حظ الانثيين وعلما بفضل شئ
 فلا شئ لهم ولبنى الام مع بنى الاب للواحد السدس وللثنتين فصاعدا الثلث للذكور مثل حظ الانثيين فم فيه بمنزلة
 سواء وكنت املك كل مقرر است نزديك انيت كميراث برادران علاتي وقيقك نبشتمه بايشان كسى از برادران اعيان
 ميراث برادران اعيانى است برابران مردانيان برابر مردانان است وزن ايشان برابر زن او شان بخير انكه ايشان
 شريك ميشوند با برادران اعيانى در مسلكه كه شريك شدند با ايشان برادران اعيانى زيرا كه برادران اعيانى برادر
 بسبب زادن با و كيه جمع كروايشان را پس اگر جمع شوند برادران اعيانى و برادران علاتى پس باشد در برادران اعيانى
 مردى پس ميراث نيست بچكس از علاتيان و اگر نباشد از اولاد مرد و پدر مگر يك زن يا بيشتر از كين از قسم زنان كه
 مرد نيست با ايشان پس حال انيت كه مقرر كرده شود برامى يك خواهر عيني نصف را و برامى خواهر علاتى شش كيك تمام
 و در سيوم حصه كه بنايه نصيب چاهران بود پس اگر باشد با خواهران علاتى مردى پس حصه مقرر نيست برامى ايشان و ابتدا
 كرده شود با اهل فرائض كه حصه مقرر دارند پس داده شود ايشان را حصه ايشان پس اگر باقى ماند بعد دادن ايشان بغير
 ميان اولاد پدر مرد را باشد حصه دوزن و اگر باقى نماند چيزى پس چيزى نيست ايشان را پس اگر باشند خواهران اعيانى
 بازياده از دو و اقيم زنمان مقرر كرده شود برامى ايشان دو سيوم حصه ميراث نيست همراه ايشان خواهران علاتى را اگر انكه
 باشد با ايشان برادرى علاتى پس اگر باشد با ايشان برادر علاتى ابتدا كرده شود بچا كه شريك ايشان باشند با اهل
 فرائض بجهه مقرر پس داده شود ايشان را حصه ايشان پس اگر باقى ماند بعد از اين دادن بقيه منقسم شود ميان
 علاتى مرد را باشد مانند حصه دوزن و اگر باقى نماند چيزى پس چيزى نيست ايشان را و برادران اعيانى را ميرسد با برادران
 علاتى حصه مقرر به بدين نسق برامى كيش شش يك برامى دوزن بازياده از دو سيوم حصه مرد را مانند حصه زن پس ايشان
 درين مثلث بيك مرتبه اند با يكديگر برابر اند **باب ميراث الجد من ابن ابنه** باب در بيان ميراث جد از سببه خود
 عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان معاوية بن الحنفية كان له زيد بن ثابت يسأله عن الجد فكتب اليه زيد بن ثابت انك
 كتبت الى مسألي من الجد والله حلم وذلك ما لم يكن يقضى فيه الا هو ويعني الخلفاء وقد حضرت الخلفاء
 يعطيان النصف مع الاخوة الواحد والثلث مع الاثنتين فان كثرت الاخوة لم ينقص من الثلث مما دية بن الحنفية

مع
 قوله كان بيننا وبينكم
 وهو الاخوان من بيني
 وقال بن سحران بن
 عذكروراه الدار من
 سرق من عبد الله ثم
 سرق العبد فضعوا
 سرق قول عبد الله
 فتركه ١٢ مئة
 قلت اهل
 وطية تفق اهل
 العلماء

۱۹۵
فلاحه
بمختصره من الثبت
فانضم مع الاخ والابوين
فاذا زادوا لم يفتقروا
الثبت وروى الطبري
عن النبي كان عمره
الجد مع الاب والابوين
فاذا زادوا اعطاه الثبت
ولان يطيعوا الله
والسنة

تارة فثبت بسوى زید بن ثابت سوال میگرداند از حکم جد پس نوشت بسوى اوزید بن ثابت که تو نامه نوشته بودی بسوى من
 سوال میگردی مرا از حکم جد و خدا و انا ترست و این مسئله است که حکم میگردند در آن مگر خلیفه می دهر آئینه حاضر شد و تمیز کرد
 و خلیفه پیش از تو میدادند جد نصف با یک برادر و سیوم حصه با دو برادر پس اگر بسیار می بودند برادران کم نمی کردند حصه
 او را از سه یک مترجم گوید رضی الله عنه و این در صورتیست که با جد و اخوة صاحب فرض نباشد پس جد و اخوة لامرست
 مقاسه اخوة لکن مثل خط الانثین یا ثلث جمیع المال الله علم ما لك عن ابن شهاب عن قبيصة بن ذؤيب
 عن ابن الخطاب فرض للجد الذي ينفق من التماس له اليهم من الخطاب حكم کرد بر جد غیر یک حکم میکنند موان بر
 امر و زعمی غیر الامر من جنانة گذشت ما لك انه بلغه عن سليمان بن يسار انه قال فرض من عمر بن الخطاب عثمان بن
 عفان و زید بن ثابت للجد من الاخوة الثلث مبین کرد عمر بن الخطاب عثمان بن عفان و زید بن ثابت بر اجماعی یا بر اداء
 سه یک جنانة گذشت قال مالك و الامر للمجتمع عليه عندنا والذي ادرکت عليه اهل العلم ميلد نانا الجذاب
 الاب لا يرث مع الاب دنيا شيئا وهو يفرض له مع الولد المذكور ومع ابن الابن المذكور السدس فريضة وهو
 سكي ذلك ما لم يترك المتوفى اخا و اخوة لابيه يبد باحد ان شره بفريضة مسماة فيعطون فوايضهم فان
 فضل من المال السدس فما فوقه كان له و ان لم يفضل من المال السدس فما فوقه فرض للجد السدس فريضة
 قال مالك و للجد الاخوة للاربعة الام اذا شرهم احد بفريضة مسماة يبد عن شرهم من اهل الفرائض فيعطون
 فوايضهم فما بقى بعد ذلك للجد و الاخوة من شئ فانه ينظر الى ذلك افضل لخط الجدة اعطيت الجدة الثلث مما بقى له
 و للاخوة او يكون بمنزلة رجل من الاخوة فيما يحصل له و لهم و يقاسمهم بمثل حصه احداهم و السدس من المال كله
 اي ذلك كان افضل لخط الجدة اعطيت الجدة كان ما بقى بعد ذلك للاخوة للاربعة الام لکن مثل خط الانثين الا في
 فريضة واحدة تكون قسمتهم فيها على خير ذلك و تلك الفريضة امره توفيت و تركت زوجها و امها و اخواتها
 لابيه و امها و جد هاتل و زوج النصف و الام الثلث و للجد السدس و لاخت للاب و الام النصف ثم يحجب
 و نصف لاخت فيقسم ثلثا لذكر مثل خط الانثين فيكون للجد ثلثاه و لاخت ثلثه قال مالك و ميراث الاخوة
 للاب مع الجدة فاما يكن مع اخوة للاب الام كميرات الاخوة للاربعة الام سواء ذكرهم و كرم و انشاءم كانناهم فاذا جمع
 الاخوة للاربعة الام و الاخوة للاربعة الام كميرات الاخوة للاربعة الام بقاء و ان الجدة باخواتهم لابيه فيمنعونهم كثره ميراث
 بعد ثم و لا يعادونه بالاخوة للام لانه لو لم يكن مع الجدة غيرهم لم يرثوا مع شيئا و كان المال للجد كله فما حصل للاخوة
 من بعد خط الجدة فانه يكون للاخوة من الاب الام دون الاخوة للاب لا يكون للاخوة للاربعة الام شيئا الا ان يكون

الحق لا ربا الا امر واحدا فان كانت امرعة واحدة فانها تباعد الجدا باخوتها لا يها ما كانوا اما حصل لهم ولها من شئ
 كان لها ودم ما بينهما وبين ان تستكمل فريضتها وفريضتهما من راس مال كله فان كان فيهما اياها ولا اخواتها لا يها
 فضل عن نصف لاسلال كل فها خوتها لا يها للذكر مثل حظ الانثيين فان لم يفضل شئ فلا شئ لهم گفت مالک و حکمی
 اتفاق حاصل شد بران نزدیک و چیزی که یافتیم بران اهل علم را در شهر خود نیست که بدین روایتی شود باید بر سبب چیزی
 و معین کرده میشود بر یک جد با فرزند و با پدر که آن نمیرسد هم نباشد شش یک بطریق فريضه و حکم در مسئله که بجز انصورتها
 باشد یعنی در صورتی که فرزند نیز بواسطه یا بواسطه موجود نباشد مادام که گذارده است متوفی برادر یا خواهری از اعیانان
 یا اعیانان نیست که شریک کرده می شود بکسی که او شریک جد باشد بحد معین پس داده شود و ایشان را حصه ایشان پس اگر باقیها
 از مال شش یک یا زیاده از شش یک باشد آن زیادتی جبر او اگر باقی نماز مال شش یک یا زیاده معین کرده شود برای جد
 شش یک بطریق فريضه گفت مالک جد و برادران اعیان و قتی که شریک ایشان باشد کسی بحد معین شروع کرده شود
 بکسی که شریک ایشان باشد از اهل ذریع پس داده شود و ایشان را حصه ایشان پس آنچه باقی ماند بعد ازین برای جد و برادران
 از چیزی پس هر آنکه حکم نیست که نظر کرده شود هر کدام ازین خصلتها یکی که زیاده ترست بر یک نصیب داده شود جد را یک از آنچه
 باقی ماند بر او و بر برادران یا جد باشد بحد شخصی از برادران در آن مال که حاصل شود بر او و بر برادران و قسمت کنند با ایشان
 مانند حصه یک از ایشان شش یک از راس المال همه آن هر کدام خصلت که بهتر باشد نصیب جد را داده شود و آنرا بحد
 و باشد چیزی که باقی ماند بعد ازین برادران اعیان را باین حساب که مرد را مانند نصیب دوزن است حکم همین منوال
 است مگر در یک مسئله که میشود قسمت ایشان در آن مسئله بر خیر این طریق و آن مسئله اینست که زنی متوفی شد
 و گذاشت شوهر خود را و مادر خود را و خواهر اعیانی خود را و جد خود را پس شوهر راست و مادر راست سه یک جد راست
 شش یک خواهر اعیانی راست نصف بعد از آن جمع کرده شود شش یک جد و نصف خواهر پس قسمت کرده شود بر حصه
 مرد را مانند حصه دوزن پس برسد جد را و دویم حصه او و خواهر را یک سیم حصه او و گفت مالک میراث برادران علاقایی با جد
 و قتی که نباشد با ایشان برادران معینی مانند میراث برادران اعیانی است برابر آن مردانیان مانند مردان است و زن
 ایان مانند زن آنان است پس قتی که جمع شوند برادران اعیانی و برادران علاقایی پس هر آنکه برادران
 اعیانی شمرده میشوند با جد جمع شده با برادران علاقایی خویش پس منع میکنند جد را بسبب جمع شدن با اعیانان
 از کثرت میراث بعد و ایشان شمرده نمی شوند با جد جمع شده با برادران اعیانی زیرا که مال نیست که اگر نباشد با جد خویش
 و ارشانی شده با جد و چیزی را مال میشود بر یک جد همه آن پس آنچه حاصل شد برادران را بعد نصیب جد پس هر آنکه

علم
 گفت
 و معین
 ارباب
 بنظر
 سخن
 ۳۹۷
 علم
 مایه
 علم
 ان
 و لا
 شی

می میرسد برادران اعیانی را زید برادران علای را بایرادران اعیانی را چیزی می گم که باشد از بهر حاجت
 اخوة اعیانی یکدزدی یعنی یک خواهر اعیانی باشد و پس پس اگر باشد یک خواهر اعیانی پس بر آید و می در شمار آید با جد جمع
 بایرادران علای خود بر قدر که بپند پس آنچه حاصل شد این برادران را و آن خواهر اعیانی را از چیزی باشد آنچه خواهر را زید برادر
 علای را در میان آن خواهر اعیانی در میان آنکه کامل کند حصه خود را و حصه و نصف است از اس مال تمام آن پس اگر باشد
 در آنچه صحیح کرده شد برای او و برای برادران علای او زید او از نصف اس مال تمام آن پس آن زید او برادران علای
 راست و در مانند حصه دزدن پس اگر باقی ماند چیزی پس هیچ نیست ایشان را از آن ترجم گوید همین است مذ ششانی و نزدیک
 ابوحنیفه جد یعنی پدر پدر ساقط میکند برادران را زیرا که دوی بنبر را پدر است اگر پدر نباشد مگر در مسئله و مسئله از آن
 سابق گذشت که مادر را با وجود پدر در آنها ثلث مابقی بود و با وجود جد ثلث تمام مال خواهد بود و سیوم است که مادر
 با وجود پدر ساقط است و با وجود جد ساقط نیست **باب** میراث الحدة در بیان میراث جد **مألت**
 عن ابن شهاب عن عثمان بن اسحق بن خثعم عن قبيصة بن ذؤيب انه قال جاءت الحدة الى ابى بكر الصديق تسأله
 ميراثها فقال لها ابو بكر ما لك في كتاب الله شيء واعلمت للفقهاء سنة رسول الله صلى الله عليه وآله شيئا فادعيت حصة
 اسأل الناس فقال الناس فقال المغيرة بن شعبة حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله اعطاها السد فقال ابو بكر
 هل علك خيرك فقام محمد بن مسلم الانصاري فقال مثل ما قال المغيرة بن شعبة فانفذه لها ابو بكر الصديق ثم
 جاءت الحدة الاخرى الى عمر بن الخطاب تسأله ميراثها فقال لها ما لك في كتاب الله شيء وما كان القضاء الذي
 قضى به الا لغيرك وما انا بذا في الفرائض شيئا ولكنه ذلك السد فان احببتم ما فيه فهو بينكما واني كما
 خلعت به فهو آت جد به بسوى ابو بكر صديق رضی الله عنه سوال ميكند و از ميراث خود پس گفت او را ابو بكر صديق كه نيست ترا
 در كتاب خدا شئى جزى و خدا سنة ام براى تو در سنة اخبرت صلى الله عليه وسلم چيزى پس باز گرد تا آنكه سوال كنم مردان را
 پس سوال كرد ابو بكر مردان را پس گفت مغيرة بن شعبة حاضر شد من خبرت اخبرت صلى الله عليه وسلم و او جد و شش يك پس
 ابو بكر صديق يا هست اى مغيرة با تو خير تو پس ايتا و محمد بن مسلم انصاري پس گفت مانند آنچه گفته بود مغيرة بن شعبة
 پس انصاري حكم كرد و براى جد ابو بكر صديق بعد از آن آمد جد و ديگر يعنى مادر مادر بسوى عمر بن الخطاب پس سوال ميكند او را
 ميراث خود را پس گفت عمر او را نيست ترا در كتاب خدا شئى جزى و نه بود قضائى كه حكم كرده شد با آن مگر براى غير تو و تو هم
 زياره كننده در خواست چيز را و لكن باقى همان سدس است پس اگر جمع شود در آن سدس آن منقسم است ميان شما
 و هر كدام از شما كه تنها باشد با آن سدس پس آن سدس او را است **مألت** عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد قال

ایشان از همه ایشان اگر بر خیزند بامتنوفی بسوی یک پدر که جمیع میکند ایشان را همه ایشان را پس بدین نزدیکترین ایشان را در نسب اگر چه باشد علایق پس مقرر کن میراث را بر مای او بجز در تر از زوی اگر چه در تر اعیانی باشد و اگر یافتی ایشان را بر بر میر سبند در نسب بیک عدد تا آنکه بر خیزند بامتنوفی همه یکجا و باشند همه ایشان علایق یا همه ایشان اعیانی پس بکن میراث را مقسم میان ایشان علی السویه و اگر باشد والد بعض از ایشان برادر اعیانی پدر متوفی و غیر وی خوارین نیست که والد او برادر علایق پدر است پس هر آنکه میراث پسران اعیانی راست بجز پسران علایق و تحکیم سبب است که خدا متعالی فرمود و اولاد حاکم بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ان الله بکل شیء حکیم گفت مالک و جد که پدر پدر باشد اولی است از پسران برادران عینی و اولی است از عم که برادر عینی پدر است میراث و پسر برادر اعیانی اولی است از جد بولار موالی فقیر گوید و بعد از آنکه احوال زوی الغرایین و مصیبات دانسته شد بجهت تسهیل استخراج فرائین لابد است از معرفت فضیله چند ذکر آن فصول نیز میباشد

فصل فروض مقدره در کتاب الله شش گستر نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و یس و نصف

فرض پنجگست اول زوج و قتیکه زوجه اش بمیرد هیچ فرزند و فرزند فرزند نگذارد دوم بنت سیوم بنت الابن چهارم

اخت لا بونین هیچم اخت لا ب و قتیکه این چهار تن تنها باشند یعنی مجتمع نباشند با مثل خود یا با ذکور در مرتبه ایشان باشند و شرط توریث ایشان سابق بگذشت و ربع فرض دو گست از زوج و قتیکه زوجه فرزند گذارد و زوج و قتیکه زوج هیچ فرزند و فرزند فرزند فرزند نگذارد و ثمن نصیب یک کس یا جماعه از زوجه و قتیکه زوج او فرزند یا فرزند فرزند گذارد و ثلثان فرض چهار قسم است بنیتن یا زیاده از بنیتن و دو بنت ابن یا زیاده از دو و دو اخت لا بونین یا زیاده از دو و دو اخت لا ب یا زیاده از دو وقتی که ایشان مجتمع نباشند با ذکور در مرتبه خود و ثلث فرض سه گست است ام و قتیکه فرزند او میرد و اولاد و ولد و ولد ابن نباشد و دو کس از اخوة و اخوات نباشند و اولاد مادر و قتیکه باشند یا زیاده از دو همه مشترک اند درین ثلث و جد را در بعض مواضع ثلث میدهند چنانکه بیاید کس فرض هفت کس است و جد و قتیکه میت ایشان را و ولد با ولد ابن باشد و ام و قتیکه میت او را و ولد با ولد ابن یا دو کس از اخوة و اخوات باشند و جد و جد و جد و جد یعنی مادر مادر یا مادر پدر نزدیک عدم ام و اب و جماعه جدا و هر یک منزله نیز مشترک اند در سدس و بنت الابن یا بنات الابن و قتیکه با ایشان یک بنت له صلب باشد و اخت لا ب اخوات لا ب و قتیکه با ایشان یک اخت لا بونین باشد و یک کس اخ لام یا اخت لام

فصل اب و ابن و زوج در هیچ حال محبوب نمی شوند بحجب حرمان و ابن الابن را حاجب نمی شود الا ابن صلب ابن الک

که اقرب باشد از وی و اصحاب فروض مستغرقه مثل ابون و بنین و حاجب جد نشود الا کسیکه متوسط باشد میان او و میان

سیت مانند اب یا اب الاب و حاجب اخ لا بوین یعنی شود الاب و ابن الابن و حاجب اخ لا بوین یعنی شوند الاینها که گفته شد
 و اخ لا بوین نیز و حاجب اخ لا میشود و اب جد و ولد و ولد ابن و ابن الابن و حاجب او شش کس میباشد اب جد و ابن
 و ابن الابن و اخ لا بوین و اخ لا اب و ابن الابن و حاجب او میشود این شش کس و ابن الابن و اخ لا بوین نیز و عم لا بوین حاجب
 میشود این هفت کس و ابن الابن و اخ لا اب نیز و عم لا اب و حاجب او میشود این هشت کس و عم لا بوین نیز و ابن عم لا بوین حاجب
 میشود این نه کس و عم لا اب نیز و ابن عم لا اب و حاجب او میشود این ده کس و ابن عم لا بوین نیز و محقق را حاجب میشود و عصبه
 و بنت و ام و زوجه هیچ حال محجوب یعنی شوند و بنت الابن را محجوب میکنند و دو بنت صلب یکدیگر را کسی نباشد که در
 عصبه بالغیر سازد مانند اخ یا ابن عم که در مرتبه او باشد و جد و ام حاجب او یعنی شوند و الایها که گفته شد
 و ام و قری از هر چه حاجب بکند میشود از همان چه و قری از چه ام حاجب بکند میباشد از چه ابی ندانم ام نسبت ام اب قری
 اب آیا حاجب بعدی از چه ام می شود یا نه دو قول آمده و اخ از جهات سه گانه مانند اخ جهات سه گانه است در حج و اخ
 لا اب حاجب ایشان نیز میشوند و اخ لا بوین و معتقه مانند معتق است در حج بر عصبه حلیا و میباشد و حاجب فرومستغفره
فصل اگر در بعضی عصبه باشند عدد و س مقسوم علیه هم اصل مسئله خواهد بود و هر ذکر را در او نشی قرار باید داد چنانکه در بعضی
 و زود و لکن که متناظر است و اگر در میان ایشان یکصاف فرض یا در حساب فرض متماثلین باشند پس اصل مسئله مخرج آن
 خواهد بود و مخرج نصف اثنین است و مخرج ربع اربعه و مخرج شش ثمانیه و مخرج ثلثین و ثلث ثلثه و مخرج سدس سته و اگر در
 مختلف جمع شوند از سه حالت بیرون خواهد بود مخرج آنها متداخل اند یا متوافق یا متباین معنی متداخل آنست که اقل مضاعف
 اکثر باشد یا سقاط او را اکثر شود یا سه بار یا زیاده مانند پنج بوده و سه بانه و سه و چهار بار یا زده و در خصوص اکثر و خیرین
 باید گرفت مانند سدس و ثلث و نصف و در مسئله و دو و ولد ام و اخ لا اب ام را سدس است و دو و ولد ام را ثلث و نصف
 باقی اخ لا اب و اصل مسئله شش است و معنی توافق آنست که عدد ثالث افرا کند بر دو را یا سقاط اقل از اکثر باشد
 و نه افرا میکند بر و راسته و مانند شش و هشت افرا میکند بر دو را و در هر دو حین باید یکدیگر متوافق اند البته زیرا که در آن
 هر دو را لا محاله افرا میکند و در خصوصت و فنی یکی در دیگری ضرب باید کرد و حاصل الضرب اصل مسئله باشد و نوع جهات
 از کسری است که کمی این عدد ثالث باشد مانند نصف که کمی اثنین است و ثلث کمی ثلثه مثال آن مسئله زوجه و ام و
 زوجه را ثلث است و ام را سدس است و ابن را باقی میان ثمانیه و سه توافق با اثنین است پس نصف سه را در ثمانیه ضرب
 کردیم با نصف ثمانیه را در سه ضرب کردیم حاصل شد بیست و چهار سه زوجه را و چهار ام را و هفده ابن را و معنی تباین آنست
 که افرا نکند بر دو را مگر یکی مانند شش یا بیست و در صورت مخرج یکی را در تمام مخرج دیگر ضرب کنیم و حاصل الضرب مخرج

هر دو کسر باشد مانند مسئله ام و زوجه و اخ لاب ام را ثلث است و زوجه را ربع و اخ لاب باقی و میان ثلثه و ربع تا بین آنها
 ثلثه را در اربع ضرب کردیم و از ده حاصل شد و آن اصل مسئله است ام را چهار و زوجه را سه و پنج اخ لاب را پس اصول
 در صورت افراد و اجتماع زیاده از هفت نمی باشد ایشان و ثلثه و ربع و دسته و شانیه و اثنا عشر و اربعه و عشر و فصل
 گاهی عدل اصل مسئله شده است که تکی میکند از سهام ایشان و مثال محسوس این تکی آنست که چهار رغیف حاضر شد
 و پنج کس آن را می خورد یا گوئیم چهار رغیف حاضر شد و کسی بهر سیدند که هر یکی را دو رغیف می باید داد پس لابد است اینجا
 از تقسیم حاضر بر کسوری که عدل در وس ایشان باشد مانند آنکه هر رغیف را پنج بخش کنند و هر جهان را چهار بخش و بندها هر
 سعه کنند و هر یک یک دو حصه برسد و همین است معنی عدل باید دانست که عدل در مثل انصافها امر است مطلقه
 در اذن بنی آدم مانند بسیاری از سایل اصول حدیث چنانکه بیان آن در بعض کلام ما شنیده باشی پس انکار بر مسئله
 عدل که اجماع است ناشی از قله عامل می باشد و الله علم و باستقرار معلوم شد که از این اصول هفت گانه سه اصل عامل میشود
 در بعض مسائل ثلثه و اثنا عشر و اربعه و عشر پس سه عامل میشود و هفت مانند مسئله زوج و اختین و ابویین یا لاب
 زوج را نصف باشد و اختین را ثلثین و اصل مسئله شش است و هفت عامل شد سه زوج را و چهار اختین و در صورت
 سه هم می باید زیاده کرد و به هفت مانند همین مسئله اگر با ایشان ام را نیز اعتبار کنند پس سدس ام را باشد و نصف
 زوج را و ثلثین اختین را و آنرا اصل مسئله بگشایش ندارد و لابد است از زیاده دو عدد و بیله مانند مسئله مذکور اگر ام و اخ
 لام نیز اعتبار کنند پس سدس دیگر اخ لام را باشد و بیله مانند این مسئله چون دو اخ لام باشد پس سدس دیگر بیله ایشان
 عامل میشود و بیله مانند مسئله زوج و ام و اختین زوجه را ربع است و ام را سدس است و اختین را ثلثین و دو زوجه
 همچنین ندارد یکی زیاده کردیم و به پانزده مانند این مسئله بعینها اگر اخ لام زیاده باشد و او را سدس باشد و آن دو عدد
 است و به بیله مانند همین مسئله چون دو اخ لام و هر یکی را باشد و اربعه و عشر و آن عامل میشود و به هفت مسئله
 دو بنت و ابویین و زوجه و بنت را ثلثین و ابویین یا دو سدس و زوجه را ثلث فصل چون اصل مسئله شناختیم و
 عدل را و نیز اگر عالمه باشد شناختیم پس گاهی منکسر میشود بر صفتی مثلاً ثلثین بر ثلاث اخوات دادیم یا یک شش بر
 چهار زن یا یک سهم برای چند عصبه با ثلث برای پنج اولاد و در صورت محاسبه لابد است از استخراج عدلی که
 خارج جمیع سهام باشد غیر کسر و این را تصحیح گویند پس اگر نصیب یکفریق بر روس ایشان منکسر میشود خالی نیست از آنکه
 نسبت روس با نصیب داخل است و همچنین در آن صورت راست می آید که عدد نصیب کم باشد متداخل در عدد روس
 با توافق یا تباین و متداخلان البته متوافقان خواهند بود و وقتی نمی اقل خواهد بود از اکثر و در صورت توافق و وقتی عدد روس

و اصل مسئله ضرب کنیم از حاصل ضرب مسئله صحیح شد و مثال توافق با حول ام و اربعه اعوام اصل مسئله شده است ام ایکی
 و اربعه اعوام را دو و اثنین و اربعه متداخل اند و حکم متوافق نمی دو که نصف است از اکثر که فقیم و آن دست نصف چهار اصل
 مسئله ضرب کردیم شش شد و از وی مسئله صحیح میشود و مثال توافق با حول زوج و ابوان دست نبات زوج را ربع ابوان
 دو دست نبات را اثنین اصل مسئله دو از ده دست نبات را هشت زوج را سه ابوان را چهار و آن گنجایش ندارد پس
 حاصل شد باز زده و هشت بر شش منکسر می شود و وفق آنها نصف است پس نصف شش که سه است در باز زده ضرب کردیم
 چهل پنج حاصل شد و ازین عدد تقسیم صحیح می شود زیرا که بیت و چهار نصیب نبات شد هر یکی را چهار عدد رسید و حلو
 تباین ضرب کرده شود عدد در دست اصل مسئله مثال او بغیر حول زوج و اخین لا اصل مسئله دست یکی زوج را یکی
 اخین را یکی بر دو منکسر می شود و نسبت میان دو و یک تباین است ضرب کردیم و در اصل مسئله چهار شد و زوج را یکی
 اخین را و مثال حول زوج و جنس اخوات لا اصل مسئله شش است زوج را نصف و اخوات را اثنین و آن گنجایش ندارد
 حاصل کردیم بیست و شش که چهار است اخوات را باشد و نصف شش که سه است زوج را باشد و چهار منکسر است جنس
 اخوات پنج را ده بیست ضرب کردیم همی پنج حاصل شد و نصیب اخوات بیت آمد و چهار چهار هر یکی را سید و اگر منکسر شود
 نصیب و فریق بر روس ایشان تخت مقابل کنیم نصیب بر فریق را باروس و اگر متوافق شدند روس بوقی و روس
 بدل کنیم یعنی از حساب روس امح کنیم و بجای او وفق روس مثبت نایم و اگر متباین شدند تمام روس مثبت کنیم و نبات
 مقابل نایم عدد مثبت روس در فریقین اگر متباین شدند ضرب کنیم یکی را در اصل مسئله و اگر متداخل شدند ضرب کنیم
 اکثر را در اصل مسئله و اگر متوافق شدند ضرب کنیم وفق یکی را در دیگر و حاصل ضرب را در اصل مسئله و اگر متباین باشند
 ضرب کنیم تمام یکی را در دیگر و حاصل ضرب را در اصل مسئله و بر هر تقدیر حاصل ضرب بقیع مسئله باشد و اگر منکسر شود
 بر نصیب فریق یا چهار فریق تخت مقابل کنیم نصیب بر فریقی مابعد روس ایشان و در صورت توافق وفق آنرا
 کنیم و در صورت تباین جمیع آنرا مثبت نایم و نباتا مقابل کنیم دو عدد مثبت را با یکدیگر اگر متباین باشد یکی بگیریم و اگر
 متداخل باشد اکثر بگیریم و اگر متوافق باشد وفق یکی در دیگری ضرب کنیم حاصل ضرب بگیریم و اگر متباین باشد تمام
 یکی را در دیگری ضرب کنیم و حاصل ضرب بگیریم و بر تقدیر نبات این گرفته را مقابل کنیم مابعد مثبت ثالث و از میان
 دو عدد تحصیل کنیم و آنرا مقابل نایم مابعد مثبت رابع و اربعه آن عدد حاصل را در اصل مسئله ضرب کنیم بعد از آن چون خواهی که نصیب
 هر صنفی در فردی از مبلغ مسئله بدانی طریق معرفت آن است که ضرب کنی نصیب او را در اصل مسئله با حول آن در چیزی که ضرب کرده
 در اصل مسئله پس حاصل ضرب نصیب این فریق خواهد بود و بعد معرفت نصیب هر فریق آن نصیب قسمت کنی در میان افراد فریق

از آنکه این اجمال چند مسئله بنویسیم مسئله اول شش اخ لام دو دوازده اخت لاب اصل مسئله شش است و شش گنجایش آن سهام
ندارد و تحمل کردیم بیست ام را یکی شش اخ لام را دو دوازده اخت لاب را چهار نصیب اخوت که دوست بر عدد دوس که شش است
منگس شود و مقابل کردیم شش را بدو نسبت توافق نصف یا فقیم زد کردیم نصف پس بر صفحه حساب ثبت کردیم و نصیب اخوات که
چهار است بر عدد دوس که دوازده است منگس شود و مقابل کردیم توافق بالربع بر آرد کردیم ربع پس حاصل شد دو ملا و نسبت میان ایشان
تماثل بود یکی را ضرب کردیم در بیست و یک حاصل شد و ازین مبلغ مسئله صحیح میشود ضرب کردیم دو در شش حاصل شد و آن نصیب آن
هر یکی یک سهم و ضرب کردیم چهار در سه دوازده حاصل شد آن نصیب آن آمد هر یکی را یک سهم و ضرب کردیم یکی را در سه حاصل شد آن نصیب
آن مسئله شش و شش برادر اخانی و شش خواهر عاصی مسئله شش گنجایش آن سهام ندارد و عمل کردیم بیست ام را یکی و برادران
و اخانی را دو و خواهران عاصی را چهار نصیب برادران که دوست بر عدد دوس ایشان که شش است منگس شود و نسبت توافق نصف ملا
زد کردیم نصف و صفحه حساب نوشتیم و نصیب اخوات که چهار است بر شش منگس شود و نسبت توافق بالربع دارد و کردیم ربع
و در باشد و دو نوشته مقابل کردیم در میان سه دو تباین یا فقیم ضرب کردیم سه را در شش حاصل شد این شش را در بیست ضرب کردیم
چهار و حاصل شد نصیب اخوت از اصل دو بود و در شش ضرب کردیم دوازده بر آمد هر یکی را دو سهم رسید نصیب اخوات از اصل چهار
بود و چهار را در شش ضرب کردیم بیست و چهار شد هر یکی را سه سهم رسید نصیب ام از اصل یکی بود یک را در شش ضرب کردیم شش
بر آمد ام شش رسید مسئله پنج بنت و چهار برادر جدینی و دو جد و چهار زن اصل مسئله از بیست و چهار است زنان را سه و بنات را
شش از دوازده و جدین را چهار و برادران را یکی و نصیب بر فریق بر دوس ایشان منگس است پس مقابل کردیم سه را با چهار تباین بر آمد
چهار نوشته مقابل کردیم پنج را با شش از دوازده تباین بر آمد پنج نوشته مقابل کردیم دو را با چهار توافق نصف بر آمد نصف دوس که
دوست نوشته مقابل کردیم چهار را با یک تباین بر آمد چهار نوشته مقابل بود در چهار چهار گرفتیم و چهار و چهار تماثل بود و
اگر فقیم چهار پنج تباین بود و چهار را در پنج ضرب کردیم پس بیست حاصل شد بیست را در بیست و چهار ضرب کردیم چهار صد و شش
بر آمد ازین مبلغ مسئله صحیح میشود نصیب نان از اصل سه بود سه را در بیست ضرب کردیم شصت بر آمد هر یکی را با نوزده رسید نصیب
شش از دوازده بود شش از دوازده را در بیست ضرب کردیم صد و بیست شد هر یکی را شصت و چهار رسید و نصیب جدین
چهار بود و چهار را در بیست ضرب کردیم هشتاد بر آمد هر یکی را چهل رسید **فصل** اگر میتی و ارثان چند گدشت
و یکی از ایشان قبل از قسمت تر که متوفی شد و ارثان گذاشت باید دید اگر این و ارثان همان بعینه و ارثان
اول اند و مقادیر میراث ایشان همان مقادیر بوده است احتیاج استخراج لطف ثانی نیست و او را بجای میت اول حباب
کنند مانند بنین و بنات یکی از ایشان متوفی شد و وارث نگذاشت الا همان اخوت و اخوات را و اگر وارثان

میت ثانی غیر وارثان میت اول اند یا وارثان میت اول یا غیر ایشان یا وارثان همان اند لکن مقادیر میراث ایشان
 مختلف میشود در بنحوی که لابد است از مناخه و طریق مناخه آنست که تقسیم کرده شود مسئله اول او مسئله ثانی را بعد از آن مقادیر
 نموده اید تقسیم ثانی را با مافی الیه میت ثانی از مسئله اول اگر منقسم شود بر تقسیم ثانی احتیاج عمل نیست و اگر منقسم نشود باید
 اگر توافق است وفق تقسیم ثانی را در تقسیم اول ضرب کنیم و اگر تباین است ضرب کنیم تمام تقسیم ثانی را در تقسیم اول و در هر نقد
 از حاصل ضرب هر دو مسئله صحیح خواهند بود و بعد از آن طریق جدا کردن هر وارثی از بطن اول آنست که بگیریم نصیب
 از مسئله اول پس ضرب کنیم در چیزیکه او را در مسئله اول ضرب کرده بودی خواه وفق باشد خواه تمام و طریق جدا کردن نصیب
 هر وارثی از بطن ثانی آنست که بگیریم نصیب او را از مسئله ثانی پس ضرب کنیم او را در تمام مافی الیه میت ثانی اگر در میان
 مافی الیه صحیح مسئله ثانیه تباین بوده است و ضرب کنیم در وفق مافی الیه اگر در میان آنها توافق بوده باشد و اگر از مسئله ثانیه نیز شخصی کند
 پیش از قسمت ترک همین معامله با تقسیم مسئله او را مافی الیه او را تقسیم ثانی باید کرد و ضرب باید نمود و ثانی تقسیم باید فرمود و بگوید
 اشد مناخه نیز میباشد نوشت مسئله و جد و یک خواهر عینی و یک خواهر حلقی و یک خواهر اخیانی اصل مسئله ششست
 و تقسیم از دوازده یک یک هر جده را و دو خواهر اخیانی را و شش خواهر اعیانی را و دو خواهر حلقی را بعد از آن این خواهر اخیانی
 بر دو یک خواهر اخیانی گذاشت که دو مسئله اول خواهر عینی بوده است و یک جده ام الام که در مسئله اول نیز بوده است و دو خواهر
 حلقی را شش صحیح میشود اخیانی را یکی و جده را یکی و هر خواهر اعیانی را دو و مافی الیه میت ثانی دو است و تقسیم شش
 در میان عددین توافق بالنصف است نصف شش که است در دوازده ضرب کردیم سی و شش حاصل شد دیگر با تقسیم کردیم
 هر جده را یک سهم بود یک سهم را در سه ضرب کردیم سه برآمد پس هر جده را سه رسید و نصیب خواهر اعیانی شش بود شش را
 در سه ضرب کردیم هر جده برآمد و نصیب خواهر حلقی دو بود و در سه ضرب کردیم شش برآمد و در بطن ثانی یک جده
 از جدهین یک سهم بود سه ضرب کردیم در یکی زیرا که یکی نصف مافی الیه است یک حاصل شد و اخیانی را که در مسئله
 اعیانی بوده است یک سهم رسید بود یکی را در یکی ضرب کردیم یک حاصل شد و دو خواهر حلقی را چهار بود در یکی ضرب کردیم
 چهار برآمد مسئله زوج و سه پس و یک دختر را دو و سه برادر که در مسئله اول نیز وارث بودند گذاشت تقسیم
 اول از هشت است و تقسیم مسئله ثانیه از هشرده متقابل کردیم یکی را با هشرده تباین برآمد هشرده را در هشت ضرب کردیم صد
 و چهل و چهار حاصل شد تقسیم دیگر با کردیم در بطن اول زوج را یکی رسید بود یک و در هشرده ضرب کردیم هشرده برآمد و هشرده
 دو رسید بود و در هشرده ضرب کردیم سی و شش حاصل شد و در بطن ثانی ام را سه رسید بود در یکی ضرب کردیم
 سه حاصل شد و هر برادر را پنج رسید بود در یکی ضرب کردیم پنج برآمد فصل چون بطون بسیار شدند و معرفت مبلغ

بر همه منقسم شود مثل گردد لایست از محل شبکه داین عمل از نواد است فقیر از رساله این نام افند کرده است و دومی از
 انشعاب مخرب عرف مغرب روایت نموده است و فقیر بعض چیزهای مناسبه یاده کرده باید دانست که آنچه در بطون متعدد شکل
 و جمع گردد و اجزای و اشکات و شکستن تقسیمی در است کردن تقسیمی خاکه اهل انان ما بآن مشغول اند به نزدیک تنقیح ظاهر میگردد و چهار
 چیز است و صاحب شبکه در هر چیزی ابداع امری سهل الماخذ که مفید و مختصر باشد کرده است اول نوشتن موتی به ترتیب
 بیان و ارشاد هر یکی تا نصیب هر وارثی از هر بطنی روشن گردد و صاحب شبکه برای تحصیل این فائده ابداع کرده است
 رسم شبکه و نام هر وارثی یکبار نوشته و ترتیب موت و جهت میراث او از بطون باشارتی لطیف تنبیه نموده دوم معرفت
 مافی الیه هر موتی تا او را به تصحیح او متعلق کرده شود و صاحب شبکه برای این فائده هندسه زیر و بر هر تقسیم رقم کرده است
 تا چیزی را بعض در بعض مافی الیه ظاهر گردد و سیوم انتقال کردن مبلغی که جمیع مسائل از وی صحیح شوند و صاحب شبکه برای
 تحصیل این فائده ضرب تقسیم بطن اول در هندسه فوقانی بطن ثانی و حاصل ضرب را در هندسه فوقانی بطن ثالث قرار داده است
 چهارم تقسیم آن مبلغ بر هر وارثی و جمع آنچه بر وارثی را برسد از بطون شتی و این را نیز قاعده نهاده است اما طریق رسم شبکه
 است که دو خط کشند از سر صفحه سومی پایین بقدر گنجایش اسامی و ارشادان بطن اول و نام هر وارثی از جهت میراث او یکی
 نام دیگر نویسند مانند ا ب م و بن و شقیق و شقیقه و زوج و زوج و عم و ابن الاغ و علی هذا القیاس اهل صنایع گاه
 شقیق قیق و از شقیقه قیقه و از اخت لابت لاب و مانند آن اختصار میکنند پس اگر شبکه برای امتحان باشد مطلبی باشد
 و اگر فتوی در حادثه باشد بهیچوی علمت هر یک نام او هم می نویسند بعد از آن فصل کنند مابین هر دو نامی بخوبی همچنین بالا
 وارث اول و زیر وارث آخر تا هر وارثی را خانه پیدا شود و بعد از آن برای بطن و دیگر یک خط و دیگر فاصله بنویسند و حاصل
 این خطوط فاصله را با آن خط تا خانه های دیگر ظاهر شود پس محاذات نام بیت ثانی بنویسند یا مات و اگر از ارشادان
 بطن اول کسی میراث ازین بطن هم حاصل کرده است بر بهیچوی نام او جهت میراث او بنویسند این یا نبی یا شقیق یا شقیقه
 و علی هذا القیاس و اگر ارشادان دیگر داشته باشند این دو خط سمت ساز بجا نبی اسفل بقدر گنجایش اسامی آن و در دو خط
 فاصله تقسیم نمائی و در هر خانه نام وارثی بنویسند و اگر فتوی باشند نام هر وارثی بر بهیچوی خانه او بنویسند بهین قیاس
 بطون ثالث و رابع و خامس بالغه الی مالغ چون رسم شبکه تمام شد تقسیم بطن اول بر سر سطر او بنویسند بالای آن تقسیم خط
 مانند قوس بکش و زیر نام هر وارثی نصیب او بهندسه مضبوط کن بعد از آن انتقال کن به بطن ثانی و زیر علامت
 مافی الیه او را ثبت نمائی و بالای سطر این بطن تقسیم او و بالای تقسیم خطی مانند قوس بعد از آن مقابل کن مافی الیه او را
 با تقسیم او اگر منقسم است مغربی بالای قوس بنویس و جزو هم زیر این سطر ثبت کن و اگر موافقت است وفق مسئله بالایی

بنویس و وفق مافی الید زیر این سطح اگر مبانت ست تمام تصحیح بالاے قوس تمام آن زیر سطح بنویس
 و جزو سہم عبارتہ از حاصل تحت مافی الید ست بر عدد تصحیح بعد از ان انتقال کن بطن ثالث و تصحیح او را
 بالای سطح زیر خط مقوس بنویس و تقسیم کن آنرا بر وارثان و نصیب ہر وارثے زیر نام او بنویس یعنی
 او را زیر علامت مات و طریق دانستن مافی الید و آنت کہ از ستہ حالت حالے نیت از بطن اول گرفته
 است فقط یا بطن ثانی فقط یا از ہر دو در صورتے اولے نصیب از بطن اول کہ زیر نام او در قوس ست
 ضرب کن در ہندسہ کہ بالاے قوس بطن ثانیے نوشتہ پس حاصل ضرب مافی الید اوست و در صورتہ
 ثانیہ ہندسہ کہ زیر نام او نوشتہ ضرب کن در ہندسہ کہ زیر سطح بطن ثانی نوشتہ حاصل ضرب
 مافی الید اوست و در صورتہ سیوم تخت نصیب او از بطن اولے بقاعدہ تقسیم معلوم کن بعد از ان
 نصیب او از بطن ثانی بقاعدہ دیگر و ہر دو را جمع کن و در زیر مات بنویس بعد از ان مقابلہ کن این
 مافی الید را با تصحیح او و بقیاس پنجہ در بطن ثانی گفتہ شد عددے بالاے قوس این سطح و عدد
 تحت این سطح بنویس و بعد از ان انتقال کن بطن رابع و تصحیح او بنویس و تقسیم کن او را چنانکہ
 دانستے و مانے الید او را بشناس و زیر لفظ مات بنویس اگر او را از بطن اول چیز ہی ست
 ضرب کن آنرا در ہندسہ کہ بالاے قوس بطن ثانیے نوشتہ و حاصل ضرب ضرب کن در ہندسہ
 بالاے قوس بطن ثالث ست پس این حاصل ضرب ب نصیب اوست از بطن اول
 و اگر او را چیز ہی ست از بطن ثانیے عددے کہ زیر نام اوست در ہندسہ تحتانی
 ضرب کن و حاصل ضرب در ہندسہ کہ بالاے قوس بطن ثالث ست ضرب مناسے
 و این حاصل ضرب را با حاصل بطن اول جمع کن مجموع مانے الید اوست پس مقابلہ کن
 این مانے الید را با تصحیح او اگر انقسام ست نقطہ صفہ بالاے قوس بگذار و جزو سہم
 زیر سطح بنویس و اگر موافقت یا مبانت ست بہان روشنی کہ مبسوط نوشتہ بطل
 و بعد از ان انتقال کن بطن خامس و بقیاس پنجہ در بطن رابع کردہ بودی عمل کن
 کلیہ در شناختن مانے الید آنت کہ اگر او را از بطن اول چیز ہی ست ہندسہ
 نصیب او را در ہندسہ بالاے بطن ثانیے ضرب کن و حاصل او در ہندسہ
 بالاے بطن ثالث و این حاصل او در ہندسہ بالاے رابع و ہلم چرا الے ان تہتر

ایسے مانت فیہ و اگر چیزے از لطن ثانی نیز بہت ضرب کن ہندسہ نصیب اور ازین لطن
 در ہندسہ تختانی و حاصل را در ہندسہ بالائے قوس ثالث و حاصل را در بالائے قوس رابع
 و حاصل را در بالائے قوس خامس و اگر چیزے از لطن ثالث نیز دارد ہندسہ نصیب اور
 در ہندسہ تختانی ضرب کن و حاصل را در ہندسہ بالائے قوس رابع و حاصل را در ہندسہ
 بالائے قوس خامس الے ان متنبہ الے مانت فیہ چون از ہمہ لطن فارغ شدی
 سطح واسع تر از سطح سابقہ بر پہلوئی آن رسم کن و خطوط فاصلہ تقسیم نامی و نام
 احیا کہ باقی ماند و اند بنویس بدستوریکہ گفتہ شد و تقسیم لطن اول را در انجہ بالا قوس لطن پنجم
 نوشتہ ضرب کن و حاصل را در انجہ بالائے قوس ثالث نوشتہ و حاصل را
 در انجہ بالائے قوس رابع تا آنکہ لطن منبتہ شوند و جاییکہ صفر نوشتہ شد
 ضرب نباید کرد بلکہ مابعد او انتقال باید کرد و انجہ حاصل ضرب آخر باشد
 بالائے سطر احیا بنویس و بالائے آن خطے مانند قوس رسم کن و این مکتوب
 جامعہ است کہ تقسیم مسائل ازوے راست می آید بعد از ان تقسیم کن این جامعہ
 و طہرین تقسیم است کہ بر خانہ ہر شخصہ کہ بگذری بین کہ وے از کدام کدام لطن گرفتہ است
 انجہ از اول گرفتہ است ہندسہ نصیب اور در انجہ بالائے قوس لطن ثانی نوشتہ
 ضرب کن و حاصل را در انجہ بالائے قوس ثالث نوشتہ و ہمہ جراتا آنکہ منبتہ شوند لطن
 و آزاد علیحدہ بنویس و انجہ از لطن ثانی گرفتہ است ہندسہ نصیب اور از لطن ثانی
 در ہندسہ تختانی این سطح ضرب کن و حاصل را در ہندسہ فوقانی لطن ثالث
 و حاصل ضرب در ہندسہ فوقانی لطن رابع و ہمہ جراتا و این عدد را زیر مرقوم اول کہ علیحدہ نوشتہ بودی
 ثبت نما و انجہ از لطن ثالث گرفتہ است ہندسہ نصیب اور در ہندسہ تختانی ضرب کن و آزاد در ہندسہ فوقانی
 لطن رابع و ہکذا و ہکذا پس حاصل را زیر مرقوم ثانی ثبت کن و بعد از ان جمیع حاصل او کہ نوشتہ
 جمیع کن و مجموع را در خانہ آن شخصہ بنویس و انتقال کن بشخصہ دیگر و ہمین عمل کن چون تقسیم
 تمام شد امتحان کن بقاعدہ جمیع و تقسیم چون در امتحان راست آمد فرائض درست شد و الا خطا واقع شد
 تفتیش آن خطا کن مثال حاصل شبکہ بنویس و آزاد شرح کنسیم تا فائدہ تمام شود

۵۱	۴۲۰	۱	۳	۱۲	۲۶	۴	۸	۲۳	۹	۲	۱۵
										نوع ۲	نوع ۲
											نوع ۲
							نوع ۲				نوع ۲
							نوع ۲				نوع ۲
				نوع ۲		نوع ۲	نوع ۲				نوع ۲
				نوع ۲		نوع ۲	نوع ۲				نوع ۲
											نوع ۲
											نوع ۲
											نوع ۲
۳۸۸۸											نوع ۲
۱۹۳۳											نوع ۲
۱۲۹۶											نوع ۲
											نوع ۲
۴۲۹											نوع ۲
۳۳۰۲											نوع ۲
۱۴۰۱											نوع ۲
۴۳۸۰											نوع ۲
۵۸۳۲											نوع ۲
۱۹۳۳											نوع ۲
۵۶۸۳											نوع ۲
۵۲۸۳											نوع ۲
۲۳۰۰											نوع ۲
											نوع ۲
۴۳۲۴											نوع ۲
۱۳۹۹۳											نوع ۲
۴۰۰											نوع ۲
۱۲۰۰											نوع ۲

۳۱۰

حل این شبکه آنست که با مسئله پیش آمده متوالی شده و یکبار گشت گذشت زوجه و دوم و شش و
 لام حل مسئله او دوازده بود و عامل شد با نوزده و آن تصحیح اوست زیرا نام زوجه هشت نوشته و زیر نام ام هشت
 و زیر نام شقیقه چهار و همچنین زیر نام شقیقه دوم چهار و زیر نام اخت لام دو بعد از آن انتقال کردیم بیطن ثانی
 یافتیم زوج و شقیق و شقیقه تصحیح او از شش است و مافی الید میت از بیطن اول سه بود مقابل کردیم سه با شش و
 بالنت یافتیم بنا بر آنکه سابقا اشاره کردیم که در صورت عدم انقسام داخل حکم توافق و از ثلث شش که دو باشد
 با دو نوشتیم ثلث سه بر انتقال کردیم بیطن ثالث که ام است پنج و ارث یافتیم سه بنت مذکوره و ابوبن ثلثین و سه سین
 جمع شد اصل مسئله از شش شش و شش منکسر میشود بر نبات میان نصیب نبات که چهار است و میان روس ایشان که سه است
 سابقا یافتیم ضرب کردیم سه در شش هزده شد و آن تصحیح اوست باز تخص کردیم از مافی الید دیدیم که مگر فته است الا از بیطن
 اول نصیب ایجاد است و در دو که بالای بیطن ثانی مرقوم است ضرب کردیم چهار شد مقابل کردیم چهار را با هزده و آن
 بالنصف بر آمد نصف هزده که نه باشد بالا نوشتیم نصف چهار که دو است پایین نوشتیم انتقال کردیم بیطن رابع سه ارث یافتیم
 زوجه و ابن و بنت اصل مسئله از هشت یکی زوجه را و هفت منکسر میشود بر ابن و بنت عدد روس که سه است ضرب کردیم و هشت
 چهار بر آمد و وی اخذ کرده است از بیطن اول خیری پس نصیب از بیطن ثانی که سه است در هزده برین که یک است ضرب
 کردیم سه بر آمد سه در نه ضرب کردیم میت و هفت شد پس میت و هفت مافی الید اوست مقابل کردیم با میت و چهار توافق
 بالنت یافتیم ثلث میت و چهار که هشت است بالا نوشتیم و ثلث میت و هفت که نه است پایین نوشتیم انتقال کردیم
 بیطن خامس که یک شقیقه که بنت بیطن ثالث بود متوالی شد چهار و ارث گذشت شقیقه و اخت لام و جده که بقیه دارن
 تقدم آمد و چهارم زوج اصل مسئله شش است و عامل بهشت شده است و وی از بیطن اول و ثالث گرفته از بیطن
 چهار است چهار را دو ضرب کردیم هشت بر آمد هشت را در نه ضرب کردیم هفتاد و دو بر آمد هفتاد و دو در هشت زدیم
 پانصد و هفتاد و شش بر آمد و این نصیب اوست از بیطن اول بر کاغذی نوشتیم و نصیب او از بیطن ثالث نیز چنان
 است چهار را ضرب کردیم در دو که هزده برین سه است حاصل شد هشت را در هشت زدیم شصت و چهار شد
 بران کاغذ زیر محفوظ اول نوشتیم بدینصورت مجموع شصت و چهل بر آمد و آن مافی الید اوست
 کردیم با هشت انقسام یافتیم جزو سهم که ثمانین است پایین نوشتیم و نقطه صفر بالا انتقال کردیم
 بیطن سادس یافتیم که اخت لام که بنت بیطن ثالث و اخت لام بیطن خامس هم مرده و چهار و ارث گرفته
 اخت لام و جده که در بیطن سابق هم بودند و زوج و اخت لام تصحیح او از شش است و نصیب او از بیطن اول و جده و در دو ضرب کردیم



چهار برآمد چهار در نه زدیم می شمش بر آمد می شمش از در پشت زدیم دو صد و هشتاد و هشت بر آمد دو صد و هشتاد و هشت
بر کاغذی نوشتیم و نصیب از بطن ثالث چهار بود چهار را در نه زدیم با این که دوست ضرب کردیم هشت بر آمد هشت از در پشت زدیم
شصت و چهار بر آمد زیر محفوظ اول ثبت کردیم و نصیب او از بطن خامس یکی است یک را در نه زدیم با این که هشتاد و هشت
ضرب کردیم هشتاد و بر آمد از زیر محفوظ ثانی نوشتیم بر نصیورت ^{بهر} جمع کردیم چهار صد و سی و دو بر آمد
مقابل کردیم با شش و منقسم شد جزو سهم که هفتاد و دو است پانزین ^{بهر} ثبت کردیم انتقال کردیم
بطن سابع که ام بطن ثالث و جده خامس و سادس بود چهار وارث گذاشت نروج و ام و جد و اخت لای این سیکله
اگر ریست اصل سیکله شش و عول بر نه و نصیب جد و اخت لای که چهار است میداید که لاکر مثل خط الانشین
منقسم گرد پس لکس لازم آمد عدد در دس که است در نه ضرب کردیم پس تصحیح او از بیت و هفت است دیدیم نصیب او از بطن
ثالث سه بود سه ادر و ضرب کردیم شش بر آمد شش از در پشت زدیم چهل و هشت بر آمد و در بطن متاخر صفر یازده
ضرب نکردیم چهل و هشت را بر کاغذی نوشتیم و نصیب او از بطن خامس یکی است یک را در نه زدیم با این که هشتاد و هشت
ضرب کردیم هشتاد و بر آمد زیر محفوظ اول ثبت کردیم و نصیب او از بطن سادس یکی است یکی را در هفتاد و دو ضرب کردیم
هفتاد و دو بر آمد زیر محفوظ ثانی ثبت کردیم بر نصیورت ^{بهر} همه اجمع کردیم دو صد و بر آمد مقابل کردیم با بیت و هفت
مهاکت بر آمد بیت و هفت را بالا نوشتیم و در صدر با این ^{بهر} انتقال کردیم بطن ثامن شقیقه ثانیه هفتم
که در اول شقیقه بود و در ثالث بنت و در خامس شقیقه و در سادس اخت لام گذاشت سه وارث ام جده که سابع هم
از نوج و این تصحیح او از دو و نصیب او از بطن اول چهار بود چهار را ضرب کردیم در و هشت بر آمد هشت از در نه زدیم هفتاد و
دو بر آمد و هفتاد و در در پشت زدیم با قصد و هفتاد و شش بر آمد با قصد و هفتاد و شش از در بیت و هفت زدیم با نژده بر آمد با قصد
پنجاه و دو بر آمد بر کاغذی ثبت کردیم و نصیب او از بطن ثالث چهار بود چهار را در و ضرب کردیم هشت بر آمد هشت از در
زدیم شصت و چهار بر آمد شصت و چهار از در بیت و هفت زدیم یک بر از و منقسم و بیت و هشت بر آمد زیر محفوظ اول ثبت
کردیم و نصیب او از بطن خامس سه بود سه را در هشتاد و زدیم دو صد و چهل بر آمد دو صد و چهل از در بیت و هفت زدیم شش
و چهار صد و هشتاد و بر آمد زیر محفوظ ثانی ثبت کردیم و نصیب او از بطن سادس یکی است یکی را در هفتاد و دو ضرب کردیم هفتاد و دو
بر آمد هفتاد و دو از در بیت و هفت ضرب کردیم یک بر از و هفتاد و چهل و چهار بر آمد زیر محفوظ ثالث ثبت کردیم بر نصیورت ^{بهر}
همه اجمع کردیم بیت و چهار بر هفتاد و چهار بر آمد و آن مانی الیاد است مقابل کردیم با در و هفتاد و شش بالای او صفر گذاشتیم ^{بهر}
و پانزین جزو سهم و در هر یک صد و چهل و دو ثبت نمودیم انتقال کردیم بطن ناسع با فتم که نوج جده متوفی شده است و دو وارث گذاشتیم

و شقیق تصحیح مسئله از سه و نصیب از لطن سابع نه بودند را در دو صد ضرب کردیم یک هزار و هشت صد برآمد و در جدول نشان خود
 صد بود ضرب کردیم برانی لید اولین قدر است مقابل کردیم با سه القسام یا فقیتم بالای او صفر گذاشتیم و زیر او هجده
 شد صد ثبت کردیم انتقال کردیم یطن عاشر اخت علانی جده را یا فقیتم کرده است و گذاشت یک ص را فقط مسئله او از یک
 و نصیب او از لطن سابع چهارست چهار را در بنده پائین که دو صد است ضرب کردیم شد صد برآمد و آن بی
 اوست مقابل کردیم با یک القسام برآمد صفر بالا گذاشتیم و هشت صد پائین نوشتیم چون اخیل تمام شد خود سیم که انتقال
 کنیم بجامعه که تصحیح مسائل از وی صحیح شود یا نزده را در دو ضرب کردیم سی برآمد سی که در نه ضرب کردیم و صد
 برآمد دو صد و هفتاد و در هشت زدیم دو هزار و یکصد و شصت برآمد دو هزار و یکصد و شصت ادریت و هشت
 کردیم پنجاه و هشت هزار و سه صد و هشت برآمد و آن جامعه جمیع مسائل است خوانیم که این مبلغ را بر احیا تقسیم کنیم
 شقیق را یا فقیتم که از لطن ثانی نصیب او دو بود دورا در بنده پائین که یک بود ضرب کردیم دو برآمد
 دورا در نه ضرب کردیم هر دو برآمد هر دو را در هشت زدیم یکصد و چهل و چهار برآمد یکصد و چهل و چهار را در هشت
 و هشت ضرب کردیم سه هزار و شصت و شصت و شصت برآمد آنرا محاذی اسم شقیق از سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم
 بنقیقه یا فقیتم که از لطن ثانی یکی یافته است فقط سیکه را در یک ضرب کردیم یک برآمد سیکه را در نه
 ضرب کردیم نه برآمد نه را در هشت ضرب کردیم هفتاد و دو برآمد هفتاد و دو را در هشت و هشت زدیم یک هزار
 و نه صد و چهل و چهار برآمد آنرا محاذی اسم شقیق در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم باب یا فقیتم که
 از لطن ثالث نصیب او سه بود فقط سه را در دو ضرب کردیم شش برآمد شش را در هشت ضرب
 کردیم چهل و هشت برآمد چهل و هشت را در هشت زدیم یک هزار و دو صد و نود و شش برآمد
 محاذی اسم آب در سطر احیا نوشتیم بعد از آن زوج از لطن رابع سه یافته است فقط سه را در نه
 ضرب کردیم هشت و هشت برآمد هشت را در هشت زدیم هشت و هشت برآمد هشت و هشت و نه برآمد آنرا
 محاذی زوج در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم باب بن ابن از لطن رابع چهارده بود چهارده را در نه
 ضرب کردیم یکصد و هشت و شش برآمد یکصد و هشت و شش را در هشت زدیم هشت و شش برآمد هشت و شش
 و چهار صد و دو برآمد محاذی این در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم به بنت بنت از لطن رابع هفت
 یافته است هفت را در نه ضرب کردیم شصت و سه برآمد شصت و سه را در هشت زدیم هشت و شش برآمد
 و هشت صد و یک برآمد آنرا محاذی بنت نوشتیم انتقال کردیم زوج از لطن خامس پنج یافته است پنج را در هشت

شقیق
۳۸۸۸

۴۱۳۴
شقیق
۱۹۴۴

اب
۱۲۹۴

زوج
۴۲۹

ابن
۳۴۰۲

بنت
۱۴۰۱

زوج
۴۸۸۰

زوج
۵۸۳۲

بخ لاب
۱۹۴۴

ام
۵۴۸۸

جد
۲۴۰۰

ام
زوج
۶۴۲۶

بن
۱۴۹۹۴

ام
۹۰۰
شقیق
۱۲۰۰

ضرب کردیم دو صد و چهل برآمد دو صد و چهل ادرست و هفت ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و هشتاد برآمد آنرا محاذی زوج
نوشتیم انتقال کردیم زوج ثانی از بطن سادس سیافته ست در هفتاد و دو ضرب کردیم دو صد و شانزده برآمد دو صد و شانزده ادرست
زوج پنجم بر هشتصد و سی و دو برآمد محاذی زوج ثانی نوشتیم انتقال کردیم بخ لاب از بطن سادس یک یافته بود یک ادر هفتاد و دو
ضرب کردیم دو صد و شانزده برآمد دو صد و شانزده ادرست و هفت زوج پنجم بر هشتصد و سی و دو برآمد محاذی زوج ثانی نوشتیم
انتقال کردیم بخ لاب از بطن سادس یک یافته بود یک ادر هفتاد و دو ضرب کردیم هشتاد و دو ادرست و هفت
ضرب کردیم یک هزار و نه صد و چهل و چهار برآمد آنرا محاذی نوشتیم انتقال کردیم بام که در بطن دیگر جده شده از بطن سابع
شش بود شش در دو صد ضرب کردیم یک هزار و دو صد برآمد آنرا بر کاغذی نوشتیم و نصیب از بطن ثامن دو بود و در
هزار و یکصد و چهل و دو ضرب کردیم چهار هزار و دو صد و هشتاد و چهار برآمد با محفوظ اول جمع کردیم پنجاه و چهار صد و چهار
آنرا محاذی ام نوشتیم و انتقال کردیم بد در بطن سابع ست و دیگر با نیز جده است نصیب از بطن سابع هشت است هشت
در دو صد ضرب کردیم هزار و ششصد شد بر کاغذی نوشتیم و نصیب از بطن عاشری بود یک ادر هشتصد ضرب کردیم
هشتصد برآمد با محفوظ اول جمع کردیم دو هزار و چهار صد شد آنرا محاذی جده نوشتیم و انتقال نمودیم زوج از بطن ثامن
ست بود سه رادر و هزار و یکصد و چهل و دو ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و هشت و شش برآمد محاذی زوج نوشتیم و انتقال
کردیم ابن از بطن ثامن نصیب هفت است هفت رادر و هزار و یکصد و چهل و دو زوج چهارده هزار و نه صد و نود و چهار
برآمد محاذی ابن نوشتیم و انتقال کردیم ام از بطن تاسع نصیب یکی است یک ادر ششصد ضرب کردیم ششصد شد محاذی
و شقیق از بطن تاسع نصیب ادرست در ادر ششصد ضرب کردیم یک هزار و دو صد برآمد محاذی شقیق نوشتیم شش
تمام شد فصل چون عدد النصیب از الوف منتظم باشد تنزلی آنها بر ترک شکل شود و معرفت نصیب هر یکی با خط
از ترک و شمار گردد و مستقی بجای در ماند و قاسم نزدیک قسمت است و با کم کند پس محتاج شدند بقاعده که سادس نعل
و اهل حساب را در نیاب عمل چند است یکی از آنها که سهل الماخذ است و از مختصرات کاتب المحروف است که تنزلی است
بر تبه مسمی باشد تنزلی قسیمی آن تنزلی الوف با حاد است پس مکتوب در مرتبه الوف را حاد اعتبار کنند و مکتوب
در مرتبه عشرات الوف را عشرات و علی هذا القیاس و تنزلی اوسط تنزلی مات با حاد است و تنزلی ادنی تنزلی عشرات
با حاد است بر تنزلی که مناسب کثرت اعداد ترک باشد اختیار کنند و آنچه باقی ماند از مراتب حاد و عشرات و مات
عشر عشر اعتبار کنند اگر تنزلی شدست و هر یک عشر عشر اگر تنزلی اوسط است و هر یک عشر اگر تنزلی ادنی است
پس اگر نفع این کسور با جمعا بعد و یسر آید مثلاً اعشار عشر را نصف العشره می توان آورد یا ثلث عشره فی الا و دشواری

فیم کسره فیم انصبا ایزان طبع باید بخیم من ابی سلیمین فلیختر ابوهارا کار باید نسبت و گاهی از منزل قصی غاض کرده بنزل
یا اقل صلح باید نمود و گاهی فیم و تقسیم کسره را باید ساخت دیگر آنکه انصبا را باید بجز مقابله کند اگر داخل باشد فقط اقل را بقیه
کند و اکثر را بهمان نسبت بطل نمایند و اگر توافق باشد فقط وفق جامعه باید گفت و هر نصیب را بر وفق آن باید آورد و اگر
بیشتر نصبا توافق و در بعضی داخل باشد توافق نصبا باید نمود و اگر تباين باشد در بعضی انصبا باطل آن این نوع متعذر است دیگر اختصاص
بجز کسیکه مستثنی از وی میراث گرفته است میت نشوند و نام او نویسد و سهام او دهند و متعز من موت او و تقسیم سهام او
نشوند و دیگر اختصاص نصیب و معنی اختصاص تقسیم است که استخراج کنند و فرایض در صورتها که بر رؤس فریق منقسم شود و بجز
او را کند که در بطون آینه عدد این مسئله تضاعف خواهد شد بوجهیکه انکسار منفع گردد پس بقید تصحیح کسره نشود و بجز
کند تا وقتی که تضاعف اعداد حاصل شود زیرا که مقصود حاصل تصحیح در انصبا یا اجاست و آن حاصل است باید بدست
که ترک خالی از دو حالت نیست یا از ان قبیل است که عین او منقسم نمی شود مانند حمام و حیوان یا از ان قبیل است که عین او
منقسم میشود مانند جوب و نقود و ارض پس حصه او از ترک مانند حصه اوست از جامعه این مسئله از بعد متناسب است
مالک مجهول است و چاره دانستن آن تقریبا است و تقریبا عبارت از استخراج قیراط جامعه است یعنی جزو است و جامعه
و طریق او نسبت که تقسیم کند جامعه ابرمیت و چهار اصل قسمت قیراط است پس اگر حاصل قسمت صحیح برآمد فها
و اگر کسری با او جمع شد و تسویه الکسور خواهی مخرج کسره در جامعه ضرب کن و حاصل ضرب را جامعه ساز و از ان قیراط
صحیح برآر و اگر کسره مضاعف یا معطوف برآمد مقابله کن هر دو کسره را اگر توافق است وفق یکی در دیگری ضرب کن
و حاصل در جامعه و حکم چند عدد از کسور بر همین قیاس باید کرد و اگر از ترانده مراتب خزرز مقصود باشد همان کسره
لفظ کن و طریق تقسیم قیراط بر اجا است که جدولی رسم کنی از بالای صفحه سوی پایان آن بقدر امتداد انصبا و انصبا
تقسیم کن خطوط فاصله تا خانه های پیدا شود و در هر خانه نصیب از انصبا یا اجا یکی زیر دیگری رسم کن و بالای آن
جامعه بنویس بر جنب این جدول جدول دیگر مشابه او در طول و خانه ها بنویس بالای این جدول قیراط جامعه است
بعد از ان عمل کن قیراط را با ضلع او تا آنکه واحد را هم بهم آن کسره می توان خواند مثلاً مائتین حاصل میشود از ضرب
در مائت پس یکی از ضلع او دوست و مائت حاصل میشود از ضرب ده در ده پس یکی از ضلع او دوست یکی عشره است
و مخرج عشره و حجت و دیگر یازده عشره از ضلع او شد و چون اضلاع پیدا شد جدولهای محاذی جدول قیراط
بقدر اضلاع بنویس چند ضلع بر هر جدول بنویس مقدم کن اکثر را بر اقل بعد از ان نصیب را بگیر و نسبت کن بر قیراط
و حاصل قسمت را در جدول قیراط محاذی آن نسبت کن و اگر کسری باقی مانده است مناسب اول محاذی آن نصیب

۱۵۵

و اگر کسی دیگر مناسب ضلع ثانی باقی مانده باشد در جدول ضلع ثانی تا آنکه منتهی شود:

سابع اسیان کل	وفق النجمه	جدول الحشر	جدول القدر	عشر القیاط	عشر القیاط	سبع عشر القیاط
۵۸۳۲۰	۱۹۲۲۰	۱۹۲۲	۱۰	۱۰	۹	۹
۳۸۸۸	۱۲۹۴	۱۲۹	۴	۱		
۱۹۲۲	۴۲۸	۴۲	۸	۸		
۱۲۹۴	۲۲۲	۲۳	۲	۵	۳	
۷۲۹	۲۲۲	۲۲	۳	۳		
۳۲۰۲	۱۱۳۲	۱۱۳	۲	۱		
۱۷۰۱	۵۴۷	۵۴	۷	۷		
۶۲۸۰	۲۱۴۰	۲۱۴	۲	۴	۴	
۵۸۳۲	۱۹۲۲	۱۹۲	۲	۲	۰	۰
۱۹۲۲	۴۲۸	۴۲	۸	۸	۰	۰
۵۲۸۲	۱۲۳۸	۱۲۲	۸	۲	۵	۱
۲۲۰۰	۸۰۰	۸۰		۹	۷	۸
۶۲۲۴	۲۱۲۲	۲۱۲	۲	۴	۲	
۱۲۹۹۲	۲۹۹۸	۲۹۹	۸	۴	۱	۴
۴۰۰	۲۰۰	۲۰		۲	۲	۲
۱۲۰۰	۲۰۰	۲۰		۲	۸	۲

۲۱۴

مثال آنکه جامع بر وفق نظر کردیم در این الضمایه فیتیم که هر یک بنام اتفاق اند ثبت پس ثلث جامع را جامع ساخته ایم
 بر تفسیر محاذی آن نصیب ثبت کردیم مثال این که جامع ثانیه بعشر آن و در مصورت عشر جامع گشته
 و جامع سائده از آن امتحان کنند نخست جدول اعشار را جمع کنند و هر ده را یکی گیرند و آنچه کسر باقی ماند
 آنرا دفع کرده تقریر نمایند آنکه در جنس چهارم جدول اعداد تا سه اجمع کنند و با مجموع
 اول جمع نمایند حاصل اجمع را با عشر جامع تطبیق دهند اگر مطابق برآمد عمل صحیح است و الا تذکره حلل باید کرد
 مثال اختصار تصحیحات است که تصحیح مسئله ام ام که در مایع دو بار جده شده از ثلث کنیم چهار بران که در نصیب
 اینجا چون حصه او را در نه ضرب کنیم حاصل را در شصت تصحیح اینجا است می آید مثال تقریر آنست که تصحیح کنیم
 نوزده هزار و چهار صد و چهل را بر بست و چهار حاصل لقمه شصت و ده بر آمد و آن قیراط است پس حل
 کردیم اضلاع او را تا آنکه بواحد رسید پس فیتیم شصت و ده حاصل میشود از ضرب ده در هشتاد و یک هشتاد و یک
 حاصل میشود از ضرب نه در نه و یکی تسع است پس اضلاع او سه بر آمدند عشر و تسع عشر و تسع عشر پس چهار جدول
 رسم کردیم بر جدول اول زیر قوس نوشتیم شصت و ده و بالای قوس هشتاد و یک و چهار و بر سر جدول دوم صد
 و ده تا دلالت باشد بر آنکه این جدول اعشار قیراط است و بر جدول ثالث نه تا دلالت باشد بر آنکه این جدول
 تسع عشر قیراط است و در جدول الرابع نیز نه تا دلالت باشد بر آنکه این جدول تسع عشر است بعد از این
 تقریر قیراط تا در جدول قیراط نوشتیم کسر آنرا و در جدول اول قیراط کسر را اجمع کردیم و هر نه را یکی شمردیم باز بالا
 از آن رفتیم هر ده را یکی شمردیم باز اشتغال کردیم بر جدول قیراط و محفوظ را بآن اعداد اجمع کردیم راست آمد
 باب میراث ذوی الارحام غیر اهل الفرائض والعصبه باب در میراث صحاب قرآنه غیر اهل الفرائض
 و عصبه مآلک عن محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حرم عن عبد الرحمن بن حفصه الزدی انه اخبره
 عن مولی القریش کان قد یاقال ابن موسی انه قال کنت جالسا عند عمر بن الخطاب فلما صلی الظهر
 تان یا یرفاهلم ذلک الکتاب کتبه فی شان العقیسیال عنهما ویستخبر فیها فاتی به یرفاه فادعا
 بتورا و قد فیها ماء ففی ذلک الکتاب فیہ ثمر قال لورضیک الله اقرک ابن مرسی نشسته بود
 نزدیک عمر بن الخطاب پس وقتی که خواند نماز ظهر را گفت ای یرفاه یا رآن کتاب را اشاره کرد بنامه که
 نوشته بود آنرا در باب عمر سوال میکرد از حال آن و خبر می پرسید از آن پس آورد یرفاه آن نامه را پس
 طلبید عمر پیاپی سنگین با پیاپی چوبین که در وی آب بود پس محو ساخت آن نامه را در آن پیاپی بعد از آن

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

11/2/73

عن سليمان بن يسلمان بن محمد بن الاشعث اخيه عن عمه له يهودية او نصرانية توفيت وان محمد بن الاشعث ذكر
ذلك لعمر بن الخطاب قال لمن يرثها فقال لعمر بن الخطاب يرثها اهل دينها ثم اتى عثمان بن عفان فساله عن
ذلك فقال عثمان انما انا نسيت ما قال لك عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها عمه محمد بن الاشعث يهودية
يا نصرانية متوفى شد ومحمد بن الاشعث ذكر ذلك و ابن ماجه ايضا عن عمر بن الخطاب كفت اورا وارث او كمي شود پس كفت
اورا عمر بن الخطاب وارث ميشود اهل دين او بعد از ان آمد پيش عثمان بن عفان پس سوال كرد اورا از اين باجر
پس كفت عثمان ايا مي بيني مرا كه فراموش نمودم آنچه گفته بود ترا و ارث او مي شود اهل دين او مالك
عن يحيى بن سعيد عن اسمعيل بن ابي حكيم ان نصرانيا اعتقت عمر بن عبد العزيز ثم هلك قال اسمعيل فامر يحيى
بن عبد العزيز ان اجعل ماله في بيت المال نصراني را آزاد كرد و عمر بن عبد العزيز بعد از ان مرد و آن نصراني كفت
پس امر كرد مرا و عمر بن عبد العزيز كه نهم مال او را در بيت المال يعنى عمر بن عبد العزيز خود وارث آن نشد بجهت
نصراني بودن آن و همين است مذهب جمهور علما كه كافران مسلمان وارث نمي شود و مسلمان از كافران و انواع
يك ملت قرار داده اند پس يهودي از نصراني و نصراني از يهودي وارث ميتواند شد باب ميثاق الجليل
مجلسي است كه فرزندى با مادر خود اسير گرفته يم پس آن فرزند جليل است و اگر حامل بيايد و در اسلام وضع
آن ذليل است نه جليل مالك عن الثقة عنه انه سمع سعيد بن المسيب يقول ابى عمر بن الخطاب ان يورث احد
من الاصلح الا احدا ولد في العرب عمر بن الخطاب قبول نكره و وارث گردانيد بچيك از انا حاكم الا كسى كه زاده
در عرب قال مالك وان جاءت امرأة حامل من ارض العدو فوضعت في العرب فهو لد ها يرثها انما است
وتروا ان ما تميزا ثما في كتب الله عز وجل كفت مالك اگر آمد زنى در آن حال كه حامل است از زمين دشمن پس او
ولد را در عرب پس او فرزند او است وارث ميشود اين فرزند مادر خود را اگر مادر ببرد و وارث او ميشود آن فرزند
اگر او ببرد و فراف ميراث خود در كتاب خداى عز وجل باب ميثاق من جمل تقدم مودة باب در ميراث كسى كه
ميتواند تقدم موت او مالك عن دبيعة بن ابى عبد الرحمن عن غير واحد من علماءهم انهم لم يتوارث
من قتل يوم الجمل ويوم صفين ويوم الحرة ثم كان يومه قد يد علم يورث احد منهم من صاحب شيئا الا من
علم انه قتل صاحبه بايكه بگر وارث نشدند آمانا كشته شدند روز جمل و روز صفين و روز حرة بعد از ان واقع
روز قد يد پس وارث گودا نيد نشد بچيك يك از ايشان از صاحب خود چيزى را بگر شخصه كه دانسته شد كه او
مقتول شد پيش از صاحب خود قال مالك و ذلك الامر الذى لا اختلاف فيه ولا شك فيه عند احد

عن سليمان بن يسلم بن محمد بن الاشعث اخيه ان عمه له يهودية او نصرانية توفيت وان محمد بن الاشعث ذكر
 ذلك لعمر بن الخطاب قال لمن يرثها فقال له عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها ثم اقره عثمان بن عفان فساله عن
 ذلك فقال عثمان انما في نسب ما قال لك عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها عمه محمد بن الاشعث يهودية
 يا نصرانية متوفى شد ومحمد بن الاشعث ذكره واين ما جاز امير عمر بن الخطاب گفت اورا وارث او كمى شود پس گفت
 اورا عمر بن الخطاب وارث ميشوند اهل دين او بعد از ان آمد امير عثمان بن عفان پس سوال كرد اورا از اين باجر
 پس گفت عثمان ايا مى بينى مرا كه فراموش نمودم آنچه گفته بود ترا عمر وارث او مى شود اهل دين او ممالك
 عن يحيى بن سعيد عن اسمعيل بن ابي حكيم عن نصرانيا اعتق عمر بن عبد العزيز ثم هلك قال اسمعيل فامرني محمد
 بن عبد العزيز ان اجعل ماله في بيت المال نصراني را آزاد كرد عمر بن عبد العزيز بعد از ان مرد آن نصراني گفت
 پس امر كرد مرا عمر بن عبد العزيز كه بنهم مال او را در بيت المال يعنى عمر بن عبد العزيز خود وارث آن نصرانيست
 نصراني بودن آن و همين است مذهب جمهور علما كه كافران مسلمان وارث نمى شود و مسلمان از كافران و انواع
 يك ملت قرار داده اند پس يهودى از نصراني و نصراني از يهودى وارث ميتواند شد باب ميراث الجليل
 قيل انك قد فرغ مني يا مازع و اسير كرفتم پس آن فرزند جليل است و اگر حاصل بيايد و در اسلام وضع
 آن وليد است نه جليل ممالك عن الثقة عنده انه سمع سعيد بن المسيب يقول ابى عمر بن الخطاب ان يورث احد
 من الاجاليم الا احدا ولد في العرب عمر بن الخطاب قبول نكرد كه وارث گردد نبيح يك از اءاجم الاكسى كه زاده
 در عرب قال ممالك وان جاءت امرة حامل من ارض العدو فوضعت في العرب فهو لدها يرثها انما كانت
 و ترثه ان متلبوا ثما في كتب الله غرض جليل گفت مالك اگر آمد زنى در آن حال كه حامل است از زمين دشمن پس او
 ولد از عرب پس او فرزند دوست وارث ميشود اين فرزند مادر خود را اگر مادر ببرد و وارث او ميشود آن فرزند
 اگر او ببرد و ساقى ميراث خود در كتاب خداى عز وجل باب ميراث من جليل تقدم موته باب در ميراث كسى كه
 ممتنع است تقدم موت او ممالك عن دبيعة بن ابى عبد الرحمن عن غير واحد من علماءهم انه لم يتوارث
 من قتل يوم الجمل و يوم صفين و يوم الحرة ثم كان يومه قد يد علم يورث احد منهم من صاحب شيئا الا من
 علم انه قتل صاحبه بايكديگر وارث نشدند آنانكه كشته شدند روز جمل و روز صفين و روز حرة بعد از ان واقع
 روز قد يد پس وارث گودا نيده شد پيچ يك از ايشان از صاحب خود چيزى را كه شخصى كه دانسته شد كه او
 قتل شد پس از صاحب خود قال ممالك و ذلك الامر الذى لا اختلاف فيه ولا شك فيه عند احد

To: www.al-mostafa.com